

صورت حساب محمد ار مزاره تعطیلات

روز اول　　نول بزرگ　　نول لمار رحیم

[illegible]

دبار　　لزوده الیر　　حواله علی آقا

[illegible]　　عم نوناعمران

جمع کل

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد

(والصلوة ودعاء السلطان)

متعنا الله بدوام

دولته

(اینکتاب)

موسوم بشفاء الصدور در تفسیر سوره

مبارکه قدر باسلوب مجالس وعظ که مشتمل است بر ارشاد

سه مجلس تالیف این بنده فانی و روسیاه دو جهانی ترب نعال الطلاب

العلماء و المجتهدین محمد هاشم الموسوی المرندی الخوئی عفی الله عن آثامه و حشره مع ائمته بالنبی و آله

صلوات الله علیه و علیهما و آلهما که از بهترین ذخایر دینیه است من باب المیسور لایسقط بالمعسور بعد مجلس

آن بطبع داده شد که در مطبعه علمیه جناب مستطاب عمدة الاعاظم و الاکابر آقا میرزا حاج حاجی آقای تاجر کتابفروش تبریزی

ایده الله بحلیه طبع رسیده نفع آن برای عموم اخوان دینیه بخصوص حضرات و المحصلین زاد الله تعالی فی توفیقاتهم

مبذول شده باعث بقای نام از مولف حقیر و بانی طبع و محرر آن گردد تا شاید برادران ایمانی بادعای

خیر و طلب مغفرت یاد و بودی از ما نمایند و بلکه انتشار آن موجب اشتیاق برای طبع

باقی آن شده و مقدمات آن نیز فراهم آید و بیشتر از همه باید دعای

دولت جاوید آیت که این گونه امور از نتایج امنیت

حاصله از همت اولیای امور شید الله

تعالی ارکانهم میباشد مرعی

گردد که فی الحقیقه

از برای

هر مومن و مومنه واجب عینی میباشد حرره الحقیر الآثم المحتقی

المشهور ... فی ۲۳ شهر جمادی الاولی

شفاء الصدر و ذخیرة القبر في تفسیر سورة القدر
اجازه‌نامه سید ابوالحسن اصفهانی
اجازه‌نامه شریعت اصفهانی

بسمه تعالی الحمد

صورت اجازه حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای آقا سید ابو الحسن آقا الاصفهانی دام علاه در حق
مؤلف روسیاه محمد هاشم الموسوی عفی الله تعالی عن جرائمه بالنبی و الوصی علیهما السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی فضّل مداد العلماء علی دماء الشهداء والصلوة علی محمد وآله البررة الاتقیاء وبعد
جناب مستطاب شریعتمدار عمدة العلماء الاعلام ملاذ الانام رکن الاسلام آقای آقا میر هاشم آقا دامت برکاته از اجله
علماء و پس از ریاضات نفسانیه و اتعاب در سنین متطاوله متمادیه بشهادت بعض اخیار خصوص جناب مستطاب شریعتمدار
عمدة العلماء العظام ثقة الاسلام نور چشم خودم آقای آقا میر ملک دامت معالیه از توجهات ولی عصر ارواحنا فداه بمراتب
عالیه و درجات سامیه نائل و دارای ملکه اجتهاد و عدالت گردیدند پس از برای ایشان است استنباط احکام شرعیه
بطریق مألوف بین علماء الاعلام و در مقام افتاء و تصدی در اموری که از وظایف حکام شرع مقدس است و اوصیه بملازمة
التقوی و نهی النفس عن الهوی و ان لا ینسانی من الدعاء کما لا انساه والسلام (تمت بخطه الشریف) و قد رأیت
منه دامت معالیه رسالة وجیزة فی بعض المسائل تدل علی طول باعه و کثرة اطلاعه و دقة نظره و غور فکره و لطف قریحته
و استقامة سلیقته و وجدانیته لملکة الاستنباط فله العمل بما یستنبطه من الاحکام علی النهج المألوف بین الاعلام وله التصدی
لما یتصدیه الحکام وللناس ان ترجع الیه فی احکامهم الدینیة و الوظایف الشرعیة و المرجو منه ان لا ینسانی من صالح الدعاء
انه ولی الاعطاء حرره الاحقر ابو الحسن الموسوی الاصفهانی فی ٢٢ جمادی الثانیه ١٣٤١

بسم الله تعالی
انه
السواد المیمون
مطابق و موافق لاصله
الشریف الملحوظ والمزبور
الاحقر حسن بن غفار عفی
عنهما

بسمه تعالی
هذا
السواد الشریف
مطابق لاصله الملحوظ المبارک
حرره الاقل محمد حسین
الحسینی

بسم الله تعالی شأنه
هذا
السواد المیمون المبارک
مطابق لاصله الشریف
الملحوظ حرره الاحقر
الاحقر خلیل عفی عنه

هذا
کتاب شفاء الصدر و ذخیرة القبر فی تفسیر سورة «القدر»

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین

الحمد لله الذی دعانا الی معرفته بارسال رسله ونصب آیاته والصلوة والسلام علی محمد الداعی
الی سبیل نجاته وآله واوصیائه الذین من تمسک بهم نجی من هلکاته واللعنة علی اعادیهم ومنکری بیعتهم
فی آناته و ساعاته الی یوم الدین فبعد این بنده فقیر روسیاه سراپا تقصیر محمد هاشم بن ا
الحاج محمد عبد الله الموسوی عفی الله عنهما بالنبی والوصی « برادران صافیه برادران دینی میگذارد که زمانی بود مکنون
خواطر این اقل الخلیقه آن بود که سوره قدر را بجهة شمول آن بر اسرار غریبه و فواید کثیره از غوامض فضایل آل محمد
تفسیر کرده و بعنوان موعظه برشته تحریر کشیده باشم چنانچه نفع آن برای اخوان مؤمنین مبذول گردد ولی تواتر
حوادث غیر منتظره و بلیات غیر مأموله و تشتت افکار و کثرت کار و در بعضی تحریرات لازمه از نهضه و اصول
این روسیاه را مانع از اقدام بر آن بود علاوه مکانی داشتم در تنگی مانند چشم حسود و ظلمانی مثل قبر منافق
عنود و اهل کار را معلوم است که اینگونه مانع از توسعه کار است تا اینکه امروزها جناب مقدس القاب
افتخار الحجاج و التجار و عمدة الابرار والاخیار حاج محمد آقای براز خوئی شکر الله مساعیه وجعل مستقبله خیرا من ماضیه
محض غیرتا للدین و تعصبا لسید المرسلین و اغاثة للمنسوب الی الائمة الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین یکباب
حیاط بیرونی و اندرونی جامع براین بنده فروخته و وجه آنرا بعد استقرار الدین فی الذمة مبذول فرمود شکر الله
تعالی و والدیه فی روضات الجنة و احیاه الله و اولاده فی الدنیا والآخرة و در این بین جناب مستطاب العالم
العامل و الفاضل الکامل ابو المکارم و المفاخر الشیخ خلیل الواعظ وفقه الله تعالی لما یتمناه من الدارین که از جمله
علمای بلد و ارباب مرحمت بر این داعی میباشند انجام مقصود مذکور را تقاضا نمودند پس شکرا لما یمحضت

من النعمة و اجابة لامره و تمنا و بر تصنیف و ترجمه این کتاب همایون مبادرت نمودم در زمانی که از دین اسلام
بجز نامی نمانده و رونق اسلام و علمای اعلام از اعلی درجات ارتفاع به ادون مراتب انخفاض رسیده
علمای اسلام یکی در نظر عوام منفور شده لا سیما این بی‌بضاعت تباهکار که در کنج عزلت با کمال ذلت بسر
لا من لضا [illegible] ولا ملجأ ولا مرجی ولا معینا یواری بوده ام علاوه کارهای قهم بسیار داشته و دارم با وجود این بحمدالله
تعالی از توجهات حضرت سلطان السلاطین ناموس العصر و خلیفه رب العالمین شریک القرآن و حجة الرحمان
مولانا الامام المنتظر م ح م د بن الحسن بن علی بن محمد بن علی الرضا عجل الله تعالی فرجه و سهل مخرجه و جعلنا من اعوانه و انصاره و طول
عمره و اید بقاءه و صلی الله علیه و علی آبائه الکرام و لعن علی اعادیهم من الآن الی یوم القیام بالکمال امیدواری قیام بر لوازم
خدمت غیر لایق نمودم امید سدید و رجاء اکید آنکه از الطاف و مراحم الهی و توجهات حضرت خلافت پناهی بر انجام
و اتمام آن موفق بوده باشم و این تحفه مور سلیمانی در نظر کیمیا اثر آن بزرگوار مقبول افتد و برادران دینی و خصوصا علمای
اعلام و فضلای کرام ادام الله برکاتهم با چشم عنایت در او نگریسته و اغلاط و سهوات و زلات آنرا از روی لطف
و مرحمت تصحیح فرمایند و بر این بی‌بضاعت روسیاه تشنیع و تعییر نفرمایند زیرا که انسان مطلقا مشتق از نسیان است و
گفته اند که علم را با خاک تیره مناسبتی نیست خصوصا این بنده که بهره ور از علم و معرفت نیستم غایة [illegible] من با امیدواری
آن که شاید بعد از رحلت و پوسیدگی عظام دراسات بدین واسطه از این لا شیء نیز نامی در لسان اخیار و صلحا
بوده باشد و شاید در روز قیامت که لا ینفع فیه مال و لا بنون است باعث نجات از ورطه هلاکت گردد کما ورد
قوله [illegible] من کتب علی مومن [illegible] السلام [illegible] الملائکة یستغفرون له ما دام [illegible] الکتاب [illegible] و من حفظ [illegible] حدیثنا حشره الله [illegible]
حالا اهتمام النعمه با اندازه قابلیت خود چنانچه میتوانستم اظهار خدمتی کردم و الا من کجا و تألیف و تصنیف کجا الا ان [illegible]
[illegible] الوکیل نعم المولی

مکیه — بسم الله الرحمن الرحیم — القدر

انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل
امر سلام هی حتی مطلع الفجر بدرستی که فرستادیم آنرا یعنی قرآن را در شب قدر و چه چیز دانا کرد ترا که شب قدر چیست شب قدر بهتر است
از هزار ماه که تقریبا هشتاد و سه سال و چهار ماه میشود موافق ایام خلافت بنی امیه فرود میآیند ملائکه و روح در آن شب باذن پروردگار
خودشان از بابت هر کار سلام و آن دست آن شب یعنی آنکه ملایکان بر مؤمنین سلام میدهند که تمام شب یکباره سلام میشود یا
سلامتیست آن شب تا هنگام طلوع صبح صادق یا طلوع صبح اول کما سیأتی انشاء الله تفصیلا و من الله التوفیق و علیه التکلان

بسم الله الرحمن الرحیم المجلس الاول

این سوره شریفه بگمان جماعتی مکی و نزد طایفه مدنی است و بحسب آنچه تفسیر مروی از ائمه هدی ع در خصوص خبریت
شب قدر وارد شده اشعار مینماید قول کسانی که آنرا مدنی نمیدانند بعید نیست زیرا که الف شهر در روایت
از حسن بن علی ع بهزار ماه سلطنت بنی امیه تفسیر شده و فرموده که رسولخدا ص بوزینگان را بر منبر او در خواب دید و
جبرئیل آنحضرت را برابر هزار ماه سلطنت بنی امیه تعبیر نمود و این نوعی مشهورات است برانکه این خواب بعد از وضع منبر واقع شده
و نزول سوره قدر بعد از این واقعه اتفاق افتاده و بدیهی است که وضع منبر در مدینه طیبه واقع شده چون رسولخدا ص بعد از
آنکه بمدینه منوره هجرت فرمودند و مسجد در آنجا بنا شد مدتی تکیه بر ستونی از استوانات مسجد فرموده و جماعت را
پند و اندرز مینمود و ایشانرا از اوامر الهی و وعد و وعید او سبحانه متذکر میداشت بعد از مدتی بعضی از مؤمنین معروض داشتند
بهتر است که هنگام موعظه و اندرز ذات مقدس نبوی ص در جای بلندی قرار گیرد تا صدای مبارک بدان واسطه رسا
شده و سایر ناس کلمات شریفه را آسان تر اصغا نمایند و از مشاهده جمال مبارک محروم نشوند و بعد از آن بنای
منبر نمودند و آن منبری بود سه پایه چون رسولخدا بر آن منبر صعود نمودند ستونیکه پیغمبر ص بر آن تکیه میفرمود مانند شتر بچه
نالیدن گرفت و رسولخدا ص از منبر فرود آمده و آنرا در بغل گرفت بعد از آن فرمود که اگر من او را در بغل نمیگرفتم تا روز
قیامت از ناله ساکت نمیشد و چون تفصیل این اجمال عنقریب ذکر خواهد شد در اول کلام باین مقدار کفایت کرده
و دمیری در کتاب حیوة الحیوان در لفظ قرد بخواب دیدن رسول اکرم ص اشاره کرده و از کتاب مستدرک
از مسلم زنجی از علاء از پدرش از ابی هریره نقل کرده که رسولخدا ص فرموده در خواب دیدم که گویا اولاد حکم بن ابی
العاص بر منبر من میجهند مانند جهیدن بوزینه با پس دیده نشد رسولخدا ص بعد از آن که خندان شود تا آنگاه که از دنیا رحلت
فرمود و گفته که این خبر صحیح الاسناد است بشرط مسلم و در تفسیر شریف در ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس
وارد شده که سبب نزول آیه آن بود که رسولخدا ص چون بمدینه وارد شدند قطعه زمینی را که مالک آن دو نفر یتیم بود خریده
در آنجا بنای مسجد کرده و خودش با اصحاب در آنجا کار میکردند تا مسجد را بانجام رسانیدند و سقف آنرا با جذوع
نخل پوشیده و دو ستون برای آن قرار دادند از درخت خرما و یکی از آنها در جنب محراب اتفاق افتاده بود پیغمبر
خدا ص روزها بعد از نماز تکیه بر آن ستون کرده مردمان را وعظ میفرمود پس مردمان بواسطه کثرت بعضیها شکایت
کردند که ما صورت مبارک نبوی را نمی‌بینیم بعد از آن آنجناب ایستاده موعظه میفرمود و بر همان ستون تکیه میفرمود
گاهی زمان موعظه بطول انجامیده باعث ملال و خستگی آنجناب میشد عباس بن عبد المطلب را غلامی صباح

آن بزرگوار
بایون

یا میمون یا باقوم نام بود که هم بنا و هم نجار بود و کعبه را نیز در ایام جاهلیت او بنا کرده بود و او اذن گرفته منبر را تعبیه کرد
و بعضی صانع منبر را میمنا نام پسر زن دانسته اند که بعد از قتل عمرو بن عبدود مادر او از حضرت رسول ؐ استیذان
کرده او منبر را ساخت و او از حضرت رسول ؐ سؤال کرد که منبر چند درجه باشد فرمود که سه پله برای آن قرار
داده شکل دو نار مانه در طرف پله اول قرار داده بود و عرض منبر یک زراع و ارتفاعش دو زرع بود و ارتفاع هر پله دو
وجب بود و رسولخدا ؐ آن وضع منبر را تحسین کرده و بعد از فراغت از نماز بر همان منبر تشریف بردند و ستونیکه آنجناب
بر آن تکیه میفرمود بناله آمده و صدائی مانند صدای شتری که بچه اش را گم کند از او ظاهر شد همه مسجدیان از ناله او
متأثر شدند حضرت آمده او را بغل گرفته دست مبارک را بر او کشید مانند کسی که بر کسی تسلی بدهد و از او سبب
ناله را پرسیده با زبان فصیح درخت خرما با قدرت خدا بنطق آمده عرض کرد که من از فراق تو ناله میکنم فرمود
اگر میخواهی دعا کنم سبز شده و همواره پر میوه بوده باشی عرض کرد دعا کن خداوند مرا از درختان بهشت قرار
دهد که میوه من هرگز زایل نشود حضرت امر فرمود او را دفن کردند و فرمود در روز قیامت مثل مردمان محشور
خواهد شد و یکی از درختان بهشت خواهد شد و ستونیکه در جای آن واقعست در آن نوشته اند استن حنانه
و بعد از دفن او رسولخدا ؐ آمده بالای منبر تشریف بردند و چون پای مبارک بر پله اول گذاشت فرمود آمین
و همچنان در دوم و سیم آمین فرمودند و در عرشه قرار گرفته پاهای مبارک را بر پله دوم نهاد پس سبب آمین گفتن را
از آنحضرت پرسیدند فرمود چون بر پله اولی قدم نهادم برادرم جبرئیل ؑ فرمود دور باد از رحمت خدا کسی که والدین
او مرا خشمگین باشند و ایشان از او راضی نشوند من برای دعای او آمین گفتم و در پله دوم گفت لعنت کند خدا کسی را
که ماه رمضان را درک کند و خدا را در آنماه از خود راضی نسازد من هم آمین گفتم و در پله سیم گفت لعنت خدا
کسی را باد که نام ترا بشنود و صلوات بر تو نفرستد من گفتم آمین پس بنا بر روایت صافی پیغمبر ؐ آنحضرت را
گرفت و از خواب بیدار شد با اضطراب جبرئیل ؑ عرض کرد چه میشود ترا یا رسول الله ؐ فرمود در خواب دیدم
که چهارده میمون آتشین بر منبر من بالا میروند و فرود میآیند و بازی مینمایند و مردم را از دین بیرون میکردند
جبرئیل ؑ بعد از صعود و نزول آیه مذبوره را در تعبیر خواب رسولخدا ؐ آورد که مراد از آنها بنو امیه اند که بعد از تو
بر امت تو مسلط خواهند شد و بر بالای منبر تو رفته مردمان را از دین اغوا و اضلال خواهند کرد و ایشان
در قیامت بصورت بوزینه محشور خواهند شد و اینطایفه شجره ملعونه اند که اصل و فرع و بزرگ و کوچک ایشان
دشمنان تو و اولاد تو خواهند شد و یزید نام از ایشان بیشتر از همه آنها طاغی است چنانچه گویا یکباره

طغیان کبیر است ۸ و در روایات بسیار وارد شده که سوره قدر را در تسلیه رسولخدا ؐ که از غم سلطنت بنی امیه ملول شده
بود خدا انا انزل فرموده که عوض آن شب قدر را برای او و اوصیای تو داده ام که آن از سلطنت هزار ماهه ایشان
بهتر است چنانچه خواهد آمد انشاء الله تعالی پس بنا بر این تقریب بودن این سوره متعین میشود و باید دانست که
در روایت سابقه فوائدیست که نباید از آنها بی تامل گذشت اول آنکه سبب وضع منبر همان برای موعظه
و اندرز بوده است پس اگر کسی در منبر غیر از موعظه و احکام و اوامر و نواهی و وعده و وعید الهی چیز دیگری بگوید خلاف
مقصود واضع منبر که شارع مقدس است خواهد شد و فضایل آل محمد ؐ نیز از معظم احکام الهی است پس نثری با
راجع باین امور باشد ذکر آن در منبر مستحسن و جایز و سخنی غیر از آنها در منبر گفتن روا نیست دوم آنکه حدیث
شریف متضمن تعظیم و تغلیظ گناه عقوق والدین است چنانچه با کتاب و سنت ثابت شده که عقوق از اعظم معاصی
کبیره است بمرتبه که در حدیث رسیده که عاق را بگو هر عملی را که خواسته باشی بکن که ترا لامحاله عذاب خواهم کرد
و بار را بگو که هر عملی را که خواسته باشی بکن که ترا لامحاله آمرزیده خواهم کرد و در قرآن مجید خبر داده که از بنی اسرائیل
بعد از توحید خدا و عدم اشتراک در عبادت او برای احسان بر والدین میثاق گرفته شده و باید دانست که
ترضیه والدین بعد از ممات ایشان نیز بواسطه بر و احسان در حق ایشان بموجب احادیث بسیار ممکن است
چنانچه بسخط آوردن شان هم بعد از وفات ایشان بواسطه ترک احسان و عمل نکردن بر وصایای سابقه شان
ممکن است پس شخص متدین باید هشیار باشد سوم آنکه حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه ماه رمضان
افضل شهور است و خوشنود کردن خدا در آنماه از سایر ماهها آسان تر است و اگر کسی در آنماه بواسطه توبه و
انابه و اعمال صالحه خدا را راضی نسازد ملعون و از رحمت خدا دور است زیرا دعائی که جبرئیل بکند و رسولخدا ؐ
آمین گوید آنهم در مسجد نبی و در ساعت اول صعود آنحضرت بر منبر البته مستجاب است و در احادیث دیگر
نیز وارد شده که بدبخت ترین مردمان کسی است که خود را در رمضان نیامرزاند و از رمضان تا رمضان
دیگر کفاره گناهانی است که در مابین آنها واقع شوند چهارم آنکه صلوات فرستادن بر رسول خدا ؐ هنگام
شنیدن نام مبارکش واجبست و در فقه الرضا نیز وارد شده که صلوات بر آنجناب واجبست وقت شنیدن
نام او چه در نماز یا در غیر نماز ولی فتوی بر وجوب آن در غیر تشهد مشکل است و مقتضای قواعد سلیمه عدم وجوب
و معنی حدیثین تاکید در استحباب و احوط وجوبست پنجم آنکه سلطنت و خلافت بنی امیه که رسولخدا ؐ
بوده است و آنجناب بر خلافتشان راضی نبوده است و ایشان دشمنان آن بزرگوار بوده اند و ظلم و

و طغیان یزید بن معاویه از همه شان بیشتر است بحیثی که گویا خودش یکبار طغیان شده که خدا او را الطغیان
کبیر نامیده والبته چنانست زیرا که بحکم آن لعین همه مردان نسل رسول غیر از حضرت سجاد علیه السلام کشته شده اند که از
جمله شان بود شبیه پیغمبر علی الاکبر علاوه بر اینکه پسر او بود اشبه ناس بود برادر مع ذلک وارد است که او را با
تیغهای خود پاره پاره کردند مجلس را بذکر مصیبت آنجناب ختم کن و انا التمس الدعا منک .... شهادة این بزرگوار

المجلس الثانی

بدانکه مفسرین در شان نزول این سوره شریفه اختلاف کرده اند و در کتاب منهج الصادقین از تفسیر ثعلبی از وهب
بن منبه روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اصحاب را خبر داد که در بنی اسرائیل عابدی بود شمعون نام هزار ماه سلاح
پوشیده و در راه خدا جهاد کرده اصحاب تعجب کردند و گفتند ما با عمرهای کوتاه و عملهای قاصر چنین دولتی کجا خواهیم
رسید حق تعالی این سوره را فرستاد و بنا بر این خیریت لیلة القدر فقط از بابت خیریت عبادت و احیا در او خواهد
شد و محصل مراد آن میشود که در همان یکشب عبادت کردن بهتر است از عبادت هزار ماه و گفته شده که این شمعون
مردی قوی هیکل و شجاع بود و کفار از مدافعه او عاجز بودند بالاخره زن او را باحطام دنیا فریب دادند و از او
خواستار شدند که او را در خواب محکم ببندد تا ایشان او را هلاک سازند و آن زن او را با ریسمانی ببست و چون شمعون
آگاه شد ریسمانها را بگسیخت و از زن خود بجهت پرسید که چرا او را بسته گفت برای آزمایش قوت بازوی تو اکنون
بگوی که ترا بچه توان بست که تو از آن عاجز شوی گفت بموی سرم شب دیگر او را با موی سرش ببست و
چون بیدار شد از گسیختن آن عاجز گشت و آن زن کفار را از واقعه خبردار کرد و آمده او را بردند و چشمهای او را در آوردند
و گوش و بینی او را بریدند و او بدرگاه الهی بنالید و قادر متعال چشمها و جمیع اعضای او را باز پس داد و او را از بند خلاصی
بخشید پادشاه کفار را قصری بود که بر بالای ستونهای محکم واقع شده بود شمعون بیامد و ستونهای آن قصر را
حرکت داد چنانکه پادشاه از قصر افتاده و هلاک شد پس تیغ کشیده لشکر او را بقتل رسانید با همین طریق هزار
ماه با کفار قتال نمود و حق سبحانه حبیب خود را خبر داد که اگر تو و امت تو در شب قدر احیا و عبادة نمایید
آن بهتر است از مجاهده هزار ماه و این منافاتی با حدیث اَفضَلُ الاَعمالِ اَحمَزُها ندارد زیرا که گاهی اجر عبادت را
نظر بهویت آن عبادت منظور خواهیم کرد و گاهی بجهة وقوع آن در زمانی یا در مکان مخصوص نوال عامل بر ثوابات
اخروی منظور خواهد شد پس اگرچه عبادت هشتاد سال از حیث اولی افضل است ولی عبادة شب قدر از حیثیت
ثانیه مرتبه رسیده که بهتر از عبادة هزار ماه شده چنانچه دو رکعت نماز البته از دو رکعت نماز مثلا من حیث الهویة

افضل است ولکن دو رکعت نماز در ماه رمضان یا در مسجد الحرام مثلا از دو رکعت نماز در ماه شوال یا در بیوت و
صحاری البته افضل میباشد و اینمدعی بالخصوص معتبره بمقام ثبوت رسیده است چنانکه بر اهل اطلاع پوشیده
نیست و از بعضی مفسرین نقل است که رسولخدا صلی الله علیه و آله چهار عابد را نام برد که ایشان هشتاد سال خدا را عبادت
کرده و او را طرفة العین عاصی نشده اند از یاد آوری و خدمت نورزیده اند یحیی و زکریا و حزقیل و یوشع علیهم السلام را
از این عجب آمد جبرئیل علیه السلام این سوره را بیاورد که عبادت شب قدر بهتر از عبادة هشتاد سال است و بعضی گفته اند که
در بنی اسرائیل کسی را عابد نمی نامیدند که تا هزار ماه عبادت نکرد و حق سبحانه و تعالی در این سوره باز مینماید که عبادت
این شب بهتر است از عبادت هزار ماه تا آنکه دل مبارک رسولخدا صلی الله علیه و آله بجهة قصر اعمار امت از این رنجیده ملول
نباشد و از ابوبکر وراق نقل است که مدة سلطنت حضرت سلیمان و حضرت ذوالقرنین هر یک هزار ماه بوده
خداوند در این سوره باز مینماید که هر کس بر عبادة شب قدر قیام نماید او را در بهشت زیاده تر از ملک سلیمان و ملک
ذوالقرنین عطا خواهد شد و قول اهل بیت علیهم السلام که از حضرات معصومین علیهم السلام نقل شده آنست که این سوره در تسلی رسولخدا از بابت
اغتمام آنحضرت از خواب دیدن و ظلم رسانیدن بر سلطنت بنی امیه نازل شده که در مقابل هزار ماه سلطنت
ایشان اوصیای ترا شب قدر داده شده که آن بهتر است از هزار ماه سلطنت بنی امیه بر این وجه که سلطنت
ایشان سلطنت باطل است ظاهری و فانی و سلطنت شب قدر سلطنت باطنی الهی و حقه و دائمی غیر زائله است
چنانچه الحال نامی از بنی امیه باقی نمانده مگر با انضمام لعنت و بیزاری اما نام محمد و آل محمد در همه اعوام و اعصار
عالم در زبان عالمیان با خیر و خوبی مذکور و با صلوات و تعظیم و تکریم مقرون است و نسبت هر کس را بیکی از ایشان
اگر بدهند باعث افتخار و امتنان او میشود اما اگر کسی را نسبت بیزید یا معاویه یا غیر ایشان از بنی امیه یا توابع
ایشان بدهند باعث انفعال و ناخوشی او شده ناچار انکار نسب و اظهار برائت مینماید و قبور بنی امیه را ابو مسلم
خراسانی غیر از قبر عمر بن عبد العزیز همه را نبش کرده اجساد ایشان را بسوزانید و فعلا جائی برای قبور ایشان معروف
و مرجع نیست بجز قبر یزید در شام که در اصطلاح عوام مدفن یزید معروف شده همان محل را [illegible]
و هر کس را از آنجا گذر افتد ناچار بر یزید لعنت میکند اما قبور ائمه علیهم السلام همه آنها مزار و مطاف عموم مسلمانان شده
و از ولایات دور و دراز جماعت بیشمار از اهالی مذاهب مختلفه برای زیارت آن قبور مطهره شد رحال کرده
با زحمات و مصارف بیکران حاضر عتبات عالیات میباشند علاوه و از احکام شرع و فرامین الهی بر
بنی امیه نسبت داده نمیشود اما ائمه هدی علیهم السلام تا روز قیامت در همه احکام الهی مرجع خاص و عام و فعلا برق شرع

وعلم اسلام باحادیث واخبار شان قائم شده وهیچ چیز جزئی باکلی یافت نمی‌شود مگر اینکه درخصوص آن از اخبار
شان که ابوابی ترتیب داده شده چه از قبیل احکام یا از قبیل مواعظ حسنه وحکم واخلاق حسنه یا ردیه یا قضایای تاریخیه
سلف وامور آتیه در خلف پس شخص منصف از تکرار ملاحظه اینها بالمشاهده والعیان خواهد دید که سلطنت آل محمد
که اصل آن درحقیقه در لیل قدر تاسیس میشود چنانچه انشاالله تعالی بیان خواهد شد بهتر است از دنیا ومافیها تا چه رسد
بسلطنت غاصبه هزار ماهه بنی امیه که موجب خذلان وهلاکت ایشان شد بلکه سبب ملعونیت در السنه مردمان
نبوده مگر همان سلطنت شان بواسطه آن ظلمها وامور مستهجنه واخلاق ردیه واوصاف رذیله که در ایام خلافت از ایشان
سرزد از قبیل خیانت فاحشه در بیت المال ودماء واعراض واموال مسلمانان وقتل مدعیان دوستی امیر المؤمنین
داماد وبرادر رسولخدا که همه آنها صلحا واتقیا بودند با وجود ثبوت قول رسولخدا در حق امیر ع اللهم وال من والاه وعاد
من عاداه پس اینجا جهت مخالف منفاد اینکلام منجر بنظام دشمنی با دوستان علی ع ودوستی با دشمنان او گردند وآشکارا
وبرملا حجر بن عدی واصحاب او را کشتند بلکه اهل تاریخ میگویند که خود حکام معویه هشتاد هزار نفر را بسر اتهام محبت
علی سر بریدند ببین قباحت ما فهمی معویه را که بعد از قتل حجر بن عدی بحضرت سید الشهدا ع عرض مینماید که یا حسین آیا
ترا رسیده است آنچه ما بر دوستان وشیعیان پدر تو حجر بن عدی وکسان او کرده ایم حضرت فرمود چه کرده اید
بر ایشان گفت ایشان را کشتیم وغسل دادیم وکفن کردیم ونماز بر ایشان گذاردیم وایشان را دفن کردیم حضرت تبسمی
فرمود وگفت قوم بر تو غالب شده اند ای معاویه ولکن اگر ما شیعیان ترا کشته باشیم غسل نمیدهیم
ایشان را وکفن ودفنشان نمیکنیم ونماز بر ایشان نمیگذاریم نظر بر اینکه اگر ایشان را مسلمان می
دانستی چرا ایشان را میکشتی وحال آنکه قتل مسلم درغیر مقام قصاص واجراء حد جایز نیست وایشان دا
دارای استحقاق چیزی از آنها نبودند واگرچه تکفین ونماز ودفن کفار در شرع اسلام جایز نیست
ولیکن ما شیعیان ترا یعنی کسانی را که ترا خلیفه برحق میدانند مسلمان نمیدانیم اگر ایشان را
بکشیم تغسیل وتکفین ودفن ونماز شان را جایز نمیدانیم واز این حدیث شریف فهمیده میشود
که جماعتی که معاویه وامثال او را خلیفه برحق میدانند احکام اسلام بر ایشان جاری نیست اگرچه
من باب عفو وتوسعه کار مسلمانان مباشرت ومعاشرت شان جایز است پس تغسیل و
تکفین ونماز بجنازه ایشان جایز نیست مگر از راه تقیه که لازمه اقتضای وقت باشد پس تا آنکه

که پرده تقیه دریده نشود وملاحظه لازم است بلکه علامه مرحوم در قواعد وشیخ بزرگوار علامه طبرانی وشیخ بحرانی
در حدائق تغسیل اهل خلاف را جایز نمیدانند وقول ایشان اقوی واصح است چنانچه این حقیر در کتاب
طریقه الوسطی این مسئله را باشرح وبسط ذکر نموده ام ولی در این مقام بیشتر از این را اقتضا نیست وحاصل آنکه
فرق جنازه مسلم با جنازه کافر این است که جنازه کافر را غسل دادن وکفن نمودن ونماز گذاردن ودفن
بطریق شرعی نمودن جایز نیست بخلاف جنازه مسلم که بر همه مسلمانان مطلع از مرگ او واجب است
که او را غسل داده کفن نمایند وبر جنازه او نماز گذارده او را دفن کنند واین تکلیف از هیچ
کس ساقط نمیشود مگر گاهی که بعضی از مسلمانان اقدام بر آن کار کرده وآنها را اتمام کنند وهرگاه شروع دیگری
بر تغسیل مثلا تکلیف تغسیل او از دیگران ساقط نمیشود مگر سقوط مراعی که مشروط بر اتمام عمل است چنانچه
تفصیل این اجمال را حقیر در رساله مفرده که برای تحقیق حال احکام اموات وآنچه از آنها کفائی است
ویا آنکه واجب ویا مستحب عینی از نسبت بولی میت با شرح وبسط نگاشته ام ودر آنجا معلوم شده
که تکلیف در آنها کفائی است وخصوص من علم موته با آنها مخاطب اند غایه اینکه ولی میت را
در آنها اولویتی است که دیگری نمیتوانند با او مکابره نمایند وهمه اینها برساند که احکام تجهیز در نظر شارع اهمیت
دارد ونظر ش از تعمیم خطاب بر این است که جنازه مسلمان بی دفن نماند وخود ولی میت که بواسطه
فوت او داغدار شده ومجبور بر اقدام بر آنها بتنهائی نباشد وسایر مردمان در تجهیز جنازه یاری او نمایند
ولی ما نمیدانیم مسلمانان کوفه وشام با چه عنوان بدن مجروح نازنین حسین بن علی واعوان وانصار
او را بی غسل وبی کفن در بیابان نهاده نه نمازی بر آنها کردند ونه ایشان را دفن نمودند وهیچ یک
از اینها را انگاشتند مستحق است بلکه باین هم اکتفا نکردند که بر روی آن ابدان طاهره اسب دوانیده
آنها را پایمال سم ستور نمایند وجارچی عمر بن سعد جار کشید وقت عصر روز عاشورا که کیست که
بر بالای نعش حسین ع اسب بدواند ولی چون خدای نخواسته بود بروایت کافی شیری از نیستان
ظاهر شده داخل قتلگاه گردید بعد از تجسس وتفحص که نعش امام را دریافت پنجه بر آن بدن مبارک نهاده واو را
از تعدی دشمنان حفظ نمود وختم کن مجلس را بذکر مصائب راجعه بر بیدفن ماندن ابدان طاهره ودر ابراز دعا

از دعاء خیر فراموشم مکن

المجلس الثالث

بدانکه در عدد آیات این سوره اختلاف کرده اند چنانچه در منهج مذکور است که عدد آیات این سوره
نزد مکیان و شامیان شش است و نزد غیر ایشان پنج است و اختلاف در لیلة القدر اخیر است
و در اینجا مناسب است که دانسته شود معنی آیه چیست بدانکه اصل آن ایا با الیه بیک و لغة آن مفرد و
خوشس اسم مصدر جمع آن آی و آیات است و معنی آن بحسب لغة بنا بر آنچه فاضل طریحی ره در مجمع البحرین
ذکر فرموده عبرة یا علامت است و توان گفت که حقیقة معنی آن مذکر و یاد آور است و آن اعم است ا
از دلیل زیرا که دلیل برهان دعوای مذکوره و آیه مطلق مذکر است این است که دلیل را آیه گفتن صحیح و عکس
آن غیر صحیح است و توان گفت که میان آیه و دلیل عموم و خصوص مطلق است که گاهی آیه دلیل و گاهی دلیل
آیه است و وجه اطلاق آیه بر آیات قرآنیه آن باشد که آنها اسباب عبرة یا علامت حقانیت رسالت
یا مذکر از خدا و مواعید و احکام او میباشند و در ما یصدق علیه الآیة من القرآن اختلاف کرده اند بعضی
گفته اند که آیه کلامیست که متصل باشد تا آنجا که منقطع گردد و بعضی گفته اند که آن عبارت است از جماعت
حروف من قولهم خرج الناس بآیتهم ای بجماعتهم و بعضی گفته اند که آیه عبارتست از کلامیکه
سکوت بر آن صحیح باشد و باید دانست که این اقوال که همه آنها مبنی بر قیاس بر کلام آدمی و تحریر آن
فکر نیست در خصوص حکم بجزئی نتوان کرد بلکه حقیقت اول و آخر هر آیه را از قرآن نمی توان شناخت
مگر بواسطه تعلم از اهل بیت رسول ص که ایشان مخاطب آنها بوده اند و قرآن در خانه ایشان نازل شده
و کسی راجز از ایشان بر این علوم راه نیست پس اگر بواسطه نقل متواتر و اجماع مسلمانان و انضمام قرائن مفیده علم
معلوم میشود که از فلان حرف تا فلان حرف یک آیه است نزد آل محمد ص یا فلان سوره چند آیه است فبها
و الا حکم بر چیزی نتوان کرد اگرچه قرائت قرآن با همین طریق موجود موافق قرائت یکی از قراء جایز است و توان
گفت که بعضی فروع ما را نیز جایز است که بر آن مرتب نمائیم از ایفای نذر یا قرائت عدد آیات منذوره
موافق آنچه تعیین کرده اند و از حصول امتثال در قرائت اعداد مرغوبه و استحقاق ثمره قرائت آن و نحو آنها زیرا که عمومات
و مطلقات بحکم قاعده انصراف بر عین آیات مدونه بر میگردد خصوصاً که از ائمه هدی ع ثابت شده که فرموده اند اقرؤا
کما یقرء الناس و عجب آنست جمع کثیری از علمای امامیه رادهم الله شرفاً از این حدیث چنان فهمیده اند که
قراآت سبعه همه آنها متواتر و موافق واقع اند حتی اینکه گفته اند که قرآن با هفت حرف

یعنی

یعنی موافق هفت قرائت بر قلب سید المرسلین ص نازل شده از برای اینکه کار قرائت بر امت آسان
باشد و بنابر این باید آیاتیکه اختلاف در آن موجب اختلاف حکم و احد در موضوع واحد است مانند
شریفه حتی یطهرن بر هر دو قرائت در آنها مثلاً موافق واقع باشند و بنابر آن حکم واقعی مختلف میشود
و این غیر جایز و باطل است پس حق مطلب این است که قرآن با یک حرف و یک قرائت و اسلوب واحد نازل
شده آن هم معلوم نیست که آن یکی از این قراآت هفتگانه بوده باشد بلکه ممکن است که آن قرائت
در نزد ائمه ع محفوظ بوده باشد و کسی از آن اطلاع نداشته باشد و این مطلب را اینجانب مزیدی بر آن
نبوده باشد در کتاب طریقة الوسطی تحقیق کرده ایم بلی این قدر ثابت شده که ائمه هدی ع من باب تقیه
و ملاحظه مصالح اسلامیه ما را امر کرده اند که قرآن را موافق آنچه مردمان میخوانند بخوانیم و داعی بر این
آن شده که قرآن را در ایام غصب خلافت حضرت امیر ع موافق اسلوب نزول بدون کم و زیاد
جمع کرده بود و آن را بعد از جمع کردن بمسجد آورده و بجماعت مسلمانان خبر داد که این همان قرآن
است که بر رسول خدا ص نازل شده و من او را بدون زیاده و نقیصه با همان اسلوب که نازل شده
جمع کرده ام و چون بر آن نگریستند افتضاح مهاجرین و انصار را در آن دیدند و گفتند آنچه در دست
ما است از قرآن ما را کفایت میکند و ما حاجت بر این قرآن نداریم بعد از آن در زمان
عثمان تمامی نسخ را جمع کرده یک نسخه موافق رای ابراز نمودند ما بقی را سوختند و در دوره معاویه
لعنه الله قراء برای او اسباب کار شده بودند که غالباً از جانب او عامل و قاضی بودند و عمده
شغل ایشان جعل اخبار در مناقب بنی امیه و مثالب آل علی ع بود و روایات این قراآت
بر ایشان منتهی میشوند و چون حضرات معصومین علیهم السلام از ابراز قرآنیکه موافق اسلوب واقعی
است ممنوع بودند و در منع از موافقت با این قراآت خطر هتک پرده تقیه بود لهذا فرموده اند که
اقرؤا کما یقرء الناس و در اخبار متواتره رسیده که قرآنیکه نقصانی ندارد و موافق اسلوب
نزول است در نزد امام زمان ع است حضرت امام ثانی عشر ع هنگام ظهور آن را ابراز خواهد فرمود
و تاویل آن را موافق واقع بیان خواهد فرمود و ما تفصیل این مطالب را در کتاب ترجمه احتجاج
مشروحاً نوشته ایم پس ملاحظه کن بنابر این چگونه فتوی توان داد که تقلید قراء در قرائت
واجب است بلکه از ما تقدم معلوم میشود که ایشان اهل بدعت و تقلید بر ایشان حرام است

و بهر حال

وبهر حال آیه در قرآن و اخبار بر چند چیز اطلاق شده منها آیات قرآنی و منها صوم سکوت
که بحضرت زکریا پیغمبر نازل شد آیتک الا تکلم الناس ثلاثة ایام یعنی علامت قبولی دعای تو در طلب ولد
این است که سه روز با مردمان سخن نگوئی و از سخن گفتن امساک نمائی و منها ناقه صالح است که برای
قوم صالح آیة الله و علامت و دلیل حقانیت حضرت صالح بود و منها هر آنچه از آسمان از آثار قدرت
الهی ظاهر شود پیغمبر باید که اگر آیتی از آسمان ظاهر کنیم هر آینه گردنهای شان بر آن خاشع گردد یعنی آن وقت
مجبور بر ایمان میشوند و این منافی حکمت بالغه الهی است که مقتضی عدم اجبار مکلفین است چه در آن
صورت عنوان امتحان بکلی از عالم تکلیف برخیزد و عالم انسانیت مبدل بر عالم ملکیت میشود و آثار
آسمانی را آیه گفتند بجهة آنست که علامت قدرت خداوند و دلیل اینکه آسمانها معمور و آباد میباشند
و خالی از سکنه نمیشند و منها آنچه در نفوس انسانی است از تغیرات حال پیدا میشود از قبیل اینکه
گاهی جوان گاهی پیر و گاهی شادان و گاهی غمگین و گاهی فقیر و گاهی غنی و برخی از زمان صحیح و آخری
سقیم میشود قال تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حضرت صادق ع ابن ابی العوجا را با همین
علائم مجاب فرمود که چگونه از تو غائب است کسی که آثار تصرف او در وجود تو هویدا است و ما آن
الحدیث را در کتاب توحید از مجالس الاصول منشور و خانقل کرده ایم و منها وجود امام ع که آیة الله است
و در حدیث طارق رسیده که الامام آیة الله و آیة بودن امام ع بر چند وجه است اول آنکه چون وجود او
برای مرجعیت در امور راجعه بخدا از قبیل بیعت و تعلم احکام و غیر آنها نصب شده چنانچه خلیفة الله است پس
وجود او علامت وجود خدا است که دلالت دارد بر آنکه خدائی هست و این خلیفه اوست دوم آنکه او
مظهر آیة الله است بر این معنی که خوارق عادات و معجزات باهرات از دست او ظاهر و جاری شده و از او ظاهر
میشود که آیه حقانیت دین اسلام مندرج میشود که خدا انحضرت دین اسلام را نصرت خود نامیده در قول خود که
ان تنصروا الله ینصرکم حال آنکه مراد نصرت اسلام است زیرا که نصرت خدا و یاری کردن برای او متصور نیست که امام
هم آیه اسلام است و از این روی آیة الله است سوم آنکه چون تمامی مخلوقات آیة الله اند و فی کل شیء له آیة تدل
علی انه واحد لهذا آیة در اینمقام ممکن است که تشریفی باشد و معنی آن باشد که امام آیتی است که از میان آیات
مخصوص خدا است من باب التشریف چنانچه بیت الله و شهر الله و ناقة الله هم چنان است چهارم آنکه

اصل وجود امام در میان بشر خارق عادة است که در بشریت خود اعلم از ملک بلکه معلم او است بلکه در عبادت
و سایر صفات حسنه و روحانیه از ملک بالاتر است و در انصفه فرید دهر خودش است و کسی غیر از او موصوف
با آن صفات و صفات بشریه بر عادة بشر را خرق کرده است مثلا از بشر احدی مانند او علم با عبادت یا سخاوت
یا فصاحت یا شجاعت یا زهادت یا حلم یا صبر و تحمل و قنوع ندارد علاوه بر این ذات او جامع صفات متضاده از
قبیل ریاضت و علم یا شجاعت و قوت و عدم تحصیل و علم بر جمیع علوم و ناداری و بذل فوق العاده و غیر ذلک
میباشد حضرت امیر در مقام ریاضت و زهد چنان بود که گویند در تمامی عمر شریف چند از جو بو زن که مصروف خورد او شد
و لازمه آن ضعیفت عدم قدرت بر نهوض است و در مقام قدرت و قوت چنان بود که در خیبر را با آن عظمی یک
دست بر میدارد و سنگ روی چشمه بر تار که مالک اشتر با تمامی لشکریان فوج خود نتوانستند از جا حرکت بدهند
بیکدست برداشته چنین زرع بکنار افکند و در مقام تیغ زدن بر جوان شامی چنان تیغی زد که جوان و نظارگیان چنان گمان
کردند که آسیبی باو نرسیده و چون حرکت کرد معلوم گردید که چنان تیغی زده که از کمر بریدنش بدن دوپاره شده هم چنیکه
که آن جوان هیچ خبردار نشده و در تمام عالم اینچنین تیغی از کسی نقل نشده امام محمد باقر ع در منزل هشام یا امام علی النقی ع در منزل
متوکل ده چوبه تیر را از روی هم دیگر بر نشانه گاه بزد با لاتر از اینها عناصر شان خارق عادة بشر بود نشنیده نشده که بشری
با وجود قتل تمامی اهل و اولاد و اخوان و اصحاب و خوردن جراحات کاری و شدت تشنگی ختکی اسماع ناله و عویل زنهای
پسر مرده و خواهران برادر مرده و اطفال ترسان و عطشان ابدا لحود را گم نکرده با کمال قوت قلب مقابل سی هزار سوار اردو
خونخوار کینه ایستاده با ادله قاطعه و براهین ساطعه احتجاج باقوم نماید راوی گوید قسم بخدا ندیده ام شکسته دلی را که اولاد
و اخوان و اعوان او کشته شوند و قوه قلب و ماننده قوه قلب حسین ع بوده باشد که سی هزار مرد از هر طرف که بر او حمله
میشدند کینه بر ایشان حمله مینمود و از پیش روی او پراکنده میشدند مانند پراکندگی گوسفندان از پیش روی
شیر غران شنیده نشده که از سر قلب بشری تیر داخل شده و از پشت ظهر او بیرون شود با وجود این بیشتر از یکساعت
زنده بماند حضرت سید الشهداء با بغداد مقاتل بعد از آن تیر سه شعبه که از سر دل مبارکش بر خورده و از پشت سرش
بیرون آمد زیاده از یکساعت زنده مانده بلکه در اول کار قدری مدافعه هم فرموده در صحیح روایت است که چون افتاد
بر زمین برخواست و نشست و بعد تیری از گلویش برون بر زمین افتاد دو باره نشست و تیر را از گلوی اطهرش بیرون
آورده بر کمان نهاده براندخت و کافر برا انداخت با لاتر از اینها خون مبارکش از جریان نمی ایستاد خون

کن مجلس را البلیة خوندت و مرا هم با دعای خیر یاد کن

بر

«المجلس الرابع»

فضیلت قرائت این سوره سیما در نماز بعد از سوره توحید و سوره جحد از اغلب سُوَر بیشتر است و در منهج از ابی بن
کعب از حضرت رسولخدا نقل شده که هر که این سوره را بخواند چنانست که تمام ماه رمضان را روزه داشته
ولیلة القدر را در طاعت و عبادت احیا کرده و از حسین بن ابی العلا از حضرت ابی عبدالله ع نقل کرده که هر که انا انزلناه
در فریضه از فرایض قرائت کند منادی از جانب الهی ندا میکند یا عبدالله غفر الله لک ما مضی فاستانف العمل ای
بنده خدا گناهان گذشته تو آمرزیده شد عمل را از سر گیر و از سیف بن عمیره از حضرت ابی جعفر ع روایت کرده که هر که
انا انزلناه را بجهر بخواند چنان باشد که شمشیر کشیده در راه خدا جهاد کند و هر که آنرا اخفاتا قرائت کند همچو کسی باشد
که در خون خود غلطیده باشد و ابن ابی جمهور باسناد خود از طبرسی از حمیری در ترجمه احتجاج و شرح صلوة شرایع روایت کرده ام
چیزی را که محصل آن چنانست که حمیری نوشته از امام ثانی عشر ع سؤال کرده که در خصوص قرائت بعضی سورها در نمازها فضایل
بسیار از ائمه اطهار ع نقل شده مانند سوره همزه که روایت شده هر که او را در فرایض بوتیره قرائت کند بلاهای دنیا از او
دفع میشود و در خصوص سوره توحید نقل شده که پاکیزه نمیشود نمازی که قل هو الله احد در او خوانده نشود و در خصوص سوره قدر
روایت شده که چگونه قبول شود نمازی که سوره انا انزلناه در او خوانده نشود پس سؤال ای ما در این خصوص چه چیز است بلد
جواب از جانب آنحضرت بیرون شد که فضیلت قرائت سورها چنانست که نقل شده ولی هر کس اراده داشته باشد
که سوره را قرائت کند بجهة فضیلت سوره توحید و سوره قدر عدول بر این سورها نجند خدا اعطا میکند برای او
ثواب آن سوره را که از او عدول کرده و آن سوره را که قرائت کرده و بنابراین شخص میتواند که بواسطه قرائت این دو
سوره تمامی مثوبات فی را که در خصوص قرائت سورهای قران که در نماز رسیده درک نماید و این فضیلتی است
که ما فوق مقدور آنست که در فرایض بوتیره عدول از این دو سوره بسایر سورها جایز نیست بعد شروع ولو بایک بسمله
بلکه یکی از آنها اما عدول کردن از سایر سورها بهر یکی از این دو سوره ولو بعد الشروع جایز بلکه مستحب است و جمعی از مشایخ
شرط کرده اند که مادامیکه از نصف سوره تجاوز نکرده عدول جایز است و بعد الانتصاف جایز نیست ولی
اعتبار این شرط در نزد حقیر ثابت نشده است و اشبه بقواعد جواز عدول است مطلقا بلی بعد الفراغ لازم نیست خواندن
سوره دیگر در یکرکعت بلکه مشهور میان علما رض آنست قران بین السورتین جایز نیست و حرمت آن
نیز در نزد این حقیر محقق نشده و قول بکراهت اظهر و موافقت مشهور احوط است و باید دانست که بنا
بدلول روایت حمیری آنچه در خصوص • قرائت سور مفصل از سوره محمد تا آخر قرآنرا اطلاق میشود منه

سور مفصل در کتب فقهیه مدون شده ساقط میشود زیرا که هر سوره که در خصوص قرائت آن ثوابی رسیده
قرائت سوره توحید یا سوره قدر از او افضل خواهد شد کما لا یخفی بلی ظاهرا خصوص نماز جمعه از این قاعده
افضل و راد قرائت سوره جمعه و سوره منافقین است و در سایر نمازها افضل از همه قرائت یکی از این دو سوره است
مستفاد از اخبار معتبره آنست که قرائت سوره توحید از قرائت سوره قدر بهتر و افضل است چه در روایتی رسیده
که رسولخدا ص امیر المؤمنین ع را در غزوه از غزوات با لشگریان فرستاد و چون مراجعت کردند از ایشان پرسید که امام
و امیر خود را چگونه دیدید عرض کردند یا رسول الله خوب امیری است جز اینکه حفظ او در قرآن کم است زیرا که در
تمامی این سفر در نمازها جز سوره توحید چیزی نخوانده حضرت جهت اینکار را از امیر علیه السلام پرسید عرض کرد یا رسول الله
من در میان سورهای قرآن سوره توحید را از همه سورها بیشتر دوست میدارم جبرئیل آمد از جانب خدا خبر آورد
که یا رسول الله بعلی بگوی که بجهة محبت تو بر سوره توحید ترا بعد از رسول حق خود افضل خلایق و دوستی مؤمنان کرده ام
منقول بالمعنی) باوجود این ظاهرا بهتر این است که در رکعت اولی خواندن سوره قدر و در رکعت ثانیه قرائت
سوره توحید و گذشته رتبه را رعایت کنند و چون نقل تمامی اخبار یکه در این باب نقل شده موجب اطناب است لهذا
اکتفا باین مقدار بهتر است بلی قطعا قرائت سوره توحید در هر نماز افضل است از سوره قدر زیرا که محقق شده که ثواب
یکباره قرائت سوره توحید مانند ثواب قرائت ثلث قرآنست و اخبار در این خصوص متواتر است و ظاهرا سر
فضیلت قرائت این دو سوره در نماز آن باشد که چون اصل عمده در تحقق اسلام و قبولی نماز توحید خدا و اقرار
بر ولایت محمد و آل محمد است و سوره توحید مشتمل اقرار بوحدانیت و سوره قدر مشتمل اقرار بر نزول قرآن بر رسولخدا ص
است که اصل معنی رسالتست علاوه و سوره قدر متضمن اعتراف بولایة اوصیای او و بعد از خودش میباشد چنانچه
شرح آن خواهد آمد انشاء الله و چون نماز بهترین طاعاتست پس بندگان را امر کرده اند که این دو سوره را در نماز جمع کرده
و بواسطه اقرار بتوحید و رسالت و ولایت نماز شان تکمیل گردد و شاید اینکه اسرار مقصوده اخری داشته باشد
چون عقول ما کوتاه است اسرار احکام شرعیه و مرجحات نه واجبات و مستحبات را ادراک نمی توانند کرد
حتی اینکه علل منصوصه نیز از قبیل معرفات میباشند و مخصص نسبت بمناط نفی و اثبات حکم بوده باشند مگر اینکه مناطیه هم
منصوص باشد مانند اینکه بفرمایند که شراب مسکر حرام است بجهة اینکه مسکر است از این توان دانست که کل
مسکر حرام است غایة اینکه در اینمقام حرمت شراب غیر مسکر مانند اقل از مقدار اسکار بنص دیگر که فرموده اند ما
اسکر کثیره فقلیله حرام ثابت شده یا اینکه قاعده کلیه بدست بدهند مانند قوله ما جعل علیکم فی الدین

من

من حرج ازاین توان دانست که هر چیزیکه موجب عسر و حرج است از دین منفی است چنانچه حضرت صادق
ظاهر از مسئلهٔ مسح بر مراره فرموده که شناخته میشود این و امثال این از کتاب خدا در قول او که ما جعل
علیکم فی الدین من حرج و امثال آن که قضیه را پوشیده نیست و در غیر اینها علل منصوصه را مناط حکم
قرار نتوان داد تا چه رسد بعلل مستنبطه که ابدا حجیة ندارد مگر اینکه قطع بمناطیة حاصل شود که در آن صورت
قاطع در عمل کردن بر قطع خود معذور است با وجود این بعضی بدبخت ها یافت شده اند که بنام اسلامیت عقول
ناقصه خود را مناط و مدار فهم حسن و قبح موضوعات احکام الهی دانسته تصرفات بیجا در دین الهی میکنند
و شارع مقدس را حکیم نامیده و احکام خدا را فقط مبتنی بر حکم و اسرار راجعه بمفاسد و مصالح این نشأه بنظر
میآورند و حال آنکه حضرات ائمه علیهم السلام فرموده اند لیس شیئ ابعد عن دین الله من عقول الرجال چیزی نیست
که دورتر باشند از دین خدا مانند دوری عقلهای مردمان بلی مضایقه نداریم از اینکه خداوند عالم مصالح
و مفاسد دنیا را نیز در ضمن اوامر و نواهی خود ملاحظه فرموده باشد و الا اصل نظر خصوصا در تعبدیات بر مصالح
اخروی میباشد و همچنین در عقود و ایقاعات نیز اگرچه منظور تنظیم معاش دنیا است ولی عمده در نظر شارع
مصالح آخرت است و فرمایشات رسولخدا از روی مصالح و اسراریکه عقول ناقصهٔ بشر آنها را الهامی نمی درک
کند نیست بل ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی از جمله مفاسد این سلیقه آنست که جسته جسته کار بجائی میکشد
که لامذهبان بگویند که لامذهبان بگویند که پیغمبر نیز مانند یکی از حکمای فرنگ حکیمی بوده است غایة اینکه بالاتر از
آنها بوده است چنانچه در زمان خودش بعضی از منافقین اصحابش گفتند خلا ان الحکیم برای حمیرا
فالجمها فما هست بالالجام حال آنکه جواب این شبهه را در قرآن مجید بدلیل عقلی داده میفرماید فقد
لبثت فیکم عمرا من قبله افلا تعقلون اشاره بر آنچه یکی از انبیا بقوم خود فرموده و شاید اینکه خود رسولخدا را امر کرده
چنان بگوید که من تا چهل سال پیش از این در میان شما زیست کرده ام شعور را اینکه اگر این سخنها از نزد خود گفته باشم
بایست پیش از بعثت نیز آنها را دانسته و گفته بودمی پس معلوم میشود که من آنها را از خودی خود نمیگویم بلکه از
روی وحی آسمانی اینچنان از من ظاهر میشود و من مامور خدایم نه حکیم و مرد مدبر و فیلسوف از همین جهة ائمه هدی

عمل بر قیاس و استحسانات را منع و تحریم فرموده اند چنانچه بابی حنیفه فرمود یا ابا حنیفه قیاس مکن چه
دین خدا چون قیاس شود محو و نابود گردد و این حدیث ابو حنیفه را اگرچه در مولفات خود ابراد کرده اند و لیکن
این حدیث را در کتاب حیوة الحیوان دمیری در باب ظاء در ترجمه ظبی نقل کرده ثم باب العقل و شهدت
به الاعداء ترجمه عبارت او را مناسب دیدم که در اینجا نقل نمایم میگوید ابن شبرمه که داخل شدم من با ابو
حنیفه بر جعفر بن محمد الصادق علیه السلام پس باو گفتم که این مردیست فقیه از عراق فرمود شاید او است آنکه دین ما را برای
خود قیاس میکند آیا او ست نعمان بن ثابت میگوید من نام او را تا امروز ندانسته بودم پس ابو حنیفه
باو گفت بلی من اویم اصلحک الله پس فرمود باو جعفر بپرهیز کن از خدا و قیاس مکن دین را برای خود بدرستی
اول کسی که قیاس کرد ابلیس بود آنگاه که گفت انا خیر منه و در قیاس خود خطا رفت و گمراه شد
بعد فرمود آیا میتوانی که سر خود را از بدن خود قیاس کنی گفت نه جعفر فرمود خبر ده مرا چرا قرار داد خدا
طوبت و شوری را در چشمها و مرارة را در گوشها و آب را در بینی و عذوبت را در لبها بچه جهت اینها را خدا
کرده گفت نمیدانم جعفر علیه السلام فرمود چشمها را آفرید و آنها را از دو پاره شحم قرار داد و شوری را در آنها خلق
فرمود از راه منت گذاری بر بنی آدم و اگرنه آن بود هر آینه ضایع میشدند و میرفتند و مرارة را در گوشها قرار
داد از بابت منت گذاری بر او که اگرنه آن بود هر آینه حشرات الارض بازدن آنها رفته و دماغ او را می
خوردند و آب را در بینی ما قرار داد برای صعود و نزول نفس و اینکه بیابد و تمیز دهد روایح طیبه را از روایح
کریهه و عذوبت را در لبها قرار داد برای اینکه آدمی لذت شرب و مطعم خود را بیابد بعد از آن با بو حنیفه
فرمود خبر ده مرا از کلمه که اول آن کفر و آخر آن ایمان است گفت نمیدانم جعفر علیه السلام فرمود آن
کلمه لا اله الا الله است پس اگر بگوید لا اله ساکت شود کافر گردد پس از آن فرمود و یحک کدام یک
بزرگتر است نزد خدا از بابت گناه قتل نفسیکه خدا حرام کرده بدون حق یا زنا گفت بلکه قتل نفس بزرگتر است
جعفر علیه السلام فرمود بدرستیکه خدا قبول کرده در قتل نفس شهادة دو نفر شاهد را و قبول نکرده در زنا مگر شهادة

بدانکه
در نسخه حیوة الحیوان
جای کفر و ایمان کلمه
شرک نوشته و صحیح
چنانست که در متن
ضبط شده
منه

چهار نفر را ... است آید برای تو قاعدهٔ قیاس پس از آن فرمود کدام یک بزرگتر است نزد خدا
روزه یا نماز گفت نماز فرمود پس چرا حایض صوم را قضا میکند و نماز را قضا نمیکند پرهیز کن از خدا ای بندهٔ
خدا و دین را با رای خود قیاس مکن بدرستی که ما و مخالفین با فردا پیش خدا ایستاده پس ما میگوییم که خدا گفت و رسولش
گفت و میگویی تو و اصحاب تو شنیدیم و با رای خود گفتیم پس میکند برای ما و برای شما آنچه را که میخواهد صاحب
کتاب اعنی دمیری میگوید جواب در اینکه در زنا کمتر از چهار نفر قبول نمیشود آنست که این از مطلوب بستره
پوشیدگی است و حایض نماز را قضا نمیکند برای دفع مشقت زیرا که نماز مکرر میشود در هر روز پنج بار بخلاف روزه
که در سالی یکبار است والله العالم مصنف گوید که حضرت در این دو کلمهٔ اخیره بطلان مبنای مذهب ایشانرا
اثبات کرده باینکه ما هرچه میگوییم اصلا و فرعا از خدا و رسول خدا میگوییم بجهت اینکه اهل بیت و نحن اهل
البیت ادری بما فی البیت و اما مذهب شما اصلا و فرعا ماخوذ از افواه مردمان و قیاسات خودتان است
ولی مع الاسف نه ابوحنیفه و نه ابن شبرمه و نه دمیری از این احتجاج که قاطع عذر و حاسم اشکال است متنبه نشده اند
و این نیست مگر از غلبهٔ نفسانیت و گرفتن شیطان مجامع قلب ایشان را قال تعالی افلا یتدبرون القرآن
ام علی قلوب اقفالها و اگر چنان بود فضایل و مناقب و رجحان ائمهٔ آل محمد چنان نبود که بر احدی پوشیده
باشد الا اینکه مردمان از روی نفسانیت دیگران را بر جای ایشان نشانیدند مانند منصور دوانقی را تقدیم
بر حضرت صادق کردند بحیثی که آنحضرت در دست آن جاهل شقی اسیر بود و هرچه میدانست در حق آنحضرت
مضایقه نمیکرد و غایة الامر آنچه را که خدا نخواسته بود بواسطهٔ ظهور معجزات و خارق عادات ممنوع شده نتوانست
بکند و الا یکمرتبه آورده بود که او را بکشد چنانچه فرستاده که او را گفته بود بی اذن داخل شود و در حالتی که
او را بیابی همچنانش بیاور و آن بدبخت هم هر طور گفته بود چنان کرد نردبانی نهاده از دیوار داخل شد و دید در
صحن سرا با یک پیراهنی سرگشاده نماز میگذارد نگذاشت که عمامه بگذارد و کفش بر پای کند و عبا بدوش افکند
همچنان سرگشاده و پا برهنه اش آورد در اثنای راه رحم کرده سوارش نمود بعد الورود منصور تیغ را از نیام

خواهیم

کشید بقصد آنکه آن بزرگوار را بقتل رساند ولی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دید که دست بر قبضهٔ ذوالفقار
کرده و در صدد این است که بر او حمله کند ناچار در دفعهٔ سیم تیغ را بغلاف نهاده برخواست و تکریم
آن حضرت کرده او را آورده نزد خود بالای تخت بنشانید و بریش مبارکش غالیه زد ولی نمیدانم امیرالمؤمنین
علیه السلام کجا مانده بود در شام در مجلس یزید پلید که حکم بر قتل حضرت سجاد کرده و کسی نشد که از او دفع بلا
کند مگر عمهٔ مکرمه اش حضرت زینب سلام الله علیها که خود را باو در آویخته گفت اگر ارادهٔ قتل او داری
مرا هم با وی بکش فنظر الیهما و قال عجبا للرحم الخ ختم کن بذکر گذارشات مجلس یزید و التمس الدعاء

۱ رسول ع
۲ یا حربه بدست گرفته

المجلس الخامس

بسم الله الرحمن الرحیم

انا کلمه ایست سلطنی یعنی تحت اللفظش آنست که بدرستی ما چنانچه پادشاهان میگویند ما گفتیم ما فرمودیم
و مراد از آن حقیقت متکلم مع الغیر نیست که نظر بتعدد قایل باشد بلکه منظور همان تفخیم و تعظیم قایل است بمعنی اینکه
قایل این کلمه یا فاعل آن فعل مانند سایرین نیست بلکه واحد کالف است حضرت باری عز اسمه غالبا از خود
چنان تعبیر میفرماید مانند قوله تعالی انا ارسلنا انا انذرناکم انا خلقنا السموات و ما کنا لا
عبین و کنا فاعلین غرض در اغلب آیات قرآنی با صیغهٔ متکلم مع الغیر از خود تعبیر میکند چنانکه اهل نظر را
پوشیده نیست و مقصود از آن اظهار کبریائیت است که مخصوص است بذات اقدس باری و غیر او را اظهار
کبریائیت غیر جایز و موجب وقوع در هلاکت است غزالی در اسرار الحجة میگوید که چون حضرت یوسف
گفت انی رأیت احد عشر کوکبا حضرت یعقوب فریادی کشیده عرض کرد پدر جان این چه
حالتست فرمود تفوه نکرده احدی با این کلمه مگر اینکه در محنت افتاده زیرا که منیت سزا نباشد مگر او را
که برای اوست منیت اصحاب اشارات گفته اند چهار کلمه را مگوی تا در مهالک افتاده باشی
مگوی من و نه برای من و نه نزد من و نه ما زیرا که ملائکه گفتند ما آنجا که در جواب انی جاعل فی

فی الارض خلیفه گفتند اتجعل فیها من یفسد و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک
آتش بر ایشان بفرستاد تا همهٔ ایشان بسوخت و شیطان گفت انا خیر منه پس مطرود و ملعون گردید
و قارون گفت عندی خزائن الارض پس او را و خانهٔ او را زمین بر خود کشید و فرعون گفت الیس لی ملک مصر
پس غرق گردید و یوسف گفت پدر من دیدم در خواب پس بر سر او آمد آنچه معلوم است معین است
که شخص متکبر گویا با خالق خود دعوی شراکت در کبریائیت میکند زیرا که از مخلوق غیر از تذلل و تواضع چیز دیگر
مطلوب نیست حضرت امیر علیه السلام میفرماید ای پسر آدم مسکین ترا چه رسد که اظهار کبر کنی و حال آنکه
نقل شده بیرون آمده از مخرج بول دو باره بلکه دفعات بسیار از آدم تا پدر و مادر خود اوّل تو نطفه
گندیده و آخر تو جیفهٔ متعفنه و تو در این بین انبیق قاذوراتی اگر گزند پشه بی تاب و از آسیب بعوضه بی آرام
میشوی در واقع انصاف کن کسیکه نه ضرر از خود توانای دفع دارد و نه جلب منفعتی داشته باشد چگونه
عقل تجویز میکند که کبریائیت نماید پیغمبر باید اگر بربایند از ایشان پشه چیزی را نمیتوانند که او را از ایشان باز
ستانند در حدیث قدسی میفرماید که کبریائیت عبای من است هر کس که کبر نماید چنانست که عبای
مرا از من گرفته بپوشد در قرآن مجید میفرماید زده شده برای شما مثلی از خودتان آیا هست شما را
از آن بندگان که شما مالک ایشانید شریکانی در آنچه مخصوص شما باشد و غزالی در همان
کتاب نقل کرده که حضرت موسی ملاقات کرد در راه طور با ابلیس پس شناخت او را و عصا را
بالا کرد که او را بزند عرض کرد یا موسی من از عصای تو نترسم و لیکن میترسم از دلی که در او صفا باشد
موسی فرمود علامت صفا چیست گفت ترک حسد و حفظ کردن خود و انتظار صراط بعد از آن گفت
ای موسی وصیت میکنم ترا با چهار چیز حذر کن از حسد بدرستی که قابیل هابیل را کشت پس کافر شد
بجدا از شومی حسد و پرهیز کن از کبر بدرستیکه من ملعون و مطرود گردیدم بجهة کبر و حذر کن
که خلوت کنی با زن اجنبیه که من سومین شما ایم و خواست که چهارمین را بگوید ملائکه نازل

شد

شده عرض کردند از او کلمه چهارمی را بدرستی که سخن تمام شد از رسول خدا صلی الله علیه و آله
و فریقین نقل کرده اند که هر کس در دل او مثقال خردلی از کبر بوده باشد داخل جنه نخواهد شد چنانچه
خلیفهٔ ثانی در سفر بیت المقدس چون باصرار لشکریان و امراء برای اینکه در نظر کفار خوار ننماید
لباس تازه پوشید و سوار اسب بختی گردید چند قدم رفته از اسب پیاده شد و گفت امیر خود را
درک کنید که من تاب آتش جهنم ندارم زیرا که رسول خدا صلی الله علیه فرموده لا یدخل الجنة
من کان فی قلبه مثقال خردل من الکبر و هم فرموده داخل جهنم نمی شود کسی که در دل
او مثقال خردلی از ایمان باشد و لازمه اینه و حدیث این است که متکبر را بهره از ایمان نمیباشد
و من از این وضع در دل خود استشمام کبر نمودم این است صلحای سلف از امور کبر آور
تجنب میفرمودند و در اقدام بر اموریکه باعث فروتنی است عامد بودند حضرت امیر علیه السلام
سواره بجائی تشریف میبردند جماعتی پیاده همراه او میرفتند فرمود آیا شما را در این طرف حاجتی
است عرض کردند نه بلکه برای مشایعت و مصاحبت تو میآئیم حضرت فرمود برگردید و چنان کاری
نکنید زیرا که پیاده برد سواره رفتن موجب مفسده است برای راکب و مذلت است برای
راجل خود کشش با نفس نفیس خود از بازار برای اولاد خود اشیاء از قبیل خرما و غیره گرفته در دامن
عبا نهاده میآورد هر چه اصرار میکردند که فدای تو شویم بده ما برداریم میفرمود لا ینقص
الکامل من کماله ما جرّ من نفع الی عیاله پدر عیال اولی است که برای شان حمل
توشه نماید شخصی مهمان آنحضرت بود بعد از صرف شام قنبر آفتابه و طشت آورد که دست
بشوید حضرت امیر علیه السلام برخواسته آفتابه را از قنبر گرفت طشت را پیش روی مهمان نهاده
فرمود دست بشوی آنمرد خود را بر خاک افکنده عرض کرد یا امیر المؤمنین چه طور میشود که خدا مرا
ببیند و تو آب ریزی و من دست بشویم حضرت فرمود چه میشود که خدا ببیند که برادر تو که بمانند

تو است بر دست تو آب بریزد ناچار باید بشوئی؛ اگر دست بناچاری اطاعت کرد و پسر او هم در
آنجا بود بعد الفراغ حضرت آفتابه را بحضرت محمد حنفیه داد و فرمود آب بریز پسر آنحضرت دست شوید
چون روا ندیدم که کسی که بدست پدر آب ریخته بدست پسر نیز آب بریزد بدین مرتبه تواضع رئیس اسلام
را و قیاس کن با کبر با بینی که در آقایان این زمان مشهود است که از برای تقدیم غلیان و شربت موکها
اتفاق می افتد چنانچه حجة الاسلام تبریزی نظم میکند اما تسمعنتم غرقة الغلیان فی مجلس العزا للمیلانی
با وجود این دعویدار تبعیت آنحضرت هستیم اگر انصاف کنی خواهید دانست که دعوی تبعیت ما آنجناب را
بر آنحضرت ظلم است زیرا که خود شان فرموده اند کونوا لنا زینا ولا تکونوا علینا شینا برای ما اسباب
زینت باشید و برای ما اسباب عیب نباشید یعنی چنان رفتار کنید که در انظار مردم حسن اطوار و خوبی اخلاق شما
باعث زینت و نیکنامی ما باشد و چنان نباشید که مردمان از اطوار ناپسند شما گمان عیب در ما کنند
عادت ائمه ما علیهم السلام آن بود که در حق کافران و متمردان از اوامر الهی عزیز النفس بودند ابدا اظهار
تذلل و تملق بر ایشان نمیکردند اما برای مؤمنان متواضع و متذلل بودند کما قال الله تعالی اذلة علی المؤمنین
اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم هرچه این آیه از صفات حسنه
مشتمل است ما بر ضد آنیم برای مؤمنان عزیز النفس و متکبر و بی اعتنا هستیم آنگاه که متصف بر صفات حسنه
شرعیه باشد مانند فقر و علم و عبادت و زهادت و برای ظالمان و رباخواران و اهل بدع و از اهمیت جاه و شئونه
بلکه بحسب اقتضا برای نصارا و یهود و فرنگ و امثال شان کمال مهربانی و تواضع بلکه طلب تقرب
داریم گاهی که قرب ایشان از اسباب نفع دنیوی گمان کرده باشیم بمرتبه تبعیت بکار کرده ایم که در اصطلاحات
والبسه و اطعمه و مجالس و مراوده خود همواره میل داریم که خود را شبیه بایشان کنیم خاگذاری مثلا انقدر
فضیلت شرعیه دارد متعدیم بر برکت آن و نام آن را تسلیفه و فرنگی مآبی نهاده ایم در مقابل فرمایشات
رسول حق خدا و ائمه هدی سخن حسب نامه ابراهیم بیک را دست آویز میکنیم که با با فقر آماده اند در سر ابها

ثواب پول دادن بایشان از ثواب خاگذاردن بهتر است فی حال اگر این در حق کسی است
که خاگذارد و پول آن را بفقرا بدهد نه آنکسیکه خاگذارد و نه بفقیر چیزی بدهد همه این سخنان از راه میل
بلا مذهبی است کار بجائی رسیده که اصطلاحات کفار و فرنگیان را در منابر و مواعظ نیز ترجیح باصطلاحات
شرع میدهند صحبت در منبرها از آوسترالیا و افریقا شده است نه از مکه و مدینه و مسجد کوفه اگر کسی در
منبر حرف امر بمعروف و نهی از منکر صرف نماید و سخنی غیر از احادیث ائمه نگوید نام او را کهنه مغز نهاده
از او اعراض میکنیم و اگر از فرنگیان و پاریس و آلمانیان و امتحان قوانین ایشان صحبت کند براو
راغب و مایل میشویم هرکس رباخوار و شارب و ظالم و متجاهر بفسق باشد در مجالس و محافل بر همه
مقدمند و احترام ایشان از همه بیشتر و هرکس عالم و فقیر و ظاهر الصلاح و در بند حضور نماز جماعت بوده باشد
در میان ما ذلیل و بی حرمت است ابدا یاد اعلی الله مقامهم نکنیم حاصل که علم الحق و الانصاف انصافی که
در ما عادت شده مخالف صفات ائمه اند هکذا در مسئله مجاهده در راه خدا نیز ابدا در راه خدا
کوششی نداریم بلکه همه سعی و کوشش ما در راه هوای نفس و حب دنیا و رضای شیطان میباشد و
آنقدر که از ملامت کردن ملامت کنندگان حقیر هستیم هیچگاه از خدا انقدر نترسیم تمامی سعی ما آنست
که چنان رفتار کنیم که مردمان ما را ملامت نکنند اگرچه رفتار ما موافق شرع نباشد ابدا از غضب خدا
و رسول حق پروا نداریم اما از اینکه مردمان در حق ما بد گویند در نهایت حذر داریم دلیل بر این آنست
که کارهائیکه شرعا مذموم است و در میان مردم متداول شده مانند رباخواری و رشوه ستانی
و مرافعه کردن غیر اهل و میل بر ظلم و تقرب بر ایشان از آنها پروا نداریم اما چیزهائیکه شرعا مستحسن و ممدوح
و مستحب است و در میان مردم عیب شمرده میشود از آنها بشدت حذر و تجنب داریم مانند تعدد ازواج
و متعه نمودن و تکرار سلام دادن و نحو آنکه در میان جماعت از سنیت افتاده از آنها اعراض کرده ایم
و فاعل آنها را ناقص میدانیم عجب تر از همه آنها اینکه آنها را از فروع اسلام نمیدانیم ماشاء الله از علم و

وتواضع وصبر وسخاوت وایثار وزهد وشکر وعبادت وحضور جماعت مسلمین که شرعاً از صفات
حسنه اند بهره نداریم   اما بخل وحسد وعداوت مؤمن وکذب وغیبت وحرص وحب شهرت وغضب
وکبر وحضور مجالس لهو وفسوق همه را داریم واز هیچ یک بی بهره نیستیم با وجود این در مقام اسلامیت کسی را
پسند نمیکنیم   وخود را بهتر از همه کس دانیم نه قباحت خود را می فهمیم ونه حیا داریم ونه خوف از خدا ونه فکر مرگ
وروز حساب با وجود این لامحاله خود را مقصر هم نمیدانیم بلکه کار ما بجائی رسیده وکشیده که از کبر بر مخلوق
گذشته بر خالق اظهار کبر میکنیم که ما کجا وتقصیر کجا لامحاله عذر از گناه خود هم نمیآوریم بر کبر بانیت خود
باز میکنیم که اقلا اقرار بر تقصیر خود نمائیم در شب تاریکی روی بر خاک نهاده با چشم گریان چاره دردهای
خود را نمائیم از خدا بخواهیم در همه کارها اعتماد بر تدبیر خود و اسباب ملائمات (?) خویش داریم ابدا از خیال
ما خطور نمیکند که رشته امور در دست خدا است در قرآن میفرماید ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا
ما بانفسهم غافل از اینکه ما ها اسیر نتایج اعمال خود شده ایم تدبیر واسباب ظاهری کارهای ما
بهم نمیبندد (?) زیرا که مدبر الامور در حق ما چنان اراده کرده وانگهی از چاره جوئی وتلاش اسباب
نیز مقصود ما حمایت اسلام ودین خدا نیست واگرنه بمفاد ان تنصروا الله ینصرکم بایست که
پیشرفتی در امور خود داشته باشیم نه اینکه روز بروز بعقب رفته تنزل کرده باشیم بدلیل اینکه
چندان فرقه میان ما ودشمنان ما نیست اگر در ما تعصب اسلام بودی باید اقلا از اجبار
ارتکاب مناهی خدا خودداری نموده باشیم نه اینکه شیشه شراب را از جیب مشتکان (?) ما بیرون آورند حاصل که باعتقاد
من ما ها در هیچ خیر چندان نصیبی از اسلام نداریم بجائی رسیده که در عبادات خود هتک پرده اسلام کرده ایم
تا چه رسد بر مناهی ومعاصی مثلا تعزیه داری حضرت سید الشهداء که از افضل طاعات است کار آن با مرد
بازی وزن بارگی وشعبده گری وعکوره (?) وبهره ودر آمد رسیده سال گذشته از ارواث حیوانات شیشه فروریخت (?) که
دسته اشرار بر سر آن آورده بودند غرض که کار از چاره گذشته حال آنکه آداب تعزیه داری را باید از رسول خدا و
حضرت سجاد علیه السلام تعلم کنیم ختم کن مجلس را اندکی گریه حضرت سجاد در مصائب کربلا ومراسم از دعا خیر بهره مند

المجلس

المجلس السادس

اَنْزَلْنَاهُ فعل فاعل ومفعول است ولفظ آن از باب افعال اَنْزَلَ فعل ماضی نا ضمیر متکلم مع الغیر وها
ضمیر مفعول است بر وزن اکرمناه ومراد از سوق ضمیر متکلم مع الغیر در سیاق ضمیر متکلم وحده تفخیم وتعظیم مرجع ضمیر است
چنانچه در لفظ انا گذشت وهمچنین نظر از ذکر ضمیر مفعول نیز بر تعظیم آنست   واصل انزل ماخوذ از نزل است
که فعل لازم بوده اکنون متعدی شده است   وآنچه از محاورات واستعمالات عرب فهمیده میشود آنست که اصل
معنی نزول فرو شدن از بالا به پائین است خواه از روی اختیار باشد یا نباشد   بخلاف هبوط که معنی آن
فرود آمدنست باختیار واز اینجاست که میگویند نزل المطر وهبط المطر شنیده نشده بخلاف فرود
آمدن ملک که در آنجا استعمال هبوط ونزول هر دو صحیح است پس هر چه از بالا به پائین آید نازل است
چه بالائی مکانی باشد چه بالائی مکانتی یُنَزِّلُ عَنِ الْعَرْشِ اَوِ السَّطْحِ اَوِ السَّمَاءِ وتنزل الرجل
عَنْ مَجْلِسِهِ وَعُلُوِّ شَانِهِ وتعبیر با نزال در اینمقام باعتبار اول وثانی هر دو صحیح است اما اعتبار اول بجهة اینکه
وحی اول در لوح ظاهر میشود وملک آنرا از لوح نقل کرده از آسمان بر زمین آورد اما اعتبار ثانی
بعلت اینکه آیات قرآنی از محیط وجوب بجاهای امکان نازل میشود واین در حقیقة تنزل است باید دانست
که حروف وصور آیات قرآنی مخلوق وحادث شده وهمه کلمات الهی همچنان میباشند زیرا که معنی تکلم خدا ایجاد حروف
مع هیجا والصوت است وچون اطلاق کلام بر کلمات مکتوبه نیز باعتبار ما یئول الیه صحیح است لذا قرآن را کلام خدا گفتن
صحیح است واگر چنان باشد که عامه میگویند وقرآن را قدیم میدانند تعدد قدما لازم آید بلی تمامی معلومات را خدا
میداند وعلم خدا را اول وآخر نیست واینمعنی اختصاص بقرآن ندارد علم خدا بر تمامی موجودات پیش از ایجاد آنها شامل
بوده وممکن نیست که در علم او حد انتهائی بوده باشد وتعلق علم بر معدومیکه موجود خواهد شد غرابتی ندارد چنانچه ما علم داریم
بر اینکه قیامت خواهد شد ومرگ خواهد رسید پس آنچه از بعضی از مذهبان (?) از منتقلین مذهب جعفری شنیده شده

از اینکه علم بر معدوم علاوه نمیکند وهمه اشیا در حقیقه وعالم کمون همواره موجود بوده بجز کلامیت باطل والتزم بر بطلان
لازم گرفته اند امرین را یکی آنکه خدا قبل از ایجاد ممکنات جاهل بر آنها بوده باشد دیگری آنکه اشیا همواره ابدی
ودایم بوده باشند زیرا که علم خدا عین ذات اوست وتجدد ونقصان وزیادگی در آنجا متصور نیست وبطلان
هر دو لازم از بدیهیات مذهب حقه است پس ملزوم این مسلم لازم باطل وغایت وظاهر از اینجماعت در حقیقت
مسلک شان این است که مانند طبیعیان عالم را قدیم وغیر متناهی الاول والاخر دانسته وخدا را علة فاعله نمیدانند
بلکه او را علة مضطره میدانند غایة اینکه از عقول عشره بجهة ستر کفر وترویج خود شان در نظر عوام با نوار محمد وآل محمد
تعبیر میکنند وبعضی از ایشان از ذات محمد گاهی بعقل اول وگاهی بصادر اول تعبیر مینمایند وآن انوار را از خدا میدانند
مانند ضوء از چراغ ونور از قمر وضیاء از آفتاب وظل از ذی ظل بلکه حرارت از آتش ومانند آنها را از خدا
رشحی میدانند وبعضی از آنها گمان کرده اند که غیر از آن نور از خدا چیزی ظاهر نشده وحقیقه تمامی اشیا
فقط همان نور است وچون آن نور از خدا فقط رتبةً متأخر بوده پس همواره با خدا بوده ومتعلق علم او بوده است
چنانچه شاعر ایشان میگوید ای کز تو حقیقت اشیا داده یا علی وی آشکار عکس مرا داده یا علی واین طایفه وحدت
موجودی اند چنانچه گفته اند الواحد لا یصدر منه الا الواحد وهر چه بظاهر منافی این معنی از ایشان شنیده میشود
همه از بابت جنه وخوف از کفر وجلب عوام است واینها شعبه از وحدتیان میباشند وعیوب این قول بر احدی
پوشیده نیست که علاوه بر اینکه مستلزم قول بر تعدد قدما وعجز خداوند میباشد بعضی تصورات رکیکه را از قبیل بودن
حقیقه کفار وحیوانات طاهره ونجسه وجمادات نور آن بزرگواران لازم گرفته نستجیر بالله من الکفر والضلال
وتعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا وچه مزخرفات این عقیده با مذاهب اسلامیه بدیهی است ناچار آنرا
در کتابهای ظاهر بحسن تعبیرات عوام فریب القا مینمایند مثلا تمسک بر مسئله لزوم اتحاد جنس هادی با جنس مهدی کرده
بمفاد شریفه ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا وللبسنا علیهم ما یلبسون بواسطه استشهاد اخبار اینکه محمد
وآل محمد امام ورهنمای کافه خلایق میباشند میگویند که برای هر جنس مخلوقات باید در صورت ایشان امامی باشند

چنانچه

سراج

چنانچه برای ما در صورت بشر امامت کرده اند وگاهی مسئله عالم کون وعالم تدریج را عنوان کرده میگویند علم بر
معدوم شامل نمیشود وآنست که ما خلقیتی در علمین از ایشان نمیتوانند بر مراد خود تفریع کنند حال آنکه تعلق علم
بر معدوم فعلی از ضروریات بشر است علاوه قیاس علم خدا بر علم غیر او با وجود اینکه علم عین ذات اوست
وعلم غیر او غیر ذات بلکه صفت است غلط فاحش واشتباه واضح است زیرا که ما نسبت بذات خدا هرچه
گفته باشیم وهم صرف است اذ لا یحاط به علما ولا یحیطون بشیء من علمه وکلما میزتموه باوهامکم فهو
مردود الیکم ومخلوق مثلکم ما را غیر از اثبات شیء تا الذی لیس کمثله شیء بر ذات باری راهی نیست
ودر اینصورت تقدیرات ما نسبت بذات وتصرف در علم او سبحانه لغو وبی اساس خواهد شد واز
رسول خدا وائمه هدی ثابت شده که فرموده اند کان الله ولم یکن معه شیء وهم محقق شده که فرموده اند
که خدا همواره عالم بوده است بلکه فرض جهل در خدا از قبیل محالات عقلیه است زیرا که جهل از تصور محیط
جاهل بر محاط عاجز است وبطلان مدعای ایشان از لوازمی که میدانند متحد مع ظاهر وواضح است [illegible]
آنکه نام انحرافات را فضیلت گذارده اند وخود را محب ومداح آل محمد قلم میدهند با نفس ابلیس شیخی
عوام الناس هم در اطراف منبر شان ازدحام مینمایند وحال آنکه اگر بدانند که ایشان چه میگویند اعراض
خواهند کرد واین ناشی نشده مگر از اینکه دین ومذهب در نظر مردمان موهون شده چندان در بند آن نیستند
چنانکه اگر در بند جدا بوده اهمیت داده بودند بایست در فروع نیز اهمیت داده باشند وبالعیان مردمان
اینزمان در اوامر ونواهی الهی بی اعتنا شده اند غیر از جماعتی که از پدر ومادر خود دیده وعادت بر آن کرده اند
بهیچ گونه در بند وظایف شرعیه نمیشوند چنانچه از اینراه است که بعضی از فروع الدین معمول به وبعضی بالمره متروک
شده است والا در نظر معتقد واهی که تفاوت میکند همه را یک خدا ویک پیغمبر ویک کتاب واجب
کرده نماز وروزه چون در میان جماعت معتاد شده اگر کسی آنها را ترک کند هم خوش وحشت میکنند وهم
دیگران او را مذمت وتوبیخ مینمایند اما امر بمعروف ونهی از منکر را ترک میکنند ونخوش اضطرابی دارد ونه دیگران

اورا

اورا جزای ادعیب میدانند حال آنکه حضرت صادق ع از امر بمعروف و نهی از منکر با تمام فرائض واجب
آنها را تعبیر میفرماید و حضرت امیر علیه السلام فرموده وما الجهاد فی سبیل الله و ابواب البر کلها الا کنفثة
کنفثة فی بحر لجی و در بعضی نسخ کنفثة فی بحر لجی عقل نیز با مضامین حاکم است زیرا که بدیهی است
اینکه قوام جهاد و تمامی خیرات و اعمال صالحه و ترک مناهی بسته بر امر بمعروف و نهی از منکر است مردمان
هرچه در دست دارند از برکت آنهاست و ترک آن قهراً مؤدی بر امحاق و نابودی دین است کیف
لا و حال آنکه تأسیس اسلام نشده مگر با همین امر بمعروف و نهی از منکر با وجود این چون امید وسیله بجهة اینکه
سبب بخیه کی بعضی فساق اند و آن موجب قلت مریدان بعضی بدبختان از آقایان این زمان مدتست آنرا بعدم
رجاء اثر آنها را واجب نمیدانند چنانچه بعضی لامذهبان بعنوان دعوی تنافی با جلب قلوب تولا و تبرا را
از فروع الدین اسقاط مینمایند ائمه ما از این عالمان خبر داده اند که در آخر زمان جماعتی خواهند آمد که علمای
شان امر بمعروف و نهی از منکر را واجب نمیدانند مگر آنگاه که از ضرر آسوده و مامون باشند یطلبون
لانفسهم الرخص و المعاذیر مثلاً گویند که بمن چه من چه توانم بکنم با گفتن من خلق ترک معاصی نخواهند کرد پیغمبر میفرمایند
ذلک یعمهم الله بالبلاء عماً و حال آنکه اعتذار شان نیز غیر موجه است زیرا که ضرری که متفرع بر آن موجب ترک امر بمعروف
و نهی از منکر میشود آنست که لا یتحمل به باشد نه اینکه اگر بگویم بمجلس من نمیآید یا از من وعده نمیخرد یا قعاف خود نمیکند یا من پول
نمیدهد و بیمار من نمیآید بلی کار هیکه ضرر را معتد به یا ضرر جانی و یا عرض مظنون شود ترک آنها جایز است آنهم اگر مفسده از ترک
متدارک و حاصل شود ظنی که بواسطه جلب منفعت یا از خیالات و ضعف نفس عارض شود و حصول این ظن مثل قطع بر عدم
تاثیر و لو برای فردی از افراد باید امکن نیست و انگهی اگر بنا باشد که امر بمعروف و نهی از منکر مطلق ترک شود و علما رو صلی با فساق
و عصاة معاشرت نمود ایشان را از مناهی الهی نهی نکنند بجهة سکوت علما در نظر عوام تقریر بر جواز آنها میشود و بدینواسطه
تحلیل حرام و تجویز ترک واجبات لازم آید پیغمبر اسلام اولاً واجب کرده که امر بمعروف و نهی از منکر نماید ثانیاً
واجب کرده که با اهل معاصی قطع مراوده کنند و بواسطه ترک ترویج و حفظ دین کنند نه اینکه شارب الخمر را

دربا

حاشیه

ورباخوار را و ظالمان را در امراض جزئیه عیادت نمایند و در اعیاد زیارت کنند و ظالمان و فجرا را ابقا باد
بود بکنند و نام خود را عالم نهاده و در سر سفره ظالمان و ارباب مکاسب محرمه با تکیه بگیر مانند که بار تجملی
نمایند و اگر کسی سید صحیح النسب و عالم ظاهر الصلاح باشد ولی فقیر شود نه دختر به او تزویج کنند و نه دختر او تزویج
نمایند و اما از برای ازدواج دختر یا پسر شاربان و قماران و ظالمان و رباخواران با کمال تکبر بجنگند حال آنکه
پیغمبر ما فرموده که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و با این کلام میفهماند که علما مانند سایرین نیستند بلکه تکلف
که شرع مرا حفظ نمایند چنانچه انبیای بنی اسرائیل شرع موسی را حفظ نمودند بلکه جهة تشبیه همین جهة است و الا تشبیه
طبقه رعیت بر طبقه انبیا وجهی ندارد ولی علمای این امت در این جهت با انبیای بنی اسرائیل شرکت دارند
ولی این آقایان بکلی از این حیثیت اغماض کرده خود را عزیز بجهة قرار داده اند تا کش حفظ دین نمیکردند آنرا محق
و نابود و ضایع هم نمیکردند لیکن بعد از اینکه عالم بر سر سفره ظالم نشست و در منبر شارب الخمر موعظه کرد و با
فاسقان قرابت نمود بلکه با اهل مذاهب باطله از قبیل غالیان و صوفیان قرابت کرده و دختر داد و دختر
گرفت دیگر بقای شرع انتظار نباید شد ولی از آنجا که خدا حق دین اسلام را خواسته و شرع محمد را استمرار
داده با اسباب غیر عادیه و امور غیر مترقبه دین خود را و شرع پیغمبر را تا انقراض تمام مردمان باشند ناچار نگاه خواهد
داشت آثار آنجاست که تاکنون هرچه سعی کردند نتوانستند که اسلام را بر دارند بنی امیه آنچه توانستند کردند
از وضع بدعتها و نهی از سنتها ولی نتوانستند کاری بکنند یزید بن معاویه کرد کاری که از عقل هیچ عاقل رواج
اسلام بعد از آن کار را خطور نمیکرد معهذلک کله آنهمه کارهای او باعث محو دولت خود و رواج دولت حقه آل
محمد گردید مثلاً از نسل آل محمد غیر از یک بیمار باقی نگذاشت و در تحقیر و توهین دودمان شان آنچه توانست
فروگذاری نکرد آنچه زنان ایشان بود بی پرده و ساتر در بازار و کوچه ها گردانیدند و با طناب بسته در
مجلس سلطنتی نگاهداشت آنچه سرهای شهیدان بود بالاتر از این چه متصور است که سر مرده را با چوب خیزران
از لب و دندان میزد و با انکار وحشیانه خود افتخار مینمود معهذلک اقدامات او نتیجه بر عکس بخشید مسلمان سهل است

کله

که کاری او باعث انتباه و هدایت یهود و نصاری گردید الحی نصاری چون آن وضع را دید بر خواست پرسید
یا بویعلی هذا راس من قال لحاجبه خرج علی بعث امیر عبید الله بن زیاد فسئله و بعث الی جوار
بیه فقال ما اسمه قال ابو الحسین بن علی بن ابی طالب قال ابن فاطمة بنت نبیکم قال نعم قال
یا بویعلی الله دینی خیر من دینک الخ لمؤلفه مرا در دسرت شهید نموده زدل صبر و قرارم ربوده تیر
خونین پیش چشم خواهر نهاده دشمنت در طشت زر بدستش چوب کینه بیمبالات کند با آن بریده سر
مکافات در این غم اشک میریز دجهانی تو شادان لیک در سر نهانی بزیر لب همی اندر مناجات که ای
پاینده دار سعادات من اینک آرزوی خود رسیدم هر آنچه ملتزم بودم بدیدم بر آهست این سر من
طشت زرین بدست دشمنم این چوب کین اسیرش دختران و خواهرانم فدای راه تو شد مال و جانم همی
خواهد زراه بذل وجودی زنا کشم هم کنی تو یاد و بودی التماس دعا دارم والسلام

المجلس السابع

اقولناه انزال قرآن بطریق وحی است و اصل معنی وحی در کلام عرب اعلام بطریق خفی است الست
که الهام را نیز وحی میگویند کما فی قوله تعالی ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم زخرف القول یعنی
آنست که در دل ایشان القا مینمایند و قوله تعالی و اوحی ربک الی النحل یعنی الهام کرد و در کما فی قوله فالهمها
فجورها و تقویها و در اصطلاح مسلمانان وحی عبارة است از القاء قول بر دل پیغمبر چه بواسطه ملک باشد
کما فی قوله نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین یعنی یا بی واسطه بر دل او افکنده و آنچه از تمامی اخبار
و استعمالات عرب بدست میآید آنست که لازم نگرفته که هر کس که سخن او از جانب خدا با واسطه ملک
یا بی واسطه القا شود نبی گردد بلکه بغیر انبیا نیز وحی نازل میشد قال الله تعالی و اوحینا الی ام موسی و اوحیت الی
الحواریین و اوحی ربک الی النحل و از اخبار ما به ثبوت رسیده که غیر از انبیا جماعتی بوده اند که ملک از
جانب خدا بر ایشان نازل شده حدیث میراند و ایشان را محدثین بالفتح میگویند از جمله ایشان حضرت

حاکیاً زوعیع

مریم بود قال الله تعالی فنادته الملائکة یا مریم اقنتی الخ فناداها من تحتها الا تحزنی و از جمله حضرت صدیقه طاهره
بود که بعد از رحلت پدر بزرگوارش جبرئیل امین آمده و او را حدیث میراند چنانچه مصحف فاطمه را حضرت از
از گفته های جبرئیل امین جمع نموده و هم بتواتر رسیده که ملائکه بر حضور ائمه علیهم السلام نازل میشدند
و بگذا در دل ایشان الهام میشد علم امام را در اخبار معتبره بر این دو وجه تقسیم فرموده اند نقر فی الاسماع و نکت
فی القلوب لحاصل فاحص اخبار را پوشیده نیست که القاء قول از جانب خدا بواسطه ملک یا بی واسطه
اختصاص بر انبیا ندارد پس بنا بر این که در معنی وحی علما گفته غیر از الهام و القاء قول بطریق نهان چیزی نیست
باشد نگفته اند و لفظ آن غیر از این دو معنی در چیزی استعمال نشده که ما نحن فیه را مناسب باشد اگر کسی گوید
که بر امام هم وحی نازل میشود منافی نخواهد داشت غایة اینکه وحی بر ایشان بعنوان رسالت و
نبوت نمیباشد و آن منصب مختص انبیا و رسل است بر این معنی که ائمه مانند ایشان مامور بر اظهار اخبار آسمانی
آسمانی بعنوان دعوت نمیشدند و مامور بر دعوت خلایق نمیباشند بلکه وظیفه شان فقط حفظ دین و تعلیم شرع
نبویست چنانچه در اخبار کثیره معتبره رسیده که فرموده اند امام مثل کعبه است باید مردمان او را بیابند
نه او مردمان را بجهة اینکه پیغمبر خدا امر مردم رسانیده که بعد از من او را تعلیم احکام نمایند و او را مولای خود بدانند
پس در اینصورت امام را از دعوت مردم بسوی خود استغنا حاصل شده اما فرق میان وحی و الهام
همانست که وحی مطلق است و عمومیت دارد اما الهام وحی خاصیست پس الهام بر وحی مع الواسطه
اطلاق نمیشود اما وحی بر الهام که وحی بلاواسطه است شامل میشود و آنچه فرق میان محدث بالفتح و نبی
و رسول گفته اند که رسول ملک را هم در خواب و هم در بیداری می بیند و نبی تنها در خواب می بیند و محدث
فقط صدا میشنود آن نیز بمضمون اخبار معتبره بیشمار که در تضاعیف ابواب اصول احادیث متضمن آنهاست بوثوق
نمیآید زیرا که از ملاحظه گذشته اخبار که دلالت دارند بر اینکه ائمه ملائکه را در خواب و بیداری میدیدند
پس اگر بگوییم که فرق میان ایشان و انبیا و رسل همانست که انبیا و رسل مامور بر اظهار بعنوان دعوت بوده اند

اما ایشان بر آن مأمور نبوده اند و از امم سلف آنانکه مأمور بر اظهار اخبار آسمانی نبوده اند نیز محدث بوده اند
نبی او فرق بقواعد مذهب خواهد شد چنانچه لفظ نبی بمعنیش خبر دهنده است و در این ابهام است بر آنکه انبیا
مأمور بر اظهار رفیع الجمله بوده اند و هر کس در کتب اخبار فحص و امعان نظر نماید شواهد مدعای ما را بیشمار خواهد دید و در این
عجالة احتیاج بذکر احادیث و اطالهٔ کلام نیست و اما کیفیت نزول وحی آنچه بواسطهٔ ملک نازل شود از
صدوق نقل است که فرمود اعتقاد ما در وحی آنست که در میان دو چشم اسرافیل لوحی است پس چون خدا اراده کند
که با وحی سخن گوید آن لوح را جبین اسرافیل بزند پس در او نظر کرده و آنچه را که در او هست میخواند و آنرا بمیکائیل
القا میکند و آنرا میکائیل بجبرئیل القا میکند و او را جبرئیل بر انبیا و ظاهر این کلام مشعر است بر اختصاص نزول
وحی بر این کیفیت ولی در اخبار هم اشعار شده که نزول وحی بر دو قسم میشود یکی آنست که بواسطهٔ ملک نازل
گردد و دیگری آنست که بی واسطه بر دل او نازل میشد و در تفسیر منهج در معنی شریفه انا سنلقی علیک قولا ثقیلا
از حارث بن هشام روایت شده میگوید که من از رسولخدا پرسیدم که یا رسول الله کیف یاتیک الوحی
فرمود احیانا یاتینی مثل سلسلة الجرس و هو اشد علی فیفصم عنی و قد وعیت ما قال و احیانا یتمثل
الملک رجلا فاعی ما یقول و بکلام این فقیر بحدیث و امثال آن منافی نمیباشد با اینکه بگوییم که وحی
بر انبیا بواسطه ملک بوده غایه الامر آنکه آوردن ملک وحی را بر دو نوع بوده است یا آنکه متمثل نشده بلکه با صدای
مثل صدای درای وحی را میشنوانده بر قلب او القا مینموده و گاهی متمثل میشده و حضور آمده ابلاغ وحی میکرده و این منافاتی
ندارد با آنکه بر رسول اکرم الهام هم بشود بلکه توان گفت که مستفاد از روایت ابن هشام نیز فقط همین معنی است
پس بنا بر ما تقدم وحی بر رسولخدا بر سه گونه بوده است دو قسم بواسطهٔ ملک و یکقسم بهمان الهامات بلا واسطه
بعضی است و چون وحی بواسطه کثرت استعمال فقط بما جاء به الملک اطلاق میشود نظر صدوق از ابهام بر تخصیص
کیفیت بر این است که آنچه در اصطلاح آنرا وحی میگویند با اخطر بی نازل میشود و این مانع از آن نیست که جبرئیل
بعد از تلقی وحی آنرا با آوازی مثل آواز درای برساند کما لا یخفی و چون اینگونه وحی تلقی آن از جبرئیل صدا

بلا مستحکم و دشوار بود و لذا خدا آنرا بقول ثقیل و گران نامیده چنانچه گفته اند که اگر در حین نزول وحی آنجناب
بر شتری سوار بودی دست و پای شتر خم گشتی و دیگر تجربه بدان اصحاب و اهتمی خوف سکتش آن انجوی و آنچه از
تواریخ و اخبار معلوم میشود آنست که همواره در زمان نزول وحی حالت رسولخدا دیگرگون میشد و حالتی شبیه
غشوه بر آنجناب روی میداد غایه اینکه وحی بآنجناب گران تر میشد و از عایشه نقل است که در روز که سرما
بغایت سردی بود دیدم که وحی بر او فرود میآمد و از جبین مبین او قطرات عرق میچکید انام آنحضرت را
مانند بیماران مرض تب دادن نهاده اند حال آنکه نباید از این حالت و نادانی و عناد ایشان بر احدی پوشیده
بماند زیرا که مرض علی الاطلاق اگر باعث اختلال حواس نباشد آنرا سبب مزیدت آن هم نتوان
دانست و سخنانیکه در حالت وحی از او صادر شده در غرابت اسلوب و حسن انتظام و غزارت معنی
تمامی عقلا و فصحای زمان از اتیان آن عاجز شده بودند و فعلا نیز از اتیان امثال آنها از طوق بشر بیرون است
بحیثی که از محتویات آنها کفار و منکرین نبوت او را شخص اول و حکیم الحکما نامیده اند پس اینچه طور مرض
بوده است که مولد اینهمه مطالب که نافع کما ... و کاشف رهنمای درجه کمال آن شخص است الحق ابو
سفیان از جماعت منصف تر بود آنگاه که آیه شریفه ان الله یامر بالعدل والاحسان الخ گوش زد
او شد گفت یا آل قریش اتبعوا محمدا فانه یامرکم بمکارم الاخلاق ابوجهل چون آن آیه شنید گفت
ان کان محمد فالله نعم ما قال و ان کان ربه فالله نعم ما قال بلکه انصاف واحده دهریه از جماعت
بیشتر بوده است در کتاب ترجمه احتجاج از هشام بن الحکم نقل کرده اند که میگوید جمع شدند ابن ابی العوجاء و ابو
شاکر دیصانی زندیق و عبدالملک بصری و ابن المقفع در نزد بیت الحرام و استهزا میکردند بر حاجیان و طعنه میکردند
بر قرآن پس گفت ابن ابی العوجاء بیایید نقض کنیم هر یک از ما ربع قرآنرا و وعده گاه ما در سال آینده در اینموضع باشد
که جمع شویم در آن و بتحقیق نقض کرده باشیم همه قرآنرا پس مرتبه در نقض قرآن ابطال پیغمبری محمد است و در ابطال
پیغمبری او ابطال اسلام و اثبات ما نحن فیه است پس اتفاق کردند بر آن و جدا شدند چون سال آینده

شد جمع شدند نزد بیت الحرام ابن ابی العوجا گفت اما من پس فکر میکنم از آنگاه که جدا شده ایم در این آیه
فلما استیئسوا منه خلصوا نجیا پس قادر نشوم بر آنکه منضم کنم بر آن در فصاحت آن و جمع کردن معانی
آن پس مشغول کرد مرا این آیه در فکر کردن در ما سوای آن پس گفت عبدالملک و من هم از آنگاه
که جدا شده ام از شما فکر میکنم در این آیه یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذین تدعون من دون الله
لن یخلقوا ذبابا و لو اجتمعوا له و ان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف الطالب و المطلوب و قادر نشدم
باوردن مثل آن پس گفت ابوشاکر من هم از آنگاه که از شما جدا شده ام فکر میکنم در این آیه لو کان
فیهما آلهة الا الله لفسدتا و قادر نشده ام باوردن مثل آن پس گفت ابن مقفع ایها القوم بدرستی
که این قرآن نیست از کلام بشر من نیز از آنگاه که از شما جدا شده ام متفکر در این آیه بوده ام و قیل یا ارض ابلعی ماءک
و یا سماء اقلعی الآیه و قادر نشده ام بر اتیان بمثل آن هشام میگوید در آن اثنا که ایشان در آن گفتگو بودند
گذر کرد از ایشان جعفر بن محمد الصادق ع پس فرمود قل لئن اجتمعت الجن و الانس علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن
لا یاتون بمثله الآیه پس قوم بروی یکدیگر نظر کردند و گفتند اگر باشد برای اسلام حقیقتی هر آینه نمیرسد وصیت
آن مگر بجعفر بن محمد قسم بخدا ندیده ایم او را ابدا مگر آنکه هیبت او در دل ما جا کرده و پوستهای ما جمع میشود بعد
از آن جدا شدند در حالتی که اقرار داشتند بر عجز خود و بر دشمن مصنف این قبیل کارها از جمله معجزات و خوارق
عادات که احدی برا انکار آن راه نیست که از روز بعثت حضرت رسول ص تا کنون در هر زمان جماعتی بسیار
در محو کردن و نابود نمودن اسلام آنچه توانسته اند مضایقه نکرده اند و از این سود آنقدر اوقات و بذل مال
خود داری ننموده اند با وجود این نتوانسته اند که بمقصود خود برسند با آنکه در مقابل اقدامات شان دافعی و
مانعی غالبا هم نشده است خصوصا در این زمان که هیچ اسلام را حامی و ناصری یافت نمیشود سهل است که
کار بجائی رسیده که گویا عموم در تخریب بنای اسلام اتحاد نموده اند بعضی با قول و بعضی با فعل محرمات و
برخی با ترک واجبات آنهم بی پرده و علانیه آشکارا روزه را میخورند و نماز نمیگذارند و هر بچه ربوی را دو بر

در هر بلاد معمول داشته اند شرابرا آشکارا میفروشند و از برای آن مالیات معمول نموده اند با وجود این
باز کسی نمیتواند که بی پرده بنسبت خود را بغیر دین اسلام بدهد یا مرده خود را بغیر قانون اسلام دفن کند
یا در امور خود بغیر از شرع رجوع بجای دیگر بکند و همچنین در زمان خود رسول ص کفار مکه و منافقین ظاهرا و باطنا آنچه
در این خصوص میتوانستند مضایقه نکردند بحیثی که کتب تواریخ از قصص و حکایات ایشان مشحون است تا
بعد از رحلت رسول خدا ص در قتل و اسر و هتک احترامات اولاد و اوابد او فروگذاری نکردند و آنچه بر سر این
آوردند هیچ انسان آنکار را در حق دشمن خود روا نمی بیند چنانچه حضرت سجاد ع در ورود مدینه در خطبه خود فرمود
که آنچه بما کردند اگر رسول خدا ص وصیت کرده بودی که اولاد مرا برنجانید و بر ایشان ظلم کنید بیشتر از این
نمیتوانستند بکنند و اقعا بالاتر از این چه میتوانستند که زنان و دختران آل محمد ص را قریب شش ماه در خرابه
شام محبوس کردند در حالتی که گرسنگی شان بمقامی رسیده بود که حضرت زینب کبری ع سهم طعام
خود را بدختران حسین ع میداد و خودش از گرسنگی نمیتوانست که ایستاده نماز گذارد و در خبر است که حضرت
کلثوم ع بعد از فوت آن دختر که در خرابه وفات کرد بی آرامی مینمود سبب آنرا پرسیدند فرمود شب گذشته در برد من
خوابیده بود دیدم بیخواب و بی آرام است علتش پرسیدم گفت از گرسنگی نمیتوانم بخوابم الخ التمس الدعا

المجلس الثامن

انا انزلناه معنی تحت اللفظ این کلام معجز نظام این است که فرو فرستاده ایم آنرا و تصور این معنی محتاج بتصور چهار
چیز است که این کلام بر آنها دلالت التزامی دارد اول منزل بالکسر یعنی کسی که نازل کرده دوم
منزل بالفتح یعنی آنچه نازل گردیده سوم منزل الیه یعنی کسی که بر او نازل شد چهارم غرض از انزال پس
میگوئیم در مقام اول مجرد نزول قرآن دلیل است بر اینکه خدائیست مرید و کاره بحیثی که بعضی چیزها را
اراده میکند و دوست میدارد و بعضی را اکراه میدارد و اتیان آنچه مراد اوست باعث خوشنودی و اداهم
بر مکروهات وی سبب غضب او میشود ولی باید دانست که بنسبت دوست داشتن و اکراه و رضا و غضب

برخی

بر معنی حقیقی لفظ بر خدا جایز نیست زیرا که تغیر حال در او سبحانه متصور نیست پس مراد از آنها آنست که با بندگان
خود معامله میکند مانند معامله مرید و کاره و راضی و غضبان پس چون احکام و اوامر قرآنی بر ما راجع است
قهراً باید اول فرد فرستنده او را بشناسیم ولیکن ممکن نیست که او را تفصیلاً بشناسیم و حقیقة هویت او را
بدانیم زیرا که جوهر اسرار او را هی نمی‌باشد عقل که در عالم الشأن از همه چیز مدرک تراست بر ادراک ذات
او سبحانه راه ندارد فیک یا اعجوبة الکون غدا الفکر کلیلا انت حیرت ذوی اللب و بلبلت العقولا کلما قدم فکری
فیک شبرا فر میلا هابطاً عمیاً رفی الظلماء لا یهدی سبیلا وَ نِعْمَ ما قیل همه هستند سر گردان چو پرکار
پدید آرنده خود را طلبکار لمؤلفه جهان مات است از ادراک ذاتش زبان لال است از ذکر صفاتش خبر
جز نام تنها در میانه از او نبود در این عالم نشانه عموم انبیا و اولیا اقرار بر عجز از معرفت او دارند خدا بخشد
کسی را که علم او را کوچک گردانیده و گفته اند که پیغمبر خدا او را در شب معراج با چشم سر دیده و حال آنکه خدا
میفرماید لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و ما با اسانید خود از کلینی صدوق
در شرح اربعین روایت کرده ایم از صفوان بن یحیی که او میگوید ابو قره محدث از من خواهش کرد که او را
بحضور حضرت رضا برسانم پس از آنجناب اذن گرفتم پس داخل شد بر او و پرسید از او از حلال و حرام
و احکام تا آنکه رسید سوال او بر توحید ابو قره گفت که برای ما روایت شده که بدرستی خدا دیده
شدن و کلام خود را بدو پیغمبر تقسیم کرده پس سخن گفتن خود را بموسی داده و بمحمد دیده شدن را داده ابو الحسن
فرمود پس کیست آنکه از جانب خدا تبلیغ کرده بر ثقلین از جن و انس که لا تدرکه الابصار و لا یحیطون به علما
و لیس کمثله شیء آیا محمد نبود گفت بلی حضرت فرمود چگونه مردی میآید بسوی جمیع خلایق از نزد خدا بعنوان اینکه
او میخواند ایشان را بسوی خدا با مر خدا پس میگوید چشمها او را درک نمیکند و با علم او را احاطه نمیکنند و نیست مانند او چیزی
پس از آن میگوید من او را با چشم خود دیدم و احاطه کردم بر او و او بر صورت بشر است آیا حیا نمی‌کنید زنادقه قادر نشده اند
که بر آنحضرت چنان افترائی بگویند که از جانب خدا با چیزی بیاید بعد از آن با خلاف آن بیاید از وجه دیگر

ابو

ابو قره گفت خدا میگوید و لقد رآه نزلة اخری ابو الحسن فرمود در ما بعد این آیه هست چیزی که دلالت
دارد بر آنچه دیده آنجا که فرموده ما کذب الفؤاد ما رأی میفرماید تکذیب نکرد دل محمد آنچه را که دیده اند
چشمهای او بعد از آن خبر داد آنچه دیده پس فرموده لقد رأی من آیات ربه الکبری پس آیات خدا غیر خدا است
و بتحقیق فرموده او را با علم احاطه نمیکنند پس اگر چشمها او را ببینند بتحقیق احاطه کرده است او را با علم و شناخته و واقع گردیده
پس ابو قره گفت حالا تو تکذیب میکنی روایات را حضرت فرمود هرگاه روایات با قرآن مخالف شد تکذیب
میکنم آنها را و آنچه مسلمانان بر آن اجماع کرده اند آنست که بدرستی احاطه نمیشود بر او و نیست چیزی مانند او
مؤلف میگوید مخفی نماند که حضرت با این سه آیه جواب شبهه ابو قره را داده زیرا که قوله و لا یحیطون به علما دلالت
دارد بر اینکه مخلوقات نمیتوانند که بر خدا عالم شوند و بدانند که خدا چه چیز است و تعیین نیست که دیدن او فی الجمله لازم است
که ببینند بدانند او چه چیز است و قوله لیس کمثله شیء دلالت دارد بر اینکه خدا مانند و مماثل با هیچ چیز نیست و خود
دیده شدن نیز مماثلت و مشابهت است پس اگر خدا دیده شود در این حیثیت شبیه و مانند مرئیات خواهد شد علاوه اگر دیده شود
مانند یکی از مرئیات بجهة باشد و اینهر دو منافی مدلول آیه است و قوله لا تدرکه الابصار بنا بر اینکه لام الابصار برای
استغراق است و جمع محلی بالام افاده عموم میکند در نفی و اثبات کما فی قوله و ما الله بظلام للعبید و ما الله یرید
ظلما للعباد و ما علی المحسنین من سبیل زیرا که ممکن نیست که گفته شود خدا بر بعضی بندگان اراده ظلم میکند و بر بعضی
محسنین راه هست و دلالت واضحه دارد بر اینکه هیچ چشم او را درک نمیکند و از اینجا دانسته میشود که ایراد فخر رازی بر اینکه الف و لام
برای عموم قرار نداده و نافیه را سالبه مهمله در قوه جزئیه قرار داده پس معنی آیه را موافق مذهب سنیه خود تغییر کرده
که او را بعضی چشمها درک میکند حال آنکه در نظر اهل انصاف همین محاجه حضرت رضا که خود از اعاظم
از فصحای عرب است با ابو قره که عرب بوده است محدث در بطلان قول فخر رازی کافی است چه اگر آنچه او گفته
در کلام عرب اصلیتی داشت ثابت که با این دو نفر پوشیده نماند دمیری در کتاب حیوة الحیوان تصریح
بجواز دیده شدن خدا میکند و میگوید دیده شدن خدا تعالی در دنیا و آخرت جایز است بادله عقلیه
و نقلیه اما ادله عقلیه پس معروف است در علم کلام و اما نقلیه پس از آنجمله است سوال کردن حضرت موسی

دیدار

دیدار خدا ایشان را و وجه دلالت آن چنان است که موسی عالم بود بر آن و اگر استحاله آن را میدانست
هر آینه آن را سؤال نمیکرد و حق آنست که موسی جاهل باشد بر امتناع زیرا که موسی با آن جلالت قدر و علو منزلت و
نبوت اگر این را نداند لازم آید که جاهل باشد بر آنچه بر خدا روا است یا مستحیل است و ملتزم این سخن کافر است بخدا
پناه آوریم از اعتقاد بر این و لن ترانی نیست که دارد او سبحانه است بر بندگان خود بر نظر کردن بر روی او در دار
آخرت بقوله تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و چون جایز شد بر او نگرند در آخرت جایز میشود که او را
در دنیا هم دیده باشند چه تساوی دیدار نظر بر احکام و از جمله اخبار متواتره است از رسول خدا که خدا را در آخرت
خواهند دید الخ و جواب از این خرافات این است که اما سؤال حضرت موسی ع بدان سبب که قوم اصرار کردند و
گفتند أرنا الله جهرة و جناب موسی ع در توبیخ و ملامت ایشان چیزی در نهی از این مسئلت فرو گذار نکرد و فرمود که خدا را
دیده ما درک نمیکند و ایشان همچنان در سؤال مصر بودند بالاخره از جانب خدا وحی آمد که یا موسی این سؤال را
از من بکن برای اینکه ایشان را از استحاله این سؤال انکشاف حاصل گردد و حضرت موسی امتثالا لامر الله تعالی این
مسئلت را کرد چنانچه ائمه آل محمد در تفسیر این آیه فرموده اند حال آنکه سؤال اعم است از امکان مسؤول زیرا که
بسا باشد که در خواست مسئلت مصلحتی باشد کما فی المفروض و اما کریمه وجوه یومئذ ناضرة الخ پس اول نظر مجرد دیدن را
لازم نگرفته چنانچه گفته میشود نظرت الی الهلال با آنکه هنوز قائل این کلام هلال را ندیده پس هر که دیده بسوی
چیزی بگمارد ناظر است بسوی او اگرچه او را ندیده باشد پس ممکن است که مراد از قوله تعالی الی ربها ناظرة آن باشد
که ایشان هم بجانب خدا بگمارند ثانیا استعمال نظر فقط بنگریستن با چشم نیست بلکه نظر در هر چیز معنی اش بسبب منظور الیه
مختلف میشود کما فی قولهم نظرت فی الامر پس ممکن است مراد از نظر توجه با دل بسوی او سبحانه باشد ثالثا
در کلام عرب بسا باشد از لشکر امیر یا حکم او بامیر تعبیر میکنند نحو جاء الامیر ای جنده او حکمه و لذا در قواعد
کلام عرب تاکید لفظی صحیح آید نحو رایت زیدا نفسه برای دفع توهم رایت غلامه مثلا پس ممکن است که
مراد از الی ربها آیات رب یا مامورین او از ملائکه مخصوص باشد چنانچه در تفسیر اهلبیت آیه را چنان تفسیر کرده اند

واحدی از اهل فن نمیتواند بگوید که یکی از این احتمالات در حق شریفه محرز نیست و پر واضح است که ظاهر با
قیام احتمال خلاف آن از حجیت ساقط گردد خصوص در مثل این مدعای وخیم که عقل از آن استیحاش دارد و آیات
قرآنیه نافی آنست و اما روایاتی که اشاره نموده آنها علی فرض الوجود معارضند با روایاتی که از اهل بیت عصمت ع
رسیده و چون نظر بمدلول آیه تطهیر و اینکه مراد از رجس در آن ممکن نیست که قاذورات و نجاسات باشد
زیرا که بنا بر آن خصوصیتی برای اهلبیت ع نمیماند بلکه قهرا مراد اخلاق ردیه و معاصی است که خدا آنها را از اهلبیت
برده و بالعیان کسانیکه در ظاهر از اهلبیت بودند غیر از فاطمه و علی و حسن و حسین عاری از ارجاس اخلاق و
رذایل اطوار نبودند پس حکم تطهیر خاصه ایشان خواهد شد محال است که ایشان دروغ به پیغمبر نسبه داده باشند
پس روایاتی که معارض روایت ایشان است قهرا دروغ و بی اصل خواهد شد علاوه بر اینکه روات سنیه و جماعتی در
این مطلب اختلاف دارند و در میان ایشان نیز متفق علیه نیست پس آن روایات را باید بر کتاب خدا عرض نمود و از ما تقدم
ظاهر شد که ظاهر قرآن بلکه صریح آن موافق اخبار نافیه رؤیت میباشد پس بطلان ادله غیری بحمد الله
واضح گردید و اما اینکه گفتیم که غیر از آن چهار نفر اهلبیت ظاهری عاری از رذائل صفات و رکاکت ملکات
نبودند باو روایت ثابت است زیرا که اما ام المؤمنین عایشه پس بر امام زمان خود که در مصطلح عامه و خاصه مفترض
الطاعه بود خروج کرد و کسان بسیاری را از مسلمانان بکشتن داد و این خروج او اگر مستلزم کفر نباشد لا محاله مستلزم
فسق باید باشد و اگر کسی بگوید که اجتهاد کرده و خطا نموده بود خواهیم گفت که کسی که خدا او را از رجس و [illegible]
برده باشد فاسق نمیشود و سهل که خطا کار هم نمیشود اذ لا [illegible] الله علاوه بر خلاف صریح قرآن حرکت
حرکت نموده خدا امر فرموده بر زنان پیغمبر و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة این بیچاره از مکه تا
بصره رفت بطوریکه عادت زنان در جاهلیت هم بر آن جاری نبود زیرا که در جاهلیت عرب هم مسموع
شنیده نشده که زنی تیغ بسته زره بپوشد و با مردمان مقاتله نماید و اما حفصه پس در حیات رسول خدا
با معیت عایشه سر رسول خدا را افشا نمودند و خداوند در حق ایشان یک سوره از قرآن نازل فرموده و از جمله

آیات است ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح وامرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین
فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا وقیل ادخلا النار مع الداخلین و نزد ارباب
انصاف اتحاد موضوع آیه تطهیر با موضوع این آیه ابدا ممکن نیست پس معلوم شد که طهارة از قذارة اخلاق و افعال
مخصوص بر اینچهار نفر بوده که بالعیان چیزی از افعال قبیحه و حرکات رکیکه و اخلاق رذیله از اینجماعت دیده
نشده و آیه تطهیر شامل جمیع من فی البیت نبوده است زیرا که احدی از اهل قبله غیر از نصاب و خوارج
نسبت عصمتی بر این بزرگواران نداده است پس باید آیه تطهیر بلا موضوع ماند یا اینکه اگر مصداقی
دارد باید اینچهار نفر باشد لشهادة العیان بخلاف من قال الآیة فی غیرهم و در اثبات اینکه عاقبت
سکینه آنکه از تمامی کتب مقاتل فهمیده میشود که در روز عاشورا در مقابل آنهمه احتجاجات حضرت سید الشهدا
احدی نتوانست که عیبی بر آنحضرت اثبات نماید و آخر جوابی که گفتند این بود که انما نقاتلک بغضا
لابیک علی بن ابیطالب که آن هم در واقع اقرار بکفر خودشان بود کما قال علیه السلام لا
لجرم قتلی قبل ذا غیر مخفیة بضیاء الزمن یعنی پدران ما را بعداوت نبی و وصی کشتند ختم کن مجلس را
بذکر احتجاجات آنحضرت و این روسیاه را هم بدعای خیر یاد کن

المجلس التاسع

اقول انا در مجلس سابق گفته شد که باید که خدا را که فرستنده قرآن است بشناسیم فی الجمله از عظمت او خبردار
باشیم زیرا که اگر شخص فرستنده حکم را نشناسد نمی شود که بر آن حکم اعتنا کند بلکه باید معرفت او بر جلالت
فرستنده او و اوامر او بر فرمان برداری کند و چون معرفت تفصیلی خدا ممکن نیست و کسی را بذات اقدس
او راهی نیست لهذا از ما همان معرفت اجمالی را خواسته اند که فی الجمله بدانیم که چیزی هست لا کالاشیا
و هر قدر از معرفت و اگر حقیقی باشد ناچار داعی بر فرمان برداری میباشد در دعای صباح میفرماید
کیست آنکه ترا بشناسد و از تو نترسد آنست که مراتب خشیة الله متفرع بر مراتب معرفت اوست

قال تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء از این روی بود که انبیا و اولیا را بیشتر از همه کس خشیة الله بود
شعر موش کی ترسد ز شیران مصاف بلکه آن آهوبکان مشکناف
آنمقدار که صدر اعظم از سلطان میترسد رعیت آنقدر نمیترسد اخشای خلایق حضرت رسولخدا بود بعد از او حضرت امیر پیغمبر مانند که اشبه الناس بر حضرت
نبوی آن بزرگوار بود در هر شب یکدفعه غش کردن عادت کرده بود چنانچه از فرمایش حضرت صادق
فهمیده میشود که در جواب کسی که خبر آورده بود که علی جان را وداع کرد فرمود نمرده است بلکه همان غشوه اوست
که هر شب از خوف خدا او را عارض میشود ولی باید دانست که راه بر معرفت او نداریم مگر همان تأمل در
آثار قدرت او که در خلایق او موجود است و در کتاب و سنت نیز غیر از آن راهی نشان نداده اند قال تعالی
افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت والی السماء کیف رفعت الآیة ان فی خلق السموات والارض و
اختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب الخ وفی انفسکم افلا تبصرون و حضرت امیر میفرماید
البعرة تدل علی البعیر و آثار القدم تدل علی المسیر فهیکل علوی بهذه اللطافة و مرکز سفلی بهذه
الکثافة کیف لا تدلان علی اللطیف الخبیر با همه کتب اخبار مشحون است از ترغیب و تحریص بر اینکه طریق
معرفت خدا منحصر بتأمل در آثار قدرت اوست و از اینجهت تفکر را افضل عبادة قرار داده اند قال الله تعالی
و یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار و
قال علیه السلام تفکر ساعة خیر من عبادة سنة و قال ع افضل العبادة ادمان التفکر
فی الله تعالی در هر فردی از افراد خلایق تأمل کنی ترا دلالت بر وجود و وحدانیت او خواهد کرد هر گیاهی
که از زمین روید وحده لاشریک له گوید و ان من شیء الا یسبح بحمده تسبیح جمادات همان
دلالت آنها است بر وجود و تنزه خالق از شریک بیت سلکت الدلیل بخیر نعمی مراد از خبر دادن
دار حکایت و دلالت اوست که از فنای ساکنین خبر میدهد و در انعام هر چیز باندازه بدرجه صنعت
که دارد از قدرت او خبر میدهد مثلا حیوان بالاتر از نبات و نبات بیشتر از جماد و انسان بیشتر از همه آنها

از قدرت او حکایت میکند زیرا که جماد فقط دلالت دارد بر اینکه خدائی هست که قادر بر ایجاد
اوست و گیاه نبات دلالت میکند که او بر چیزیکه بالاتر از مرتبه جماد است نیز قادر هست و همچنین
حیوان دلیل قدرت او بر زیاد از مرتبه نامی است و چون در انسان تامل کنیم خواهیم دید که صانع مصنوعات
بر ایجاد چیزهای بسیار که بالاتر از مراتب حیوانات است قادر بوده است بلکه مراتبی که برای بشر داده بالاتر از مراتب
ملائکه است بلکه چنانچه گفته اند وجود انسانی حاوی نمونه از جمیع اوضاع و مراتب عالم کبیر است شعر
أتزعم أنك جرم صغير وفيك انطوى العالم الأكبر وأنت الكتاب المبين الذي بأحرفه يظهر المضمر
از طبقه رعیت کسانی یافت شده اند مطاع ملائکه شده اند مانند حضرت سلمان و ابوذر و مقداد و حوران
بهشتی تحفه از بهشت برایشان آوردند و از حضرت فاطمه علیها السلام برایشان فرستادند باری چون در طبقه
انبیاء و اولیاء بنگریم و در عوالم ایشان تامل کنیم عالمی خواهیم دید که نسبت بعوالم سایرین از بشر ندارد چیزهائی
که از انبیاء و اولیاء در سیره و تواریخ نقل شده در حقیقت محیر عقول است مانند اینکه حضرت ابراهیم در
مقابل تمامی اهل عالم یکتنه ابداع صفحه نمود و یکی مخالف تمامی ادیان شان وضع نمود و خدایان ایشان را
بد گفت و بد کرد و عموم خلایق قادر بر قتل او نشدند با اینکه نه یاوری نه معینی برای او بود بلکه عموی خودش
که در خانه او تربیت میکرد و او را پدر میخواندند تکذیب او بود با وجود این ابدا در دعوت خویش سستی نگرفت
و علاوه با جسارت تمام پسر نوجوان خود را خوابانیده خنجر بگلوی او نهاد حال آنکه عادت بشر بر خلاف
این عوالم جاری شده حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال در دعوت خویش با وجود تکذیب و استهزاء
قوم و ایذاء آنها بپائید حضرت موسی علیه السلام یکتنه با برادر خود در مقابل مانند فرعون سلطان مقتدری با وجود ضعف
بی بضاعت و اقتدار بپائید تا او را و لشکریانش را از میان برداشت و تا کنون نام او روز بروز در بلند
و شمار خود بیفزاید حضرت یوسف علیه السلام از معاشرت زنی همچون زلیخا که مانند او را دیده روزگار ندیده
بود مانند اینکه ما از مباشرت گندیده حیوانی گریزانیم اعراض نمود بلکه زندان را بهتر از معاشرت او و زنان مصر

دانست

دانست و قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه شعر اگر صد سال در زندان نشینم به از
یک طلعت تو با خو نه بینم حال آنکه در دست ایشان مجبور بود با وجود این آنقدر ایستادگی کرد که زنجیر بگردن
بزندان رفت در عالم انصاف این مجبوری بالاتر است از مقتضای بشریت نعم ما قیل این مرد هستند
اما صورتند مرده نان کشته شهوتند آتشی با پشته زآب حق همچو یوسف محض الله سبق کز زلیخای
لطیف سرو قد همچو شیران خویشتن را واکشد حضرت یحیی تا آخرین قطره خون خود در سر یک کلمه پائید
تا سر او را بر طشت بریدند و سر بریده او نیز مترنم بود که رضیت جزء برادر ام است حضرت زکریا در زیر اره از لب
بر لب نهاد و چنان صبر نمود که نه آهی کشید و نه شکوه فرمود حضرت داود صدائی داشت که مردان و وحوش
دل از استماع نغمه آن غش میکردند و کوهها با او صدا بصدا میدادند قلنا یا جبال اوبی معه الی حصل
ملاحظه جزئیات و کلیات عوالم انبیا در نهایت درجه کاشف از قدرت خداوند متعال است
که بر ایجاد چنان بشری که در بشریت دارای این مقام باشد قادر است و چون نوبه نظر بر عوالم محمد و آل محمد
میرسد از ملاحظه غرایب حالات شان یکباره عوالم مخلوقات و انبیاء و اولیا از نظر محو میشود که با وجه اینکه
بشر و جماد شدند کار بجای کشیده که تا کنون نزاع در اینکه خالقند یا مخلوقند یا اینکه کار خلقت بر ایشان تفویض
شده یا نه بجای نرسیده نعم ما قیل قیل لی قل لعلی مدحا حبه یخمد نارا موصدة قلت لا اقدم
فی مدح امرئ حار ذو اللب الی ان عبده و دیگری گفته که بین کرشتک فی هدایته و بین من قیل
انه الله از مرتبه بشر بغیر از حضرت عیسی و عزیر نداریم که در خدائی او گفتگو شود مگر محمد و آل محمد بین این
بزرگواران تا چه مرتبه مظهر خارق عادت بوده اند که در تمامی صفات خود از میان عموم کاینات امتیاز
دارند مثلا در ایجاد و آفرینش خود مانند سایر خلائق نیستند بلکه از چندین جهت امتیاز دارند اول اینکه
در خلقت مقصود بالاصاله اند و مقدمه ایجاد مخلوق دیگری نیستند و غیر از ایشان همه مقدمه ایجاد ایشانند
میفرماید نحن صنائع ربنا و الخلق بعد صنائع لنا یعنی فقط ما برای خدا و معرفت و دعوت بسوی

او

او آفریده شده ایم ولی سایر خلایق برای ما خلق شده اند میگویند فلانکس زنده من است مراد از این
آن نیست که من او را زنده کرده ام بلکه نظر بر این است که من سبب زندگی او شده ام و معنی حدیث
همین است نه اینکه غلات لعنهم الله میگویند و ما شرح این حدیث را در کتاب فراید الله مبسوطا
ذکر کرده ایم و در این مقام بیشتر از این گنجایش ندارد و هم آنکه ایشان اول ما خلق الله اند یعنی اول ما قدر الله
ایشانند و بعضی گفته اند که ایشان اول چیزند که خدا آفریده و لیکن جزم کردن بر آن مشکل است زیرا که خلق یا بمعنی ایجاد
در معنی قدر و تقدیر حقیقت است کما یشهد بذلک کتب اللغة علاوه التزام بر آن با ظاهر منافی است و موجب
تقدم شیء بر نفس خود است واما تعبیر در بعضی احادیث بالنسبت امور ی بر ایشان که ظاهر آنها صدور از جهة
واقعی است کقوله کنا نسبح و امثال ذلک بعید نیست که نظر از همه آنها بر این باشد که در علم خدا همچنان
بوده ایم و آنچه از دیدن آدم و ملائکه ایشان را در بعضی حالات متضمن است بعید نیست که مراد از آنها اطلاع
آدم و ملائکه باشد بر حالات ایشان در الواح آسمانی و بعید نیست که اشباح شان را در افلاک و ساق
عرش پیش از ایجاد خود شان ایجاد کند برای اینکه مقامات شان را بر اهل آسمانها بنماید و مؤید این است آنچه
اغلب اخبار بتقدم خلقت تعبیر بالاشباح شده است و ممکن است که مراد از نور نیز با ادنی مناسبت همان اشباح
بوده باشند باری سکوت در این مقام اولی است بلی این قدر محقق است که ایشان اول مخلوق اند در
امکانیان یعنی فلان اول رجل فی البلد یا فلانکس اول شخص است و محصل آن میشود که مخلوقی مانند
ایشان نیست و تفصیل این مطلب را هم در کتاب میزان الانصاف ذکر کرده ایم سوم آنست که پدران
و مادران شان من لدن آدم الی نهایة الاباء از میان پدران و مادران سایر بشر ممتاز بوده اند کما یشیر الیه
فقره عن اشهد انک کنت نورا فی الاصلاب الشامخة و الارحام المطهرة همواره درخشنده
از پیشانیهای پدران و از سینه و پستانهای مادران هویدا بود چنانچه حاملان آن انوار همیشه معروف
بوده اند بمرتبه که ایشان را نشناختند و دانستند که پیغمبر آخر الزمان از نسل اینها خواهد آمد حتی اینکه از بیرونی

دشمنان از قبیل یهود و نصاری اسباب قتل ایشان را فراهم میآوردند و در صدد آن بودند که شاید وجود
آن برگزیده خدا را محو کنند بوجود بیاید که مگر رشد که یهودان کمین بر حضرت عبدالله نمودند و اطراف او را
گرفته خواستند که او را بکشند خداوند عالم چون نخواسته بود مانع شده و کید ایشان را بنحو دشان برگردانید
و زنان بسیار محض برای اینکه محل آن نور شوند برای زوجیت آنحضرت مایل شدند و برخی از ایشان
تصریح بر این تمنا نمودند و مبلغی در سر انجام مقصود از حطام دنیا بذل نمودند چنانچه کتب تواریخ از آنگونه اخبار
مشحون است و بعضی در عالم ارحام و ایام انعقاد نطفه و ولادت امتیاز دارند باید پدر شان از میوه
بهشتی بخورد و نطفه شان از آن متخلق گردد و مادر شان در ایام حمل و رضاع از اطعمه بهشت بخورد و یا اطعمه
دنیا تربیت آنها نمایند تا اینکه ماهیت بدن ایشان از علیین متخلق گردد و معنی خلق ابدان شان از خاک
علیین بعید نیست که این باشد این است که بعد از نفخ روح نیز افعال زندگان از ایشان ظاهر
میشود زیرا که در خاک علیین خونمو ماده حیوة است چنانچه ارواح شیعه از آن خلق شده اند سامری
از خاک زیر پای خیزوم که از دواب بهشت بود و یکمو ساله پاشید آخذت قبضة من اثر الرسول چون
جبرئیل ع در غرق فرعون با او سوار بود و معنی مردن ایشان همان روح ایشان است که از حرکتی بالا تر
از علیین خلق شده و این منافات با بشریت ندارد زیرا که غایت آن باشد که ایشان هم نوعی از
بشر باشند فافهم منه آنست که در حین نقل اجساد طاهره شان ع بدن خود بخود با نظرف و آنطرف حرکت
میکند بدن حضرت فاطمه زهرا در توی کفن هنگام وداع حسنین ع صحیح خبر است مختلف و گفت
بعد دستها را از کفن برون آورده و پسران خود را در آغوش گرفت حضرت سید الشهدا هم گویند سکینه را
در قتلگاه باغوش کشید عبدالله بن وکیده میگوید در بازار صبا رفته گوفه دیدم سر آنحضرت را از درخت
آویخته بودند من متحیرانه نگاه میکردم ناگاه دیدم سر بی بدن تنحنحی کرد موهای بدنم از اضطراب راست
ایستادند ناگاه دیدم میفرماید اما علمت یا ابن وکیده انا معاشر الائمة احیاء عند ربنا نرزق قوتین

پس بعد از آن شروع کرد بخواندن سوره کهف دیگر من تاب نیاوردم غش نمودم چون افاقه
حاصل شد دیدم باین آیه رسیده أم حسبت أن أصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا
در دل خود گفتم که اسیری عیالات تو در نزد خدا عجب تر است دیدم لبهای مبارکش حرکت کرد فرمود
کشته شدن من اعظم و عجیب تر است نزد خدا از اسیری عیالات من الخ و رختم مجلس مرا هم با دعای خیر یاد کن

المجلس العاشر

أقول لناله زاید از معرفت اجمالی که در حقیقه علم بر عجز از معرفت ذات است در قاطبه اخبار ممنوع است
که شخص طالب آن باشد و در اخبار معتبره قریب بمضامین رسیده که ای پسر آدم اگر دل تو را
مرغی بخورد سیر نگردد و اگر چشم ترا سر سوزنی مانع و حایل گردد نمیتوانی دید با وجود این میخواهی که ببینید آفریننده
زمین و آسمان خبردار شده و براو معرفت برسانی این کفایت میکند که خدا را الله گفتند بمناسبت اینکه
وله العقول فیه جمعی در بنی اسرائیل در پی آن شدند که خدا را بشناسند عقل شان حیران مانده سرگردان
و دیوانه شدند بمقدار هر کس ... اند که چیز نیست نه مانند چیز بود و او را نتوان شناخت معرفت رسانید
براو و وجه جمع میان قول حضرت امیر ما عرفناک حق معرفتک و قول او لو کشف الغطاء
ما ازددت یقینا بعید نیست که این باشد که من دانسته ام که از معرفت او عاجزم پس کشف غطاء
با عدم آن در مقام معرفت خدا یکسان است عقل نیز حاکم است که محاط بر محیط خود احاطه کند
و بداند که او چیست پس پی کردن و راه یافتن بر معرفت او از قبیل طلب محال و عقلا قبیح است در
روایات معتبره رسیده که سه چیز را پی نکنید و چون سخن تان بآنها برسد لا اله الا الله بگوئید چون که
عقل شما قاصر است نمیتواند از عهده برآید شیطان هم در کمین است مبادا شما را گمراه کند اول در کنه
ذات الهی و معرفت آن غوص نکنید چونکه بر ذات الهی راهی نیست بلی و اجمالا بیشتر از معرفت اجمالی
لازم نبوده است ائمه و انبیا بیان کنند حالا که ترجمان وحی الهی از آن سکوت ورزیده اند نباید عنان

فکر و نظر را در آن وادی رها کنی بلکه بقاعده اسکتوا عما سکت الله باید خاموش شد هر جا که خطاب
از ائمه سؤال کرده اند که چگونه بوده و در کجا بود جواب یأس داده و فرموده اند هو الذی أین الأین کیف
الکیف و کیف الکیف و این جهت براو سبحانه نسبت داده نشود گاهی در جواب سؤال اینکه خدا چه
چیز است فرموده اند که چون شخص بر کشتی سوار شود و کشتی تلاطم نماید و راه چاره بسته شود آنچه دل شخص در طلب
نجات خویش بر آن بسته گردد آن خدا است ببین عرصه چقدر تنگ است که از توصیف او
سبحانه هم منع فرموده اند میفرماید و کمال توحیده نفی الصفات عنه فمن وصفه فقد حدّه و من حدّه
فقد عدّه الخبر و علمای کلام گفته اند که مراد از توصیف او سبحانه سلب ضد هر صفت است که در او اثبات
میشود پس مراد از علم نفی جهل و مراد از قدرت نفی عجز و بدین قرار در تمامی صفات ثبوتیه و بعضی گفته اند
که ممکن است خدا در وجود خود موصوف شود ولی ما را بر اوصاف او اطلاع نباشد و بعضی از اساطین
معاصرین فرموده که مسلکه نسبت صفت براو جایز نیست و هر آنچه در کتاب و سنت گفته شده بجهة
تنگی عرصه تعبیر است چون امکانیان بیشتر از آن قابلیت ندارند حتی وجود گفتن و شیء گفتن نیز
حقیقتا براو جایز نیست زیرا که او ضدی ندارد کما فی الخطبة و بمضادته بین الاشیاء علم أن لا
ضد له پس ضد وجود عدم و ضد شیء لا شیء است و ممکن است که مراد او از این آن باشد که وجود
او ماورای وجود حقیقی مصطلحی است و همچنین شیئیت او سبحانه چنانچه مستفاد از اخبار و احادیث هم همین قدر
قدر ماست و الا قطعا نتوان نفی ذات و بودی او کرد بلکه در رفع وجود و عدم مصطلحی براو
اطلاق نمیشود پس وجود دارد نه مثل وجود اشیاء علم دارد نه مانند آنکه ما با آن علم اطلاق میکنیم و همچنین در
جمیع صفات و ما در کتاب مجالس الاصول توحید را با شرح و بسط نگاشته ایم ... ترقیم شده قدر است
که فرموده اند در آن غوص نکنید حضرت امیر در جواب سؤال از القدر فرموده دریای عمیق است قدم
بر آن نگذار و چون ما در اینکتاب مبارک انشاء الله از مسئله قدر ناچار صحبت خواهیم کرد در اینجا شرح و بسط

آنرا مناسب ندیدیم سوم اسرار و غوامض شئونات محمد و آل محمد است که از غوامض اسرار
الهی است که ما را نمیرسد غوری در آن زیرا که مرتبه ناقصه نمیتوانند که عوالم مرتبه فوق را بفهمد درک نماید چنانچه
در عوالم ما نیز مشاهد است که طفل غیر ممیز از ادراک عوالم رجولیت و ناقص العقل عوالم کامل العقل را نمیتوانند
بفهمد پس ما ها با عقول ناقصه که از عوالم حیوانات که مرتبه آنها از مرتبه ما ادونست بیخبریم ممکن نیست
که اسرار آل محمد را که طبقه اولیا از احاطه بر آن عجز دارند فهمیده باشیم کیف لا و حال آنکه از رسول خدا نقل
شده که فرمود یا علی خدا را نشناخت کسی مگر من و تو و مرا کسی غیر از خدا و تو و ترا غیر خدا و من کسی نشناخت و
در احادیث معتبره نقل شده که فرموده اند حدیثنا صعب مستصعب لا یتحمله الا نبی مرسل او ملک مقرب
او مؤمن امتحن الله قلبه بالایمان حضرت امیر بجناب سلمان میفرماید یا سلمان تو میخواهی که از اسرار آل محمد
خبردار بشوی باشی با وجود اینهمه بدبخت ها عمر خود را در سر اینخیال خام اتلاف کرده و در نتیجه جز از گمراه گردیدن و گمراه
شدن ثمری نبرده اند حال آنکه از ملاحظه فضایل و کمالات حضرات معصومین باید بر قدرت و عظمت خدا
که خالق و معبود ایشان است پی برده باشیم نه اینکه آن باعث کوچک شمردن عظمت او سبحانه و
اشتراک ایشان در ممالک او جلت عظمته بجه باشد زیرا که چو معرفت خدا را راهی بجز از اینکه از
مخلوقات بر خالق شان پی بریم نیست و اکمل مخلوقات که جامع عجایب قدرة او عز و جل باشد همان
ذوات مقدسه آن بزرگواران است باید هر کس بیشتر از عوالم آنجنابان خبیر باشد در توحید و اخلاص
پروردگار کاملتر باشد نتیجه بر عکس بخشد این نسبت مگر اینکه از خبث طینت و ناپاکی طویت
جماعت غلات و الا گاهی که دیده شد که حضرت امیر و سایر ائمه با آنهمه عظمت و جلالت با کمال عظمت
و جلالت در نهایت مسکنت در درگاه خدا روی نیاز بر خاک مذلت نهاده با بیانات عجیبه اظهار عبودیت
و مسکنت مینمایند و تصریح میکنند که اسئلک سؤال من لا یملک لنفسه نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا
حیاتا و لا نشورا باید در نزد همه کس واضح گردد که خدا است که این بزرگواران مخلوق او و محتاج او بند

و نامرتبه از او خائف و ترسانند چه عظمت دارد و بدینواسطه بر نقصان و قصور و تقصیر خود در عبودیت
پی برده و چاره در دخول آن کنند نه اینکه از ملاحظه فضایل شان حق بمعصیت کاری جسور گردد و در عبادت مسامحه
و تسامح نماید در حقیقت هر کس انصاف کند خواهد دانست که در بین بشر کسی در اعوجاج طریقه و خباثت
سریره با نیطایفه خبیثه غلات برابری نتواند کند و جماعت بیشتر از بنی امیه با آل محمد ظلم کرده اند زیرا که بواسطه
زخرف گوئی و نشر احادیث مجعوله فضایل حقیقی ایشانرا در نظر خوارجیه نیز موهون کرده و ابواب ایراد
کفار را بر اسلام گشوده اند چون در هر جا هر حدیث ضعیف مجعول را دیدند نقل کردند اگرچه شامل امور
از قبیل محالات عقلیه است بوده باشد مثل همانا حضرت امیر در یکشب در چهل جای حال آنکه تعدد شخص واحد
محدود و وجود او در آن واحد در امکنه متعدده محال است و قدرة بجهة عدم قابلیت محل بر آن تعلق نمیگیرد
و هکذا انکشاف وجه باطن حضرت امیر بر طلحه که با وجود اینکه او از مردان زنده بود منکشف زمانی علی بعضی تعریع
کرده اند بر اینکه باطن مروان هم همان علی بود در کشاکش جان دادن بمفاد فبصرک الیوم حدید حقیقت
مروان را امید داد و حال آنکه یا وحدت وجود یا وحدت موجود را لازم گرفته و علمای روم هم
از روی قاعده وحدت وجود از زبان حضرت امیر با ابن ملجم میگوید تو نئی و من توام ای محتشم
تو علی من علی ام که کشم غم مخور جانا شفیع تو منم مالک روحم نه ملوک تنم بدینجهة بعضی از علمای ما نیز
از شدت محبت که بر آنجناب دارند من باب انکه الحب یعمی و یصم از عیوب این قبیل سخنان
غافل شده و قریب باین تقریرات از قلم شان بروز یافته وقانا الله من طغیان الاقلام پس باید
باین قبیل مطالب باید ملتفت شد بمجرد اینکه فلان سخن را در کتاب فلان عالم دیدیم جازم نشویم و گاهی تأمل
از اجتهاد قرار بدهیم مثلا علی ما سمعت من الثقة آقا سید نعمت الله جزایری علیه الرحمه در کتاب انوار النعمانیه
نوشته باشد که حضرت عزرائیل که برای قبض روح حضرت موسی آمده بود جناب موسی چنان طپانچه
از روی او زد که چشم او احول گردید و یقینا اگر این نسبته اصل داشته باشد بزرگوار از خوش معتقد

اصلی نخواهد بود بلکه حدیثی است نقل کرده زیراکه اعتقاد با قواعد مذهب قطعاً منافی است زیراکه
شنیده ام عزرائیل بی اجازهٔ خدا آمده بود یا حضرت موسی تمرد بر خدا کرد اینها همه خرافات است و معتقد برین
سخنان از اسلام بی بهره است و کافر در عالم معصوم تمرد شنیده نشده بکدام وجه و امی شود و ازین
قبیل است سخن گفتن امیرالمؤمنین از درون رسولخدا که عند التامل اینهم درست نمی شود و معقول
نیست مگر با واسطهٔ قول بوحدت یا اینکه بگوئیم حضرت رسول تقلید امیرالمؤمنین میاورد و تسخیر
بالله شعبده گری میکرد علی الانصاف باید شخص حیا نماید و از برای اجرای خواهش نفس و جلب
عوام نفوس محترمهٔ رؤسای دین را در نظر کفار مورد طعن نکند و نام بلند اسلام را ساقط و منخفض نسازد
حال آنکه در مقام فضیلت گوئی حاجت برین لاطائلات نیست با طرق معقوله و در محور مخلوق
موافق هم قواعد اصول مذهب حقه هر قدر فضیلت بگوئیم هست و فضایل آل محمد زیاد است
که احدی انکار نتواند نمود و بعضی مطالب هست که از کثرت وضوح خفا بهم رسانیده و کفار و ملاحده
نیز نمیتوانند انکار کنند از جمله اینکه تمامی ائمه با آنهمه عجز ظاهری که در دست دشمنان اسیر وار
بودند و یار و یاوری نداشتند در هر زمان محسود سلطان عصر خود بودند و خلفا با ایشان مراتب داشتند
و با انواع حیل در تضییع ایشان میکوشیدند نوشته اند که متوکل روزی در خلوت بفتح بن خاقان
میگوید میخواهم علی بن محمد را ندیم خود کنم و بدان واسطه منظور کنم فتح گفت ترا این آرزو راه نیست اگر
ناچاری بفرست برادر او موسی بن محمد را احضار کن و در میان مردمان شایع کن که با ابن الرضا
منادمت دارم آن بود که نوشت بحاکم مدینه موسی را احضار کرده و با اهمیت و اعظام تمام
او را وارد سامره کرد حضرت هادی او را پیشوا کرده نهانی فرمود خلیفه ترا برای منادمت خود
طلبیده شان دودمان ما را ضایع مکن گفت من در مقابل ارادهٔ خلیفه چه توانم کرد حضرت
فرمود حالا که چنانست خدا میان تو و او را جمع نکند چونموسی وارد شد بسامره از خاطر متوکل رفت

و

و هر چه موسی تشبث کرد راهی براو نیافت تا آنکه متوکل را کشتند عند الملاحظه خلفا انکار را میکردند
مگر برای آنکه آن بزرگواران بسکه جامع صفات حسنه و مظهر ملکات پسندیده بودند باینکه سخنی بگویند
یا سلطنت ایشان را انکار کنند فقط وجود ایشان بقاعدهٔ تعرف الاشیاء باضدادها در نظر
مردم کاشف از بطلان خلافت شان بود خصوص که گاه گاهی که بعضی از تلامذهٔ ایشان در سر
مسئلهٔ امامت با معتزله و غیرهم مباحثه کرده صفات لازمهٔ امامت را با براهین عقلیه اثبات مینمودند
و خلفا خود را عاری از آن صفات میدیدند و ائمه را مظهر و دارای آنها میدانستند لاجرم آتش
حسد در سینهٔ ایشان مشتعل شده در قتل و حبس و توهین آن بزرگواران میکوشیدند چنانچه آنگاه که
هرون در خلوت با جعفر و پدر او یحیی برمکی نشسته بوده و هشام بن حکم در اطاق دیگر که متصل بانجا
بود با معتزله بامر جعفر در مسئلهٔ امامت مباحثه میکرد و اثبات نمود که امام باید اعدل و اورع
و اعلم و از هر روز کار باشد هرون هم سخنان او را می شنید از هشام پرسیدند که در این زمان
کسی که دارای این صفات بوده باشد کیست گفت که امیز که از هر طرف مردمان بسوی او
شد رحال میکنند یعنی هرون هارون بیحیی گفت که مقصود او نیست مگر موسی بن جعفر بود را
و چنان ضربش بر من بیشتر از صد هزار تیغ کشیده است چون میدانست که این صفات
در او نیست آن نحو که از آن روز در فکر قتل هشام و حضرت موسی افتاد و هشام فرار کرده بکوفه
رفت و در آنجا از ترس بمرض ضیر در گذشت واما حضرت موسی کاظم جنابش را
از مسجد رسولخدا در حالتیکه مشغول نماز بود گرفته و در محمل سوار کردند به بصره بردند و بعضی دیگر هم
برای اینکه کار را مشتبه نماید بجانب کوفه فرستاد و آن امام مظلوم یکسال تمام در بصره محبوس
بود بالاخره عامل او از بصره نوشت که مرا از حبس و ایذاء او معذور دار زیرا که در این مدت جز از
عبادت کاری از او ندیده ام همواره در مناجات خود اظهار شکر میکند که خدایا من همواره

جای

جای خلوتی برای عبادت میخواهم شکر که گوشهٔ زندان از اعباد و نگاه من قرار دادی نه بر من و نه بر تو
بدی نمیگوید و نفرین نمیکند نوشت که او را بفرست به بغداد و در بغداد هم اول مدتی در خانهٔ
جعفر محبوس بود بالاخره داد بسندی بن شاهک ملعون او هم او را در زندانخانهٔ عمومی بزنجیر بسته
محبوس کردند ایام هفت سال یا چهارده سال بدان قرار در آنجا محبوس بود در آخر
دید که وجود او در محبس نیز مخل خلافتست زیرا که جماعتی از ملازمین حبسخانه بواسطهٔ ملاحظهٔ عبادات
و ریاضات و کرامات آنحضرت متنبه شدند هر قدر سندی ملعون اصرار میکرد و بر آنحضرت
اذیت میکردند پس هارون بدیجه در زندان هم بحالت او راضی نشد بشکار رفت و سندی را
گفت تا مراجعت من کار او را اتمام کن الخ التماس دعا دارم والسلام

المجلس الحادی عشر

انّا انزلناه دوّم منزل که عبارت است از قرآن مجید چون قرآن بر علوی مقرّر و نیز اطلاق میشود
کما فی قولهم انزل فیه القرآن پس ممکن است که مرجع ضمیر در اینجا خواه این سوره باشد که در
خصوص لیلة القدر یا در آن شب نازل شده اشهر آنست که مراد تمامی قرآن است کما سیمر ان شاء الله
و موافق اخبار ائمه علیهم السلام است و بهرحال مجرد اینکه قرآن از جانب خدا نازل شده نعمت و فیض عظیم است
در حق ما بچندین روی اول آنکه اگر کسی خواهد که هدایت یابد و طریق رشد خود را پیش گیرد بجهة وجود
آن کلام متحیر نخواهد ماند بلکه به آسانی میتواند رشد را از غی تمیز دهد و حضرت رسول صلعم فرمود انی تارک
فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی
و در حدیث دیگر است انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی و قال تعالی
فیه تبیان کل شیء غرض هر کس طالب سلوک راه بهشت باشد باید از قرآن جستجو نماید در وصف
قرآن میفرماید هدی للناس و بینات من الهدی والفرقان و در حدیث است القرآن مأدبة الله

القصه

القصه با وجود قرآن کسی را جای عذر در هدایت نیافتن باقی نمانده ولی چنانچه می‌بینیم غالب بهره‌ور از
حیثیت نشده ایم زیرا که آثاری که در قرآن است از عدالت و مروت و رحم و انصاف و امانت
و دیانت و حسن اخلاق و صداقت و ترک احسان در ما یافت نمیشود بلکه عکس غالب نهاد در ما
موجود است الحق در این خصوص جز اینکه بوجود قرآن حجت را بما تمام کرده نفعی بما عاید نشده بلکه بدین سبب
در انظار اهل نظر رسوا شده ایم که با وجود چنان کتاب جامعی از لوازم اسلامیت و انسانیت ابدا خبری هم
بر دکان خویش نمیبینیم که فی القرآن کتابی و پرده از عهده آن تجاوز کرده مرتکب محرمات
قرآن از قبیل شراب و ربا میشویم بنوعی که از کفار هم نتوانیم پوشیده بداریم دوم آنکه تلاوت
او عبادتی است که موجب قربت بخدا و باعث رفع درجات است پیغمبر فرموده بهر حرف ده حسنه داده
میشود نمیگوییم که الم یک حرفست بلکه سه حرفست و اگر این قرائت در ماه رمضان باشد ده مقابل سایر
ایام اضافه میشود پس ثواب تلاوت الم در آن ماه نود حسنه میگردد حضرت امیر به حضرت سید الشهداء
فرموده باید و اقرأ کتاب الله بجهدک والله ان المقرب عنده المقرب لی فرمود که باید قرآن با خضوع
و خشوع خوانده شود و هر کس در آیهٔ تخشیته نفع العذاب فضلا و عطاء یا من یعذب بها
بعدله یجعلنی فی الذین یعذب و از جمله کمال شرایط هر در قرائت عمل بمضامین قرآنست و اگرنه
بسا میشود که تلاوت باعث لعنت و دوری از رحمت خدا گردد کما فی الخبر رب تال القرآن و القرآن
یلعنه و چون فهم مضامین آن کما هو حقه میسور نمیشود مگر بواسطهٔ علم آنست که در حدیث شریف فرموده که
یک ساعت در مجلس عالم نشستن و صحبت او گوش دادن افضل است از ختم قرآن دوازده هزار مرتبه زیرا
که عمده فایدهٔ نزول قرآن چنانچه انشاء الله گفته خواهد شد انذار و ابشار و علم بموجبات رضا و سخط پروردگار
و کار است و باینها نتوان رسید مگر با علم مخالف این بعضها هستند که در حین وعظ واعظ قرآن بیجو
و صحبت او گوش نمیدهند و حال آنکه فایدهٔ قرآن تمام نمیشود مگر باستماع احادیث و اخبار ائمه

اطهار

اظهار داشتی اگر گوش بصحبت عالم بدهی توهین قرآن و در عکس آن توهین عالم و حدیث ادمیشود سوم
آنکه قرآن شفای هر درد و دفع هر بلا است و جالب هر مدعی است و ننزل من القرآن ما هو
شفاء و رحمة للمؤمنین حضرت امیر در منبر مسجد کوفه فرمود که دوای هر درد و چاره هر بلا و تمد در قرآن است
یکی عرض کرد غلام من گریخته یکی اظهار داشت که شتر من ناپدید شده دیگری گفت بخانه ام دزد
میآید هر یک آیه از قرآن تعلیم داده و هر یک عمل نموده بمقصود رسیدند و تا امروز اینرا در کتاب
مجالس الاصول نقل کرده ایم و در احادیث بسیار وارد شده که فیه شفاء من کل داء در خصوص فاتحة
الکتاب یعنی سوره حمد میفرمایند اگر هفتاد بار بر مرده خوانده شود و او زنده گردد جای عجب نیست
و اگر هفت بار یا هفتاد بار خوانده شود برای هر درد باشد شفا میابد مگر مرگ و در خصوص سوره
قل هو الله احد وارد شده که هر کس مریض شود و او بقصد استشفاء نخواند آنسوره را با ابو لهب مشهور
شود و اخباریکه در منافع آیات و سور قرآنیه و دفع امراض و استشفا با آنها وارد شده متواتر است من حیث
المعنی با وجود این بعضی هستند که اعتقاد بر این ندارند بگفته اطباء فرنگ و دوا های ایشان معتقدند
و آنچه فرموده رسول خدا و ائمه هدی را باور ندارند حال آنکه عند الملاحظه شفا یافتن با دوا یا دعا فرق
ندارد زیرا که در هر صورت شفا را باید خدا بدهد و اذا مرضت فهو یشفین در حدیث است که
مریض دوا را بخورد تا خدا اذن ندهد که اثر نماید پس ثمری نبخشد و در معده بماند تا خدا اذن میدهد
آنوقت اثر میکند و چون چنین باشد برای آنکه معتقد شویم اثر هر موثر از خدا است پس در اینمقام دوا و دعا
فرق ندارد بلکه دعا ابلغ است زیرا که آن توسل و استشفاء از خود موثر است اما دوا استعلاج مع الواسطه است
مگر اینکه خدا را موثر ندانیم و آن مودی بر انکار خدا است زیرا که خدای غیر موثر نمیشود باری ملاحظه
میکنم چه خیر است که خدا آنها را در حق ما و ائمه مقرر شده و خیر نعمات دنیا و آخرت قرار داده بود
ما از غفلت حق آنها را در حق خود اسباب دوری از رحمت خدا قرار داده ایم یکی از آنها توبه است که

که برای اینکه اهل معصیت از خدا مایوس نشوند قرار داده و قضت لعبادک بابا سمیته
وسمیته التوبة ولی ما با وسوسه شیطان باسید اینکه در توبه باز است اقدام بمعصیت میکنیم بعد که
توبه را بتاخیر افکنده با امروز و فردا میگذرانیم تا آنگاه که وقت توبه میگذرد و ناگهان مرگ میرسد
قال الله ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت فیقول انی تبت
الان فرعون دید که غرق میشود قال آمنت بالله الذی آمنت به بنو اسرائیل جبرئیل با قبضه از
گل ته دریا ازدهن او زده فرمود الان وقد عصیت من قبل وکنت من الکافرین در حدیث است
که اکثر صیاح اهل النار من اهل التسویف در حدیث قدسی میفرماید یا بن آدم کم التوبة فو ما تعد یوم
تؤخرون الکم من الموت امان ام بایدیکم براءة من النیران ملاحظه کن اگر نوکر و غلام تو مقصر شود و او
خبر بدهی که اگر تا فلان روز آمده اظهار پشیمانی و عذر نکنی از تو میگذرم با وجود این اعتنا نکند و با مسامحه
بگذراند تا آنکه مدت تمام شود چه قدر بر تو اثر میکند زیرا که اینکار از بی اعتنائی اوست چه اگر
اعتنائی داشت اینجا را از تو غنیمت میشمرد و بر اعتذار از تو مبادرت میکرد همچنان خدا بما بزبان
انبیا و رسل خبر داده که اگر تا مردن توبه کنی و پشیمان شوی قبول میکنم و از تو میگذرم حالا چه طور شد
اگر تو با مسامحه بگذرانی تا آنکه وقت بگذرد دویم همان قرآن مجید است که آنرا فرستاده بود
برای آنکه اسباب نجات ما بشود و در روز قیامت برای ما شفاعت کند و بواسطه تخلق با اخلاقیکه
شامل آن نهاست و عمل با فعالی که آمر بآنها و تجنب از کارهائیکه ناهی آنهاست دنیا و آخرت ما
آباد گردد و مع الاسف که ما خود را از همه اینها محروم که تابع هوای نفس شدیم چنانچه قرآن در روز
قیامت از ما شاکی و پیغمبر خدا که آورنده اوست نیز شاکی خواهند شد و عرض خواهد کرد که یا رب
ان قومی اتخذوا هذا القران مهجورا یعنی نام خود را اهل قرآن نهاده و باوامر و نواهی آن عمل
نکردند سوم ماه مبارک رمضان که آنرا کفاره ذنوب ماه ماه قبول توبه و عبادت و تدارک

ما فات

مافات قرار داده بود که ما ها بلکه در آنماه چاره رو سیاهیها که داریم کرده باشیم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید
یا ایها الناس ان تطوع کم نفیلة باوزارکم فخففوها منه بطول سجودکم لیکن بعد تو احترام
آنماه را بکلی برداشته ایم در سایر ماهها اقلا شب ما را بخواب میرسانیدیم ولی در آنماه معصیت از ما سر نمیزند و در آنماه
شبها را هم در مجالس تبرّ مشغول غیبت و در قهوه خانه ها مشغول قمار و لهو و لعب هستیم روزها ان
ما هر بدون عذر شرعی علنی افطار میکنیم تدارک مافات ما در آنماه آن شد که تدارک چه میکنیم و بر
معصیت و طغیان خویش میافزائیم انصافا فالمحاله باید از مردمانی که بر این نکات ملتفتند و عیب
ناقص فعل ما قول را میدانند حیا نمود خود را رسوا کردیم سهل است که نام بلند اسلام را هم رسوا
کردیم نمیدانم بخدا و رسول چه جواب خواهیم داد شعر از بسکه زدم شیشهٔ تقوی بر سنگ و زبسکه بمعصیت
فرو بردم چنگ اهل اسلام از مسلمانی من صد عار کشیدند ز کفار فرنگ چهارم محمد و آل
محمد را که ایشان را برای ارشاد ما فرستاده بود که در دنیا ما را هدایت و در آخرت برای ما شفاعت
فرمایند و بواسطه محبت شان اعمال ناقصهٔ ما بدرجهٔ کمال قبول برسد و خطیئات و زلات ما ما
آمرزیده شود ولی بیرتستم که بواسطه افراط و تفریط در حب شان و غرور بشفاعت ایشان در
جهنم مخلد شویم چنانچه شیطان در قضیهٔ غدیر خم متعهد شده جمعی از امت محمد را وادار بر عداوت
امیر المؤمنین ع و انکار امامت آن بزرگوار کرده و بدان واسطه ایشان را در جهنم مخلد نمود و جمعی را وادار
بر غلو کردن در حق ایشان نموده و ایشان را از جادهٔ راست هدایت بیرون برده گمراه نمود و
جمعی را مغرور بشفاعت ایشان کرده وادار بر معصیت نموده بواسطه اصرار در معصیت بالآخره چنانچه در بعضی
اخبار تصریح شده ممکن است که بی ایمان از دنیا برود رسول خدا ص فرموده مثل تو یا علی در امت
من مثل عیسی بن مریم است در بنی اسرائیل که جماعت یهود او را دروغگوی گمرده با وی
عداوت نمودند و اذیت بر او رسانیدند و بدینجهة مستحق عذاب خدا شدند و جماعت نصارا

درست

در حق او غلو کردند و او را ثالث ثلثه و پسر خدا گفتند و از اینروی مخلد در عذاب شدند و جماعتی
او را پیغمبر بر حق دانسته اطاعت او کردند از هالک بنجات یافتند امت من نیز در حق تو چنان
رفتار خواهند کرد بعضی منکر امامت تو خواهند شد و برخی در حق تو غلو خواهند کرد و
جماعتی ترا امام مفترض الطاعه دانسته و از نجات یافتگان خواهند شد منافقان چون این
سخن شنیدند در میان خودشان گفتند که راضی نشد که پسر عم خود را الکی تشبیه کند مگر بحضرت عیسی
که از پیغمبران اولوالعزم است خداوند عالم در انخصوص آیه فرستاد که و لما ضرب ابن مریم مثلا
اذا قومک منه یصدون یقین بر انب منزلت این بزرگواران را که جمعی از راه غلو در حق
ایشان بر ایشان ظلم کرده اذیت میرسانند حضرت رضا ع در قنوت نماز خود از اینجماعت
بیزاری کند و عرض مینمود اللهم لا تؤاخذنا بما یقولون اللهم لا تصلح الالوهیة الا لک و لا
یلیق العبودیة الا بک و چندرها منادی بودند ائمهٔ هدی از اینجماعت و جمعی هم در حق ایشان
این قدرها را مضایقه و ارند که جایز نمیدانند که امیر المؤمنین ع را تشبیه بحضرت عیسی نمایند و حال آنکه
علت غائی موجودات جای سخن نیست و کرر رسول خدا ص او انبیای سلف را از جمیع خبر داده بود مع آنکه
منافقان اگرچه در ظاهر قبول میکردند اما در واقع قبول نمیکردند و این نبود مگر بجهة آنکه ا
ایمان آوردن شان صوری بود و اگر چنان نبود نبایست که بعد از رحلت رسول خدا ص با اولاد
و احبای او اظهار عداوت کنند و ابدا احترام رسول خدا را در بارهٔ شان مرعی ندارند و بعضی را کشته
و بعضی را اسیر کنند خصوصا حضرت علی اکبر که هم پسر پیغمبر و هم شبیه او بود نه ملاحظه نسب او را
کردند و نه ملاحظه شباهت او و بدینجهة بود که حضرت سید الشهدا ع در خصوص و خاصه میفرمایند
ما اجرئهم علی الرحمن و علی انتهاک حرمة الرسول در سر بالین شبیه شهید اینجین را
نفرتی هست بجهة اینکه علاوه از قرابت بالبیت احترام شباهت او را مرعی دارند هم کن مجلس را

باسلیقهٔ خودت ونما — التمس منک الدعاء

المجلس الثانی عشر

أنزلناه سوم نزل الیه عبارتست از رسولخدا ص و در مذهب حقهٔ امامیه بمقام ضرورت رسیده
که آن بزرگوار افضل تمام موجودات و سید عموم انبیاء و رسل است و میفرمایند ما اوحی الله قسمته
خیر امین محمد ص حضرت امیر ع سؤال میکند یا رسول الله خبر ده مرا که تو افضلی یا جبرئیل و میکائیل فرمود
یا علی ان الله فضل انبیائه المرسلین علی ملائکته المقربین و فضلنی خاصة علی جمیع الانبیاء والمرسلین
در شب معراج جبرئیل اذان گفت و میکائیل اقامه گفت بعد جبرئیل بمن گفت مقدم شو گفتم پیش گذرم
و حال آنکه تو در حضور منی عرض کرد ما از آن روز که مأمور شده ایم که سجده بر آدم کنیم بر آدمیان تقدم
نمیکنیم خصوصا که تو افضل تمام مخلوقاتی بلکه از اخبار چنان مستفاد میشود که نظر جبرئیل بر آن بود که آنجناب
در محراب و نماز کند و این باعث سربلندی و افتخار او گردد و عقل نیز حاکم است بر افضلیت آن بزرگوار
زیرا که مخلوقات یا جامد یا نامی و یا حیوان و یا انسان و یا جن و یا ملائکه و بدیهی است که نامی از
جماد و حیوان از نامی و انسان از حیوان افضل است و جن هم از آتش خلق شده و انسان از او هم
افضل است بجهة اینکه دارای مادهٔ روحانیت و ملکوتیت است علاوه افضلیت آدم از جن فی الجمله
منصوص کتب آسمانی است که از قضیهٔ مأموریت ابلیس بر سجدهٔ آدم مستفاد میشود و انسان بجهة جامعیت
بر ملکیت و حیوانیت اگر خود را فی الجمله نگهدارد از ملک هم افضل است و انسان هم یا جاهل است
و یا عالم و بدیهی است که عالم از جاهل افضل است و همچنین اعلم از عالم و حضرت رسول ص اعلم تمام
بشر است بجهة اینکه انبیاء از سایر بنی آدم اعلم بوده اند و آنحضرت هم کتابهای آنها را میدانست و هم قرآن را علم
ولی انبیای سلف قرآن را نمیدانستند و اما نسبت بکسانیکه بعد از او بوده اند معین است که ائمه اعلم از
سایر مردمان بوده اند و علم شان هم از علم آنحضرت بوده چنانچه همواره حضرت امیر با همینی در مجالس

و محافل افتخار نموده میفرمود انّ ههنا لعلماً جمّاً نفث فیّ رسول الله نفثاً و از جمله خواص و فضایل آن
حضرت است که هنگام نزول آیهٔ نجوی که در زیارت رسولخدا ص صدقه دادن پیش از نجوی باید واجب بود
اصحاب در آن روز هیچ یک بخدمت آنسرور مشرف نشدند اما حضرت امیر یکدینار داشت آنرا
بده درهم تبدیل کرده ده بار بحضور آن بزرگوار رسید و در هر بار یکدرهم تصدق داد و همواره فخریه
میفرمود که در هر بار هزار باب از علم از آنحضرت تعلم نمودم که هر یک مفتاح هزار باب از علم است
و هم میفرمود که وصیت کرده بود که چون مرا غسل دادی مقداری از آب در ناف من جمع میشود آن
آب را بنوش من آنرا نوشیدم هزار باب از علم بروی من گشوده شد در احادیث لیلة القدر خواهد آمد
انشاء الله میفرمایند اول ملک بپیش رسولخدا رفته تفاصیل علم را بآنحضرت میرساند بعد بخدمت یک یک
از اوصیا بعد بحضور امام زمان ع میرسد و تعلیم میکند بجهة اینکه علم لاحق از علم سابق ما زیادتی نکند پس آنچه
هرچه رسولخدا ص میدانست ائمه ع از او میدانستند و لیکن علم ایشان بعنوان تعلم از آنحضرت بود پس ناچار پیغمبر
خدا از آنها اشرف میشود و آنحضرت میفرماید من علمنی حرفا فقد صیرنی عبدا و آنحضرت را بجز از خدا
معلمی نبود و لیکن او معلم ائمه بود امیر المؤمنین ع از این روی میفرماید انا عبد من عبید محمد ص و همچنین در
سایر ملکات حسنه و اخلاق پسندیده نیز آن بزرگوار افضل از ائمه ع بود زیرا که صفات حسنه را او تعلیم ایشان
فرموده است و ایشان از روی امتثال با امر او با آنها متصف و متخلق شده اند و همچنان در صفات
حسنه تکوینیه نیز آنحضرت افضل بود مثل شجاعت و فصاحت و صباحت و امثال آنها در جنگ احد
همه لشکر فرار نمودند حضرت رسول ص یکتنه در مقابل کفار بایستاد و فرار ننمود حتی اینکه بحضرت امیر علیه السلام
نیز فرمود یا علی ما لک لا تفر مع الناس عرض کرد یا رسول الله ارجع کافرا بعد اسلامی با وجود اینکه
اصل مقصود کفار از لشکرکشی قتل آنحضرت بود و در همان روز جمعی از شیاطین کفار دور او را
بقصد قتل او گرفته بودند و حمله بر او نمودند و جراحتی بر جبین او رسانیدند با وجود این پشت بر جنگ
نکرد

نکردو در جنگ حنین که اسلامیان هزیمت شدند آنحضرت سوار استری بود و عباس عمش جلو
استر را گرفته بود و حضرت میخواست یکتنه حمله بر کفار کند در حالتی که میخواند انا النبی لا کذب انا ابن
بن عبد المطلب و از مدینه منوره یکتنه سوار دراز گوش گردیده رفت بر محله قبا و در آنجا یکنفر از
روسای قبیله را فرمان داد که گردنش را زدند و باز تنها سوار خر شده مراجعت فرمود و اهل انصاف را
پوشیده نیست که ظهور اینمطالب کاشف از غایه درجه شجاعت و قوت قلب آنحضرت است که احدی از
سلاطین و پهلوانان دارای اینجسارت نبوده اند باری با وجود اینها بعضی از غلاة و زنادقه را گمان
این است که امیر المؤمنین ع از آنحضرت افضل است و بعضی را عقیده این است اگرچه رو بهم رفته
حضرت رسول ص افضل است ولیکن در بعضی صفات امیر المؤمنین ع از آنحضرت افضل است ولی
قول حق که مستفاد از قواعد مذهبیه و احادیث ائمه میشود آنست که ترجیح مرجوح بر راجح قبیح است و
تقدیم مفضول بر فاضل جایز نیست رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب خدا منصوب بر امامت
و ریاست عامه بود و امیر المؤمنین ع مرؤس او بود اگر در حضرت امیر ع حیثیت تقدمی بر آنجناب بودی
لازم آید که حکیم مرتکب قبیح گردد و انگهی اگر جایز باشد که حضرت امیر در صفتی از اوصاف حسنه از
حضرت رسول ص افضل باشد لازم آید که فضیلت بعضی از امت از حضرت امیر ع در بعضی صفات نیز
جایز باشد و این در مذهب امامیه بالضروره جایز نیست کیف لا و حال آنکه بموجب اخبار حضرت امیر
المؤمنین ع از نور رسول ص خدا خلق شده است و فضیلت او از ائمه طاهره ع از اینروست که وصی
بلافصل و اقرب بر رسول خدا بود و در اینمقام مطلبی است که بجا راجع است و آن
این است که مبعوث بر سایر امم و مأمورشان از قبیل حضرت نوح و حضرت خلیل و حضرت موسی
و حضرت عیسی ع بودند اما مأمور و مبعوث بسوی ما حضرت خاتم الانبیاء ص است ملاحظه کن یکدفعه
این است که پادشاه امیری از امرای خود را بمأموریت میفرستد و یکدفعه این است که نفس صدر

اعظم را بمأموریت بفرستد اگرچه در هر صورت امر امر پادشاه است و مخالفت ربح باوت
و لاکن نافرمانی بر صدر اعظم بالاتر است بدو جهة یکی آنکه خود مأموریت او با انتظامی که دارد کاشف
از اهمیت مأموریت اوست دیگر آنکه صدر اعظم علاوه از امارت بنفس انتساب بسلطان
خود نیز احترامی دارد زیرا که سلطان صدارت را باو نداده مگر بملاحظه مرجحات ذاتیه او پس اگر امم
سالفه مخالفت مثل حضرت موسی کرده اند ما اگر مخالفت کنیم مخالفت محمد مصطفی را کرده ایم
علاوه نافرمانی بر آنجناب نافرمانی بر سایر انبیا را نیز لازم گرفته زیرا که عمده آنچه که از جانب خدا آورده
بودند بشارت بر نبوت او و توصیه بر فرمان برداری او بود پس کسیکه مخالفت بر آنجناب بکند بر
تمامی انبیا و رسل خلاف کرده چنانکه اگر شخص رعیت حکمی خلاف کند بر عموم امرا خلاف کرده
است زیرا که امارت همه ایشان بفرمان صدر اعظم بوده است بهذا و در ما نحن فیه نیز چنان است
زیرا که نبوت تمامی انبیا از فیوضات آن ذات با برکات حاصل شده جای شوخی نیست کار
ما بسی از کار سایر امم بالاتر است که اگر اطاعت کنیم افضل از همه خواهیم شد و الا اسوء و بدترین
آنها خواهیم شد بلکه میتوان گفت که اغلب ما در حقیقه از امت رسولخدا نیستیم زیرا که اوصافی که برای
امت او در کتابهای آسمانی خبر داده اند هیچ یک در ما یافت نمیشود سهل است که با صفات
ضد آنها متصف شده ایم مثلا از توریه منقول است که بحضرت موسی خبر میدهد که امت آن
حضرت اصفیا است عالوما حالوما صافحا سالوما یعنی ایشان عالم و باحلم و با یکدیگر مصافحه
کنندگان و در حق یکدیگر سالم میباشند که با زبان و دست بر کسی زیان نمیرسانند ما بر عکس این
صفات هستیم غالبا جاهل بمسائل شرعیه خود و غیر حلیم و دشمن یکدیگر هستیم و همواره با مسلمانان و اخوان
مؤمنین طریق نفاق میسپریم و هر اضرار بر ایشان با دست و زبان مضایقه نداریم اینهمه خرابیها که در عالم
اسلام دیده میشود که همه آنها از خود ماست نه از غیر ما پس باید شخص از روی انصاف ملاحظه حال خود کند

ونا فرمائی پیغمبری مثل رسولخدا ص را سهل نداند چه خداوند عالم عذر را از هر جهة بریده است پیغمبری مانند
رسولخدا ص و امامی مانند حضرت امیر ع و در هر عصر امامی ع مانند ائمه ع برای ما نصب کرد و کتابی مانند قرآن فرستاده
با وجود این بین در روز قیامت بچه عذر تشبث نمائیم بگوئیم پیغمبر نفرستادی یا وصی برای او قرار ندادی یا
کتاب جامعی نفرستادی یا علمای عاملین در ضبط آثار و اخبار ائمه اظهار قصور کردند نه قسم بجان خود که علمای
هیچ ملت در ضبط آثار رؤسای خویش چنان سعی نکرده اند که علمای ما سعی و کوشش نموده اند بلی فی
الجمله شاید بعضی از عوام در برخی موارد نسبت قصور و تقصیر به بعضی از علمای عصر در تبلیغ احکام و امر بمعروف
و نهی از منکر و عدم ترک مراوده متجاهرین بفسق سبب عذر و دست آویز باشد آنهم عند الانصاف
از خود ما است زیرا که در هر زمان بقاعده اَلنّاسُ اِلَی اَمْثالِهِمْ وَاَشْباهِهِمْ اَمْیَل در هر جا که جاهلی
متلبس بلباس عالم شد و پیرو هوای نفس خود شد و برای تاسیس اساس ریاست برای خود غیر از سعی در
جذب قلوب عوام کاری از او ساخته نشد بدور او جمع شدیم و او را بملاحظه اینکه در تقلبات خود ما
که داریم بکار ما میخورد ترجیح بر علمای حقیقی و عاملین دادیم پس کار دین بدست متقلبان افتاد و ایشان
محض بملاحظه اینکه مردم را از خود نرنجانند امر بمعروف و نهی از منکر را ترک کردند بلکه در بعضی موارد
احکام خدا را اخفا کردند و در بعضی مواقع تغییر دادند و علمای عاملین که در حقیقه استحقاق ریاست
مسلمین را داشتند در کنج خانه خود ماندند نه از ایشان نامی در السنه مردم و نه نشانی در ضمیر ایشان باقی
ماند آنست که احکام الهی ضایع شد در میان مردمان اگر در هر زمان امور شرعیه را بمن له الاستحقاق
مفوض میداشتیم یقیناً کارهای ما اینچنانکه حالا شده است نمی شد ولی بدبختانه ازجمله از روز
احتجاب رسولخدا ص تا امروز بسر نیامده ماشاء الله مسلمانان عجب انتخاب کرده اند گاهی ابوبکر را
گاهی عمر و گاهی عثمن و گاهی معاویه و گاهی یزید را انتخاب نموده اند از قضا منتخبین ایشان جماعت
طرف مقابل مرافقان شان که اهلیت داشتند هر یکی در مراتب جهل و فسق و اخلاق غیر

حمیده بالاتر از همه خلفا نقیضا کانه عامد بوده اند که در هر زمان اجهل و افسق و اردی اخلاقا
کسی را یافته رئیس قرار بدهند اگر نه چنان بود ملاحظه کن یزید بن معاویه با حضرت سید الشهدا
طرف قیاس کی بنود بلکه نسبت میانشان نسبت میان نور و ظلمت بود با وجود این لازم داشتند
که باید حسین بن علی بر یزید بیعت کند و اگر نکند جهد در اعدام است چنانچه بتصریح میگفتند که یا
به یزید بیعت کنی و اگر نه ترا خواهیم کشت چنانچه در آخر هم او را در سر این مطلب کشتند الخ

التماس الدعا | **اَلْمَجْلِسُ الثَّالِثُ عَشَر** | دعا داریم

اَنْزَلْنَاهُ باید دانست که عند الملاحظه والتامل التام از تمامی اخبار و هم رفته چنان بدست میآید
که ذات مقدس نبوی ص مرکز شرافت و فضیلت گذشتگان و آیندگان است چنانچه از حضرت
بکر تا حضرت آدم ع هر کس بر آنجناب نزدیکتر است اشرف افضل از کسی است که دورتر است
مثلا حضرت عبدالله افضل از حضرت عبدالمطلب ع و بدین قرار بشمار تا حضرت آدم ع لیکن بعضیت
که این افضلیت فقط من باب الانتساب بوده باشد اگرچه بعضی از کسانی که دورترند از جهت
دیگر افضل بوده باشد و تفصیل این اجمال چنان است که در جاهای بسیار حضرت رسول
مختار قریب این مضمون را فرموده که خداوند عالم از تمامی مخلوقات آدم را برگزید و مرا در
صلب او قرار داد و از بنی آدم عرب را برگزید و مرا از ایشان قرار داد و از تمامی عرب قریش را
اختیار نموده و مرا از ایشان گردانید و از میان قریش بنی هاشم را اختیار نمود و مرا از ایشان
گردانید و گاهی میفرماید که بنو آدم بر سایر خلایق افتخار میکنند بجهة اینکه من از ایشانم و از میان
بنی آدم عرب افتخار میکنند بجهة اینکه من از ایشان هستم و قریش بر عرب فخر میکنند و بنو هاشم
بر قریش بجهة بودن من از ایشان و از این فهمیده میشود که شرافت هر نوع بر نوع دیگر بواسطه

آن بزرگوار بوده است پس بنابر آن باید اقرب هم نسبا اشرف باشد قال الله تعالی ان الله
اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین این آیه کالصریح است در اینکه
آدم را از میان عموم و از میان ایشان حضرت نوح و از میان نوحیان آل ابراهیم و از آل
ابراهیم آل عمران منتخب شده‌اند و انتخاب دلیل افضلیت است و در بعضی اخبار هست که مراد
از آل عمران آل حضرت ابی طالب است که موسوم بعمران بوده و در اغلب اخبار معتبره رسیده
که و آل محمد علی العالمین در اصل نزول بوده است لیکن آل محمد را کاتب اسقاط کرده است
در و هم رفته از اینها معلوم میشود که سبب تفضیل همان عنوان قربت برسولخدا بوده است و آنچه ما گفتیم از
فضیلت حضرت عبد الله از پدر بزرگوارش غرابتی نداشته است اگرچه حضرت خلیل الرحمن من
حیث النبوة و الامامة هم افضل بوده باشد زیرا افضلیت در نسب منافات با مفضولیت در صفه ندارد
کما فی القرشی الجاهل بالنسبة الی الحبشی العالم و مع التامل در احادیث واضح میشود که اختلاف مراتب
انبیا مبنی بر اختلاف مراتب محبت ایشان است بر حضرت رسول ع کما ان الله تعالی لذا اشرف عبده ابراهیم
علی سایر الانبیاء و اتخذه خلیلا لفرط فی محبة النبی ص کما هو صریح بعض الاخبار و ظاهر علتش این است که چون
دوستی خدای عز و جل را جز از اطاعت دمنی متصور نیست وعده و امر و فرمانیکه از او صادر شده و از
از تمامی مخلوقات درخواست نموده محبت این بزرگوار است پس هر کس او را دوست تر بدارد خدا را
مطیع تر است و مطیع تر محب تر است پس حضرت ابراهیم که از همه انبیا رسولخدا را دوست تر میداشت
ناچار باید خلیل خدا بوده باشد و توان گفت که در همین عنوان هم وجه معاش و در قرب پروردگار
مناط و مدار و مرکز است فاکثر الناس حبا له اقربهم عند الله فضلا و با همان نظر سابق چون امیر المؤمنین
از میان تمامی مردمان اکثر حبا بود بر آنجناب افضل بود مگو که عباس عموی او بود و حضرت امیر پسر عم
زیرا که او پسر عم ابوینی و عباس عموی ابی بود و هم آنحضرت اکثر الناس حبا له بود و از این روی افضل بود جز سوی

النبی و ممکن است که گفته شود که حضرت فاطمه و حسنان ع از حیث النسب اقرب و افضل بعد من حیث الانتساب
الظاهری و امیر المؤمنین ع چون پیش از ایشان از نور او خلق شده من حیث الانتساب الباطنی افضل بود
و موید این است آنچه در حدیث افتخار حضرت حسین ع بر پدر بزرگوارش واقع شده که فرمود انت افخر
و انا افضل یعنی در مقام افتخار با پدر و مادر و جد و برادر تو برتری ولیکن در مقام فضیلت که فرع قرب باطنی است
بر مرکز شرافت من برترم و بعد از او امام حسن ع که جامع اقربیت نسب ظاهری و اشتقاق باطنی و انتساب
در خلافت و نیابت میباشد امام حسین ع اگرچه از هر جهت با او مساویست لیکن در مقام خلافت و
از حیثیت نیابت امام حسن اقرب برسولخدا است فالحسن ع افضل من الحسین ع و از این قاعده
مراتب فضیلت نسبی و خلافتی ائمه تسعه نیز معلوم میشود اگرچه در نفس منصب امامت برابرند و امامت
همان یک منصب است و اما افضلیت حضرت حجت عجل الله فرجه از ائمه تسعه که در بعضی اخبار رسیده آن
بجهه حیثیات دیگر است و الا در حیثیت نسب و خلافت البته سابقین افضلند و اما حضرت
فاطمه نسبا افضل خواهد شد اگرچه امامان از حیثیت اخری از قبیل خلافت و نیابت افضل میباشند
از او و بعد از ائمه ع از اولاد ایشان هر کس در نسب نزدیکتر است افضل از دورتر است چنانچه اشباها
هم چنانند که هر کس نزدیکتر بزمان آن بزرگوار است افضل است کما قال ع خیر القرون قرنی و این
منافات ندارد با آنکه از متأخرین بعضی از جهات دیگر افضل از متقدمین بوده باشند چنانچه در خصوص مؤمنین
زمان غیبت امام ثانی عشر در بعضی اخبار نبوی ص تصریح شده که ایشان افضلین اولین و آخرینند چه در بعضی اخبار معروف
شوقا الی اخوانه اصحاب عرض کردند السنا اخوانک فی الدین یا رسول الله فرمود بلی ولیکن ایشان کسانی هستند
که در آخر زمان خواهند آمد نه مرا دیده‌اند و نه اوصیای مرا بلکه کتابتی بروی کاغذ دیده و بر او ایمان آورده انتظار
ظهور فرج پسر مرا میکشند پس معلوم میشود که جهة فضیلت شان این است که فرموده و این لازم
نگرفته که مردمان زمان حضرت رسولخدا ص از حیثیت درک حضور نبی افضل نبوده باشند حاصل

الجزاء لاستوت عند الله حال الصالح والطالح والمحسن والمسيء ومن سوى بينهم لم يكن

... عظها و

ما هو جواب له كان قايلاً قال فماذا قال سليمن لانه موضع مقتضى للسؤال اقتضاً ظاهراً

و هو اشتغال نبي الله بامر الدنيا حتى يفوته الصلوة عن وقتها وقيل انما ذبحها تقرباً

مطلب این است که مناط فضیلت و مدار شرافت انتساب بر ذات مقدس نبوی ص است و این
انتساب گاهی بواسطهٔ نسب و گاهی بعنوان معاصرت و آخری بسبب محبت و گاهی بعنوان اطاعت و
گاهی بسبب خلافت میشود و ممکن است که هر یک از منتسبین در یکی از این حیثیات تقرب افضل از دیگری
بوده باشد و با این همه افضل همه کسی است که جامع این حیثیات بوده باشد پس حضرت امیر ع که از جهه معاصرت و محبت
و اطاعت و خلافت از حضرت فاطمه و حسنین ع اقرب بود افضل از ایشان بود اگرچه ایشان در نسب ظاهری
از او اقرب بودند و ایشان با تمامی این جهات افضل از تمامی مخلوقات بودند نگوئیم اقرب الیه اگرچه بالنسبه
بحضرت امیر مفضول بودند و هکذا کسی که در زمان متاخر است ولی مطیع تر است از اینجهه تقدم دارد
بر کسیکه معاصر است ولی در اطاعت بمقام او نمیرسد حالا بیا به بینیم که ما ها در کدام این حیثیات بر آنجناب
تقرب داریم اما معاصرت ابداً از آن بهره نداریم مگر فی الجمله بالنسبه بر آنانیکه بعد از ما خواهند آمد اقرب
بر زمان او هستیم اینهم معلوم نیست که در حق ما فایده به بخشد زیرا که ممکن است از جهات دیگر دور تر
باشیم و همچنانست بالنسبه بر تقرب نسبی که سادات بنی هاشم دارند بلکه مستفاد از آیات و اخبار
آنست که ممکن است بواسطهٔ تمرد و نافرمانی کار شخص بجائی برسد که بکلی از بنوت و پسری بیرون شود
و بهره از انتساب نسبی برای او باقی نماند ملاحظه کن ابولهب در نسب عموی او بود ولی حضرت سلمان
ابداً بهره از قرابت ظاهری نداشت ولی بواسطهٔ انتساب در محبت و اطاعت چنان نزدیک بود
که از جملهٔ اهلبیت او محسوب شد بخلاف ابی لهب که کار را بجائی رسانیده که از جملهٔ دشمنان آنحضرت و در
قیامت از رحمة الهی بالمره دور و کنار است بلکه نتوان گفت که او عموی آنسرور نیست کقوله تعالی فی
ابن نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح هوشیار باشد فرق میان حضرت نوح و حضرت رسول ع
آنست که او رقت آورد و بمقام شفاعت بر آمد آنست که خطاب عتاب شنید فلا تسئلن ما لیس لک به
علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین اما حضرت رسول ص قطعاً در حق اشخاصی که کار خود را بمقام ا

انقطاع

انقطاع رسانیده اند ابداً شفاعت نخواهد فرمود لانه صلعم حبه و بغضه لله ثم چه آن بزرگوار ابداً برای
خود اختیار و اراده باقی نگذاشته بلکه در مقام تسلیم است و احب الامور نزد او رضای خدا است
نگوئیم که کار ما بمقام ابولهب نمیرسد زیرا که تقصیر عمدهٔ ابولهب آن بود که علناً در تکذیب و مخالفت آن
حضرت مضایقه نکرد و از ما ها هم بسیاری یافت میشوند که بی پرده آنحضرت را تکذیب فعلی میکنند مانند
در علاء مردمان رو بروی ریش تراشیده قمار بازی و شراب مینوشند در صورتیکه عمامه که علامت انتساب بر حضرت
رسول ص است بر سر دارند و این کار ها در نظر اغلب عوام تکذیب آنسرور است بجهه اینکه شیطان بر دل
ایشان میافکند که اگر گفته های او صحیح بودی بالبته اولاد او اینکار ها را که مخالف گفته او است
نکنند پس همچنانکه تکذیب ابی لهب بیشتر از دیگر اسباب وهن اسلام بود تکذیب فعلی اینهم بر نجباتان
نیز بیشتر از دیگران موهن است کما هو المشاهد بین الناس من هیچ چیز در این زمان مانند آن
اسلام را موهن نکرده که تجاسر بمحرمات دو طایفه اسباب وهن و دست آویز لامذهبان و
معاندان اسلام شده یکی سادات و دیگری علما نماها انصاف کن چکنند بیچاره عوام اگر دیده
باشند که خدا نکرده که عالم و کسیکه عنوان همه چیز او فقط انتساب و نیابت از شارع مقدس است بی
پرده ربا میخورد و باوجه غیر شرعی تصرف در مال ایتام میکند و رشوه میستانند و بلکه شراب بخورد و در
ترویج محرمات شرعیه بذل ساعی مینماید در اینصورت عوام چکنند و چه طور در دل خود بحرامی این امور
اطمینان کنند آنست که خیال میکنند در پشت ورق کتاب شاید چیزی هست که این علما نمیگویند
ای برادران دینی قسم بخدا نه چنانست بلکه اینچنین جماعت عنوان سیادت و نیابت را دور دیده
اند و در واقع نفس الامر رسول خدا و ائمه هدی با ایشان دشمنند و از اینها شمشی خود خبر داده اند آنجا
که در مذمت تقلید عوام بر علمای سوء میفرمایند که اولئک اضر علی ضعفاء شیعتنا من جیش یزید بن معاویه
علی حسین بن علی علیه السلام در واقع نباید از نظر اول این کلام معجز نظام غافل شد اولاً اضر فعل التفضیل است

وصراحة دلالت دارد بر اینکه ضرر اجماعت بر دین بیشتر از ضرر لشکر یزید است ثانیاً قیاس
ایشان با لشکر یزید میرساند که آل محمد ایشان را هم دشمن میدارند کما اینکه لشکر یزید را دشمن میدارند
بلکه عداوت ایشان بیشتر است ثالثاً نقل است در اینکه ضرر یزیدیان بر حضرت حسین بوده است
اما ضرر اجماعت بر دین خداست و معین است که ایراد ضرر بر دین در نظر آل رسول نبی بالاتر است
از ایراد ضرر بر خودشان زیرا که همواره آن بزرگواران ضرر دین را با نفس و اولاد خودشان دفع کرده
و مدافعه نموده اند و هرگاه امر دایر شده مابین ورود ضرر بر دین یا بر ایشان ضرر را با شوق دل بر جان
خود قبول کرده اند حضرت امیر بحضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود اگر تیغ کشم و حق ترا بستانم کلمه
توحید و رسالت در مناره ها گفته نخواهد شد آن مخدره عرض کرد حالا که چنانست من صبر میکنم بر ظلم ظالمان
لشکر یزید که در کربلا جمع شده بودند در وقع آن تیغها و تیرها را آورده بودند که بر اسلام بزنند
حضرت سید الشهداء با جان خود و جوانان خود آنها را وقایه نمود و خود و کسان خود را نشانه گاه آن تیرها قرار
داد حتی اینکه تیر حرمله را هم با گلوی نازک علی اصغر مدافعه فرمود ختم کن مجلس را بذکر شهادت آن
طفل معصوم مظلوم و انا التمس الدعاء مسکین

المجلس الرابع عشر

انزلناه در این مجلس هم باید علت نزول قرآن صحبت شود که مقصود از انزال چه بوده است
و دانستن آن از راهی نیست مگر اینکه باید از خود خدا که منزل قرآن است تعلم کنیم و مراد سبحانه را
ندانیم مگر اینکه از آیات منزله و بیان مترجمان وحی او استعلام کنیم در سوره یس پیغمبر باید لتنذر
قوما ما انذر آباؤهم فهم غافلون در جای دیگر میفرماید بلاغا للناس و لینذروا به
و از اینها استفاده میشود که غرض از قرآن دو مطلب است یکی آنکه بواسطه او فرامین الهی اصولاً و فروعاً
بر مردمان ابلاغ شود دیگر آنکه بدان واسطه ایشان را از سوء عاقبت مخالفت خدا بترسانند

ومطیعان را بشارت از حسن عاقبه بدهد چنانکه در حق پیغمبر باید انا ارسلناک بشیرا و نذیرا و عقلا
هم باید چنان باشد زیرا که عقل حاکم است بر قباحت عقاب قبل الخطاب نمیشود که خدا
پیش از بیان و خطاب کسی را عذاب کند و اگر ظالم میشود پس اگر قرآن نفرستاد لازم میآید که همه را
اباحه نماید و آن موجب اختلال نظم عالم و مؤدی بر هلاک نسل و زرع میشود و از کتاب حکیم نیز آن قسم است
پس معلوم شد که انزال قرآن برای ابلاغ احکام و بیان جزای عاصیان و عطای مطیعان بوده است
و در انعام باید بدو مطلب تنبه شود یکی آنکه انزال قرآن از اعظم نعم الهی است دوم ملاحظه اینکه
آیا در بشارات قرآن ما را نیز بهره هست یا نه پس میگوئیم در مقام اول که بعد از نعمت ایجاد
اعظم نعمتهای خدا آنست که ما را بر سر خود نگذاشته و ما را قابل خطاب خود قرار داده و برای ارشاد
ما انبیاء و رسل فرستاده و کتابها نازل کرده است و اینکاشف است از غایة اعتنا و لطف او سبحانه
در حق ما که از برای ارشاد و دلالت ما بر مصالح و مفاسد امور دارین ما مقربان درگاه خود را بتعب و تعذیب
افکنده و ایشان را مامور بر تحمل ایذا و حرکات جاهلانه ما فرموده و برسول خدا پیغمبر باید فاصبر کما صبر
اولوا العزم من الرسل حضرت نوح در همه عمر بضرب و شتم و تکذیب قوم متحمل بود هر روز آنقدر
میزدند که یقین بر هلاکت او میکردند و پدران پسران خود را وصیت میکردند که مبادا بعد از من این
پیر ترا از دین بدر آورد و ضرب و شتم کردن او را مشق میدادند با وجود این بعد از یأس که میتوانست
که نفرین کند رؤسای ملائکه آسمان اول برای شفاعت آمدند که یا نوح در میان ایشان ناقص
العقول هستند اگر مهلتی باشد شاید متنبه شوند بعد که مدت مهلت تمام شد خواست که نفرین کند
ملائکه آسمان دوم آمدند با وجود اینهمه صبر و تحمل باز شیطان از نفرین او اظهار امتنان کرد حضرت
نوح تا زنده بود از نفرین کردن خود منفعل بود و بنفرات ملاحظه کن که بر سر انبیاء چها آمده و بچه مصائب
صبر کرده اند همه اینها نیست مگر از برای اینکه شاید ما ها هدایت یافته از عذاب جهنم رها شده

وارد بهشت شوم خصوص پیغمبر ما با آنجلالت شأن که دارد چنان متحمل شد که عقل حیرانست پیغمبر ما ید
ما اوذی نبیٌ مثل ما اوذیت باندازهٔ صابر بود که از خوف نزول بلا بر مکذبان اضطراب داشت
تا اینکه خدا آیهٔ فرستاد وَمَا کَانَ اللهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِیهِمْ وَمَا کَانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ یَسْتَغْفِرُونَ این
چنان شخص مهربان را با کتابی چون قرآن برای اهدا و ارشاد ما فرستاده که در وصف پیغمبر ما ید حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِا
الْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ در جای دیگر پیغمبر باید لَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَفْسَکَ عَلَی آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ یُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِیثِ
أَسَفاً آنگاه که امیر المؤمنین ع را بیمن پیغمبر ستاد فرمود که اگر خدا بواسطهٔ تو یکنفر را هدایت فرماید چنانست که گویا
تمامی مخلوقات را هدایت کردهٔ خودش و اوصیایش آنچه ممکن بود در سر هدایت و ارشاد ما زحمت کشیدند
فمنهم اُستادی ومنهم صرح جوابدیم گویند روزی امیر المؤمنین ع کافری را اسیر کرده زنجیر بگردن بیاورد و در اثنای
راه خنده ای نظر براو کرده خنده نمود فرمود اسیر عرض کرد یا ابا الحسن ع از فتوت دور است که بر من شماتت
کنی فرمود شماتت نمیکنم بلکه از این تعجب میکنم که من ترا با زنجیر بسته میخواهم بسوی بهشت برم ولی تو مرا دشمن خود
دانسته و تمرد بر من میکنی دیده در اولاد و اخیار هرچه اخلاق ناهنجار دیده باشی چندان ترا تفاوت نمیکند
و ستار نمیشوی اما اگر در اولاد خود آثار اطوار ردیه دیده باشی سفارش میکنی و مکرر ابلاغ مینمائی که این اعمال قرا
ترک کن کاغذ مینویسی و وعد و وعید مینمائی و سفارش از پی سفارش میکنی زیرا که او را دوست میداری و بر ضرر
او و حرمان او از درک مراتب عالیه نمیتوانی راضی بشوی هکذا چون خداوند عالم بر ما مهربان است بیست
وچهار هزار پیغمبر پیغمبر سند و متعدد کتابها نازل پیغمبر باید و اولیا و اوصیا را مامور ابلاغ میکنند تا شاید ما
رستگار شویم و از هلاکت نجات یافته فایض و نایل بسعادت ابدی شویم مع الأسف که ما دشمنی با جان
خویش میکنیم و با دعوات الهیه مجادله و معارضه مینمائیم قَالَ تَعَالَی یَا حَسْرَةً عَلَی الْعِبَادِ مَا یَأْتِیهِمْ مِنْ رَسُولٍ
إِلَّا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِئُونَ دیگر ملاحظه کن ترجیح جای عذر و سخن متوجه برای ما مانده اعتقادم این است
که فردای قیامت شیطان هم بر ما غلبه خواهد کرد آنجا که در مقام ضرورة عاصیان و طاغیان عرض خواهند کرد

ارنا اللذین اضلانا من الجن والانس نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا و ذوقا العذاب شیطان خواهد
گفت که خدا انبیا فرستاد و کتابها نازل فرمود و آیات و معجزات اظهار کرد و انبیا و اوصیا و علما د
دعوتها کردند با وجه همهٔ اینها متنبه نشدید و قبول نکردید اما مرا با چشم که ندیدید و کرامتی و معجزه از من ظاهر
نشد تنها بدل شما خطور کردم شما با خطار پنهانی مرا بر دعوت ظاهری انبیا و اولیا ترجیح دادید فلا تلومونی
ولوموا انفسکم عیر ترسم ما ها نیز مانند کفار آرزو کرده باشیم که ایکاش ما هم مثل حیوانات خاک
میشدیم کافران اینچنین را از آرزوی خواهند گفت که می بینند مآل کارشان بجای بد خواهد کشید در عذاب
آتش مخلد شدند اما حیوانات خاک شده رها گردیدند حسرت بیشتر از این آنست اگر اطاعت میکردند
از ملوک بهشت میشدند ببین پشیمانی شخص چطور میشود آنگاه که دیده باشد که از دولتی چنان محروم و در عذاب
و نکبتی چنان مبتلا گردیده در خبر است که روز قیامت چون عاصیان در جهنم و مطیعان در بهشت
جای کنند خداوند عالم با قدرت کاملهٔ خود پرده را از میان برداشته و بهشت را مقرون سقر میفرماید
چنانکه بهشتیان و جهنمیان یکدیگر را دیده و از احوالات همدیگر خبردار میشوند برای ازدیاد فرح اهل
بهشت که بدانند از چه مهلکه نجات یافته اند و مزید حسرت اهل جهنم که بدانند از چه نعمت
محروم شده اند و اندر آن هنگام اهل جهنم خطاب بر اهل بهشت کرده میگویند أَنْ أَفِیضُوا عَلَیْنَا مِنَ الْمَاءِ
أَوْ مِمَّا رَزَقَکُمُ اللهُ در جواب میگویند إِنَّ اللهَ حَرَّمَهُمَا عَلَی الْکَافِرِینَ اهل بهشت تکیه بر متکاهای بهشتی کرده
بر احوالات اهل جهنم نظر نموده خنده میکنند و از روی شماتت میگویند هَلْ ثُوِّبَ الْکُفَّارُ مَا کَانُوا
یَفْعَلُونَ الحاصل که در مقام دوم میگوئیم که بدیهی است که رسول خدا ص مبشر برای عموم نیست
و بشارت دادن او اطلاقی ندارد و اما برای انذار و منذری او دیگر محتاج با فهمانیدن نیست کلا بد
برای ابوجهل و ابولهب و سایر کفار هیچ بشارتی نیاورده پس معین میشود که بشارات مخصوص
مومنان و مطیعان است و غیر مومن و متمرد را در آن نصیبی نیست پس هرکس از حال خود خبردار است

الانسان علی نفسه بصیرة ببین اگر خوی و دأب تو فرمان برداری و اطاعت اوامر الهی است
و تا داعی خارجی ترا از طبیعت اصلی بیرون نکرده بنای مخالفت نداری پس بشارت باد ترا که
رسولخدا ترا بشارت بهشت داده و اگر برضد این بعه باشی بیچاره علاج درد خود را بکن بعضی سخنان
تو ترا مغرور نکند که خدا را با کسی قرابت نیست قال تعالی ام حسب الذین یجترحون السیئات ان
یسبقونا ساء ما یحکمون تشر بهشت کسی است که بخدا ایمان آورده اطاعت کند کسانیکه
روات اهل سنت برای رضای خلفا جعل کرده نام ایشان را عشره مبشره نهاده اند از قبیل اول و ثانی و
ثالث و ابو عبیده و سعد وقاص و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و امثال ایشان که غالباً عیوب
و مثالب ایشان چنانست که دوستانشان هم نمیتوانند انکار بکنند از رسولخدا ص سخن متناقض ظاهر
نمیشود اعمالیکه از ایشان سرزده بود از قبیل غصب خلافت و رد بر امیرالمؤمنین و غصب فدک و تجسس
اسرار مردمان و غیر آنها رسول خدا وعده عذاب و آتش جهنم برای آنها کرده بود پس چگونه میشود که این
جماعت را بشارت مغفرت و بهشت دهد حال آنکه در روایات اهلبیت ثابت شده که اغلب
اجماعت اهل نار بوتند چنانچه در بصره حضرت امیر ع به زبیر فرمود چنانچه ما در کتاب ترجمه احتجاج نقل کرده ایم
که در روز جمل حضرت امیر ع هنگامیکه ملاقات کرد با اهل بصره زبیر را بر خواند که ای ابو عبدالله بیرون آی بسوی من
پس زبیر بیرون شد و طلحه هم با وی پس حضرت فرمود و الله شما میدانید و صاحبان علم از آل محمد ص میدانند و عایشه دختر ابوبکر
هم میداند که تمامی اهل جمل لعنت شده اند بر زبان محمد ص و تحقیق نا امید شد کسی که افترا بست زبیر گفت چگونه ملعون میشویم ما و حال
آنکه اهل بهشت میباشیم پس علی ع فرمود اگر میدانستم که شما از اهل بهشت اید هر آینه قتال شما را حلال نمیدانستم پس زبیر با وی گفت آیا حدیث سعید بن
عمرو بن نفیل را نشنیده و او روایت میکند که بدرستی او از رسولخدا ص شنیده که فرموده ده نفر از قریش در بهشت اند حضرت فرمود شنیدم او
این حدیث را بعثمان نقل میکرد در ایام خلافت او پس زبیر با وی گفت آیا چنان میدانی که او دروغ بسته بر رسولخدا ص علی ع فرمود با تو خبر نخواهم داد
تا نام بگو آن ده نفر را نام برد کسی زبیر گفت ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیدة بن الجراح و سعید
بن عمرو بن نفیل پس علی ع با وی فرمود نه نفر را نام بردی پس دهمین ایشان کیست گفت تو فرمود اما تو پس بتحقیق اقرار کردی

که من از اهل جهنم و اما آنچه ادعا کردی برای خود و دستمال خود پس بدرستی من بر آن از انکار کنندگانم زبیر گفت گمان کنی که
دروغ بسته بر رسولخدا ص فرمود گمان نمیکنم و الله در دروغ بستن او یقین است پس فرمود قسم بخدا بعضی از آنها که نام بردی هر آینه در تابوتی
هستند در شکافی از چاهی در اسفل درکات جهنم بر سر آنچاه صخره است زمانیکه خدا بخواهد که جهنم را افروخته کند آن صخره را بر میدارد شنیدم
از رسولخدا ص و الا خدا ترا بر من غالب کند و خون مرا بدست تو بریزد و اگر خدا مرا بر تو غالب کند و در آتش تو و روح ترا فرستد
بسوی آتش پس زبیر برگشت بسوی کسان خود و او گریه میکرد و در اخبار آنست که زبیر را بار دیگر هم بعد از قتل طلحه حضرت
فرمود و او را از فرمایش رسولخدا ص تذکر فرمود که ای زبیر با علی جنگ خواهی کرد در صورتیکه تو بر او ظالم باشی و زبیر بر این اقرار نمود حضرت
فرمود پس چرا آمدی عرض کرد آمدم برای اینکه میان مردمان اصلاح بدهیم پس از آن روی برگردانیده و میگفت شعر ترک الامور التی
تخشی عواقبها لله اجمل فی الدنیا و فی الدین اتی علی بامر کنت اعرفه قد کان عمر ابیک الخیر مذ حین فقلت حسبک من عذل ابا
حسن بعض ما قلته ذا الیوم یکفینی فاخترت عاراً علی نار مؤججة انی یقوم لها خلق من الطین نبئت طلحة وسط القوم منجدلاً
ماوی الضیوف و ماوی کل مسکین قد کنت انصره احیاناً و ینصرنی فی النائبات و یرمی من یرامینی حتی
ابتلینا بامر ضاق مصدره فاصبح الیوم ما یعنیه یعنینی پس برگردید و از میان معرکه بیرون رفت و قتال را
ترک نمود الحق این مرد خسر الدنیا و الآخرة شده است زیرا که با بیعت بعد از قتیبه امام ع زمان
خود را یاری کند نه اینکه اکتفا بکناره جوئی نماید مردی اینکه آن بود که حضرت حر بن یزید ریاحی کرد که بعد از
آنکه دانست که کار از صلح گذشته و ناچار جنگ خواهد شد چنانچه پسر سعد لعنه در جواب سؤال امام ع
گفت قتالاً ایسره ان تطیح الرؤس برگشت با عنایت پسرش با نوعی از لشکرگاه بیرون شد عبا بر سر کشیده آمد روی بر پا
های امام نهاد و عرض کرد یابن رسول الله هل لی من توبة فرمود بلی توبه تو قبول است برو
اول پسر خود را فرستاد چون کشته گردید جنازه او را آورد و بر قدمهای امام افکند و گفت آیا از من راضی شدی
فرمود بلی خدا از تو راضی شود بعد خودش بروایتی چهارصد نفر بکشت و چون از اسب بر افتاد امام ع
آمد سر بالینش او و سرش را بر آغوش کشیده مرثیه خواند لنعم الحر حر بنی ریاح صبور عند مختلف الرماح
ولی کسی نشد که خود آن مظلوم را در گودال قتلگاه بر آغوش کشد همشیره اش حضرت زینب ع ولی بعد از شهادت او
روز یازدهم محرم التماس دعا دارم

المجلس الخامس العشر

فی لیلة القدر نظر فرماید در انجام دو معنی متصور است یکی آنکه حقیقة باشد کما فی قولهم زید فی الدار که معنی چنان باشد قرآن را
در شب قدر نازل کرده ایم دوم آنکه از قبیل انزل فیه من القرآن باشد کما فی قول الشاعر انا عبد للعنق انزل فیه بل کل ملی متی
اکتمه الکمة الی حتی و بنابرین مراد از قرآن هم بعض آن میباشد و معنی چنان باشد که نازل کردیم در شان آن شب قرآن را و آیتی
اول اشهر بلکه در نزد اهل بیت و عموم امامیه متعین است زیراکه در صریح اخبار است که قرآن در شب قدر از آسمان نازل شده و در منهج الصادقین
در معنی این آیه نوشته فرو فرستادیم قرآن را در شب قدر یعنی ابتدای نزول آن در این شب بود یا تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ
باسمان دنیا آمد در بیت العزة بسفره سپرده شد و روح الامین قرآن را در مدت بیست سال آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح دینی آورده و
این قول معظم مفسرین است و بیشتر ازین چیزی ننوشته و در تخصیص انزال قرآن در شب و آنکه در روز نازل نکرده یعنی بر آسمان دنیا یا ابتدا
بانزال و نکرده والا محقق شده که آیات قرآنی در شب و روز نازل میشدند شاید آن باشد که شب را خصوصیتی است که در نهار نیست یکی آنکه شب آیه
ابطال افول کسانی است که بر آفتاب پرستش میکنند چنانچه حضرت ابرهیم در رد مجلس با همین احتجاج فرموده یعنی آنگاه که از غار بیرون شده و با عبده آفتاب
ملاقات کرد اول از روی تقریر ابطال چون آفتاب را دید در حالتی که پرتو افکنده بود گفت هذا ربی هذا اکبر یعنی این خداوند من است و از همه که پیش دیده بودم
بزرگتر است و چون وقت غروب رسید و افول و غروب شمس را دید فرمود لا احب الافلین یعنی اظهار میکند که من اول کار بفرض تسلیم از علاحظه
ضیاء آفتاب و عوالم تربیت او کانه او را پروردگار دانستم ولیکن حالا که غروب میکند این غروب او دلیل آنست که او محکوم بحکم دیگریست هم در جواب
نمرود مردود آنگاه که گفت انا احیی و امیت فرموده ان ربی یاتی بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب و النمرود مبهوت ماند و لوا
نیز که علاوه بر اثبات بطلان دعوی نمرود منظور الهام آن باشد که آفتاب در عالم امکان بزرگتر و اعظم از همه کواکب است محکوم بحکم پروردگار
است پس طلوع آن و غروب آن دلیل حدوث او و بطلان عبادت او است و خصوصیت دوم شب آنست که آن برای عبادت
پروردگار و مناجات او سبحانه معد است زیراکه بیداری در آن با وجود میل طبع بخواب شیرین که در شب است در کار از کمال شفقت از
از غایت یقین بنده بر خدا و عشق او بر مناجات او سبحانه و شدت محبت او است کما قال سید المرتضی رضی الحمد لله الذی حلیف المحراب لا یزال ساهرا ینادی و یدعوا
و المنقل بعمود او شاعر میگوید شب خیز که عاشقان بشب راز کنند در بر بام دوست پرواز کنند همچنانکه عاشقان با معشوقه در
خلوت کرده صحبت مینماید زیراکه از آمد شد رقیبان مامونست و همچنین عاشقان خدا در شب که خلوتست و عبادت در آن از شائبه ریا و
و اشتغال قلب بر آنچه سجاده خاطر … کثرت ذره تا با خدا خلوت کرده راز و نیاز میکند قال تعالی کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون شعر شو
قلیل النوم مما یهجعون باش و بالاسحار هم یستغفرون بیین نماز شب را چه خصوصیت دارد رسول خدا در نفس آخرین با تاکید تمام

نوشته پیغمبر باید علیکم بصلوة اللیل و سه بار این کلام را مکرر فرمود و حضرت صادق فرمود یکی از آنکه پیغمبر باید دروغ گفته کسی که گمان میکند که شبها
برای تهجد بیدار میشود و روزها گرسنه میماند ظاهر حضرت امیر پیغمبر فرمود علیکم بصلوة اللیل فانها سنة نبیکم و مطردة الداء عن
اجسادکم و مجلبة الرزق الیکم اهمیت قیام شب بمرتبه ایست که در اول اسلام بر رسول خدا واجب گشته و بعد منسوخ و تبدیل باستحباب گردید قال تعالی یا
ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه و رتل القرآن ترتیلا و در اخبار یکی ازین سوره اعراض باشد
از قیام نصف شب یا کمی کمتر از نصف یا زیاده بر آن مخیر بود و از ابن عباس نقل شده که چون اول سوره بر رسول خدا نازل شد پیغمبر با اصحاب
بجز بعض شبهای رمضان بر قیام شب مواظبت مینمود یا یکسال و بعد از آن آیه ان ربک تا آخر نازل شد و قیام لیل مستحب گردید و در خبر
مرویست که قیام ثلث لیل بر مردمان فریضه بود تا یکسال و بعد از آن بخاتمه این سوره منسوخ شد و در کتبی روایت است که مردمان در وجوب قیام
رسول خدا و اصحاب از اول شب تا آخر قیام مینمودند و بنماز مشغول میشدند تا آنکه قدمهای ایشان متورم شد و رنجها از ریاضت
کردید حقتعالی بر ایشان رحم کرده بتخفیف این حکم ثقیل فرمود و بعضی گفته اند که قیام لیل همواره مسنون بوده است بجهة اضطراب … میشود
و مناجات در شب اهمیت دارد و قال تعالی ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا که بنابر بعضی وجوه تفسیر مراد آنست که قیام
و ساعتی از شب آن سخت تر است از عبادات کلفت و مشقت او بیشتر است از خواب شیرین چنانچه در … که چون بنده
برای نماز شب برخیزد و نفس اماره برای خواب میکند و نفس از برای نعمه ظاهر شود و خداوند عالم با ملائکه فخر میکند که
بنده من که از برای رضای من … ترک اختیار خود کرده و بنماز ایستاده و چون نوحی … عبارت از مناجات خدا
که ابتدای آن در شب وقوع شد چنانچه معراج در شب واقع شده و از ابن دیلمی نقل که حضرت معصوم … پرسید از شب
کنیز حضرت سید سجاد میگوید که چهل سال برای او شبها خوابگاه نگستردم و روزها برای او طعام نبردم … ملاحظه کن با وجه
این چنین عبادات و این چنان حسب و نسب و منصب امامت و ولایت حضرت سید سجاد تا زنده بود از ترس خدا گریه میکرد ۱۲ آل ع
میگفتند که تو با این شرافت که داری چرا اینقدر جان خود را مبتلای زحمت میکنی پیغمبر جد تو از من افضل بود با وجود
از من بر خود ریاضت میداد گفتند چرا اینقدر زحمت میکشی و قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر در جواب فرمود
فما اکون عبدا شکورا بعضی خرافات را باور نکن حقیقت بترسید و گریه مینمود در مناجات خود عرض میکند مالی لا ابکی و قد
خفقت فوق راسی اجنحة الموت ابکی لخروج روحی ابکی لظلمة قبری ابکی لضیق لحدی ابکی لخروجی من قبری عریانا ذلیلا
ذلیلا حاملا ثقلی علی ظهری انظر مرة عن یمینی و اخری عن شمالی اذ الخلائق فی شان غیر شانی لکن من و تو که در
دریای معاصی غرق و از عوالم ریاضت بکلی دعبادت … اقلا نمیشود که شبی از شبها برای درد خود … کار خود ساعی

بگریه

بگریه در آئیم اقل عذری برای مساعی خویش درآوریم روز ماست افکار بتحصیل دنیا آخر مخالف قانون شرع هستیم شبها تا
روز مانند مردگان در خوابگاه افتاده ایم بجز از اینکه شبهای بیشمار و روزهای بسیار در خاک قبر خواهیم خوابید که از پوست
و گوشت و رگ و استخوان ما اثری باقی نخواهد ماند مرحوم شیخ جعفر شوشتری خوب میفرمایند که تو چرا باید بر تمنی حال آنکه مثل امیر
المؤمنین علیه السلام مولا داری باید امام زین العابدین علیه السلام برتر سد که در حال نماز مانند چوب بی حس میگشت و چون نیمه شب وضو بگیرد و لرزه
براندامش می افتاد و میخواند از بندش جدا میشد پیر سید چرا چنان میشوی میفرمود آیا میدانید که میخواهم به بساط کدام پادشاه قدم گذارم
با وجود اینها حضرات ائمه هر جا که عبادت حضرت سجاد را وصف میکنند میفرمایند که او در میان ما بیشتر از همه بحضرت امیر در
عبادت شباهت داشت در حقیقه کار ما مانا بیا بعجائب نیست در اغلب کارها با ائمه خود ضدیت داریم مثلاً آن بزرگواران همه او
خوشان را بعبادت و تقوی و خشیة الله تعریف و توصیف میکنند بحثی که علمای سلف در هر یکی از این صفات نوشته از آنجا
شان ترتیب داده اند اما جماعتی از ما یافت شده که هیچ فرقی در ایشان منقصت میدانند و ایشان را بارز قیت و خالقیت
تعریف و توصیف میکنند و نسبت اماته و احیاء بایشان میدهند و اینکه فضایل و مناقبی که در عالم ناسوتیت در ایشان است
آنها را فضیلت نمیدانند و حال آنکه اولاً چون آنها را بعالم بشریت ما هم فی الجمله میتوانیم آنها را تصور کرده بفهمیم برای اینکه ما
هم بهره از آن صفات داریم ثانیاً کفار و منکرین هم چنانچه باید اغلب آنها را نمیتوانند انکار کنند زیرا که وجود آنچنان صفات در ایشان
اولاً محل تعجیل نیست ثانیاً در تواتر نقل و عدم انکار رسیده و دشمن بمقامی رسیده که قابل انکار نمیباشد بخلاف فضایلی که راجع
بعالم لاهوت است که اولاً عوالم لاهوت از محور بشریت بیرون و فهم او از درک آن عاجز است و عقول بشر بواسطه عدم احاطه
عاجز مانده باشد و برای انکار میشود و یا منتهی بغلو که هر دو کفر است ثانیاً کفار و منکرین آنها را دست آویز و ایراد بر اسلام
میکنند آنست که حضرت معصومین علیهم السلام تأکید در منع از اعتقاد و اشاعه اسرار شان کرده اند مع الاسف که برضد آن در بلاد عامه
مجعول و اکاذیب منتشری گفته میشود و حال آنکه در بنای ایشان غالباً جماعتی از غلاة و اکراد هست صورتاً ثالث در ذکر صفات و فضایل
راجع باخلاق بشریشان مذکره آنها برای ما موعظه هست و تواند بود که جماعت از استماع آنها متنبه شوند مثلاً وقتی که شنیدیم که
حضرت امیر یکقرص نان جو را بفاطمه زهرا داده و انار که برای او از تمامی مدینه بتحصیل کرده و چون در جای دیگر یافت نشد از برای آن بیچاره
یهودی تشریف برده بود با همه آن اهمیت و مرض حضرت زهرا که از برای مریضانه خود باصرار امیر المؤمنین یکدانه انار خواهش
کرده بود با وجود این اهمیت و انحصار نیز فقیر را دخرابی چند و بر سر بالین او میآید و میپرسد که دولت چه میخواهد میگوید انار دلم
میخواهد همان انار را بدو داده بدهم زانده دست خالی بخانه برمیگردد شاید از استماع آن ما هم انصاف کرده و اهمی از خود

شمرده

شمرده خود را فقیر بدانیم یا لباسی که زر خریده و تومان میدهند عوض آن اکتفا بلباسی میکنند که علی بعنوان کرده
ام بهمان فقرا هم با کرباس کهنه بپوشانیم از مال خود کلاه ارواقاف و اشیای که در دست داریم اقلاً یا دو میوه از فقرا نمیدهیم و هیچ باید
بایستی استماع فضایل شان عقیده شده مقصود اینست که فرمایشات همچنین بزرگواران حاشا منظور نیست سخن کم از دهن مرد بزرگ بیرون شده
آن سخن هم بزرگ میشود و سیدرشو که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که مانع اگر که از جا ولو باندازه قیراط باشد در مذهب ما نخواهد مرد و شنیده ایم
آنحضرات غلات چرا در مقام مدح و منقبت که معاصر که میان ایشان وحدت خدا را گفته و ایشان را با خدا طرف شبهه قرار میدهند آنها در
مقام عمل بفرمایشات شان اعتنا نمیکنند و هیچ اهمیت نمیدهند خود را بزرگ میبخشد که چه معنی دارد و تو الحقت کسی فی الجمله
مقصود ائمه از نشر فضایل هم تعظیم او امر و نواهی آلهیه بوده است چه چه نتیجه بعکس بخشیده بهین ائمه حضرت علی بن الحسین را با زین
العابدین و سجاد و بکاء توصیف میکنند اما اینجماعت میگویند با سمان رفت و آسمان را ساخته بهر نتیجه باشد من الصلاة
و حال آنکه همواره در مناجات خود از خدا روزی میطلبیده و از خدا لطف از طرفهای امیر و شب ورد غیر از عبادت
شغل نداشت و از جمله عبادات او گریه بر حضرت سید الشهداء بوده آنقدر گریسته که او گریه را جزو عبادات کرده بمقام خمسه آمده که
بس است اینقدر گریه مکن که هلاک میشوی میفرمود چگونه گریه نکنم یعقوب پیغمبر از اولاد دوازده گانه اش یکی از او غایب شد آنقدر گریه کرد
که چشمهایش ضایع گردید و انهم جوان هاشمی را در پیش چشم من ریزه ریزه کردند غلام وقت خوردن طعام حاضر میکرد آنقدر گریه میفرمود
که طعام با اشک چشم او ممزوج میشد عرض میکرد آقا بس است گریه مکن طعام را میل فرمائید میفرمود چگونه بخورم و حال آنکه پسر دختر پیغمبر را
تشنه و گرسنه سر بریدند روزی در بازار تشریف میبرد دید قصابی گوسفندی خوابانیده که ذبح کند اشاره فرمود که نگاهدار تا برسید فرمود
با حیوان آیا آب داده عرض کرد فدای تو شوم چگونه ذبح بشود حیوانی را آب نداده ذبح کنیم فرمود پدرم را آب نداده ذبح کردند بلی با تشنه
آنقدر غریب مظلوم در نفس آخر بیک دریر خنجر قاتل بود آهسته آهسته سخنی میفرمود قاتل گوش داده شنید که میفرمایند تشنه ام
الخ الخامس و عاد ما الحلیل السادس عشر فی لیلة القدر قدر بفتح القاف و سکون الدال قدر با لتحریک مصدر است و
از مواد استعمال آنکه اصل معنی آن اندازه است میگویند فلان شیء فلان قدر است یعنی فلان مقدار است مثل مقدار جهل یا
با قدرش کمین است و چون توقیر و احترام شخص با گنجه باندازه و مرتبه اوست لذا قدر گاهی بر شرف و منزلت اطلاق میشود و گنجایش
فضا یا مکان یا معیشت گاهی تقدیر و اندازه گرفتن بر مکان یا معاش است کما فی قول الشاعر فلا تقول لهم الا بقدر تهنئه
بر تنگی معاش هم قدر و تقدیر گویند کما فی قوله تعالی فقدر علیه رزقه و قول لیلة القدر که بنا به بعضی اقوال قدر در آن در تنگی فضا بجهت
ازدحام ملائکه استعمال شده و تقدیر الهی بر کاینه اندازه گرفتن و اظهار امور جاریه بر عباد است لهذا قدر و تقدیر بر آن اطلاق

میشود

بگریه درآییم اقلاً عذری برای سعی خویش درآوریم روزنامهٔ افکار تحصیل دنیا آنهم مخالف قانون شرع هستیم شبها تا
روز مانند مردگان در خوابگاه افتاده ایم بیخبر از اینکه شبهای بیشمار و روزهای بسیار در خاک قبر خواهیم خوابید که از پوست
و گوشت و رگ و استخوان ما اثری باقی نخواهد ماند مرحوم شیخ عطار شستری چه خوب میفرماید که تو چرا باید بترسی حال آنکه مثل امیر
المؤمنین علیه السلام مولا داری باید امام زین العابدین علیه السلام بترسد که در حال نماز مانند چوب بی حس میگشت و چون نوبت وضو میرسید لرزه
بر اندامش می افتاد و بند از بندش جدا میشد پرسیدند چرا چنان میشوی میفرمود آیا میدانید که میخواهم به بساط کدام پادشاه قدم گذارم
با وجود اینها حضرت ائمه هر جا که عبادت حضرت سجاد را وصف میکنند میفرمایند که او در میان ما بیشتر از همه بر حضرت امیر در
عبادت شباهت داشت در حقیقت کار ما بسیار عجب و مشکل است در اغلب کارها با ائمه خود ضدیت داریم مثلاً آن بزرگواران همه خود
خودشان را با عبادت و تقوی و خشیة الله تعریف و توصیف میکنند بحیثی که علمای سلف در هر یکی از این صفات ابوابی از کتاب
شان ترتیب داده اند اما جماعتی از ما یافت شده که هیچ کاری از ایشان منفعت ندیده و ایشان را باز از رقیت و خالقیت
تعریف و توصیف میکنند و نسبت اماته و احیا را با ایشان میدهند و ابداً فضایل و مناقبی که در عالم ناسوتیت در ایشان است
آنها را فضیلت نمیدانند و حال آنکه اولاً چون آنها راجع بعالم بشریت است ما هم فی الجمله میتوانیم آنها را تصور کرده بفهمیم برای اینکه ما
هم بهره از آن صفات داریم ثانیاً کفار و منکرین هم چنانچه باید اغلب آنها را نمیتوانستند انکار کنند زیرا که وجود آنجناب صفات در ایشان
اولاً اخلاق متعهد است ثانیاً در تواتر نقل و عدم انکار دشمن بمقامی رسیده که قابل انکار نمیباشد بخلاف فضایلیکه راجع
بعالم لاهوت است که اولاً عالم لاهوت از محو بشریت برتر است و فهم او از درک آن عاجز است عقول بشر بواسطه عدم احاطه
عاجز مانده یا متوجه انکار میشود و یا منتهی به غلو که هر دو کفر است ثانیاً کفار و منکرین آنها را دست آویز ایراد و بر اسلام
میکنند اینست که حضرات معصومین علیهم السلام تأکید در منع از غلو و ارشاد کرده اند مع الاسف که بر ضد آن در ماه حاکم اخبار
مجعوله و اکاذیب مفتری گفته میشود و حال آنکه در زیارات ائمه غالباً جماعتی از رعاة و اکراد هستند نور ثالث در ذکر صفات و فضایل
راجعه با اخلاق بشری شان مذاکره آنها برای ما موعظه است و تواند بود که جماعتی از استماع آنها متنبه شوند مثلاً وقتی که شنیدیم که
حضرت امیر کنیز فقیر را بر فاطمه زهرا داده بود از برای او در تمامی مدینه تحصیل کرده و چون در جای دیگر یافت نشد از برای آن بیچاره
یهودی تشریف برده بود با همه آن اهمیت و مرض حضرت زهرا که از برای مریضانه خود باصرار امیر المؤمنین یک انار خواهش
کرده بود با وجود این اهمیت و انحصار نیز فقیر را در خرابه چند روز بر بالین او میآید و میپرسد که دلت چه میخواهد میگوید انار دلم
میخواهد همان انار را اندر بیکا با و میخوراند دست خالی بخانه بر میگردد شاید از استماع آن ما هم انصاف کرده دلهای از خود

فقره

سفره خود را فقرا دهیم با لباسی که از خشن بوده تومان میدهند عوض آن اکتفا بلباسی میکند علی نحو آن کرده
ایشان تقرب ما هم از آنها بکرباس کهنه بپوشانیم از زوال نحو که از اوقاف ثلث که در دست داریم اقلاً یک روز هم بفقرا تقسیم و بیچارها آن
بشنوند از استماع فضایل شان متنبه شده و خواسته بودیم که از فرمایشات اینچنین بزرگوارها چه سودی نیست بخی که از دین مردم بزرگ نیز دو نشده
آنچنان جسم بزرگ میشود و میبندند و شوکه حضرت صادق علیه السلام بیادم میگذارد که مانع از آنکه او لو باندازه ذره قیراط باشد در مذهب ما نخواهد مرد ضمیمه ام
انحضرات غلات چرا در مقام مدح و منقبت کوی معارضه بنا ایشان و خدا گشته و ایشان را با خدا طرف شبهه قرار میدهند تا در
مقام عمل پیرو فرمایشات شان اعتنا نمیکنند هیچ اهمیت نمیدهند خود معنی بزرگ بخشش که چکنند چه معنی دارد تو الحکمت که فی الجمله
مقصود ائمه از ذکر فضایل هم تفهیم اوامر و نواهی الهیه بوده است چه نتیجه بر عکس بخشیده ببین ائمه حضرت علی بن الحسین زین
العابدین را بسجاد و بکاء توصیف میکنند اما انجماعت میگویند با آسمان رفت و آسمان را ساخته بود نعوذ بالله من الضلالة
و حال آنکه همواره در مناجات خود از خدا روزی میطلبید و از خدا لحظه از طاعات باسعادت و شب و روز غیر از عبادت
شغل نداشت و از جمله عبادات او گریه بر حضرت سید الشهداء بود آنقدر گریست که نوکر انجارت کرده بمقام تسلیت آمد که
بس است اینقدر گریه مکن که هلاک میشوی فرمود چگونه گریه نکنم یعقوب پیغمبر از اولاد دوازده گانه او از او غایب شد آنقدر گریه کرد
که چشمهایش ضایع گردید من جوان هاشمی را در پیش چشم من ریزه ریزه کردند غلام وقت غروب طعام حاضر میکرد آنقدر گریه مینمود
که طعام با اشک چشم او ممزوج میشد عرض میکرد آقا بس است گریه مکن طعام را میل فرمایید فرمود چگونه بخورم و حال آنکه پسر دختر پیغمبر را
تشنه و گرسنه سر بریدند روزی در بازار تشریف میبردند قصابی گوسفند خوابانیده که ذبح کند اشاره فرمود که نگاه دار تا برسید فرمود
با حیوان آیا آب داده عرض کرد فدای تو شوم چگونه میشود حیوان را آب نداده ذبح کنم فرمود پدرم را آب نداده ذبح کردند بلی آیا
آنغریب مظلوم در نفس آخر زبان در زیر خنجر قاتل بود آهسته آهسته سخنی میگفت قاتل گوش داده شنید که میفرماید اسقونی شربة من الماء
النجم الخامس و عاد و ارم الجلیل السادس عشر فی لیلة القدر قدر بفتح القاف و سکون الدال و قدر بالتحریک یک مصدر است و استعمال
از موارد استعمال آنکه اصل معنی آن اندازه است میگویند فلان شئ فلان قدر است یا مقدار فلان است مثلاً مقدارش یک مثقال است
یا قدرش یک من است و چون توقیر و احترام شخص بالنجیز باندازه و مرتبه او است لذا قدر گاهی بر شرف و منزلت اطلاق میشود که گفته
قضا یا مکان یا معیشت کافی تقدیر و اندازه گرفتن بر مکان یا معاش است کما فی قول الشاعر فذاک مقبول لهم الآن مقدار تعدا
بر تنگی معاش هم قدر و تقدیر گویند کما فی قوله تعالی فقدر علیه رزقه و قوله لیلة القدر که بنا به بعضی اقوال قدر در آن در تنگی فضا بجهة
ازدحام ملائکه استعمال شده و تقدیر الهی بر کانه اندازه گرفتن و اظهار امور جاریه پیرجاد است اهمه قدر و تقدیر بر آن اطلاق

میشود

میشود پس بنابر اینقدر که در معنی لیلة القدر چند وجه محتمل است یکی آنکه مراد آن باشد که او شب شرافتست یعنی شبیست
با شرف چنانچه در آیه دیگر آنرا بلیله مبارکه نامیده میفرماید انا انزلناه فی لیلة مبارکة زیرا که خدا در آن شب خیر و برکت و نعمتها
نازل میکند و بعضی گفته اند که وجه تسمیه آن بلیلة القدر آنست که خدای با شرف کتاب با شرف را در شب با شرف برسول
با شرف از بری است با شرف بواسطه ملک با شرف نازل فرموده چنانچه از قواعد مذهبیه محقق شده که قران اشرف کتب آسمانی
است و اشرفیت او است که از آن کتاب با او ختم شده و جامع ترین کتب منزله آسمانی است و رطب و یابس نیست مگر
اینکه در او هست و فیه تبیان کل شیء و بموجب اخبار قرآن با سور مفصل که اول آنها سوره محمد و اگر نه سوره ق است بر سایر کتب آسمانی
تفضیل داده شده و یعنی هرچه در توراة و انجیل و زبور و صحف دیگر است همه در قرآن هست با اضافه سوره های مفصل و مستغنی از
اخبار ائمه آنست که هیچ غائبه و قضیه و حکمی از احکام نیست مگر اینکه همه آنها در قرآن موجود است غایة اینکه غیر ائمه آنها را نمی
فهمد و اگر کسی گوید که چگونه متصور است که قرآن دارای تمامی احکام و قضایا و غایبات باشد و حال آنکه اجمال آن در احکام
و عدم وجود اغلب علوم در او مشاهد است در جواب خواهیم گفت که بحسب قواعد معموله عرب ممکن است که قرآن دارای همه گونه
دلالت بوده باشد اول آنها همین نهج ایراد الفاظ و کلمات که ما نیز اغلب آنها را میدانیم و بواسطه آن حجت بر عالمیان تمام میشود
زیرا که رجوع آنها است قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون اهل الذکر آل محمد اند غرض اینکه نمیدانستند میدانستند که اهل
ذکر آل محمد است زیرا که ایشان بالعیان اعلم است بودند پس ناچار در هر آنچه از معانی قرآن عاجز بودند بمفاد این آیه
باید از آنها سوال نمایند پس در اینصورت بر تمامی محتویات قرآن را دریافتند دوم آنها وجوه محتمله در آیات متشابه
و الفاظ مشترکه از قبیل قوله عم یتسائلون عن النبأ العظیم که در قرآن تصریح کرده براینکه راسخون فی العلم آنها را میدانند
سیم آنها رموز حروفیه که هر حرف از کلمات آن در نزد آل محمد اشاره بمعانی بسیار است چنانچه در میان دوستان و رفقا معمول است
که بعضی مطالب مکنونه را در ضمن کلمات صحیحة الدلالة بواسطه رمز حروف آن کلمات بر یکدیگر میفهمانند و این احتمال در قرآن غرابتی ندارد
چنانچه در حروف مقطعه در اوایل سوره ها از قبیل الم و المص و غیرها گفته اند پس ممکنست که سایر کلمات قرآنیه نیز قطع نظر از دلالت
مرکبه حروف نیز حیثیت دلالت داشته باشند چهارم آنها معانی مستفاده از کنایات و اشارات و استعارات کلمات است چنانچه حضرت
صادق در آیه و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة فرموده که جمع قریه است و بعضی دلالت آنرا بر مردان تاویل میفرماید و میگوید
که مراد از قریه امام است و قرای مبارکه شیعیان ایشان و قرای ظاهره روات احادیث ایشانند و اینکه در کلام عرب غرابتی ندارد
که مراد از اهل قریه با قریه تعبیر کرده باشند پنجم آنها معانی نفسیه کلمات است مانند آنچه حضرت هادی در مقدار کثیر از شریفه

لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة استخراج میفرماید و حکم قطع ید سارق را از مفصل انگشتان با آیه و ان المساجد لله اثبات
میفرماید ششم آنها معانی مستفاده باحساب جمل که در میان عرب معمول بوده که با انگشتان تعداد کرده و هر عددی را کنایه
از مقصودی قرار داده بودند و در حدیث است که حضرت ابیطالب باحساب جمل ایمان آورده و طریحی در مجمع البحرین از کمال
الدین نقل کرده و حکی عن ابی القاسم بن روح ان ابا طالب اسلم بحساب الجمل و عقد بیده ثلثة و ستین
ان معناه اله واحد جواد و در معنی این حدیث سخنان بسیار گفته شده و محصل همه آنها این است که آنحضرت با انگشتان خود این عدد
را فهمانید پس معلوم میشود که افهام معنی با طریق اعداد در کلام عرب معمول بوده است بنابراین بعید نیست که اعداد جمله الفاظ
قرآنیه در نزد ائمه بر معانی کثیره دلالت داشته باشند هفتم آنکه ممکن است که از جمله حروف علاوه بر زبر آنها استخراج اعداد کرده
و از هر عددی معانیه را استفاده نمایند پس از ملاحظه آنچه ذکر شد خواهیم دانست که شاید مراد از معانی بطونیه که در اخبار اشاره ها
شده که قرآن هفت بطن و هفتاد بطن دارد همین معانی باشد که با این طریق مخصوص استفاده میشود که همه آنها را ائمه هدی با تعلیم
مینمایند سبب آنست که رسول خدا قرآن را با عترت اهلبیت خود بما سپرده و فرموده که علی با قرآن و قرآن با علی است از هم جدا نمیشوند
تا آنگاه که در کنار حوض کوثر بمن برسند و مقصود از اینها آن بود که بفهماند عدم کفایت قرآن برای ما بدون اهلبیت پس اگر اسباب
را برای اوصیاء پیغمبر فراهم آورده بودیم و معانی قرآن را از ایشان استفسار مینمودیم آنگاه احتوای قرآن بر تمامی رطب و یابس
بر ما ظاهر میشد چنانچه میفرماید لو ثنیت لی الوسادة و جلست علیها لحکمت بین اهل التوراة بتوراتهم و اهل الانجیل بانجیلهم و اهل
القرآن بقرآنهم چنانچه هر کتاب بنطق آمده شهادت میداد که علی موافق آنچه در من است حکم فرموده و از جمله شرافتهای قرآن اینست که
از حیثیت معانی و نظم و اسلوب الفاظ و کلمات و غرابت و بلاغت ترتیب از اعظم معجزات رسول خداست که کفار و معاندین با جهد
و جدیت در ترتیب مقدمات تکذیب و بذل مال و جان در سر آن و زبردستی در فنون فصاحت از آوردن آیه از آیات آن عاجز
شده و بیچاره ماندند ولید بن مغیره با رؤسای کفار در باب اینکه آیا قرآن نظمست یا نثر کلام شعرست یا کلام جن یا کلام خدا سخن گفتند
بالاخره قرار گذاردند که ولید رفته در این خصوص تحقیق تمام نماید پس آمد بخدمت رسول خدا و عرض کرد که ترا چه داده که برای چه سخن
میگویی اگر مقصود تو ثروت است بگو تمامی اغنیای قریش هر یک مقداری از مال خود بر تو بذل کنیم چنانچه ترا اغنای قوم قرار دهیم یا
منظور تو سلطنت و پادشاهی است ترا از اهل و شاهانه همه ما بر تو بیعت کنیم و ترا سلطان قرار دهیم و اگر نظر تو بر زن است از زنهای
دختر هر پادشاهی که بگو برای تو تزویج کنیم و اگر جنی یا مرضی بر تو رسیده اطبا را حاضر کنیم که معالجه آن بر داریم رسول خدا
همچنان سر زیر افکنده ساکت بود در آخر سر بالا کرده تلاوت فرمود بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم تا آنجا رسید

که

کانه تعالی علیکم صاعقة مثل صاعقة قوم هود و ثمود از استماع این آیات لرزه بر اندام ولید افتاد و دست بر دهن رسول خدا
نهاده او را بقرابت و خویشی سوگند داد که ساکت شو آنحضرت ساکت شده و او مراجعت کرده و از غایت اضطرابی که داشت
بمیان جماعت نرفته بخانه خود رفت مشرکین از این حال بگمان افتادند که ولید قبول اسلام کرده ابوجهل را برای تحقیق فرستادند
وچون ابوجهل نزد ولید رسید گفت که ایمان نیاورده ام ولیکن از محمد کلامی شنیدم که نه کلام جن است و نه کلام بشر و نه در سلک نظم
و نثر او در اعلا و تیه [illegible] گفت آن چه چیز دلنشین بعد از فکر بسیار گفت ان هذا الا سحر یؤثر ان هذا الا قول البشر و در سیح آورده که
ولید با ابوجهل گفت تعالوا الی [illegible] ابوجهل گفت قریش تو طعنه میزنند و میگویند که او برگشته و از عقل دور افتاده و گمان ایشان آنست که تو
تابع دین محمد شده و چون آن با هم گذشته ولید با ابوجهل بمیان قوم آمد و گفت زعم شما آنست که محمد مجنون است هیچ بار علامتی [illegible]
بر دیوانگی که از او دیده اید گفتند اللهم لا گفت گمان میبرید که او کاهن است در هیچکار از او مشاهده چیزی کرده اید که مخبر باشد بر
کهانت گفتند لا گفت خیال میبندید که او کذابست در هیچ زمانی از او کذب دیده اید گفتند هرگز از او دروغ نشنیده ایم بلکه بجهة
شهرت صدق بمحمد امین ملقب شده گفت می پندارید که او شاعر است هیچگاه از او شعری شنیده اید گفتند نه پس بولید گفتند که چون صدق
مجنون و شاعر و کذاب و کاهن نیست پس او را چه تو لقب [illegible] سخن او نسبت بچه چیز تو اند داد ولید متفکر شد بعد از فکر بسیار گفت ان
هو الا ساحر [illegible] ببینید که میان ازواج تفریق میکند و فرزند را از پدر و پدر را از فرزند جدا میسازد و ننگ تفرقه میان عبید و موالی وا
و [illegible] فاما [illegible] فاهو الا سحر یؤثر حاضرین از استماع این خرافات شاد خاطر شدند و حضرت رسول خدا از استماع این
[illegible] ملول گردید حضرت حق این آیه را فرستاد که ذرنی ومن خلقت وحیدا که تنها هم باو معامله خواهم کرد یا او را تنها آفریده ام
یا او در میان قوم یگانه آفریده ام چنانچه گفته اند وحید قریش یا وحید که بود و بعضی گفته اند وحید ولد الزنا است وجعلت له مالا ممدودا
بجهت که متمول ترین مکه بود و گفته اند که هزار هزار دینار زر سرخ نقد داشت و میان مکه تا طایف رمه شتر و اسب و استر و غیرها التعداد داشت
که از حد حساب بیرون بود و باغ و بساتین و عیون و مستغلات و امتعه و عبید و اما [illegible] و از قدر مستی در نه و بنین شهودا
ده پسر بود و همواره در نزد او حاضر بودند و هیچگاه برای کسب معاش محتاج سفر نمیشدند و مهدت له تمهیدا بجهت که تمامی لوازم ریاست
برای او مهیا نمودیم ثم یطمع ان ازید تا آنجا که میفرماید سارهقه صعودا که کوهیست در جهنم از آتش و ولید بر آن صعود میکند هفتاد [illegible]
تا بسر آن میرسد بعد از آن برافتد و مدت هفتاد خریف سرازیر میآید و ابدالآبدین بدین قرار معذب است و در خبر است که مکلف
صعود بر آن میشود و چون دست یا پای بر آن گذارد دست و پایش گداخته و چون برمیدارد باز گردد و نیز در خبر است که آنکوه [illegible]
جاه ویل واقعشده و حرارت آنجا چنانست که هرگاه جهنم خاموش گردد ملائکه آنکوه را که بر روی آنجا است حرکت میدهند جهنم مشتعل
آنجا

آنجا واقع شده و در آن کوه دو دره هست که اهل نار [illegible] و در میان نابود شش هزار [illegible] و شش هزار [illegible]
[illegible] لباس غضب خلایق ایشان کرده اند [illegible] و اظهار خبر آنست که عذاب یحیی بن معاویه که قاتل حضرت سید الشهداء
ضعف از همه اینها خواهد شد زیرا که پیغمبر باید نصف عذاب اهل جهنم را [illegible] فرموده [illegible] نماید که نصف تمام اهل
جهنم که اجداد ایشان با جماعت بر او خواهد شد پس نصف عذاب ایشان با اضعاف عذاب تضعیف دیگران برید است و [illegible]
باشد زیرا که کاری که از او سر زده و از هیچ کافر سر نزده است بجو است که یکباره نام و نشان تمام انبیا را [illegible]
خاتم انبیا حضرت حسین را با خون خود و اولاد و برادران و اصحاب [illegible] و اسیری زنان و عیالات خویش [illegible]
او خود برسد خلق بکیفیت جمیع [illegible] کفر و اقعی [illegible] دختران رسول خدا را اسیر کرده بی پرده و در کوچه و بازار گردانیده و سرها
پسران رسول خدا را بریده و بر سر نیزه ها از کربلا تا شام تحویل داده و بر لبهای دختر رسول خدا چوب خیزران زده [illegible] ۲ پسر ع
لعن کردند و در اول کار غافل بودند [illegible] که ایمان خارج [illegible] چون حضرت [illegible] در مسجد شام [illegible]
کرد که بمنبر برو اذن بدهد بالاخره [illegible] اذن داد حضرت بمنبر بالا رفت [illegible] میگوید که منم [illegible] آسمان با ملائکه
نماز گذارد شور [illegible] افتاد و خبر [illegible] از هر طرف ازدحام کردند [illegible] انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی انا ابن ذبیح
کربلا الخ پس دانستند که مطلب چه است ختم کن [illegible] و مراهم دعا کن

المجلس السابع عشر فی لیلة [illegible]

اما شرافت رسول خدا پس حاجت بیان و تکرار ندارد [illegible] مجلس مختصری در آن خصوص صحبت خواهیم کرد آن بزرگوار در تمامی عوالم
خود شرف بما سوا دارد و بعضی از آنها در مجالس سابقه ذکر گردیده و از جمله آنها آنست که بر ما سوی از جن و انس و حیوانات مبعوث
شد چنانچه اخبار فریقین از شواهد این شئون است و تفصیل دعوت [illegible] و ایمان آوردن ایشان در وادی
نصیبین در کتب تواریخ و تفاسیر مزبور است و آثار کثیره که کاشف از ایمان آوردن جن بر آنحضرت در کتب شیعه بسیار
است [illegible] در کتاب حیوة الحیوان مستند [illegible] میگوید خبر داد [illegible] که چون غالب [illegible] بر ما رسول خدا
در حنین در [illegible] غاری شبی پناهنده شدیم در حالی که [illegible] پناه نمیداد و انس میگرفت و من [illegible]
بوم ناگاه دیدم روباهی که ماری برای او [illegible] شده میدید و سرعت مینماید پس سنگی بجانب او افکندم و سنگ من خطا
پس [illegible] نزد او و دیدم روباه پیش از رسیدن من نزد او مرده [illegible] پاره شده [illegible] پس ایستادم [illegible]
میکردم پس شخصی [illegible] پس گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] غدا

بنی غدا فرخبر داد ایشان را از آنچه اینجا ذکر کرد پس من ندانستم که من بد کردم و من بتو پناهنده ام پس مرا پناه ده گفت بقسم
برحرم امین پناهت نمیدهم مگر آنکه با مسلمانان بجنگی و بغیر رب العالمین عباده ننمائی پس ذکر کردم که بدرستی من اسلام قبول میکنم پس گفت
اگر اسلام قبول کنی قصاص از تو ساقط میشود و در خلاصی بری و الا نجات نمی یابی بنجات بعوث رفته است میگوید پس گفتم اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله پس گفت نجات یافتی و بهدایت رسیدی پس گروه آنراه که آمده میگوید پس برگشتم
و از آثار قدمهای خود میرفتم شنیدم که او میگوید اصطا السمع لاوذل بعل بک التل فهذاک ابوعامر یشیع بک الفل سمع گرگیر اگوش نگه
در میان گرگ و کفتار زاده میشود گویا مقصود آن بوده که بر سمع در دشت پنجه سوار شو ترا ببالای تل میبرد پس در آنجا ست ابو
عامر در ابوادی بنجات میرساند میگوید دیدم سمعی ظاهر و مانند شیر شرزه ایستاده و بر او سوار شدم پس بسرعت برفت تا
بر تلی بزرگ رسید و از آنجا بالا رفت تا بر سر آن رسید پس از آنجا مشرف شدم بر لشکرگاه مسلمانان و از او نازل شدم
و در بیابان بسوی ایشان میرفتم تا بنزدیک ایشان رسیدم ناگاه دیدم سواره کالفالج الهائج بسوی من پیدا شد و گفت
سلاح خود را در افکن پس در بیابان ترا پس من سلاح خود را افکندم پس من گفت کیستی تو گفتم مسلمانم پس گفت سلام علیک و رحمة الله
و برکاته پس من گفتم و علیک السلام و الرحمة و البرکة ابوعامر کیست گفت او منم گفتم الحمد لله گفت ترا باکی نیست اینها برادران
مسلمان تو اند پس از آن گفت من ترا در بالای تل سواره دیدم حال اسب تو کجا رفت پس قصه خود را برا او نقل کردم پس تعجب آورد و در
او الحکایت من و من با قوم رفتم بسوی هوازن تا رسیدند بر آنچه خدا اراده کرده بود علاوه از این از احوالاتیکه از بعضی حیوانات
نقل شده مستفاد میشود که حیوانات هم بر آنحضرت ایمان آورده بودند چنانچه کاو بنی ذریح و گرگهائیکه بگوسفندان حضرت
پیروز شبانی نیز و او خبر از بعثت رسولخدا ص داده بلکه فرستادند قصه شبانیکه گوسفندان خود را بگرگها سپرده و بمدینه آمده و خبر داده
که دو گرگ از بعثت رسولخدا ص او را خبر داده و بمدینه فرستاده اند و رسولخدا ص با منافقین تا آنجا که گوسفندان او بودند رفت و
در آنجا گرگها پیغمبر خدا و علی امیرالمؤمنین ع را از میان جماعت شناخته و روی بقدمهای ایشان نهادند همه اینها میرساند که حیوانات
بر آنحضرت موجودات ایمان آورده بودند دمیری در حیوة الحیوان نقل میکند که یاقوت حموی در کتاب مشترک در باب
غلین سجده و بار سوخته گفته که غابه موضعی است که در میان آن و مدینه چهار میل است از جانب شام و برای آن وادی ذکر
در غزوات نبی ص که درندگان در آنجا وفود نموده اند عاجز بودند که برای ایشان قراری و فریضه تعیین کند و مقرر نماید از
برای خوردن ایشان و از طبقات ابن سعد نقل کرده از عبدالله بن حنطب میگوید رسول خدا ص روزی نشسته بود
در مدینه ناگاه گرگی آمده در پیش روی او ایستاده و صدا کرد پس حضرت فرمود این فرستاده درندگان است

بسوی شما اگر دوست دارید برای ایشان نصیبه مقرر نمائید که از آن تجاوز نکنند و اگر نه واگذارید ایشان را بحال خود تا
و شما مواشی خود را نگاهداری کنید عرض کردند یا رسول الله دل ما رضا نمیدهد که برای ایشان نصیبه قرار دهیم پس حضرت با انگشتان
خود اشاره با گرگ فرمود که با ربعی ما ایشان بطریق سابق مواب ربودن گیرد و شتید رفتار کنید پس آن گرگ برگشت
و هم اخباریکه در بیعت و اطاعت حیوانات برا اوصیای او وارد شده دلیل است بر نبوت او میباشد چنانچه گرگ آمده و بحضرت امیر
بیعت نمود و از بیعت سباع با مر جبرئیل خبر داد حضرات ائمه در زمان تقیه هر وقتیکه میخواستند کاغذی بیجای پنهان فرستند و یا ببرند
که اگر از آدمی فرستاده شود بدست بیفتد گاهی از جن میفرستادند چنانکه در قصه جابر جعفی که راوی میگوید گرگی از مدینه بکوفه
آمده بودیم بعد از نماز ظهر یا عصر دیدیم سیاهی از جانب مدینه ظاهر شد تا رسید پیش جابر کاغذی داد که هنوز مهرش خشک
نشده بود جابر کاغذ را بهم خواند و احوالش دیگرگون شد گفت از زوال تا کی جدا شدی گفت بعد از ظهر دیگر جابر
سخنی نگفت و با من تکلم ننمود تا وارد کوفه شدیم صبح رفتم بدیدنش چون بدرسرا نزدیک شدم دیدم جابر بر نی سوار شده
و اطفال دور او را گرفته اند بعضی سخنان بی ربط میگوید از جمله میگفت منصور بن فلان یا فلان بن منصور را در جائی که
امیر بیت غیر مامور من بسیار تحیر نمودم که چگونه شخص عالمی با این غزارت علم دیوانه شود و در دل خود بسیار تعجب میکردم که از
جابر بخلیفه سعایت کرده اند که مردمان را بسوی محمد بن علی دعوت میکند و هم بحاکم کوفه نوشته که جابر بن یزید جعفی را
گرفته گردن بزن حاکم از او جستجو نمود گفتند که او دیوانه شده است این است در کناسه کوفه با اطفال مشغول بازی گردن
حاکم از غرفه نگریست و او را بهمان حالت دید و گفت حمد خدا را که ما را از خون او معاف داشت پس نوشت بخلیفه که
او دیوانه شده است اتفاقاً نکشید که آن حاکم معزول شد و شخصی با همان نام که جابر میگفت حاکم کوفه شد و جابر اظهار
بهبودی نمود و مشغول بالمعنی ... هر روایت مفضل وقتیکه بمن فرمود که برو فلان جزیره و این نوشته مرا در دست بگیر و در آنجا
نمای گرگی ظاهر میشود او را با خود بیاور دمیگوید رفتم و بنفرموده امام عمل کردم دیدم گرگی بزرگ مانند شتر بیرون شد چون
نوشته امام را دید از دنبال من روانه گردید تا رسیدیم بحضور آن بزرگوار حضرت کاغذی نوشته بود بگردن او بست
و برفت از این قبیل احوالات بسیارات اگر همه آنها را جمع کنی کتابی مستقل میشود و مرد عاقل مستدین باید از اینها بفهمد
بکیر دکه در صورتیکه حیوانات با وجود عدم عقل بر رسولخدا و اوصیای او مطیع باشند پس ما اولی هستیم که با ایشان اطاعت
و باوا ... بر ایشان انقیاد نمائیم ولیکن چه سود که با جز خشکه نام امامی مذهب بودن بهره از نعمت آن بزرگواران نداریم بکر
اشخاص نادره حضرت صادق فرمود ایضا این سفیر باید که چنان رفتار کنید که چون مردمان شما را دیدند بگویند که خدا جعفر بن

محمد رحمت کند یعنی با تهذیب اخلاق و اظهار صفات حسنه و اشاعه بر و احسان جلب قلوب بکنید چنانچه مردم در شما بجز از خوبی چیزی ندیده باشند و بدینواسطه رئیس شما را تحسین کنند که او ایشان را تعلیم داده است پیغمبر باید چنان رفتار بکنید که چون مومنان شما را دیدند اعتراض کنند بگویند جعفر تقبیح نبیث یعنی از ملاحظه اطوار ناپسندیده و اخلاق ناحمیده ما عموم جعفری مذهبان را تعییر و تقبیح کنند بلکه بر خود آنحضرت نیز تشنیع نمایند اگر درست ملاحظه کنیم و با چشم انصاف بنگریم خواهیم دید که ما امروز بواسطه اشاعه منکرات و تحقق بر دیانت صفات عموم اهل مذهب حقه بلکه کافه اهل قبله را در انظار خارجه رسوا کرده دست آویز ایرادات و تشنیعات ایشان را بر اسلام و رؤسای آن فراهم آورده ایم همه میگویند مسلمان دروغگوی و متقلب و خاین میشوند چه بکنند بیچاره ها چنان دیده اند که میگویند و حال آنکه امام پیغمبر باید دوستان ما ممکن است که بعضی معاصی بحسب اقتضا از ایشان صادر شود ولی دروغ نمیگویند چه قدر اصرار در امر براستی و عدم خیانت ولی فعلا راستگوی و درستی و عدم تقلب کفشار فرنگ در میان خود ما نیز مسلم شده بحیثی که اگر چیزی از پر بها باشد در جوف چیزی گذارند وجنس و قدر و قیمت او را در آن بنویسند بدون سؤال وجواب مسلمانان پول داده آن را میخرند جهت آنست که در نوشته ایشان تخلف ندیده اند اما اگر مقداری کشمش از شهری از ولایات اسلام فرستاده و قدر و جنس او را بنویسند ما که مسلمانیم اعتماد بر آن نوشته نمیکنیم مادامیکه سر آن را نگشوده تحقیق نکرده ایم چه بکنیم بعد از آنکه دیدیم که آب بجیر را باسم آب لیمو گذارده میفرستند و جای مشک اخشکانیده جو برا و زرده بنام چای اعلا میفروشند تکلیف چیست بلکه اگر درست انصاف کنیم خواهیم دید که ما در نزد اغلب نشینی فرنگ در احوال و اطوار خود و اخلاق خود دیوانه مینمائیم حال آنکه ایشان همه راستی و امانت و اخلاق پسندیده را از فرمایشات ائمه ما و کتب اسلامیه برداشته اند ماشاء الله نه علم داریم و نه معرفت و نه ادب و نه حلم و نه امانت و نه دیانت خاین یکدیگر و حسود یکدیگر و منافق یکدیگر که همه این صفات خلاف فرموده امامان ما ست الحق ادب اغلب حیوانات از ما بر تر است دیده شده که سگها و گربه های معلم در هیچ چیز تقدم بر صاحب خود نمیکنند اسب حضرت هادی ع در حضور آنحضرت روث و بول نکرد معتمد العمال آنجناب نقل میکند که تشریف آوردند بباغ هنگام غروب جلو اسب را بشاخه درخت افکنند و از من قلم و دوات طلبید کاغذ بنویسید آوردم مشغول شد دیر کشید تا آفتاب غروب کرد و منزل تاریک شد عرض کردم چراغ حاضر کنم فرمود لازم نیست و در آنحال مشغول گشت ناگاه اسب شیهه کشید حضرت فرمود صبر کن حالا کار دارم قدری گذشت باز اسب صدا شیهه بلند کرد فرمود جلو را از سر بیرون کن و بانطرف باغ ببر من حالا کار دارم دیدم اسب جلو را از سر بدر آورد و رفت بجائی دور از ما بعد از تمام اجابت

کرد بجای خود من تعجب کردم عرض کردم یا ابن رسول الله آنچه علامت فرمود که این اسب محتاج دفع روث و بول بود و از من خجالت میکشید اول اظهار داشت برخیز سوار شو برویم من با و گفتم که حالا کار دارم بعد اظهار نمود که من محتاج دفع هستم از تو خجالت میکشم من با و گفتم که جلو را بیرون کرده بانطرف باغ برو او هم رفت ذو الجناح اسب در روز عاشورا اظهار ادب کرد و پیش از حسین مظلوم آب نخورد [illegible] بمیجوزم آن بزرگوار در ظاهر برای قطع عذر آنجوان و در واقع برای اثبات سنگدلی و ناسپاسی بنی امیه دست از آب پر کرد که بنوشد ناگاه تیری از پشت کف او برخورد دفعه ثانیه چون کفی از آب برداشت از پیش لشکر صدا کرد کف از غیرت تو دور است که از خوردن آب تشنه شوی حال آنکه سواره بخیمه گاه تو رفته شعر لمولفه ناخورده

آب بالب خشکیده آنجناب　شد حمله ور لشکر بیشرم و بی حجاب　صفها دریده تا که رسید او بخیمه گاه
دید از زنان بیکس و اطفال دلکباب　هر یک ز ترس و اهمه از خود برون لشکر برفته لیک همه در اضطراب
آن یک ز ترس ناله و آن دیگر از عطش　چون مرغ بسملی همه را هست پیچ و تاب　اشاه برگزیده تو بر کلمه دروغ
باور بکرده باز نیاورده تو تاب　آمد بخیمه گاه بجوم عدو رسید　از پا فتاده بودی و با خون چهره
خضاب　در دولت چه بود فدای دل تو من　گر غنیم چو ذره بیقدر در حساب　جز اینکه بهم
سگ در گاه محترم　شاید نظر بکنندم بو تراب　التماس دعا دارم والسلام

المجلس الثامن عشر فی لیلة القدر

شرافت جبرئیل علیه السلام بچند عنوان است اول ملکیت و که عموم ملائکه شرافت دارند هم عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون معصومند ابدا معصیت از ایشان سر نمیزند از اول ایجاد غیر از عبادت و بندگی کاری ندارند چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید بعضی در قیامند نمی نشینند و بعضی قاعدند قیام نمیکنند بعضی راکعند که راست نمیشوند و برخی ساجدند که سر بالا بر نمیدارند با وجود این از عبادت خسته نمیشوند از جمله شرافت شان آنست که از نور خلق شده اند و اجسام لطیفه اند و قدرت بر تشکل باهر صورت الا الکلب والخنزیر دارند جبرئیل در صورت دحیه کلبی ظاهر میشد گاهی ملائکه را در صورت مرغی دیده اند و بمقام گنجایش نقل آنها را ندارد و قادر بر بسط و قبض

میباشند چنانچه گاهی خافقین را پر میکرد و گاهی بمقدار گنجشکی میشد ولی باید دانست که ماده و هیولای ملک
چنان نیست که در انبساط شاغل فضا و مانع از اشغال غیر باشد و از شرافت ایشان است که قدرت
بر صعود و نزول دارند و اینها همه فضایل و شرافات عمومی است در میان عموم ملائکه چند نفر امتیاز
دارند اسرافیل و میکائیل و عزرائیل و جبرئیل قال تعالی قل من کان عدواً لجبرئیل و میکال فان الله
عدو للکافرین چون بنی اسرائیل میگفتند که ما با جبرئیل دشمنی داریم زیرا که او دانیال را مانع از قتل بخت النصر
گردید و او ماند و بزرگ شد و ما را کشت و بیت المقدس را خراب کرد اگر بمحمد ص جز او نازل میشد ایمان
باو میآوردیم و بعضی میگفتند که میکائیل ملک زلزال است و با زلزله خانمانهای ما را خراب کرده بحق
این جماعت بسیار مردمان نادان بوده اند زیرا که علی الحساب بالبته این عداوت را با خدا نمایند که جبرئیل و میکائیل مطیع
با امر و فرمان او اینکارها را کرده بودند مانند بعضی عوام که با ملک الموت عداوت مینمایند که او قبض روح
میکند حال آنکه این عداوت راجع بخداست که عزرائیل مأمور وی است همچنان منافقان با امیرالمؤمنین ع
عداوت نمودند که کسان ایشان را کشته است و خانه در عربستان نمانده مگر با تیغ او در آنجا سوگواری شده حال
آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را بامر رسول و فرمان خدا کشته بود باری این ملائکه افضل ملائکه هستند اما ورآن
اسرافیل پس حامل عرش و حامل صور است و اما میکائیل فرمان ده ملائکه مطر و ثلج و تگرگ و باد و نابته و حفظه
و زلازل میباشد و روزی مردمان در دست اوست و اما عزرائیل علیه السلام پس قبض ارواح
در دست اوست طینت آدم را او از زمین برداشت و بواسطه این خدمت قبض ارواح را باو مفوض شد
عرض کرد خدایا بنی آدم با من عداوت میکنند فرمود امراض را بر ایشان مسلط میکنم چنانکه مرگ را از مرض میدانند
بعد از قبض روح رو بباقیماندگان میت کرده اعتذار مینماید که من و شما نیستیم مگر بنده یک خدا و من باز
او این را قبض روح کرده ام و من چه بسیار برای قبض ارواح پسران و دختران با این خانه مراجعت خواهم کرد
برادر اگر خواهی که ملاقات ملک الموت بر تو دشوار نشود جهد کن که از دنیا مؤمن بروی و در حالت قبض روح
ایمان داشته باشی که در اخبار معتبره وارد شده که جناب خلیل الرحمن از جناب ملک الموت خواهش کرد که در
آن صورتیکه برای قبض ارواح کفار حاضر میباشی خود را بمن بنما عرض کرد تاب نیاوری بالاخره امتثال نمود چون حضرت خلیل
او را دید غش کرد بعد با صورتیکه مؤمن را قبض روح میکند ممثل شد و او را بهوش آورد چون او را دید فرمود اگر کافر را جز

او دیدار تو عذابی نباشد بس است و اگر مؤمن را هیچ ثوابی ندهند مگر دیدار تو بر او کفایت میکند باب
سلمان گفت که من بدوستان علی از پدر و مادر مهربانترم اگر بخواهی که بهنگام وفات مؤمن بخشیده باشی و ایمان تو مستقر
باشد در معاصی اصرار مکن و همواره از خدا طلب توفیق کن که خیلی دشوار است که شخص ایمان و عقیده خود را
تا نفس آخرین نگهدارد همواره حضرات معصومین ع از خدا این مسئلت را مینمودند اللهم اذقنا ایماناً لا اجل
له دون لقائک باری حضرت جبرئیل امین وحی است و فضایل و شرافات بسیار و خصوصی او
بسیار است منها آنکه امین الملائکه و امین وحی است خدا او را باین نام نامیده بقوله نزل به الروح الامین و بجای دیگر
انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین محترمترین ملائکه است در منهج آورده که در حدیث آمده
که حضرت پیغمبر ص بجبرئیل گفت که خدا ترا مدح کرده بقول که ذی قوة عند ذی العرش مکین ما قوتک و ما کانت امانتک
گفت اما قوت من آنست که چون مأمور شدم بتخریب مداین لوط که چهار شهر بود و در هر شهری چهار صد هزار مقاتل
غیر از ذراری و نسوان بود من آن شهرها را تا بزمین هفتم از جای برکندم و بآسمان بردم تا آنکه آواز خروسان و سگان
آن شهرها را اهل ملائکه آسمانها شنیدند و من آنها را منقلب گردانیدم و همه آنها را زیر و زبر کردم و اما امانت من آنست که
هیچ خبر یا امر نشدم که در آن تعدی کرده باشم و تغییر و تبدیل داده زیاده و کم کرده باشم منها آنکه مطاع ملائکه
ملائکه است و حکم او در ایشان نافذ است در شب معراج رسول خدا ص ملکی دید که بسیار با عظمت بود در زیر دست آنقدر ملائکه
داشت که بجز خدا عدد آنها را کسی نمیداند بر کرسی نشسته بود در حضور رسول خدا از جای خود حرکت نکرد جبرئیل صیحه بر او زد که برخیز
هذا سید المرسلین از هیبت آن خطاب بر پا ایستاد دیگر ننشست و نمی نشیند حضرت عزرائیل هم سر زیر
نشسته بمطالعه لوح که در پیش داشت مشغول بود رسول اکرم رسید جبرئیل بر او هم صیحه زد که این است
سید المرسلین برخواست و اعتذار نمود که من نمیتوانم چشم از این لوح بردارم محض احترام تو برخواستم منها
آنکه بموجب اخبار لعقت و مس الملائکه دارد زیرا که زیباترین ملائکه است در خبر است که روی او از کافور
آفریده شده شب معراج که پیچ است رسول خدا ص بید او گشید روی خود بپای او نهاده بود که سردی کافور
او را بیدار کرد در خبر است که روزی این چهار ملائکه بمقام مفاخره آمدند و هر یک منصب
و خصیصات خود را اشمردند و چون نوبه بجبرئیل علیه السلام رسید گفت من از شما افضلم

زیراکه

زیرا که امین وحی خدا و حامل اسرار او هستم علاوه خدمتگذار دودمان آل محمد صلی الله علیه و آله میباشم و در روایتی وارد شده
که روزی جبرئیل از خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله مراجعت کرده به پیشگاه عزت رسید ندا از جانب الهی آمد که ای جبرئیل آیا در امروز
در خاندان رسالت چه دیدی عرض کرد خدایا بر تو پنهان نیست که دیدم پیغمبر تو روی بر خاک نهاده و استغفار
امت را از تو مسئلت مینمود خطاب آمد که آیا چیزی دیدی که آرزو کرده باشی عرض کرد بلی دیدم که فاطمه زهرا حسین را
در گهواره جا داده و دو دانه عقیق احمر از بالای گهواره آویخته مولای من با دستهای نازنین خود آنها را گرفته با آنها بازی مینماید
تو شاهدی که از دل آرزو کردم که ای کاش و بجای آن عقیق بودم خطاب رسید که بسبب همین محبت که بخاندان
رسالت داری ترا افضل ملائکه گردانیده ام از اینها فهمیده میشود که سبب شرافت جبرئیل همان محبت و تقرب او بر دودمان محمد
است پس ما نیز ایمن از آن با قاعده کلیه که در کسب شرافت از شجره مقدسه رسالت گفته شد نیز درست میاید پس چون ما هم نوع
در نوعیت بر انتخاب قرب میباشیم زیرا که در بشریت با او شرکت داریم اگر جهت محبت او هم در ما بهم باشد قهراً از ملائکه
افضل خواهیم شد لیکن محبت شان حاصل نمیشود مگر با اطاعت کردن با ایشان پس کسی که فرمانبردار ایشان بود با در بشریت جهت
البته اقرب میگردد و اشرف خواهد شد و لذا فرموده اند ان الملائکة لخدامنا و خدام محبینا چنانچه اگر بشر اطاعت ننماید و فرمانبردار نبود
مرتبه او دون از مرتبه حیوانات خواهد شد زیرا که در بشر مقتضی بر اطاعت هست بخلاف حیوان که جز حیوانیت چیزی ندارد و علاوه ان هم عمی
همچنین بشر را در قرآن مجید خبر رسیده لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالا
نعام بل هم اضل سبیلا دل دارند ولی مواعظ الهی و امور دینیه را نمی فهمند چشم دارند ولی آیات الهی و نشانهای عبرت را
نمی بینند و گوش دارند ولیکن مواعظ و نصایح حقه را نمیشنوند حضرت امیر بحضرت حسین سفارش مینماید اتق من الرجال بهیمة
فی صورة الرجل السمیع البصیر فهو بکل دنیة فرح و اذا اصابه بلاء لم یشبع و واضح است که بنابر استعمال ما اغلب ما در حکم
حیوانات هستیم زیرا که ابداً در امور دینیه خود بصیرت و تفهم و اعتبار نداریم بلکه همت بزرگ ما عبارتست از فنون دنیاداری
کار بجائی رسیده که احکام الهی را تابع اقتضای دنیاداری قرار داده ایم هیچ خبر نداریم از کسی که در کاری از کارهای دنیا و آخرت
معارضت نماید آخرت را بر دنیا ترجیح داده باشد عجب که نام آنگونه بیدینی را حسن سلوک نهاده اند مثلاً اگر مالداری سخنی بگوید که لغو و خلاف
باشد و فقیری ضد آنرا بگوید که عین حق و صواب باشد با آنکه ممکن است آقایان تصدیق قول غنی میکنند و الا ساکت میشوند
و با فقیر را تضعیف میکنند اگر فقیری و غنی مالداری بوی باشد بلکه مسکوک العقیده در یکروز بمیرند آقایان با جنازه فقیر اعتنا
نمیکنند و جنازه آن دیگری را با احترام ما لا کلام تجهیز میکنند و با نماز گذاردن بر او افتخار مینمایند مکرر معلوم شده که خوفاً از اینکه فلان

مالدار

از همین سجده کنان شهادت کرده اند بسکه سینه شان خورا از آن اجل رسیده ایم که بموعظه حقه گوش داده باشیم و در نظر ...
مشغول صحبت میشوند اما گوش بموعظه نمیدهند و بیرا واسطه اظهار فضل و شرف قرار میدهند غافل از اینکه حفظ
شأن خود شان هم بسته بر توقیر و تعظیم موعظه و احادیث ائمه میباشد بهمین جهة حضرت سجاد که خوش گردد خبر قال الصادق بود
مشغول صحبت بشود او را تکفیر مینماید و کار او را توهین دین قرار میدهد اما چون دیگری تمام حدیث را بگوید جناب آنرا گوش نمیدهد و عادة
صحبت میباشد که احترام آنحدیث مشروط بود بر اینکه از زبان آقا بیرون آید اما اگر دیگری بگوید دیگر حکم کلام امام برادرها زمین
بگوید امور شرعیه دین و علما را در نظر عوام موهون مینمایند و تعمیم ما قبیل حرمت تنها علف خوردن است حرمت قباحت غیبت در
آثار فهم و زکاوت و کاردانی ظهور مینماید چنانچه بدانیم که ممکن است اینکاری از پیش برده باشد و اگر تکفیر میکنیم خوفاً از اینکه مبادا
کنند عوام را طلب نماید غفلت از اینکه باید او را ترویج کنیم تا از فیوضات او بهره ور باشیم و شاید شبهات وارده گمان را از دین
بکنند و بواسطه علم او ترویج شود خارجه با هر کس دارای فهم و ادراک دیده بشنید با او افتخار میکنند و برای او اعتبار قائل میشوند اما مسلمانان
ایشان در تضییع او سعی میکنند بلکه اسباب قبول او را فراهم آورند و علم را اعتبار دانسته اند و لهذا مسلم چنانچه شیخ حسین عاملی در حق علمای
بحرین نوشته و بمجلس ایشان تعریض شعر اناس فی اوال قد تصدوا لمحو العلم واشتغلوا بلم فان تعلم انسان لم یذق منهم سوی
حزن الم لا یسلم با وجود این دعوی فضیلت بر جبرئیل داریم اما خوشبختانه اینست جبرئیل خادم دودمان رسالت بخواهانه خالصانه
مداومت شیطان میکنیم با الجمله از جمله فضایل جبرئیل گهواره جنبانی حضرت سید الشهداء میباشد چنانکه او در گهواره او را حرکت میداد
که لالای لالا میگفت ان فی الجنة نهر من لبن لعلی و حسین و حسن لمولفه سید یابن النبی المنتخب و علی الطهر فتا العرب
و بقول ذلک بکوا الکرب نم قریر العین فی مهد الامن لالای لالای ای سید مکانیان لالای ایام گذرد و زمان خوش بخواب ای سید مولای من
خوش بخواب ای نور سر سودای من خواب کن ای مظهر اسرار حق خواب کن ای برج انصار حق ایکه از تو مانده دین پا بر قیام وی که تو سرچشمه ایام
گر زمان در رهند خواب شد جانفشان بر زر بر نو بنو صحبت عادت کن بزاله سوختن جا بجا جنجر اندر گلوی تو با زبان تشنه در گوالی ...
از جفا از حد برون تشنه لب افتاده باشی روی خاک سینه بشکسته تن تو چاک چاک آخر زمان آید بیابان بر سر کشاده پا برهنه موی زلف
شان تا بکف خنجر رسد خواهر بر او داغ اندر دل نهد من همی آیم در آندم بر زمین با دل مجروح و با جان حزین خاک بر سر ریزم اندر دو جهان با سینه باشم
تو نوان بی الشیعه جبرئیل امین اندر آنحالت اما مظلوم در صورت موی سفید پوش و سر کشاده و پا برهنه ایستاده و سینه همی زد و گاهی
بر سر بحسرت کشید و مکرر دیوانه شده گفت نه بلکه رسول خدا را میدیدم که ایستاده گاهی بر جسد حسین نظر میکند و گاهی بسوی آسمان میبرد
نفرین کند بلا مانع ارشد و حضرت نبی ذکر میفرمایند که جبرئیل بجو الشیعه خدا باد دل جبرئیل برسد که چه حالت داشت آنگاه که با چشم خود دید قتل برگلو

آقای او نجم نهاده شعر یا الخسر اکم بسنعث مجده والشهر مطلع منه الاوصاد یا شهر تعشعتی بغیر جنایه حقا سبحه فی الحجیه بکار الشمس عما

المجلس التاسع عشر فی لیلة القدر اما شرافتهای شب قدر پس بسیار است منها آنکه آن شب از لیالی ماه رمضانست که رسول خدا افضل فرموده بر سایر لیالی افضل اللیالی که از شرافت آن شبها آنست که عباده در آنها ده مقابل عباده سایر لیالی است و اعمال سنونه در آنها بموجب نص صریح مقابل فرایض سایر شبهاست و دعا در آنها مستجابست و خوابیدن در آنها عبادت و نفس کشیدن در آنها تسبیح است پس همه اینها بفرموده حضرت رسالت پناهی ثابت شده و اما فضایل خصوصی آن شب منها نزول قرآن در او و منها آنکه عباده آن شب بموجب نصوص از عباده هزار ماه بهتر است و بعضی از اهل تحقیق گفته اند خیر در کلام خدا اطلاق میشود مکرر دو برابر آنچه بنا بر آن عباده آن شب مانند عباده دو هزار ماه میشود ایراد اضافه کن بحیثیتی که از ماه رمضان تولید میشود کرده بحیث ببین چه عالم میشود با وجود این از چنین تجارتی غفلت داریم شبهای قدر را بهوا و هوس میگذرانیم و دعا خواندنهای که غیر از لفظ معنی مقصودی از آن نمیدانیم میگذرانیم عاره دل ما را چنان غرق افکار دنیا نشده که بتوانیم دعای مستجابه را موفق شویم در خبر است که حضرت موسی مردی را دید که با چشم گریان و سینه سوزان راز و نیاز و مناجات میکند عرض کرد خدایا اگر حاجت دیگر در دست من بود روا میکردم خطاب رسید که من روا نمیکنم زیرا که دل او در نزد قطیعه اغنام خودش است پس در صورتیکه اشتغال بر گوسفندی چند مانع از اجابت دعا باشد ببین چطور دعاهای ما مستجاب میشود و حال آنکه از حبال کنیز و عقده دنیا مملو گردیده است بحضرت داود خطاب رسید باید که اعلام بکنی بنی اسرائیل را بگوی که مرا نخوانند زیرا که من بر خود واجب کرده ام که هر کس مرا بخواند او را جواب دهم و چون بجماعت استحقاق آن ندارند که با رحمت جواب بدهم ناچار باید بلعنت جواب شان بدهم عرض کرد برای چه ایشان از استحقاق رحمت محروم شدند خطاب آمد زیرا که من قسم خورده ام محبت خود را با محبت دنیا در یکدل جمع نمیکنم چنانچه آب با آتش در یکجا جمع نمیشود و ایشان دل خود را از دوستی سیم و زر پر کرده اند و اخلاق ایشان بر حلال و حرام هر دو شامل است پس جمع نشود و حال کسیکه دلش از محبت سیم و زر حرام مانند آنچه از ربا و رشوه و مکاسب محرمه جمع گردد آکنده باشد علاوه از این بعضی علماء در خصوص در این شب مانع از اجابت دعاست مانند مداومت شرب خمر و عقوق والدین و عداوت مومن دعای کسی از صاحب از این عملها در شب قدر مستجاب نمیشود و بنا به بعضی اخبار و قواعد کلیه مستفاد از روایات معتبره دیگر نیز چنان میرساند زیرا که وارد شده که از شارب الخمر هیچ عمل مقبول نمیشود و دعا نیز عمل است پس در این شب نیز دعای او قبول نخواهد شد و در خصوص عاق والدین وارد شده که قل للعاق اعمل ما شئت فانی [illegible] لامحاله و بدیهی

که اگر عمل و دعای شخص قبول شود سبب میگردد تا عداوت مومن که وارد است یا امیرالمؤمنین [illegible] الاسلام قد [illegible] احدکما عن الاسلام [illegible] اللئیم المذنب راوی میگوید عرض کرد غلام [illegible] شده [illegible] فرمود چرا از برادر خود [illegible] میکند یا بگو ظلم [illegible] در حدیث [illegible] واقع شده از حقوق مومن بر مومن [illegible] است از آنکه [illegible] حقوق واجبه است که اگر یکی را ضایع کند [illegible] بیرون شده از ولایت خدا و طاعت او و [illegible] آن [illegible] لنفسک [illegible] لنفسک و واضح است که کسی دوست ندارد که کسی عداوت او را در دل داشته باشد پس عادی مومن از ولایت و طاعت خدا بیرون شده است و اینچنان شخص را البته دعا مستجاب نمیشود و منها آنکه در آن شب آنقدر ملائکه نازل میشوند که عرصه فضا تنگ میگردد [illegible] از ابن عباس روایت کرده که حقسبحانه و تعالی در این شب جبرئیل را با هفتاد هزار فرشته از سدرة المنتهی بزمین فرستد و با ایشان علمهای نور باشد [illegible] چهار علم بزنند بر پشت خانه کعبه و بر سر روضه مطهره حضرت رسالت و در بیت المقدس و در طور سینا و جبرئیل با ملائکه گوید که پراکنده شوید در زمین پس هیچ سرا باقی نماند که در آنجا مومنی و مومنه باشد که نروند مگر خانه که سگ یا خوک یا خمر یا جنب از حرام یا صورتیکه مجسم باشد و همه زبان بتهلیل و تسبیح بگشایند برای امت محمد و چون صبح شود [illegible] آسمان دنیا باستقبال ایشان بیرون آیند و گویند که از کجا می آیند گویند از دنیا در شب قدر بود ایشان گویند خدایتعالی با امت محمد ص چه کرامت کرد گویند صلحای امت را و شفاعت ایشانرا در حق اهل طاعت قبول فرمود پس فرشتگان آسمان دنیا بجهة این خوشحال شده آواز تسبیح و تهلیل بردارند و بعد از آن با فرشتگان آسمان دنیا با آسمان دوم برسند فرشتگان آن آسمان همان پرسند و همان جواب بشنوند و اظهار بهجت و سرور کرده به تسبیح و تهلیل مشغول شوند و بهمین منوال تا بآسمان هفتم رسند و نزد سدرة المنتهی همین حدیث گویند و همین جواب بشنوند و زبان به تسبیح بگشایند اهل بهشت عدن آواز ایشانرا بشنوند با رضوان گویند اینچه آواز است گوید که فرشتگانند که خدا را تسبیح و تهلیل میکنند برای امت محمد ایشان نیز آواز بر سید ارند به تسبیح و تحمید و تهلیل و حاملان عرش نیز چون آواز ایشان بشنوند و کیفیت احوال را معلوم کنند به تسبیح و تهلیل قیام نمایند از جانب الهی خطاب نازل شود که اینچه آواز است و او عالمتر باشد گویند شنیدیم که امت محمد بشرف مغفرت تو مشرف شده اند و شفاعت صلحا در حق طالحان مقبول درگاه تو شده حق سبحانه و تعالی میفرماید که آری امت محمد راست نزد من آنچه هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی خطور نکرده و در خبر دیگر آمده که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته بزمین فرود آید و میکائیل با هفتاد هزار

دیگر

که بدرستی رسول خدا صلی الله علیه وآله میدانست علمها را بر وجه کلی بر وجهی که ممکن بود او را استنباط جزئیات از آن و جز این
نیست که میآید بر او تفصیل افراد آن کلیات برای زیادتی توضیح و برای تسهیل کار بر او و در استعلام جزئیات محتمل است
که مراد از جمل آنها باشد که قبول بدا میکنند از کارها و از تفسیر و تبیین آنچه از آن محتوم است و قبول بدا نمیکند چنانچه
از سایر اخبار معلوم میشود و چون علم بدا غامض و فهم آن مشکل است امام علیه السلام سائل را مبهم جواب داده و توضیح آن نفرمود
برای وی پس قول او علیه السلام هذا امر فی ایکنانه یعنی مأمور شده اند بکتمان که ردّ از غیر اهل آن بجهت قصور فهم ایشان و
بدرستی آن بزرگواران پیش از آنکه معین باشد بر ایشان امور بدائیه و محتومیه جایز نخواهد بود بر ایشان که آنها را خبر بدهند
و بدینجهة فرموده امیر المؤمنین علیه السلام لولا آیة فی کتاب الله لاخبرتکم بما یکون الی یوم القیمة
مؤلف گوید اگر وجه اول را بگیریم خواهیم گفت که کسی که بر کلیات علمی از علوم دانا باشد و بر استخراج
جزئیات و تفاصیل توانا باشد اطلاق لفظ علم بر او صحیح است بلا اشکال پس معنی عبارت رسول
خدا صلی الله علیه وآله عالم بتمامی علوم بوجه غایة است که تفاصیل آنها بدون زحمت استنباط در لیالی قدر اول بر او و بعد بر ائمه
بعد بر امام زمان شرح کرد پس بنا بر این بگوییم که پیغمبر خدا جمیع علوم را میدانند و نیز علم او در شبهای
قدر باد دفعه پیدا کنند و کذا علم اوصیاء او فردا بعد فرد لئلا یکون آخرهم اعلم من اولهم منافاتی نیست
فافهم و اغتنم و اگر وجه ثانی را بگیریم میگوییم که رسول خدا و اوصیاء امور بدائیه و حتمیه را میدانستند
لیکن مأمور نبودند که علم بدا را پیش از اذن خدا اظهار نمایند و از این ممنوع بودند در لیالی قدر در اظهار بدائیات فالان اذن
میرسید و علم بر ما و دفعه است در اظهار اموری چند نیز علم است که پیش از آن آنرا نمیدانست اگرچه مأذون فیه را نبود
پس از دنیا و علم در شب قدر بهمان علم بر او نیست و آنرا هم اول بر رسول خدا صلی الله علیه وآله بعد بامامان تا امام زمان فردا بعد فرد تعلیم
نمایند و بنا بر این تمامی اشکالات موهومه مندفع گردد و الا چگونه توان گفت که امام چیزی را نمیداند که رسول خدا آنرا
میدانسته و یا آنکه ایشان نمیدانستند و حال آنکه اغلب مغیبات و امور آتیه را پیش از وقوع آنها خبر داده اند بحیثی که جای انکار
در آن نیست از جمله که متواتر است اخبار از واقعه جانگداز کربلا است که مکرر رسول خدا و حضرت امیر و امام حسن و خود حضرت سید الشهدا
و از آن خبر داده اند بحدی رسیده بود که همه دانسته و حفظ کرده بودند بحیثی که در مجلسی که عبادلة ثلاثة در مکه در حضور امام حاضر شده او را
منع از بیرون شدن میکردند گفتند و اگر ناچار خواهی رفت اقلاً بجانب عراق مرو زیرا که شنیدیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله میفرمود
قتل ولدی الحسین بالعراق بارض تسمی بکربلا بالاخره فرمود جدم در خواب مرا بجایی مأمور کرده از پی آن خواهم رفت

دیگر دو لوای حمد را میآورند و آن چهار زاویه باشد یکی بمشرق و یکی بمغرب و یکی بآسمان و یکی بزمین و بر آن لوای
حمد نوشته باشد که لا اله الا الله مذنب و رب غفور هیچ جائی نباشد که فرشته آنجا نزد و سلام نکند و سلام ایشان
بر اهل ایمان خواهد رسید در پنج موضع دیگر اول در وقت مرگ که الذین تتوفیهم الملائکة طیبین یقولون
سلام علیکم طبتم دویم بر در بهشت که سلام علیکم طبتم سوم در بهشت والملائکة یدخلون علیهم من کل باب
سلام علیکم بما صبرتم چهارم در غرفات بهشت که سلام قولاً من رب رحیم پنجم نزد لقای پروردگار
در رسیدن بانواع نعم بهشت که تحیتهم یوم یلقونه سلام مؤلف گوید که ظاهر آن حدیث آنست که
کسی که در شب قدر مستحق سلام ملائکه شد در این موضع پنجگانه نیز ملائکه بر او سلام خواهند کرد و از جمله شرفهای آن شب آنست
که علم آل محمد صلی الله علیه وآله در این شب زیاد میشود چنانچه فرموده اند که انا انزلناه فی لیلة القدر و شیخ بزرگوار کلینی مسنداً باید در کافی
مردی بحضرت ابی جعفر علیه السلام عرض کرد یا ابن رسول الله غضب مکن بر من فرمود برای چه عرض کرد برای آنچه میخواهم
بپرسم فرمود بگوی گفت و تو هم غضب مکن فرمود غضب نمیکنم گفت آیا چنان میفرمایی که در شب قدر و
هنگام نزول ملائکه و روح در آن بسوی ایشان با کاریکه رسول خدا صلی الله علیه وآله آنرا نمیدانست یا آنکه میآیند با ایشان
با آنچه رسول خدا آنرا میدانست و حال آنکه دانسته که رسول خدا مرد در حالتی که نبود از علم او چیزی مگر آنکه علی علیه السلام آنرا
میدانست و آنرا حفظ کرده بود ابوجعفر علیه السلام فرمود مرا با تو چکار است ایمرد که ترا داخل کرد بر من عرض کرد داخل کرد مرا قضا بر تو
برای طلب دین فرمود پس بفهم آنچه که بتو میگویم بدرستیکه رسول خدا چون او را بمعراج بردند هبوط نکرد تا آنکه تعلیم کرد او را خدا
جل ذکره علم آنچه را که بتحقیق بود و آنچه را که خواهد شد و بود بسیاری را از آن علم مجملاً که تفسیر آنها در شب قدر میآید و همچنان بود
علی بن ابیطالب که بتحقیق مجملات علم را میدانست و تفسیر آن میآمد در شبهای قدر چنانچه بود با رسول الله سائل عرض کرد آیا در مجملات
تفسیری نبود فرمود بلی و لیکن چیز این است که آن میآید بفرمان خدا تعالی در شبهای قدر بر پیغمبر و بر اوصیا که چنان کن فلان
چنان است کار را که بتحقیق آنرا هم میدانستند مأمور شده اند که چطور عمل نمایند در آن الخبر باید دانست که حاصل شبهه سائل آنست
که اگر مجملات مشتمل بود بر تفسیر شامل او است پس دیگر ملائکه در شب قدر چه میآورند و اگر مشتمل بر آنها نبوده بلکه چیزی باقی
که باید در لیالی قدر بیان شود پس لازم آید که رسول خدا بعضی از آن را ندانسته باشد و جواب این شبهه در اخبار ازدیاد علم امام
از آن بزرگواران رسیده چنانچه خواهد آمد انشاء الله که فرموده اند اول تفسیر را بر رسول خدا بعد بیک بیک از ائمه هدی تعلیم میفرمایند
تا نوبه بامام زمان میرسد تا آنکه علم لاحق بر علم سابق او زیادتی بخشد لیکن گویا نظر سائل در اینجا باستیضاح کاریست که ائمه
بر توضیح آن مأذون نبودند فاضل مجلسی ره در مرآة العقول در شرح این حدیث میگوید که شاید مراد آن باشد

عبدالله عباس مقصود او را فهمید فریاد برآورد و جنیاه و اریحانة رسول الله عبدالله عمر گفت حالا که چنین است
بگذار از جای بوسه نبی بوسه کنم آنحضرت پیراهن را بالا کرد تا سر دلش ظاهر شد عبدالله از همان جای که بوسید
سید الشهدا آنجا کی بود همان جای بود که روز عاشورا تیر سه شعبه از آنجا بر خورد الخ التمس الدعاء

المجلس العشرون فی لیلة القدر

از جمله از فضیلتهای شب قدر آنست که امامت ائمه هدی علیهم السلام با ثبوت وجود آن شب ثابت میشود چنانکه شیخ بزرگوار کلینی طاب ثراه در کافی
از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل فرموده که آنجناب میفرماید ای جماعت شیعه مخاصمه کنید با سورهٔ انا انزلناه تا رستگار شوید پس قسم
بخدا هر آینه آن سوره حجت پروردگار تبارک و تعالی است بر مردمان بعد از رسولخدا که بدرستی آن سوره هر آینه سید دین شما است
و بدرستی هر آینه آن غایة علم ما است ای معشر شیعه مخاصمه کنید با حم انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین پس بدرستی
آن شب را برای ولاة امر است خاصةً بعد از رسولخدا یا معشر الشیعه میفرماید خدای تبارک و تعالی و ان من امة الا خلا
فیها نذیر گفته شد یا ابا جعفر نذیر این امت محمد است گفت راست گفتی پس آیا نذیر بود در حالتی که زنده بود از بابت
فرستادن در اطراف روی زمین سائل گفت نه حضرت فرمود که فرستاده او را آیا گمان کنی که نذیر او نبود چنانچه
رسولخدا در فرستاده شدن خود از جانب خدای عز و جل نذیر بود سائل گفت بلی فرمود همچنان محمد صلی الله علیه و آله نمرد مگر اینکه برای
او کسی بود که از جانب او فرستاده و ترساننده بود فرمود اگر بگوئی نه پس لازم آید که رسول خدا صلعم کسانی را که در اصلاب
مردمان بودند ضایع کرده باشد گفت کفایت نمیکند ایشان را قرآن فرمود بلی اگر قرآن را تفسیر کننده یافته بودند عرض کرد
مگر رسولخدا آن را تفسیر نکرده بود فرمود بلی بتحقیق تفسیر کرده بود او را برای یکنفر مرد و تفسیر کرد شان آن مرد را و او علی بن ابیطالب
بود سائل گفت یا ابا جعفر اینکار مخصوصی بهم است که عامه بر آن تحمل نمیکنند فرمود ابا کرد خدا مگر اینکه پنهان عبادت کرده شود
تا آنگاه که برسد هنگام وعدهٔ او که ظاهر میشود در آن دین او چنانچه بدرستی بود کار رسولخدا با خدیجه پنهانی تا آنگاه که مأمور شد
بر اعلان سائل گفت سزاوار است صاحب اینکار را که کتمان کند فرمود مگر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب کتمان نفرمود
آنروز که ایمان و اسلام آورد برسولخدا تا آنگاه که کار او ظاهر شد گفت بلی فرمود پس همچنان است کار ما تا آنگاه
که کتاب به مدت خود برسد مؤلف گوید ظاهر آنجناب با انا انزلناه فی لیلة القدر و شریفه انا انزلناه فی لیلة مبارکة بدینطریق
باید باشد که بصورت دلالت این سوره و آن آیه استفاده میشود که شبی هست که ملائکه از بابت هر کار در آن شب نازل میشوند بعد از
زمان رسولخدا چون تکلیف مرتفع نشده ناچار باید کسی باشد که در هر زمان ملائکه بر او نازل شود چنانچه با آیه و ان من امة
الی استشهاد فرموده و محصل آن است که رسولخدا در حال حیات خود ممکن نبود که بجمیع اطراف زمین رفته خلق را

از عذاب خدا و مخالفت او بترسانند بلکه گفتار از جانب خود برای ایشان میفرستاد و ایشان از جانب او منذر بودند
بلکه بعد از وفات خود علی و اولاد علی را برای انذار از جانب خود نصب نمود پس ایشان منذر از جانب رسولخدا صلعم چنانچه او
منذر بود از جانب خدا و فرق میان منذرین از جانب او در حال حیات او و منذرین بعد از وفات او این است
که در حال حیوة تغییر و تبدیل ایشان ممکن بود پس لازم نبود که ایشان معصوم هم باشند زیرا که اگر خیانتی از یکی ظاهر میشد
دیگری را بجای او نصب میفرمود بخلاف حال بعد از وفات او که نصب کرده او را دیگری نمیتواند عزل کند پس اگر
معصوم نباشند ناچار در امور مسلمین باعث اختلال بودی پس ایشان ناچار باید معصوم باشند و هم در حال
حیات او اگر کسی غیر از معجزه متصدی نمیشد وجود رسول خدا صلعم مستغنی بود پس لازم نبود که منذرین حال حیات
قدرت بر ارائه معجزات داشته باشند بخلاف منذرین بعد الوفات که باید بر ارائه معجزات و خوارق
عادات قادر باشند و همچنان اگر مستند بر منذرین حال حیات مشکل بودی بجهت وجود رسولخدا صلعم انکار موقع بود و لکن
منذرین بعد الممات باید در علم مثل رسولخدا صلعم باشند و اگر نه حیرت امت لازم آید و چنانکه از اخبار است
که علم تمام نمیشود مگر در لیالی قدر بدانجهت امام بر سورهٔ انا انزلناه تمسک فرموده زیرا که از مجلس سابق معلوم گردید
که اگرچه تمامی معلومات در نزد امام حاضر هم بوده باشد نشر و ابلاغ هر چه از آنها مشروط است بر اذن خدا این
میرسد از جانب خدا اگر در شبهای قدر پس علم ایشان نسبت بر ممکنات تمام نمیشود و نخواهد شد و فایده نخواهد بخشید
مگر بواسطه شب قدر را آنست که فرموده که سورهٔ قدر یا شب قدر نهایت علم ما است یعنی علم ما بواسطه آن تمیز دهد
و فایدهٔ آن بر ممکنات عاید گردد زیرا که مادامیکه عالم علم خود را اظهار نکند آن علم نسبت بمتعلم کالعدم است خبر
استفاده خلایق از تمام علوم ایشان بسته بر اذنیست که از جانب خدا در لیالی قدر با ایشان میرسد و مناسب است
که در اینجا عین کلام امام در بارهٔ استدلال شب قدر نقل شود که در کافی از حضرت صادق روایت کرده که حضرت علی بن
الحسین میفرمود انا انزلناه فی لیلة القدر راست گفته که خدای عز و جل نازل کرده خدا قرآن را در شب قدر و ما ادریک
ما لیلة القدر رسولخدا عرض کرد نمیدانم خدای عز و جل فرمود لیلة القدر خیر من الف شهر که در آن شب قدر نمیباشد
و رسولخدا فرمود که آیا میدانی که چرا آن شب از هزار ماه بهتر است عرض کرد نه خدا فرمود زیرا که تنزل الملائکة و الروح فیها
باذن ربهم من کل امر و چون خدا اجازه نمی اذن دهد بتحقیق راضی شده بر آن سلام هی حتی مطلع الفجر میفرماید سلام
میدهند ترا ملائکه من و روح من بسلام دادن من تا هنگام طلوع صبح و فرمود در بعضی کتاب خود فاتقوا فتنة

لا تصیبنّ الّذین ظلموا منکم خاصّة یعنی در خصوص تنزّل و فی لیلة القدر و در جای دیگر از کتاب خود فرموده
و ما محمّد الّا رسول قد خلت من قبله الرّسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضرّ اللّه
شیئاً و سیجزی اللّه الشّاکرین و در آیه اوّل سیر باید که بدرستی محمّد زمانی که بمیرد میگویند اهل خلاف بر امر خدای
عزّ و جلّ رفت شب قدر با رسول خدا صلعم پس این فتنه ایست که رسید ایشان را خاصّه و بواسطه آن مرتد شدند بر پشتهای
پاشنه‌های خود زیرا که ایشان اگر میگفتند که شب قدر رفته پس ناچار بایست که خدای عزّ و جلّ را در آن امری بوده
و از اینکه اقرار کنند بر امر چاره نبود از اینکه باید برای آن مرجعی بود مؤلّف میگوید توضیح آنست که بموجب نصّ سوره قدر
ملائکه در آن شب از برای هر امری نازل میشوند و بدیهی است که مجرّد نزول ملائکه بدون تبلیغ مأمورٌ به فایده ندارد و
ظاهر است که بر تمام امّت ملائکه نازل شده تبلیغ امر نمیکنند پس اگر اقرار به بقای شب قدر بعد از رسول خدا
نمودند بایست معترف شوند بر اینکه در هر زمان ملائکه بحضور فردی از افراد امّت برسند و ابلاغ امر خدا میکنند
در شب قدر و چون امینی در غیر منصوص به و معصوم حصول آن ممکن نیست ناچار بودی بر اقرار کردن بر امامت
و ولایت آل محمّد ص و عدم خلوّ زمین از حجّه پروردگار رسیده و اصابه فتنه بر خصوص منافقین در آخر حدیث پیغمبر باید
آنست که ایشان بدین واسطه بکلّی از دین بیرون شدند و رسیدن فتنه بمنعا و آیه بر ظالم و غیر ظالم آنست که
اهمیّت باعث بسته شدن در آل محمّد ص شد و شیعه مذهب هم بواسطه تقیّه کردن ائمّه علیهم السّلام در امور دینیه
خود حیران ماندند و در سر انجام طلب خود ائمّه و شیعیان در دست ظالمان بی رحم دستگیر شدند و خون ایشان
ریخته گردید چه اگر خلافت ایشان مغصوب نبودی کرا زهره آن بود جسارت مینمود که در اری و دوستان ایشان را
زحمت برسانند تا چه رسد بخود ایشان نوشته اند که از حضرت زید بن علی بن الحسین ع پرسیدند که در حقّ فلان
و فلان چه میگوئی جواب نداد تا آنگاه که در کوفه تیر از جنبش برخورده از اسب در افتاد در آن هنگام فرمود
این السّائل عن فلان و فلان هما الّذان اقعدانی فی هذا المقام نظر باینکه اگر ایشان خلافت ما را غصب نمیکردند
کار من باینمقام نمیرسید که در نظر عموم مسلمانان در شهری مانند کوفه مرا چون خود غلطان نمایند و حال آنکه خود
نور دیده رسول خدا صلعم و پیغمبر خدا خبر داده بود که کسی از اولاد من بنام زید میآید که او را کشته صلب میکنند بواسطه
شفاعت او بسیار بعدد قبیله ربیعه و مضر بعدد آنان بهشت خواهند رفت هر وقت زید بن ثابت را میدید گریه
بر رسول خدا صلعم مستولی میشد حضرت سجّاد ع در خواب دید که رسول خدا ص او را به بهشت داخل کرده و حوریه با و

تزویج

تزویج فرمود صبح آن شب مختار بن ابی عبیده کنیزی حوریه نام با آنحضرت هدیه فرستاد و زید علی الرّحمه از همان
کنیز متولّد شد و خروج او بعنوان دعوی خلافت نبود بلکه مردمان را باطاعت رسول خدا و رضای آل محمّد دعوت
میفرمود و خود خبر داده است اگر زید خلافت را از بنی امیّه منتزع میداشت از برای اهل آن واگذار میکرد و هنگامیکه
برای نزاع در صدقات امیر المؤمنین ع با بعضی از بنی الحسن ع بنزد هشام رفته بود هشام اذن جلوس نداد انجناب
از این معنی بغایه متأثّر گردید و بهشام فرمود که مرد از خوابیدن در سایه تیغ های آخته اولی از این مجلس تو میباشد
و از آنجا بمدینه نرفت و رفت بکوفه و شد آنچه شد خود در بعضی روایات دیده ام که از جنابش علّت خروج را
پرسیدند فرمود بغیر از آن نمیخواهد که مردمان بی پرده شریعت جدّم را خلاف کنند و این در نهایت درجه کاشف
از کمال دینداری او است و آنچه در بعضی اخبار وارد شده که حضرت صادق ع او را منع از خروج فرموده
و بخروج او راضی نبود ممکن است که نهی آنحضرت تحریمی نباشد بلکه اولی آن بود که بیرون نکرد دشمنان که
معصیت یاد اینکه بمقام ردّ و انکار رسد موجب کفر نمیشود و صدور آن از غیر معصوم ممکن است کیف لا
و حال آنکه حضرت صادق ع در مصیبت زید رحمه اللّه متأثّر و متألّم میبود و راوی میگوید بعد از وقعه زید رسیدم
بخدمت آنسرور از من پرسید که از کوفه چه خبر میآیی عرض کردم بلی فرمود از عمّم زید چه خبر داری عرض کردم
او را یاری نکردند و بیعت او را شکستند و من نماندم که شهادة او را خبر بدهم دیدم حضرت گریست فرمود
بلی کشته شد او را و مرا از این حال گریه گلوگیر گردید عرض کردم بلی فرمود و او را هم از دار بیاویختند الشیعه بکیان جنازه
زید بر سر دار ماند عنکبوت با تارهای خود عورت او را پوشیده بود و بعد از آنحال بزیر آورده در جوی آب
دفن کردند شیاطین خبردار شده پرورش کرده جنازه او را بسوختند و شاید اینکه دفن او قبل از دار بعد باشد
که او را بیرون کرده بدار کشیده و بعد از آنحال سوزانیده باشند چون نسخه خبر سوجهی بود تردّد شد شنیده ام
این بنی امیّه تا چه درجه با رسول خدا عداوت داشتند که با اولاد او عداوت کرده اند که هیچ دشمن در
حق دشمن خود آنمعامله را روا نمی‌پسندد گاه نعش بدیرا از دار بیاویزند و گاهی سر اطهر و انور حسین بن علی را
از درخت خرما در کناسه کوفه و گاهی از دروازه دار الاماره کوفه و گاهی در شام از درخت خرما پیش روی حرم
و گاهی از در سرای یزید لعنه اللّه علیه میآویزند و گاهی سر بریده را در مجلس سلطنتی نهاده چوب خیزران از لبهای مبارک
او میزنند و با آن افتخار کرده میگویند کیف رأیت الضّرب یا حسین اخذت ثاری و قضیت منه شفّ نفسی

مِن دَمِ الحُسَین کاهی میگوید لَیتَ اَشیاخی بِبَدرٍ شَهِدوا جَزَعَ الخَزرَجِ

مِن وَقعِ الاَسَل در حالتی که زنان و خواهران و دختران اهلبیت اسیر در آنمجلس حاضر و ناظر بودند

حضرت سجاد علیه السلام فرمود یا یزید آیا مرا اذن است که سخنی بگویم گفت بگو ولیکن پریشان

نگوی حضرت فرمود من که اسیر توام چگونه پریشان توانم گفت همین قدر میگویم ما ظنک

برسول الله صلی الله علیه و آله لو رآنا

علی هذه الحالة الکماس

دعای خیر داریم

والسلام

سواد اجازه نامه اداره جلیله معارف

نمره ۲۰۰۶

اداره جلیله معارف طبع کتاب شفاء الصدور را مشتمل بر هشتاد و دو صفحه

اصل کتاب و یکصفحه مقدمه در صفحه هشتاد اجازه

میدهد ۲ برج دلو ۱۳۰۲

رئیس جلیله ابوالقاسم

۱۳۴۲

الأصل

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد و الصلوة و السلام و التحیة علی مولانا و امامنا و سیدنا و سلطاننا حجة الله فی الارضین و خلیفته فی العالمین امام الانس و الجان و شریک القرآن السید المظفر و الولی المنتظر ناموس الدهر و قائم العصر حجة ابن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه و ادام سلطانه و جعلنا من اعوانه و انصاره و علی آبائه الطاهرین و اجداده المعصومین و شکرگذاری نعمت حاصله از تفضل خداوند که اولیای دولت جاوید آیت شید الله ارکانهم خصوصا شخص شخیص حضرت مستطاب اشرف الامیر الاعظم و الوزیر الافخم آقای رئیس الوزراء سمی مولانا الرضا ادام الله عظمته را موفق و مؤید فرموده که این همه فواید از نتایج امنیت حاصله از اقدامات مجدانه ایشان است برای عموم مؤمنین زاد الله فی توفیقاتهم مخفی و پوشیده نماند که ربع اول کتاب شفاء الصدور بسبب بعضی دواعی جداگانه بحلیه طبع محلی شده بود ولی محض جهة نفاست آنکتاب و اصرار جمعی از برادران دینی دوباره سه ربع دیگر او بطبع داده شد و مخصوصا جناب مستطاب عمدة الاکابر آقای حاجی حاجی آقای تاجر کتاب فروش صاحب مطبعه شریفه علمیه سلمه الله تعالی بمناسبت حسن فطرت و پاکی طینت و فرط اشتیاق که دارند در طبع اینکتاب مبارک مساعی جمیله و همراهیها بکار برده بدیهی است که اخوان مؤمنین جناب ایشانرا بدعای خیر یاد و شاد فرمایند و البته عموم طبقات مسلمین از خاص و عام بسبب همین این امنیت حاصله کامله که دارند در صبح و شام بدعای خیر یاد و بقا و دوام اولیای دولت خواهند فرمود

برقرار و پایدار [illegible] باشند اللهم اید جیوش

الاسلام و وفق علی رؤسائهم

و انصرهم علی القوم الظالمین

بسعی و اهتمام آقا اسمعیل ولد مرحوم آقا مشهدی اسد آقا مطبعه‌چی

التماس

دعای خیر دارم — **المجلس الحادی و العشرون فی لیلة القدر** — در مجلس شانزدهم

گفته شد که از جمله معانی قدر تقدیر کردن خداست امور را جهة بر خلایق خود را در آن شب باید دانست چون علم خدا را تجدد
و تغیر ممکن نیست زیرا که علم او عین ذات اوست پس فایده تقدیر باید بغیر او راجع شود و ظاهر آنست همان عبارت است از اعلام بر
ملائکه بر اینکه امور کونیه عباد که متفرع بر اعمال اختیاریه شان است در دست ایشان است از قبیل توسعه رزق و تاخیر و
قبض روح یا تنگی روزی و تعجیل در قبض و نحو آنها یا اینکه مطلق امور متعلقه بر خلایق از قبیل تصویر در ارحام و وجود
از بلاها در روز و اجل که باید بدست جمعی از ملائکه جاری میشوند فایده تقدیر اعلام تکلیف شان است و ختم ایام
محتاج بتصحیح در دو مقام است اول اینکه خلافی نیست در میان علمای امامیه در اینکه امور راجعه بر مکلفین
از سعادت و شقاوت و سعه روزی و تنگی آن و طول عمر و کوتاهی او و غیر ذلک و همه آنها در شب قدر
مقدر میشود و در کافی از حضرت ابی جعفر ع روایت کرده که میفرماید هر آینه بتحقیق خلق فرمود خدای تعالی عز و جل
شب قدر را اول آنگاه که آفرید دنیا را و هر آینه بتحقیق خلق کرد در دنیا یا در آن شب اول پیغمبر را
که بود و اول وصی را که بود و هر آینه بتحقیق تقدیر کرده که باشد در هر سالی شبی را که هبوط میکنند در آن تفسیر کارها تا مثل
آن شب از سال آینده اتفاق خواهد افتاد و هر کس انکار کند او را پس بتحقیق رد کرده بر خدای تعالی عز و جل علم او را
زیرا که قائم نمیشوند انبیا و رسل و محدثون مگر اینکه باشد برای شان حجتی بواسطه آنچه میاید بایشان در آن شب با تمام
آن حجتی که میاورد آنرا بایشان جبرئیل ع عرض کردم و محدثون نیز جبرئیل میاید یا غیر او از ملائکه ع فرمود اما انبیا و رسل پس
شکی نیست و ناچار است برای غیر ایشان از اول روزیکه خلق شده در آن زمین تا آخر فنای دنیا اینکه باشد
برای اهل زمین حجتی که نازل کند در آن شب بسوی هر که از بندگان خود که دوست دارد و قسم بخورم بخدا هر آینه
بتحقیق نازل شد روح و ملائکه با امر تفسیر در شب قدر بر آدم ع و قسم بخورم بخدا نمرد آدم مگر اینکه او را وصیی بود و هر که بود
پس از آدم ع هر آینه آمد امر تفسیر بر او در آن شب و کار را گذاشت برای وصی خود بعد از خود الخبر و حکمت که خلق قدر لیلة اول
یا در تمام نه یا در دو معنی تقدیر باشد و اقرب در نظر آنست که اول بمعنی تقدیر است پس معنا چنان باشد که مقدر کرد شب
قدر را در اول ایجاد دنیا فاضل مجلسی ره در مرآة العقول در شرح این حدیث میفرماید و گفته شده که شاید تفسیر اینکه

خلقت شب قدر با اول خلقت دنیا و خلقت اول پیغمبر و وصی میباشد آنست که شب قدر تقدیر شود در آن هر کاریکه میباشد
در دنیا و مقدر گردد در آن هر چیزیکه یافته شود در عالم و نازل گردد در آن روح و ملائکه باذن پروردگار شان
از خصوص هر کار بسوی پیغمبر یا وصی پیغمبری چنانچه مقرر شده همه اینها در خصوص و تعیین وصی برای پیغمبر است پس نیست که
میباشد در آن شب پس اگر دنیا مقدم بودی بر شب قدر لازم آمدی که امضاء در آن قبل از تدبیر آن و تقدیر آن
و اگر شب قدر بر دنیا مقدم بودی لازم آمدی که نازل نگردد روح و ملائکه در آن بجهة نبودن منزل الیه و بعد از این
بدرستی دنیا را دنیا گفته شد بجهة دنو او از انسان بالنسبه بر آخرت پس آن دو دنیا و آخرت دو حالت برای انسان پس دنیا
نیست پیش از انسان و انسان نیست پیش از نبی یا وصی زیرا که نوع انسان قائم نگردد مگر با حجتی چنانکه تبیین شده در جای
پس آفریدن پیغمبر اول و وصی اول من حیث کونه وصیا جزء این نیست که باشد در شب قدر و لیلة القدر و دنیا نیست مگر
گاهی که برای آنها نبی یا وصی باشد و نبی و وصی نباشد مگر اینکه باشد بر ایشان شب قدر انتهی و اما اینکه فرموده هر کس
رد کند لیلة القدر را رد کرده است بر خدا علم او را مراد آن است که نزول علوم تقدیریه امکان ان از جانب لیلة القدر شب بدیهی است
یعنی ناچار باید آن علم در شب قدر نازل شود بر کسی که خدا خواسته پس اگر کسی رد کند لیلة القدر را گفته است که علم خدا بر زمین نازل
نمیشود و یا اینکه علوم خدا را رد کرده است بایمعنی که از علم خدا گذشته که هر سال لیلة القدر خواهد شد و تقدیر کارها از جانب او
نازل خواهد شد و علوم خدا تغییر بر ندارد و اما عدم قیام انبیا و رسل و محدثون پس معنی آن ظاهر است زیرا که نبوت و امامت
تمام نمیشود مگر بافتتای علوم از خدا و ایصال آن بر خلایق و ایصال و تعلیم هر دو موقوف بر شب قدر که در او علم مقدر برای ایصال
داده گردند و اما اینکه از جواب و سؤال اینکه بر محدثین هم جبرئیل نازل میشود یا جز او از ملائکه اعراض فرموده شاید بجهة تقیه
بوده باشد و شاید اینکه نظر بر دفع احتمال غلو ارباب عقول ناقصه در حق ائمه علیهم السلام باشد و شاید اینکه بجهة عدم اهمیت جواب آن باشد دیگر
اینکه اما ابهم خبر داده باشد بار علاوه از این حدیث و احادیث کثیره معتبره و اخبار مرویه از ائمه معصومین ظاهر است اینکه در شب قدر امور
بر عباد مقدر میشود و چون قدر آیه باید در مجالس آتیه در این خصوص شرح داده صحبت شود در این مجلس همین مقدار اکتفا شده میگوییم
در تمام نایخ شیخ طریحی ره در مجمع البحرین میگوید که در اخبار از آنچه خدا او را قضی فرموده و حکم بر آن کرده از کارها و مقصد قدر تقدیر

قدر مهیا باشد و گاهی دال آن ساکن کرده و از آنست لیلة القدر و آن شبی است که مقدر میشود در آن امور زمان و اگر
شود پس قدر بالفتح و سکون آنچیزیست که مقدر میکند آنرا خدا از قضا تا آنجا که مبین باید و تقدیر عبارتست از تقدیر و اندازه کردن
چیزی از طول او و عرض او و چنانچه در روایت رسیده و در حدیث است التقدیر واقع علی القضاء بالامضاء یعنی واقعست
بر قضائیکه ملتبس شده با امضا پس علی در اینجا بنا بر آنچه گفته شده بمعنی است و برای استعلائیت و در کلام او اشاره است
بدو چیز اول آنکه تقدیر مشتمل است بر جمیع تفاصیل موجه در خارج و دوم آنکه آن واسطه است میان قضا و امضا و معنی آن
آنست که آن عبارت از نقش معنیست انتهی و محصل این کلام آن باشد که خدا امور را در لوح نوشته و حتمیات آنها را قضا گویند
و تقدیر عبارت است از انتشار آنها پس تقدیر واسطه است میان قضا و امضا و در کافی از حضرت ابی عبدالله و ابی الحسن
علیهما السلام نقل کرده که نمیشود چیزی در آسمانها و نه در زمین مگر بهفت چیز بقضا و قدر و اراده و مشیت و کتاب و اجل و اذن
پس هر کس گمان کند غیر این پس بدرستی دروغ بسته بر خدا یا رد کرده بر خدای عز و جل و باید دانست که ترتیب این چیزها مقصود نیست
بلکه مسطور همه معدوم بودن اشیاء است مگر بواسطه امور هفتگانه و شاید آنکه مراد از قضا و قدر و اراده و مشیت همان علم باشد
که بالنسبه بآن امر برای غیر از آن چیزی فرض نتوان کرد غایة آنکه باعتبار اختلاف مراتب حالات متعلق علم باین نامها مسمی
شده مثلا میگوئیم خدا عالمست بر جمیع اشیاء و چون آن امور را که علم بآنها تعلق گرفته در لوح محفوظ نوشت بطریق حتم آنرا قضا
میگویند و از میان آنها هرچه در ایجاد آن و اعدام آن مصلحت است خدا آنرا درخواست کرده و چون خواست او بواسطه
بیان نمیشد آنرا مشیت میگویند و چون آنها را اوان ایجاد میرسد مقتضی بر امضا موجه گردد آنرا تقدیر مینامند و چون
بمقام خلقت و ایجاد میآید آنرا اراده میگویند و کتاب عبارتست از نوشتن مقدرات در لوح محو و اثبات و اجل آنست که هر چیزی را
وقتیست که باید در آن وقت باشد و ممکن نیست که تقدم و تأخر از آن نماید و اذن عبارتست از امر بچیزی یا رفع مانع از آن و ممکن
است اذن بمعنی اعلام و اخبار مقدرات بوده باشد که به نبی یا وصی در لیلة القدر اظهار میشود فاضل مجلسی در مرآت العقول
مینماید که گفته شده که مراد از مشیت قدرتست و آن عبارتست از بودن فاعل بحیثیتی که اگر بخواهد بکند و اگر نخواهد نکند و مراد از
اجل وقت حدوث حوادث است و اگر بچشم تامل بنگری خواهی دانست که آنچه ما گفتیم اوفق بسلیقه احادیث و اخبار است
چنانچه اهل ممارست را پوشیده نیست در کافی از حضرت ابی الحسن موسی مرویست که فرمود چیزی نمیشود مگر بمقام وجوب میرسد

مگر آنچه خدا اراده کرده و خواسته و تقدیر فرموده و قضا کرده راوی میگوید عرض کردم معنی آنکه او خواسته چه چیز است
فرمود آنست که ابتدای کار است عرض کردم معنی تقدیر او چیست فرمود اندازه کردن چیز از طول و عرض آن عرض کردم معنی قضا چیست
فرمود چون قضا میکند امضا مینماید و آنست آنچه برگشتی نیست از برای آن و در روایت یونس که در مرآت العقول
از محاسن برقی باسند صحیح از حضرت رضا نقل کرده میگوید گفتم معنی اراده کردن او چیست فرمود ثابت شدن بر آن و گویا
در سؤال روایت سابقه ساقط شده و در روایات کثیره وارد شده که اراده خدا عبارت از ایجاد او و مستفاد از اخبار
آنست که همان علم بمصلحت را مشیت نامیده اند پس مشیت مقدم است بر اراده و تقدیر و قضا و بسا میشود که مصلحت امر و نهی با
مصلحت ایجاد مخالف باشد چنانچه در امر بفعلی مصلحت باشد و لیکن وجود آمدن آن فعل مفسده باشد یا در نهی کردن از آن مصلحت
و در عدم آن نهی مفسده چنانچه در امر بذبح اسمعیل مصلحتی بود و آن شاید عبارت بود از امتحان کردن خلیل و اظهار مطالب
او بر خلایق ولی در تحقق ذبح مفسده بود و گفته اند در نهی کردن آدم از اکل شجره منهیه مصلحت بود و در عدم اکل او مفسده و امر نمود
بسجود آدم مصلحت بود در سجده کردن او مفسده زیرا که مصالح و مفاسد امور با افعال اختیاریه عباد مختلف میشود و خداوند افعال
ایشان را که اختیار خواهند کرد میداند پس ممکنست که خدا عالم باشد که فلان کار را که اگر بواسطه تقاضای افعال اختیاریه
در او حدوث مصلحت نیست مصلحت نخواهد داشت و لیکن فلان عمل اختیاریه که از ایشان صادر خواهد شد در او مصلحت است پس او را
درخواست نماید و همچنان در عکس این که فعلی را که مصلحت نیست آنچه خواست صلاح آن تعلق تقاضای افعال اختیاریه اراده و در
خواست نماید چنانکه در کافی از عبدالله بن سنان از ابی عبدالله روایت کرده که میفرمود امر کرد خدا و خواست و امر نمود و
خواست فرمود و امر کرد ابلیس را که سجده کند بر آدم و خواست که سجده نکند و اگر میخواست سجده میکرد و آدم را
نهی کرد از خوردن شجره و خواست بخورد از آن و اگر نمیخواست نمیخورد و بطریق صحیح از فتح ابن یزید جرجانی از حضرت رضا نقل
کرده که خدا را دو اراده و دو مشیت است اراده حتمی و اراده عزمی نهی میکند در حالی که خواسته است و امر میکند در حالی که نخواسته
میکند نمی بینی که او آدم و زوجه او را نهی کرد از خوردن از درخت و خوردن ایشان از درخت نمود و اگر مشیت ایشان
بر مشیت خدا غالب شده و امر کرد ابراهیم را که ذبح کند اسمعیل را و خواست که ذبح نکند و اگر مشیت ابراهیم بر مشیت خدا اول

غالب نشد وحدیث ثانی بهتر از مدعای ما توضیح میکند چون از مدلول آن بر میاید که مکید عمه این است که خدا چیزی را بطریق حتم و دوام
نماید و بجبر با بندگان از مردم خود خواهی خود آنها مصلحت دیگر عمه هم چیزی را در خواست نماید و لو هو چه مصلحت در آن و بجهة افعال اختیاریه عباد است پس ممکن
در هویت خود تغییر بر دارد آنست که امر و نهی عباد در آن مقصود شود و از اینجا دانسته میشود که معنی فرمایش رسول خدا در بحضرت حسین
سیغیر یا ان الله شاء ان یراک قتیلا چه بعضی افعال آنکه قتل سید الشهداء در خوی خود عین مفسده است ولهذا از آن نهی کرده و قاتل او را با نصف
عذاب اهل جهنم معذب خواهد فرمود ولکن چون بنده را با سوء اختیار خود معدات آن فراهم آوردند که اگر حضرت حسین مقتول نمیشد حمات
تمامی انبیاء و رسل عقیم و بلانتیجه میماند چون همت بنی امیه بر محو اسلام بعنوان خلافت رسول خدا بود چنانچه تفصیل این ا
اجمال اهل اطلاع را پوشیده نیست پس مصلحت الهی تقاضا فرمود که آنجناب خود و خاصه کان خود را در دست ایشان بطریق تنها
دستگار الجنة شدن بدهد تا آنکه کفر ایشان در نزد عموم امت بسجل گردد و با ایشان اتباع نمایند و چون العیاذ معنی تنها بتنها
ایشان درست تمام نمیشد چه ممکن بود بعضی بهانه و عذر بعوام فریب دست آویز نمایند لهذا اسیری دختران رسول خدا را در
دست ایشان نیز خدا در خواست فرموده بود چنانچه پیغمبر با یدان الله شاء ان یریهن سبایا الخ اگر اسیری حضرت زینب نبود
کفر و زندقه یزید و یزیدیان درست محرز نمیشد ختم کن باسلیقه مجلس عترت و مرا با دعای خیر یاد کن ......

المجلس الثالث والعشرون فی لیلة القدر

اگرچه در اخبار کثیره صحبت از مسئله قدر و امعان نظر در قدر ممنوع شده است لیکن آنها ناظر بر آنست که شخص بی‌نیاز از فرموده‌های
ائمه ابرار با عقل کاسد خود با قیاسات و اوهام و استحسانات مداخله در حل آن مسئله نماید اما ضرر ندارد که موافق فرمایشات ائمه
هدی مداخله نموده و بطریقیکه خودشان فرموده‌اند در حل مسئله کوشیده باشد خصوص در اینکتاب همیون در بجهة تناسبت سوره
عنوان ناچار باید صحبت از آن شود شیخنا المحدث الفاضل المجلسی طاب ثراه در مرآة العقول میفرماید که علی قدره در عرف
خود بر تقدیر میفرماید اطلاق میشود و قضا بر خلق و اتمام قال الله تعالی فقضاهن سبع سموات فی یومین یعنی خلق کرد آنها را
و تمام فرمود و هم بر حکم و ایجاب اطلاق میشود کقوله تعالی وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه یعنی واجب و لازم فرموده و هم

بر اعلام و اخبار اطلاق میشود کقوله تعالی وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب یعنی اعلام و اخبار و بیان کردیم و هم
میشود و قدر بر معنی کقوله تعالی وقدر فیها اقواتها و برکت یعنی بقول شاعر و اعلم بان ذا الجلال قد قدر فی الصحف الاولی التی
کان سطر و هم بر بیان اطلاق میشود کقوله تعالی الا امرأته قدرناها من الغابرین یعنی بیان کردیم و خبر دادیم مولف گوید ظاهر آنکه
اصل معنی قدر همان اندازه گرفتن است بر اختیار حال مجهول چیزی (یقال قدرت الماء تقدیرا) یعنی برای او قدری و مقداری معلوم
معلوم و اینکاهی با صل باشد مثل آنکه چیزی را با ذراع یا وجب اندازه کنند و گاهی با تخمین باشد چنانچه در مثال تقدیر
و چون آفریدن و بیان هر دو اظهار مجهول است بمناسبت اینکه اندازه گرفتن گاهی برای تحصیل علم برای خود شخص باشد و گاهی
برای اظهار بر غیر پس بر آنها نیز قدر و تقدیر اطلاق میشود و حکمت که معنی قدر در اینمقام همان اخبار و اعلام باشد
خداوند عالم ائمه را از وقایع سال تا شب آینده اعلام و اخبار مینماید و از اینجاست که اگر بر نوشتجات الواح آسمانی
باشیم بر غیبت صحیح آنکه بواسطه آنها ملائکه مدبره را از اندازه مأموریت شان خبر دار نماید چنانچه صریح اخبار است
امور جاریه یکساله را خدا بر نبی یا وصی اظهار میفرماید و از آنجمله است آنچه ثقة الاسلام کلینی در کافی از حضرت
نقل فرموده میفرماید قال الله عز و جل یعنی خدا فرموده در خصوص لیلة القدر فیها یفرق کل امر حکیم میفرماید که
در آن هر کار محکم و چیزیکه محکم باشد و محکم باشد دو چیز نیست بلکه جز این نیست که آنچیز واحد است پس هر کس حکم کند با آنچه در آن اختلاف
نباشد پس حکم او حکم خدای عز و جل است و هر کس حکم کند با امریکه در آن اختلاف باشد پس گمان کرد که او مصیب
حکم کرده با حکم طاغوت بدرستی هر آینه نازل میشود در شب قدر بسوی ولی امر تفسیر کارها سال بعد از سال مأمور میشود در آن در
خصوص نفس خود با چنین و چنان و در خصوص کار مردمان با چنان و چنین و بدرستی هر آینه حادث میشود برای ولی امر آنچه غیر از آن
در هر روز علم مخصوص خدای عز و جل که مکنون و عجیب و مخزونست مانند آنچه نازل میشود در آنشب از کارها پس از آن بخواند
و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم مولف گوید محصل آنچه
بنده از اخبار معتبره ماثوره از حضرت ائمه بدست آورده ام آنست که خداوند عالم در لوح محو و اثبات تمامی مقدرات
و رسول خدا و ائمه هدی را از آن خبر دار کرده غایة اینکه بمقتضای بعضی مصالح در امور بدائیه شرط
نوشته چنانچه انشاء الله در مجالس آتیه مذکور خواهد شد و چون بعضی از شرایط آن امور مکنونه بجهة افعال اختیاریه عباد تحقق پذیرد

اندر این مکتوب بدا واقع میشود یعنی صاحبان کار را معلوم میشود که او در اشرطی جمعه ما مخفی نهفته است پس آنچه در همین سال از
اینگونه امور تغییر و تبدیل شده خداوند در لیلة قدر آنها را بموجب همان افعال عباد بولی امر اعلام میکند و آنچه را که در همین هفته
تغییر یابد در لیلة جمعه باو مینماید و آنچه در هر روز تغییر و تبدیل یابد در همان روز آنا بعد آن برا و اخبار میکند و این است معنی
ازدیاد علم ایشان در شبهای قدر و لیالی جمعه و در هر روز چنانچه شنیدی در روایة مذکوره و اگر بگوییم که ایشان هم شرط و جسم
منشر و حظر امیدا نشد لیکن از اظهار آن تا حلول وقت اذن ممنوعند چنانچه قول براین هم چندان بعید نیست بلکه مفاد در وهم فهم
اخبار هم همین است در آنصورت باید گفت اذن ابلاغ بعضی در لیلة قدر و بعضی در لیالی جمعه و برخی در هر آن از خدا میرسد
چون اذن رسید هم مورث علم بر حلول وقت ابلاغ است پس علم ولی امر از این حیثیت هم در تزاید است چنانچه اخبار
از شواهد مدعا ما مشحون است بلکه غیر از این معنی ازدیاد علم را بدان نحو در فرصت محصلی متصور نمیشود الا آنکه وجه دوم قرب
بظاهر اخبار است و بعید نیست که فایده این ترتیب آن باشد که جمعی از ملائکه چون مدبرات امور عبادند و هر صنفی از ایشان
رئیسی و ماموریتی دارند مثلا جمعی از ملائکه خلاقه اند که کار ایشان آنست که در ارحام تصرف کرده و نطفه را از صلب پدر با آنجا بکشند
و در آنجا او را تربیت داده و صورت او را میکشند بعضی را ذکور و بعضی را اناث و جمعی ملائکه روزی میباشند که رئیس ایشان
حضرت میکائیل است برف و باران و رعد و برق و تگرگ و انبات نباتات و نامیه و جاذبه و توسیع و تضییق ارزاق در دست
ایشان میباشد و برخی ملائکه قابضه اند در تحت ریاست حضرت عزرائیلند و همچنین هر صنفی ماموریتی دارند و مستفاد از بعضی
اخبار آنست که رئیس هر فرقه از آنها را دفتریست که دستور العمل او در آنجا نوشته شده چنانچه سلطنت ظاهره هم با امرا و روسای
امور چنان رفتار میکنند پس در هر سال یکباره در لیلة قدر آنها که دفترهای خود را بحضور ولی امر که مطیع از جانب خدا است
میآورند و اذن از جانب خدا بواسطه روح القدس که بنا بر تحقیق نسبت او بر امام مانند نسبت روح انسانی است بر ابدان
چنانکه شرح آن گذشت با امام میرسد و امام بموجب همان اذن دستور العمل ایشان را تا سال آینده با ایشان خبر میدهد و اگر
تغییری در همین هفته ظاهر شود در لیلة جمعه بواسطه همان روح بولی امر اذن ابلاغ میرسد و همچنین در هر آن اگر محتاج الیها
بدینقرار است حاصل این تفصیل آنست که چون علم امام در امور تامه و در احکام شرعیه همیشه در یکحالت است اما اول پس وضوح صحت

و اما ثانی پس نتیجه آنکه امام وضع شرع و قانون نمیتوانند بلکه شرعیات را رسول خدا وضع فرموده و همه آنها را بایشان تعلیم داده
و حکم خدا بعد از انقطاع وحی تغییر و تبدیل نمی یابد پس نماند مگر آنکه تغییراتی در لیلة قدر باید راجع بعلم ما یتعلق به باشد و از آنها هم آنچه
حتمی است و متعلق بسر مطلق نیست در آنها هم تغییر راه و جهی متصور نیست سوا کان معلوما او مجهولا فافهم پس تغییر باید بمحو
بر آنچه غیر تا باشد که متعلق بشرطیست و حال او باختلاف حال شروط مختلف میشود مانند عمر که بواسطه صله رحم و صدقات دراز گردد
و یا بواسطه عدم حفظ و انقطاع نفس بر اثر قطع رحم کوتاه گردد و همچنین روزی که بالبداهه حال آن باختلاف اعمال مورثه
نقصان و اثبات مختلف میشود چنانچه در اخبار ائمه اطهار بسیار تصریح شده است و اگر بگوییم که ملائکه می آیند برای آنکه ائمه را
بر امام تعلیم کنند اولا لازم آید که ملائکه از امام اعلم باشند و ثانیا در تعلیم این بر امام چندان فایده متصور نیست اگرچه
خالی از فایده بالمره هم نیست لیکن چنان نیست که از برای این مختصری چنان هنگامه برپا شود و شب قدر را این قدر شونات
داده شود و آنکه اذن بواسطه روح القدس میرسد اگرچه روح القدس غیر از آنچه ما گفتیم مخلوق مستقلی باشد
لازم نمیگرفته روح القدس از امام اعلم باشد زیرا که ممکن است در میان آمر و مامور علامت اذن فیما بین قرار
از علامات بجا باشد در حالتی که خود آن علام خبردار ابدا از مقصود نگه او را فرستاده است نبوده باشد مثل آنکه تو اگر شخصی
نزد زید صد تومان پول بجهه باشد و باو سفر داده هروقت غلام مبارک نام را بر تو فرستادم محض آمدن او در آن قرار
باشد که ده تومان از آن بفلان محل بده و ممکن است که از همان غلام بعضی کلمات محرمانه سفارش کرده باشی که معنی آن کلمات
در نزد همان رفیق تو معلوم است و او از آنها فهمد چه مقدار از آن پول بچه کس باید بدهد حال آنکه واسطه مذکوره ابدا از
مضمون مطلب خبردار نیست همچنین در ما نحن فیه هم بعید نیست که مطلب چنین باشد و بواسطه روح القدس کلماتی با امام برسد
که از آن کلمات امام تکلیف جمعی را در ابلاغ آنچه رسیده اند بدانند پس در آنصورت واسطه از امام اعلم نمیشود و این بحمد الله تعالی
واضح است اما ثالث پس صحت اعتقاد و دعوی آنست بی دو وجهی غیر از آنکه چیزی از جانب خدا استعلام در امور تکوینیه تصرف دارند و عمده شرف شان
همانست که خلیفة الله میباشند و چون ناچار باید ولی امر در جمیع امور راجعه بعالم کون و فساد یا عالم ارض خلافت بجا آورد زیرا که قبلا
خلافت او در زمین از جانب خدا محقق شده چنانچه در قرآن در خصوص حضرت آدم میفرماید انی جاعل فی الارض خلیفة ظاهر کلام آنست که در جمیع

امور

امور راضیه نا بجناب خدا است چنانچه از بسیاری از آیات و اخبار نیز فهمیده میشود ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و ما رمیت
اذ رمیت و لکن الله رمی و غیر اینها که بر اهل اطلاع پوشیده نیست پس چون تصرفات مدبرات نیز تمام راجع بعالم زمین و کون و فساد است
بعید نیست که اولیای امر در آن امور نیز خلافت و نیابت از جانب خدا داشته باشند مضافا بر اینکه از طایفه از اخبار مستفاد میشود
که ملائکه باذن و اجازه امام زمان ع کار میکنند و از اینجاست که بعضی بدینجا کار مشتبه شده و نسبت روزی و خلقت را
بامام میدهند حال آنکه اگر مقصود از این سخن اصالت و استقلال شان در آن امور باشد و لو باعطاء خدا پس بلا شبهه کفر و زندقه است
و اگر مقصود آن باشد که ایشان مباشر آن امورند مانند مباشرت ملائکه پس نمیدانم حقیقة موجب انحطاط شان ایشان است اما
اینکه ما گفتیم ابدا محذوری ندارد زیرا که ما میگوئیم ایشان از جانب خدا تبلیغ حکم میکنند و این بعدی ندارد چنانچه از جانب خدا پیغمبر ابلاغ
حکم میکند بعد بصورت شان ایشان از ملائکه بالاتر میشود زیرا که آمر و فرمان دهنده ملائکه میشوند و اینهم ابدا بعدی ندارد زیرا که در ثابت
محقق شده که ایشان افضل از ملائکه میباشند و آمریت افضل بر مفضول غرابتی ندارد پس اصل حکم و فرمان مال خدا است و کسی با او در
آن شراکت ندارد چنانچه پیغمبر باید له الامر و له الخلق و الیه ترجعون اگرچه نسبت بر مامورین خلیفة الله آمر و ناهی او نسبت روزی
و خلقت بایشان هیچ معنی برایشان ضرری ندارد چنانچه بر ملائکه خالقه نیز نسبت خلقت داده میشود و همچنین بر ملائکه رزاقه غایت اینکه
مرتبه امام آمریت و مرتبه شان مأموریت و کارگری است و اطلاق امر صفت خدا و ولی امر و ملائکه مدبره مانند اطلاق صفت سلطان
و نایب السلطنه و مامورین کاریست چنانکه پادشاه و نایب السلطنه و سخط میکند که فلان شهر مامور بنظر است و اوهم موجب دستور العمل
شاه مامور امیر شده و تمام مامورین کار بحسب دستور العمل رفتار میکنند پس نسبت دادن آن کار به مامورین صحیح است زیرا که او فاعل آن است
و اگر گوئیم که نایب السلطنه آن کار را کرده نیز مجازا صحیح است زیرا که مباشر را او امر کرده و لیکن در حقیقه آن کار را پادشاه کرده زیرا آمر است
نایب السلطنه و عمل مباشر بفرمان او شده است و در ذیل این مطلب باید در مجلس آتی ذکر شود و لهذا در اینجا میگوئیم که بنابر این تعیین مقام تسلیم اولیای
خدا باو تا چه درجه است بحسب قاعده ملک الموت از امر قبض روح انبیا و اولاد و خود هم میکنند و ابدا اظهار کراهت از آن نمیکنند در حقیقه
نقل دارد مقصود نیست هر کس غیر از امام مثلا بکشته شدن جوانش حضرت علی اکبر ع و قبض روح او راضی باشد در حالتی در خوشش آمر باشد
آنهم در حالی که او را ریزه ریزه کرده بودند هیچگونه دل پدر رضا میدهد که پسر او در (ادراه) آن حالت قبض روح نمایند نمیدانم آن بزرگوار

حکم نمایند آب و در چه حالتی و داشت وقتی که بخواهد ملک الموت در آنحالت دلسوز فعل و رحم نمود و ختم کن مجلس را با گریات
مرغ انجوان و او گرفته

المجلس الثالث والعشرون فی لیلة القدر

بالدعا و بخیر

چون در مجلس سابق صحبت بانجا رسید که نسبت دادن خلقت و روزی بغیر خدا بحقیقة صحیح نیست پس لازم شد باید در این مجلس
ذیل کلام نوعی تهذیب گردد که بکلی ماده ابهام و اشکال بکلی مندفع شود بدانکه قدرت مطلقه و توانائی مستقله
مخصوص ذات لم یزل است و تمامی ممکنات عاجز محض اند و بر چیزی قدرت ندارند مگر آنچه خدا ایشان را بر آن قادر کرده چنانچه
تعالی و ان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف الطالب و المطلوب بکلام معجز نظام در حق آنچه غیر از خدا است
واقع شده اند میفرماید و از آنجا است حضرت مسیح و عزیر و آفتاب که مرتبه اعظم است و در ادعیه و اخبار از آنها نیز معلوم است
که نوع انسان را توصیف کرده اند باینکه لا یملک لنفسه نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیاة و لا نشورا حتی اینکه در افعال اختیاریه
نیز غیر از تنها اراده و اختیار که آنهم از عطایای اوست همه مقدمات افعال از آلات و قوی و ادراک خیر و شر از خدا است
بندگان فقط بصرف آلات و قوی در احداث این اختیار دارند و آن اختیار را نیز خدا داده است و انبیا
ندارد باینکه عالم را عالم اسباب و اسباب را موثر قرار داده زیرا که هر چیزی فی حد ذاته اثری و خاصیتی قرار داده و لکن هیچ یک او در تاثیر
خود اراده و استقلال ندارد بلکه اگر بخواهد با وجود موثر و عدم مانع تولید اثر نمی شود چنانچه آتش را سوزنده قرار داده و آب را
قرار داده با وجود این گاهی میشود آتش نمیسوزاند چنانکه حضرت ابراهیم را نسوزانید و آب لطیف متاثر نمیشود چنانچه حضرت
مسیح و حواریون بلکه جمعی کثیر از غزات اسلام از روی آب روان روانه شدند و ابدا پاهای شان بدان فرو نرفت
بی آنکه آب از خود بدر آید بلی او سبحانه بحکمت بالغه برخی از اشیاء را سبب برخی دیگر قرار داده چنانکه آب را سبب
حیات ارض و آفتاب را سبب نشو و نمو مرتبه نبات قرار داده و از حبه گندم رو یانیده و از نطفه آدم آفریده و خورد
و خوراک را مولد نطفه قرار داده پس اگر نسبت سببی را بسببی داده باشیم صحیح است لیکن مقصود از آن فقط سببیت است نه استقلال
در ایجاد اثر پس گفتن اینکه باران رو یانید یا آفتاب تربیه کرد یا باد تلطیف نمود یا نطفه تولید ولد کرد یا گندم رو یانید
یا آب غرق نمود و الی غیر ذلک همه اینها بعنوان سببیت و تاثیر لا عن اراده و شعور صحیح است اما بعنوان استقلال غلط است

امر بر

این است که خدا نسبت احیای زمین را در قرآن مجید بخود نسبت میدهد و باران را بعنوان سببیت ذکر میفرماید
فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ و همچنین نسبت خلقت را بخود میدهد فی قوله تعالی وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ
جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ
خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ در جمیع مراتب خلقت انسان نسبت خلقت را بخود میدهد حال آنکه در همه آنها اسباب دیگر
غیر از خدا هستند مانند آلات تناسل و عروق هائیکه منصب منی میباشند و شیمه رحم و حرارت غریزیه و عروق جاذبه و غیر اینها اگر
نسبت اثر بموثر و مسبب بسبب غیر از خدا هم درست و مجوز خوش است یعنی منسوب الیه فقط رتبه موثریت و سببیت را دارد نه
بعنوان استقلال و اراده اما خالق چیز نمیتواند موثر یا سبب جز خدا است نه موثر و نه سبب آنست که در قرآن مجید نسبت اماته را
گاهی بحضرت ملک الموت میدهد فی قوله یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم و این از قبیل نسبت مرگ بزهر یا مرض است که
میگویند زهر خورد یا فلان مرض شد و بامیرد حال آنکه زهر یا ملک یا سادت همه اینها اسباب و موثر هستند و ممیت همان خدا است
چنانچه گاهی از روی ملاحظه همین معنی حقیقت مرگ را بخود میدهد میفرماید فی قوله یحیی و یمیت الله یتوفی الانفس حین موتها و همچنان در
اصطلاح ما میگویند فلانکس گندم رویانید و مقصود آنست که او سبب روییدن گندم شده و الا در حقیقت او نمیتواند گندم را برویاند
بلکه او رویاننده است او سبب میشود و تمام اسباب روییدن جمع میشود اما بار دیگر رویاننده غیر او است و ما تطویل الکلام نمیدهیم تبدئه
و چون انعقد شد نسبت آمد از آنجا باید دانست که اولیاء و حجج و خلفای خدا از جهت بخود و تکوین تکوینات نسبت دارند بالبداهه در اخبار و
آثار ثابت شده که ایشان با چند عنوان علت اشیا و خلق و سبب بعضی امور خاصه میشوند منها آنکه ایشان علت غائی و مقصود بالاصالة
از ایجاد ممکنات هستند بحیث لولاهم لما خلق الخلق و اخبار در این مقام از حد استفاضه گذشته است بلکه کسی از امامیه گمان ندارم که منکر
این معنی بوده باشد و منها آنکه معجزات و خوارق عادات بدست ایشان جاری شده و از قبیل احیای اموات و شفای امراض مزمنه و نطق
جمادات بر امامت و باشتاب برجوع آفتاب و قلع شدن کوه از جای خود و غیره اینها از چیزهائیکه واضح اند و منها آنچه در مجلس
سابق گفتیم و بعید نیست که ملائکه مدبره در تحت فرمان ایشان باشند و آن بزرگواران تکالیف ایشان را از جانب خدا با ایشان تبلیغ کرده
باشند پس نسبت کلیه صنع و ایجاد به ایشان … در ربوبیت و علیت بر ایشان صحیح است بملاحظه وجه اول زیرا که ایشان علت

و سبب ایجاد ما سوی هستند کما فی قوله نحن صنایع ربنا و الخلق بعد صنایع لنا یعنی علت وجود ما چیز دیگری غیر از معرفت ربوبیت نیست
ایجاد و خلق نیز با هم این است که حضرت امیر در کلام المعاد مینویسد و ابد المعاد به که اهل زمان بود تکلیف که عمل آن دعا غایت میکنند حال
آنکه اگر در این کلام ایهامی بر این معنی بود البته معاد … آن بیکرد و حضرت حجت هم این اخبار را بشیعیان خود نوشت و ابدا ایشان نمی
خالقیت را از آن نفی نمیکند و همچنین اگر نسبت خلقت و روزی … را بعنوان آمریت برای آنکه بواسطه این امور از دست ایشان
جاری میشود و متخلف خدا داده باشیم نه از غیب … رد چنانکه گفته شد و همچنان نسبت معجزات را هم با ایشان دادن صحیح است و لو
از راه سببیت پس گفتن اینکه مثلا عیسی میت را زنده نمود یا علی استخوان پوسیده را لبخن در آورد صحیح است زیرا که ایشان سبب
شده اند که خداوند میت را زنده کرده و نکته پوسیده را لبخن آورده و همچنین در جمیع امور در خبر است که حضرت خلیل آنگاه که
مرغان چهارگانه را زنده کرد و آنها گفتند یا خلیل الرحمن احییتنا احیاک الله حضرت فرمودند من شما را زنده نکردم بلکه خدا شما را زنده
کرده از ما تقدم معلوم شد که نسبت خلقت بر ملائکه خلاقه و نسبت روزی بر حضرت میکائیل … و پس اگر کسی نسبت خلقت یا روزی
یا احیا یا اماته و امثال آنها را بغیر از آنچه گفته شد بغیر خدا داده باشد اگر مقصودش استقلال آن غیر است پس خدا را از سلطنت
عزل کرده است و اگر نه او را شریک خدا قرار داده است و این بحمدالله تعالی واضح است قال الله تعالی و اذ تخلق من الطین کهیئة
الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیرا باذنی این آیه در نظر اهل انصاف روشن است در اینکه مرغ شدن آن هیئت که عمل …
بحضرت عیسی بر تکلی نداشته است چه مفعول تخلق در جمله کهیئة الطیر است و کاف تشبیه هم در اینجا زائده نیست بلکه مبالغه
اظهار عجز حضرت عیسی است از ایجاد و غیر از تنها شباهت با طین طیر و از اهم تعبیه … بآنکه برای افهام آنکه در آن
تصویر هم تو سر خود نبودی بلکه با امر من ساختی در بعد از آن نسبت نفخ را بحضرت عیسی داده و تکوین طیر را نسبت بخود … باذنی
داده پس قید باذنی اگر راجع بهر دو یعنی از نفخ و تکوین هم باشد صریح است در اینکه نفخ تو و تکوین او باذن من شده و اگر
تنها بجمله فتکون طیرا راجع باشد چنانچه اقرب بقاعده لسان عربیت در نفی تکوین از حضرت عیسی ابلغ خواهد شد زیرا اگر تقیید
احد جملتین در کلام واحد من الاخری نباشد مگر برای تخصیص حکم بمقید باینکه در جمله دیگر نبوده است پس حاصل آن باشد
در دمیدن از تو بود و لیکن هیئة الطیر باذن من تکوین نشد با طیریت و این در جمیع معجزات ظاهره از دست اولیاء در سایر ائمه

چنان

چنانست که کار خدا را بوده و ایشان سبب ظهور آنها میشدند و نسبت آنها با ایشان از راه سببیت است نه مباشرت و
اختراع و الا حضرات معصومین خالقیت و رازقیت و محیی و ممیت بودن را از خود نفی کرده اند و ما در مؤلفات خود اعلی الله مقامه بسیار از اخبار
نقل کرده ام از جمله در کتاب میزان الانصاف از کتاب اعتقادات صدوق روایت کرده ام که زراره میگوید عرض کردم بحضرت
صادق ع که مردی از اولاد عبدالله بن سبا قائل است بتفویض فرمود که تفویض چیست عرض کردم میگوید خدا محمد و علی را
خلق کرد پس آن سپرد کار را بایشان پس آفریدند و روزی دادند و زنده کردند و میراندند فرمود دروغ گفته دشمن خدا آنگاه که برگشتی
نزد او پس بخوان بر او آیه را که در سوره رعد است ام جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم قل الله خالق کل شیء و هو خلقوا ع
الواحد القهار پس برگشتم بسوی آن مرد و از گفته حضرت او را خبر دادم چنان شد که گویا سنگی را در دهان او زدم یا گفت که لال
شد مؤلف گوید نباید از دلالت این آیه بر نفی خالقیت از غیر خدا و بطلان مذهب مفوضه بی تامل گذشت اولا نص است بر اینکه
نسبت خلقت را بغیر او شرک گفته زیرا که از خالقین شرکاء تعبیر کرده ثانیا صریح است بر بطلان این قول باین نحو که اگر خالق
خلق کند و غیر او هم خلق نماید اشتباه در میان مخلوق او و مخلوق غیر او خواهد شد ثالثا نسبت آفرینش جمیع اشیاء را بر خود
مخصوص کرده بقوله قل الله خالق کل شیء پس چیزی برای دیگران نمیماند که خلق کنند رابعا متصف بصفت خالقیت را
توحید فرموده که بفهماند که خالق یکی است و دو خالق یا زیاده متصور نیست و جمله اولی رد قول بر تفویض است و جمله ثانیه
رد و هم خالقیت بالاصالة است زیرا که کافر میگفت باید غیری خلق نکرده مانند خلق کردن او که اسباب اشتباه باشد و خدا
خالق همه چیز است و او تنها است یعنی نه شریک در صفت خالقیت دارد و نه خدای دیگری هست که چیزی را هم او
آفریده باشد علاوه بر ردی و تبری از مفوضه و لعنت و نفرین بر ایشان بالاطلاق در بسیاری از اخبار معتبره رسیده و معنی تفویض
همان سپردن کار است بدیگری خواه این سپردن یکباره باشد و خواه بتدریج و آنا بعد آن و عندالتامل ابداً فرق ندارد در اینکه خدا
خالقیت را که بخدا مخصوص است بدیگری بسپارد یا اینکه بتدریج او را از خود سلب کند بدیگری بدهد و لازم هم نیست که در سلب
و نزع آن صفت چنان باشد که دیگر قدرت در خودش بر آن نماند بلکه همین که زید را سپرد که فلان چیز را هم تو ایجاد کن و او را معتمد
بر آن کرد چنین کار کرد خدا این تفویض است و لعنت الله بر معتقد آن بلا اشکال شامل است پس اعتذار باینکه

ما غیر خدا را مستقل در خالقیت نمیدانیم بلکه او را همواره در این صفت محتاج او میدانیم مفید نخواهد شد زیرا که فرق ندارد
در اینکه خود تجارت خود را بکند و به پسرت مثلا بسپاری و خود معزول از تجارت بشوی و بین اینکه هر روز سرمایه بدهی و کار تجارت را
باو بسپاری که خود تجارت نکنی هم در هر صورت صدق میکند که تو تجارت خود را باو سپرده بخلاف آنچه ما میگوییم از وساطت
شان در نسبت خلقت و غیر آن نیز بدین که با ایشان ضرر ندارد زیرا که بدیهی است اینکه در همه مخلوقات الفاعلیة مخصوص است
که بواسطه از خدا تلقی تکالیف مینمایند فی الجمله همگی که خلقت خدای این است که دارند چنانچه فرامین الهی را السلطنة بشرها رسانند
افضل است میرسانند پس حرجی در این نیست که بگوییم همه تکالیف ملائکه بر تربه را نیز ایشان از خدا تلقی کرده و ابلاغ فرمایند کیف لا
و حال آنکه مسلم شده که ایشان مطاع و فرمان ده تمامی مکلفین هستند چنانچه ملک و جن و بشر را فرمان بردار ایشان
واجب بوده بعضی اخبار رسیده که هم اطوع لنا منکم چنان فرمان بردار بودند در روز عاشورا با اینکه جمعی کثیر از ملائکه
و طایفه جن حاضر بودند و آن همه مصائب وارده بخلیفه الله شاهد ایشان بود و نتوانستند که بی اجازه امام کاری بکنند حتی اینکه گفته اند
که زعفر جنی بر آن هم ملزم شده صورت بشر افتد با لشکر یزید آشکار را بجنگد مع ذلک حضرت اذن نداد اینقدر ممکن است
که از جمله اسرار عدم اجازه آنحضرت آن باشد که بعد از جوانان خود دیگر بر حیات دنیا دل ننهاده باشد شعر مؤلفه [illegible]
بر مهربانی کاسوده مانند نه کانه در تن پیری خورنده مانند در خون بغلطد نورس جوانی مانند اکبر با نامرادی
خورنده مانند با کام مرادی قاسم دو دستش در خون فخمی در کنده بر با ناتوانی عباس هم دست بر خاک افکند در خون چون جعفر
شیرین زبانی شاه شه دین دل داده باشد دیگر بعیش و دنیای فانی آن بود که ای سیر سود خیر فی الحیوة بعدهم مولا کاهی
سیر بود سینه ام از زندگانی به تنگ آمده است مجملا هیچ یک از او قبول ندارد رضا بعد از زمانی برگشته دید ندید [illegible]
و یاری گذشته سر قطب نور عالم ابریزه کرده اند و بدن اطهرش بی سر در گودال قتلگاه افتاده است ناله و حنینا ه
دو امامه زاده از ایشان بلند شد غلغله در ذات عالم افتاد نمیدانم چه حالی داشتند خواهران و دختران و هم آنها بر [illegible]
شعر سوزد دلم بدرد تو ای جده تاجدار صد حیف چرغان که نیابد روزگار در روز گیر و دار تو ای کش بودمی با افتخار بهره ور
از در گیر و دار خواننده ای برای خدا یاد کن ز من رحمت طلب نما تو برای من ز کردگار در سال [illegible] تو آسوده دلی من خسته ام [illegible] آسوده در ار

المکش

التماس دعا دارم ## المجلس الرابع والعشرون وما ادریك ما لیلة القدر ## مراد تفخیم شان

لیلة القدر است که کار او چنان بزرگ و مراد چنان مدغم نیست که کسی را بغیر از اعلام خدا راهی بر دانش آن و اطلاع بر ثبوت آن
بهم باشد و مجلس سیم روایت از حضرت علی بن الحسین علیه السلام نقل شد که در تفسیر این کلام فرموده که رسول خدا در جواب وما ادریك
ما لیلة القدر عرض کرد نمیدانم و چون در بیان این آیه خلافی نیست در اینکه چون خبر با ظاهر قرآن موافق باشد حجت است خصوصا
آنگاه که در تفسیر قرآن باشد پس کلامی نماند در اینکه علم رسول خدا با تعلیم خدا بوده است و ذات او بالاصالة عالم نبوده و علم از
که علم در غیر او اینکه بی مددی باشد ممکن نیست که عین ذات او بوده باشد و ما در عالم غیر او دو قسم علمی نداریم یکی آنکه ذاتی باشد و عرضی را و
اطلاق نباشد و همچنان علم مختص خدا است و ما غیر از اثبات اجمالی آن راهی نداریم بر تصور آن و هرچه تقدیر و تعبیر کرده باشیم
از تنگی عبارت است و اما علم بالذات در محاط عقل ما متصور نمیشود دیگری آنکه صفت و عرض باشد و آن عبارت است از علم ممکنات
و صفتیت تحقق نپذیرد مگر آنگاه که آن عارض باشد و خدا او را قابل زیاده و نقیصه باشد گذشته از اینها طوایفی از اخبار و آثار
و آیات دلالت صریح دارد بر اینکه علم پیغمبر و اوصیای او تعلیمی بوده است قال الله تعالی ما کنت تعلمها انت ولا قومك من قبل هذا و هم میفرماید
ما کنت تدری ما الکتاب و هم میفرماید قل لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و هم میفرماید و قل رب زدنی علما و هم میفرماید
قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی و هم میفرماید لا یعلم الغیب الا الله والی غیر ذلك من الآیات التی یطول الکلام بذکرها
و اما الاخبار منها آنچه در ادعیه ماثوره از آن بزرگواران رسیده و محقق شده که خود ایشان بر آنها را میخواندند از قبیل قول ایشان
انا الجاهل الذی علمته ولا علم لنا الا ما علمتنا و در دعای صباح و مناجات حضرت سجاد ع لیس لنا من الامر الا ما قضیت
ولا من الخیر الا ما اعطیت و سایر آنها که ناچار اگر با ملاحظه بنگری در ادعیه و مناجات ایشان بر تو پوشیده نخواهد
و منها آنچه در تواریخ خاصه و عامه و اخبار ثابت مسلم شده که هرگاه از رسول خدا چیزی میپرسیدند غالبا در جواب آن انتظار وحی میکشید
و گاهی میشد که سه روز یا زیاده مهلت میگرفت و بعد از نزول وحی جواب میداد و از قبیل اخبار در تضاعیف ابواب بسیار است اهل
اطلاع بر او پوشیده نیست و منها آنچه رفتار ایشان در امور خود مانند رفتار کسی بوده که نمیدانند مگر آنگاه که معلوم شده باشد چنانکه با کسانیکه اظهار
اسلام مینمودند و باطن کافر بودند معامله اسلام میکردند و همچنان که اظهار حب مینمودند و در واقع دشمن بودند دعوی

محبت را از ایشان قبول میکردند ابوسفیان لحیانی آمده اظهار ایمان کرده و خواستار شد که چند نفر از خواص اصحاب را
بمیان قبیله او رفته و با ایشان تعلیم معالم علم و دین نمایند و غرض او آن بود ایشان را برده بکفار که بدهد که عوض کشتگان بدر قصاص
نمایند حضرت رسول خدا ص مضایقه ننموده چند نفر از برگزیدگان اصحاب خود با او سپرد و آن ملعون ایشان را برده و شد آنچه
شد و در قضیه افک عایشه رسول خدا از او اجتناب کرد تا آنگاه که در برائت او وحی نازل شد و در سفر تبوك از
منافقی در مدینه خبر داده بود در حالتی که شتر سواری او گم شده بود منافقان گفتند از مدینه خبر میدهد و جای شتر خود را نمیداند
حضرت فرمود من از نزد خود خبر نمیدهم بلکه ایلچی پروردگار من مرا خبر میدهد این است که خبر میدهد که شتر من در فلان جای
مهارش بفلان درخت بند شده بروید بیاورید رفتند بیاوردند و در هر وقعه از غزوات جاسوس میفرستادند و از
اخبار لشکر کفار استعلام میفرمودند و منها اخبار کثیره در ازدیاد علم ایشان رسیده و در کافی سند بذریح محاربی میرساند
میگوید حضرت ابوعبدالله بمن فرمود یا ذریح لولا انا نزداد لانفدنا و نیز از زراره نقل میکند که حضرت ابوجعفر فرمود
اگر ما در علم زیاد نشده باشیم هر آینه نابود میشویم میگوید عرض کردم میافزایید چیزی را که رسول خدا نمیدانست فرمود نه بلکه چون
چنان شود اول او را عرض کنند بر رسول خدا ص پس از آن بر ائمه ع پس میرسد کار بما و از یونس بن عبدالرحمن مرسلا نقل کرده
که حضرت صادق فرمود بیرون نمیشود چیزی از نزد خدای عز و جل مگر آنچه ابتدا میشود برسول خدا ص پس بامیرالمؤمنین پس
از آن یک یک زمانا تا آنکه نباشد آخر ما داناتر از اول ما و نیز سند بجماعه میرساند که حضرت ابوعبدالله فرمود که خدا
تبارک و تعالی را دو علم است علمی است که مطلع کرده بر او ملائکه و انبیا و رسل خود را پس آنچه اظهار کرده ملائکه و
انبیا و رسل پس بتحقیق ما دانسته ایم آنرا و علمی است که مخصوص خود کرده است آنرا پس زمانی که بدا واقع شود علم ما ازا
در چیزی از آن تعلیم میکند آنرا بما و نشان میدهد برا اما بکه پیش از ما بودند و فاضل مجلسی طاب ثراه در مرآت العقول
از بصائر الدرجات نقل کرده که با اسناد از محمد بن سلیمان بن دیلمی از پدرش و در انتخاب نقل شده که از حضرت صادق
پرسیدم که فدای تو شوم مکرر از تو شنیده ام که میفرمایی لولا انا نزداد لانفدنا فرمود اما حلال و حرام پس بتحقیق
قسم بخدا نازل کرده خدا آنرا بر پیغمبر خود بالتمام والکمال و امام نمیافزاید در حلال و نه در حرام میگوید پس من عرض کردم

که دیگرا آنچه زیاد گردد است فرمود در سایر چیزها غیر از حلال و حرام عرض کردم پس میابید چیزی را که پوشیده بود
بر رسول خدا فرمود چرا این نیست که بیرون میشود کار از نزد خدا پس میآید ملک با آن و پیش رسول خدا پس میگوید
یا محمد پروردگار تو ترا امر میکند با چنین و چنان پس میگوید برو نزد علی پس میآید پیش علی پس میگوید برو نزد حسن
و او میگوید برو پیش حسین پس همواره چنان باشد و نزد یک یک را میرود تا کار میرسد بما الخبر و صراحة این اخبار
در مدعای ما و موافقت آنها با ظاهر قرآن بر احدی پوشیده نیست و منها روایاتی که در خصوص زیاد شدن علم امام در
شب جمعه وارد شده و ثقة الاسلام کلینی طاب ثراه در این خصوص باب مستقلی در کافی ایراد فرموده و منها اخباریست که
نافی علم غیبند از ایشان مگر با تعلیم خدا مانند قول امیر المؤمنین علیه السلام که این علم غیب نیست بلکه تعلم است از ذی علم و منها آنچه
وارد شده در اینکه ائمه از رسول خدا تعلم کرده اند از قبیل قوله علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله الف باب من العلم و این اخبار در معنی تعلم
از خدا و رسول و دلالت بر حدوث علم و ذاتی نبودن آن متواترند و واضح است که علم و تعلم بمعنی خلق عالما
صدق میکند بلکه معنی آن آنست که یاد گرفتم و آموخت مرا علاوه بر اینکه اگر عالما خلق شده باشند دیگر زیاد شدن علم را
معنی نخواهد شد و قول بر آن در واقع رد انکار اینهمه اخبار وارد در ائمه اطهار است بلکه خرق اجماع مذاهب خمسه اسلامیه است
بلکه بعید نیست که بگوئیم که انکار ضروری دین اسلام است زیرا که احدی غیر از غلات که مذهب ایشان حادث شده
قائل نیست از امامیه بر اینکه علم ایشان خلقیست و محیط است بلکه تمامی ائمه مذهب حقه از قبیل شیخ کلینی و صدوق
و مفید و فاضل کراجکی و شیخ الطایفه و سید مرتضی طاب ثراهم تصریح بر این کرده اند که علم ایشان تعلمی است و از غیب
نمیدانند مگر آنچه را که خدا خواسته باشد و لدی الاراده مغیبات را میدانند اما علمای عامه پس حال ایشان در این باب
معلوم است فاضل جلیل القدر کراجکی قدس سره در کنز الفواید میفرماید بعد از آنکه ائمه را با نام میشمرد و انهم فی کمال العلم و
العصمة من الآثام نظیر الانبیاء و انهم افضل خلق الله بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و ان امامتهم منصوص من قبل الله علی
الیقین و البیان و انه سبحانه اظهر علی ایدیهم الآیات و اعلمهم کثیرا من الغائبات و الامور المستقبلات
و لم یعطهم من ذلک الا ما قارن وجها یعلمه من اللطف و الصلاح و لیسوا عارفین بجمیع الضمایر و الغائبات

علی الدوام و لا یحیطون العلم بکل ما علمه الله تعالی و الآیات التی تظهر علی ایدیهم هی فعل الله دونهم الی آخر ما ذکره
و فاضل مجلسی طاب ثراه را کلامی است اگرچه طولی دارد و لیکن نقل آن در اینجا لازم است در کتاب مرآت العقول در شرح
حدیث چهارم از باب نادر در علم غیب میفرماید بتوفیق است و حاصل آن آنست که امام غیب را نمیدانند مگر با تعلیم خدا و
آن جمع میشود میان اخبار و آیات وارده در این خصوص پس بر تحقیق او میفرماید و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب
و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء و هم فرموده سبحانه قل لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا اقول
لکم انی ملک ان اتبع الا ما یوحی الی و فرموده عز و جل و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و فرموده جل و علا و لو
کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء و فرموده عز من قائل فقل انما الغیب لله و فرموده جل جلاله در حالی
که حکایت میکند نوح و لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب و فرموده سبحانه و لله غیب السموات و الارض
و فرموده تعالی قل لا یعلم من فی السماوات و الارض الغیب الا الله و فرموده تبارک و تعالی ان الله عنده علم الساعة
و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت و فرموده عز و
علا قل ان ربی یقذف بالحق علام الغیوب و فرموده جل و عز عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول
فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا پس آیه اولی دلالت دارد بر اینکه خدا اطلاع میدهد کسی را که برگزیده از فرستا
دگان خود بر دانستن غیوب و اما آیه ثانیه پس فرموده به پیغمبر بگو و من نمیدانم آنچه را که مخصوص باشد خدا بدانستن آن
و جز این نیست که میدانم مقداری آنچه را که تعلیم داده مرا خدا مثل امر بعث و نشور و جنت و نار و غیر ذلک تابع
نمیشوم مگر بر آنچه وحی میشود بمن اراده میکند که خبر نمیدهم شما را مگر آنچه را که نازل کرده آنرا خدا بمن و اما آیه ثالثه فرموده معنای
آن آنست که نزد اوست خزینه های غیبی که در آنست علم عذاب مستعجل و غیر ذلک نمیدانند آنها را مگر او یا کسی
که او تعلیمش کرده و گفته شده که معنی آن آنست که در نزد اوست مقدورات غیب میگشاید آنها را برای هر که میخواهد
از بندگان خود با اعلام خود و تعلیم کردن آنها را و آسان کردن راه او بسوی آن و نصب کردن ادله و می بندد
بر هر که میخواهد و نصب ادله نمیکند و گفته در معنی آیه چهارم معنایش آنست که خدا راست دانستن آنچه غایب است

در آسمانها و زمین پوشیده نماند برای او چیزی از آن پس زنان فرمودند که یافتم بعضی مشایخ را از کسانیکه اظهار علم
و تشیع کرده و بتحقیق ظلم کرده شیعه امامیه را در این موضع و از تغییر حرفی پس گمان کرده که ائمه دلالت میکنند بر اینکه خدای تعالی مخصوص
باعلم غیب خلفا فا بر آنچه راضی شده اند بر آن فاش شده اند که امامان میدانند غیب را و حال آنکه ما نمیدانیم از ایشان کسی را که جایز
شمارد صفت علم غیب را برای احدی از خلایق و جز این نیست که مستحق میشود موصوف شدن باین کسیکه بداند جمیع
معلومات را نه با علمی مستفاد و این صفت قدیم سبحانه است که عالم بالذات است شرکت میکند او را در آن احدی از
مخلوقات و هر کس اعتقاد کند که غیر خدای سبحانه شراکت میکند او را در این صفت پس او خارج است از ملة اسلام
و اما آنچه نقل شده از امیرالمؤمنین و روایت کرده از او خاصه و عامه از خبر دادن از غائبات در خطب ملاحم و غیرها مانند
خبر دادن از صاحب زنج و سلطنت مروان بن حکم و اولاد او و آنچه نقل شده از این فن از ائمه هدی بدرستی همه آنها ملتقی
از پیغمبر صلعم آنچه مطلع کرده او را خدا بر آن پس معنی ندارد اینکه نسبت داده است کسی را که روایت میکند از ایشان
این اخبار مشهوره را بر اینکه او اعتقاد میکند که ایشان عالمند بر غیب و نیست این مگر تشنیع قبیح و حکم بر ضلالت ایشان
بلکه تکفیر و راضی نمیشود بر آن کسی که خبیر بر مذهب است و خدا حکم میکند میان او و ایشان و بسوی اوست بازگشت
مولف گوید ای مومن منصف تأمل کن در بیزاری و تبری شیخ طبرسی را از این عقیده و تصریح او بر اینکه معتقد بر آن خارج
از ملت اسلام است و تصدیق و تقریر فاضل مجلسی گفته او را و در این کفایت است برای ارباب انصاف که معتقد باینست که ائمه
عالم بغیب را بی تعلیم خدا و رسول میدانستند و هر چه خبر داده اند از مغیبات با تمام از تفصیل میباشند چنانچه در مجلس آتیه طرف علم
شان فی المجلس مذکور خواهد شد انشاء الله و الآن در این حرفی نیست که ایشان همواره از مغیبات خبر میدادند و این از جمله معجزات
ایشان بود چنانکه حضرت امیر از واقعه جانگداز کربلا مکرر خبر داد از جمله در سفر صفین در دشت کربلا خواب دید و چون بیدار شد در حالیکه
میگریست و میفرمود انا لله مالی و لیزید ابن معاویه صبراً یا اباعبدالله ابن عباس از سبب گریه اش پرسید فرمود
در خواب دیدم که این وادی دریائیست از خون و فرزندم حسین در او غرق شده دست و پا میزند و هو یستغیث و لا یغاث
یا ابن عباس فرزندم را در این بیابان خواهند کشت عرض میکنم حضرت امیر با همه آن مقامات صبر و قوت قلب این واقعه را در خواب می دید

دوام نیاوردند ای دانم چه طور رهم امر گرد زینب بیچاره که زنی بود بی شکسته و پیر نمرده حالا مر ازان بحال و در بیداری با چشم خود حسین را
در گودال قتلگاه غرق در یای خون دید که فریاد برآورد و اقتیلاه مظلوماه واجداه محمد المصطفی ای قول بابا و ابی علی المرتضی
اطراف او را در آنحال دشمنان گرفته بودند بهر طرف که بر میگردید میدید و می خواهر بیچاره کش عزاداری او ندید تنش نیامد مگر اینکه خطاب
با جماعت کرده میفرمود یا ویلکم اما فیکم مسلم الخ التماس دعا از خوانندگان دارم —

المجلس الخامس و العشرون وما ادریک ما لیلة القدر

مقصود از این تعبیرات نفی وهم استقلال ایشان در علم و خلافت ایشان است که ایشان در علم مستقل نباشند بلکه همواره
محتاج تعلم و استفاضه از خدای تعالی هستند و الا انکه ایشان همه چیز را بتعلیم خدا میدانستند در پیش ارباب بصیرت جای حرف نیست
منتهای مراتب بعضی بجهت طمان کرده اند که علم ایشان ذاتی و محیطست در حقیقه بدینواسطه فتح باب بر او بر مذهب جهمیه کرده اند
و بدست دشمن عنود دست آویز داده اند چنانچه در مجلس سابق شنیدی اما آنچه ما میگوئیم این است که اولا باید دانست که در
اطلاق تعلیم لازم نیست که تمامی معلومات علی الدوام در نظر عالم حاضر باشند کما تقولون فلان یعلم النحو و الفقه و دین
در علوم ادبیه مبرزین است بلکه مراد آنست که دارای تبحرات و قوه و ملکه دارد که بواسطه آن جمیع کلیات و جزئیات فلان فن را
میداند اگر چه گاهی از بعضی مسائل آن علم ذاهل هم بوده باشد و بدین جهت است اگر کسی گوید انه اعلم بالنحو و الفقه یا گوید عنده علم النحو
و الصرف هیچگاه مقصود از این تعبیرات احاطه فعلی نیست و ابدا در تعبیرات عربیه این احتمال در اینگونه مقالات میرود پس
از این معلوم میشود که در مثل فرمایشان انا اعلم ما فی السموات و ما فی الارض و یا عندی علم ما کان و ما یکون الی یوم القیمة دلیل بر ادعا
نمیشوند زیرا که دلالت بر احاطه فعلی ندارند بلکه مایه الظهور آنست که ما گفتیم و اگر با کسی گویند لا محاله احتمال است پس تخصیص
معینین محققین تحکم صرف است و حال آنکه گفته ایشان خلاف اصل و ظاهر است و با قواعد علمیه مطابق نیست و همچنین
خبر دادن ایشان از بعضی مغیبات و اظهار آینده در سن صبوت و اوایل طفولیت نیز دلیل بر ادعای شان نمیشود زیرا که او
بر تعلیم در ایشان واضح است پس اگر در طفولیت چیزی را بواسطه روح القدس از خدا تعلم کرده خبر بدهند هیچ غرابتی و منافاتی با گفته ما

نخواهد داشت کمالی بخشی پس میگوییم که امام همه چیز را میداند و چیزی را از گذشتگان و آیندگان و خبر از آسمان و زمین
هر چه مردم را علم و اطلاق میشود غیر از آنچه بر خدا مخصوص است بر امام پوشیده نیست لیکن علم او را اسبابست پس علم الهی و
جهالت علوم آینده را از رسولخدا تعلیم کرده و او هم از وحی خدا خبر داده و برخی از علمشان که متعلق بر احکام است از قرآن فاطمه
از تقریرات وحی نوشته شده ماخوذ است و جمعی فراهم از علمشان از قرآن مجید است و برخی بوسیله جامعه است که حضرت امیر آنرا
باملای حضرت رسولخدا نوشته و آنجناب او را از وحی تلقی کرده و برخی از صحیفه آسمانی که بنام هر امام مختوم نازل شده مستعلم
کرده اند و برخی را بواسطه نظر بر عمود نور و فی الحقیقه چیزیست مانند آینه جهان نما میدانند و برخی را بواسطه الهام در لیالی
قدر میدانند و آنها یا عبارتست از امور بدائیه یا اذن در اخبار از آنها چنانچه در مجالس سابقه گفته شد یا بعضی از آنها را در لیالی جمعه
تحقیق از الهام میدانند و ما بعضی حوادث را در هر ساعت آنا فآنا بحسب تقاضای مصلحت بواسطه سماع صوت ملک یا
الهام میدانند اینها که ما اشاره کردیم همه آنها منصوص است و نصوصی که در باره آنها وارد شده است اگر جمع شوند
کتابی بس بزرگ میآید و خود آن اخبار روشن میرساند علم ایشان ذاتی نیست بلکه بواسطه و اسبابست و اگر بنا
باشد بر رد یا تاویل آنها احادیث متفقه دیگر نتوان بار چیزی از اخبار و احادیث استدلال نمود و شبهه عدم حجیت [illegible]
و دلالت جمیع اخبار ساری خواهد شد خصوصا اگر تاویل بر اساس چیزی باشد که محض مشتهای نفس است و مخالف آن باکتب ائمه و
اساطین مذهب و قواعد آن از اظهر و اضحاتست پس معنی اینکه ما همه چیز را میدانیم آنست که لدی الحاجة در نزد ما حاضر است
و اگر بخواهیم خبر میدهیم نه اینکه ما احاطه فعلی بر تمامی معلومات داریم و شواهد این در اخبار بسیار است از جمله در کافی بسند معتبر
ساباطی [illegible] میگوید پرسیدم از حضرت ابیعبدالله از امام که غیب را میداند فرمود نه ولیکن چون اراده کند که چیزی را بداند
آگاه میکند خدا تعالی او را و از ابو ربیع الشامی روایت کرده که آنحضرت فرمود ان الامام اذا شاء ان یعلم علم
و در روایت ابو عبیدة المدائنی فرمود اذا اراد الامام ان یعلم شیئا اعلمه الله ذلک و در روایت علی بن ابیحمزه حضرت
ابو الحسن فرمود مبلغ علمنا علی ثلثه وجوه ماض و غابر و حادث علم ماضی عبارتست از علم راجع بر گذشتگان و علم غابر
آنچه راجع بر آیندگانست و علم حادث تغییر امور بدائیه است بالجمله فرمود اما الماضی فمفسر و اما الغابر فمزبور و اما

الحادث فقذف فی القلوب و نقر فی الاسماع و هو افضل علمنا و لا نبی بعد نبینا و این کلام تصریح است بانچه ما گفتیم و
و برای دفع توهم نبوت در باره ایشان که ممکن است بواسطه قذف و نقر بعضی را گمان نبوت شود و حارث بن مغیره از حضرت
ابیعبدالله پرسیده که خبر ده مرا از علم عالم شما فرمود وراثت است از رسولخدا و از علی میگوید عرض کردم ما بدرستی حدیث میکنیم که
بدرستی آن افکنده شده در دلهای شما و بر زده شده بر گوشهای شما فرمود و دلالت بعضی باینست یا این بعض بر هر دو مباشد و مفضل بن
عمر میگوید عرض کردم بحضرت ابوالحسن که بما روایت رسیده از حضرت ابیعبدالله که بدرستی علم ما غابر است و مزبور و نکت فی
القلوب است و نقر در اسماع فرمود اما غابر پس عبارتست از آنچه متقدم شده از علم ما و اما مزبور پس عبارتست از آنچه میآید بما و
اما نکت در قلوب پس الهام است و اما نقر در اسماع پس امر ملائکه است مؤلف گوید شاید اطلاق غابر بر ماضی بمناسبت این
باشد که احوالات گذشتگان باقی مانده ایشانست برای آیندگان مجملا اگر کسی بدقت در اخبار ائمه تتبع نماید خواهد دانست که
آنچه ما گفتیم چکیده فرمایشات خود ائمه است و الا چگونه نسبت جهل بر امام توان داد و حال آنکه او خلیفه خدا و قیم بر ماسوی است
و اگر پادشاهی شخصی را بحکومت ولایتی فرستاده باشد و مطلع از گذارشات آن ولایت نباشد و نتواند که از حالات رعایا
مستحضر باشد در حقیقه این کاشف است از نقص پادشاه پس چگونه میشود که خدای عالم بزرگ کسی را برای سرکشی و رسیدگی امور خلایق
خویش نصب نماید که او نتواند از حال رعایای خویش مستحضر باشد یا کسی از مخلوقات از او چیزی بپرسد و او در جواب آن عاجز بماند
روزی مفضل در حضور حضرت صادق بود عرض کرد فدای تو شوم واجب کند خدا طاعت بنده را بر بندگان و محجوب کند
از او خبر آسمانرا فرمود نه خدا گرامی تر و رحیم تر و رؤف تر است بر بندگان خود از اینکه فرض کند طاعة بنده را پس از آن محجوب
دارد از او خبر آسمانرا در هر صباح و مسا خبر پس [illegible] میگوید شنیدم حضرت ابو جعفر [illegible] و جماعتی بودند از اصحاب او
که تعجب میکنیم از جماعتی که بولایت ما قایل میشوند و ما را امام قرار میدهند و میگویند بدرستی طاعت ما واجبست بر ایشان مانند
طاعت رسولخدا پس از آن میشکنند حجت خود را و بانفس خود مخاصمه میکنند بواسطه ضعف قلوبشان پس نقص میکنند بر ما حق ما را و عیب
میگیرند از برای کسی که داده است براو خدا براهین حق معرفت ما را و تسلیم شدن بر امر ما آیا گمان میکنید بدرستی خدای تبارک و تعالی
واجب کرده طاعت اولیای خود را بر بندگان خود پس از آن پوشیده دارد از ایشان خبرهای آسمان و زمین را و بریده باشد از

ایشان

از ایشان بود علم را از آنچه در آنست و نام دین شان حمران عرض کرد فدای تو شوم آیا دیدی آنچه شد از کار علی بن
ابیطالب و حضرت حسن و حسین و خروج ایشان و قیام ایشان با دین خدا عز ذکره و آنچه رسیده شدند از کشتن طواغیت ایشان
و غالب شدن بر ایشان تا اینکه کشته شدند و مغلوب گردیدند پس فرمود ابوجعفر علیه السلام ای حمران بدرستی خدای تبارک و تعالی مقدر
کرده بود آنرا بر ایشان و قضا و امضا کرده و واجب فرموده بود آنرا از سبیل اختیار پس از آن اجرا کرد آنرا پس رسید علم از رسول خدا
با ایشان پس قایم شد علی و حسن و حسین بعلمی که ساکت شد هر کس ساکت شد از ما و اگر ایشان ای حمران آنگاه که نازل شد بر ایشان
آنچه نازل شد از امر خدای عز و جل و غالب کردن طواغیت بر ایشان سوال میکردند از خدای عز و جل اینکه دفع کند از ایشان آنرا
و الحاح میکردند در طلب زوال ملک طواغیت و رفتن پادشاهی ایشان آنگاه هر آینه اجابت میکرد ایشان را و دفع میکرد
آنرا از ایشان پس از آن میبود انقضاء مدت طواغیت و ذهاب ملک ایشان سریعتر از در رشته کردن منظومی از قطع شده
باشد و پراگنده گردیده باشد و نبود آنچه رسید به ایشان ای حمران برای گناهی که مرتکب آن شده باشند و نه از باب عقوبت
در معصیتی خدا را که در آن مخالفت کرده باشند و لیکن برای منازلی و کرامتی بود نزد خدا که اراده کرد که برسند بآنها پس گمان تو در حق
ایشان بجای دیگر نرود ای حمران مولف گوید محصل این حدیث آنست که چون عمده استدلال شیعه مذهب درین و مخالفین آنست که نمیشود
که جای رسول خدا کسی بنشیند که جاهل باشد بلکه خلیفه رسول باید مثل خودش عالم باشد پس در صورتیکه در حق ائمه خود نسبت جهل
داده باشند این نقض با قول اول ایشان خواهد شد و اما سوال حمران پس شاید ناظر بر این باشد که در صورتیکه اخبارات
آتیه از ایشان پنهان نبود پس چگونه شد آن بزرگواران در معارضه با معاویه و یزید و خوارج بگیر و دار افتادند و جواب حضرت
ناظر است بر اینکه این ابتلای ایشان از راه جهل بر ما آتی نبود بلکه تقدیر خدا و امر او بود غایة اینکه واجب نکرده بود با ایشان بلکه اگر از
خدا درخواست مینمودند دفع آن بلا را و زوال ملک طاغیان را هر آینه قبول میفرمود و لیکن چون رضای حق در آن بود که ایشان بجهة
بعضی مصالح مبتلا شوند ایشان هم بامر خدا و رضای او در مقام تسلیم شدند و تفصیل این اجمال در اخبار دیگر رسیده است
که صحیفه از آسمان بر رسول خدا نازل شده بود که دوازده ختم داشت و مختوم بود با خاتم ملائکه و تکلیف هر امام در فتح از آنها مکتوب
بود و هر چه حضرات معصومین هر یک در زمان خود میکردند از روی همان نوشته آسمانی بود و با همان قاعده کلیه اشکالاتیکه در افعال ائمه

کرده اند مندفع میشود از قبیل آنچه گفته اند که امیرالمؤمنین علیه السلام اگر میدانست که ابن ملجم او را خواهد کشت چرا بمسجد رفت و حضرت
حسن اگر میدانست که بشیر زهر زده اند چرا آنرا بخورد و حضرت حسین علیه السلام اگر میدانست که او را خواهند کشت چرا نفس خود را القا بتهلکه مینمود
و جواب همه اینها از ما تقدم معلوم میشود زیرا که معنی عصمت عدم تخلف از امر و فرمان خدا است و امر الهی گاهی عمومی
باشد و گاهی خصوصی پس اگرچه در اوامر عمومی خدا از القا نفس به تهلکه نهی فرموده و لیکن ممکنست که در اوامر خصوصی اولیای خود را
امر کند بر اینکه بجهة دفع بعضی مفاسد و ملاحظه بعضی مصالح نفس خود را بکشتن بدهد و این شرعا و عرفا غرابتی ندارد و اما شرعا
پس رسول خدا مخصوص شده بود با بعضی تکالیف که آنها بر سایر ناس رجحان نیافت و حضرت خضر علیه السلام که بعضی کارها اگر بدون امر خدا بکند
جایز نبود مانند سوراخ کردن کشتی و تصرف در مال دیگری و کشتن غلام بیگناه پس در جائیکه کارهائی باین بزرگی برای بعضی مصالح
از قبیل معیوب کردن کشتی برای حفظ آن از غصب و کشتن غلام برای اینکه عاق بر والدین نباشد بر خضر جایز باشد پس چرا باید
هم بر امام جایز نباشد که برای حفظ اسلام و ابقاء مذهب حقه و افتضاح ظالمان دعوی خلافت از کسی که مقصود او محو اسلام و محق دین
سید المرسلین بود جان خود را تقدیم بدهد و انکار او صحیح نباشد و حال در شریعت سلطنت داری و تقیه پروری سلاطین جابر هم بر
این قاعده را مرعی داشته اند و بسیار شده که بعضی سلاطین باقتضای مصلحت مقام خود را انکار کرده اند پس خداوند حکیم بجهة آنچه از سوء
اختیار عباد تولید شده بود هر یک از ائمه را بجهة مصالح زمان خود بتکلیفی مکلف فرموده بعضی مامور بجنگ و بعضی مکلف بصلح
و آخری مامور بخانه نشینی و اعتزال و تقیه شده اند و تا آنچه فرموده در ابتلای شان بجهة گناه و معصیتی نبود بلکه برای ارتفاع درجات
بود معنی آن آنست که صدور معصیت بسبب عصمت از ایشان محال بود پس متصور نباشد که ابتلای ایشان از ره مجازات باشد بلکه
باید برای رفع درجات بوده باشد و لیکن نه بآنمعنی که خود ایشان قصوری داشته و بواسطه ابتلا ترقی و ترفع کرده باشند بلکه معنی
آن اینست که بواسطه ابتلای ایشان جماعتی از خلایق از آتش جهنم نجات مییابند و این در حق ایشان رفع درجه و کاشف از علو
مکانت ایشان است چنانچه در صریح حدیث قدسی وارد شده که حسین بن علی علیه السلام مانند بره گوسفند صبر میکند بر عطش و ذبح شدن تا بجهت
شیعه و ذریه و دوستان خود را موقف گوید نجات دادن شان بدان نحو میشود که بسبب شهادت آن بزرگوار اسلام و شهادتین
در شرع محمدی باقی ماند پس شیعیان بواسطه راه یافتن بر ایمان و عمل از عذاب نجات یابند و بعضی تقصیرات و قصورات ایشان

لا اله الا الله

نیز با زیارت و تعزیه داری و گریه کردن برای آن حضرت زیاده می شود چنانکه آنچه در اخبار معتبره رسیده من زار الحسین ع بکربلا عارفا

بحقه کان کمن زار الله فی عرشه و حق علی المزور ان یزور زائره و حق بکار برادر ... من بکا علی الحسین ع وجبت له الجنة

حضرت ... بودن شمر ... گردن من حق گذارد باینکه ساعتی محبین من گریه کردی بلی ... همواره ... سطور ...

در کربلا ... شد که بر سر ... گریه کنم و ... از پدر بزرگوارش پرسید که آیا در زمان شهادت حسین من خواهم شد ... آنچه

از قضایای ... بار ... بعد از شهادت نیز ... در عالم ظاهر حاضر نشدم که بر سر ... گریه کنم ...

آنحضرت را در خواب دید فرمود چرا بر حسین من نوحه ... عرض ... نوحه کنم فرمود بگو ... الینا ... وسمعنا ... تعنینا

والیکیا ... الصد ... لا ... در شب ... در عالم ... آمده ... بدیگر

قصه طرماح ... | **المجلس السادس والعشرون لیلة القدر خیر من الف شهر** | ... من

این از برای بیان فضیلت وجه تعظیم و تعظیم شب قدر است و خیریت آن باعتبار آنست که آن شب متعدد است برای نزول ... و

رحمت و ... ولی ... بواسطه الهام علوم ... تدبیر امور عالم تکوین و برای عابدان ... قبول و

کمال اجر اضعاف آنچه در سایر لیالی ... اعمال صالحه استحقاق داشته اند و برای عاصیان ... قبول توبه و برای

داعیان ... حوائج با اجابت دعا پس این شب ... بهتر و افضل است از هزار ماه سلطنت دنیوی که ... منقطع

و فانی و باعث مزید عذاب اخروی خواهد شد و از عبادت هزار ماهی که در آنها شب قدر نبوده باشد و ... گفته شد

فضیلت زمان است نه فضیلت عمل و ممکن است که این فضیلت از مختصات امت مرحومه باشد چنانکه ... رکعت نماز

شان ... مقابل هزار رکعت نماز سایر امم قرار داده و این نحو احترام حضرت ختمی مرتبت ... پس تحقق بودن شب قدر از

اول عالم و قطع بر عبادت مانند حضرت یحیی و سایر عباد بنی اسرائیل در آن با فضیلت عبادت آن از امت محمد

از عبادت هزار ماه سایر امم اگرچه شامل لیلة القدر هم بوده باشد منافی آنچه گذشت از اینکه در مقابل طول عمر سایر امم شب

قدر از این امت عطا کرده نخواهد شد زیرا که محصل آن میشود که فضیلت عبادت قدر دخول خود در جای خود است به

یعنی که اگر سایر امم نیز آن شب را عبادت کنند اگرچه عبادتشان افضل است از عبادت هزار ماه ایشان که خالی از شب

قدر باشد ولیکن اگر عبادت آن شب از امت محمد ص اتفاق افتد از عبادت سایر امم مطلقا اگر شامل شب قدر هم بوده باشد افضل

و افضل مجلسی ره در مرآة العقول میفرماید و خلاف شده در معنی بهتر بودن شب قدر از هزار ماه پس گفته شده که عبادت در او

بهتر است از عبادت در هزار ماه که در آنها شب قدر نباشد چنانچه در صحیفه سجادیه است ... الی ... اول

آنست که ... باشد فضیلت لیلة القدر در مدت سلطنت ایشان ... بنی امیه از عالمیان سوای از

اهل بیت معصومین پس عبادت شب قدر بهتر است از عبادت آن مدت بجهه نبودن شب قدر در آن هم آنست که خدا

فضیلت آن شب را از بنی امیه سلب کرده پس مراد از عبادت عبادت تقدیریه است زیرا که عبادت ایشان صحیح نیست

و معنی آن باشد که اگر فرضا عبادت ایشان صحیح بود عبادت شب قدر از عبادت آن مدت افضل بود بجهت سلب فضل شب

قدر از ایشان سوم آنست که مراد بیان مدت سلطنت ایشان باشد و اینکه تقریبا هزار ماه خواهد شد ... آنحضرت

میفرماید که نبوده باشد در آن شب قدر یعنی با قطع نظر از شب قدر اینکه خدا او را سلب کرده از آن مدت از زمان

یا ... چهارم آنکه مراد آن باشد که ثوابی که خدا عطا میکند برای عمل کردن در آن شب بهتر است از سلطنت بنی

امیه و شوکت و اقتدار ایشان در آن مدت و حاصل آنست که اعتبار این ثواب از سایر ثوابهای اخرویه مانند اعتبار

ملک بنی امیه است بالنسبه بسایر اعتبارات و خوشیهای دنیویه و اولی پس تحقیق وارد شده ... ثواب ... تسبیح

بهتر است از پادشاهی سلیمان مولف گوید که آنچه ما اول تقریر کردیم اولی است و اشکالی بر آن وارد نمی شود

زیرا که در شب قدر دو حیثیت است یکی حیثیت سلطنت و یکی حیثیت عبادت پس باعتبار سلطنت او بر سلطنتها دیگر

خصوص سلطنت بنی امیه و عبادت او با عبادت سایر لیالی آن شب بهتر است از هزار ماه اما در حیث سلطنت بجهه

که سلطنت شب قدر معنوی و حقیقی و دائمی و نافذ بر عموم کائنات و غیر محتاج بر تحصیل لوازم ظاهریه از خدم و حشم و تجملات

که در تحصیل هر یک از آنها زحمتهاست میباشد بخلاف سلطنت ظاهریه نفوذ آن فقط بر ظاهر و خوشی فانی و غیر باقی در عموم است

خصوص سلطنت بنی امیه سلطنت باطله و جائره و باعث عذاب اخروی و سرمایه نکبت میباشد و منظور از حدیث ... باطف

شهر و زینت که بگیرند باشد نه بحد بد حقیقی چنانچه گفته شده از قبیل قوله تعالی ان تستغفر لهم سبعین مرة و بنابر آن حاصل
آن باشد که سلطنت شب قدر مخصوص آل محمد و خلفای خدا است بهتر است از سلطنت دیو اگرچه در هزار ماه طول
مدت ... هزار ماه یا بیشتر نیز باشد بجهة آنکه او در تمام ذرات عالم و اقسام موجودات نافذ است بخلاف
سلطنت سلاطین دنیوی که ممالک ایشان محدود و مملکت داری ایشان موقت باشد و هم سلطنت آل محمد در آنشب بهتر است
از سلطنت سایر خلفاء الله در همانشب زیرا که ممکن است که نزول ملائکه بر خدمت سایر خلفاء از برای تعلیم باشد و بر خدمت
آل محمد برای تعلم یا اینکه بخدمت سایرین در خصوص بعضی کارها برسند و بر خدمت ایشان در خصوص جمیع کارها یا اینکه
سلطنت ایشان در آنشب منقطع شده و سلطنت آل محمد تا قیام قیامت باقی است پس سلطنت شب قدر آن بزرگواران
از سلطنت شب قدر سایر خلفاء افضل است علاوه بر همه این اطناب آنست که چه مستفاد از اخبار آنست که هیچگاه عالم از
شب قدر و از خلیفه در آنشب مرجع باشد خالی نشده است چنانکه گذشت پس قول بتخصیص آل محمد با آن منافی
صریح اخبار خواهد شد و چون همه امور راجعه بر آل محمد بحسب قواعد مذهب ناچار باید از امور راجعه بر غیر ایشان از خلفای خدا افضل
باشد زیرا که خلافت و ولایت ایشان بالاتر است از خلافت و ولایت غیر ایشان قطعاً پس بنا بر آنچه ذکر کردیم ظاهر به
و مدلول روایات در جای خود خواهند ماند والله العالم و اما در حیث عبادة ممکن است که بگوئیم عبادت آنشب در این
فضیلت که ذکر شد مخصوص امت مرحومه است و عبادة سایر امتها در آنشب مثل عبادتشان در سایر لیالی بود اگرچه
سلطنت آنشب از اول عالم مقرر بود زیرا که سلطنت و مرجعیت خلفاء الله در آنشب لازم نگرفته است عبادة او نیز
فضیلت و امتیازی داشته باشد و مستفاد از اخبار همان نبوی شب قدر بمنزله نزول ملائکه در آنست نه مطلق و آنچه اول
ذکر کردیم آن نیز احتمال است غیر بعید زیرا که خداوند برای امت مرحومه امتیازات بسیار داده است و هیچ بعید نباشد
که از جمله امتیازات ایشان آن باشد که عبادتشان را در لیلة القدر از عبادة سایر امم در هزار ماه اگرچه شامل شب قدر هم
بوده باشد افضل قرار بدهد اگرچه عبادة شب قدر از ایشان نیز افضل از عبادة هزار ماه خالی از شب قدر بوده باشد
یا اینکه عبادة امت مرحومه را در شب قدر فضیلتی قرار بدهد بدون سایر امتها یعنی در غیر واحد از امور که این است

امتیاز

امتیاز قرار داده و منها آنکه آب را در حق این امت مطهر قرار داده اما سایر امتها بنا باخبار معتبره نجاسات را بمقاریض
از خود دور میکردند حضرت پیغمبر فرمود که خدا توسعه داده برای شما وسیع تر از میان زمین و آسمان و منها آنکه زمین را برای
این امت مسجد و طهور قرار داده رسولخدا فرموده جعلت لی الارض مسجدا و طهورا و منها آنکه اگر کسی از امم سالفه گناهی میکرد
خدا او را رسوا مینمود و بر در خانه او گناه های او را مینوشت و توبه ایشان آن بود که مباشرت خوراکیهای لذیذ نکنند و اما
این امت چون یکی از ایشان گناهی بکند اولا هفت ساعت او را مهلت داده گناه او را نمی نویسند در ساعت پشیمان
شود که در آنصورت هیچ نمی نویسند و اگر بنویسند او را رسوا نمیکنند و بر عملی او هم نمیکنند و تا ملک الموت را ندیده توبه او را
قبول مینماید و چون توبه کند توبه سیئه او را محو میکند جای آن حسنه مینویسد کما قال الله تعالی اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات
و منها آنکه چون یکی از گذشتگان بر گناهی قصد میکرد گناه براو نوشته میشد و چون قصد عمل میکرد گناه دیگر نوشته میشد
اما از امت مرحومه این را برداشته و تا گناه را بانجام نرسانیده نیاورد و هفت ساعت نگذرد نمینویسند و منها آنکه چون
کسی از ایشان ثوابی میکرد دیگر ثواب در نامه عمل او ثبت میشد و این امت چون عملی بجا میآورد ده حسنه در نامه عمل او نوشته میشود
و منها آنکه ایشان بانسیان مؤاخذه بودند و تکالیف شاقه بر ایشان حمل شده بود اما تمام آنها از این امت اسقاط شده
در بعضی از اخبار رسیده بر سایر امم هزار رکعت نماز در شب و روز واجب بود در این امت در مقابل آن ده رکعت
نماز واجب کرده بود بعد از آن رسولخدا از بابت شکرانه بر ولادت حسنین هفت رکعت بر آن علاوه فرمود
در ده رکعات عشره شک جایز نیست و قرائت هم از آنها ساقط نیست بخلاف رکعت سوم و چهارم و یک رکعت
نماز شام از این قاعده بالنص بیرون شده است و منها آنکه روز قیامت است رسولخدا از رسوا میکند چنانچه در دنیا مسخ علمای
برای آنکه پیغمبر خدا خجالت نکشد و آنکه در بعضی اخبار رسیده که در آخر زمان جمعی مسخ بصورت قرده و خنازیر خواهند شد شاید
آن بعد از رجعت خواهد شد یا اینکه مراد از آن مسخ باطنی است واقعی است پس جمعی از کسانیکه واقعا مستحق مسخ شده باشند
خبر است که روز قیامت رسولخدا عرض خواهد کرد خدایا حساب امت مرا چنان بکن که سایر خلایق خبردار نباشند که باعث
انفعال من گردد خطاب رسید که حساب آنها را چنان بکنیم که تو هم خبردار نباشی و در خطبه آخر رسولخدا فرمود ...

در فرمود انی فرطکم الی الحوض فلا انشدن منکم منقطعین از اینها معلوم میشود که رسول خدا آزرده از کرده های بد ما خجالت میکشد و این
در نهایت درجه شفقت و رحمت و لطف و مهربانی اوست در حق امت خود و همچنین از اینجا معلوم میشود که خداوند عالم نیز
در حق امت پیغمبر مهربان تر از سایر امتها است چنانچه ایشانرا افضل و اشرف سایر امتها قرار داده و پیغمبران اولو العزم
همواره از خدا مسئلت مینمودند که ایشانرا از امت ما قرار ده و خطاب میرسید که هیهات که ایشان امت افضل پیغمبرانند و افضل
امتهایند شنیدم حضرت خلیل الرحمن بعد از یأس از اجابت سؤال اولی عرض کرد الهی مرا از شیعیان علی قرار ده و اینسؤال
آنحضرت مقرون باجابت شده و در اخبار ما آن بزرگوار را از شیعیان علی شمرده اند و هر کس دعوی کرده که من از شیعیان
علی میباشم فرمودند که تو در اینصورت باید مثل ابراهیم خلیل بوده باشی پس چنین مقام امتی رسول خدا و شیعه علی را بخاطر رسول خدا
فرمود شیعة علی یوم القیمة هم الفائزون شیعیان علی روز قیامت محشور میشوند در حالتی که آسوده و عافیتهم ساتره
عورات ایشان امیرالمؤمنین مولای شیعیان است و نیز باید یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا بعنوان وفود وارد میشوند از قبر
در برخیزند تاج مکلل بر سر ایشان میگذارند و حله بهشتی بر او میپوشند و ناقه بهشتی سوارش مینمایند ملائکه همراه او را گرفته بر او
مژده بهشت میدهند چون با آنجلال بمحشر میرسد خلایق از جلال او حیران میمانند و هر کس در حق او گمانی میکند بعضی میگویند
که این از پیغمبرانست و بعضی میگویند از ملائکه مقربانست و بعضی گمان میکنند که از اولیا است پس از بطنان عرش ندا
میرسد که اینها که گمان میکنید از آنها نیست بلکه ان هو الا عبد انعمنا علیه محب علی بن ابیطالب با آن طمطراق
میآیند تا میرسند بسایه عرش خدا می‌بینند که حضرت خامس آل کسا در سایه عرش بر کرسی کرامت نشسته پس در حضور
او نازل شده مشغول صحبت با آن بزرگوار میباشند حوریان بهشت که انتظار ایشانرا میکشند از غلمان بهشت میفرستند
در نزد ما بیائید ما را از انتظار بر آئید ایشان میگویند که مصاحبت آقا و مولای ما در نزد ما از هر چیز خوشتر است حوریان هر بار
کس میفرستند باز ایشان نمیروند هر گاه حضرت حسین ایشانرا امر میفرماید که بروید و ایشانرا از انتظار بر آئید
پس ایشان سوار شده بسوی بهشت روانه میشوند و ملائکه برای استقبال ایشان بیرون آیند هنگام ورود خازن
بهشت تهنیت گفته و میگوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین الشیعه معلوم آنکه شیعیان علی مصاحبت حضرت

حسین

حسین را بر سکونت بهشت و معاشرت حوریها ترجیح میدهند و شاید اینکه علت آن باشد چون دانسته اند که باعث
نجات ایشان از عذاب سقر و نوال ایشان بر مثوبات عالیه وجه مبارک آنمظلوم گردیده که آن بزرگوار با خون جوانان
خود و با نفس نفیس خویش ایشانرا از خدا باز خریده در آنهنگامیکه با بدن پاره پاره و جگر تافته بروی خاک گرم کربلا افتاده
و در گودال قتلگاه در میان خون خود دست و پا میزد و روی بر خاک نهاده با گوشه چشم بر آسمان نگریسته عرض میکرد الهی
رضا بقضائک و تسلیما لامرک اهل وانت عهدکی میگویند که خطاب رسید یا حسین تو بعهد خود وفا کردی من هم بعهد
خود وفا خواهم کرد ولسوف یعطیک ربک فترضی ای خداوند دوستان علی بخون بحق تو میآمرزم که تو راضی شوی چون این
الخطاب را شنید عرض کرد الآن طاب لی الموت الشیعه تا این هنگام قاتل بر اقدام بر مقصود خود جسارت نداشت
ولی چون کلام راضی شد بقضا و ما تشاؤن الا ان یشاء الله ای قوم حسین داد نخ وانا التمس منک الدعاء

المجلس السابع والعشرون لیلة القدر خیر من الف شهر

بدانکه علمای اهل قبله در خصوص شب قدر اختلاف کرده اند و جمعی از عامه گفته اند که آن شب مخصوص در عهد رسول خدا بوده و بعد از آن
جناب مرتفع شده و ظاهرا ایشان بر اینقول دلیل خود گرفته مگر صورة اینکه معنی مستفاد از سوره قدر که عبارت از نزول ملائکه
از خصوص هر قبیل کار بنده در حق افراد امت و نه در خصوص ما مانشان متحقق نمیشود و اگر بر بقای آن اقرار کنند لازم گرفته
که بر نزول ملائکه از بابت امور ربعه بر امکانیان نیز اعتراف کنند و در آنصورت باید بر وجه حجی که ملائکه بر او نازل میشوند
نیز اقرار نمایند و چون این احتمال در غیر ائمه آل محمد بدیهی البطلانست پس قول بر بقای شب قدر مؤدی بر اعتراف بامامت ایشان
میشود و آن لازم گرفته بر بطلان امامت امامان خویش ملتزم باشند و الا نزول شیء بعد از تحقق وجه او محتاج دلیل است
باری و اکثر عامه قائلند که آن شب مرتفع نشده و لیکن در تعیین آن اختلاف کرده اند بعضی گمان کرده اند در شبهای
سال پنهان شده و در ماه رمضان بحقیقت فرموده و باید دانست که علما را در این شب اختلاف بسیار است جمعی بر آنند که این
شب در عهد رسول خدا بود چون آنحضرت رحلت فرمود مرفوع گشت و این قول ضعیف و مخالف روایتی است که ابوذر روایت کرده که

من

س از رسول خدا پرسیدم که یا رسول الله آیا شب قدر در عهد انبیا بوده بعد از آن مرتفع شده فرمود بل هی الی یوم القیمة
چنین نیست بلکه تا روز قیامت باقی است و نزد بعضی مجهول است در همه سال و تعیین نیست در کدام ماه است و کدام شب است
و اگر کسی طلاق زوجه خود را معلق سازد بر شب قدر تا یک سال بگذرد طلاق واقع نمیشود و این قول ابو حنیفه است و در بعضی روایات
از ابن مسعود منقول است که اگر کسی در همه سال احیا کند شب قدر را در مییابد و چون این قول بعبدالله عمر رسید گفت ابن مسعود دیده است
که شب قدر در ماه رمضانست لیکن اینرا از جهة آن گفت که تمام مردمان اعتماد بر شبهای رمضان نکنند و در عبادت اکتفا بآن نمایند
مؤلف گوید دروغ گفتن برای حث بر عبادت مستور خالی از غرابت نیست مجملا بگوید و جمهور علما بر آنند که شب قدر در ماه رمضانست
و در لیالی آن اختلاف کرده‌اند و ابن رزین عقیلی بر آنست که شب اول ماه رمضان است و حسن گفته که شب هفدهم است
و نزد جماعتی دیگر شب نوزدهم و صحیح اقوال آنست که در عشر آخر رمضانست و از حضرت امیر المؤمنین مرویست ان النبی
کان یوقظ اهله فی العشر الاواخر من رمضان یعنی حضرت اهل خود را در عشر آخر رمضان بیدار میکرد و بعبادت ترغیب میفرمود و در
همه اوقات اینها شب را بقیام در رکوع و سجود بسر میبردند و میفرمود التمسوها فی العشر الاواخر یعنی شب قدر را در این ده شب
طلب کنید انتهی موضع الحاجة من کلامه و بعد از کلامی طائل از ابی بن کعب و عایشه و ابن عباس نقل کرده که شب قدر شب
بیست و هفتم است و بعضی بر آخر شب بیست و سیم قائل شده‌اند و بعضی آنرا در شبهای طاق مانند بیست و یکم و سوم و پنجم و هفتم و نهم
احتمال داده‌اند و باید دانست که شب قدر همیشه باقی است و نمیشود که بیرون از لیالی ماه رمضان باشد باجماع
محقق مستفیض بر بیان عصمت از علمای امامیه و همچنین اجماع که فقهی کاشف از قول معصوم است حجت است علاوه ظاهر قرآن
هم با آن موافق است لقوله تعالی شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و این دلیل است بر اینکه نزول قرآن در ماه رمضان
بعمل آمده است و در جای دیگر انا انزلناه فی لیلة مبارکة و از این فهمیده میشود که در لیالی رمضان نازل شده نه روزهای آن و در جای
دیگر انا انزلناه فی لیلة القدر و از آن دانسته میشود که نزول قرآن در شب قدر و شب قدر در ماه رمضان بعمل آمده است
و اخبار از ائمه اطهار در تصریح بر اینکه شب قدر در ماه مبارکست متواترند و اگر هیچ نباشد ادعیه مرویه از ایشان در دعاها
تصریح بر آن شده کلامات از قبیل قوله شهر رمضان الذی انزلت فیه القرآن و جعلت فیه لیلة القدر علاوه

بر این

بر اینها مدد آیات بسیار رسیده که آن شب در یکی از شبهای رمضانست و شاید هم از آنها در این کتاب مبارک نقل شود
و باید دانست که مستفاد از بعضی ادعیه معتبره آنست که اتفاق افتادن شب قدر یعنی نزول ملائکه و تقدیر امور در هر شبی از شبهای
ماه رمضان ممکن است چنانکه در دعای لیالی ماه رمضان میفرماید و اسئلک باسمک بسم الله الرحمن الرحیم ان کنت قضیت فی
هذه اللیلة تنزل الملائکة والروح فیها فاسئلک ثم بعد میفرماید و ان لم تکن قضیت فی هذه اللیلة تنزل الملائکة والروح
فیها فصل علی محمد و آل محمد و اخرنی الی ذلک و این دعا را سید بزرگوار در اقبال باسناد خود از کلینی از کتاب علی بن عبد الواحد
النهدی باسناد همان از مولانا علی بن الحسین نقل فرموده انه کان یدعو به و ان مولانا محمد بن علی الباقر کان ایضا یدعو
به کل یوم من شهر رمضان و این عبارة در ادعیه لیالی دهه آخر نیز ماثور است و سید بزرگوار نیز در اقبال میفرماید در آنچه که قول
وارده در خصوص تعیین شب قدر است انکار و فیه ایضا اذا کانت مستمرة فی لیلة تکون فی السنة الاخری فی لیلة اخری و
پیش از آن فرموده حدیث انها متنقلة فی العشر یعنی مقصود از این عبارة درست ظاهر نیست و شاید مقصود آن باشد که در
هر ده سال از شبی بشبی منتقل میشود و بهر حال از اینها مستفاد میشود که قطع اجماع بر آنست که شب قدر بیرون از ماه رمضان
نمیشود اما اینکه آیا باید همیشه در شب معینی باشد معلوم نیست زیرا که ظاهر دعا بر ساند در هر شب ممکن است که ملائکه و
روح نازل باشند و خواندن همین دعا همین آن دعا چنانچه سید تصریح کرده ظاهر است در اینکه اصحاب ان نیز احتمال وقوع
و در هر سالی در هر شبی از شبهای رمضان میدادند و حال آنکه اگر آن در شب معینی بود بایست که امام علیه السلام مرجع و منزل الیه
ملائکه بود آن شب را بعینه شناخته باشد و آنچه در بعضی اخبار تعیین در یکی از سه شب یا یکی از دو شب یا در شب بیست و سیم
شده شاید بجهة آن باشد که در آن شبها غالب الاتفاق است یا اینکه در عهد آن امام که خبر از آن ماثور است چنان
بوده است آنست که ضابط مؤلف این رساله در تفسیر سوره لیلة القدر نوشته بودم این وجه را اختیار کرده بودم ولی در اینجا
همایون حکم براد کنیم زیرا که ممکن است اخبار تردید از ائمه محض از باب تعلیم و تشدید امر باشد که اگر آن شب معین باشد زیرا
که در اوبا فتن چون بر آن شب مصالح بسیار منوط است میرود و مفاسد بسیار متصور است منها آنکه اگر آن شب را بعینه میشناختند
تکیه بر عبادت او کرده در سایر اوقات و لیالی از عبادات محروم میماندند و منها آنکه سایر لیالی ماه رمضان را محترم نمیداشتند

چنانچه

چنانکه گفته اند اسم اعظم را در میان اسماء حسنا و شب قدر را در میان لیالی رمضان و نماز وسطی را در میان نمازهای
پنجگانه و دست خود را در میان مؤمنین و ساعت مرجوه را در ساعات جمعه پنهان کرد برای اینکه تمامی اسماء حسنی و لیالی
رمضان و نمازهای پنجگانه و مؤمنین و ساعات جمعه در نزد خلایق محترم باشند و همچنین اینکه اگر شب قدر معین بودی و ترتیب از آن
شناخته بود چندان وقعی در نظر عوام نداشتی زیرا که در نظر ایشان بسهولت راه یافتن بچیزی قدر او هین آنچیز میباشد و از
اینجا است که دوری زمان و دوری مکان در نظر عوام باعث مزید عظمت است اگر امام را با چشم دیده و با او مجاورت
کرده بودند معلوم نیست که اینقدر عظمت او هر حالا در نظرشان جلوه کرده برای او نزد ایشان باقی بودی خصوصا اگر مکرر
بملاقات او نایل شدندی چنانکه عوام تا نرفته بکربلا حرم امام در نظر او وقعی علیحده دارد و چون رفت و زمانی در آنجا اقامت
نمود رفته رفته تعقیل زیارت میکند و بلکه بعضی بالمره ترک میکنند و همچنان مجتهده در نجف یا در بلادی دیگر از ولایات
بعیده شد در نظر عوام جلوه دارد ولی چون با او همسایه شدند او را هم یکی از طلاب میدانند همینست آنکه گفته اند شعر
تا توانی از خلق پنهان بهی. لیلة القدری و اسم اعظمی. الحق اینمسئله در حق ما سعادتست که امام ما غایب شد و چنانچه
ظاهر است سید مرتضی میفرماید وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا و الا معلوم نیست که اگر امام حاضر بودی در افعال ٢ لطف
و اقوال او آنگاه که موافق سلیقه ما نمی شد ایرادها وارد نمیکردیم چنانکه در امور شرعیه قطع داریم بر اینکه در نزد ائمه
مستحق هستند بر عامل آنها ایراد میکنیم و عادت خود را مقدم بر حسن شرعی میداریم و هر آنچه در بین خود مهما بالطبع آن رفته است
ابدا بر مرتکب آن ایراد نمیکنیم و آنرا ابدا عیب نمی شماریم مانند رباخواری و روی تراشیدن و غیبت و افترا و عدم
وصل برضاء اغفال مسلمین همه اینها معمول گشته و حال آنکه در شرع مطهر و پیش ائمه اطهار گناه اعلی از ربا خوردن بالاتر
و اشد است از هفتاد زنا با محارم در بیت الله الحرام و لکن چون ربا مانند زنا معمول نشده و در ارتفاع قباحت آن تمام
نرسیده زناکار را توبیخ و ملامت میکنیم اما رباخوار را توقیر و احترام مینمائیم چنانچه در نفس خود مان محسوس است اگر
هزار تومان ربا خورده باشیم ابدا در فکر پنهان کردن آن نمی باشیم و اگر یک نگاهی بزن اجنبیه کرده باشیم از شیوع
او کمال پرهیز و حذر داریم و اگر کسی آنچنان نسبتی بما داده باشد با او دشمنی میکنیم و بدتر از زناکاری کثرت ازدواج را

عیب و لب لباب تغییر و توبیخ میدانیم خلافا للسنة الاحمدیة و العادة الحسنیة و مذهب الجعفریة و جهالما بحسنه و بحسنه عقول
الکاسدة من ارباب سلسلة المذهب الباطلة از اینجا معلوم میشود که هرگاه هم ظاهر بودی بارها بر خواهش نفس خود ایرادها کرده و گفتها ای
او معتقدم میداشتیم اگر حضرت حسن مجتبی در میان ما مرتکب اکثار از دواج و تکرر طلاق میشد قطعا بر او ایرادها میکردیم
انصافا باز اهل کوفه اقلا در میان آنها بعضیها یافت میشدند هم انصاف میکردند روزی حضرت امیر در منبر فرمود بمردم
ابو محمد زن ندهید که او مطلاق شده است شخصی از حاضرین عرض کرد که حسن مجتبی دختران ما را خواستگاری میکند بلکه ما
همه ان دختر با او تزویج میکنیم برای اینکه با او قرابت با رسولخدا افتخار بکنیم اگر چه شبی باشد اینک من دختر خود را با او تزویج کردم
اما ما اگر خود پیغمبر باشد باز ایرادها خواهیم کرد خصوصا اگر متعه باشد پناه بر خدا بالاتر از کفر میدانیم و حال آنکه این التمتع
سنة موروثة نطق الکتاب بها و سنة لتحمل آن زاده او ماجرزاده ها تازه معمول کرده اند زنی آورده بعنوان صیغه
نگاه میدارند که اگر با نکاح باشد خوش شان نمی آید اینها را در خصوص متع المرء از دختی اینکه در ترجمه احتجاج روایت
کرده ام از مسائلی که از حضرت حجت استفسار کرده اند از آنجمله است اینکه مردی از کسانیکه قایل بر حلیت متعه را جایز میدانند و
رجعت قایل است الا اینکه او را از زنها بعضی موافق او نیست در جمیع کارها و با وی معاهده کرده که زنی با زدواج نیاورد
بر سر او و متعه هم نکند و کنیز را هم ایلاد نکند و برای خود همسر قرار ندهد تبجیل که او انوزده سال وفا کرده بقول خود چه بسا شد
که از منزل خود چند ماه غایب گردد پس متعه نکند و نفسش بر خواهش حرکت بر آن میکند و چنان داند که بدرستی جز دار شدن گستاخ
در با او بیدار بزرگ و اولاد و غلام و وکیل و خوایشیه از چیزها نیست که او را کوچک میکند در چشمهاشان و واجبست و هم کردن
بر آنچه او بر آنگشت از بابت محبت بر عیال خویش و میل بود او و حمد از برای او و برای جان خود بجهة حرام کردن متعه بلکه عار
متعه میباشد با آن آیا در ترک آن کناهی است آیا نه المجوب که از جانب سنی بجواب بیرون شده مستحب است بر او اینکه
اطاعت کند خدا را با متعه برای اینکه زایل گردد از او تخلف از معصیت اگرچه یکدفعه باشد و این در تاکید در عدم ترک
متعه در نهایت درجه ظاهر است با وجود این اینها بکار ما نمی آید چون ترجیح عادات خود میداریم باری از وجه اسراف

ليواء

لیلة القدر و اسم اعظم از ما که اسیر بجهت آن نیست که علم ما بر آنها باعث اختلال نظم عالم میشد زیرا که اگر ما راه
بر اجابت دعا یافته بجمیع هلاکت دشمنان و بقای ابدی دوستان از قبیل اولاد و اخوان و تحصیل اموال دنیوی
و بسا که راه یافتن بر صلاح و فساد بر اغراض مردمان را از خدا بخواستار بجمیع و عدم اجابت میشدند و موجب تشویش میشد
اسم اعظم و اجابت خراب عالم موجب بود پس کسی را از شب قدر و اسم اعظم واقف نساخت که او برای نفس خود خواهش جز
رضای خدا قرار نداده باشد شمر هرگز اسم را حق آموختند مگر کردند و بدانش و در گفتند انها را بجمیع تعلیم میدهند که از جمله آنها
باشد در قرآن فرموده لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون مانند آنکه ائمه هدی با وجود آنکه اسم اعظم را میدانستند
بر دشمنان خود نفرین نمیکردند و غلبه خود را از خدا نخواستند چون آنان نامرد و در پیش چشم شان در میان خون میغلطیدند ابدا اضطراب
نمیکردند و زنده [illegible] شدن آنها را از خدا نخواستند بمولفه مرد میدان نباشد هر کسی که در تمنای بلا نازد بسی مرد میدان
نباید اینچنین صد بدشت کربلا سلطان دین برگذشت از قاسم و از اصغرش هم ز عباس و علی اکبرش چشم پوشید از
اسیری زنان سر گشاده در میان دشمنان دختر شه ما بر بار ابرون حال باکافتاده خواهی تو چنون بود قادر که سلطان
جهان کرد ما سازد همه آن سیکان لیک چون محبوب حق بود آنچه شان دستگیر آید دست دشمنان گفت کرم مرغ خطا
انچه [illegible] میشد راحت بشبهای غنود یعنی گر دشمن مراد مجال هر کجا [illegible] گویا شنید و قال آنمظلومه که با حالت جانگداز
اظهار حاجت کرده عرض نمود دعنا الی حرم جدنا در قول [illegible] ناقصه ما بایستی او را اجابت فرماید زیرا که قادر بود
و زن بد پرستار قابل رحم است ولی آن بزرگوار رضای خدا را ترجیح داده چو نخوانسته بودن خواهش استادی رسول
او را اجابت نفرمود ولی او را در بغل گرفت و اشک از چشمش بچهره پاک میکرد و میفرمود سیطول [illegible] یا سکینه
فاعلی منک البکاء اذا الحمام دهانی الخ التمس الله دعا من الناظرین —

المجلس الثامن و العشرون لیلة القدر خیر من الف شهر

بدانکه سید بزرگوار سید بن طاوس رحمه الله در کتاب اقبال خود میفرماید و تحقیق ذکر کرده شیخ ابو جعفر الطوسی رحمة

در تفسیر انا انزلناه فی لیلة القدر در کتاب تبیان آنچه را که این است لفظ آن و شب قدر در عشر اواخر است از ماه
رمضان بلا اختلاف و آن در شبهای طاق است بلا خلاف و اصحاب گفته‌اند آن یکی از دو شب است یا شب بیست و یکم
و یا شب بیست و سیم و قومی تجویز کرده‌اند در سایر شبهای طاق بعد باشد بیست و یکم و بیست و سیم و بیست و پنجم و بیست و هفتم
و بیست و نهم و میگویم زمان ما مشهور شد کار آنچنانکه ذکر کرده آنرا که او در شبهای طاق است از ده آخر پس شب قدر در پنج شب منحصر
شده است که ذکر شد پس هیچ چیز مانع نمیشود از اهتمام با هر طریقی که مذکور در تحصیل شب قدر برای خدای جل جلاله در شبهای پنجگانه
مذکوره و کدام عذر است در اهمال کردن در آن و آن ضروریات است و میگویم و اگر نبود از خداوند در تشریف آن و تفضیل
بر آن پس کافیست که اخبار وارد باشند در خصوص توقیر و طلب آن و از آنجمله است آنچه روایت کرده ابو جعفر بن بابویه
در کتاب امالی پس گفته آنچه را که این لفظ اوست مردی گفت بحضرت ابی جعفر یابن رسول الله چگونه بشناسم شب قدر را که در
هر سال میشود فرمود چون ماه رمضان داخل شد پس بخوان سوره دخان را در هر شب صد بار پس زمانی که شب بیست و سیم باشد
پس بدرستیکه تو نظر خواهی کرد بر تصدیق آنچه سوال کردی میگوید از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق که او فرمود آنکه
کرمیاید ماه رمضان پس بخوان در هر شب انا انزلناه فی لیلة القدر هزار مرتبه و چون شب بیست و سیم میرسد پس نفس خود را
سخت بدار و گوش خود را باز کن برای شنیدن عجایب آنچه میفرماید و من رو یا ترا استغفار فرمایا فهم در تعظیم این سه شب
معروف است شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سیم و سزاوار بود که اعتقاد میکردیم در هر سه تعظیم آنها برای تجرد الحسابها
آنست که شب قدر یکی در آنها باشد پس از آن یافتم در لغت [illegible] بر شبی از این شبهای سه گانه و وارد امر از خدا
جل جلاله و فواید بندگان و دور است از آنجمله است آنچه روایت کرده‌ام آنرا باسناد خود از محمد بن یعقوب
کلینی ره از آنچه روایت کرده آنرا در کتاب صوم از کتاب کافی پس باسند خود نقل کرده از زراره میگوید فرمود حضرت
ابو عبدالله در تقدیر در شب نوزدهم است و ابرام در شب بیست و یکم و امضا در شب بیست و سیم و روایت کرده ابن
بابویه ره در کتاب من لا یحضره الفقیه در این خصوص آنچه را که این است لفظ آن قال الصادق فی لیلة تسعة عشر من شهر رمضان
التقدیر و فی لیلة احدی و عشرین القضاء و فی لیلة ثلاث و عشرین ابرام ما یکون فی السنة الی مثلها و لله جل ثناؤه

ان یفعل ما یشاء فی خلقه مؤلف گوید که این روایت با سایر اخبار وارده در قضا و قدر و علم امام نیز موافقت دارد و
مستفاد آنست که در این سه شب که مقدرات سال که بعد از آنها شده با امام خبر داده میشود و بعد از آنها نیز در هر چیز بدا
واقع شد تغییر داده شود و امام بعد آن امام را آگاه مینماید و از کتاب علی بن اسمعیل المیثمی روایت کرده که حضرت علی بن الحسین
چون ماه رمضان داخل میشد در هر روز نمیکرد هم تصدق میکرد و میفرمود شاید من اصابه نمایم بر شب قدر و بعد از ایراد این روایت
در حل آن توجیهی فرموده که علی بن الحسین ع اعرف اهل زمان بود بر شب قدر و او در زمان خود صاحب الامر بود و این کرده او شاید
از بابت تعلیم بوده باشد که تابع او باشند در صدقه دادن کسانیکه شب قدر را نمیشناسند تا آنکه بر لیلة القدر ظفر یابند و تصادف
با آن نمایند بواسطه صدقه و احسان کردن یا اینکه مرادش آن بوده که بدانو اسطه دانستن و شناختن خود لیلة القدر را از دشمنان
مخفی و پوشیده بدارد تا آنکه از او درخواست نمایند که آنرا بما بشناسان و شاید اینکه مقصودش آن بوده دشمنان خود را شبهه بدارد
ندانند که شب قدر در یکی از سه شب است در نوزدهم یا بیست و یکم و یا بیست و سوم از بابت عقوبت بر دشمنان خود تو نیز
گوید و بنابر آنکه قایل شویم بتنزل ملائکه و تقدیر امور در هر شبی از شبهای رمضان ممکن الاتفاق است چنانچه گذشت در
آنصورت توجیه حدیث آسان تر باشد و توان گفت مقصود آنحضرت از صدقه دادن آن بوده که بداند عمر او واقع نخواهد
و از بلیات معلق محفوظ ماند شب قدر را درک نماید لیکن این قول خالی از ضعف نیست و بعد از ما تقدم بعضی احادیث
در اثبات اینکه پیغمبر و امام شب قدر را میشناسند فرموده دیگر فرموده و جمله از آنها در اینکتاب مذکور شد پس از آن شروع
کرده بذکر اخباریکه در علایم شب قدر وارد شده از جمله از کتاب صوم کافی از محمد بن یعقوب کلینی نقل فرموده از محمد بن
مسلم از احدهما میگوید پرسیدم از او از علامت لیلة القدر فرمود علامت آن آنست که خوش باشد باد بوی او و اگر در
زمان سردی باشد نرم میشود و اگر گرم باشد سرد و گوارا گردد و هم از علی بن حسن بن فضال از کتاب صیام باسناده
از عبد العلی نقل فرموده میگوید عرض کردم بحضرت ابیعبد الله که بدرستی ایشان میگویند در شب قدر سگ فریاد نمیکند
پس با چه چیز شناخته شود فرمود اگر در گرمی باشد سرد و خوشبوئی باشد و اگر در زمستان باشد ملایم و خوشبو میشود
و با طریق اسمعیل بن جعفر بن محمد از قدس علیه السلام نقل کرده فرموده لیلة القدر بلجة لا حارة و لا باردة تنجو معها

کا

کالشمس الضاحیة و از ابن عباس بطریق کتاب دیلمی نقل کرده که او گفت لیلة القدر طلقة لا حارة و لا باردة
یصبح الشمس یوم صبیحتها ضعیفة مؤلف گوید باید دانست که با این علامات تحصیل علم و قطع نتوان کرد بلکه اینها با علامات
قبیح معتبر باشند و آنچه گذشت از قرائت حم دخان و یا سوره قدر توان گفت که در عبادت آنها با آنچه در آن فرموده
اثری و خاصیتی است که باعث آن گردد که خداوند شب قدر را بایشان آنها را بشناساند زیرا که آن مشروط است باعتقاد و آنکه
غیر معتقد آنها را بخواند اثری نمیبخشد چنانکه سایر ادعیه و اذکار و سوره‌ها و آیات که در آنها اثرات مخصوصه وارد شده نیز چنانند
بلکه توان گفت که علاوه از اعتقاد تقوی و فرمان برداری خدا نیز در اجابت دعا شرط است کما قال تعالی و اذا سئلک عبادی
عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون از سیاق اینکلام مستفاد میشود که شرط
اجابت دعا بنده خود آنست که بنده نیز خدا را اجابت نماید در اوامر و نواهی او و چنانچه در اخبار شرایط استجابت دعا
نیز قریب باین مضمون وارد شده است و واضح است که خواندن آن سوره‌ها برای راه یافتن بشناختن شب قدر جاری مجرای
دعا و ابتهال بدرگاه الهی است که آن شب را بر او بشناساند و نباید از این غافل شد که عمده سرمایه نجات و باعث
نوال بجمیع فضایل و مثوبات چه در شب قدر باشد و یا غیر او تقوی و پرهیزکاری و امتثال باوامر خداست و اگر تحصیل
شب قدر نیز مفید فایده نخواهد شد چنانچه درک ماه مبارک رمضان در حق غیر مطیع و غیر متقی ثمری ندارد بلکه غالبا
باعث مزید وبال است بلکه شخص فاسق را چه فایده است از اینکه شب قدر گرا اینکه در آن شب از کردهای خود توبه
کند و بنای اطاعت و بازگشتن بگذارد و الا شارب الخمر و آکل الربا اگر چه او را شناخته باشد چه ثمر دارد لیلة القدر آن
وقت باعث سعادت میشود که در آن عبادة خدا بجای آوری و منا کرده باشی و الا شیطان هم نباید علی الحساب
لیلة القدر را میشناسد پس ای برادر دینی سعی کن که حالت تقوی و پرهیزکاری و فرمان برداری در خود تحصیل کنی که آن
عمده است فان تقوی الله مفتاح کل سداد و ذخیرة المعاد خصوصا در ماه مبارک رمضان که ورع از محارم خدا
خصوصیتی دارد چنانچه حضرت امیر در هنگام خطبه خواندن رسول خدا در آخر جمعه شعبان که در فضایل ماه مبارک از بیان آنحضرت
شنید عرض کرد یا رسول الله خبر ده مرا از افضل اعمال در آن ماه فرمود الورع عن محارم الله جل ذکره

اهل

افضل اوصیا در افضل ایام از افضل انبیا افضل اعمال را در افضل شهور سؤال میفرماید معلوم که ورع از محارم الهی نیز
بالا تراست پس آن رسول خدا گریست حضرت امیر از سبب گریه آنحضرت پرسید فرمود برای آنچه از تو حلال میدارند
در این ماه که اشقی این امت مبعث شود و ترا در محراب عبادت ضربت میزند چنانکه ریش تو با خون سر تو خضاب گردد عرض
کرد افی سلامة من دینی یا رسول الله فرمود بلی یعنی امیر المؤمنین اظهار اضطراب نمیکند و از این سؤال میکند در هنگام
مرگ دینم سلامت خواهد بود یا نه فرمود بلی و تو ابدا و از انکار ها منیتم باری در اکثر متعدد حضرت ختمی مآب این خبر را با آنحضرت
داده بود آن بود که آن بزرگوار نیز در این ایام خبر میداد و میفرمود ما یحبس اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم از جمله
روز هفدهم بعد از موعظه بطرف راست نظر کرده و دید حضرت مجتبی تشنه فرمود ولدی کم مضی من شهرنا هذا عرض
کرد هفده روز رفته است ثم نظر الی الیسار المنبر دید که حسین مغموم نشسته فرمود ولدی کم بقی من شهرنا هذا عرض کرد سیزده
روز باقی مانده پس آنحضرت دست بر سر خود نهاده بپایین کشید تا بر ریش مبارکش فرمود زود باشد که با دست شقی تر از عاقر ناقه
صالح این ریش من با خون سر من خضاب گردد پس از آن شروع کرد بگریه کردن و آواز گریه از حاضرین بلند شد فرمود
گمان مکنید که من از اکراه مرگ گریه میکنم سوگند میخورم بخدا ای فرزند ابوطالب با مرگ مانوس تر است از طفل شیرخواره با پستان مادر
ولیکن گریه میکنم بر اولاد خود بعد از خود ای شیعه حضرت امیر درد اولاد خود را میکشید و حال آنکه در شهری مثل کوفه در میان شیعیان
خود بودند و برادران مثل امام حسن و امام حسین و محمد حنفیه داشتند و گرسنه نبودند و تشنه نبودند احتمال اسیری و دستگیری نداشتند
نمیدانم چه حال داشت غریب کربلا که اولاد بی پرستار خود را در میان دشت هامون و ولایت غربت دستگیر بی هزار
لشکر خونخوار گرسنه و تشنه بگذارد و جز یک پسر بیماری نداشت و با وجود این هر وقت که زنان بی پرستار و دختران پریشان
روزگار دامن او را گرفته التماس میکردند که بکجا میروی و ما را بکه میسپاری در جواب میفرمود الله خلیفتی علیکم و هو حسبی و نعم
الوکیل و با وجود این وصیت میکرد که چون مرا کشتند روی مخراشید و بر سر و سینه نزنید و آواز بلند بگریه نکنید حضرت
زینب بعد از استماع این کلمات بیتاب شد فشقت جیبها و لطمت علی وجهها و قالت اخی تقتل انت و انا انظر
الیک فقال مهلا بنت المرتضی لا تذهبن الشیطان بحلمک الخ التماس دعا دارم ۱ المجلس التاسع

المجلس التاسع والعشرون لیلة القدر خیر من الف شهر

از ما تقدم معلوم گردید که شب قدر بیرون از شبهای ماه مبارک نیست و در میان تمامی شبهای آن از شب نوزدهم
تا شب بیست و نهم احتمال بسیار است و در میان آنها در شبهای طاق احتمال بیشتر است و در میان شبهای طاق در
نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم بیشتر احتمال میرود و بنا بر آنکه یکی از آنها باشد ظاهرا در شب اخیر احتمال زیاده تراست
و ظاهرا در شب بیست و سیم احتمال آن بیشتر است چنانکه در اخبار گذشته نیز اشعاری بر آن هست و از بعضی اخبار دیگر
نیز مستفاد میشود و از جمله سید در کتاب اقبال باسناد خود روایت میکند از سفیان بن السمط میگوید بحضرت ابی عبد الله عرض
کردم معین کن برای من شب قدر را فرمود شب بیست و سیم و باسناد خود از زراره از عبد الواحد بن مختار انصاری نقل کرده
میگوید پرسیدم از حضرت ابی جعفر از لیلة القدر فرمود خبر میدهم ترا و پوشیده نمیکنم برای تو آن اول شبی است از هفت
آخر بعد از ایراد این روایت سید فرموده شاید حضرت خبر داده از ماهی که بیست و نه روز است زیرا اعتبار یافته ام که شب
بیست و چهارم و حال آنکه از شبهای طاق نیست از آنها باشد که احتمال رود که شب قدر باشد پس میفرماید که بعد از این
تاویل یافتم در جزء ثالث از جامع محمد بن حسن القمی آنچه که روایت کرده از او بحدیث را پس گفته آنچه را این لفظ او
عن زرارة قال کان ذلک الشهر تسعة و عشرین یوما و هم میفرمود لیلة القدر لیلة ثلث و عشرین و از حماد بن عیسی از محمد بن
یوسف از پدرش از حضرت ابی جعفر نقل کرده که مرد جهنی آمد نزد رسول خدا و عرض کرد یا رسول الله مرا ابلی هست و شتران و گوسفندان
و سایر مواشی میباشد و دوست میدارم که مرا امر کنی در شبی از شبهای رمضان داخل مدینه بشوم و حاضر باشم نماز را پس بخوانم
او را به پیش خود خواند در گوش او سخنی فرمود پس جهنی چون شب بیست و سیم شدی با شتران و گوسفندان و اهل و عیال خود با
مواشی خویش داخل مدینه میشد و شب بیست و سیم را در مدینه بسر میبرد و چون صبح میشد با اهل و عیال و مواشی کوچ میکرد بسوی مکان
خود و نام جهنی عبد الله بن انیس انصاری بود و از بعضی روایت کرده که او در کتاب صیام و قیام نقل کرده است که آن جهنی خود را
در آب سر فرو برده میکرد یا آب بر ایشان میپاشید در شب بیست و سیم یعنی در ماه رمضان موقف گوید که باید دانست
که این روایات با فرض اینکه امورات واقعه در شب قدر تمام نشود مگر در شب بیست و سیم منافی نیستند زیرا که بعضی

اینکه

اینکه تقدیر در نوزدهم شد و در بیست و یکم تغییر دادن بواسطهٔ دعا و ابتهال و توبه و انابه ممکن شد و اگرنه باز در بیست و
سیم چاره پذیر شد پس کار از شب قدر بمعنی عدم امکان تغییر بعد از آن همان شب بیست و سیم بوده است چنانکه گفته اند که از شب
لیلة الابرام میباشند بعلت اینکه اگر مقدر را در آن شب تغییر دادی فبها و الا گذشت مثل اینکه فرمان شاهی چون در پی بنویسند تا در دفتر
ثبت نشده تغییر آن ممکن است و چون در دفتر ثبت شود تغییر دادن آن دشوار است ولی باز تا بمهر پادشاه نرسیده چاره پذیر است
و از بعد از امضای سلطان تغییر نتوان داد کانه در شب نوزدهم تقدیر میشود و در شب بیست و یکم در دفترهای ملائکه ثبت میشود
و در شب بیست و سیم بامضای خلیفة الله یا بامضای خود خدا میرسد و دیگر چاره پذیر نمیشود و این قول با بعضی روایات تخصیص
از این دو شب بیست و یکم و بیست و سیم برای لیلة القدر بودن میکند نیز منافی نیست مانند آنچه زراره از حمران از حضرت
صادق نقل کرده قال هی احدی و عشرین و ثلث و عشرین و در روایت عبد الواحد بن مختار الانصاری از حضرت
ابی جعفر قال التمسها فی لیلة احدی و عشرین و ثلث و عشرین فقلت افردها قال و ما علیک ان تجتهد فی لیلتین زیرا
که بنابر این قول در تاسع عشر اگرچه تقدیر میشود و لیکن عمده ختم و ابرام مقدرات در این دو شب میباشد و ممکن است هم
گفته شود که کار تقدیر اگرچه میشود در این سه شب همه باشد ولی شب قدری که او افضل از هزار ماه است همان یک شب است
پس اخباریکه در بودن لیلة القدر هر سه شب وارد شده با ظاهر قرآن منافی نباشد و ممکن است که افراد لیلة القدر
در قرآن باعتبار جنس باشد و معنی آن باشد که جنس شب قدر خیر من الف شهر کما فی لیلة الصیام خیر و فی الحدیث
و لا تکون فی یوم صومک کیوم فطرک چه مراد از افراد یوم در آن وحدت نیست بلکه معنی آنست که روز روزه باعتبار جنس باید
مانند روز افطار نباشد بکند در قوله لیلة القدر خیر معنی آن باشد شب قدر باعتبار جنس متعدد باشد یا منفرد بهتر است از
هزار ماه و پوشیده نماند که بقاعده حمل مطلق اخبار بر مقید آنها و مجمل آنها بر مفصل آنها قول ثبت در لیالی ثلثه خالی از
وجه نیست بر صاف فرا اینکه جمع در میان اخبار مهما امکن از طرح آنها اولی است و لیکن باز نتوان حکم بر آنکه در زیرا که
از حال ائمه معلوم شده که بنای ایشان بر اخفای شب قدر است پس تعیین آن بعید است و هم باید دانست که بنا
بر قول هر شب در شبهای سه گانه یافتن مرتبهٔ خیر من الف شهر در حیث عبادت ظاهراً موقوف باشد بر عبادت

هر سه شب زیرا که بنابر این قول قوله لیلة القدر خیر در حکم یوم الصیام خیر بلکه صوم شهر رمضان خیر میباشد پس کسی
بعضی از جنس شب قدر را عبادت بکند سلب عبادت شب قدر از او صحیح خواهد بود بان یقال انه لم یات بالعبادة فی لیلة القدر
پس شخص در آخرت اعتقاد داشته باشد و بداند که در روز قیامت بعضی از ذنب و سبب نیل درجات عبادت است اینجا
در این تجارات علی غفلت و مسامحه نمیکنند زیرا عبادت یکشب یا سه شب یکدیگر با یکماه در صورتیکه از زیاده تر از هفتاد و
هشتاد سال باشد این چه قدر است که بسهولت بدست نمی افتد ما با این عمرهای کوتاه و اوقات تباه که داریم اگر چنین
وسایط چاره و درد خود را نکنیم با چیز دیگر امکان ندارد که در آخرت نجات یافته باشیم تو انگشت که خداوند عالم محض
اعمار امت مرحومه را کوتاه قرار داده بعضی ضمیمها در بعضی از ازمنه و اعمال قرار داده چنانکه در اخبار نیز اکثر توفیق وارد
وارد شده بوده باشد مثلا عبادت شب قدر را بهتر از عبادت هزار ماه و نماز مسجد را یکی مقابل صد و پنج و نماز در احد المسجدین را
یکی مقابل صد هزار و عبادت در ماه مبارک را یکی مقابل ده و همچنین در حرم حسینی و سایر ائمه این اثر را قرار داده از روی لطف
و مرحمت که بر امت مرحومه دارد نظر براینست که بواسطه آنها قصور عمر را که منفوت ادراک عبادات کثیره است جبران
نماید مع الاسف که عمر و ثواب را که هم بر جان غنیمت نمیکنیم و اسیر غفلتها اغلب از این اوقات را بغفلت میگذرانیم مثلا نماز جماعت
در موجب نصوص صریحه مستفیضه ثواب آن از حد شمار افزونست و اگر یازده نفر در پشت امام و بهم نماز کنند
بهر رکعت ایشان آنقدر ثواب داده شود عدد آن را جز خدا کسی نداند و اگر ده نفر باشند بهر رکعت ثواب صد
هزار رکعت نماز داده میشود با وجود این اعتنا نداریم و گرامی نمیکنیم حال آنکه ائمه در حث و ترغیب بر آن و تحذیر از
ترک آن آنقدر مبالغه فرموده اند که باعث حیرت است تا آنجا فرموده اند اگر اقتدا را ترک نمیکند کسی به جماعت مسلمین حاضر
نمیشد خانه او را بر سر او خراب میکردیم و پاک میسوختیم در اغلب اخباریکه در معنی عدالت وارد شده حضور نماز جماعت را
شرط کرده اند لیکن ما از این مسامحه بزرگواری میدانیم و از کارهای کهنه میشماریم و حضور در مجلس لهو و غیبت را بر آن ترجیح
میدهیم و همچنین نماز گذاردن در مسجد چه قدر فضیلت دارد تا مرتبه که فرموده اند لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد
با وجود این اعتنا نداریم و همچنان در عبادت ماه رمضان چه قدر فضیلت و مرتبت و اجر وارد شده مع ذلک تمام و ...

آنرا بالهو ولعب میگذرانیم ابدا نمیگوئیم که معلوم نیست که سال آینده اینجا را درک کرده باشیم و همچنان لیلة القدر را
نیز چندان اهمیت نمیدهیم همه اینها کاشف از ضعف عقیده است و الا ممکن نیست که شخص معتقد باشد بامر آن احیا نیز
در نجات از عذاب و نوال درجات بهشتی دارد و هر دو آنها موقوف بعباده است آنچنان مهلت غفلت چشم بپوشد و در
تحصیل آن سعی نکند و مسامحه و سهل انگاری بکند و حال آنکه اگر در دنیا ظن کند که تجارتی هست یکی ده مقابل منفعت
دارد با شوق دل از پی آن میرود و دقیقه غفلت نمیکند و هر سر آن تحمل مشقات فوق العاده میشود و حال آنکه آن منفعت
در او مظنون است و نتوان قطع بر آن کرد و بعد از حصول منفعت نیز احتمال دارد که مرگ امان ندهد یا ظالمی از او آنرا
بظلم بگیرد و غالب اگر آن تجارت را بکند متصل بهم نمیماند و چار مخمصه نمیشود و لکن این تجارت اولا زیاده ترا زیکی بمقابل
ده هزار است زیرا که فرموده لیلة القدر خیر من الف شهر ثانیا مخبر صادق از آن منفعت خبر داده احتمال تخلف در قول او
نیز نه ثالثا احتمال نیست که اجر آن ضایع گردد و قال تعالی انا لا نضیع اجر من احسن عملا و اعتقاد ما آنست که عمل اگر با شرایط
صحت واقع شود و عامل از دنیا مسلمان برود اگر چه در جهنم هم بسوزد باز آخر در بهشت بجزای عمل خود خواهد رسید و اگر از
دنیا کافر برود و در حین عمل مسلمان باشد لا محاله در دنیا اجر او میرسد خدا ظلم نمیکند چنانچه جزای اعمال شیطان را در دنیا
داد و شواهد این دعا در اخبار بسیار است و اینجا تجارت آخرت بسته بر عمل است لیس للانسان الا ما سعی یوم لا ینفع
مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم خامسا اگر در دنیا تجارت بکند و بواسطه ترک تجارت و تعطیل هر گونه مخمصه گرفتار
شود باز میتواند تحصیل باشد علاوه مصائب دنیا هر چه باشد آخری و انقطاعی دارند بخلاف آخرت که او لا عذاب جهنم
بیرون از اندازه تحمل است فی الدعاء و هذا ما لا تقوم له السموات و الارض و ثانیا شعر حد ندارد و وصف برنج آنجا ان
و اینجا در مسامحه از تجارت نعمت دنیوی فوت میشود و هر چند که الی انقطاع است قال در مسامحه از عباده از نعمت جاوید
خود را محروم میکند و فوت میشود سلطنت ابدیت و قطع نظر از عذاب شخص عاقل از آن چشم نمی پوشد بد بخت با بوده هجا
و تابعین هم چون بدهه آخر رمضان میرسید بقصد ترک دنیا میکردند و در مساجد اعتکاف مینمودند و اینجنین در میان ایشان دائر
شده بود سنت و بدهه آنرا میکردند حتی اینکه در شب نوزدهم قطام ملعونه نیز در مسجد کوفه معتکفه بود ابن ملجم هم در آن شب

و در مسجد بود حضرت امیر علیه السلام او را بیدار کرد چون داخل محراب شد در اوی سیکو بیدند السم بر بق تیغ پیش ظاهر شد یا
صدا که الحکم لله لا لک یا علی و لا لاصحابک یا علی یا صدا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود فزت و رب الکعبة و هم دیدم
امیر المؤمنین علیه السلام در محراب افتاده و خاک زمین را بر جراحت سر خود میگذارد و میفرماید منها خلقناکم و فیها نعیدکم
و منها نخرجکم تارة اخری الیشعه یک ضربت از حضرت امیر زده نداشت افتاد و بر زمین غلطید انچه علاوه داشت حضرت
سید الشهداء علیه السلام تنها در سر او هزار و هزار ضربت تیغ رسیده بود علاوه تمام بدنش از زخم تیر و تیغ و خنجر و نیزه پر شده بود با وجود
این اطراف او را گرفته بودند از هر طرف میزدند او هم آهسته آهسته میفرمود یا قوم انکم لا بد من قتلی
فما تصنعون بشربة من الماء
الخ التمس الدعاء

المجلس الثلثون تنزل الملائکة و الروح فیها

ملائکه و روح نازل میشوند در آنشب یعنی از محیط آسمان بزمین میآیند و ظاهر از نزول ایشان بطریق طیران میباشد
لقوله تعالی جاعل الملائکة رسلا اولی اجنحة و در اخبار بسیار ذکر بالهای ملائکه خصوص جبرئیل رسیده و لی باید دانست
که نتیجه را اعتقاد اجمالی است که ملائکه بال دارند اما اینکه بالهای ایشان چطور است آنرا نتوان دانست لازم
نیست که بال ملک مانند بال مرغ باشد بلکه اضافه جناح بر هر چیزی بالنسبه بخود آنچیز معنا دارد مانند آنکه بگوئی
باد بال دارد یا اسب بال دارد و بلی حقیقة بال در ملائکه میباشد و لی بال او در خور خود است و چون از حقیقه
ملائکه علم نداریم بال و را هم نمیدانیم چطور است و آنچه در بعضی اخبار رسیده از زغب بالهای جبرئیل ع
برای رفع صداع ساخته بودند یا آنکه زغب بالهای ملائکه را حضرت صادق ع جمع میفرموده و آنها را تعوید اطفال خود قرار
میداد معنای آنها را درست نتوان فهمید زیرا که ملائکه را چشم درک نمیکند مگر اینکه بگوئیم که در حین نزول دائما
یا احیانا بصورت مرغ متشکل میشوند یعنی باشکل مخلوق الساعة و قابل ریعان دیده میشود و این زغب از بالهای
ایشان جمع میشود و این احتمال هم بعید ندارد زیرا که مسلم شده اینکه ملائکه متشکل میشوند باشکال مختلفه
گر صورت سگ و خوک و در اخبار بسیار متشکل شدن ملک باشکل مرغ رسیده است از جمله در ورد این

ولادت حضرت حجت شده حضرت حلیمه خاتون پیغمبر باید چون آن طفل را دادم به پدرش امام حسن عسکری و آن
بزرگوار او را استنطاق کرد آن طفل شهادتین گفت و بر ولایت ائمه یک بیک اقرار کرد و مرغ بزرگ سفیدی ظاهر شد حضرت
آن طفل را باو داد و مرغ او را ربوده طیران کرد و از نظر من غایب شد من اضطراب نمودم حضرت فرمود ای عمه جان اضطراب
مکن و دل پسر دم با آنکه مادر موسی موسی را باو سپرده بود و در جاهای دیگر هم بسیار شده که ملک در صورت مرغ ظاهر شده
چنانکه اهل اطلاع را پوشیده نیست پس بنابراین در آنچه ما گفتیم بعیدی نیست و نباید بمجرد استبعاد و عقل ناقص و کلاسد اخبار
ماثوره از ائمه هدی را رد نمود و بعضی مجتهدها هستند با وجود اینکه خود را از اهل قرآن میشمارند بالکلیه وجود ملائکه را انکار میکنند
و حال آنکه سور قرآنیه و آیات آن از ذکر ملائکه و نص بر وجود آن مشحون است و نزول جبرئیل بر انبیا و وجود ملائکه بضرورت
جمیع ادیان و اهل کتاب ثابت شده و احدی از یهود و نصاری و اهل قبله منکر وجود ملائکه نشده اند و انکار آن
باعث کفر و ارتداد است و بعضیها ملائکه را تعبیر بقوا میکنند و حال آنکه اگر باب تعبیر گشوده شود تا اینزمان تمام کتب منزله
و اخبار ماثوره از حجیت میافتند و حال آنکه تعبیرات قرآن از این تعبیر ابا دارند و همچنین آنچه رسولخدا فرموده و از حالات
و گذارشات ملائکه خبر داده مانند تعبیر بقول که نسبت بجبرئیل میدهد فی قوله انه لقول رسول کریم و نسبت قول و سخن گوئی
بر قوه بخلاف ظاهر و اصطلاح عربیت و همچنانست نسبت عدد و شماره فی قوله بخمسة آلاف من الملائکة زیرا که تعبیر با عدد
در قوی معمول نیست و اینکلام ظاهر است در اینکه همه آن ملائکه برای یاری مسلمین حاضر شده اند و فی قوله و الملائکة
باسطوا ایدیهم ان اخرجوا انفسکم ظاهر آن آنست که ملائکه اشخاصند دست دارند و اراده دارند و همچنین نسبت قوله
و خطاب بملائکه فی قوله خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه و هم در حق ملائکه پیغمبر باید هم عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول
و هم بامره یعملون و هم بجبرئیل نسبت میدهد بفرعون گفت الآن و قد عصیت و کنت من المفسدین و هم نسبت
آمدن و صف صف ایستادن بملائکه میدهد فی قوله و جاء ربک و الملک صفا صفا و فی قوله یوم یقوم الروح
و الملائکة صفا و هم نسبت کتابت بملائکه میدهد فی قوله کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون و نسبت ضرب بایشان
میدهد و الملائکة یضربون وجوههم و ادبارهم و هم نسبت تخاطب و محاوره با جهنمیان و بهشتیان بملائکه میدهد با اینکه

ادع لنا ربک قال الم ترینهما سلام علیکم طبتم و هم نسبت دخول و آمدن بایشان میدهد و الملائکة یدخلون
علیهم من کل باب الی غیر ذلک من الآیات التی یقف بها المتتبع و صرف کلام از ظاهر او بدون دلیل محکم جایز نیست و جمیع
این تعبیرات با دعوی اینکه ملائکه قوی میباشند از چیزهائیست که من الخروج من حد تفریط و افراط و تضاد و همچنانست تعبیرات
رسولخدا مانند اینکه جبرئیل آمد و بر من داخل شد هنگام مراجعت از بعضی غزوات پیغمبر باید که من هنوز لباس جنگ را از بر
بیرون نکردم جبرئیل آمد در حالتی که لباس جنگ پوشیده بود و عرض کرد یا رسول الله هنوز ملائکه لباس جنگ را از بر بیرون
نکرده اند و بسیار میشد دحیه کلبی را میدیدند و مشرف میشد بخدمت آنحضرت و چون بیرون میرفت پیغمبر میگفت دحیه کلبی رفت
چون تفحص میکردند او را نمییافتند پیغمبر میفرمود او جبرئیل بود و در احادیث فضایل فاطمه زهرا است که یکی از صحابه دیده خبر آورده بود که پیغمبر
دیدم که فاطمه خوابیده بود و دست آسیاب خود بخود میگردد و دستی از دیوار ظاهر شده و تسبیح میگفت و دستی هم گهواره
حسین را حرکت میداد فرمود دخترم شب تا صبح عبادت کرده بود و خسته بود خدا راضی نشد که کارهای او معطل
بماند میکائیل عوض او طاحونه را حرکت میدهد و اسرافیل عوض او تسبیح میگوید و جبرئیل گهواره را میجنباند و شخص دیگر
همین قضیه را دیده خبر آورده بود فرمود اما علمت ان لله ملائکة سیاحة یخدمون آل محمد دخترم خسته شده بود اینها
ملک هستند برای خدمت او آمده بودند و در حدیث امیر المؤمنین حضرت پیغمبر باید داخل شدم دیدم رسولخدا
خوابیده و دحیه کلبی سر او را بر زانوی خود نهاده چون مرا دید گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین بیا که تو اولائی
باینکه سر پسر عم خود را بر زانوی خویش گذاری چون بیدار شد رسولخدا اینکه دید پرسید چه سؤال و جواب نمودید
گفتم دحیه بود چنین و چنان بمن گفت فرمود بلکه او جبرئیل بود ترا نامید بنامی که خدا ترا بآن نامیده و
نامیده نخواهد شد با آن غیر از تو احدی مگر کافر و در احادیث معراج پیغمبر باید اذن جبرئیل و اقام میکائیل بعد پیغمبر با
ملائکه او در پشت سر من نماز گزاردند و هم پیغمبر باید آخذ بیدی جبرئیل فادخلنی الجنة و اجلسنی علی درنوک من درانیک
الجنة فناولنی سفرجله و در احادیث انعقاد نطفه فاطمه پیغمبر باید جبرئیل از درختی از درختهای بهشت میوه چیده
پیش من آورده و من آنرا خوردم در تمام عمر بهشتی بهتر از آن ندیده بودم بعد از زمانی نزد درخت دیگر رسیدم و

درشبیه آن درخت بهتر از میوه آن نیاورد عیناً مانند میوه او بود پرسیدم اینها چه درختند فرمود یکی امام حسن و نام
دیگری حسین است و در بهشت درختی بهتر از اینها نیست چون بزمین برگشتی با خدیجه کبری خلوت مکن دختری بتو عطا میشود او را
بپسر عم علی تزویج کن دو پسر از او متولد میشود نام یکی را حسن و دیگری را حسین بگذار و تزویج فاطمه زهرا میسر باید که در آسمان
فصیح ملائکه بمنبر رفته خطبه خواند و اجرای عقد شد والی غیر ذلک مما لا یحصی پس شخص عاقل و منصف را پوشیده نیست که
خبر همه اینها بر مجاز محمول است به ایالت قوی بعون ملک متعال واضح است و علی الحق والا انصاف جز تکذیب رسول خدا
قول بر اینکه ملائکه قوی‌اند با خبر دیگر اصلاح نمیشود پس اینقول بلا اشکال کفر و مؤدی بر انکار رسالت است و التزام بر
آن لازم گرفته و چیزی از ظواهر قرآن و سایر کتب منزله و احادیث نبوی حجت نباشد زیرا که بعد از اینکه نباشد در
تجویز اینکه شاید مثلا مراد از قال وقوع مقول در قلب مستمع و از خلق مثلا ول و از اخذ مثلا جذب و از ناول مثلا
مکیدن بوده و اخذ و امثال آنها نیز چه باشد پس چه احتمال بعید است که مراد از حشر اموات مثلا تناسخ و تبدیل از جمادیه بنبات
و از نبات بحیوان و از حیوان بانسان بوده باشد و یا اینکه محمد در قوله و ما محمد الا رسول محمد ص نباشد بلکه مردی
پسندیده در آن زمان در میان کفار عباره بوده از جن و غیر اینها اگر باب تغییر و تاویل باین درجه گشوده شود در کلام الله
و نصوص محکم نمیشود از چیزهائی که در بر اهل فن و اصطلاح پوشیده نیست حضور آن صورت نعوذ بالله و چه استبعاد
نمود انجر اکه بعضی زنادقه گفته اند که در عذاب الیم عذاب از عذب بمعنی خوش و گوارا مشتق است علاوه بر آن
هیچ مفری با قرار او نتوان گرفت چه حکمت بگوید که علی در قول من له علیّ درهم من از آن استعمالی متقرره و اخبار
از اتفاق افتادن آن بعید زیرا صد و یک مثلا صد تومان نقد جنوی را بر سر هم گذاشته بود پس خبر دادم در قول خود له
علی مائة درهم صد تومان او بر بالای من بود بلکه قول هیچ چیز نمیدهد در اینا بر این احتمالات مدرک
چیزی نتوان قرار داد زیرا که اگر خبر دهد که خر آمد و پالان او بر کشته بود شاید مرادش مردی بلید بی فهم است
و از پالان مقصودش عبای اوست و اگر گوید شیر آمد بلکه مقصودش مرد شجاعی است یا قوه افتراس بمرد
منصف مثبت اینها مگر خیالات واهیه و کلمات خرافه و مزخرفه از این سفهاء حضور الحکیم سید صادر شده

محض بار سنگ که چون نام ملائکه را ندیده‌ایم و صدور امور منسوبه باشان در عالم ما معقول نیست هم از تغییر نماد و نحو
پس باید همه این تعبیرات و ظواهر آیات و احادیث را تاویل بر خرافات کرده باشیم حال آنکه ما خلق دیروز از
محور خود نفیا و اثباتا مانند تصدیق و تکذیب بلا تصور عقلا قبیح است مثل اینکه اگر کسی شیئی را از عوالم انسان خبر بدهد
و او استبعاد نماید در صدور این امور از تجبر ممکن نیست پس باید گفته‌های انجز تاویل شود موافق آنچه در عالم نشئه که
وفق میدهد و معقول است ببین این استبعاد و این قول از او چه قدر شنیع و قبیح است زیرا که او غیر از جمیع اطوار خبری
خبر ندارد پس چگونه صحیح است که از معلومات خود با نچنان مجهولی که نه در جنس و نه در فصل با او شرکت ندارد و پی برده و
کارهای او را با کارهای خود قیاس بکند و محال بشمارد با انسان نیز در آنچه شراکت در جنس دارد که انسان با ملائکه
انفصال نیز شراکت ندارد دیگر تنها در اسم مخلوق و عینا مانند تعبیرات رسول خدا ص و اخبارات اوست تعبیرات و اخبارات
ائمه هدی ع از حالات ملائکه تفصیلا خبر میدهند فطرس در میان ملائکه ملکی بود بس با عظمت و از دل او چیزی ظهور کرده
خداوند عالم بر او غضب نموده بالهای او را سوخته در جزیره از جزایر دنیا افتاده شد هنگامیکه جبرئیل با خیل ملائکه برای تهنیت
تهنیت بر ولادت حسین ع میآمد فطرس تا آن زمان ندیده بود آنقدر ملائکه بر زمین نازل شوند تعجب کرد از جبرئیل پرسید
هل قامت الساعة جبرئیل فرمود نه بلکه برای سید المرسلین ص مولودی متولد شده میرویم برای تهنیت بر ولادت او
عرض کرد معلوم که آن مولود در نزد خدا چقدر تقرب است مرا هم بزیارت او ببر شاید از برکت او بدرد من علاج
شود پس جبرئیل او را با خود برد به پیش رسول خدا ص چون فطرس اظهار حال خود را کرد امر فرمود خود را بگهواره حسین ع بمالد
چون فطرس خود را بآن گهواره مبارکه مالید فورا بالهای او روئیدن گرفت و حق الله بقصیرا و گذشت و مقام اولی او
برا عطا شد و نعم ما قیل من فاز فطرس حین لاذ بمهده شغف حبیب العالمین بمهدک بر روایتی صاحب
این تقرب و شرافت را بد انگواره بخشنده پیغمبر اسلام ص در خصوص هیچ ذی نفس بگفته‌ها و الطریق صبر بکشید نیز
اطراف او را گرفته با هر حربه که دارند بزنند تا آنکه از جان افتد ابیها آن پسر خود او را صبر گشته خبا بگو حضرت
سجاد میفرماید قتل ابصبر أکلی بنا الله عزنا حضرت زینب ع هم هنگام ورود کوفه برایشان خطاب کرده میفرمود

فلعلم الحق صبرا فویل لامکم الخ — ختم کن مجلس را با سلیقه خوشست — التماس دعا دارم

المجلس الحادی والثلاثون تنزّل الملائکة والروح فیها

باید فی الجمله بدانیم که ملائکه چه چیزند در مجمع البحرین میفرماید قوله الملائکة یعنی رسلنا [illegible] براه ملک گویند یعنی رسولها
جانبهای آن و ملک از ملائکه بحیثیت جمع است یعنی هم بمعنی مفرد و هم بمعنی جمع آمده است و ظاهرا افراد و وحدت [illegible]
لفظ است و جمع باعتبار معنی مثل جنس بهیمه و انسان که بر فرد و جمع هر دو اطلاق میشود با جمله میفرماید و اصل ملک مالک است
پس لام مقدم و همزه موخر کرده و پس وزن آن مفعل است از الوکه و آن رساله است پس از آن همزه بجهت کثرت استعمال
حذف کرده پس ملک گفته شده و چون او را جمع کردند برگردانیده شد همزه باصل خود و گفتند ملائکه پس تا را زیاد نمودند
برای مبالغه یا برای تانیث جمع و از ابن کیسان نقل کرده که او فعال است از ملکت و از ابی عبیده که او مفعل است از لاک
مولفش گوید در حضرت [illegible] ملک را تفهیم کرده و از جمله آنها استفاده وحی و ملائکه [illegible] افراد [illegible] و از این
مستفاد میشود که اطلاق ملک بر ایشان از باب رساله [illegible] شده [illegible] آنها رسل [illegible]
این نام [illegible] باب تغلیب اطلاق میشود و بعید نیست که [illegible] ملک [illegible] باشد باعتبار اینکه هر یکی از ایشان [illegible]
کاری هستند و [illegible] سلطنت [illegible] بسیط [illegible] در عالم امکان از سایر خلایق بیشتر است مثل اینکه قدرت
صعود و نزول و تشکل باشکال مختلفه [illegible] دارند و از عالم سماوات [illegible] اتفاق
دارند و مانند بشر محتاج اکل و شرب و ملبوس و مسکن نمیشوند و خوف فنا [illegible] روزگار و فراق [illegible]
ندارند و [illegible] نسبت بعالم بشر [illegible] است در طرفة العین از سدرة المنتهی بدنیا رسیدن [illegible] غیر ملک [illegible] نیست
در کتابها دیده ام که جبرئیل میگوید در همه جای [illegible] آنگاه که یوسف را برادرانش در چاه افکندند خطاب رسید
باید پیش از آنکه یوسف بته چاه برسد خود را رسانیده و او را بگیری که بر زمین نخورد و دیگری [illegible]
بام کعبه در افکنده آنگاه که برای سرنگون کردن بتان پای مبارکش بر دوش رسول خدا نهاده بر بام کعبه رفته بود [illegible]
کشیده دیگر باره پای بر کتف مبارک آن بزرگوار نهاده و با شتاب خود را از طرف بام برانداخت خطاب رسید که ای جبرئیل

باید پیش از آنکه وقتی من بر زمین برسد خود را رسانیده او را گرفته باشی [illegible] در جای [illegible] جعفر برسید
یکی هم آنگاه که حضرت خلیل را با آتش انداختند حکم رسید که باید پیش از آنکه خلیل با آتش برسد او را در هوا گرفته باشی جبرئیل
گاهی در صورت دحیه میآمد یکدفعه آمد در مجلس که [illegible] بحضرت امیر [illegible] رسول خدا [illegible] اسلام [illegible] علت پرسید جواب داد
یا رسول الله تو فرموده انا مدینة العلم و علی بابها قاعده است [illegible] اول [illegible] داخل شد اسلام و ایمان را از حضرت
پرسید و جواب شنید [illegible] حضرت فرمود [illegible] دحیه نبود بلکه جبرئیل بود آمده بود
و معالم دین را بشما تعلیم [illegible] گاهی در صورت مرغ دیده میشد با معیت حضرت اسرافیل آمده بود [illegible] امیر
مومنان را امتحان نماید یکی از آن دو در صورت کبوتر آمد فریاد کرد المستغاث بک یا امیر [illegible] از دست [illegible] میاید من [illegible]
استجاره میکنم حضرت آستین خود را گرفت داخل شد بغل آن بزرگوار قرار گرفت بعد از آن [illegible] در صورت عقاب
رسید فریاد کرد یا علی طعمه مرا باید بدهی او امروز [illegible] طعمه من است حضرت [illegible] تسلیم [illegible]
عرض کرد حالا که چنین است باید بمقدار او از گوشت بدن خود طعمه من قرار دهی حضرت [illegible] کاردی
حاضر کن چون کارد حاضر شد ران مبارک خود را گشود چون کارد را نزدیک کرد هر دو [illegible] خود را بر زمین زدند گفتند
تعجیل یا امیر المومنین یکی جبرئیل و دیگری اسرافیل میباشیم آمده ایم که سخاوت ترا امتحان کنیم در مسجد کوفه در صورت
مردی حاضر بود حضرت امیر [illegible] کوچه های آسمان [illegible] کوچه های کوفه معرفت
دارم سر بالا کرده پرسید جبرئیل [illegible] در کجاست حضرت نظری بر آسمان و نظری بر زمین کرد فرمود تو جبرئیل در میان
جماعت پرواز کرد و رفت گویا مقصودش آن بود صدق دعوای امیر المومنین را بر خلایق معلوم نماید و [illegible]
حضرت او را [illegible] از سدرة المنتهی بگیر پایین تا قعر زمین [illegible] هر جا که [illegible] قدرت دارد [illegible] بالاتر
از سدرة المنتهی نبود در شب معراج در همه جای همراه و مونس رسول خدا بود چون بآنجا رسید [illegible] دیگر حرکت نکرد و
حضرت فرمود [illegible] در چنین حال [illegible] عرض کرد لو دنوت انملة لاحترقت [illegible] پیشتر از این [illegible]
قدم پیش گذارم اما رسول خدا آنجا رسید [illegible] جبرئیل میگوید [illegible] یا محمد [illegible] ما وطئها [illegible] چون

چه حضرت خلیل را بآتش انداختند در صورت جوانی زیبا متشکل شده در پیش حضرت ابراهیم نشسته با او صحبت میکرد
و هم در حضور حضرت رسالت پناه که آنحضرت از ذیت کفار که بخانه بکوه حرا تشریف برده بود حضرت خدیجه امیر مؤمنان را
برای جستجو رفته بودند بار با همان هیئت نشسته بود رسیدند دیدند که رسولخدا بر روی فرشی با قوم نشسته تاج کرامت بر سر
و حلهٔ بهشتی در بر با جوانی خوش روی صحبت میکند چون حضرت خدیجه نزدیک رسید جبرئیل عرض کرد یا رسول الله در زیارت
خدیجه را گاهی ملائکه در صورت سائل بر در آمده و خلایق را امتحان میکنند آنست که پیغمبر باید سائل را از در نراند اگر چیزی ندارد با
قول لین و مهربانی برگرداند چه شاید ملک باشد در صورت بشر و در حکایت مصر فرعون خلوت رفته [illegible] نیاز مینمود جبرئیل
در صورت مردی آمده گفت ایها الملک من غلامی دارم غلامان خود را بر سایر غلامان خود مسلط کرده ام و نعمت خود را برا و تمام
کرده ام حالا کفران نعمت من میکند و دعوی خودسری مینماید و خود را مستقل مالکیت میداند بر مالکیت من اقرار نمیکند آیا جزای
او چیست گفت جزای او آنست که در آب غرق شود فرمود ایها الملک حکمی بنویسید در این خصوص بمن بدهد فرعون
با خط خود نوشته و با مهر داده جزای اینچنان غلام که بر آقای خود کفران کند و دعوی خودسری نماید آنست که در آب
غرق شود چون [illegible] نزدیک بود فرعون غرق شود در آن وقت گفت آمنت بالله الذی
آمنت به بنو اسرائیل جبرئیل همان نوشته را اظهار کرده و آنرا [illegible] در دهان او زده گفت الآن وقد
عصیت و کنت من الکافرین گاهی ملائکه در صورت بشر افتاده مژدهٔ بهشت میآورند برای مؤمنین شخصی میگوید
در ایام زمستان برای دیدن یکی از اخوان مؤمنین رفته بودم چون رسیدم در را باز کردم دیدم شخصی رسیده گفت
برای چه در این هوای سرد بیرون شده گفتم برای دیدن برادر دینی خود گفت مقصودی دیگر غیر از این نداری گفتم نه
گفت من هم ترا به بهشت مژده میدهم میگوید رفتم حضور امام قضیه را نقل کردم فرمود خدا را ملکهائی است
در زمین گردش مینمایند و مؤمنین را مژدهٔ بهشت میدهند آن شخص هم یکی از آنها بوده است و اما انقباض
و انبساط ایشان رسولی که پیغمبر باید جبرئیل را دیدم که خافقین را پر کرده بود و هم در قضیه نزول اسرافیل
و آوردن کلید خزاین دنیا به پیش رسولخدا آمده میگوید جبرئیل چنان کوچک شده بود بمقدار گنجشک که بود و اینکه

پیغمبر

جم

جبرئیل [illegible] با آن عظمت که دارند بر زمین نازل میشوند در خانه‌های کوچک میگنجند و ملک الموت در وقت
قبض روح [illegible] داخل میشود و ملک جاذبه در معده و ملک خلاقه در رحم داخل میشوند اینهم دلیل است که ایشان
قادرند بر اینکه گاهی بزرگ و گاهی کوچک بشوند زیرا که وارد است حضرت اسرافیل در خلقت خود چنان
بزرگست که اگر دریاها را بر سر او بریزند قطره به گوش او تر نمیشود و باید دانست که هویت ملک چنان نیست که مانع
انبساط حایل گردد میان ناظر و ماورای خود زیرا که لطیف است پس بعضی اشکالات واهیه [illegible] از بعضی عوام
زنادقه شنیده میشود لغو محض و بی ماخذ است و اما اطلاع ایشان از مقدرات بجهة آنست که الواح آسمانی را میخوانند
و بدانواسطه اغلب امور آتیه را میدانند از [illegible] نشات آدمیان و اینکه ایشان قتل نفس و فساد
در ارض خواهند کرد خبردار شده بودند چنانکه در جواب انی جاعل فی الارض خلیفه عرض کردند اتجعل فیها من یفسد
فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک [illegible] اجمالا دانسته بودند ولی از [illegible] در زمین خبردار نبودند و
نمیدانستند که سکونت در زمین و جعل بشر در او برای چیست و بدینجهة دعوی اولویت میکردند غفلت از اینکه مقصود از [illegible]
مخلوقیست که برزخ در میان ملک و حیوان بجهة باشد پس ناچار باید در او طبایع حیوانیه هم باشد و در آن صورت
محتاج اکل و شرب و مسکن و ملبس و علم و زراعت و عمارات و بنا و خیاطی و سایر آداب و غیرها خواهد شد و اینها از
ملک ساخته نمیشود آن بود خداوند جواب ایشان را بواسطهٔ تعلیم اسماء بر آدم و عرض مسمیات بر ایشان و سؤال
اسماء آنها از ایشان داد و از این مقصود همان بود که بفهماند که شما قابلیت خلافت زمین ندارید زیرا که در شما
طبایع حیوانیه نیست و مقصود آفریدن مخلوقی است که جامع طبایع حیوان و مقتضای ملکیت باشد پس ملائکه
چون مسمیات را دیدند و ندانستند اینها در خور کار ایشان نیستند اعتراف بر عدم علم نمودند و گفتند سبحانک
لا علم لنا الا ما علمتنا و تواند بود که مراد از تعلیم آدم همان تعلیم خلقی و وضعی بجهة باشد یعنی آدم را نوعی خلق کرده
چون مسمیات و اشیاء عالم ارض را دید بالطبع بر آنها میل کرد و بمفاد [illegible] التجدید بطریق استعمال آنها
و اینکه هر یک برای چه چیز در کار است عالم شد و ملائکه هم از دیدار مسمیات و تغیر حضرت آدم بطریق انکشاف

دانستند

دانسته اینها در فراخور حال ایشان غذا باشد مثلاً گندم را دیده باشند که از برای خوردنست و از نخود نیز شنا
میل بر آن نکردند و از این دانسته‌اند و در صورت سکونت ایشان در زمین یا باید ماهیت ایشان قلب گردد
و یا اینکه مقصود خدا در اظهار قدرت بر آوردن این قسم مخلوق بالخصوص باشد بجای خود نمی‌آید پس اعتراف
بجهل نمودند بنابر این بعضی اشکالات که در اینجا گفته شده مندفع میشود و ملائکه مطلع شدند پس از آنکه بر صدق آدم در اخبار از
اسامی واقف شدند ابداً او را دیدند چنانکه واضح است و علاوه بر این اخبار بسیار مشتمل است بر خبر دادن ملک از
امور آتیه بسیارند از جمله آنها است خبر دادن ملائکه باران از شهادت حضرت سید الشهداء چنانکه حضرت ام سلمه میگوید
روزی رسول خدا که در منزل من شد فرمود که در خلوت کن ملک مطر نازل خواهد شد رفت در حجره و من هم در
صحن سرا بودم ناگاه دیدم حسین بن علی داخل شد خواست برود نزد رسول خدا من مانع شدم و عرض کردم نور دیده جدت
خلوت کرده فرمود جدم از من خلوت نمیکند رسول خدا صدای او را شنید فرمود مانع حسین مشو و شغل خلوت از غبار باید
ز زیار من مانع نشدم حسین رفت نزدیک جدش من هم در صحن مشغول بودم ناگاه دیدم صدای رسول خدا بگریه
بلند شد رفتم دیدم بر پشت خوابیده حسین را بر سینه خود نشانیده با آواز بلند گریه میکند و میفرماید مال ولید بن معاویه
عرض کردم یا رسول الله خدا چشم تو را نگریاند مگر چه روی داده فرمود ملک مطر چون حسین را دید پرسید این پسر تو است گفتم
پسر دختر من است عرض کرد او را امت تو پس از تو خواهند کشت در زمینی که او را کربلا میگویند و قبضه از خاک آن زمین
بمن داده ای ام سلمه آن را نگهدار هر وقتیکه دیدی از آن تربت خون تازه جاری میشود بدانکه حسین را کشته‌اند آن
تربت در قاروره نزد ام سلمه بود بحقیقت هم خود غریب کربلا هنگام حرکت از مدینه از خاک کربلا با دیگر ده بود روز عاشورا
وقت عصر پیغمبر خدا را در خواب دیده با چشم گریان و حال پریشان می‌آید عرض کردم یا رسول الله مگر چه شده فرمود
از کربلا می‌آیم برای دفن حسین رفته بودم بیدار شدم شیشه‌ها را ملاحظه کردم دیدم خون از آنها بیرون می‌آید فریاد کشیدم و حسینا

انعام آدم

المجلس الثانی والثلاثون تنزل الملائکة والروح فیها

من الناظرین — الهم التمس الدعاء

باید دانست که ما را بر حقیقت ملک راه نیست زیرا که با هیچ چه با وی نسبت نداریم و جود و آثار ظاهره بشر برای او احاطه
ندارد مگر آنچه از گفته مخبر صادق باید بدانیم که ملک چه چیز است و دارای چه صفت است و هر چه بیرون از گفته رسول خدا و ائمه هدی در
این باب گفته شده مأخوذ از خیالات و نتیجه اوهام است و نزد متدین بار پرکاهی برابری نتواند کرد و ما در کتاب شرح اربعین
نوشته‌ایم که از اکثر متکلمین منقول است که ملائکه و جن از اجسام لطیفه‌اند و قادرند بر تشکل باشکال مختلفه و این مبنی است بر انکار ایشان
جواهر مجرده را و از معتزله منقول است که ملک و جن و شیاطین در نوع متحدند و هر فرقه از ایشان مختص باکاری پس ملائکه
نمیکنند مگر خیر محض را و از شیاطین صادر نمیشود مگر شر محض و جن خیر و شر هر دو را میکنند و بدینجهة ابلیس تارة از ملائکه و
تارة از جن شمرده شده و از شرح مقاصد منقولست که ملائکه اجسام لطیفه نورانیه کاملند در علم و قدرة بر افعال
شاقه کار ایشان طاعات و مسکن ایشان سماوات است و ایشان رسل خداوندند بسوی انبیا یسبحون اللیل والنهار
لا یفترون لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون میگوییم و حق آنست که حقیقت ملائکه از چیزهائیست که نرسید
بآن علم ما و نمیدانیم که آنها جواهرند یا اجسام لیکن ثابت شده باخبار ائمه هدی امور در انجام الاول جهات
نوع ملک از نوع جن باینکه ملائکه آفریده شده از نور و جن آفریده شده از آتش و نیست در چیزی از آیات
و اخبار اطلاق ملک بر ابلیس فضلاً از اینکه او شمرده شود از ایشان مگر آنچه بنظر آید از قوله تعالی فسجد الملائکة
الا ابلیس بدرستیکه ظاهر استثنا میرسد بعد او از ایشان است و این لازم گرفته اتحاد نوع را و استثنا در اینجا
از باب استثنا مجاز از قوم است با اینکه ابلیس در جمله ملائکه مأمور بسجده بودند بود و کار او شبیه بود برای بسیاری
از ملائکه گمان میکردند او از ایشانست چون مشارکت کرده با ایشان باعتقاد پس صحیح شد استثنا کردن
او از ایشان چنانکه پوشیده نیست و اگر از ملائکه بودی هر آینه از سجده کردن تمرد نمیکرد زیرا که ملائکه عباد
مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون و امامیه اجماع کرده‌اند بر عصمت شان و خدا اعتقاد در حق ابلیس
فرموده کان من الجن ففسق عن امر ربه و از قول و حکایت فرموده خلقتنی من نار و اخبار متواتر شده و بعضی خلقت
از نور خود بعضی از آنها است و از نور رسول خدا آفریده شده‌اند و جمله از آنها است و از نور حسین خلق شده‌اند

ونا غیر آنها از آنچه پوشیده مانند کسی را که منع اخبار نمایند و از روادی غیر متناهی آنها خبردار باشد پس ظاهر گردید
قول معتزله از این جهت دوم آنکه ایشان بسیط نیستند مانند هوا و ضیا و نور چنانکه اهل نمود و بر ایشان تغییر و عدم بلکه
ایشان از اعیان و افراد است مانند انسان و حیوان و سایر موجودات و هر یکی را از ایشان نامی است مانند
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حمله و اشکر و فطرس و غیر ایشان از قبیل اعلام هم و قوی چنانکه از بعضی حکما منقول است
چگونه و حال آنکه در اخبار ثابت شده که بعضی از ایشان را رویها و پاها و سرها و چشمها و گوشها و بالها و تاویل
همه اینها چیزیست که وجدان تجویز آن نمیکند زیرا که بنا بر فتح باب تاویل در آن اخبار جمیع ظواهر از حجیت ساقط گردد
و ظواهر میشود شکی و وجوه احتمال در جمیع امور مذهب و این چیزیست که ملتزم برا و نمیشود و دو شکی ظواهر بنابر آنچه
مستفاد میشود از اخبار آنست که اعیان ایشان قابلند بر انبساط و انقباض و بزرگی و کوچکی شان مانند اجسام لطیفه نیست
و ایشان معتقدند بر تشکل به اشکال مختلفه و تحقیق اخبار با استفاضه رسیده که جبرئیل متشکل میشد با صورت دحیه کلبی و غیر او
از رجال بلکه با صورت غیر دحیه سوم آنکه ایشان نمیخورند و نمی نوشند و طعام شان تسبیح و شراب شان تهلیل است و ایشان
معصومند از خطا و عصیان و سستی نمیکنند و ذکر خدا و بعض آنچه موهم میشود وقوع ایشان را در معصیت از اخبار پس مأول است بر آنچه
منافی عصمت نباشد در حالتی که ایشان در ملک بودن باقی باشند مانند قضیه هاروت و ماروت بدرستی که مخالفت از ایشان
صادر شده بعد از انقلاب ماهیت شان از ملکیت به بشریت و الا پس اگر از عصمت شان نیز اغماض نمائیم بدرستی برای
ملک قوه باه و آلت زنا نیست و نه خوفی و نه محتاج به شرب شده پس چگونه میشود شرب شان و اراده کردن شان زنا را و میل
کردن بشهوت مادامیکه هویت شان منقلب نگردد و اما در قضیه اعتراض شان در قرار دادن آدم خلیفه پس نبود
اعتراض و تعجب و سؤال حکمت حرام بر ایشان بلکه اولا بر ایشان آن نبود ساکت و محض تسلیم شوند بر شبهه شیع
دخول کرد عجب از دلشان چنانکه دلالت میکند بر آن بعض اخبار چنانکه در قضیه فطرس بوده و غیره ایشان جز این
نیست که آن نیز از همین قبیل است و جز این نیست که خدا مؤاخذه ایشان کرده به جهت ترک اولی از باب آنچه گفته میشود که
ان حسنات الابرار سیئات المقربین مؤلف گوید علاوه از عصمت چونکه دیالکه نفس حیوانیه نیست صدور کلیه

امور کلیه از خواص حیوانیت است از ایشان محال است مگر هنگامیکه از ملکیت منقلب به بشریت و حیوانیت گردد و
صدور بعضی محرمات بعد از انقلاب ماهیت منافی معصومی ملائکه نخواهد شد و قضیه هاروت و ماروت نیز ظاهر و بلکه
صریح است در همین معنا زیرا که ملخص اخبار معنی مالی الباب این است که ایشان چون در الواح آسمانی از اعمال بشر خبردار
شدند مستعجب شدند از اینکه مخلوق روزی خدا را بخورد و غیر او را عبادت کند و شراب خورد و زنا نماید و قتل
نفس کند پس خداوند امر نمود ایشان را از میان خود خیار خود را انتخاب کنید و ایشان هفتاد هزار انتخاب نمودند و از میان
ایشان هفتصد از پس هفتصد پس هفتاد نفر پس هفت نفر پس هاروت و ماروت را انتخاب نمودند و امر ایشان
القای طبایع بشر کرد و امر کرد که بروید بر زمین و همه چیز را بر شما اباحه کردم مگر شرک و شرب و قتل و زنا را و از اینجا نیست
بر اینکه ایشان بعد از انقلاب طبیعت شان از طبیعت بشر گناه کرده اند و گویا مقصود آن بوده باشد از اینکه
بشر بر ملک قیاس نمیشود با وجود این بعضی از علما گفته اند که این قصه اصل ندارد و از مجعولات است و بعضی اخبار ایشان
و بعضی گفته اند هر دو پادشاه بوده اند در بابل از شر دنیا معتقد و ضرر ندارد به نسبت القای طبع بشر گناه از ایشان صادر شد
زیرا که عصمت با وجود طبیعت ملکیت ثابت است و حاصل قصه ایشان این است که ایشان چون در زمین اهل حکم
نمودند هر یکی در جای قضاوت میبودند تا روز قضاوت خویش مبتلای فتنه گردیدند در صاف زهره که
شان از اهل نقل کرده که نازل شدند بر زمین در صورت بشر و لباس ایشان در ناحیه بابل آورده شد بر ایشان
بنا به مشرف پس روی کردند بسوی آن ماه و دیدند که بر در آن زنی است زیبا و حسنا که زینت کرده و عطر
زده خوشروی و خندان برو ایشان و چون در حسن و جمال او تامل کردند و با وی سخن گفتند محبت او در دل شان
به شدت هرچه تمامتر جا گیر شده و شهوت ایشان حرکت کرد پس میل کردند بسوی او و از وی فتنه دار زنا و بیرون
شدن و با او سخن گفتند و اظهار مطلب را کردند پس گفت با ایشان که بدرستی مرا دینی است هر یک از شما پیروی آن
نیست در دین من که اینکه اجابت کنم شما را در آنچه طالب هستید مگر اینکه در دین من داخل شوید گفتند دین
تو چیست گفت مرا خدائی است هر که او را عبادت کند و او را سجده کند برای او او از کسانی است که در دین منند و من

بگو

میکنیم هر آنچه که او از من خواهش کند پس گفتند خدای تو چیست گفت خدای من این صنم است پس نظر کرد هر یکی از
ایشان بجانب دیگری و یکی بدیگری گفت که این هم خصلت است از آنهائیکه ما نهی شده بودیم از آنها هر عبادت
اند نا و شرک باشد زیرا که ما اگر باین صنم سجده کرده و عبادت کرده باشیم خدا را شریک قرار داده ایم و این است و ما
طالب زنا هستیم و قدرت بر غلبه شهوت بر آن نداریم و آنهم بدون شرک حاصل نمیشود پس گفتند با آن زن که ما اجابت
میکنیم ترا در آنچه خواهش کردی گفت بیائید و از این شراب بنوشید که بدترین آن اسباب تقرب بجاست از او
و بواسطه آن میرسید بر آرزوی خود گفتند این سه خصلت است از منهیات ما شرک و شراب خمر و زنا و ما بر قضای وطر خویش
نمیرسیم مگر بواسطه شرک و شراب پس گفتند چه بزرگ شده بلای ما با تو پس بتحقیق اجابت کردیم ترا گفت حالا این
این شراب را بنوشید و بر این صنم سجده کنید پس شراب را نوشیدند و بت را سجده کردند پس از او طلب خلوت شدند
چون زن مهیای کار شد سائلی با ایشان داخل شد و ایشان را در آن حال دید پس ایشان از او در فزع افتادند و او با ایشان
گفت وای بر شما خلوت کرده اید با این زن عطر زده و زینت یافته نشسته اید در نزد این چنان فاحشه بدرستیکه شما مرد بدکاره بعد از
پس چون کار شما را آشکار میکنم و با این قصد بیرون شد پس زن برخواست و گفت نه قسم بخدای من نمیرسید الآن بر من بتحقیق
خبردار شده ایمردا و جای شما را شناخت و او ناچار خبر شما را منتشر خواهد ساخت پس مبادرت کرده او را بکشید پیش از
آنکه همه ما را مفتضح نماید و بعد از آن بیائید قضای وطر کنید با اطمینان و آسوده پس برخاستند بجانب آن مرد و او را گرفته کشتند پس
از آن برگشتند بسوی آن زن و او را ندیدند و بدی ایشان برای ایشان ظاهر گردید و لباسهاشان از ایشان منتزع شد و از
دست در افتادند و شنیدند که هاتفی میگوید بد کردید شما [illegible] میان بشر از خلق خدا [illegible] پس معصیت
کردید خدا را با چهار گناه اکبر و حال آنکه نهی کرده بود شما را از آنها و پیش از این شما را آگاه کرده بود و خدا را
مراقبت و از او حیا نکردید و شدید تر بودید در عیب گیری بر اهل زمین کنندها را پس هیجان آمد غضب او بر شما و
چون قرار داد در شما از طبیعت خلقت بشر را و حال آنکه شما را معصوم کرده بود از گناهها پس چگونه دیدید بدو ضیع
گمراهی خطا تراهد بواسطه [illegible] بشما رسید میگویید نبود در هیچ شان از محبت آن زن پس [illegible]

وضع نمودند آنچه را که اهل آن ناحیه متداول کرده بودند تمام پس پیغمبر آن زمان پس مخیر گردانید خدا ایشان را میان عذاب دنیا
و عذاب آخرت پس یکی بدیگری گفت حالا که آمده ایم بدنیا لذت بریم از شهوات دنیا تا آنکه برسیم بعذاب آخرت
و آن دیگری گفت که عذاب دنیا را انقطاعی هست و عذاب آخرت را نهایتی نیست و سزاوار نیست ما را که اختیار
کنیم عذاب آخرت را که شدید و دائمی است بر عذاب دنیا که منقطع و فانی است پس بسوی پیغمبر آمدند پس اختیار کردند عذاب
دنیا را و بودند تعلیم میکردند سحر را بمردمان در زمین بابل و چون سحر را تعلیم مردمان کردند پس ایشان را از زمین بهوا برداشتند
پس ایشان معذب بوده سر از زیر آویخته شده اند از هوا تا روز قیامت مؤلف گوید بنا بر آنکه این قصه واقعیت داشته
باشد تواند که گفت خدا این دو نفر از بشر را با همین صفتهای اساس بشریه امتحان کرده برای آنکه مرتبه حضرات معصومین را
بر ملائکه بر ایشان و غیر ایشان بفهماند که باوجود آنکه طبایع بشریه در ایشان نبوده چگونه خود داری کردند و هیچ بجرم
تنها نشدند مانند حضرت یوسف که با آنچه زلیخای رعنا در هفت سال در خانه بانواع زینت که با همه آن خوبی ها خودنمائی
میکرد و شعر گفتها بدان رغبت که شاید چون مقناطیس آهن را رباید او را بطرف خود بکشد و هر حیله و
عنوانی بود بکار برد و ثمری نبخشید بالاخره تهدید نمود اگر مرا اجابت نکنی ترا بزندان میفرستم و زنان مصر
نیز با او هم زبان شدند حضرت یوسف رو بدرگاه کبریا کرده عرض نمود رب السجن احب الیّ مما یدعوننی الیه و بر
اگر صد سال در زندان نشینم به از آنکه اطاعت ایشان نمایم بالاتر از حضرت حسن مجتبی هم در خیمه خود بروی سجاده
طاعت نشسته بود زنی عربیه خوشروی بی همتا داخل شده عرض کرد ای [illegible] تکون لی زوجاً و اکون لک زوجة
فرمود بیرون شو و شروع کرد بگریستن و آن زن نیز با ناله در آمد حضرت حسین داخل گشته متغیر گردید و جمعی از انجا
نیز داخل شده و تابع ایشان شده گریستند و آن زن مایوس شده رفت بعد از چند شب از خواب بیدار شده در
حالتی که میگریست حضرت امام حسین سبب گریه او را پرسید فرمود در خواب برادر خود یوسف را دیدم گفتم
بر تو چه گذشت آنگاه که مبتلا بزلیخا شدی عرض کرد مثل آنچه بر تو گذشت از زن بدویه و علت میل آن زن بحضرت
حسن آن بود آن بزرگوار چنان جمال دلربائی داشت که عقلها را مسلوب الاختیار میکرد و در تمام حجاز را

از

از دست ایشان بیرون برود زیرا که رسول خدا اجمال و سود و عفو را بر آن بزرگوار داده بود چنانکه شجاعت خود را بحضرت
حسین داده بود بشنید ام جعده ملعونه را چگونه دلش داد و آن مظلوم را زهر خورانید چنانکه پاره‌های جگر او از گلویش بیرون
شد و این امت مظلوم چگونه رعایت کردند بر غلام کردن بجنازهٔ او و در تابوت تیرباران کردند بجنازهٔ آن مظلوم مثل او نبود در عصر
امیر در وقت جان دادن پیغمبر بود یا حسین تو بمن گریه مکن بلکه برادرت حسن گریه کن و تو ای حسین برای من ناله مکن بلکه برای
برادرت حسین ناله کن پس باید چشم حسین مظلوم گریه کند زیرا که مظلومیت او از همه مظلومین بالاتر بوده است و مصیبت او قیاس
بمصیبت امام حسن و حضرت امیر المؤمنین نمیشود ختم کن مجلس را بذکر قیاسات میان مصائب حسینی و حضرت
امام حسن و حضرت امیر و اما التمس الدعاء

المجلس الثالث والثلثون تنزل الملائکة والروح فیها

فاضل محدث کاشانی در کتاب صافی در سورهٔ فاطر در تفسیر شریفه جاعل الملائکة رسلا اولی اجنحة از کافی از حضرت ختمی
مآب نقل کرده بدرستی ملائکه سه جزء بوده باشند یکی آنکه بر ایشان دو تا پر و بال بوده باشد و قسمی را سه بال دو پر باشد و جزء دیگر
چهار جهت پیغمبر باید گفته شده و شاید آنحضرت خصوصیت اعداد اراده نفرموده باشند و از انفی نفرموده بسبب آنچه روایت شده
از او که بدرستی او دید جبرئیل را در شب معراج در حالتی که او را ششصد هزار بال بود پیغمبر باید میگویم و شاید اینکه بر
همین اشاره شده بقوله یزید فی الخلق ما یشاء و در احتمال از آنحضرت که خدا را ملکی است گفته میشود برای او دردائیل کان
لدیسته عشر الف جناح میان هر یکی تا آخر دیگری هوائی است و هوا باندازهٔ زمین و آسمانست و مثلی از حضرت
صادق روایت کرده که ملائکه مختلفند و بتحقیق دید رسول خدا جبرئیل را در حالتیکه او را ششصد بال بود و بر ساق آن در
مانند قطرهٔ باران بود بر سبزه‌ها بتحقیق پر کرده بود میان زمین و آسمان را و فرشته‌ایست که خدا تعالی امر کرده اسرافیل را
و هر دنیا نازل شود و پای راست او در آسمان هفتمین باشد و دیگری در زمین هفتم و بدرستی خدا را ملکی است که نصف تنشان
از برف و نصف تنشان از آتش است میگویند یا مؤلفا بین البرد والنار ثبت قلوبنا علی طاعتک و فرشته‌ای هست بدرستی خدا را
ملکی است که مابین نرمه گوش او تا چشم او پانصد ساله راه است با پرواز مرغ و فرشته‌ها بدرستی ملائکه نمیخورند و نمی نوشند و

بنکاح نکنند و جز این نیست که عیش میکنند بانسیم عرش و بدرستی خدا را ملائکه ایست که در رکوعند تا روز قیامت و بدرستی خدا را ملائکه
ایست که در سجده اند تا روز قیامت حضرت ابو عبدالله فرمودند حضرت رسول فرموده نیست چیزی از آنچه خدا خلق کرده بیشتر
تر باشد از ملائکه و بدرستی نازل میشوند در هر روز یا در هر شب هفتاد هزار ملک پس میآیند به بیت الله الحرام و طواف
میکنند پس از آن میآیند برسول خدا پس از آن بامیر المؤمنین پس سلام میدهند بر او پس از آن میآیند بحضرت حسین و در نزد
او اقامت میکنند تا وقت سحر باشد و بالا میروند بسوی آسمان و دیگر باره بر نمیگردند و حضرت ابو
جعفر فرموده بدرستی خدا تعالی خلق کرد جبرئیل و اسرافیل و میکائیل را از یک تسبیح خلق فرموده و قرار داد برای ایشان گوش و چشم و عقل
مترجم در صحیفه از حضرت امیر در خلقت ملائکه فرموده ثم خلقت ملائکة خلقتهم و اسکنتهم سمواتک فلیس فیهم فترة ولا عندهم
غفلة ولا فیهم معصیة هم اعلم خلقک بک و اخوف خلقک لک و اقرب خلقک منک و اعملهم بطاعتک لا یغشیهم
نوم العیون ولا سهو العقول ولا فترة الابدان لم یسکنوا الاصلاب ولم تضمهم الارحام ولم تخلقهم من ماء مهین
انشأتهم انشاء فاسکنتهم سمواتک واکرمتهم بجوارک وائتمنتهم علی وحیک وجنبتهم الآفات ووقیتهم البلیات
وطهرتهم من الذنوب ولولا قوتک لم یقووا ولولا تثبیتک لم یثبتوا ولولا رحمتک لم یطیعوا ولولا انت لم یکونوا
مؤلف گوید که باید مراد از خلق غیر انبیا و رسل و خصوصا غیر محمد و آل محمد بوده باشد زیرا که بدلیل ثابت شده که انبیا و رسل و
خصوص محمد و آل محمد افضل از ملائکه اند و از این لازم آید در جمیع صفات که آنها برتر از ملائکه باشند پس نمیشود که ملائکه
اعلم و اعبد و اقرب تمام خلایق باشند مگر اینکه بگوییم که ملائکه اعلمند از بابت اختلاف گذرانشان ساعات لیکن
علم انبیا افضل است بواسطه اجتماع آن با نفس حیوانیه و همچنان در عبادت پس عبادت قلیله انبیا با وجود مقتضیات نفس حیوانیه افضل
از عبادت کثیره و طویله ملائکه است و امید خصوص غیر محمد و آل محمد است اما ایشان پس بموجب اخبار معتبره ایشان از
عالمین اند و ملائکه علم و عبادت را از ایشان تعلم کرده اند پس فقرات کلام معجز نظام بغیر ایشان راجع خواهد شد
کیف لا و حال آنکه پیغمبر باید فسبحنا فسبحت الملائکة وهللنا وهللت الملائکة و هم فرموده اند بنا عرف الله و مستفاد از
اخبار آنکه ملائکه نیز بواسطه شان خدا را شناخته اند پس نمیشود که ایشان اعلم از آل محمد بوده باشند و در بعضی روایات

و وارد شده اگر بخواهند ادراملاحظه کرده ام و خلاصه لفظ آن موجود نیست ولی حاصل آنست که روزی حضرت امیر بخدمت رسول خدا وارد شد جناب جبرئیل تشریف داشت چون علی را دید برپای خاست رسول خدا فرمود چرا برای احترام علی برپای خواستی و حال آنکه سن تو از او زیادتر است عرض کرد اگر چه عمر من بسیار است چه ستاره هست هر صد هزار سال بر می آید و هر بار طلوع میکند من او را سی و هزار بار دیدم ولیکن این جوان در عهده من حق تعلیم دارد آنگاه که خدا مرا بیافرید و بمن خطاب کرد من کیستم و تو کیستی من حیران ماندم هر بار خطاب آمد من کیستم من ندانستم چه گویم این جوان بمن گفت بگوی أَنْتَ رَبُّ الْجَلِيلِ وَأَنَا الْعَبْدُ الذَّلِيلُ الْجِبْرَائِيلُ و باید دانست که این گونه روایات از متشابهات اخبارست و فهم معنی آنها در غایه اشکال است و ممکن است که جبرئیل در اول ایجاد از نور مقدس با شبه حضرت امیر استدلال بر خالقیت خدا و مخلوقیت خویش نماید یا اینکه شبه حضرت امیر با قدرت خدا به نطق آمده و اقتدا و تعلیم فرماید و الا نمیشود که عین آنجناب پیش از بوی خود به باشد و تحقیق این مطلب باید در جای دیگر بعمل باشد با بجلد دوم صافی از توحید نقل میکند که از حضرت امیر قدرت خدا را پرسیدند پس خطبه بجای خدا را حمد و ثنا گفت پس از آن فرمود بدرستی خدای تبارک و تعالی را ملائکه ایست که اگر یک ملک از ایشان بر زمین نازل گردد زمین او را گنجایش نمیدهد بجهت عظم خلقت و کثرت اجنحه او و از ایشان است کسی که اگر جن و انس مکلف گردند بر اینکه او را وصف کنند قادر بر آن نمیشوند بجهت بعد ما بین مفاصل آن و حسن ترکیب و چگونه توصیف میشود از ملائکه او کسی که هفتصد ساله راه فاصله میان منکبین او و نرمه گوش اوست و از ایشان است آنکه افق را سد میکند بایکی از بالهای خویش قطع نظر از بزرگی بدنش و از ایشان است آنکه آسمانها تا هنگام گردن اوست و از ایشان است آنکه قدم او بر بالای چیزی نیست بلکه در جو هوا است و در زیر زمین است و زمینها تا زانوی اوست و از ملائکه هست بعضی که اگر ریخته شود بر گودی انگشت ابهام او جمیع آبها هر آینه آبها از جوانب آن پر میشود و از ایشان است آنکه اگر کشتی افکنده شود در اشک های چشم او هر آینه بروی آن روان میشود مادامی که دنیا و آخرت پاینده باشند فتبارک الله احسن الخالقین مؤلف گوید که گریه کردن ملک را بامقصد ارجعی

غیر از جنبه از بیزاری مقصور نیست و حال آنکه ملک معصوم است گناهی ندارد پس بجا فرمی من و تو هم غرق دریای گناهیم و غالب عبادتهای ما خالی از شرایط صحت دور از نوعیت قبول است و مرای ما بدین کوچک و بهتهای ما بدا نمی داریم چرا باید گریه بکنیم و فکر مال کار خود را کرده باشیم گناهکاری و هم از تحمل شفقت عبادت و بجا دادن و شنیدن و آسوده نشستن قهرا کاشف از ضعف عقیده است خدا نکرده برسیم بجایی برسد که دیگر اعتقاد بجزا و روز جزا در دل ما نماند چنانکه افعال و اقوال و حرکات اغلب مردم نیز بر این معنی گواه است اکنون در جهنم و عذاب آتش محلد خواهیم شد ای نفس شوم وقتی چشم از خواب غفلت بگشا و از امتحان و تواریخ گذشتگان و مردان بزرگ از انبیا و ائمه و اولیا چشم بگشا چه در آنحضور رسیده خواهی دانست که ملک با آن بزرگی خدا را شناخته گناه کرده با گریه و زاری میرسد حضرت امیر در دعای صباح میفرماید من ذا یعلم قدر رمک فلا یخافک و من ذا یعلم ما انت فلا یهابک اشاره برآنکه لازم است هر کسی از قدرت خدا خبردار باشد و از او میترسد و هر کس او را بشناسد از هیبت او مطیع نه چه گناه کند با آنکه بر خود معلوم است که قدرت او محدود نیست و بر همه چیز قادر است بغل انشاء و بر هر چیز میتواند یدل من یشاء و یعز من یشاء و یکی از شعرا گفته هر جا که بود در جهانست بی از روح و سرکنه حکمش رواست چیزی که در عالم سلطنت او هست با چه مانند محاط عقل ما نیست و هر کس از هویت عظمت او مطلع باشد از هیبت عظمت او در دلش اثر خواهد شد زیرا که خواهد دانست هر چه عبادت کند و هر قدر ریاضت بکشد در جنب عظمت او و استحقاق ذاتی او بمنزله کالعدم و با نقصان است و عدل الهی حقی محبوب نیست که باعث امتنان او بشود چه باشد زیرا که ما مالک خود چیزی نداریم و هر چه داریم از عطای اوست و آنست که من چنین درکاه وجود شناسان نوع بنده بود چون مقصر و گناهکار قرار میدهند و از ترس او بجانب عیش خوش نیا نشسته زیرا که در دست قدرت او مقهورند اگر خواهد عزیزشان کند و اگر خواهد ذلیل شان کند اگر خواهد از منزل ما برآورد و اگر خواهد از جان دادن در زیر تیغ و نیزه محمد فراهم کند لو آنکه مرگ جویانش کند گر خواهد او سنی مستی گر جو پیاب جو ورنه گر خاری خلد بر پای وی آورد فریاد از دل بی هوشی از فراق یار و او لا در شید می سوزد و اگر خواهد هم ورنه از بی یک عشق می بنا شد در درون از غم رها او نخواهد گر جهنم خشت است

ورنه باغ خلد از بخت است — این بود صائم نهاری که با وجود آنهمه صفات کمالیه و عبادات و ریاضات و عصمت از گناهان
همواره با قصور اعتراف مینمود و بر مراتب قدرت و هویت عظمت او سبحانه خائف و لرزان بود چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام رسیده اند
که ممکن است که خدا در جواب یکی از مؤمنین لا لبیک بگوید تا من و تو چه تجلی [illegible] داریم بواسطه هر رکعت نماز منتظر وحی میشویم
و قبالهٔ بهشت را در بغل خود پنداریم امیرالمؤمنین میبود که از غضب خدا میترسید زیرا که او میدانست که خدا چیست و قدرتش
تا چه درجه است و استحقاق او بعبادت تا چه مرتبه است آن بود که هر شب از ترس غش میکرد چنانکه مانند خشک چوب
میشد لکن من و تو [illegible] خبر نداریم بهای عمرت از چه گذشت بکجو رفت بکار آید نکردی ای بیهوده
این است که اولیا با ما صحبت ندارند و از معاشرت ما متأذی هستند زیرا که عشق ایشان در جای دیگر و عشق ما مشغول
بر وادی الحمر است مجنون [illegible] هوی ناقتی خلفی وقدامی الهوی وانی واياها لمختلفان امیرالمؤمنین چنان جنگ
آمده بود آه از پی آه کشید [illegible] ما محبس [illegible] الیکاش زمین شمارا امید بدم نه شمارا
لقد لازم قلبی [illegible] حضرت سید الشهدا [illegible] وجهنا سیر نموده سینه [illegible] از حیات دنیا [illegible] است [illegible] باری
دست شهنشاهم ولی در قفس افتاده برایم منزلی از قفس در تنگم و دارم خیال بشکند تا من برآرم تیر و بال باز
در ایوان وحدت جا کنم از قفس و ز تنگی آزاد هم قاتلا تعجیل کن در کشتنم چونکه من خود طالب کشتنم گر تیر بزنم
همه با تیغ و تیر خوش بود چون کشته ام در تن اسیر عالم از آن درد اندر درد بود شاه دین از زور خود [illegible] سر ز تن بود هر هم
قاتل شمشیر بردی قدم شادی شه در فرحی دمبدم وعدهٔ وصلت چو نزدیکی کند عاشقانرا خون اندر دل جهد
دیگران تسکین بحال زار شاه جمله نالیدند با افغان و آه انبیا و اولیا اندر فلک جمله نالیدند با جنس ملک
دد همین سم زینب خانمان چون برادر را بدید آنچنان که فتاده در میان خون و خاک تشنه لب در دست قاتل
چاک چاک پابرهنه سر گشاده شد روان سوی لشکر گروه دشمنان شملی بود
مگر انجا که این شه کشند با حال چنین ختم مجلس کن بسلیقهٔ خوف و مرا هم باد عا
خیر یاد کن التمس الکاتب الدعا

المجلس الرابع والثلثون في نزول الملائكة والروح فيها

ظاهر امر آن از ملائکه عموم ملائکه نیست بلکه طایفه از ملائکه که جبرئیل علیه السلام از آنهاست میباشند در شبهای قدر نازل میشوند زیرا که نزول ملائکه
در آن شب راجع بتقدیر امور جاریه در عالم کون و فساد است پس نزول سایر ملائکه را دخیل این امور نشده [illegible] نیست
و این تخصیص از اخبار کثیره مستفاد میشود و بعضی از آنها در این کتاب گذشته و از جمله اخباریکه دلالت بر آن دارد [illegible] شان نزول [illegible]
از قمی روایت کرده در تفسیر شریفه مذکوره که نازل میشوند ملائکه و روح القدس بر امام زمان ع و میبارند آنچه را نوشته اند [illegible]
نوشته شان در خصوص مقدرات است پس این میرساند که نازل شدگان همانا ملکهای دخیل امور تقدیرند و از حضرت صادق ع
روایت کرده که میفرماید آنگاه که شب قدر شود ملائکه و روح و نویسندگان نازل میشوند پس مینویسند آنچه باشد از قضای خدا
در آن سال و تقریب دلالت این روایت نزول ما تقدم است و از کلیهٔ اخبار [illegible] بر حالات ملائکه مستفاد میشود غیر از
آنانیکه از ملائکه مأمور وحی و کتابت مقدرات و امر روزی و اجل و قبض روح و تصویر در ارحام و انبات نباتات و آوردن
قطرات مطر و برف و نحو ایشان دیگران بزمین نازل نمیشوند پس معلوم میشود که در این شب که امورات سال مقدر میشود همان ملائکه
دخیل امور تقدیر و مأمور باجراء آنند نازل میشوند نه نزول سایر ملکها در آن شب دلیلی بر آن اقامه نشده و مجرد قوله تعالی الملائکه
در اثبات آن کفایت نمیکند زیرا که عمومیتی ندارد مگر بدلالت مدلول لفظ جمع کما قرر [illegible] جای آن [illegible] دلالت میکند
بر آمدن جمعی از فرد مان [illegible] زیرا که دخول الف لام بر صیغهٔ جمع [illegible] است [illegible] عموم [illegible] در اصطلاح آن را
الف لام عهد ذهنی میگویند پس در اینصورت حکم بر تعیین [illegible] نتوان کرد خصوص در آیات قرآنیه و آنچه ما گفتیم از باب [illegible]
رجحنت [illegible] از احکام باری طایفه از ملائکه را مدخل در امور تکوین است از جمله شانست ملائکه علاقه که در رحم ما در صورت [illegible]
میکشند و سعادت و شقاوت او را از روی لوحی که از جبین مادر او آویزان است مینویسند بعد از ایشان ملائکه حفظ اند
قال الله له معقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من امر الله در قرائت اهلبیت له معقبات من بین یدیه رقیب من [illegible]
[illegible] اگر ایشان نباشند شیاطین نمیگذارند که ایشان سلامت زیست کنند علاوه و حیوانات موذیه انسانرا هلاک میکنند و [illegible]
چون شخص جنب ماند در خواب از آنجا ساعة حفظ نکند آنها از آدمی دور میشوند و او را ابلیس [illegible] میگذارند [illegible] از انسان [illegible] روز

قسم بر بیت بجز دیزاد و را بر خود میگذارند و در اعطا میکنند چنانکه فی رقه از حضرت صادق ع فرمود بر بهشت داد
فی المنور بجهنم واصل شد پس از ایشان ملائکه رقیب و عتید ند قال الله تعالی اذ یتلقی المتلقیان عن الیمین و عن الشمال
قعید ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و مستفاد از روایه مرویه در صافی از حضرت صادق ع آنست که ملائکه موکله
غیر از رقیب و عتید ند چه پیغمبر باید هیچ قلبی نیست مگر اینکه او را دو گوش است بر یکی از آنها ملکی است ارشاد کننده
و بر دیگری شیطانی است که تفتین مینماید که او امر میکند او را و او زجر میکند او را و شیطان امر میکند او را بمعاصی و ملک زجر
میکند او را از آنها و آنست قول خدا عن الیمین و عن الشمال قعید الآیه و رقیب عبارتست از ملکی که مراقبت عمل او میکند
و عتید هم ملکی است مستعد بر شهادة اعمال او که همواره با او حاضر است و هم در صافی از جوامع از رسولخدا ص نقل کرده
که پیغمبر باید کاتب حسنات در یمین مرد است و کاتب سیئات بر شمال او و صاحب یمین بر صاحب شمال امیر است
پس چون تو بنده را عمل کند ملائکه بجانب راست آن را ده تا مینویسید و چون گناهی کند صاحب یمین بر صاحب
شمال میگوید بگذار او را هفت ساعت شاید او تسبیح گوید یا استغفار نماید و از بعضی اخبار هم مستفاد میشود که هر تا
ملک هم بر شد قبض انسان موکلند که گفته های او را مینویسند و ایشان آنها از انسان غفلت ندارند حتی آنکه حضرت
امیر همچون بیوت بیت الخلا برود در روبه یمین و یسار خود میکرد و میفرمود که از من دور شوید هر آینه شما با خجالت میکنم
و من عهد میکنم تا از اینجا بیرون نشوم احداث کاری نکرده باشم هو خبر است چون مومن بعد از تکدر از یکدیگر
اصلاح ذات البین نمایند و مصافحه دوست بگردن یکدیگر میکنند ملائکه که از ایشان هر دو باشند و صاحب
یمین بر صاحب شمال میگوید شاید با هم کار خلوتی دارند بیا از او هر دو شویم مولف گوید ای برادر اینها خفیه نویسان
خدا اینند ببین چه قدر لطف بر بندگان دارد ولا وجود آنها خبر داده و آگاه کرده تا گویند ما ندانستیم و وجود آنها
با وجودیکه چیزی برای خدا پوشیده نیست از برای این است که روز قیامت بر بندگان حجة تمام شود و هر کس
حجة هلاکت و سبب نجات خود را بداند لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و الا حاجت بر آن ندارد
خوش عالم هر چیز است لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السماوات و لا فی الارض آنست هر یکی از ائمه ابرار از کنار

شدن ملائکه خبر میدهد گریه کرده میفرماید لیکن خداوند خوشش حاضر است با وجود این جرأت من و تو اینکه که ابتدا
بر انسو الم اعتنا نداریم با فراغت بال اقدام بر معاصی میکنیم و جمعی از ملائکه مامور بر روزی رسانیدند قال تعالی و فی السماء
رزقکم و ما توعدون در صافی از قمی میگوید مراد باران است که از آسمان نازل شود پس بواسطه آن بیرون آید قوتهای
عالمیان از زمین و از حسن عمیقی روایت کرده که از او پرسیدند از روزیهای خلایق پس فرمود در آسمان چهارمست
نازل میشود باندازه و بسط میشود باندازه و باری رئیس ایشان حضرت میکائیل است و در تحت ید او آنقدر ملک است که بعدد قطره
باران و برف هر یکی از آنها میآورد و یا ندیگری نوبه نمیرسد هو خبر است اگر مردمان خدا را اطاعت میکردند باران را
در موقع فرودم با ما کن لازمه و محتاجه در شبها بدون رعد و برق باد و انه های کوچک میباراند تا اکنون از معاصی
ما همه اینها بر عکس شده ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم اعمال عباد اثر قوی در تغییر مقدرات دارند
و بعضی با کثیری از آیات و اخبار بمقام ثبوت و ضرورة رسیده است و از جمله ملائکه قابض ارواحند و در تحت
ریاست حضرة ملک الموت ع میباشند و احاطه او بر عالمیان مثل احاطه او دست بر اوچیکه در پیش روی دارد و قبض
روح اختیار کنند بعضی گمان کنند که ملک الموت چو نجمی است لطیف تر از هوا از نفسگاه انسان باندرون او
در میرود و در عروق ضوارب او داخل میشود و چون بیرون آید روح را هم با خود بیرون آورد و ظاهر جمعی از اخبار
آنست اوادات و آلات قبض روح دارد و روح را با چنگالهای آهنین از طرف پای میکشد تا از دهان بیرون
آید هو در بعضی روایات هست هر عضو را دست و پای بسته باشند و اگر تمکین نکند و فرار نماید لیکن اینگونه روایات
درست معلوم نیست هر عضو را چنگال و بستن دست و پای چیست و مستفاد از خطبه حضرت امیر ع آنست که حلول
ملک الموت بر بدن میت مانند حلول مرض است از آنجا که میفرماید که در موصوف ما نزل بهم اجتمعت علیهم سکرة
الموت و حسرة الفوت ففترت لها اطرافهم و تغیرت لها الوانهم زیرا ظاهر این کلام در بیان حال شدت
مرضست سیما ملاحظه تعقیب آن بقوله ثم ازداد الموت فیهم ولوجاً فحیل بین احدهم و بین منطقه و انه لبین
اهله ینظر ببصره و یسمع باذنه علی صحة من عقله و بقاء من لبه یفکر فیما افنی عمره و فیما اذهب دهره

و

وبذكر امور القيمتها اغمض في مطالبها واخذها من مصرّاتها ومشتبهاتها قد لزمته تبعات جمعها واشرف على
فراقها تبقى لمن وراءه ينعمون فيها ويتمتعون بها فيكون المهنا لغيره والعباء على ظهره والمرء قد غلقت رهونه بها فهو يعض
يديه ندامة على ما اصحر له عند الموت من امره ويزهد فيما كان يرغب فيه ايام عمره ويتمنى ان الذي كان يغبطه بها ويحسده عليها
قد حازها دونه فلم يزل الموت يبالغ في جسده حتى خالط سمعه فصار بين اهله لا ينطق بلسانه ولا يسمع بسمعه يردد طرفه بالنظر الى
وجوههم يرى حركات السنتهم ولا يسمع رجع كلامهم ثم ازداد الموت التياطا به فقبض بصره كما قبض سمعه وخرجت الروح من جسده
فصار جيفة بين اهله قد اوحشوا من جانبه وتباعدوا من قربه الخطبة سكرة الموت: يعنى شدت وسختى جان دادن وعبارت
از رنج والم است که حاصل میشود از حیلوله مرض میان روح وبدن یا جذب کردن ملک الموت روح را وحسرة الفوت
عبارت است از غمی وحسرتی که در قلب از ملاحظهٔ فوت دنیا وکوچیدن از آن ومفارقت اموال واحبه وخوف وعید
اعاذنا الله منه میشود از اطراف ظاهر از دست وپا بسست از فتور اعصاب سست میشوند وتعبیر با ولوج ظاهر است در اینکه
موت همان مرض است یا اینکه مرض غشار موت است غایة اینکه اگر شفا یابد او را مرض میخوانند والا مرگ نامیده میشود ومستفاد
از خطبه آنست که غالبا اول ناطقه از کار افتد اگرچه گاهی برعکس باشد وگفته اند که جهة آن آنست که نطق علاوه بر اینکه
محتاج ادراک است دلالت بر صوت وسلامتی مخارج آن نیز احتیاج دارد وبخلاف شنیدن که تنها با سلامتی عصب
گوش حاصل میشود وهمچنان شاید تقدم زهوق سامعه بر زوال باصره نیز بجهة کثرت احتیاج آن باشد بر قوه بخلاف
باصره که تا جان هست ولو فی الجمله باقی است وظاهرا معنی التیاط چسپیدنست چنانچه در مجمع البحرین مرقوم داشته
وممکن است که التیاط بمعنی دخول بچه باشد چنانکه با معنی ولوج مناسب تعبیر با آن فرموده مناسب است مؤلف گوید ای
برادران در حقیقه فقرات شریفه خطبه مرثیه است برای جنس یا هر کس در آنها ادنی تأملی کند حقیقه معانی او را از جان
خود بالمشاهده قیاس خویش با دیگران خوب فهمد ناچار اقرار میکند که دو رسیده اند ما رفتنی هستیم پس تدارک آن روز را
میکند ای داد وبیداد میترسم از این سخنان متنبه نشویم مگر روزیکه خود از کشاکش مرگ دیده باشیم ما چاره از دست رفته
باشد مستفاد از خطبه آنست در آنگاه ما ناطقه از کار رماند مرگ خود را سیده اند ولی ای برادر بعد از اینکه ناطقه رفت با

با چه چیز توبه کنی وبعد از یقین کون بر مرگ دیگر توبه قبول نمیشود بیایید بجان خود مان رحمی کنیم فکر الحال که قدرت داریم
کاری کرده باشیم لمؤلفه: چو افتی خسته چون بیمار خستی — نیابی چاره بر خوی درشتی — تن بیمار زار خسته باشد — زبان
از گفتن خوبسته باشد — نباشد فرصت دل بر آهی — که خواهد از خدا عذر گناهی — کنون گر خواهی چاره سازی — ز تیر مرگ
بر دی سپاری — بگو با چشم گریان سینه سوزان — که ای بیچاره ساز پریشان — الهی عبدک العاصی اتاکا — مقرا بالذنوب
وقد دعاکا — رسانا از دین کن چاره خواهی — اگر صد غرق دریای گناهی — زیرا که کسی از درگاه ایشان ناامید
برنگردد وحسین بن علی را شفیع درگاه الهی کن وبه او توسل نمای وبگوی خدایا بحق آنکه بر روی خاک گرم کربلا میان
دشمنان خود بالب تشنه جان داد مرا رحم کن بحق آنکه وقت احتضارش او را توجیه بقبله نکردند بلکه بروی خود بر افکندند ابدا
محتضر را ابدا در حق او بجای نیاوردند مثلا چشمهایش را نبستند دست وپایش را راست ننمودند بر بالای او بار گران
پای نحس را نهادند بعکس آنچه رسول خدا فرموده بالای محتضر را گران نکنید اینهم بر سینه اش با وجود اینکه از جهت بر
وتیغ وتیر مجروح بود هر کس جان بدهد تا قدرت دارد آب را از دهنش دریغ نمی کنند واهل وعیال او را در اطراف او
جمع میکنند آن مظلوم تا نفس داشت العطش میگفت ابدا رحم نکردند وآبش ندادند واولاد واهل او فارغ شدند که
بر او بیایند ولی لعنهم الله خیمه قدم میدیدند در چه حالت است از فقرات زیارت فهمیده میشود بسیار بر دیدند
بگوید السلام علیک یا من قتل عند اهله وعیاله ببین آن بیچارگان چه حالت داشتند آن حال را میدیدند و
قدرت بر دفع نداشتند الخ انس الله عارض ال طرین—

المجلس الخامس والثلثون تنزل الملائکة والروح فیها

مستفاد از تتبع استعمالات عرب آنست که اصل معنی روح ما از روح بالتحریک یعنی مقصود شده بمعنی راحتی وحیوة است
وبدین مناسبت هر چیز را که باعث حیوة واسباب راحتی است روح نامیده اند وروح بفتح الراء نیز از همان باب و
بر همان معنی است قال تعالی فاما ان کان من المقربین فروح وریحان وجنة نعیم طریحی در مجمع میفرماید روح بفتح راء راحت
واستراحت وحیوة دایمی است وباضم آن رحمت است زیرا که او مانند روح برای مرحوم است وگاهی خوانده شده

بضم

با مردم بود شد فروغ ورد و ریحان شده و قرائت بضم در کلمه فروح از رسول و رد وایت کرده اند و در مجمع البیان از حضرت
باقر و غیر که ریحان در آیه مراد فیه طیب و طبرسی روایت کرده از بعضی علما که ریحان مشموم است و میآورند از بهشت هنگام
مرگ از بهشت پس ببویند او را و میگوید من عمل صالح توام و از حضرت امام جعفر روایت کرده که میگوید من رای
زیبای توام تا هر آن بوی و عمل صالح توام که از اعمال نیکو کردی و بعضی عارفین گفته اند که این صریح است در تجسم اعتقادات
و اعمال در این نشأه و ملاقات خبیث گردد مؤلف گوید ممکن است مقصد بعضی آن باشد که نتیجه اعتقاد و نوم
هر صورت دعوی صراحه در تجسم غریب است و از حضرت صادق مرویست که این آیه در حق اهل ولایت و این قصد
نازل شده فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان یعنی در قبر او و جنة نعیم یعنی در آخرت و اما ان کان من المکذبین الضالین
فنزل من حمیم یعنی در قبر او و تصلیة جحیم یعنی در آخرت و حضرت یحیی میفرماید روح با فتح رحمت است قال الله تعالی لا تیأسوا من روح الله
یعنی از رحمت او مؤلف گوید عند الملاحظه هر چیز را باعث راحتی و زندگانی است روح با ضم و روح با فتح نامیده اند با جمله
چند چیز را در قرآن مجید با روح نامیده از جمله روح آدم و عیسی و مسیح که میفرماید در خصوص حضرت آدم فاذا سویته
ونفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین و در حق حضرت عیسی روح منه و از حضرت باقر نقل است و میفرماید روحیست
آفریده شده و آفریده خدا است و در آدم و عیسی بود حدیث از حضرت صادق در قوله ونفخت فیه من روحی منقول است
میفرماید روح متحرک است مانند ریح و جز این نیست که نامیده شده با روح زیرا که او مشتق است و جز این نیست او را
اخراج کرده از لفظ ریح زیرا روح مجانس ریح است و جز این نیست که اضافه کرده او را بر نفس خود زیرا او برگزیده او را
بر سایر ارواح چنانکه گفته است خانه را خانه من و در خصوص پیغمبری از پیغمبران خلیل من و اشباح آنها و همه آنها مخلوق
و مصنوع و ساخته شده باید دانست هر چه بغیر از خدا است مخلوقست چون در عالم جز خالق و مخلوق نداریم و همه اشیاء مال
خدا هست غایة الامر بعضی را از راه تشریف اضافه بر خود کند پس فرموده خانه من کلام من خلیل من بنده من روح من الی
غیر ذلک و بعضی از عرفا گفته اند همان روح عبارت است از روح حضرت سید المرسلین که اول مخلوقات و صادر
اول است چون در آن هنگام جز خدا چیزی نبود و از آن روح را بر نفس خویش اضافه کرده فرموده روح من و از همان روح

بر حضرت آدم دمید پس حضرت رسول ابو البشر روحانی و حضرت آدم ابو البشر جسمانی میباشند چنانکه این شعر را از
زبان رسول خدا گفته اند و انی و ان کنت ابن آدم صورة فلی فیه معنی شاهد بابوتی و این قول را این حقیر در کتاب شرح
اربعین و کتاب شرح صحیفه سجادیه از بعضی عارفین نقل کرده ام و صاحب این قول تصریح میکند که اول ارواح که
خلق شده روح رسول خدا است پس چنانکه آدم خلیفة الله بود در عالم زمین و ابو البشر بود همچنین رسول خدا ابو الارواح
و خلیفة الله بود در عالم ارواح پس روح خلیفه خدا است و مجمع صفات ذاتیه او است مانند علم و حیوة و قدرة و اراده و
سمع و بصر و کلام و بقا و چون خلیفه روح است و مجمع صفات فعلیه او است و هم گفته است که خدا فرموده ونفخت فیه من
روحی و روحی بدون من تقدیم برای آنکه دلالت باشد بر اینکه روح منفوخ در آدم عین روح رسول خدا بود و کلمه
روح آدم متولد بود از او و هم روح حضرت عیسی را از این باب قرار داده و ما در آن کتاب گفته ایم
او که این توجیه فکری و توجیه قیاسی است زیرا که مجرد اضافه کردن خدا روح را بر نفس خود دلالت نمیکند بر اینکه روح
اول چیز است که قدرة بر آن تعلق گرفته زیرا که بسیار چیزها اضافه بر خدا شده و حال آنکه اول مخلوق نیست مانند
اخبار متواتر مذکور است که آنها خانه های خدا اند و ماه رمضان ماه رسول خدا و البهرالله نامیده و هر فردی از مخلوقات
خلق خدا اند و اضافه کرده خدا سؤال کنند که ... و اذا سألک عبادی عنی و اسراف کنند
بقوله قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم و مطلق ... بقوله و عباد الرحمن و غیرها از آنچه پوشیده نماند
بر اصحاب اطلاع و این اضافه تشریفیه است پس قول او من روحی دلالت نمیکند بر شرافت آن روح و حدوث آن
بلا اراده خدا الا آخر ما ذکرنا و فیه هو انچه زیاده تر میگوئیم تمامی دعاوی که این شخص گفته ابعد فرد محتاج دلیل اند چه
از چه مدرک حکم توان کرده تمامت روح از ... خلق شده و کلمه میشود بر قائلین ما اشهدتهم خلق الله
خدا در جواب آنانکه میگویند ملائکه دختران خدا اند میفرماید شخص از چیزی اطلاع ندارد چگونه خبر میدهد مگر جزاو
متصل باشد بر اینها را وحی خدا و در آنصورت عیب ندارد و اما چگونه با قیاسات فکریه اثبات اینجا
ممکن باشد و اینکه گفته روح خلیفه الله در عالم ارواح و مجمع صفات ذاتیه او بود و این از اول کلام او

زیرا که از کجا توان دانست که مخلوق چطور جامع صفات ذاتیهٔ خالق میباشد اتقولون علی الله ما لا تعلمون و چگونه
مخلوق شریک خدا باشد در صفات ذاتیهٔ او و ذات خدا چگونه موصوف شود و محاط تصور باشد علی الانصاف از
این سخن بوی وحدت وجودی می آید و از اینکه در اخبار وارد شده که اول ما خلق الله نور نبیک [illegible] دیده نمیشود در
اولا نور غیر روح است ثانیا معنی خلق در آن احادیث معلوم نشده که ایجاد است یا تقدیر ثالثا از مجرد مخلوق بودن
دعاوی ادعا تمام نمیشود زیرا که اول مخلوق بودن لازم نگرفته [illegible] زیرا روح الله نباشد رابعا لازم نیست که سایر ارواح هم
از او آفریده باشد [illegible] ذالک کلمه واجب نشده که آن روح در اینصورت مجمع صفات الهی [illegible] و شریک صفات او باشد
علاوه بر اینکه گفته اول لازم آید روح فرعون و نمرود و شداد و ابوجهل نیز از روح رسول خدا صلی الله علیه باشد نستجیر بالله من سوء الاعتقاد
و من طغیان الاقلام و من زلة الاحلام و از اینکه ما گفتیم گمان مکن که ما فضایل رسول خدا را انکار میکنیم زیرا که فضایل آنحضرت
منحصر به تصدیق تخیلات واهیه نیست که التزام به آنها از چندین جهت با قواعد مذهب منافات دارد بلکه در فضیلت او
کافی است اینکه با دلیل صحیح ثابت شده که جنابش افضل ممکنات و در میان همه موجودات است و حال آنکه در بارهٔ او فضایل
محسوسه و جهتیه او از قبیل شرافت نسب و کرایم اخلاق و محامد صفات هر فضیلت که ادعا میشود محتاج به دلیل صحیح است و به بدیهی
و با عنوان تحکم نتوان اثبات فضیلت نمود [illegible] در امثال [illegible] منحصر بدلیل نقل است زیرا که عقل در ما وراء عالم کون و
فساد سر رشته [illegible] بلکه عقل از ادراک عوالم دانیه از قبیل عوالم حیوانات و نباتات و جمادات محسوسه عاجز است علمای
زمان تاکنون ندانسته اند که مگس عسل آنخانه های مسدس را چگونه میسازد و چگونه از شکوفه های تلخ چیزی برداشته آنرا
شیرین مینماید شنیده ام شخصی از حکما چیزی از بلور [illegible] مسکن مگس ساخته و مگسها را در آن کرده بود که از بیرون مشاهده کند که
چطور عسل میسازند مگسها اول آنظرف را با موم اندوده کرده بودند بعد عسل سازی نموده بودند پس عقلی که از درک
عوالم حیوان ضعیفی که در رتبه از بشر ادون است عاجز باشد چگونه میتواند در عالم ارواح برای خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله هر درجه
بالاتر از جمیع موجودات است به قیاس خود اثبات فضیلت کند پس باید دانست که بحکم عقل و شرع ما را جایز نیست
در ما وراء عالم خود تصرف کنیم مگر اینکه چیزی از گفته های محمد و آل محمد که امنای وحی خدا اند و از جمیع عوالم با خبر

اند

آنچه خبر داده اند و نتیجهٔ [illegible] ایشان با دلیل نقل ثابت شده و برسد آنهم با عنوان فرض و تجویز داشته باشد مانند آنچه متواتر باشد اگرچه
موافق ظاهر قرآن و سنت مسلمه یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد در آنصورت ما را لازم است که فرض شان التصدیق کنیم اگرچه عقل ما از تصور
آن عاجز هم بوده باشد زیرا که عقل حاکم است که مرتبهٔ ناقصه باید بمرتبهٔ عالیه انقیاد داشته باشد مانند انقیاد مریض بر گفته های
طبیب [illegible] چیز را نسبت بایشان داده باشند و بمقام تواتر نرسد یا دلالت آن روشن نباشد یا با ظاهر قرآن مخالف
باشد یا با چیزی از سنت مسلمه و قواعد مذهبی منافات داشته باشد [illegible] حدیثی [illegible] چیزی [illegible] توان
اثبات کرد خصوصا اگر راجع بر فضایل [illegible] باشد زیرا که اهل اطلاع را پوشیده نیست که در هر زمان جمعی از غلات در
میان [illegible] و آنچه توانسته اند در کتب اخبار مجعوله [illegible] نموده اند بلکه جمعی از ایشان [illegible] از جمله
شیخ رجب برسی [illegible] فارسی و غیر [illegible] اغلب شیعه چون عوام [illegible] صحت [illegible] سخن [illegible] از آنظرف هم [illegible]
فضایل ممنوع [illegible] و الانسان حریص علی ما منع [illegible] هرچه بنام فضیلت شنیده و دیده اند [illegible] و بقاعدهٔ التسامح
و بعضی عیب [illegible] انگاشته اند و [illegible] امان نداده که [illegible] در نفی الخرافات سعی فرموده باشند [illegible]
که حجت تمام شده علاوه از اینها در مذهب حقهٔ جعفریه مسلم شده و بحد اجماع متصل بزمان عصمت رسیده که ظنیات در
چیزی از امور دین حجت نمیباشند و قرآن و اخبار برهمین ناطقند قال تعالی ان یتبعون الا الظن و ان الظن لا یغنی من
الحق شیئا انهم الا یظنون و الی غیر ذالک من الایات و الاخبار الکثیرة التی لا یسع المقام ذکرها و قد ذکرنا جملة منها فی
کتابنا میزان الانصاف غایة الامر اکثر علمای ما در مسائل فروعیه فقهیه [illegible] اینکه [illegible] ظنیه [illegible]
فقهیه بعد از حجیت مقدمه و هی بقاء التکلیف فی عدم المعذوریة فی الجهالة و عدم [illegible] الخروج
عن عهدة التکلیف و ایجاب العمل بالعلم الاجمالی العسر و الحرج المنفیین عن الدین [illegible] اخبار آحاد را اجازه کرده اند
و اصحاب [illegible] نیز بدو صنف اند صنفی مطلق ظن [illegible] را تجویز کرده اند و جماعتی تنها ظنون خاصه را [illegible]
جایز شمرده اند و برخی بواسطه منع مقدمه انسداد [illegible] باب علم التفصیلی در سایر فروعیه [illegible] مطلقه را جایز ندانسته
و قول مشهور [illegible] آن [illegible] محصل از دلیل ظنی حکم خدا است [illegible] گفت که

چندان

و دوا ایجاب حرج [illegible] فی کل شیء الخروج عن الدین

زمان

حکم ظاهری خداست باخبی و عامل آن نزد خدا معذور است پس امیر و مصنف ببین در این صورت چگونه جایز باشد
که با خبر واحد ترجیح بر اصحاب عقاید چیزی اثبات کرده با آن متدین باشیم و مدعای ابن عارف کاذب اقل خبر واحد
بزرگی از خواص اربعه سفرا رسیده و بلی ظاهرا در ینابیع المودة بطریق جابر جعفی از جابر بن عبد الله انصاری
انصاری حدیثی نقل میکند که در آخر آن میفرماید خداوند عالم نور من نظری با هیبت فرموده پس از و قطره قطره چکید و ارواح
انبیا متقاطر شد و از هر قطره از آنها روح پیغمبری آفریده شد از رضا این قسم با گفته ابن عارف وفق نمیدهد چنانکه مخفی نیست
و اصل کلی اثبات امری از امور دینیه با عقل و قیاس و استحسان در مذهب ما جایز نیست و قول علی آنچه بغیر علم است
بلی در مذهب عامه عیب ندارد همه چیز را اصولا و فروعا با رای اثبات کرده اند شریح قاضی صغری و کبری ترتیب
داده که یزید بحکم بیعت صحابه امیر المؤمنین است و هر کس بر امام زمان و خلیفه رسول خروج کند مهدور الدم و
واجب القتل است حسین بن علی هم بر او خروج کرده پس نتیجه اخذ نموده حسین مهدور الدم و واجب القتل است آن
بود نوشت تحقق و ثبت عندی ان الحسین بن علی بن ابی طالب قد شق عصا المسلمین و خرج علی امیر المؤمنین یزید
بن معاویه فالواجب علی المسلمین قتله و دفعه مسلمانان قطع نظر از عقوبات عقلیه این معتقدات آن ملعون تنها قتل
و دفع را نوشته بود دلی که فراز کوفه و شام الکفا بر آن نکردند بلکه جاره چاپیدن اسب بر سینه او کشیدند
و سر انور او را بر نیزه کردند و چوب بر لبانش زدند ختم کن مجلس را و ناتمنی سنگ الدعا ر

المجلس السادس والثلثون تنزل الملائکة والروح فیها

و از جمله چیزهائی که روح بر آن اطلاق شده روح انسانی است که بسبب تعلق عقل کمال علاوه بر روح حیوانی در
انسان هست قال الله تعالی و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما در کتاب شرح اربعین نوشته ایم
که تحقیق مشهور شده میان امامیه بلکه همه متکلمین که بدن انسانی دو روح است یکی روح حیوانیه است و آن عبارت است
از حرارت غریزیه از خون منبعث میشود یا آنکه بخاریست که منبعث میشود از قلب و منتشر میشود در جمله بدن از شریان

از راههای عروق ضوارب که میرساند قوه باصره را بر چشم و قوه سامعه را بر گوش و همچنان سایر قوا را بر مراکز اعضا و سبب
ماده زندگیست با آن حاصل میشود زندگی با بطلان او و شارکت میکند انسان را در آن جمیع حیوانات و همچنین هست با روح
حیوانی نامیده شده و قوام او با اعتدال مزاج است و خوردن طعام و هضم اوست و غذا برای او مانند روغن است
برای چراغ و وجه این روح در انسان بدیهی است حاجت به برهان ندارد و دوم از آنها روح خاصه انسان است که
انسان که شارکت میکند او را در او بهایم و بواسطه او انسان مکلف و قابل خطاب و ثواب و عقاب گردیده از
جانب رب الارباب و این روح منتفی نخواهد شد بعد از مرگ باقی است یا در سعادت و نعمت یا در شقاوه و
نقمه تصریح کرده بر جمله اینها جمعی کثیر و جمی غفیر از اساطین و این آنقدر صعب است که عاجز مانده اوهام از درک آن و حیرت
کرده عقلا بر عجز از معرفت او و از بعضی علما منقول است که قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام من عرف نفسه فقد عرف
ربه معنی آن این است همچنانکه ممکن نیست توصل بمعرفت نفس همچنان ممکن نباشد توصل بمعرفت رب سبحانه و تعالی
میفرماید بدانکه روح گاهی اطلاق میشود بر نفس ناطقه انسانیه که حکما زعم آن است که او مجرد است و او محل علوم و کمالات است
و مدبر بدن است و گاهی اطلاق میشود بر روح حیوانیه و آن عبارت است از بخار لطیف که منبعث میشود از قلب و سیر می
کند در جمیع جسد و برای سید امیر کلامیست در شرح قول تعالی و هو الذی یتوفیکم ... الیوم خروج الانفس
من ابدانهم و خلاصه آن در اینجا خالی از فایده نیست میفرماید ظاهر قول تعالی یوم خروج الانفس من ابدانهم آن است که
نفس داخل است در بدن پس آن نزد مرگ بیرون میشود از او و این بظاهرش تایید میکند قول منکرین تجرد
نفس را مانند نظام که قایل است براینکه نفسها اجسام لطیفه اند که ساری شده اند در جمیع بدن مانند سریان آب
در گل و جمهور معتزله که قایلند براینکه آنها جسم لطیف بخاری میباشند که متکون میشوند از الطف اجزاء اغذیه مانند
گردد در عروق ضوارب و زندگی عرضی است قایم بنفس و حال در آن است و گفته اند که کیفیت قبض کردن ملک الموت
نفس را چنان است که او داخل میشود در دهان انسان و میرسد بقلب او زیرا که او جسم لطیف هوائی است متصل میشود از او منفذ
از مخارق صفیه پس مخلوط گردد به نفس او مانند شیشه برادوست زیرا که او جسم لطیف بخاری است پس از آن بیرون میشود

در حالتی که نفس و جسم با او باشد از آنجا که داخل شده، و جز این نیست که این میشود آنگاه که خدا اذن میدهد او را در آن و
از بدن اجل است و جماعتی نفی میکنند نفس ناطقه را لیکن اعاظم حکمای الهیین و اکابر صوفیه و عارفین همه شان قائلند
باثبات نفس ناطقه و تجرد آن از عالم اجساد و موافقت کرده با ایشان از متکلمین اسلام قدماء اصحاب امامیه مانند
ابن بابویه و شیخ مفید و مرتضی علم الهدی و بنو نوبخت بحسب آنچه استفاده کرده اند از ائمه معصومین شان و از ایشان
غزالی و فخر رازی پس گفته اند که نفس ناطقه جوهریست نه جسم است و نه جسمانی و نه حال است در جسم و او آنست که اشاره
میکند بر یکی از ما بقول خود من و آن نه داخل است در بدن و نه خارج است از او بعنوان مباینه و متصل هم نیست با او
زیرا که مصحح اتصاف باین امور جسمیت و تحیز است و این هر دو منتفیند از نفس و جسم او در جهتی از جهات نیست بلکه او منزه است
از اختصاص بجهات و اتصال باجسام و حلول در آنها و آن عرض نیست مطلقا زیرا که عرض موصوف نمیشود بصفتی زیرا
که خود او صفت است پس صفت دیگر قبول نمیکند بتمام صفات مقابله مانند علم و جهل و شجاعت و جبن و تعلق او ببدن مانند
تعلق عاشق بمعشوق است که عشق او جبلی و الهامی باشد و عاشق بسبب آن ممکن از مفارقت معشوق نباشد و از آنکه
مصاحبت او ممکن گردد بدینجهت مکروه دارد مفارقت او را و ملول نگردد با وجود طول مصاحبت او با وی و مانند تعلق
صانع بر آلات است که محتاج آنهاست در کارهای خود پس لازم است از برای او که از برای هر کاری آلتی باشد که مناسب
آن کار گردد و بدینجهت تعلق شده در بدن قوای مختلفه که هر یکی از آنها آلتی است برای کار مخصوص مانند قوه بصر برای دیدن
و قوه شنوائی برای شنیدن فتبارک الله احسن الخالقین و حقیقت مرگ در نزد این جماعت عبارت است از انقطاع تعلق
نفس ببدن و تصرف در آن و بیرون شدن او از قید انقطاع با وی و کیفیت قبض کردن ملک الموت نفس را آنست
که او متولی افاضه عدم گردد بر قوای این بدن در زمان انقطاع تعلق نفس ببدن و بنا بر این پس خروج نفس از بدن کنایه
از مفارقت او باشد از وی و از انقطاع تعلق وی از او میگوییم سخن اما بودن نفس ناطقه غیر نفس حیوانی و ماده حیوة است
و آنکه او یکی روح انسانی و ثانیه روح حیوانی است پس مسلم است و اخبار در این خصوص متواترند و اما بودن ناطقه مجرد
نه جسم و نه متحیز و نه عرض نبود در این امر علمی نیست اگر اراده شود از آن آنکه او جوهریست مخلوق و اگر اراده شود از آن

که او مجرد است مطلقا پس نیست مجردی در نزد ما جز خدا و اما بودن او نه متصل ببدن و نه منفصل از او و نه داخل در او و نه
خارج از او و آنکه این صفت از لوازم جسمیت و تحیز است پس و همچنانست اگر دلالت کند بر آن دلیلی از نصوص حضرت
معصومین لیکن ظاهر اخبار کثیره میرساند که ارواح متحیزند مانند اخبار یکه وارد شده در آنکه ارواح داخل میشوند در صورتهای
صور و بیرون آیند در نفخه ثانیه از آنها مانند جراد منتشر و داخل میشوند بر آن بدنی که از او جدا شده اند و اخبار متضمنه بر آنکه
ارواح محشور میشوند در هر شب جمعه بآسمان دنیا و باز میشوند از خانه های خویشان و زیارت میکنند اهل خود را و غیر اینها از
اخبار بسیار و حمل کردن جمیع آنها بر روح حیوانی جایز نیست چه زیرا که او فانی میگردد با مرگ فقط و از جمله آنچه که اشاره کنیم بر جمله از آنها
پس در روایت حبه عرنی که در کافی روایت شده و آن روایتی است طولانی میگوید پس از آن جای خود را گسترده برای آنکه
بنشیند بر آن پس فرمود بمن ای حبه نیست این مگر محادثه مؤمن یا مؤانسته او عرض کردم یا امیر المؤمنین ایشان هر آینه چنین هستند
فرمود بلی و اگر مکشوف شدی برای تو هر آینه میدیدی ایشان را حلقه حلقه بر وسائد نشسته اند و با یکدیگر محادثه میکنند پس عرض
کردم که ایشان اجسامند یا ارواح فرمود ارواح و نیست مؤمنی که میمیرد در بقعه از بقاع زمین مگر آنکه گفته میشود بروح
او که ملحق شو بوادی السلام و بدرستی که آن هر آینه بقعه ایست از جنة عدن و در مرفوعه احمد بن عمر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
گوید گفتم بدرستی برادرم در بغداد است میترسم که در آنجا بمیرد فرمود چه پروا میکنی در هر کجا بمیرد آگاه باش که بدرستی باقی
نماند مؤمنی در مشرق زمین و مغرب آن مگر آنکه روح او را محشور کند خدا بوادی السلام عرض کردم وادی السلام
کجا است فرمود پشت کوفه آگاه باش که گویا من ایشان را می بینم حلقه حلقه نشسته اند صحبت میکنند و وجه دلالت این اخبار که
جلوس و تحلق ظاهر است یا صریح است در تحیز و تصریح امام علیه السلام بر آنکه ایشان ارواحند دلالت میکند بر آنکه ایشان
مجرد از ابدانند و آنکه وادی السلام نیز خبر نیست از احیاء پس زمانیکه ارواح در آنجا باشند پس بتحقیق متحیز شده اند
پس دلالت میکند بر تحیز ایشان هر آنچه وارد شده در خصوص بهشت دنیا و جهنم آن و حشر ارواح کفار بسوی برهوت
و در روایت حذیفه هم روایت شده در معالم الزلفی از کتاب لسان الواعظین و آن طولانی است که خدا امر نماید صور قرنا
از نور در او صورتهاست عدد ارواح بندگان پس جمع میشوند همه ارواح و قرار داده میشوند در صور و امر میکند

خدا

خداوند جبار اسرافیل را امر باید بر صخره بیت المقدس و ندا کند در صور در حالتی که آن بر دهان او باشد بتحقیق تمام
گروه‌ها [illegible] صخره نزدیکتر است از هر آنچه در زمین است بر آسمان و آنست قول او سبحانه و استمع یوم ینادی المنادی من
مکان قریب و میگوید اسرافیل در ندای خود ایتها العظام البالیة واللحوم المتقطعة والشعور المتبددة لیقمن الی
العرض علی الملک الدیان لیجازیکم باعمالکم پس هنگامیکه ندا کرد اسرافیل در صور پریدن شوند ارواح از سوراخهای صور
و منتشر میشوند در میان زمین و آسمان گویا آنها مگسهایند بیرون میشود از هر سوراخ روح و بیرون نمیشود از آن سوراخ
غیر از او الجزء [illegible] اصح صحبت در تجرد ارواح و مثل آن بسیار است در تضاعیف ابواب مطلع میشود [illegible] آنها
متتبع ما فقد [illegible] کمون همه آنها بر معانی مشتبه بر عدم تجرد نیست واضح است و حق حقیق بر قبول آنست که بگوئیم هر قدر
متیقن ثابت که واجب است ایمان آوردن بر آن آنست که انسان را روحی است نورانی فانی نگردد بافنای بدن و مثاب
و معاقب گردد بعد از موت و اما بحث کردن از ماهیت آن و کیفیة آن و کیفیة تعلق آن بر بدن و اینکه
او از اجسام است یا نه متحیز است یا نه پس آن از قبیل بحث کردنست از آنچه خدا از آن ساکت است پس [illegible]
او نه فرموده ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا و مستفیضا از حضرات معصومین
رسیده که ساکت باشید از آنچه خدا ساکت است از آن انتهی ما فی شرح الاربعین و از جمله اخباریکه تجرد ارواح را
میرساند اخباریست که در کیفیت قبض روح و بردن ملک الموت او را وارد شده و هست در بعضی اخبار قریب
بهمین مضمون [illegible] در بالای سر ملک الموت درختیست که بعدد ارواح خلایق برگ دارد و بر هر یک نام کسی نوشته است
چون اجل یکی از ایشان میرسد برگی که نام او در آنست میافتد حضرت عزرائیل از آن میفهمد که اجل او رسیده
و او را قبض روح میکند در تاریخ عاشر محرم سال شصت و یک هجرت هنگام عصر دید برگی نورانی در افتاد
عنوان او نوشته شده او را برداشته باو دید [illegible] خود برخاست و آن برگ را برداشت دید در آن نام نامی حسین
بن علی نوشته است با حالت پریشان و چشم گریان بر زمین کربلا نازل شد میتوانم بگویم هر [illegible] رسیده [illegible]
خود از زیر پای [illegible] دید در خبر دیگر است که چون آن بدن را دید عرض کرد خدایا سر از چه عضو او روح او را

قبض

قبض کنم خطاب آمد که از سر او عرض کرد که [illegible] ضرب بر سر او وارد خطاب رسید از چشمهای او عرض کرد چشمها
او [illegible] خون جراحات پر شده است خطاب رسید از دهن او عرض کرد از دهن جراحت تیر وارد حکم آمد از گلوی
حلقوم عرض کرد آنجا نیز با تیر جفا مجروح است ندا رسید از سینه او عرض کرد جای زخم از جراحت تیر وارد خطاب رسید چه
یا ملک الموت [illegible] متولی قبض روح او خواهم شد خطاب ایزدی رسید یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
مقارن این حال شمر شقی از کار خود فارغ شده غلغله بر ساکنان افتاد روح مقدس حسینی از آسمان بگذشت صفوف
ملائکه در هم میشدند قائمان قاعد قاعدان قائم شدند تا روز قیامت [illegible] ملکی از آسمان ندا برداشت
یا اهل البلاد البسوا ثوب الحزن فان فرخ البتول مقتول [illegible] صلا بر کشید الا قتل الامام ابن الامام بکربلا
زینب بیچاره هم فریاد وا حسیناه و احمداه و اعلیاه بر آورد لشکر کوفه هم بیمانعی ریختند بخیمه‌گاه آن [illegible] عمر
سعد حکم کرد که زنان از داخل خیمه‌ها آتش زده پاک بسوزید لئلا یبقی منهم نافخ نار و لا طالب ثار [illegible]

دعا دارم والسلام

المجلس السابع والثلثون فی تنزل الملائکة والروح فیها

فاضل طریحی در مجمع البحرین میفرماید در حدیث ارواح مؤمنین در روضه باشند مانند هیئت اجساد در بهشت و
در روایت اخری که ارواح در صفة اجساد ند در درختی از بهشت که با همدیگر مسائله و معارفه مینمایند و در خبر دیگر است در
حجرات هستند از بهشت پس میخورند از طعام آن و مینوشند از شراب آن و در دیگری [illegible] قبض کند
قرار میدهد آنرا در قالبی مانند قالب او در دنیا پس میخورند و مینوشند چون آینده بایشان میاید میشناسند
او را بهمان صورت که در دنیا بوده [illegible] ببعضی افاضل در [illegible] چه بسا باشد گمان کنند [illegible] تعلق ارواح بعد از فنا
رفتن از ابدان عنصریه بر اشباح دیگر چنانچه اخبار بر آن دلالت کرده قول [illegible] است و این توهمی است ضعیف زیرا
که تناسخی که مسلمانان اتفاق کرده بر بطلان آن عبارة است از تعلق ارواح بعد از خرابی اجسام بر اجسام آخر در
اینعالم در حالتی که تردد نماید در عالم عنصریه قائل شدن بر تعلق آنها در عالم دیگر بابدان مثالیه در عالم برزخ [illegible]

قایم شود پس عود کنند بسوی بدنهای اولیه خویش پس نیست در چیزی از تناسخ نور ماده نسخ از فخر رازی نقل کرده
و میگوید که مسلمانان قایلند بر حدوث ارواح و رد شدن آنها در بدنها نه در اینعالم و تناسخیه قایلند بقدم ارواح
و برگشتن آنها بسوی بدنها در اینعالم و انکار میکنند آخرت و جنة و نار را و جز این نیست که کافر شده اند از این انکار
مؤلف گوید حاصل آنچه فخر رازی قایل است این است که بگویند ارواح بعد از خرابی این ابدان و مفارقت از آنها
در بدنی دیگر از حیوان یا انسان عود بعالم عنصری دنیا میکنند و هر کس در نشأه اولی مطیع است در عود ثانی در صورت
انسان با شکل زیبا برگردد و مادام الحیوة در وسعت و نعمت و عیش و نوش باشد و اینجماعت آیات قرآنی را در خصوص
وصف بهشت وارد شده بر اینمعنی تأویل میکنند و همچنین آیات وعید را هم چنان میدانند که اهل عصیان در عود ثانوی در صورت
سگ و یا خوک یا خر یا حیوانی دیگر یا انسانی زشت روی در تنگی معیشت و غایة پریشانی علی اختلاف مراتب العصیان عود کنند
و زیست مینمایند و اینعقیده از چندین جهات مستلزم کفر است از بابت انکار آخرت و بهشت و جهنم و رد دلایل
صریحه و النصوص واضحه اما مسئله تعلق ارواح بر قوالب مثالیه در عالم برزخ که منطوق اخبار ما است ابدا موجب انکار
چیزی از ضروریات نیست و عقلا هم مستحیل نیست زیرا که تألم و التذاذ روح مجرد از بدن ممکن نیست و بدن چنانچه
آلت کار است برای روح همچنان واسطه و سبب نوال لذت و عذاب است او را پس در عالم برزخ اگر خدا بخواهد
ایشان را متنعم یا معذب نماید باید آنها را متعلق بر بدنی نماید که بواسطه آن متنعم یا معذب شوند و اخبار از ائمه در این
خصوص تلویحا و تصریحا بسیار است چنانچه برخی از آنها در مجلس سابق و در همین مجلس مذکور شد و چند روایت از آنها
مذکور میداریم انشاء الله از جمله سید بحرانی در کتاب معالم الزلفی از محمد بن یعقوب باسناد از ابو ولاد حناط از حضرت
ابی عبد الله که میگوید عرض کردم فدای تو شوم روایت میکنند که بدرستی ارواح مؤمنین در حوصلهای مرغهای سبز در حول عرش
فرمود نه مؤمن گرامی تر است بر خدا از آنکه روح او را در حوصله مرغ قرار دهد و لیکن در بدنهائی میباشند مانند بدنهای ایشان
و نیز از او از ابن مسکان از ابو بصیر از آنحضرت روایة کرده میفرماید بدرستی ارواح در صفت اجساد ند در درختی از بهشت
و با همدیگر معارفه و مسائله میکنند پس چون روحی وارد شود بر ارواح میگویند بگذارید او را بدرستی که او رسیده است

از هولی بزرگ پس از آن از او میپرسند که چه طور شد فلان و چه شد فلان پس اگر بگوید که او از دنیا رفته گمان کرده اند
امید میگیرند و اگر بگوید که هنوز باقی است میگویند فقد هوی هوی و نیز از ابو بصیر نقل کرده که بحضرت صادق عرض کرده ما در
بیان نمودیم اگر میکنیم که ارواح مؤمنین در حوصلهای مرغهای سبزند چرا میکنند در بهشت و جمع میشوند در قندیلهای زیر عرش
فرمود اگر چنان باشد ایشان در حوصلهای مرغها نمی باشند عرض کردم پس در کجایند آنها فرمود در غرفه ها مانند جسدهای
در بهشت و هم از نوادر شیخ در تهذیب و حسین بن سعید در کتاب زهد و جامع الاخبار باسناد ایشان از یونس بن ظبیان
نقل کرده میگوید بودم در نزد ابو عبد الله پس فرمود مردمان چه میگویند در خصوص ارواح مؤمنین گفتم میگویند میباشند
در حوصلهای مرغهای سبز در قندیلهای زیر عرش پس حضرت فرمود سبحان الله مؤمن گرامی تر است بر خدا از اینکه قرار
دهد روح او را در حوصله مرغ ای یونس چون آن چنین شود میآیند بر او محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ملائکه مقربین و
چون او را قبض کند خدای عزوجل قرار دهد آن روح او را در قالبی مانند قالب او در دنیا پس میخورند و میآشامند و چون وارد شود
بر ایشان کسی میشناسند او را باهمان صورتی که بود در دنیا و از تهذیب شیخ نقل کرده باسناد از ابو بصیر میگوید پرسیدم
از حضرت ابی عبد الله از ارواح مؤمنین پس فرمود در بهشتند بر صورت ابدان خودشان که اگر ببینی او را هر آینه میگوئی
فلان است مؤلف گوید که باید دانست مراد از این بهشت که ارواح مؤمنین در آنجا میباشند بهشت دنیا است که
جایگاه ارواح در وادی السلام است و مستفاد از بعضی اخبار آنست که بهشت مزبور بهشت دنیا است و ممکن است که در آنجا عالی باشد
و بطرف آن وادی السلام و طرف دیگرش قسم دیگر باشد و اخبار در خصوص بهشت دنیا و جهنم دنیا از حد استفاضه
متجاوز است از جمله سید در کتاب مذکور از علی بن ابراهیم از تفسیر او که منسوب بحضرت صادق است نقل کرده در قول خدا
و قول او و تعالی جنات عدن التی وعد الرحمن عباده بالغیب انه کان وعده مأتیا لا یسمعون فیها لغوا الا
سلاما و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا فرموده در خصوص بهشتهای دنیا است قبل از قیامت و دلیل بر این قول او است
بکرة و عشیا زیرا که بکره و عشی در آخرت در خلدهای بهشت نمیباشند و جز این نیست که بوده و عشی در جنات دنیا باشند
که ارواح مؤمنین بر آن منتقل میشوند و طلوع میکنند در آن آفتاب و ماه و دیگر شیخ از اصبغ بن نباته رجاء سعد بن عبد الله

القمی باسناده از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر نقل کرده که میفرماید آمد اعرابی تا اینکه ایستاد در مقابل مسجد رسول الله برای
مردمان با دهشت نظر میکرد پس دید حضرت ابی جعفر را پس شتر خود را عقال کرد و داخل شد و بر دو زانوی خود نشست در
حالتیکه شیربیکه داشت بر او بود پس حضرت باو فرمود از کجا آمدهٔ ای اعرابی عرض کرد آمده ام از اقصی ولایتها پس حضرت
فرمود ولایتها بزرگتر است از آن پس از کجا آمدهٔ عرض کرد از احقاف عبارتو باشد از احقاف عاد حضرت فرمود بلی
آیا پس دیده در آنجا درخت سدری را چون تجار از آنجا گذرند در سایه او می نشینند عرض کرد تو چه میدانی آنرا فرمود
آن در نزد ما در کتابی است و چه چیز دیدی باز عرض کرد دیدم وادیرا مظلما فیه الهام و البوم لا یبصر قعره فرمود آیا
میدانی که آن وادی چه چیز است گفت نه قسم بخدا نمیدانم فرمود آن برهوت است که در آنجاست ارواح هر کافر و بکجا رسیدی
پس از آن بعجب گفته پس عرض کرد رسیدیم بقومی که نشسته بودند در مشارف ایشان طعامی و شرابی نه بود مگر شیر بای گوسفندان
شان پس از آن حضرت بسوی آسمان نظری کرد و فرمود خدایا او را لعنت کن پس عرض کرد یا بسم تشیبان او ما
کیست احمد یا مارا فدای تو گردانند فرمود او قابیل است که معذب میشود با گرمی آفتاب و سردی زمهریر پس از آن
مردی داخل شد بر او حضرت باو فرمود آیا جعفر را دیدهٔ اعرابی گفت جعفر کیست که از او سؤال میکنند گفتند پسر او پس
گفت سبحان الله چه جای تعجب است ما هنوز خبر میدهد مارا از اهل آسمان و نمیدانند که پسر او کجا است مؤلف گوید مرحوم آقا
و اعرابی از حال ایشان خبر داده گویا قصهٔ شان جمله معترضه است در بین مذاکره عالم برزخ و در آن بین گویا
حضرت بمناسبت صحبت سابق او قابیل متذکر شده است و او در لعنت فرموده است در روایات در خصوص برهوت و
معذب بودن کفار در آنجا بسیار است و از آنجمله است آنچه سید از ضیاء الدرجات محمد بن الحسن الصفار نقل کرده
و راوندی نیز با اسناد از حضرت ابی جعفر الباقر که میفرماید در بقیع سوار در پشت پدرم و او سوار استر خود بود پس استر رم خورد
ناگاه دیدیم مردی را که بر گردن او زنجیری بود و مردی هم از پی او میآمد پس عرض کرد بپدرم یا علی بن الحسین اسقنی
پس آنمرد که از پشت سر او میآمد عرض کرد لا تسقه لا سقاه الله پس معلوم شد که او معاویه است و از حضرت ابی
عبدالله نقل کرده که میفرماید آنگاه که من با پدرم متوجه مکه بودیم پس پدرم پیش شد در موضعی که آنرا ضجنان گویند ناگاه

مردی از دمن آمد مردی که بر گردن او زنجیری بود آنرا از زمین میکشید پس رو کرد بمن و گفت مرا سیراب کن پس شنید آنرا
پدرم و باواز بلند گفت سیرابش مکن و خدا او را سیراب نکند ناگاه دیدم مردی از عقب دوید تا اینکه زنجیر او را کشید
و او را بروی در افکند پس غایب گردید در اسفل درک از آتش پس فرمود پدرم این است شامی لعنه الله و هم از علی بن
مغیره روایت کرده که حضرت ابو جعفر در ضجنان نازل شد پس شنیدم از او سه مرتبه که فرمود لا غفر الله لک پس
به پدرم عرض کرد فدای تو شوم بکه سه مرتبه فرمودی گفت از من شامی لعنه الله که میکشید زنجیر را که بر گردن داشت و زبان
او بیرون شده بود از من سؤال کرد که استغفار کنم برای او پس من گفتم لا غفر الله لک و وادی ضجنان از وادیهای
جهنم است مؤلف گوید ظاهر آنمرد از شامی در هر دو روایت یزید معاویه باشد و چگونه میشود حضرت سجاد یا حضرت
باقر یا صادق ع او را آب بدهند یا استغفار برای او بکنند و حال آنکه اساس منع آب دادن حسین مظلوم را او تأسیس کرده
بود و پسر او نوشت بر اده زیاد که حسین و اصحاب او را یک قطره آب ندهید و او را تشنه بکشید چنانکه عثمان شهید را
تشنه کشتند و لشکریان نیز چنان اطاعت او کردند که یک قطره آب برای آنحضرت و کسان او ندادند حتی از
شیر خوارکان او نیز مضایقه آب نمودند و نگذاشتند که جرعه آب بنوشند حتی آنکه آنگاه که حضرت علی اکبر از فرات
آب آورده بود برای طفل عبد الله نام که بسیار تشنه بود و بمقدار یک اوقیه آب آورده بود حضرت آنطفل را بدست خود
گرفته و با دست راست طرف آنرا بلب او داد آنطفل مظلوم چون برودت آنرا احساس کرد فهم لیدهم
ان یشرب فاتاه سهم محدد مسموم و وقع علی حلقه و ذبحه فی حجر ابیه من الاذن الی الاذن الخ

التماس دعا — از ناظرین دارم

المجلس الثامن و الثلثون تنزل الملائکة و الروح فیها

چون در مجلس سابق بمناسبت ارواح دیگری از عالم برزخ بهشت و نیا و جهنم آن گذشت نظر بر اتمام فایده لازم دیدم که در
مجلس نیز از جهان مسئله گفتگوئی شده مطلبی چنین نقات ناقص نماند بدانکه خداوند عالم ارواح را بعد از مفارقت از
ابدان چه مومن چه کافر معطل نمیگذارد بلکه بعضی از آنها را متنعم و مستحقین عذاب را با عدالت خود معذب میفرماید چه بسا باشد

و عذاب بعضی از عصاة منحصر باشد بهمان عذاب برزخی میشود و باندازهٔ استحقاق او بیشتر از آن نباشد و دیگر در آخرت
معذب نگردد و آیات و اخبار بر اجمال این معنی ناطقند از جمله آنچه گذشت از قول حق تعالی فروح و ریحان و جنة نعیم در حق
مؤمنین بعد از مکذبین فنزل من حمیم و تصلیة جحیم و تفسیر اهل بیت آنست که روح و ریحان و نزل حمیم در قبر است و جنة نعیم و تصلیة جحیم
در آخرتست و هم از حضرت ختمی مآب منقول است که میفرمود القبر اما روضة من ریاض الجنة و اما حفرة من حفر
النیران و در اخبار بیشمار رسیده که برای مؤمن دری از قبر او بسوی بهشت گشاده میشود و برای کافر دری از قبر او بسوی جهنم
گشاده میشود و اخبار بسیار صریحند در عذاب و ثواب عالم ما بعد الموت قطعا بحد تواتر معنوی رسیده و لهذا چنانچه از اهل
اطلاع پوشیده نیست و ضبط آنها در اینجا ممکن نباشد و مسلم است که بدن بی روح احساس عذاب یا لذت نمیتواند
بکند زیرا که جز جمادی نیست و این معنی بدیهی و مشاهد است و اگر قطعه از بدن روح از او قطع علاقه بکند در آتش سوخته شود
تألمی از او نشود در آن که انسان قطعه عضوی را از دست ظاهر بکند و بگذارد روح مجرد از بدن قابلیت بر التذاذ و تألم ندارد
و هم معین است که در عالم بعد الموت پیش از نفخه ثانیه ارواح متعلق بر بدن اولی خویشان نمی باشند چه اگر چنانچه گمان
کنیم باید بدنها فاسد و خراب نشوند و عدم تعلق روح بعد الموت بر این بدن نیز از محسوسات است و حاجت بدلیل
ندارد اگرچه ظاهر بعضی اخبار آنست که در قبر هنگام سؤال نکیر و منکر روح بر همین بدن علاقه میکند و لیکن بعید نیست که تعلق
آن باشد و علاقه روح در آن هنگام مانند علاقه او بر نائم بوده باشد آنهم موقتی و از این لازم نیاید که الی یوم القیمة
نیز این علاقه مانده باشد کیف و حال آنکه پوسیدن اجسام و خاک شدن آنها ضروریست پس بنابراین مقدمات
ناچار باید ارواح بعد الممات بر بدن دیگر علاقه کنند که بواسطه آن بدن متنعم یا معذب بشوند و از این لازم نیاید
که آن بدن بر ظلمی وارد شود زیرا که بدن من حیث هو جماد است و او را حسی نیست که متألم شود و مظلوم واقع باشد بلکه
مثال او مثال آهن است که برای داغ نهادن بر مقصری او را در آتش سرخ میکنند با اینکه وجود آن عالم در میان
مسلمانان مثل سائر مقامات بمقام ضرورة رسیده است و جمعی از صلحای سلف و اخیار خلف همان عالم را با چشم خویش
دیده اند از آنجمله در این نزدیکیها مولانا العالم الثقة الزاهد العابد شیخ ابو ذر [illegible] زراقی طاب ثراه و روحه [illegible] الاسلام

به بهشت دنیا رفته و همچنان اهوازی و والدین [illegible] و مقامات آنرا از باغ و قصور و خدم و حشم و جاه و جلال با چشم
خویش دیده و بعد از برزخ از آنجا آورده و منقول از ثقات نجف الاشرف با آنکه بعضی گروه و قصه او مولانا
العالم المحقق شیخ محمود شمس عراقی در کتاب دار السلام خوب بشرح رسانیده که آن نقل نزهت است و غیر او نیز از بعضی صلحا
امصار و دیار بمشاهده آنجا نیز در آنکتاب همایون مرقوم است و جامع صحیح در زمان الله جدی با عجائز آن بزرگوار
از بیان عالم خبردار شده اند و قصه های شاهزاده های اعلام در کتب خود ثبت کرده اند از جمله سید در کتاب معالم الزلفی از
ابی العباس نقل کرده که او از علی بن عمران از او از بن کثیر از فرزند روایت نموده میگوید بودیم در منزل حضرت ابی
عبدالله و او اگر میکردیم فضائل اخبار حضرت در جواب فرمود و از فضل کرده است خدا پیغمبر را اگر کسی که
از او افضل است پس از آن انگشتری از انگشت بیرون کرده و آنرا بر زمین نهاد و بجا چیزی تکلم فرمود پس زمین شکافته و گشوده
گردید با قدرت خدای عز و جل نگاه دیدیم دریائیست عجیب در وسط او کشتی است سبز از زبرجد سبز است و در آن قبه ایست
از در سفیدی در اطراف آن خانه ایست سبز و بر آن نوشته شده لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین
بشر القائم فانه یقاتل الاعداء و یغیث المؤمنین و ینصره الله عز و جل بالملائکة عدد نجوم السماء پس آنحضرت با
کلامی تکلم فرمود و آب دریا بهیجان آمد و کشتی هم با آن بلند گردید پس فرمود داخل آن شوید پس داخل قبه شدیم و
در کشتی بود دیدیم در آن چهار کرسی است از الوان جواهر پس حضرت بر یکی از آنها نشست و مرا بر یکی نشانید و موسی و
اسمعیل هر یکی را بر یکی نشاند پس از آن حضرت بر کشتی فرمود راه رو با قدرت خدا پس کشتی روانه شد در دریا تا بمیان
کوههای وزو یا قوت پس از آن دست خود را بدریا داخل کرد و مقداری از در و یاقوت بیرون آورد پس فرمود
ای داود اگر اراده دنیا داری حاجت خود را بردار عرض کردم ای آقای من احتیاج نیست مرا بدنیا و آنها را بدریا
ریخت و دست بدریا فرو برده و مقداری از مشک و عنبر بیرون آورده آنرا بوئید و مرا هم فرمود بوی کن و حضرت
موسی و اسمعیل هم بوی کردند و از آنجا روانه شد تا آنکه رسیدیم بجزیرهٔ بزرگ در میان آن دریا تا که
دیدیم در آنجا قبه ها بسیار از در سفید و با سندس و استبرق فرش شده اند و بر آنها پرده های ارغوانی بوده تا آنکه

آمد

اتهار المحمود ... حافظ کرده بودند چون نظر ایشان بما افتاد روی بسوی ما در حالتی که بر آنحضرت در حالت اذعان
و انقیاد بودند و اقرار بر ولایت او میکردند عرض کردم ای آقای من برای کیست این قبه فرمود برای الامان از ذریه محمد
هرگاه امامی ظهور نماید بر این موضع تا روز وقت معلوم که خدا ذکر کرده مؤلف گوید ظاهرا مراد رجعت کبری است که نهایت
مهلت زنده نمودن شیطان است باری میگوید پس فرمود برخیزید با ما که سلام دهیم بر حضرت امیرالمؤمنین پس برخاستیم و
حضرت هم برخواست و بالا رفتیم بر در یکی از آن قبه ها که زینت داده شده بود و آن قبه اجل و اعظم آن قبه ها بود و سلام
دادیم بر امیرالمؤمنین که در او نشسته بود در آنجا پس از آن عدول کرد بسوی قبه دیگر و ما هم با او برگشتیم و سلام دادیم بر حسن
بن علی و از آنجا برگشتیم بسوی قبه که در مقابل آن بود پس سلام دادیم بر حسین بن علی پس از آن بر علی بن الحسین پس از
از آن بر محمد بن علی و هر یک از ایشان در قبه بود که زینت داده شده و با یاقوت و زر مزخرف بود پس از آن برگشت بر وسط
جزیره و ما هم با او برگشتیم و قبه بزرگی در آنجا دیدیم از در سفید زینت داده شده بود با انواع فرش و پرده ها و اندرون
تختی بود از در مرصع بود با انواع جواهر پس گفتیم یا مولای این قبه از آن کیست فرمود برای قائم است از ما اهل البیت که
صاحب الزمان است پس از آن با دست خود اشاره کرد و با چیزی تکلم نمود که ناگاه دیدیم ما روی زمینیم در مدینه در خانه ابی عبد الله
حضرت جعفر بن محمد الصادق و انگشتر خود را بیرون کرد و زمین را مهر نمود پس ندیدم در آنجا شکافی و آثاری و پیوستند در آنکتاب
از ابو عیینه روایت کرده میگوید در نزد حضرت ابی جعفر بودیم پس مردی بر او داخل شد و گفت من کوفی
هستم از اهل شام ... شما را دوست میدارم و از دشمنان شما تبری میجویم و پدرم بنی امیه را دوست میداشت و او را مال بسیاری
بود و غیر از من پسری نداشت و مسکن او در رمله بود و او را باغی بود که همیشه در آنجا تنها میرفت و چون او بمرد من مال را
جستجو کردم نیافتم و شک ندارم که او را دفن و از من پنهان کرده پس حضرت ابو جعفر فرمودند آیا میخواهی که او را ببینی ...
دیده ... مال را از او بپرسی عرض کردم بلی قسم بخدا که من فقیر و محتاجم پس حضرت ابو جعفر کاغذی نوشت و با خاتم خود مهر فرمود
و گفت این کاغذ را ببر به بقیع تا آنکه بر وسط آن برسی پس از آن ای ورجان ای ورجان بگو ... نزد تو می آید پس تو ... مردی
سر با عمامه ... بگو من فرستاده محمد بن علی بن الحسین هستم پس از او بپرس از هر چه میخواهی و آنمرد کاغذ را گرفت و برفت ابو

عیینه میگوید چون فردا شد آمدم بخدمت ابی جعفر برای اینکه ببینم چه شد حال آنمرد ناگاه دیدم که آنمرد در خانه ... انتظار اذن
میکشد پس اذن داده شد باهم داخل شدیم پس آنمرد گفت که خدا میداند در نزد که میگذارد علم را بتحقیق رفتم و دیدم و کردم آنچه را
که فرموده بودی پس آمد بنزد من آنمرد و بمن گفت از جای خود حرکت مکن تا آنکه او را بیاورم پس مردی سیاهی بنزد من آورد و گفت این
پدر تو گفتم او پدر من نیست گفت بلی اوست لیکن او را لهب آتش و دخان او تغییر داده و عذاب دردناک جهنم او را چنین
کرده گفتم تو پدر منی گفت بلی گفتم پس چه تغییر داده ترا از صورت و هیئت تو گفت ای پسر من ... دوست میداشتم بنی امیه را و ایشان را
تفضیل میدادم بر اهلبیت پیغمبر بعد از پیغمبر پس عذاب کرد خدا مرا برای آن و تو اهلبیت را دوست میداشتی و من ترا دشمن میداشتم
و برای آن محروم کردم ترا از مال خود و او را پنهان کردم از تو و من در امروز بر آنکار پشیمان شده ام پس تو برو ای پسر
باغ من و زیر درخت زیتون را حفر کن و مال را بردار و آن صد و پنجاه هزار درهم است و پنجاه هزار درهم او را بمحمد بن علی بده و ما بقی
از آن تست بعد از آن گفت ای پسر من میروم برای برداشتن آن مال و مال ترا هم خواهم آورد ابو عیینه میگوید در سال آینده
با حضرت محمد بن علی ملاقات کردم و عرض نمودم که آنمرد چه شد فرمود پنجاه هزار درهم آورد و از آن قرضی را ادا کردم
و در ناحیه خیبر زمینی را ... نمودم و صله کردم از آن اهل حاجت را از اهل بیت خود و مستفاد از اخبار آنکه رسول خدا و
اوصیای او در دنیا بعد از موت اگرچه در بهشت دنیا منزل ولیکن گاه به بهشت آسمان نیز راه دارند چنانچه از روایت ...
نیز مستفاد میشود در قضیه صلح حضرت امام حسن با معاویه و در هنگام مسافرت حضرت سید الشهدا ... رسول خدا را دیده ...
طولانی است تا آنجا که میگوید چون حسین ... مصمم است که بجانب عراق حرکت کند رفتم بخدمت او و عرض کردم که چه خوب بود تو هم
مانند برادرت با این طاغیه صلح میکردی فرمود ای جابر برادرم ... فرمایش جدم رسول خدا را ... فرمود ...
نمیشوی ... زمان خود در مقام تسلیم باشی آیا میخواهی که ... بشنوی ... اشاره کرد و دیدم
رسول خدا و علی امیرالمؤمنین و حسن مجتبی حاضر شدند رسول خدا ... فرمود ای جابر بگفتم ترا ... نمیشوی ... برادرم
زمان خود ... آیا میخواهی ... معاویه ... حسین ... یزید ...
عرض کردم ... پس پای خود بر زمین زد و زمین شکافته ... ظاهر شد ... شکافته شد پس از آن ...

ظاهر

ظاهر شد و شکافته گردید و همچنان تا آنکه در هفتم زمین شکافته شد و هفتم دریا شق گردید و زیر آنها آتش را
دیدم که بسته شده بودند در زنجیری ولید بن مغیره و ابو جهل و معاویه و یزید و بسته شده بودند بر آنها مردهٔ شیاطین پس ایشان سخت
ترین اهل آتش اند عذاب پس از آن فرمود سر بالا کن پس بالا کردم و دیدم درهای آسمان گشوده شده و بهشت را دیدم
در بالای آسمانها پس [illegible] دیگر در صورت آدم که با او بودند بسوی آسمان و چون در هوا شدند صیحه کشید بر حسین که ای پسر من لاحق
شو پس لاحق شد بر او و بالا رفت تا آنکه دیدم ایشان را که داخل بهشت شدند در بالای آسمانها پس از آن بسوی من نگریست رسول
خدا [illegible] و گرفت از دست حسین و فرمود ای جبرئیل این پسر من است که با من است او را پس تسلیم کن بر او کار او را و او را شک
مکن تا آنکه مؤمن باشی جابر گوید چیزهای من کو بر او اگر ندیده ام آنچه را که از رسول خدا گفتم [illegible] از نیرو [illegible] هم معلوم میشود
که کارهای ائمه هدی از روی امر الهی بوده است و حضرت سید الشهداء با فرمان خدا بکربلا رفته چنانچه در سایر روایت
بتصریح بر این معنی شده و در خبر صحیحه است که در آن نوشته شده بود یا حسین اخرج بقوم الی الشهادة لا شهادة لهم الا معک گویا بدینجهة
بوده زهیر بن قین بجلی را از این راه و حبیب بن مظاهر را از کوفه دعوت میفرمود زیرا که ایشان در علم خدا از شهیدان
کربلا بودند چنانچه اول مقصود حضور از تنقیح حضور نسبت بایشان بوده است ولی آن زن صالحه حضرت صدیقه را دیده در خواب
دیده و از قضیه مستحضر شده بود عرض کرد من [illegible] ام چرا شکری میخواهی بروی جان حضور الحسین بن علی فدا سازی الخ

المجلس التاسع والثلثون تنزل الملائکة والروح فیها

از جمله چیزهائیکه روح بر آن در قرآن مجید و اخبار اطلاق شده روح القدس است و از جمله اخبار معلوم گشته که او
در انبیاء و رسل و با ائمه اطهار همیشه میباشد طریحی در مجمع البحرین در مادهٔ سبق و غیر او در غیر آن آورده اند حضرت
امیر المؤمنین میفرماید خدا مردمان را بر سه طبقه خلق فرموده و ایشان را بر سه منزله نازل فرموده و آنست قوله تعالی فاصحاب
المیمنة و اصحاب المشئمة والسابقون السابقون اولئک المقربون و سابقون پس ایشان انبیاء مرسلون و غیر
مرسلون اند قرار داده خدا در ایشان پنج روح را یکی روح القدس است که با آن مبعوث شده اند بر پیغمبر و رسل باشند یا

غیر مرسل و با آن دانسته اند چیزها را و یکی روح ایمان است که با آن عبادت کردند خدا را و او را شریک نگرفتند
و یکی هم روح القوه است که با آن جهاد دشمنان خویش و اصلاح معاش خود کردند و یکی هم روح شهوه است که با آن طعام
لذیذ طعام کردند و نکاح حلال کردند از جوانان زنان و یکی هم روح البدن است که بواسطه او حرکت کردند و نشو و نمو
اما اصحاب المیمنه ایشان مؤمنانند قرار داده خدا در ایشان چهار روح را روح ایمان و روح قوه و روح شهوه و روح
بدن و همواره بنده استکمال میکند این ارواح چهارگانه را تا آنکه میاید بر او حالاتی اما حالات او پس چنان است خدا
فرموده و منکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیئا پس نقص میکند از جمیع ارواح او و لکن چنانکه از دین خدا
بیرون شود زیرا که خدا است آنکه رد کرده بسوی او ارذل عمر او را پس او کسیکه منتقص میشود از او روح قوه
پس قدرت بر جهاد با دشمن خود نداشته باشد و ممکن از طلب معیشت نباشد و از اوست آنکه ناقص گردد از او روح شهوه
هر اگر زیباترین دختران آدم بر او بگذرد بسوی او میل نمیکند و باقی مانده در او روح بدن پس او حرکت میکند و نشو و نما
که مرگ بیاید بر او پس این حال بهتر است برای او زیرا که خداست آنکه کرده این را با او و گاهی میاید بر او حالاتی در قوه و جوانی
او پس قصد میکند بخطیئه و تشجیع میکند او را روح قوه و زینت میدهد برای او روح شهوت و میکشد بسوی خطا او را روح بدن
تا آنکه او را واقع کند در خطیئه و چون خطا میکند ناقص گردد از او روح ایمان و دیگر عود نمیکند بر او تا آنکه توبه کند
و اما اصحاب المشئمه پس ایشانند یهود و نصاری که انکار کردند آنچه را که شناخته بودند آنرا پس سلب کرد خدا از ایشان روح
ایمان را و ساکن کرد در بدنهای ایشان سه روح را روح القوه و روح الشهوه و روح البدن پس از آن اضافه کرد ایشان را
بسوی چهارپایان پس فرمود ان هم الا کالانعام مولف گوید باید دانست که در این خبر شریف و امثال آن مقتضی بیان
لازم است اول آنکه مستفاد از این خبر آنست که این ارواح در انبیاء و رسل و ائمه حقیقی است زیرا که روح القوه و روح
الشهوه و روح البدن همه اینها حقیقی اند پس خارجی بودن روح ایمان و روح القدس وجهی ندارد زیرا که ظاهر خبر
میرساند همه ارواح در یک سیاق است دویم آنکه روح الایمان بواسطه معصیت ناقص میشود و معدوم گردد و بنابر این
اخبار دیگر ظاهر آنکه نفی میکنند ایمان را از عاصی از قبیل قوله لا یزنی الزانی و هو مؤمن فوراً بمعنی حتی یفارقه روح الایمان محمول

میشوند بر ایمان کامل غیر ناقص چنانچه اخبار بسیار ایمان بر اعضا و جوارح کما الهی تحقیق در اعتقاد زیرا که در صورتیکه ایمان
چشم و گوش شد و ایمان زبان گفته و ایمان فرج انچه از زنا و ایمان قلب هم عبارة شد از اعتقاد پس ما دامیکه
فقط اعتقاد در دل باقی است تمام ایمان از عاصی غیر رفته بلکه کامل آن بواسطه تخلف یکی از جوارح از مقتضای تکلیف خود
بیرون و چون توبه کند آن نقصان بر کمال پذیرد سوم آنکه باید دانست که یهود و نصاری در سلب ایمان خصوصیت ندارند
بلکه تمام کفار و مشرکان و منافقان مذهب جمیعه از غیر معتقدین مذهب اثنی عشری لا سیما غیر غلاة در احکم مساوی هستند چنانچه
عدم ایمان تمامیشان و اینکه در جهنم مخلد خواهند شد بمقام ضرورة رسیده است پس شاید از بابت مثل بوده باشد
با نظر باینکه این دو طریقه کفر ایشان باشد چهارم آنکه این روایت میرساند که خدا لعنه کافر سبقة انکار کردن شان
رسالة رسول خدا را از کتب مقدسه شناخته بودند از ایشان سلب ایمان کرده پس این نتیجه فعل اختیاری شان باشد
و سوق کلام میرساند که خدا با علم سابق خود بر عناد اختیاری شان عالم بود در ایشان روح ایمان را قرار
نداده و این سخن منافی جبر ندارد زیرا که علم خدا علت معلوم نمیشود و حکمت که وضع روح ایمان در مؤمن و روح الایمان
و روح القدس در اولیا نیز از این راه بوده باشد چنانکه در کتاب ترجمة الاحتجاج نقل کرده ام در جمله سئوالات زندیق
از حضرت ابی عبد الله آنچه را که لفظ آن این است گفت پس چگونه شده بر بنی آدم که از ایشان شریف و وضیع است فرمود
شریف کسی است که مطیع باشد و وضیع کسی است که عاصی باشد گفت آیا در آنها نیست فاضل و مفضول فرمود جز این نیست
که تفاضل میکنند با پرهیزکاری گفت پس میگوئی که بدرستی بنی آدم همه شان برابرند در اصل و تفاضل نمیکنند مگر با تقوی فرمود
بلی من یافتم اصل آفرینش را از خاک و پدرشان آدم و مادرشان حوا آفریده ایشان را یک خدا و ایشان بنده
او ایند و بدرستی اختیار کرده خدای عز و جل از اولاد آدم مردمانی را که پاکیزه کرده میلاد و شان را و مطهر کرده ابدان شان را و حمل کرد
ایشان را در اصلاب مردان و ارحام زنان بیرون آورده از ایشان پیغمبران و فرستادگان را پس آنها پاکیزه ترین فروع آدمند
کرده نشده است آن مگر برای کاریکه مستحق آن شده اند از جانب خدای عز و جل و لکن بدرستیکه از ایشان آنها که آفریده
ایشان که ایشان اورا اطاعت و عبادت خواهند کرد و چیزی را با او شریک نخواهند دانست ... رسیده

خدا کرامت داده و رتبه رفیعه را بخشیده و این جماعت هم برایشانست شرف و فضل و حسب و سایر مردمان برابرند مگر آنکه کسی پرهیز
کاری کند خدا را و کسیکه اطاعت کند او را دوست میدارد او را و هر که را دوست دارد عذاب نکند او را با آتش مؤلف
گوید که این کلمات کما الهی تحقیق در اینکه شرائف و فضائل انبیا و رسل و ائمه همه بدانجهت است که خداوند عالم میدانست که ایشان
با اختیار خود خدا را اطاعت کرده و براو شریک نخواهند داد و تقوی و پرهیزکاری خواهند کرد پس بدینجهت ایشان را عصمت
و روح القدس و علم و حکمت عطا فرمود و همچنان نیست با آنکه در مذهب متقرر شده از اینکه مقام ریاست عامه نبوت
و ولایت و عصمت کسبی نیست و کسی نتواند با ریاضت و اکتساب آن مقامات منیعه را از خود تحصیل کرده باشد زیرا که معنی این است
در دار دنیا و نشاه تکلیف ممکن نیست شخصی با کسب و ریاضت خویش پیغمبر یا امام گردد پس چه ضرر دارد که بگوئیم خدا
انتخاب بریاست عامه کرده و امتیازات عالیه را بایشان داده بجهة آنچه میدانست از اطاعت اختیاریه شان و دیگران را
از آن منصب جلیله معزول داشته و از آن امتیازات محروم کرده بجهة آنچه دانسته بود از مخالفت و تقصیرات اختیاریه شان و
ممکن نیست غیر امام امام شود و معتقد آن کافر است چنانکه بعضی از وحدتیان میگویند پس امام حق و قایم آن ولی است خواه
از نسل عمر خواه از علی است چنان نیست بلکه غیر نسل علی و از نسل علی غیر از اشخاص منصوصه با نام و نشان در توریة و انجیل و
الواح آسمانی مرقوم بود کسی نمیشود که امام گردد و آنچه از شیخ احسائی نقل کرده اند که گفته است انهم الینا لوحنا الوجود انما اعطانا الله
باعمالهم و طاعاتهم اگر مقصود او هم معنی باشد که گذشته عیبی در آن نیست و الا اگر نظرش بر این باشد که عملها در دار تکلیف
ایشان را ترقی داده تا باین مرتبه رسیدند استغفر الله محض و رد گفته های کلمات ائمه هدی است و چون کتاب او موجود نیست حکم
اینکلام را در کتاب او ندیده ام لذا نمیشود که کلام او را چه کرده برد و ابرام او بپردازم و لکن در زیر سطر کلمات عرفا و غلاة
گویا چیزی خوابیده است که چون این جماعت بنا بر تحقیق بیرون از وحدت وجود و یا وحدت موجود نمیشوند بنا بر اول چون
شئونات اولیا را بابت مظهریت که بواسطه تصفیه نفس و یا ریاضات حاصل میشود میدانند چنانکه شیشه صیقل خورده
ورود شده و بهتر ضیاء آفتاب را حکایت میکند نیست که این مرتبه را تخصیص با ایشان نمیکنند بلکه جماعت بسیار را نیز با ایشان همطراز
میدانند مانند منصور حلاج و بسطامی و بو الحسن بلکه ... خواجه حافظ و شمس تبریزی و امثال ایشان در حقیقت تمامت

روسای شان حمزه را چنان سید انند چنانچه ملاتی رومی در هنر سلام سبک یک از ائمه در آخر شمس تبریز را هم در
سلک ایشان میشمارد و سنیان اکثر بعد از آنکه آنمقام بحسب باشند مانند ملای رومی عالم وحید عصار بنا بر ائمه شمس و غیر او خود را اکثر
بدانند و بنا بر آنکه حقیقه محمدیه را مظهر رسیده اند و اما اهل عصری ائمه را بر آنمعنی مظهر رسیده اند و در هر زمان روسای خود را چنان
سپرانند چنانچه از بعضی ایشان شنیده شده که او دعا کرده اند که من همان علی بن ابی طالب هستم و غالبا ایشان حقیقت بر قبور ائمه
اعتقاد ندارند و میگویند که بجز اجزای مدفون در آنها چیزی نیست و بعضی از آنها نه صد رک گوییم شنیده شده در سفر خراسان بر زیارت
کون آبادی رفته بود و از زیارت امام رضا ع را توبیخ و مذمت میکرد و مذهب شیخیه تماماً و همه انها خرافات و کفر و از
باب عاده مخصوص آن بزرگواران است رسولخدا با نام و نشان دگر گرده و خبر داده و نص بر امامت ایشان کرده است و
ما در کتاب بلاغت از مجالس الاصول آن احادیث را شرح و نقل کرده ایم و فاضل مجلسی در ناسخ بحار الانوار اغلب آنها به
نصوص امامت ایشان نقل فرموده است و ما در اینمقام باشاره بحدیث اکتفا خواهیم کرد و آن اینست رسولخدا و مجلسی از جابر
انصاری نقل نموده حضرت حسین تشریف آورده در حالیکه پسری سه ساله یا چهار ساله بود چون نظر پیغمبر بر آنجناب افتاد دستهای
خود را گشوده او را در آغوش گرفت و سینه مبارکش را بوسید و فرمود ان ابنی هذا سید و ابن سید و اخو السید و ابو السادة
التسعة المعصومین و هم فرزندان تو انت الحجة و ابن الحجة و اخو الحجة و ابو الحجج المعصومین انت الامام و ابن الامام
و اخ الامام و ابو الائمة التسعة اصحاب بپرسیدند که ایشان کیستند فرمود اول شان برادرم علی بن ابیطالب است بعد از
او پسرش حسن بن علی و بعد از او این پسرم حسین ع و بعد از او پسرش علی بن الحسین زین العابدین و چون سخن بجابر رسید از تمام
سلسله پرسید مطلب ناتمام ماند در مجلس دیگر جابر عرض کرد بلغنا نامهای را بیان فرمای حضرت فرمود بعد از علی بن الحسین
پسرش محمد هم نام من محمد بن علی است و شکافنده علم است که در زمان باقی علم را شکافتن و رفع باشد تو ای جابر او را درک میکنی چون او را درک
کردی سلام مرا باو برسان بعد از آن یک یک ائمه را با نام و نشان شمرده و جابر همیشه انتظار میکشید تا آنکه وصول تمام
حضرت سجاد که آن بزرگوار از شب و روز با گریه و زاری عمر بسر میبرد حضرت فاطمه بنت الحسین ع بخانه جابر رفته اظهار کرد که
برادرم علی بن الحسین نزدیک است از گریه هلاک گردد تو یادگار جد من رسولخدا هستی باید آمده قدری دلداری او داده باشی

جابر بر خواست و با عصا کش خویش روانه شد چون بدولت سرای او رسید نزدیک شد احساس نمود در میان اطفال
جوانی کم سن با وقار و تمکین ایستاده دل جابر بطرف او حرکت کرد عرض کرد نام تو چیست فرمود محمد عرض کرد پسر کیستی فرمود
پسر علی بن الحسین ع عرض کرد روی بمن آر پس عرض کرد پشت بمن کن و چون نظر در اوصاف آنحضرت کرد گفت شمائل
رسول الله ع و الذی نفس جابر بیده ثم قال رسول الله یقرئک السلام فقال علی رسول الله الصلوة والسلام و علیک
یا جابر بما بلغت السلام ثم دخل و استاذن لی من ابیه پس جابر داخل شد و دید امام ع آنقدر گریسته که چشمهایش مجروح
شده اند الشیعه آنجناب دیگری بود در گریستن کسی که برادری مانند علی اکبر با آنمظلومی از دوست شود و دست غلام
کشته گردد چرا باید نگرید چنانکه همواره پیغمبر صلعم یعقوب را اعزه او پسر بود یکی از ایشان از چشم او غایب شد
آنقدر گریست که نابینا گردید من چگونه نگریم و حال آنکه هجده نفر جوان هاشمی در پیش چشم کشته شدند مانند گوسفند

فی الارض یشهون
المجلس الاربعون تنزل الملائکة والروح فیها
الخ النفس الدعا

علی الظاهر روح القوة و روح الشهوة و روح البدن از این سه روح که در روایت سابقه مذکور شد بار روح
حیوانی تعبیر میکنند و توان گفت که روح در انسان مطلقا دو تا است یکی انسانی و دیگری حیوانی است و غیر و لیکن
چون روح حیوانی لازمه غیر از قوه و شهوه و نمو بدن ندارد و حکات تا باعتبار ظهور ثمره سه تا شده است یا اینکه مراد از
از روح در خبر قوه است پس سه قوه در انسان موجود است قوه افتراس و قوه شهوت و قوه نمو بدن اگر چه بهم سه
از یکماده تولید میشوند و توانند بود حقیقتا در انسان سه تا روح بدان نحو فرض اند هم باشد والعلم عند الله و روح
انسانی عبارة از همان نفس قدسی است و ایمان از شئونات و کاملات و الا اثبات حقیقه روح ایمان
علاوه از روح انسانی باشد بسی مشکل است زیرا که ایمان بمعنی تصدیق از جمله امور اضافیه است و قائم بنفس نمیشود
وجود خارجی ندارد بلکه آن کیفیتی است از نا متزلزل و نقش در حقانیت مخبر در دل شخص حاصل میشود چنانکه اعتقاد یکسی
و دوستی است و چون در روح حیوانی نقش و تامیزت بلکه شعور و حس دارد پس ایمان از شئونات او

میشود بلکه باید روح انسانی صدق و کذب مخبر الفعنه باور کند یا نکند و وجود این روح در گفتار فی الجمله مسلم است و الا ایشان
در عدم ایمان معذور میشدند بلکه بواسطه جهل روح ادراک و نقش انکارهای اوست که با ایشان تمام میشود غایة الامر اینکه چون
ایشان او را بعناد و اختیار از بنیار التصدیق نکرده اند لازمه آن روح که عبارة باشد از ایمان و تصدیق حق از ایشان
برفت پس گاه خود آن روح که برای ادراک حق شده بود از ایشان رفت نیز در حدیث آوردن جبرئیل ایمان و عقل و
حیا را بحضرت آدم آنجا پیغمبر باید که آدم عقل را اختیار کرد و جبرئیل بایمان و حیا فرمود با من بیائید برویم ایشان گفتند
ما مأموریم از عقل جدا نشویم چه این امر آوردن و اختیار همه راجع بتکوین است نه تکلیف حقیقة آوردن و مخاطب
با این سه چیز وجود خارجی ندارند و از امور اضافیه اند متصور نمیشود ولی چون امتیاز انسان و تمیز او از حیوان همان عقل است
و در حدیث مذکور یا عبارة از نحو روح انسانی است بقاعده تعبیر بلفظ ملزوم بلازم آن یا عبارة از نحو قوه مدرکه است
پس گویا خدا جبرئیل را مطلع کرده است از اینکه بنی آدم قابلیت آن دارند که در فرد وجود ایشان این قوه را بکند لازم و
و ایمان که منشعب میشود از ادراک صدق مخبر و حیا که تولید گردد از ادراک قباحت قبایح این هر دو هم لازمه آن قوه
باشند بحیثی که اگر مجتمع میشدند و مأمور بمفارقت از آن میشدند از او جدا نمی شدند پس کفار با وجود این مقتضی ادراک
انسانی است ادراک حقانیت رسل را نکرده اند یا عناداً نموده اند و غفلت و اجتناب از تکذیب نشده اند که از ایشان روح
ایمان که لازمه روح انسانی است وضع نشده آنست که ایشان را اضافه بچهارپایان کرده و قوله انهم الا کالانعام
بلکه ایشان احوال از حیوانات اند بجهة اینکه با وجود مقتضی عقل و ادراک و ایمان جز قوه و شهوه و نمو چیزی ندارند و حیوانات
بدون مقتضی ادراک آنچه چیز را دارند ثانیاً بجهة اینکه حیوانات معذب نخواهند شد بخلاف کفار اینست که فرموده بل هم
اضل سبیلاً و ظاهر اضافه در قوله روح الایمان بمعنی لام است و معنی آنست که روح للایمان ای روح وضع لکن من تصدیق
الانبیاء و بکمال در روح قوه و شهوه و بدن فافهم و اغتنم و لا تغفل و بنابر این معنی که ما گفتیم ایرادی بر آن وارد نخواهد شد چه
حکمت که وضع یک روح برای این سه چیز بچه باشد چه آنصورت آن روح بانفراد خود در حکم سه روح میشود کما لا یخفی و
بلکه چون وضع روح انسانی جز از بحقیقیت ایمان باشد با وجود این شخص آنرا تحصیل نکرده پس گم نشود روح در آن نیست

ش

پس از تمهید این قاعده بجای میشویم که در ما روح انسانی و انسانیت هست یا نه و هرگاه هست مستغفرالله ما تقدم
انسانیت نزده گرار برای ادراک صدق انبیا و رسل و قباحت امور قبیحه اگرچه در قباحت بعاشرت و زشتی رسیده باشد
پس از هر کس که این نتیجه ظاهر شد او انسانیت دارد و الا اضل از انعام است پس انسانیت عبارة شد از تصدیق
قول انبیاء و قبیح دانستن آنچه ایشان آنرا تقبیح کرده اند و اعتقاد کردن باخبارات ایشان و حسن آنچه او را تحسین کرده
و همین است معنی اعتقاد و باور کردن بر چیزی تا آن شخص را از عمل بموجب آن منع کند و کرد او دست بکشد آنست که حضرت امیر فرمود العقل
ما عبد به الرحمن و عصی به الشیطان و کسب به الجنان و آنچه در معاویه است نکراء شیطنه است و آنچه مکان ایمان
نام آنرا انسانیت گذارده اند از ملاحظه و احوال آن و سبب صفات عرفیه و سامعه و عواض ادب شرعیه و دارائیت
مقامات پولسازی و پولداری و ترتیب همه کس بر وجه عرفیه اگرچه مستلزم خلاف شرع هم باشند آنها را
مذر و ما که نام خود را انسان نهاده ایم با عیان در مسند قرآن اگر نکوهند ایم
نخریم یا با نجوریم یا شراب بنوشیم و قمار بازیم همین که مردمان آنها را عیب نگرفتند در مسند آنها نمی‌بینیم تا اگر در مجلسی
بار کرده و خول و خروج سلام داده باشیم عیب میدانیم اگر حضرت داریم آنرا عیب نمیدانیم و تا اگر دنیا داریم
نتوانیم خود را ناقص و معیوب میدانیم از مجالست عباد و زهاد اعراض داریم و آنرا عار میدانیم اما با مجالست ظالم
و تخاطب ایشان و تقرب در مجلس شان و معاشرت ربویان و شرابخواران افتخار بر یکدیگر میکنیم از حضور نماز جماعت
داریم و منبر بزرگواری میدانیم اما و حضور مجالس غیبت و لهو و لعب و طباطر خاک کمال اختصاص داریم بسیار نماز گذار
و دعا و قرآن خوان را دلیل خفت عقل و تزویر میدانیم تا بسیار دروغگوئی را بعنوان پلتیک معمول کرده ایم و از آثار
عقل میپنداریم اکثار پول را با هر عنوان باشد اگرچه از ربا و قمار و جریه باشد و او قاف و اثلاث هم باشد دلیل
عقل و صاحب آنرا عاقل میدانیم و اکثار علم و عبادات را اسخافت و شخص مشتغل بر آنها را سفیه و بیعقل میدانیم در باد جهاد
مدعی هستیم که ما اهل قرآنیم و بر نبوت رسولخدا و امامت امیرالمؤمنین ع ایمان آورده تصدیق کرده ایم و حال آنکه تصدیق
و ایمان آوردن جز باور کردن بر سخنان شان و انقیاد بر هر آنچه فرموده اند معنی ندارد و اعتقاد و حقی بر اینکه عقل مردم

ایمان

و ایمان و سعی آن غیرت کرد اینکه عاشق عبادة رحمن و معصیت شیطان و اکتساب جنان میکند باضافه آنکه بر اهل الدنیا
و الآخرة مهربان است لا یجتمعان خصوصا کسانی که از حرام بهم بسته اند مانند ربا و رشوه و جزیه و سایر مکاسب محرمه لازم گردد کسانی را که
امروز عاشق میبینند از متولیان و ارباب ثروة و ظلام و حکام و ارباب جزئی که منع زکوة و ظلم بر رعیت میکنند بغیر عاشق دنیا
باشیم لا ناقص به الانعام و کسانی را که ترک امر نمیکنند و عمد کرده و بر علم و عبادة مشغول شده و در امر بمعروف و نهی از منکر از
اعراض نمیکنند و بر تحریر اهل عصیان و جماعت ملامت کنندگان تعبیر میکنند و نماز جماعت حاضر میشوند که در آداب و مستحبات شرعیه
سعی نمیکنند و مشتاق زیارت حضرات معصومین نیستند منع میکنند و ظاهر و باطن خود را کم میکنند میدانند و لکن [illegible]
میشود که [illegible] امیر المؤمنین با وجود تصریح او در اختیار [illegible] آنچه شنیدی بر اهل دنیا عاشق بگو [illegible] که این
سخن [illegible] هیچ ندیده و نشنیده ام هرگاه از حضرات معصومین خود را با مال و منال وصف نماید بلکه همواره
با ظلم [illegible] و اعراض از دنیا و فقر و فاقه افتخار کرده اند [illegible] صحبت پیوسته میفرمود الفقر فخری
[illegible] دنیا [illegible] خدا چیزی نیافریده که [illegible] و مبغوض تر باشد از دنیا از آنروز [illegible] نظر
رحمت بر او [illegible] و اگر دنیا نزد خدا باندازه پر پشه قدر و منزلت داشتی هرآینه [illegible] کافر [illegible] از
آن [illegible] و هم [illegible] ما لآل محمد و للدنیا فانهم خلقوا للآخرة و خلقت الآخرة لهم [illegible] فاطمه [illegible]
او [illegible] مخلوقات [illegible] پرده [illegible] گردن بند [illegible] [illegible] اول
[illegible] بیرون رفت [illegible] پرده [illegible] گردن بند [illegible]
[illegible] فرستاد [illegible] فروخت [illegible] تقسیم کرد
[illegible] گرفت فقال [illegible] لآل محمد و للدنیا [illegible] از
ازواج [illegible] ابراهیم تشریف داشت [illegible] رفت بآنجا دید [illegible] پرده [illegible]
[illegible] پوست گوسفند [illegible] دیوار [illegible]
[illegible] پادشاه دنیا و آخرة برده

حصیر [illegible] فرمود باین حکایت و لکن قوم عجلت لهم طیباتهم فی حیاتهم الدنیا و هی وشیکة الانقطاع [illegible]
[illegible] را بر خود مقرب کرده [illegible] ناچار مانده ترک مال و منال میکردند بلکه در مجالس قرب با آنحضرت داشته باشند
[illegible] زنان ضد آنست [illegible] اگر عبایم کهنه باشد [illegible] مجلس خود را نمیدهند ناچار باید بهر حیله
باشد لباس خود را درست نمایند اگرچه مستلزم هزاران مفسدهٔ اخروی و مخمصه دنیوی هم بهم باشد و حال آنکه حضرت
امیر المؤمنین [illegible] بود میفرمود [illegible] اجالس الفقراء و مسکین اجالس المساکین پیراهن درشت و کهنه را اخوی میپوشید
و تازه و لطیف را بقنبر میداد [illegible] انجالت میکشم خود را بر تو ترجیح داده باشم لباس خود را پاره پاره میدادند جو
[illegible] آوردند انگشت بر آن زده بو کرد بعد انگشت را پاک کرده فرمود [illegible] شکم خود را از این قسم چرا
آلوده میکند در حالتی که در اطراف و شکمهای گرسنه بسیار باشند [illegible] خود ذخیره برای خود و اولاد خود نکرد اگر
عاشق عبادة بودی از دنیا داری رؤسای دین ما حاشا ان آیین بود که گفته شد [illegible] عمر بن سعد [illegible]
عقل بر ترجیح دنیا است چنانکه میگفت فما عاقل باع الوجود بدین یقولون ان الله خالق جنة [illegible] و نار [illegible]
فان صدقوا فیما یقولون انی اتوب الی الرحمن من سنتین و ان کذبوا فزنا بری عظیمة و ما عاقل باع الوجود بدین حضرت
امیر [illegible] فرمود [illegible] قالهم [illegible] کما علی ان احصی [illegible] اما این
شقی از برای حکومت ری اقدام بر قتل پسر پیغمبر خدا نمود چنانکه بلشکریان خود میگفت [illegible] یا خیل الله
ببین چه قدر دل او کور شده بود [illegible] امیر در قتال خلیفه الله با وجود این بخطاب یا خیل الله خطاب میکرد تا آنکه روز
عاشورا پیشتر از همه اقدام بر قتال نمود اول کسی [illegible] انداخت او بود لشکر را هم شاهد گرفت [illegible]
آن بود حضرت [illegible] در حجر [illegible] و ابن سعد قدر ما نعوة [illegible] لم یحیا [illegible]
[illegible] الکافرین [illegible] خیر [illegible] خستم کن مجلس [illegible]

التمس الدعاء [illegible]

المجلس الحادی و الاربعون [illegible] الملائکة و الروح فیها

روح القدس که مخصوص بر انبیاء و اولیاء الله میباشد بحسب آنچه داعی از قاطبهٔ اخبار بعد از جمع بین آنها رسیده مختص
آن فهمیده ام همان روح انسانیه است که در ایشان است غایة اینکه چون روح ایشان بحسب الماهیة از جنس ارواح سایر بشر نیست
لاجرم در او خاصیتی است که در سایر ارواح نیست و آن عبارة است از دارا بودن خلافة الهی و علم به علوم غیبیه در عالم امکان
لازم است و اینکه در خبر سابق از برای ایشان پنج روح شمرده اند باید عای ما منافات ندارد زیرا که در مجلس سابق گفتیم که
مقصود از تعدد اشاره بر تعدد از خواص و آثارات نه تعدد ماده پس روح انسانیه معصوم علاوه از اینکه ایقان و
عدم اشتراک لازمه اوست عصمت و علم نیز از لوازم اوست وجه آن آنست که شدید الایمان فرع قوهٔ مدرکه و آن فرع
روح انسانیه است غایة اینکه قوهٔ مدرکه و تعقل روح معصوم بمرتبه ایست که قباحت معاصی چنان مشاهد او شده مانند
قباحت کشف عورت در انظار ناس برای ما مکشوف است پس معصوم با اینکه قدرت بر معصیت دارد بجهة همین التفات
بر قباحت ذاتی او دارد نمیتواند که معصیت کند بلکه قصد بر آن نیز نمیکند و بجهة آنکه روح انسانیه ما آنقدر قوهٔ ادراک دارد
و بعضی مختصرات از علوم بر مجهول پی میبرد لکن روح انسانیه حجة الله آنقدر قوهٔ مدرکه دارد که در امور کلیه و تفصیلیه از حاضر
بر غایب پی میبرد و خطا نمیکند بخلاف عقل ما که خطا میکند و آنچه که گفتیم که روح معصوم از جنس ارواح مردمان نمیباشد پس
منصوص است در اخبار کثیره از جمله آنها حدیثی است که ما در شرح اربعین از کافی از محمد بن یحیی الواسطی مسنداً روایت
کرده ایم که او مرسلاً از حضرت صادق نقل کرده آن حضرت فرموده بدرستی خدا آفریده ما را از علیین و آفریده ارواح
ما را از فوق آن و آفریده ارواح شیعیان ما را از علیین و آفریده اجساد شان را از کمتر از آن و از اینجهة است قرابة
میان ما و ایشان و دلهای ایشان میل میکنند بسوی ما و اخبار در این مضمون بسیار است از جمله در کافی بالاسناد از محمد
بن مروان نقل فرموده او هم از حضرت ابی عبدالله که شنیدم آن بزرگوار که میفرموده بدرستی خدا خلق کرد ما را از نور روایت کافی
عظمت خود پس از آن تصویر کرد خلقت ما را از طینتی مخزون و مکنون بود از تحت عرش پس ساکن گردانید آن نور را
در او پس بدینجهة بودیم ما خلقی بشری نورانی قرار نداده برای کسی در مثل آنچه خلق کرد ما را از آن نصیبی و خلق کرد ارواح
شیعیان ما را از طینت ما و ابدان شان را از طینت مخزونه و مکنونه که اسفل از آن طینت بوده و قرار نداده خدا برای

احدی در مثل آنچه خلق کرده ایشان را از آن نصیبی مگر پیغمبران پس بدینجهة ما و ایشان ناس شدیم و سایر مردم همج شدند بسوی
آتش و بسوی آتش قلت مستفاد از این حدیث و روایت عام از اینکه خلق بمعنی تقدیر باشد یا بایجاد آنکه خداوند عالم ارواح
محمد و آل محمد را از چیزی بالاتر از آنچه ارواح مؤمنین را آفریده خلق فرموده است و همچنین بسیار روایت که عبارة است از
نور عظمت خداوند و نور هر چه باشد مخلوق است اعم از اینکه چیزی باشد که وجود خارجی داشته باشد چنانکه عظمت خداوند چیزی
خلق نکند و نام او نور گذارد یا اینکه شعاع متصل از اجرام علویه بهجه باشد و لیکن معنی اول اقرب است و بهر حال توهم قدم
زمانی نباید در آن نور برود و ابدان ایشان را از طینت مخزونه بنا بر قول روایه اولی عبارة از خاک علیین است آفریده
و ارواح شیعیان را هم دارای مقام عصمت صغری میباشند از قبیل حضرت سلمان و ابوذر و مقداد اگر از جهان جنبی و ابدان ایشان را
از آن آفریده خلق کرده است و ابدانهای شان نیز از طینتی که مخزون و مکنون است ولی در رتبه از طینت علیین او و نیست خلق
و سایر انبیا نیز در امتیی با شیعیان مذکوره شریک و هم رتبه اند گفته ام در بعض مقامات و بعضی از محققین به دعوی تشیع
کرده اند در جواب ایشان فرموده اند الملک اذا المثل ابراهیم نظر بر اینکه مقام شیعه … در مقام حضرت ابراهیم وارد نه چنانکه
چنانکه در سایر روایات هم هست که حضرت ابراهیم از شیعیان علی بود و لیکن مستفاد از روایت محمد بن مروان آنست که این
رتبه اختصاص بحضرت ابراهیم ندارد و بلکه تمام انبیا ارواحشان از طینت ابدان محمد و آل محمد و ابدانشان از طینتی مکنون
که او دون از طینت آل محمد است خلق شده و این منافی نیست با اینکه در انبیا و رسل نیز شعبه از روح القدس بجهه استعداد
بواسطه مبعوث و عالم باشند چنانکه در روایت ارواح خمسه گذشت اگرچه روح القدس شان در آل محمد اکمل باشند پس
در این حیثیت مزیت بر طبقه شیعه دیگری داشته باشند اگرچه در شیعه خالص شان نیز رتبه محمدیه بالفعل است و اشتداد
در اوایل این کتاب مبارک گذشت و حضرت سلمان محدث بود و شنیدن سخن ملائکه نوعی وحی است و اطلاق … بر محمد
بمعنی مشابه بالفتح نیز چندان بعد ندارد پس بنا بر این مرتبت انبیا بر شیعه خالص همان ماموریت بر اظهار ما نباء …
میشود و علی ذلک در شیعیان خالص نیز وجود شعبه از روح القدس چندان بعد ندارد و در کافی از علی بن رئاب مرفوعاً از
حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده که میفرماید بدرستی خدا را نهری است مابین عرش و دریامین آن نهری که مابین عرش

اوست نوریست که نورانی کرده او را و مدد رسی در راه آنچه بر دو روح است و هر هر تا مخلوق نشد یا که روح القدس است و یکی

همان روحی است که از امر اوست و بدرستی خدا اراده تا طینت است پنج طینت از بهشت است و پنج طینت از زمین

پس تفسیر کرد جنان را و تفسیر کرد زمین را پس از آن فرمود نیست پیغمبری و نه ملکی بعد از آنکه او را مجبول کرده مگر آنکه نفخ کرده

در او از احد روحان و خلق کرد بدن او را از یکی از آن دو طینت میگوید بحضرت ابو الحسن اول عرض کردم که جبل چیست فرمود

گوید ظاهراً جبل ساکن الوسط است بالجمله فرمود جبار رب است از خلق غیر از ما اهل البیت بدرستی که خدا عز و جل خلق کرد ما را

از آن ده طینت ها و دمید در ما از هر دو آن دو روح پس خوشبو که با آن خوشبوئی یا پاکیزه کرد پاکیزگی و مستفاد از این خبر

آنست که در آل محمد از هر دو روح انسانی و روح القدس هست از طینتین بهشتی و ارضی نیز در بدن ایشان هست و مقتضای

جمع بین الاخبار آنست که بگوئیم جزء اعظم ابدان ایشان از علیین است و جزء ضعیف از طینت ارضی اگرچه دلالت ندارد کلام

و هم این خبر بظاهر میرساند خلق پیغمبر خدا مخصوص از خالص طینت بهشتی گردیده است و قوله و لا ملک من بعده

ترجمه آنرا نوشتیم شاید ملک بکسر الوسط باشد و مراد اوصیا بوده باشند پس ظاهر آن معنی آن باشد و سایر انبیا و

اوصیا دارای یک روح عبارت از روح انسانی باشند یعنی عمده روح در ایشان آن بوده اگرچه بهره مختصری

نیز از روح القدس داشته باشند و آل محمد دارای هر دو روح بوده و چون تشابه این اخبار و دشواری اصلاح آنها با قواعد

عقلیه پوشیده نیست همینقدر از آنها استفاده بس است و در آل محمد روحی که ماورای روح خلایق است هست و لیکن

با چه نحو و چه کیفیت است نتوان دانست و شرح اغلب آن خواهد آمد و هم در کافی بالاسناد از ابی حمزه ثمالی روایت کرده

میگوید شنیدم ابوجعفر ع میفرمود بدرستی خدا خلق کرد ما را از اعلی علیین و خلق کرد دلهای شیعیان ما را از آنچه خلق کرده

ما را و خلق کرد بدنهای ایشان را از پایین تر از آن پس دلهای ایشان میل میکند بسوی ما زیرا که آنها آفریده شده اند از آنچه ما

آفریده شده ایم پس از آن این آیه را تلاوت فرمود کلا ان کتاب الابرار لفی علیین و ما ادریک ما علیون

کتاب مرقوم یشهده المقربون و خلق کرد دشمنان ما را از سجین و دلهای شیعیان ایشان را بیافرید از آنچه خلق کرد ایشان را

و از آن بدنهای ایشان را خلق کرد از پایین تر از آن پس دلهای ایشان میل میکنند بسوی ایشان زیرا که آفریده شده از آنچه

تفسیر کرد

داود پیغمبر

پاکیزه کرد پاکیزه کردنی

ایشان خلق شده اند پس از آن تلاوت فرمود این آیه را کلا ان کتاب الفجار لفی سجین و ما ادریک ما

سجین کتاب مرقوم ظاهراً مراد از دل در این روایت روح است چه چون دل انسان محل توجه روح و شرط تعلق روح

بر بدن وجه قلب است لهذا از روح با دل تعبیر کرده است و اعتبار این جمع جمع بین الاخبار است و حکمت در خلق در طینتین

اخبار بمعنی تقدیر باشد هم آنهم نتیجه علم شامل خدا از افعال اختیاریه بوده باشد یعنی چون خدا دید عالم بود که شیعیان

آل محمد باختیار خویش حسن اختیار ولایت خواهند کرد پس دلها یا روحهای ایشان را مستعد فرمود از خاک علیین بوده باشد

یا اینکه بمعنی او چه بچه باشد و بنا بر آن معنی چنان باشد که چون خدا دید شیعیان مختار اختیار ولایت خواهند کرد

پس ارواح ایشان را از علیین آفرید و آفریدن روح از علیین اگرچه فی الجمله مقتضی است بر خوبی لیکن لازم نیست که

مقتضی چنان باشد که شخص را از اختیار بیرون کند و مجبور بر خوبی نماید چنانکه خلق مقتضی است و محال خود مجبور نیست

پس بنا بر این اخبار مذکوره با قواعد مذهب منافی نخواهد شد و فواید بسیار در شرح این اخبار هست در مجالس آتیه مذکور

خواهد شد انتهی و اینجا اکتفا نکنیم بر اینکه میل دل شیعیان بر آل محمد نزد همه کس محسوس است چه در این زمان و چه در

زمان وجود و حضور ائمه هدی ع از شیعه و مرید بجز کسی استقبالش بیل ارادت نسبت به آنها دیده نشده و متصور نیست از زمان

معاویه تا انقراض دولت عباسیه در محبت آل محمد چه قدر سرها بریده شده معاویه نوشته بجور عمال و حکام خود که هر جا هر کسی

برای امیرالمؤمنین ع علی یافته باشید بکشید و هر کس نام علی را بزبان آورد زبان او را قطع کنید بعد نوشت هر کس را

با محبت علی متهم دانستید بکشید قبل از تحقیق تاریخ مینویسد که هشتاد هزار با تهام کشته علاوه از کسانیکه واقعا امیرالمؤمنین

دوست میداشتند کار بجائی رسیده بود که کسی جرئت آن نداشت که نام علی را بزبان آورد و از آنجناب بیبی بابی

زینب تعبیر میکردند گاهی تکبیر میکشند شعبت رجال ان اصحاب رسول الله یحدث بکذا حجاج بن یوسف لعنه الله

هشتاد هزار مرد غیر از آنانیکه در میدان جنگ کشته بود حضور از دوستان علی بکشت با وجود این روز بروز محبت آن

جناب در دلها افزون می شد بنی عباس چه ها کردند و بر شیعیان چه سخت گیریها نمودند اولاد علی را در میان دیوارها

نهادند با وجود این کنون از بزرگان دین با محمد و آل محمد که شیعه ندارند اما در این زمان با وجودیکه انقلاب امر الهی

محمد

مومنین و متروک گردیده سال بسال بزیارت قبور ایشان و تعزیه داری ایشان رونق علاحده پیدا میکند
هرچه لامذهبان دایر بر منع از زیارت و تعزیه داری شعبده بازیها کردند و نقره زیارت عوام فریب در نظرها و انمایچه ما مشهور نمودند
ثمری نبخشید مثلاً که شخص اختیار آمد و شد منزل راه سفر میکند بجهت تسلب اذیت باوجود این در هر سال چند هزار دسته زوار
کربلا و مشهد مقدس سفر میکنند متوکل با تمام جدیت در منع از زیارت کربلا کوشید بجای نرسید و ستهار بیدو داد انهنهاد
پولها گرفت آخر نتوانست منع کند امر نمود قبر مطهر را شخم کنند و آثار آنرا محو سازند یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم
ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره المشرکون آب بسته در اطراف قبر مبارک بالای هم جمع شد بطرف قبر نرفت از جانب
جای که فعلاً حایر گویند بنای جنگکاری نهادند گاوها نرفتند در آخر زید مجنون و بهلول مجنون اتحاد کرده آمدند بکربلا زید
رفت بسامره و رشید دید شهر را آیین بسته اند خبر پرسید گفتند که کنیز متوکل مرده و از برای دفن او اهالی بیرون شده اند
بی اختیار انشاد نمود ایحرث بالطف قبر الحسین ویعمر قبر بنی الزانیه الخ در زمان حیوة خودشان چنان در راه ایشان
با شوق دل از جان میگذشتند که بتصور نمی آید خصوصاً اصحاب سید الشهداء ع کار بجائی رسیده بود که اطفال غیر بالغ را مادران
شان تیغ بر کمر بسته بجهاد میفرستادند راوی گوید دیدم که پسری چون قرص ماه تیغ بر کمر بسته است بمیدان میآید حضرت فرمود پدر شما
عبد الله جعفر حاضر نیست شاید راضی نباشد تعویذی از بازو گشوده بحضرت داد دیدند عبد الله نوشته توصیه کرده بود که
باید عوض من جان خود را فدای خالوی خودتان کرده باشید بعد از آن پیاده روانه شدند حمله نمودند بعد از کوشش
بسیار تیری از کمین بیچاره خورد افتاد بر زمین برادر دیگر خود را بروی او افکند عمرو دی هم از سر او زدند فریاد شان که بلند شد
لاشه آمد ایشان را بدست برداشته روانه خیمه گاه شد میگویند حضرت زینب ع از شهادة ایشان خبردار شده به
اندرون خیمه رفت خوفاً از اینکه مبادا ایشان را دیده بگریه در آید و در حضور برادر خلاف ادب بشود و اینجا از
خیمه بیرون نشد تا هنگام شهادة حضرت علی اکبر ع که بجانب میدان دوید الخ التماس دعا ١٥ ر م

المجلس الثانی والاربعون فی تنزل الملائکة والروح فیها

تحقیق و شرح مطالب اخبار سابقه منوط بر دانستن معنی علیین و سجین است از اینروی ناچار باید در این مجلس قدری در بیان معنی آنهم
آمد و لفظ صحبت شود و همچنان از معنی لفظ خلق هم که نباید کشف ستر گردد پس میگوئیم که علیین چنانکه در قاموس گفته جمع
علی است میگوید که آن در آسمان هفتم است صعود میکنند بسوی آن ارواح مؤمنین و در مجمع البحرین آنرا مرتبه عالیه تعبیر کرده
که محفوف باجلالت میگویند و گفته اند که علیون جنت است و گفته اند که لوحی است از زبرجد اخضر آویزان است از زیر عرش
اعمال مردمان در او مکتوب است و از براء بن عازب نقل کرده که رسول خدا ص فرمود علیین در آسمان هفتم زیر عرش است
مؤلف گوید مستفاد از استعمالات اخبار آنست که لفظ آن اطلاق میشود بر هر چیزیکه از عالم علوی بجهت باشد و ظاهراً مراد
در اینمقام از بهشت است یا حصتی مخصوص است که در زیر عرش میباشد چنانکه در روایت محمد بن مروان گذشت لیکن آنچه در
آنکه بها نظیفت از خاک بهشت باشد مضر نیست زیرا که بهشت نیز در تحت عرش واقع شده است و چندان بعد ندارد که
بگوئیم که علی بالکسرات و التشدید بمعنی منسوب بعلیت بوده باشد و یا از آن منسوب باشد و تا از علت بجهت تخفیف یا کثرت استعمال
افتاده باشد و علیین جمع آن بجهت باشد و معنی آن اشیائی بجهت باشند که علو ارتفع معلولات پس طینت مخصوصه یا طینت بهشت
و علیجی اهست و مکتوبات لوح که واقع در موضع علو بر مقعد ساتند و مقربان ملائکه شاهد کنند و حقوق بهشت که دخول بر آن
علیحیاة ابدیست همه اینها علیون اند و بگمان که مدین اخبار اینوجه از همه وجوه احسن است والله العالم و اما سجین
در مجمع گوید که آن از سجن است و آن حبس است یعنی سجنه سجناً من باب قتل اذا حبسه و جمع سجن سجون است مانند گو
و حمول و در تفسیر است که سجین کتابی است جامع که دیوان شر است که مدون کرده خدا در آن اعمال کفره و فسقه را از جن و انس
و آنجا بیت است مرقوم میان کتبه و آن بروزن فعیل تحت و گفته میشود که سجین صخره ایست در تحت زمین هفتم انتهی
ما اوردناه من المجمع و اگر گوئیم سجین بروزن فعیل است بمعنی حبس کننده است چون دیوان اعمال اشرار حبس کننده
ایشانست در عذاب و زیر زمین هفتم که بنا بمدلول اخبار جهنم دنیا و حبس کننده ارواح کفار است پس بر این هم
سجین اطلاق میشود اوفق بقواعد و استعمالات خواهد شد اما خلق در قاموس گفته خلق عبارة است از تقدیر و خلق
در صفات خدا ابداع شیئ و مخترع اوست بر اینکه ارزوی مثالی باشد و در مجمع گفته قوله هو الله الخالق البارئ المصور خالق

او مقدر است آنچه را که ایجاد میکند و او را انشا پس محصل آنکه خلق بالغت آت بمعنی تقدیر گفته است و لفظ آن بمعنی ایجاد نیز آمده
و در لغتهای اهل لغت بر آید و در معنی تقدیر شایع تر است و اما کتاب لغت آن مفید است مثل ضراب و قتال و بعضی معنی آن را
ایجاب دانسته اند و بعضی آن را بمعنی اتفاق گفته اند و اوفق بر اطراد موارد استعمال آنست که بگوییم که کتاب اصل معنی آن
جمعیت و مفعول بر معنی مکتوب یعنی مجموعیت یعنی کتاب الطهاره یعنی چیزی که در آن احکام طهارت جمع شده و کبش
کتیبی ای کبش جمعنی و کتب علیکم الصیام ای جمع الالفاظ الدالة لوجوب الصیام و هکذا فی قوله کتب علی نفسه الرحمة و اطلاق
کتاب بر اوراق مرقومه باعتبار احتوا و جمع کردن آنهاست معانی و الفاظ متشتته را و ما در شرح مزج صلوة شرائع
معنی کتاب را مذکور داشته ایم فبنا بر اعلی با قدم معنی مجملش از اخبار معتبره آن باشد که خداوند عالم طینت ابدان آل محمد را
از خاک علیین یعنی خاک مخصوصی که در نزد او مخزون و مکنونست و دخل بر عنصر خاک تیره ندارد بلکه از عالم علوی و [illegible]
حیات میباشد در کتابی مرقوم که جامع مقدرات خیرات مقدر فرموده که ایجاد نماید و روح ایشان را هم از نور عظمت
خود خلق کرده که او خاصیت روح انسانی و روح القدس دارد که شاید معنی جمیع کردن هر دو روح در ایشان همین باشد
و استشهاد بآیه شریفه کلا ان کتاب الابرار الخ بنابراین در نهایت باموقع است و تفصیل جمع ما بین این اخبار
و روایات ارواح خمسه و روایت احتجاج سابقه و توفیق آنها با قواعد مذهب حقه لازم گرفته که بگوییم هر جهت و علت
تقدیر و ایجاد آن بوده خدا عالم بود بر طاعات اختیاریه شان چنانچه لو فرض اگر این امتیاز نیز اند نشده و با سایر
مردمان مساوی بودند نیز مطیع و فرمان بردار خواهند شد پس در مقابل اعمال محقق الوقوع شان این امتیاز را ترا
قبل از وقوع آن اعمال با ایشان داد و همچنان چنید است که اعدا شان اگر مساوی با سایرین هم باشند اختیارا
دشمنی دوستان خدا را خواهند کرد پس جزا اعمال بد ایشان مقتضیات خبث و سلب توفیق را در ایشان فراهم کرد و در کتاب
شرح جامع مقدرات مکروهه است مقدر فرمود که ایشان را از طینت جهنم و دنیا که سجین است آفریده باشد پس در
اینجا نیز استشهاد با کریمه کلا ان کتاب الفجار الخ بیجا باشد و اما آفریدن خداوند ایشان را از طینت علیین بدین
نحو است که از میوه های بهشتی که مکنون اند از عناصر عالم علوی نازل میکند و پدر معصوم آن را میخورد و در صلب او

نطفه پاک معصوم از او منکون میشود و در این خصوص روایات بسیار است و ما با شرح و بسط جمله از آنها را ولو در ضمن
چند مجلس باشد ان شاء الله نقل خواهیم کرد از جمله حدیث شریف در کتاب زینة الابرار از کتاب بصائر الدرجات محمد بن
الحسن الصفار از محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش از حضرت صادق روایت کرده که پیغمبر باید نطفه امام از بهشت است
و آنگاه که بر افتد بر زمین از شکم مادرش بر افتد در حالی که دو دست خود را بر زمین گذارده و سر خود را بسوی آسمان بالا میکند
عرض کردم فدای تو گردم چرا چنان میکند فرمود زیرا که منادی ندا میکند او را از جو آسمان از بطنان عرش از جانب افق
یا فلان بن فلان تثبت فانک صفوتی من خلقی و عیبة علمی و واجب کرده ام ترا رحمت خود را و
گشته ام جهت کسی که منازل باشی قسم بعزت و جلال خود البته میرسانم آنکه را که ترا دشمن دارد بر اشد عذاب خود اگر چه وسعت
داده باشم بر ایشان در دنیا خود از سعه روزی خویش پس فرمود باید چون آواز منادی بنهایت رسد امام او را جواب
میدهد جواب او اینست شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا
هو العزیز الحکیم و چون او را گوید عطا کند خدا او را علم اولین و آخرین را و مستحق گردد بزیارت روح در شب قدر
و نیز در همان کتاب از نسخه المناقب محمد بن علی بن شهرآشوب از زید بن قعنب و جابر انصاری رحمه الله نقل کرده
راهبی بود او را مثرم بن رعیب میگفتند خدا را یکصد و نود سال عبادت کرده بود و حاجتی از او درخواست نکرده بود
از خدای خود سؤال کرد که یکی از دوستان خویش را باو بنماید پس خدا حضرت ابو طالب را بنزد او فرستاد پس
مثرم از مکان و قبیله او پرسید و چون جواب داد او را برخواست بسوی او و سر او را بوسید و گفت الحمد لله الذی
لم یمتنی حتی اراني ولیه پس از آن گفت بشارت باد ترا بدرستی که خدا مرا الهام کرده که پسری از صلب تو بیرون خواهد
آمد و او ولی خداست نامش علی است پس اگر او را درک کنی از من او را سلام برسان پس گفت چیست برهان او
گفت چه میخواهی گفت طعامی از بهشت در همین وقت مثرم پس بعد دعا کرد و تمام از خدا درخواست نمود پس
دعای او تمام نشده بود طبقی آمد بر آن از فاکهه بهشت رطب و انگور و انار بود پس یک انار تناول کرد و آن در
صلب او نطفه متحول شد و با فاطمه مباشرت کرد و به علی حامله گردید و زمین بحرکت آمد و زلزله نمود بر ایشان

روزنامی و بالا رفتند قریش بر سر کوه ابو قبیس پس آنکوه چنان رجه و شد و حرکت میکرد و سنگهای درشت پاره
پاره میشد و ریزش میکرد دیدند و خدایان باطله بر رو در افتادند پس ابو طالب بکوه بالا رفت و گفت ای مردمان بدرستی
خدا در این شب حادثه حادثه فرموده و آفریده و در آن خلقی را که اگر اطاعت او نکرده باشید و اقرار بر ولایت او
نکنید ساکن نگردد آنچه بر شما رسیده پس اقرار بر آن نمودند و دستهای خود را بالا کرده گفت اللهم بالمحمدیة المحمودة
والعلویة العالیة والفاطمیة البیضاء الا تفضلت علی تهامة بالرأفة والرحمة و عربها با آنها که گرو
در سبیه و جاهلیت در حالی که از امید گشتند سوگند گوید قوله که سفر ها بد خدا در این شب حادثه فرموده آنکه گفت است
با آنچه ذکر شد از اسنداد در زنده روزنامه بعد از حمل حضرت فاطمه پس معلوم هم بعد از آنکه او حامله شد چند روز زائد
شده است بعد از آن ابو طالب بیان قوم رفته و بنابراین نسبت حدوث حمل شب آن روز به در آن دعا کرده صحیح
نخواهد شد پس یا سهوات از نساخ و یا آنچه مراد از هذه اللیلة نزدیک است تازه گذشته باشد اگر چه سه شب هم قبل
و شاید آنکه دعای مزبور قبل از این واقعه نیز بواسطه تنقیه از بعضی عمار و در میان اعراب معمول بوده باشد تا آنچه مسطور است پس از
زمانیکه نزدیک شد ولادت او آمد فاطمه بسوی بیت الله و عرض کرد رب انی مؤمنة بک و بما جاء من عندک من رسل
وکتب و مصدقة بکلام جدی ابراهیم خلیل الذی بنی هذا البیت بحق المولود الذی فی بطنی لما یسرت علی ولادتی
پس بیت منشق گردید و آنحضرت داخل آن شد ناگاه دیده حوا و مریم و آسیه و مادر موسی و غیر ایشان در آنجا حاضر شدند
کردند مثل آنچه را که بود بر رسول خدا هنگام ولادت او و چون علی زاده گردید سجده کرد بر زمین در حالی که میگفت
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واشهد ان علیا وصی رسول الله بمحمد یختم
النبوة و بی تتم الوصیة و انا امیر المؤمنین پس از آن سلام داد بر زنان و از احوال ایشان پرسید و آسمان
روشن گردید بضیاء آن زمان پس بیرون شد ابو طالب در حالی که میگفت بشارة بشارة و تحقیق ظاهر گردید ولی خدا ختم
میشود با او وصایة و او وصی رب العالمین پس از آن علی گرفت رسول و سلام داد بر او و از آن زمان سؤال کرد و دیگر
کرد حال ایشان را و پس از آنحضرت لاحق شو بر مترجم و خبر داد او را بآنچه دیدی بدرستی و در کهنی بدین صفت از کوه

لکلام است پس بیرون شد تا آنکه نزد مترجم آمد و یافت او را در حالی که گریست بود و جبینی بروح تجهیزه در عمه خویش
پیچیده شده بود و برپشت افتاده بود ناگاه دید که در آنکهف هر تا بارشت هر چون او را دید نزد کهف غایب شد و ابو طالب
داخل گردید و گفت السلام علیک یا ولی الله پس خداوند گردانید مترجم را پس برخواست در حالی که رو بخود را
مسح میکرد و میگفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله و ان علیا ولیه و الامام
بعدک نبی الله پس ابو طالب فرمود بشارت باد بر تو بدرستی علی بسوی زمین طلوع کرد پس پرسید از کیفیت ولادت او
قصه را باو نقل کرد مترجم گریست پس از آن سجده شکر کرد و بعد از آن بر پشت خوابید و گفت بپوشان مرا با مدرعه
من پس نگاه دید که او مرده است چنانکه بود پس ابو طالب سه روز اقامت نمود و آمدند مار بر و شدند عرض کردند
السلام علیک یا ابا طالب پس لاحق شو بر ولی خدا پس بدرستی تو احق بصیانت و حفظ او از غیر تو نمود
دیگری شما کینه کفنه دار آنکه ایم ما از مترجم دفع اذی میکنند تا آنکه که قیامت قایم شود پس در آن هنگام یکی از ما قاید او باشیم
و بیر او بسوی بهشت خواهیم شد پس ابو طالب برگشت مؤلف گوید بعید نیست همراهنده نفر در صورت مار
بوده ملائکه بعد با شنیده خدا برای حرکت بدن مترجم ایشان را مأمور کرده است حال آنکه بدن مترجم خندان در
معرض اذیت نبود علاوه مجروح نبود عریان نبود سر بریده نبود کی مانده بود ندانیدو ملک در دشت کربلا آنگاه
نعش الطیب حسین مظلوم سر بریده و پاره پاره و عریان بر و افتاده در میان کرگان بنی امیه مانده بود و او را ز
اذیتها و اهانتهای ایشان حراست نمایند ولی چون امور دوقعه طف از برای اثبات کفر آنظالمان تأسیس شده بود
تا انتقام را [illegible] دلیل کفرشان بدست آید حراست ننمود آن بود پسر سعد بدبخت بعد از شهادت چوگان تعلیمی در دست
سوار آمد بر سر نعش آن مظلوم ایستاد و غلام خود را امر کرد که او را بجنبانند و آن بیحیا آن بدن سر بریده را جنبانید فقال
اللعین هذا الحسین ابن فاطمة فاغاثه المهدی جبیل سوق [illegible] ربانده آنچنین را رزو و سینه اکعه بن قیس
اجاره و دشکر باین برای کیفیتی لباسهای آنغریب مدینه ملوقفه یکی عمامه آنشه برد و از سر بچه در تعریه بر [illegible] کرد و از زر
یکی پیراهنش را بیرون کشیده یکی در آخر رسیده بجز انگشتری در دست سلطان نمانده بود از تعجیل عدوان

به آسمان رسید بیرون برآرد　امیر کافر از ارشاد دارد　بریده انگشت شه با ضرب خنجر　گرفت انگشترش آن خاک بر سر
کز رسم مروت اینچنان بود　شده دین کوفیان از بیم جان بود　اگر جهان را ینما نمایند　تنش را با لگد کوبی بسایند　فدای
آن تنت باد ار روانم　نو شاهی من برایت در فغانم　سگی هستم کنم عو عو بدرگاه　بدریبی توشه که ماند سگ
شاه　ز اولاد توام گر روسیاهم　بجز تو نیست در عالم پناهم　مرا از زمره ان ایمن فدایت　نجاتم ده از این
روضه ذلت　شها من هاشم اینده دعایم　لئیم و عاجزم محتاج نانم　التماس دعا دارم　مرا از طاغیان
ظلمی رسیده　که از عارش شدم قامت خمیده　شهنشاهان ز نوکر باز دارند　برای استمالت خلعت آرند
اهانت کرده اینطاغی برایم　بجز تو رو بدرگاه که آرم　که من از زمره سگهای تو هستم　اگر چه از هوای نفس سستم و
لیکن با نسبم در هر زمانه　ترا باشد زنو دارم نشانه　بسی هر راست از الطاف سلطان　در خوارم کرده سردار شریران
نظر بر من بر آرایشه امانت　که از هر در مرا مجبور شد دست　ز ابر عصمت رهای از زهر　که یکباره نظر سویم
برآور　بسوز قلب زینب کن کرامت　رهایم کن از این داغ اهانت　بگیر از ظالم من انتقامی　هماندزان
بدنیا نیکنامی　و صلی الله علی عبدک المصطفی و آله المعصومین　التماس دعا دارم

المجلس الثالث والاربعون تنزل الملائکة والروح فیها

خلقت ابدان ائمه از خاک بهشتی بمقتضای آنچه این حقیر از سیاق اخبار فهمیده ام بدین نحو است همچون نطفه تمامی مردمان بواسطه ماکولات و مشروباتیکه در عالم عناصر مسکون میشوند در اصلاب آباء شان منعقد گردیده و در ارحام امهات نیز با مطعومات و مشروبات ایشان پرورش یابند اما پدران حضرات معصومین از ثمار و مطاعم بهشت میخورند و نطفه معصوم از آنها منعقد گردیده و همچنان مادر ایشان نیز در ایام حمل از میوه بهشتی خورده و معصوم در بطن ایشان از آن اطعمه پرورش یافته باشند و اگر چه فعلا نسخه خبری متضمن تصریح بر اینمعنی که مدعای ما بجز باشد ندارم ولی در خیال دارم که اینمعنا نیز از اخبار استفاده میشود علاوه در خصوص بعضی از ائمه معصومین تصریح شده که پدر او از

فاکهه بهشت خورده و نطفه او از آن منعقد شد چنانکه روایت جابر در خصوص انعقاد نطفه حضرت امیر گذشت و در بعضی اخبار هم هست که مادر حضرت امیر المؤمنین در ایام ولادت او از فاکهه بهشتی خورده و از حد استفاضه گذشته که نطفه فاطمه زهرا از فواکه بهشت منعقد گردیده چنانکه خواهد آمد انشاء الله علاوه صریح روایت بصائر الدرجات است که نطفه معصوم از ثمار بهشتی منعقد میشود چنانکه گذشت علاوه در روایات متقدمه میفرمایند ابدان ما از خاک علیین خلق شده با وجود اینکه بالضروره ابدان ایشان از ذریه آدم و اصلاب آباء بوجود آمده و جمع میان مدلول آن اخبار و اینمعنا بجز و در ثبوت اینمعنا غیر از مدعای ما وجه معقولی نیست اگر چه فاضل مجلسی طاب ثراه نقل نموده از بعضی اعلام که خلق شدن ابدانشان از ملکوت معنی اش این است که ابدان حقیقی ایشان آنست که برای ایشانست در باطن ابدانشان که بر کشیدن این بدنهاست و جز این نیست که ابدان عنصری ایشان بدن بدنهای ایشانست که ایثار بر آنها علاقه نیست پس گویا ایشان در طلب بهشتها مستغرق شده از این بدنها که به تحقیق آنها را ترک کرده و از آنها مجرد شده اند بجهة عدم میل شان بر آنها و شدة شوقشان بر نشأه آخرت و لیکن اینمعنی با وجود علو آن از دلیل محتاج … اسم ندارد با اینکه بنا بر تسلیم آن نیز منافی مدعای ما نمیشود زیرا که ابدان عنصر ایشان با کثافتی که در آنها متولد شده اند و آن بدن که این شخص میگوید بدن غیر عنصری شانست بعد از ولادت بر بدنشان حلول نکرده پس بهر حال باید تربیه بدن عنصری و غیر عنصری ایشان در اصلاب و ارحام بهم باشد علاوه از اینها ظاهر انخلاق نطفه از ثمار بهشتی میرساند همان بدن ظاهری شان از بهشت منعقد شده اما روایاتی که در خصوص خوردن حضرت فاطمه مادر حضرت امیر وارد است آنحضرت رسیده در کتاب روضة الابرار از نخبه ابن شهر آشوب و مجالس شیخ ره بالاسناد از عایشه و باسندی از انس بن مالک از عبد الله بن عباس و هم بسند از حسن بن محبوب از حضرت صادق ع و نیز با سند دیگر از آنحضرت نقل کرده او هم از پدران خود علیهم السلام روایت نموده که عباس بن عبد المطلب و یزید بن قعنب نشسته بودند در میان طایفه از بنی هاشم و بنی عبد العزی در مقابل بیت الله الحرام ناگاه دیدند که فاطمه بنت اسد بن هاشم مادر امیر المؤمنین ع آمد در حالیکه نه ماه از حمل حضرت امیر المؤمنین ع بود و روز تمام ایام حمل بود پس گفت (؟) ایستاد مقابل بیت الله الحرام در حالتیکه درد زائیدن او را گرفته

بود پس با گوشه چشم متوجه بسوی آسمان نگریست و عرض کرد ایرب انی مؤمنة بك وبما جاء من عندك من الرسل
وبكل نبی من انبیائك وبكل كتاب انزلته وانی مصدقة بكلام جدی ابراهیم الخلیل وانه بنی بیتك
العتیق فاسئلك بحق هذا البیت ومن بناه وبهذا المولود الذی فی احشائی الذی یكلمنی ویؤنسنی بحدیثه
وانا موقنة انه احد آیاتك ودلائلك لما یسرت علی ولادتی عباس بن عبد المطلب و یزید بن قعنب میگویند
چون فاطمه بنت اسد تکلم کرد باین دعا خود را خواندند دیدیم که خانه خدا از طرف پشت شکافته شد و فاطمه در آن داخل شد و
از چشمهای ما غایب گردید پس از آن جا که شکافته شده بود بر حالت اول برگشت و چسبیده گردید باذن خدا پس
خواستیم که در را گشاده باشیم تا آنکه بعضی زنان داخل شوند و او را یاری نمایند ممکن نشد پس دانستیم که بدرستی [illegible]
از کارهای خداست و فاطمه سه روز در بیت ماند در حالتیکه اهل مکه در بازارها و زنان در پرده های خود این قصه را
صحبت میکردند پس چون سه روز گذشت در بیت گشوده گردید از همان جائیکه فاطمه از آنجا داخل شده بود پس فاطمه
بیرون شد و علی در دست او بود و میگفت ای گروه مردمان بدرستی خدا عز و جل برگزید مرا از خلق خود و تفضیل داد مرا بر تفضیل
داده شدگان از زنان گذشته پیش از من و بتحقیق اختیار کرده بود آسیه دختر مزاحم را بدرستی او عبادت کرد خدا را پنهانی
در موضعی که دوست نمیداشت خدا که در آنجا عبادت کرده شود مگر از روی اضطرار و بدرستی مریم بنت عمران را آسان کرد برای او
ولادت عیسی را پس حرکت داد درخت خرمای خشک شده را در بیابانی از زمین تا آنکه از آن خرماهای تازه
افتاد و بدرستی خدا تعالی برگزید مرا و تفضیل داد مرا بر کسانیکه گذشته اند پیش از من از زنان عالمیان زیرا که من زائیدم
در خانه عتیق او و ماندم در آن سه روز در حالتی که میخوردم از ثمار بهشت و روزیهای آن پس زمانیکه خواستم
بیرون شوم در حالتیکه پسرم بر دست من بود هاتفی را شنیدم که میگفت ای فاطمه نام او را علی گذار پس منم
علی اعلی و بدرستی من آفریده ام او را از قدرت و عزت و جلال و قسط و عدل خود و مشتق کرده ام نام او را از نام خویش و
تادیب کرده ام او را بادب خود و او اول کسی است که اذان گوید در بالای خانه من و میشکند اصنام را و در
افکند آنها را بر روی آنها و تعظیم میکند مرا و تهلیل میگوید مرا و اوست پیشوا بعد از حبیب و نبی و برگزیده من از خلق من

محمد رسول الله و وصی اوست خوشا بر حال کسی که او را دوست دارد و یاری او کند و وای بر حال کسیکه او را
عصیان ورزد و مخذول بدارد حق او را و انکار نماید پس چون دید او را ابو طالب شاد شد و علی فرمود السلام علیك
یا ابتاه ورحمة الله وبركاته پس رسول خدا آمد و چون داخل شد امیر المؤمنین بجانب او حرکت کرد و بروی
او خندید و عرض کرد السلام علیك یا رسول الله ورحمة الله وبركاته میگوید پس از آن تنحنح نمود
باذن خدا و گفت بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون تا آخر
پس رسول خدا فرمود بتحقیق رستگار شدند بتو و خواند تمام آیه را تا قول او اولئك هم الوارثون الذین یرثون
الفردوس هم فیها خالدون پس رسول خدا فرمود والله امیر ایشانی تمیرهم بعلومك فیمتارون و تو دلیل ایشانی
و بتو هدایت می یابند پس از آن رسول خدا بفاطمه فرمود برو بسوی عمویش حمزه و مژده ده او را باو عرض کرد چون من بیرون
روم کی سیر میکند پس که او را شیر میدهد قال انا ادعه فرمود من او را شیر میدهم قالت فاطمة انت ترویه فاطمه عرض کرد
تو شیر میدهی او را فرمود بلی و آنحضرت [illegible] فانفجرت منه اثنتی عشرة عیناً پیغمبر [illegible] پس نامیده شد آن روز بروز
ترویه و چون فاطمه بنت اسد مراجعت کرد نوری دید که بتحقیق بلند شده تا آسمان از علی میگوید پس از آن او را
و اندر قماط کرد پس آن قماط را پاره کرد پس فاطمه تا قماط بر او بست و آنها را هم پاره کرد پس قماط را سه تا کرد و هر پاره
نمود پس آن را چهار قماط کرد از پارچه مصری جهت درشتی آن پس آن را نیز پاره کرد پس پنج تا قماط بست از دیباج جهت
صلابت آن پس همه آنها را پاره کرد پس آنها را شش تا کرد از دیباج و علاوه یکی قماط هم از ادیم بر او بست پس
آنحضرت خمیازه کشید و همه آنها را باذن خدا پاره کرد پس بعد از آن فرمود ای مادر دست مرا مبسته مکن فانی
احتاج ان ابصبص لربی باصبعی پس ابو طالب در آن هنگام فرمود بدرستی زود باشد او را شأنی و خبری باشد
و چون فردا شد رسول خدا داخل شد بر فاطمه و چون چشم علی بر رسول خدا افتاد سلام داد بر او و خندید بروی او و اشاره
کرد به او که مرا بگیر و سیراب کن مرا از آنچه سیراب کردی دیروز پیغمبر او را گرفت و رسول خدا پس فاطمه
گفت شناخت او را قسم به پروردگار کعبه پیغمبر پس بجهت کلام فاطمه نامیده شد آن روز بروز عرفه یعنی

بدرستی امیر المؤمنین ع رسول خدا را شناخت حضرت پیغمبر باید چون روز سیم شد روز آمد و روز هشتم بجواز و تجهیز اذن داد ابو
طالب مردمان را اون طعام و فرمود بیایید بولیمه پسرم علی ع همی گوید پس سیصد شتر نحر فرمود و هزار راس از بقر و گوسفند نمود لیکن
بزرگی قرار داد پس فرمود ای مردمان آگاه باشید هر کس اراده کند از طعام پسرم علی ع پس بیایید هفت بار طواف
کنید بر خانه و داخل شوید و سلام دهید بر پسرم علی ع پس بدرستی خداوند او را مشرف کرده و بجهة کار ابوطالب مشرف گردید
روز نحر مؤلف گوید که باید دانست این روایت منافی روایت سابقه نیست زیرا که ممکن است ما بعد قصه پس از دخول
فاطمه بر خانه کعبه در روایت سابقه مذکور نگردد چنانکه ما قبل آن در این روایت مذکور نگردیده و این روایت نص است
در اینکه حضرت فاطمه هنگام ولادت حضرت امیر سه روز از رو اگر د و اطعمه بهشت خورده است و از اینطرف هم معلوم میشود
ابدان ما از خاک علیین خلق شده است پس بعدی مذکور در آنحضرت در ایام حمل نیز از میوه که بهشتی خورده باشد و در
بعضی اخبار است که حضرت ابوطالب اسم در تسمیه امیر المؤمنین ع از درگاه الهی استشاره نمود داخل کعبه گردید و عرض نمود
یا رب یا ذا الغسق الدجی والقمر المبتلج المضی بین لنا من حکمک المقضی ماذا ترى فی اسم ذا الصبی پس شنید
هاتفی میگوید خصصتما بالولد الزکی والطاهر المطهر المرضی واسمه من شامخ علی علی اشتق من العلی
گوید ای شیعه شنیدی که حضرت فاطمه نتوانست که دستهای ید الله را به بندد و بالاخره فرمود ای مادر دستهای مرا مبند زیرا
که من با انگشتان خویش ترا گرد و تسبیح خواهم کرد با جوی رضای خدا آن بود در آنجا که دستهای علی بسته نشود آنست آن
بزرگوار نیز بند قماط را پاره کرد اما روز غصب خلافت چون خدا خواسته بود دستهای او را به بندند پس روبه صفحات
… الحجه استشعار کردند که شیر خدا لوست نخواهد گشود جسارت پیدا کرده رسنی کشیدند بر خانه او و دستهای او را بسته بسوی
مسجد برای بیعت کشیدند فاطمه زهرا ع که از غش چشم گشوده دید صحن سرا خالی شده امیر المؤمنین ع را هم برده اند
غضب رسیده و پسر عمم چه شد عرض کرد بردند بمسجد فرمود عمامه بر سر نهاد و کفش بر پا و جبا بر دوش کرد عرض کرد پس
آنمخدره با حالتی از تغیر بیرون رفت و دوید بسوی مسجد آنوقت … رسید دید شاه ولایت را مقید پیش منبر نگاه
داشته اند دوست او را بیالا میکشند دوست آنها هم بپایین میکشند و مردی اسم تیغ برو بالای سر حضرت گرفته میگوید

بیعت کن و اگر نه گردنت را میزنم فریاد برکشید که آن تیغ را از بالای سر پسر عمم بردار بیدو اگر نه معجرم را برداشته و نفرین
بکنم خلوا ابن عمی ولا کشفن للدعاء رأسی ولاشکو الی الله شجوی ماکان ناقة صالح وفصیلها بالفضل
عند الله الا دونی لو تغیه … دید فاطمه بر فرق مرتضی … شمشیر … زینب بگوید پدر حاجی … دید شاه
مجروح برفتاده بگودال قتلگاه اطراف و گرفته همه دشمنان کین از هر طرف بر درد لشان … از هر طرف
رسند بر او تیغ دشمنان خولی و شمر کافر و هم سنگدل سنان ببین حال آل محمد در اندر آنحال چه شود که مخدره فریاد بر آورد که

اما فیکم مسلم الخ — التمس منک الدعا

المجلس الرابع والاربعون تنزل الملائکة والروح فیها

چون مبعوث اخبار خلقت ابدان از علیین و روایت بصائر الدرجات ثابت گردید که نفس امام ع از اهل بهشت مخلوق
میشود دیگر لازم نیست که در خصوص هر یک از ایشان خبری جداگانه بوده باشد و انحلاق ابدانشان از طینت علیین لازم نگردد
و ایشان مجبور بر عبادت و ترک معاصی بعد باشند زیرا که شنیدی که حضرت ابوجعفر ع فرمود که ابدان ما از طینتهای ده گانه
خلق شده که ظاهر امعنی آن اینست که اگر چه اصل ابدانشان از عناصر علیین مکون شده ولیکن با اطعمه دنیا و فواکه آن نیز که
مکون از عناصر دنیوی است باشند پرورش یافته و اینست معنی آفریده شدنشان از طینتهای ده گانه طینتهای و اسباب
اصل ابدانشان از علیین است و طینتهای دنیوی نیز در ابدانشان ممزوج گردیده و بدینواسطه مقتضی شهوات عالم خسیسه
عنصری نیز در ایشان هست غایة اینکه مقتضی طاعات بیشتر است پس مالک نفس شده و صدور شهوات نفس خود
از ایشان محال باشد و اگر صدور مباحات بلکه ضروریات بشریه نیز از ایشان تحقق میشد پس تقاضای عنصریه نیز در ایشان
هست غایة اینکه چون خدا امید است که ایشان در فرض برابری با سایر بشر نیز اختیار فرمان بردار خواهند شد پس
مقتضی طاعت را در ایشان بیشتر از سایر مردمان کرده پس ترک تقاضایات با وجود عنصر مقتضی فقرا فضیلت است ایشانرا
باضافه آنکه نوال انعام نیز بنابر آنچه مقرر شد نتیجه اطاعت اختیاریست و آنکه محض وجود مقتضی شخص را مجبور نمیکند
و بدانواسطه اختیار را بالمره مسلوب نکرده و هم این مطلب منافی بشریت شان نیست زیرا که انخلاق از خاک علیین لازم

نخرفته و مخلوق مفروض بشر نباشد زیرا که بشر برکسی اطلاق میشود که همین او از خاک خلق شده باشد و خوش جامع روحانیت و جسمانیت باشد مانند آنکه کوزه گر هر تا کوزه میسازد یکی را از خاک کربلا و یکی را از خاک خوی مثلا پس هر دو تا کوزه و لیکن یکی از دیگری افضل است علاوه اگر بشر نباشد باید کمتر از بشر باشند زیرا که ممکنات یا جماد است یا نبات یا حیوان یا ملک یا جن یا بشر است و بالضروره من العقل و النقل بشر از همه آنها افضل است مضافا بر اینکه ملک نبودن ایشان بدیهیست زیرا که ملائکه را جسم و رگ نمیکنند و ملک نمیخورد و نمی نوشد و نکاح نمیکند حضرات معصومین همه این صفات را داشتند و احدی از عقلا جن یا جماد یا نبات یا حیوان را بر بشر تفضیل نداده است که خدا به پیغمبر میفرماید قل انما انا بشر مثلکم قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا و مراد از مماثلت مماثلت در بشریت است اگرچه از هزاران جهات فضایل و مرجحات بر سایر بشر دارد و این مانند این است که پیغمبر عالم حکیم کامل و عاقل نورانی و الهی بکفر جاهل بی فهم و عوام بگوید که من هم بشرم مثل تو قصدا از او میگذارد این تخیل مگر اینکه من هم مثل تو ام در بشریت یعنی از جنس ملک نیستم و از این لازم نباید که در صفات کمالیه نیز با مخاطب خود مساوی باشد همچنین حضرات معصومین مانند ما از جنس بشرند اگرچه در طینت و نورانیت و علم و کرامت و صباحت و شجاعت و سایر صفات کمالیه طرف قیاس کسی نیستند و اینکه از بعضی شعرا نقل شده هذا علی بشر کیف بشر ربه فیه تجلی و ظهر غلط فاحش است بلکه ظاهر مصرع ثانی کفر است یا نو انگفت هم مراد ش این است که این است که علی بشر است ولی مانند سایر بشر نیست بلکه از هر جهت افضل از ایشان است زیرا که صفات و اسما حسنی الهی و اسطه تامل در اوصاف او فهمیده میشود و تجلی همه آن صفات خدا از او تجلی کرده است و اگر مرادش چیزی غیر از این باشد کفر و زندقه است و هر کس آن بزرگوار از بشر بدانند رد کرده است بر صریح منطوق کلام خدا و هر کس بگوید که خدا از ایشان تجلی کرده و ظاهر گردیده کافر و خارج از طایفه ضاله وحدت وجودیان میباشد با همه اینها تقدم محرر گردیده هم ایشان بشرند مانند سایر بشر اما غایته اینکه خداوند عالم بجهة علم او بر طاعات اختیاریه شان ایشان را از ما بین بشر برگزیده و امتیازاتی برای ایشان داده است منها آنکه نطفه ایشان را در اصلاب آباء شان از فواکه و خوردنیهای بهشتی قرار داده چنانکه در خصوص حضرت زهرا در اخبار از حد استفاضه گذشته از جمله روایتی است که شیخ سابق الذکر در کتاب

الابرار از معانی الاخبار ابن بابویه باسناد او از سدیر صیرفی از حضرت صادق نقل کرده که آنحضرت هم از جده نقل فرمود که پیغمبر فرمود که خلق کرد خدا عزوجل نور فاطمه را پیش از آنکه زمین و آسمان را خلق کند پس بعضی از مردمان عرض کردند یا رسول الله پس نیست او انسیه فرمود فاطمه حوراء انسیه است عرض کردند یا رسول الله و چگونه حوراء انسیه است فرمود خلق کرد او را خدا عزوجل از نور پیش از آنکه آدم را خلق کند پس آنگاه که آدم را خلق کرد نمایان شده بر آدم و گفته شد یا رسول الله در کجا بود فاطمه فرمود بود در حقه زیر ساق عرش گفتند یا رسول الله پس چه چیز بود طعام او فرمود تسبیح و تهلیل و تحمید پس آنگاه که خلق کرد خدا عزوجل آدم را و بیرون آورد مرا از صلب او دوست داشت خدا که بیرون آورد فاطمه را از صلب من قرار داد او را در سیبی در بهشت و جبرئیل او را بمن آورد و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا محمد من گفتم علیک السلام و رحمة الله و برکاته حبیبی جبرئیل گفت یا محمد پروردگار تو تو را سلام میرساند گفتم از اوست سلام و بسوی او عود میکند سلام عرض کرد یا محمد بدرستی که این سیبی است که هدیه کرده خدا عزوجل بسوی تو از بهشت پس آن را گرفتم و بسینه خود چسبانیدم عرض کرد یا محمد خدای عزوجل میفرماید که آن را بخور پس آن را پاره کردم پس دیدم نوری را که ساطع بود پس از آن به فزع شدم پس عرض کرد یا محمد چه شده است ترا که نمیخوری بخور آن را و مترس پس بدرستی این نور برای منصوره است و او در زمین فاطمه است گفتم ای دوست من جبرئیل چرا نامیده شده در آسمان بامنصوره و در زمین بفاطمه عرض کرد نامیده شده در زمین بفاطمه زیرا که او بریده است شیعه خود را از آتش و دشمنان خود را بریده از دوستی خویش و آن در آسمان بمنصوره است و این قول خدا عزوجل است ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله یعنی یاری فاطمه بر دوستان خود مؤلف گوید خلق کمون ممکنست که بمعنی تقدیر خلقت باشد و معنی آن باشد که تقدیر خلقت حضرت فاطمه مقدم بر تقدیر خلقت آسمان و زمین و حضرت آدم بوده زیرا که علت غائیه ایجاد عالم و آدم ایجاد فاطمه بوده پس منظور از تقدیر خلقت عالم و آدم خلقت آن مخدره بوده است و ممکنست که بمعنی ایجاد بوده باشد و مراد از نور چیزی مستقل باشد که در ملکوت اعلی یا عالم امر مبدء خلقت بوده باشد یا بلکه چیزی از قبیل شبح یا تقدیر در الواح بوده باشد و باید دانست که در سوالهای آن مخدره نفی انسیت نموده

بلکه فرشته است که حوراء انسیه است و ظاهراً معنی آنچنان باشد و انسیه است در خصال حوری و اخبار بر آنجناب آن است
در بشریت و انسانی آنحضرت ضروریست کما تقدم پس نتوان گفت که اصل آن حوریه است پس بیاینکه در جواب سؤال
از چگونه اینواقع شده و یا از بابت اینکه آنحضرت در این اعتبارات شبیه حوریست و یا آنکه اقناع است برای سائل فقط و
بودن طعام او تسبیح و تهلیل اشاره است بآنکه در آنحال محتاج طعام نبود و تسبیح او حکمت که حقیقی باشد یعنی شبیه او بنطق
آمد و تسبیح بگوید و ممکن است که تکوینی باشد کما فی قوله وان من شیء الا یسبح بحمده و اما فطمکون شیعه از آتش ظاهراً معنی این
است در ظهورات و تقصیرات شیعه بجهت توسل بر آن بزرگوار و شفاعت او تدارک شود و بدینواسطه از آتش جهنم منقطع
شوند و دشمنان او بجهت کثرت فضایل و مناقب آنحضرت چنان آتش حسد در سینه او مشتعل میشود و دیگر ممکن نمیشود که او را
دوست دارند و در روز قیامت هم آنحضرت یاری دوستان خویش میکند یعنی شفاعت شان میکند ولیکن نباید شخص
محض براین وعده اطمینان کند و توبه و انابه ننماید و از معاصی خودداری نکنند زیرا که ممکنست اصرار در معصیت و مخالفت
خدا کار شخص را بجایی برساند که محبت فاطمه از دل او نماند و از دنیا غیر مسلم برود چنانکه در خصوص بعضی اعمال وارد است
در شخص امیدی از دنیا میرود یکی همان اصرار در معصیت است دیگری منع زکوة است پیغمبر ماینده هرکس بمیرد در حالتی که قیراطی
از زکوة را منع کرده باشد در مذهب ما نخواهد مرد و هم وارد است یقال لمانع الزکوة مت یهودیاً او نصرانیاً
لیس لک فی الاسلام نصیب دیگری تارک حج است و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من
کفر فان الله غنی عن العالمین باینکه سوق مقام آن بوده بفرماید و من ترک الحج پس تعبیر با ومن کفر شده است برای اینکه
تارک حج کافر میشود چنانکه در اخبار هم وارد است دیگری ترک نماز معاصی کبیره را معصوم تعداد فرماید پیغمبر ماید
الکفر و اکل مال الیتیم والربا بعد البینة والفرار من الزحف تا آنجا که راوی میگوید فدای تو شوم ترک نماز اشد است یا
خوردن مال یتیم پیغمبر باید البته ترک نماز اشد است عرض کرد چرا از آن ذکر نفرمودی فرمود اول بتو چه گفتم عرض کرد فرمودی
الکفر فرمود همان ترک نماز کفر است بلی اگر اینها درست شود و شخص از دنیا مسلمان برود البته محبت فاطمه زهرا نجات
داده آنحضرت در روز قیامت یاری دوستان خویش خواهد فرمود چنانکه در بعضی اخبار متصل بهمضمون بنظر رسیده و چون

آنحضرت بعرصه محشر برسد بر طایفه از زنان میرسد که از غایت وحشت خود را گم کرده باشند لطف آنجناب بر ایشان شامل
گردد و روی بایشان کرده میفرماید که شما از امت کدام پیغمبر میباشید عرض میکنند که ایخاتون مجلله حقیقت از غایت
فزع و پریشانی ما در وقت نام پیغمبر خود را فراموش کرده ایم میفرماید که آیا چیزی از علمهای دنیا در خاطر دارید عرض میکنند
چیزی در خاطر نداریم جز اینکه در دنیا داشتیم در یکی از آنها آقایی داشتیم که نام او علی بود بر او تعزیه داری میکردیم و
بر او گریه مینمودیم و در یکی از آنها بر آقای دیگر ما که نام او حسین بود اقامه عزا میکردیم و گریه مینمودیم آنحضرت عرض میکند که
خدایا این زنان از امت پدر من و تعزیه داران پسر عم من و پسر منند پس بایشان شفاعت میکند و خدا از تقصیر ایشان
میگذرد و ایشان را داخل بهشت میکند الشیعه البته چنان است در جلب از زن شم بواسطه حکایات گریه کردن او بر حسین
مظلوم ممنون باشد و بغر باید که برحمت گذاری چگونه ممنون نباشد از کسانیکه دام العمر سال بسال عزا
داری آن مظلوم را تجدید نمایند تا از پدرش شنیده بود در بستان ما بر حسین تو اقامه عزا خواهند گردید چون
الغرض لدغا ما ابدعام وصیا تعجیل آرام نشد آنگاه که خبر شهادت او را جبرئیل آورده بود در زمان شهادت
پسرش زنده نخواهد شد در عالم ظاهر حاضر نبود ولی در عالم باطن هم تقلیکاه آمده و در شب یازدهم و هم بجانب
شمر با خولی رفت ختم کن مجلس را بذکر قصه خانه شمر علیه اللعنه وانا التمس الدعاء منک

المجلس الخامس والاربعون فی تنزل الملائکة والروح فیها

اینکه ابدان و نطفه های حضرات معصومین از خاک علیین بواسطه فواکه و اطعمه بهشتی متکون و متحقق گردیده و شواهدان
از قوی و عوالم بدنیه شان در نزد ارباب انصاف مشهود و غیر قابل انکار است زیرا که از قراریکه تواریخ اسلام
باعتراف فریقین مینمایند و نشان میدهند با اینکه ایشان بشر بودند چیزهائی از ایشان ظاهر شده که اغلب آنها از
وجود شان و لاینفک از ایشان بوده خارق عادت بشر میباشند مثلا عادة بشر را بجاری شده که اگر یکروز یا
هر روز گرسنه بماند و چیزی نخورد قهراً بیتاب و بیقوه گردد و مانع کار هیچ کاری در او نماند چنانکه در ایام روزه

صدق، بیند عار اهر کس در نفس خود مشاهده میکند و هم بحکم طبیعت بشر مجبول است در مقام شدة احتیاج دگر سنگی خود شما
اگر و سه روز گرسنه بماند سه جوع خود را بر اولاد خود ترجیح میدهد تا چه رسد با جنبی لا بحکم تمام تواریخ اسلام امیرالمؤمنین علیه السلام سه
روز متوالی روزه گرفته و هر روز در وقت افطار بشنه گردهای نانی را که برای افطار درست کرده بودند پیش نهاده سائلی از
در سؤال کرده بود هر سه روز با کمال شوق دل و دماغ کار و حوصله حصه نان خود را بفقیر داده و انشاد شعرها مضمون
و صحیح در اختصاص که از جمله آنها است فاطم ذات المجد و الیقین یا بنت خیر الناس اجمعین قد جاءنا الله
بابه المسکین یشکو الینا الجوع یستکین و از جمله جوابات فاطمه زهرا است که میفرماید امرک سمع یا ابن عم
وطاعة الطمه ولا ابالی الشاعة ابنای والله فی الجاعة ابوهما للمجد ذو اصطناعة و اهلبیت او
هم تبعیت او کرده نانهای خود را بسائل داده خود شان با آب قراح افطار کرده سه روز بدینطور روزه گرفته اند
پس در نزد ارباب انصاف واضح است که منشاء شغف این است که ایشان در قوای خلقتی خود مانند سایر
بشر بوده اند و در ایشان ماده هست که در سایر بشر نیست و سوره هل اتی در تصدیق این مدعا گواهی صادق است
و نعم ما قیل انا عبد الفتی انزل فیه هل اتی الی متی اکتمه اکتمه الی متی و آخر فقره زوجة فاطم غیره و
ذو غیره مهرها هل اتی و هم شجاعان بشر و پر قوه ها ایشان بحسب عادة ده من یا سی من نهایه ده من چیز را با دو دست
و با کمال فراغت از زمین بردارند دیده و شنیده نشده که بشر چهل من چیز را در گرمگاه جنگ و حالت عجله و کوشش
با یکدست بردارد امیرالمؤمنین علیه السلام در خیبر را در غوغای جنگ از برج و باره سنگ بر سر او میریختند و دشمنان
از هر طرف در صدد هم جنگ مینمودند با یکدست برکنده و بکنار افکند و حال آنکه نوشته اند چهل مرد قوی آنرا
میکشودند و می بستند و اقل آنچه بنظر رسیده در وزن آن در چهل من است و تا چهار صد من هم نوشته اند پس معلوم بود
این معجزه اینکه در او قوه هست که در سایر بشر نیست دیده که گوسفند را از دار میآویزند قصاب با طور ساطور و نیز
دیگران بر دست گرفته با کمال فراغت قوه خود را جمع میکنند به اینکه مانعی یا خانگی بوده باشد اقلاً زیاده از ده
ضربه میزنند تا اینکه گوسفند دو پاره میشود امیرالمؤمنین علیه السلام از سر مرحب خیبری یک تیغ زد آن هم در میدان و حال

جنگ و عدم فراغت با اینکه خودی از آهن در سر داشت و سنگی در بالای آن تعبیه کرده بود و تن خود را با حریر و بکلی
آن با لباس و بالای آنها با زره آهنین غوطه در کرده بود با زور یک ضربت او را دو پاره نمود و تا صدر زین شکافته
و از سر عمرو بن عبدود تیغی زد که تمام بدن او را از هم دو پاره کرده بود و از سر جوان شامی در صفین تیغی زد که جوان بعد از آن تیغ
شده است خواست حرکت کند بدن او دو پاره شده و افتاد معلوم شد که تیغ چنان گرم بریده که خون شقه های
بدن او را بهم چسبانیده و در ماده بشر شنیده نشده که یکنفر با هزار نفر جنگیده و بر ایشان غالب گردد و راوی گوید که در جنگ
جمل سی هزار نفر از قبایل عرب بر میمنه لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام حمله نمودند و میمنه لشکر را منقلب نمایند در آن هنگام دیدم که
علی امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون آمد در حالتی که بر اسب سیاهی سوار شده بود و دو زره پوشیده و تیغ در دست گرفته خود را بر
میان سی هزار سوار جرار بر افکند قسم بخدا بیشتر از یکساعت نشد که ایشان را مانند جراد منتشر پراکنده فرمود و برگشت در حالتی
که خون در فنده های او جمع شده و گره کرده بود همینکه دو سر کرد باستان آمدند و آنچه بها از بواسطه فشار بیرون آمد
پس شخص بغرض بملاحظه این نکات میداند که در این وجه قوه بعیده است که فوق قوه بشر است و همچنین بشر هر طور
محزون و حال او حزن آور باشد گریه و زاری کردن او یکشهر را منقلب میکند پس چطور بتوان فاطمه زهرا بواسطه گریه و
عزاداری و سوگواری تمامی مدینه را منقلب کرد که آمده از حضرت امیر استدعا نمودند که آنحضرت یا روز نا گریه کند و شبها
آرام گیرد یا بالعکس که اهل شهر یا در روز و یا در شب استراحت کرده باشند معلوم که در آنحضرت قوه و ماده غیر از قوای
بشریه بوده است که صدای آرام و آهسته او در تمام آن شهر و اطراف او موثر و سالب آسودگی شان بود البته باید چنان باشد
چه در صورتیکه نطفه آنحضرت از ثمار بهشتی متخلق شده باشد البته باید ناله او بیشتر از این موثر باشد و انعقاد نطفه او
از فاکهه بهشتی پس از معجزه روایات ناصه بر آن روایتی است که سید در کتاب نزهة الابرار از شیخ فخرالدین نجفی
نقل میکند در کتاب خود روایت کرده که رسول خدا بیرون شد از مدینه بغزوه از غزوات و علی را با خود برد و حسن و
حسین علیهما السلام نزد مادر خود ماندند زیرا که ایشان طفل بودند صغیر پس پرورش حسین روزی از خانه مادر خود بیرون رفت در کوچه های
مدینه میرفت و در آن روز عمر او سه ساله بود پس افتاد میان نخلستان و بوستانهائی که در اطراف مدینه بود اند که در جواب آنها که

کرد

کرد و بر دیوار بالا رفتند فرمود پس گذر کرد بر یهودی و او را صالح بن رقعه یهودی میگفتند پس حسین ع را گرفت و بخانه
خود برد و پنهان کرد او را از مادرش تا آنکه روز بوقت عصر رسید و اثری از حسین ع ظاهر نشد پس دل فاطمه با غصه و حزن
طپان شد برای پسرش حسین ع پس همواره از خانه بیرون میشد بسوی مسجد نبی ع تا هفتاد بار مکرر کرد پس کسی ندیده بود که بند برای
یافتن حسین ع بالاخره حضرت حسن ع را فرستاد و فرمود ای پسرک دلم میسوزد از جدائی او پس حسن ع برخواست و از مدینه بیرون
شد و رسید بر خانه ها که در اطراف و نخلستانهای بسیار بودند و صیحه میکشید یا حسین بن علی یا قرة عینی النبی یا بن انت یا
اخی پس در آنهنگام که حسن ع ندا میکشید ناگاه غزالی برای او پیدا شد پس خدا الهام کرد غزال حسن ع را از او پرسید پس او
فرمود ایضبیه آیا دیده برادرم حسین را پس خدا آهو را از برکت رسولخدا ص بنطق آورد و عرض کرد یا حسن یا نور عین المصطفی
و سرور قلب المرتضی و یا بهجة فؤاد الزهرا بدانکه برادر ترا صالح یهودی گرفته است و در خانه خود پنهان کرده است پس حسن ع
رفت تا رسید بخانه یهودی پس او را آگاه کرد و بیرون شد و فرمود ای صالح بیرون کن بسوی من حسین را از خانه ات و او را تسلیم من
کن و الا میگویم بمادرم که در اوقات سحر بر تو نفرین کند و از خدای خود سؤال نماید تا آنکه بر روی زمین یهودی باقی نماند
پس از آن بجدم میگویم که با تیغ خود بر جمعیت شما بزند تا اینکه محو کند شما را و ابدا ابوار هلاکت و میگویم بجدم که از خدا
سبحانه سؤال میکند که نگذارد یهودی را مگر آنکه روح او از بدنش جدا شده باشد پس صالح یهودی از کلمات حضرت حسن ع
متحیر شد و گفت ایها الطفل مادرت کیست فرمود امی الزهراء بنت المصطفی قلادة الصفوة و درة صدف العصمة و غرة
جمال العلم والحکمة وهی نقطة دائرة المناقب والمفاخر ولمعة من انوار المحامد والمآثر خمرت طینة وجودها من تفاحة
الجنة وکتب الله فی صحیفتها عتق عصاة الامة وهی ام السادة النجباء وسیدة النساء البتول العذراء فاطمة الزهراء
یهودی گفت اما مادر ترا شناختم اوز پدرت کیست فرمود اسد الله الغالب علی بن ابیطالب الضارب بالسیفین و
الطاعن بالرمحین والمصلی مع النبی فی القبلتین والمفدی نفسه لسید الثقلین وابو الحسن والحسین پس صالح گفت
کفی ایها الطفل تحقیق شناختم پدرت را پس کیست جد تو حسن علیه السلام فرمود جدی درة من صدف الجلیل و ثمرة من شجرة ابراهیم
الخلیل الکوکب الدری والنور المضیء من مصباح التبجیل المعلقة فی عرش الجلیل سید الکونین ورسول الثقلین

من قلح

و نظام الدین و مفخر العالمین و مصلی الحرمین و امام المشرقین والمغربین و جد السبطین ابی الحسن والحسین
میگوید پس چون فارغ شد حسن ع از تعداد مناقب خود ظلمت کفر از دل یهودی منجلی شد و چشمهای او با اشک پر گردید و از روی
تعجب میگریست و از حسن منطق و حسن وجود فهم او حیران مانده بود پس از آن گفت ای ثمرة دل مصطفی و ای نور
عین مرتضی و ای سرور سینه زهرا خبر ده مرا پیش از آنکه برادر ترا بتو تسلیم کنم از احکام دین اسلام تا آنکه بر تو داخل در احکام
اسلام منقاد باشم پس از آن حسن ع تقریر فرمود برای او احکام اسلام را و شناسا کرد او را بر حلال و حرام پس صالح یهودی
اسلام آورد و خوب شد اسلام او بدست امام بزرگوار و تسلیم کرد براو برادرش حسین را پس از آن جمعی از زر و سیم نثار
کرد بر سر آنها و آنها را به فقرا و مساکین تصدق کرد از برکت حسن و حسین پس آمدند بنزد مادر خوشان و چون او را بدید دلش
مطمئن شد و شادی او زیاده گردید پس برای خود چون روز دوم شد صالح یهودی با هفتاد مرد از طایفه و اقارب خود آمد
در حالتی که همه شان باسلام داخل شده بودند بدست امام بن امام برادر امام پس از آن صالح آمد بدر حضرت زهرا ع
در حالتی که صدای خود را بلند کرده شاهت بر آقایان ادما و ریش و روی خود را بر آستان آن بزرگوار
میسود و میگفت ای دختر محمد المصطفی ص بد کرده ام بر پسر تو و او را اذیت نموده ام و من بر کار خود پشیمانم پس از کرم من
بگذر فاطمه ع کس فرستاد که ای صالح من از نصیبه خود گذشت نمودم و عفو کردم از آنچه بدی نمودی من با ... لیکن ایشان پسران
من و پسران علی المرتضی هستند از او اعتذار کن پس از آن صالح انتظار علی کشید تا آنگاه که از سفر خود بازگشت حالت خود را
بآنحضرت عرض کرد و بر تقصیر خود اعتراف نمود و در پیش او گریست و اعتذار نمود از بد کردن خود حضرت فرمود یا صالح
اما من راضی شدم از تو و گذشتم از تو لیکن ایشان پسران منند و ریحان رسول خدا اند پس برو پیش او و عذر
کن از آنچه بدی کرده بر او پس صالح بحضور حضرت رسول ص آمد در حالتی که گریه میکرد و محزون بود و عرض کرد ای
سید مرسلین تو رحمة للعالمین مبعوث شده و من بدی کرده ام و خطا نموده ام و بدرستیکه من پسر تو حسین را دزدیدم
و بخانه خود داخل کردم و پنهان نمودم او را از مادرش و برادرش و بدی برایشان کرده و الآن از کفر برون و بدین
اسلام داخل شده ام رسولخدا ص فرمود که من از تو راضی شدم و اگر نه تو گذشتم لیکن لازم است بر تو که اعتذار کنی

بسوی خدا نمود و استغفار کنی برای از انچه بدی کرده بر فرق عین رحمت محبه فواد البتول تا آنکه خدا عفو کند از تو
پس صالح همواره در اوقات سحر استغفار و تضرع میکرد تا آنکه جبرئیل مژده مغفرت او را آورد و انکه با انکه بغداد
الاسلام بحسب ما قبله بالیست کن صالح به استغفار آمرزیده شود همه این تفصیل در غفران او کاشف از آنهاست
قرب حضرت حسین علیه السلام است در نزد خدا و رسول خدا و علی و بتول پس ببین چگونه خواهد شد حال
کسانیکه او را با ظلم کشته و سر او را بر نیزه زدند و دور شهرها گردانیدند ختم کن مجلس را با سلسله حضرت

دعا محتاج — الی الدعاء

المجلس السادس والاربعون نزول الملائکة والروح فیها

ریاضت نفس و کم خوری و قلت خواب و امثال آنها در عادت بشر موجب سستی اعصاب و ضعف بدن و قلة قدرة و قوت
حضرت امیرالمؤمنین به موجب اخبار و تواریخ شبها اکثر همه را تا صبح بیدار بود و در مناجات خدا چنان بود در حدیث
نوف بکالی وارد است که دیدم او را در بعضی از شبها که در حالتی در شب پرده های ظلمت خود را آویخته بود از محاسن مبارک
خود گرفته تململ تململ السلیم روی بر زمین گرده میفرمود یا حمراء یا بیضاء غری غیری فانی طلقتک ثلاثا چنان گریه میکرد که
غش مینمود و چون بخود حرکت میشد در مناجات او مطالب در کتب فریقین موجود است و من کلامه قریح القلب من وجع الکد
نحل الجسم یهوی بالنحیب اضرجه بحر اللیالی فصار الجسم منه کالقضیب ینادی یا النسیم یا الهی اقلنی عثرتی واستر عیوبی
خود خورد و خوراک چنان بود بعضی از ایشان اعتدار ماکول تمام عمر او ضبط میکند و بموجب فرموده خود در تمامی عمر دو رنگ
خورش در یک خوانچه میل نفرموده نان او از جو بود و ادام او غالب نمک بود یا سرکه قوت جو او در انبان کهنه سر مهر مینمود که
مبادا حسنین ع او را با روغن زیت ممزوج نمایند و لباس چنان بود میفرماید آنقدر مدرعه خود را رقعه زدم که در آخر
گفت که حالا وقت آن نشده که او را بیفکنی و پوشیدن زینت که لازمه اینها ضعف و سستی است با وجود این قوه
او به مرتبه بود در قضیه حکیم یونانی دست بر ستون زده بر بالای آن هر غرفه بالای هم بکرد بود ستون را با غرفه ها برداشت
در قضیه خیبر تا همه عموم مورخین نوشته اند مالک اشتر با پانصد سواره از برداشتن سنگ بالای انچه بود عاجز شدند

امیرالمؤمنین ع سوار استر رسول خدا آمد از رکاب جستن شد با یکدست آن سنگ را برداشت و بجا ماند خندق چهل ذرع از چشمه
در افتاد و در شجاعت و قوت قلب چنان بود در صفین آنکه بلباس عباس بن ربیعه بن حارث ابو شبیه و شکر آمده بود و خواست
خواست اختبار نماید که این عمیت یا عباس است حکم کرد تمام لشکر یکدفعه حمله نمایند قریب هر بیست هزار نفر دو حرکت نمودند
ابدا از جای خود حرکت نکرد و شمشیر خود را بالا کرده فرمود الله اکبر انا ابو الحسن لشکر در صولت او دیده به پشت برگشتند در
تاریخی دیدم که روزی در صفین بهاشم مرقال حمله از درد افضل عنایت امر میگوید چنان حمله آمیب او را و ظاهر شد که
فهط العسکران و حال آنکه آمدند لشکر قریب چهار صد هزار نفر بودند انصاف کن حبیل انقل و از دویس ظهور اینقدر
و شجاعت و قوه با وجود آن ریاضت و عبادة قهرا خارق عادة بشر است و کاشف است از انکه در وجود او چیزی الهیه است
که در سایر بشر نیست و هم این بزرگوار از اول عمر خود در خدمت رسول خدا مشغول جنگ کفار بود و بعد از وفات پیغمبر
و با عمر خود را با ناکثین و قاسطین و مارقین نیز مشغول جنگ بوده بر چنان شخص بحکم عادة بشر باید جاهل باشد و از علوم
غریبه و ریاضیه خبردار نباشد فضلا از انکه در آنها استاد و موسس باشد حضرت امیر در هر علم استاد و تمامی علوم
از او روایت شده و فاضل مجلسی در تاسع بحار همه آنها را با سند و نام روات نقل میکند و اگر هیچ نباشد کر نهج البلاغه
در فصاحت کفایت میکند موجود است و از روزیکه تدوین شده از مخالف و مؤالف هر عالمی مبرزی که آمده در اعصار
و امصار بر او شرح مینویسند و اگر چیزی از او بفهمند با آن افتخار میکنند و علما و حکماء روزگار هم او را با آن مدح میکنند
با وجود این همه خطب آن بزرگوار کماهی شرح نشده و بجای نرسیده علاوه عادة شخص عالم و حکیم جبون و غیر جسور میباشد
و لیکن این بزرگوار با موت احمر نامیده شده بود و از کلام اوست که میفرماید صبدل الملک ثعالب و الارانب و لذا
۱۶
در کتب نخبة الابطال هیچ کس از ابطال عرب و شجعان روزگار فرار از پیش او با کشته شدن در دست او را عار
ندیده نشد خواهر عمرو بن عبدود میگوید لو کان قاتل عمرو غیر قاتله لکنت ابکی علیه آخر الابد پس اجتماع این
صفات متضاده در یک وجود مگر آنکه در او چیزی باشد که در سایر بشر نباشد و همچنین سایر ائمه اگر تاریخ دیگر
رشادت ایشان تامل کنی خواهی دانست که در همه صفات بشریه غیر این بشرها بودند و ایضا از ملاحظه معجزات و صبر

و نباشد

حسنیه و شجاعت و تحمل جراحات و سیلان خون از جراحات حسینیه و از اسیری در حالت ابتلا بدرد ظهیر و گرمی هوا و
تندی رفتار شتران و ایذاء کافران و با وجود این زنده ماندن حضرت سجاد و تأمل در علوم غریبه ماثوره از حضرت باقر
و صادق و کاظم و رضا خصوصاً از مجادله و مباحثه حضرت جواد با آن حداثت سن با یحیی بن اکثم قاضی در مجلس مامون
و علوم و معجزات مسعود امامین همامین عسکریین چنان آشکار است که قابل انکار باشد و چرا باید چنان نباشند
و حال آنکه اصل نطفه ایشان از عالم علیین بواسطه ثمار بهشتی نازل شده و لامحاله که انعقاد نطفه پدر و مادر شان علی المرتضی
و فاطمه زهرا مخصوص بالخصوص است چنانچه شنیدی و علاوه بر آنها سید در نزهة الابرار از حسین بن حمدان حضینی نقل کرده که
او در کتاب هدایة گفته که روایه شده از رسول خدا که پیغمبر باید گفت که مرا عروج دادند باسمان و لبیوی هر آنچه در ملکوت بود
و داخل بهشت شدم پس نگاه کردم هر آنچه در بهشت بود حتی میوه های آن و گرفت دست من جبرئیل سیبی را از سیبهای
بهشت پس عرض کرد یا رسول الله خدا ترا اسلام میرساند و میفرماید بخور این تفاح را که من از آب او خلق خواهم کرد تعا
دنیا و آخرت او دختر تو فاطمه است و جهنم را دیدم و هر آنچه در او بود پس مواقعه کردم با خدیجه پس حمل شد فاطمه را
و صدق این خبر در خصوص تفاحه از سخن عایشه معلوم میشود در هنگامیکه داخل شدند برادر و زنان از عراقیات و دختران باکره
شان و زنان شامیات و گفتند ای عایشه آمده ایم نزد تو که بپرسیم از علی و خروج کردن تو بر او آیا او در ضلالت
بود پس حلال شمردی قتال او را یا اینکه او بر حق بود ظلم کردی بر او پس عایشه گفت و لیکن یا عراقیات فقد سئلتن
عن الداهیة الدهیاء والطامة العمیاء بدرستی علی بود خدا را یاری کننده و برای دین ناقد و برپا کننده و خلیفه بنبوت
و مؤدب با ادب ملائکه و شنونده وحی بود میشنید آن را صبحها و شامها و نگاه میداشت آن را در گوشهای بخمد ارنده و او
حجة خدا بود برای خلق تو و پدر او و بود میان ایشان و من چه میتوانم بگویم در حق ابو الحسن و بتحقیق مشتبک شده رحم او
با رسول خدا مانند مشتبک انگشتان که مشتبک باشد با بعضها بهم بافته شده باشند پس ایشان مانند تخلیص شده
در دو دیعه نهاده شود در آن دو چشم پس حدیث آنکه نسبی یا حسبی او است برادر رسول خدا و پدر ما تفاخر او و شوهر روشنائی
دو چشم او و بود درست ترین خلایق نزد او و مریم کبری و حوریه ایکه ریخته شده از آب بهشت بواسطه سیبی از صلب

رسول خدا و لقاح شده با گرامی ترین لقاحها و نتیجه داده با گرامی ترین نتیجه ها و او و پدر او و چنانست که گویا بعضی تفاصیل
پدر خوش است و از ابو جعفر طوسی باسنادش از فضل بن شاذان در کتاب مسائل البلدان مرفوعاً نقل کرده که حضرت سلمان
میگوید داخل شدم بر حضرت فاطمه در حالی که حسن و حسین در پیش روی او مشغول بازی بودند پس شاد شدم بجهت آمدن و کمال
شادی شدید پس آنقدر نماندم در آنجا که داخل شد پس عرض کردم یا رسول الله خبر ده مرا از فضیلت ایشان تا آنکه محبت
شان بسیار نمایم پس فرمود ای سلمان شبی که مرا بمعراج بردند و جبرئیل مرا گردانید در آسمانهای خدا و بهشتها و پس در
هنگامیکه من گردش میکردم در بعضی قصور و بساطین و مقاصیر بهشت ناگاه رایحه طیبه ای را استشمام نمودم و آن رایحه
مرا خوش آمد پس گفتم ای دوست من اینچه رایحه خوش است که بر همه روایح بهشتی غالب شده عرض کرد یا رسول الله
سیبی است که خدای تبارک و تعالی خلق کرده آن را بدست خود پیش از سیصد سال نمیدانم مقصودش از آن چه چیز است
پس در آن هنگام که من مشغول بودم ناگاه دیدم ملائکه در رسیدند و آن سیب با آنها بود پس عرض کردند یا محمد
ربنا السلام یقرأ علیک السلام و اتحفک بهذه التفاحة بعربی آمیز باید که پس گرفتم آن سیب را و نهادم
آن را زیر بال جبرئیل و چون بزمین هبوط نمودم آن سیب را خوردم پس جمع کرد خدا آب آن را در صلب من پس
با خدیجه بنت خویلد غشیان کردم پس حامله شد بفاطمه از آب همان سیب پس خدا وحی کرد بمن که بتحقیق زاده
شده برای تو حوراء انسیه پس تزویج کن نور را از نور فاطمه را از علی بدرستیکه من او را تزویج کرده ام در آسمان و پنج یک
زمین را مهر او قرار دادم و زود باشد که از مابین ایشان بیرون آیند ذریه پاکیزه و ایشان چراغ بهشتیان اند و امامان
کشته میشوند و مخذول میکردند پس وای بر قاتلشان و خاذلشان مؤلف گوید اختلاف کیفیت در ایصال تفاحه و خوردن
دو و اینکه در بعضی اخبار تفاح بود و در بعضی رطب واقع شده شاید از آن باشد که بعض خبر تکرار از تفاحات و رطب
بهشت خورده و نور آنحضرت در همه آنها مبثوث بوده باشد و ماحصل همه روایات آن باشد که نطفه فاطمه
از بهشت مسکون شد چنانکه روایت است در خصوص انعقاد نطفه حضرت امیر که گذشت پس معلوم گردید که مجموع
دلالت اخبار اصل شجره امامت که مبدء و منشاء امامان یازده گانه است از غذاهای بهشتی مسکون شده و اطلاق

خبر

خبر بصایر الدرجات میرساند همه ائمه نیز چنان بودند پس معلوم میشود که عناصر بهشتی با عناصر دنیوی قیاس
نمیشوند لهذا ابدان بهشتیه حضرات معصومین و قوای ایشان بالنسبت بقوای سایر بشر قیاس نمیشوند و بدینجهة ابدان ایشان
در تمامی حالات خودشان فوق بشر بودند حتی در قوه باصره هم چنان بودند چنانکه متتبع اخبار را پوشیده نیست هم
چنان در تحمل و کظم غیظ نیز هیچ بشری چنان یافت نشود حضرت سجاد کنیزی خود را امر کرده بود طفل را به بام
در خانه بود بالا برد روزی غفلة و افتاده دید که کنیز طفل را به بام برده است کنیز حضرت را دید فزع نمود و طفل
از دستش افتاد و فوراً بمرد راوی میگوید دیدم آنحضرت پریشان است پرسیدم تفصیل را نقل فرمود و بعد از آن
فرمود قسم بخدا اضطراب من بجهة فوت طفل نیست بلکه بسبب ترسیدن کنیز است پس آنکنیز را آزاد کرد و شخص منصف را
پوشیده نیست که اینگونه صبر و تحمل و کظم غیظ فوق طاقت بشر است و همچنین در جمیع صفات بشریه چنان بودند
شنیده نشده که از نسل بشر تیری سه شعبه بر جگر خورد و از پشت سر او بدر آید و بعد از آن بجز یکدقیقه زنده بماند
حضرت سید الشهداء بموجب نوشته اغلب تواریخ و مقاتل تیر سه شعبه زهر آلود از زیر قلب وی داخل شده و از پشت سر او
بیرون گردید با وجود این زیاده از سه ساعت زنده ماند بدلیل اینکه بعد از افتادن بر زمین بعد اغلب مقاتل نوشته
و بقی من النهار ثلاث ساعات مغشیاً علیه و از بعضی تواریخ معتبره مستفاد میشود که بعد از آن بجز جهت مدافعه هم کرده است
میگوید افتاد بر زمین و برخاست و نشست و چنبرخی داشت آنرا بر کش کشید و نشست تیری از جنبش کردن او بر خود
پس آنرا از گلوی خود کشید و بر کمان نهاده بسوی رامی آن کشاده داد و او را بقتل رسانید بدو نشد چنانچه از سراسر از
جراحات بشر خون در آید اما تحمین مظلوم بدن نازنین او را در زمان متوکل ابراهیم دیزج میگوید چون قبر را گشودند
دیدم در میان حصیری کهنه دستهایش بر روی سینه غلطان بخونش افتاده است شب یازدهم مادر و جده بنعشش آمده
معه ذلک صریح روایت است که خونهای راه از رگهای او میآید میگرفتند و بر روی و سر میمالیدند اما سر بریده اش هم
شام دخترش با انگشتهای از اطراف می نشست چون بر طرف دیگر بر میگردانید میدید هم باخون خود خضاب شده روز جایست
هر سر خود را هم بدست گرفته خواهد آمد نقل خبر است که مادرش فاطمه می بیند که امام حسن ع ایستاده است و عنان و تجمل اسمه

علی یدیه اوداجه تشخب دماً غبیطاً بی نخون نقلی وارد و بیان کبوتران کربلا بمدینه بیاید و خاک نگردد و اولخ ختم کن بمقصد
مقام   وز من و ایام من تذکار کن   مر مرا با یک دعا ایثار کن   التماس دعا از ناظرین دارم

المجلس السابع والاربعون فی تنزل الملائکة والروح فیها

باید دانست که مقتضای آنچه مقرر شد از اینکه ابدان حضرات معصومین از آل محمد ص از خاک علیین خلق شده و روح ایشان
از نور عظمت و یا نخیر نیست ص بالاتر از علیین است و ارواح مؤمنین از فضل طینت شان خلق شده آنست که در ا
ابدان ایشان حیات دائمی حسب بقا باشد غیر از آنحیات که بعلاقه روح در ایشان اضافه شده زیرا که ارواح شیعه
از طینت خلق شده اند زنده که بخشند پس خود طینت قهراً دارای ماده حیات خواهد شد علاوه مستفاد از خبر
آنست که در عناصر بهشتی و عالم بالا خاصیت حیوة است چنانکه سامری دیده خاک زیر سم جرم اسب سواری جبرئیل
حرکت میکند پس قبضه از آن بر داشت و بر گوساله از طلا و اسباب زرینه قبطیان ساخته بود از آنخاک پاشید و آن
گوساله زنده گردید و ذلک قوله تعالی فقبضت قبضة من اثر الرسول یعنی جبرئیل و گویا از اینجهت است که همه چیز های بهشت
مانند زنده باشعور و اراده با مومنان تکلم و تخاطب مینمایند چنانچه در مجلس سابق گذشت که رسول خدا امیر را یاد کند از درهای آنچه
در بهشت بود پس بنابراین معنی موت آن بزرگواران که بالدرایه و مفاد کل نفس ذائقة الموت عموماً و انک میت
و انهم میتون خصوصاً بالضروره من الدین ثابت است همان قطع علاقه روح انسانی شان و بطلان قوای حیوانی
ابدانشانست و این است معنی مرگ و رجعه انسانها آنست که میفرمایند هر در سولخدا آنچنانکه مسلمانان بر دین بی معنی
هم در مرگ مسلمانان متصور است در مرگ آنحضرت نیز حاصل بود از زهوق روح و فنای قوای متصله از حیات حیوانی اگرچه
در هویت بدن او حیات وضعی آن باقی مانده باشد چنانکه ابدان ما که بحسب الاصل قوه نابته دارند بعد از زهوق روح
و فنا قوی و خاک شدن قوه نابته آنها زایل نگردد آنکه از ابدان ایشان بعد از مرگشان چیز هائی ظاهر گردد که از خوارق
زندگانیست مانند آنکه رسولخدا را بر روی تخته غسل نهادند از تغسیل هر طرف که میخواستند میشدند بدن مبارک خود بخود بانطرف

نقل

منقدح میشود و هم این است سبب آنکه رسول خدا در حال نوم چنان نبود که سایر مردمان در حال خفتن میباشند و مشهور شده
که کان تنام عینه و لا ینام قلبه اما آنکه چشم او بخواب میرفت چنانکه در حالت نوم سایر مردمان روح انسانیه از ایشان دور میگردد
نه آنکه روح آنحضرت از او دور میشد و آنحضرت بخواب میرفت چون بدن او مانند ابدان سایرین نبود بلکه در خوبی نحو حواس و
شعور و حیات زنده بود پس دل او بیدار بود و این لازم نیاید که آن بزرگوار در حالت نیام نیز مکلف نباشد چنانکه در حالت
بعد الموت مکلف نمیباشد زیرا که تکلیف فرع علاقه روح انسانیه و بجای حواس متحقق از آن میباشد پس اشکالی که در نیام
رسول خدا از نماز فجر و قضا کردن آن کرده اند وارد نمیاید زیرا که معنی بیدار شدن آن بیداری نباشد که از علاقه روح انسانیه
در حالت نیام بوده اداشت و اگر نیز برای جمله نیام بعینه معنی مقصود نمیشود چه اگر هیچ معنی نوم در او حاصل نباشد باید حسب نوم
از او صحیح باشد و در میان تنام عینی و لا ینام قلبی تناقض است و اینها عامی ما غرابتی ندارد زیرا که همچنانکه بر ترتیب اثر برای معلومات
بغیر از طرق متعارفه در بین بشر حاصل شده بود مکلف نبودند و بدانچه از شرک واقعی اجتناب میکردند بلکه از سایر نجاسات
نیز آنکه در علم بر نجاست آنها از طرق ظاهره حاصل نبود کما هو الظاهر من قول علی لا ابالی ابول اصابنی ام ماء اذا لم اعلم
از اینجا بود که مانند سایر ناس حکم بر صحت و استصحاب طهاره میکردند و از بازار عامه داده میشدند و از فراء
معموله در میان ایشان با وجود اینکه جماعتی از ایشان جلد میته را بدباغت پاک میدانستند میپوشیدند و از عدول ظاهری
قبول شهاده میکردند اگر چه کفر واقعی و را هم بدانند با مثل همین حکم میکردند پس معلوم میشود که ایشان را بلوازم عالم مادی
بشریت مکلف نبوده اند ظاهرا آنحضرت با قوم غسل میکشیده دیگر آب سید بعد از فراغ عرض کرده لمعه از بدن مبارکرا
آب فرا نگرفت فرمود چه باکی اگر میگفتی تر با بی نبود ظاهرا اجمال میرساند اگر میگفت آنحضرت مکلف بر تدارک آن
نبوده است و اصل خوابیدن رسول خدا را جمعی از ساطین نقل کرده اند از جمله شیخ ثقة الکلینی طاب ثراه در کافی بچند سند
و از جمله با اسناد از سعید اعرج روایت کرده میگوید شنیدم از حضرت ابو عبدالله میفرمود رسول خدا خوابید از نماز صبح
و در روایتی از سماعة بن مهران بر زیاده انیقیده آنگاه که آفتاب طلوع کرد و در خبر اول میفرماید خدا تعالی و جل او را خوابانید
تا آنگاه که آفتاب طلوع کرد و این رحمه بود برای مردمان الخبر و فاضل مجلسی در مرآت العقول میفرماید و ما بین

کلام او را میگذاریم که میگوئیم خوابیدن رسول خدا همچنان فوت شدن نماز از چیزها است که روایه کرده اند
خاصه و عامه و نیست از قبیل سهو و لهذا قبیل سهو نشده مگر شاذی و روایت نکرده احدی چنانکه شهید ذکر کرده و اگر گفته
شود که بتحقیق وارد شده در اخبار که خوابیدن او مانند روی پوشانیدن بود و میدید در خواب آنچه را که در بیداری میدید
پس چگونه ترک نمود نماز را با این حالت میگوئیم ممکن است جواب از آن بدو وجه اول آنکه مدرک اطلاع و خبر داری
او در خواب محمولست بر غالب احوال و پس هر گاه خدا اراده کند او را بخواباند مانند خوابیدن مردمان و سایر جنس برای
مصلحتی میکند دوم آنکه آنحضرت مکلف نیست بر آنعلم چنانکه بود و دیده است که منافقان را معامله کرد با ایشان مانند
معامله مسلمانان سوم آنکه گفته شود که او در آن وقت مکلف بر عدم قیام برای آن مصلحت و استبعادی در آن نیست و
اول اظهر است انتهی کلامه رفع مقامه و اگر منصفانه تامل کرده باشی در آنچه ما گفتیم خواهی دانست که آنمنافی غیر وجه اول
نیست و جامع تر است بین حفظ ظاهر نصوص و ابقای الفاظ آنها در معانی خود و عدم ارتکاب چیزی از التزام بر ما جای
مذهب کما لا یخفی و از این قاعده واضح میشود فرمایش حضرت امیر المؤمنین که میفرماید ان میتنا اذا مات لم یمت و قتیلنا
اذا قتل لم یقتل و غائبنا اذا غاب لم یغب چون بنا بر اینعقیده مردگان ایشان اگر چه مرده بمعنی زهوق روح و قطع کردن علاقه خود
از ابدانشان ولیکن ابدانشان که بالنسبه بزنده شان میت اند مرده نمیباشند مانند سایر مردگان که جماد محض باشند
بلکه در حکم زنده که دارند و همچنین اقتیلشان اگر چه کشته میشوند بمعنی جدا کردن روح بواسطه قتل ولیکن مانند سایر کشتگان جماد نمیشوند
و همچنین غایب شان اگر چه غایب میشود و لیکن حال بجنبه بر او پوشیده نماند و نیز اخبار یکه وارد است در اینکه ایشان
زنده اند بعد از مردن باید بر اینمعنی راجع باشد زیرا که اگر مراد زندگی در قالب مثالی باشد آنمعنی اختصاص بر ایشان
ندارد بلکه در اینکتاب ذکر کردیم که ارواح بعد الموت فانی نخواهند شد و سعیدان در قالب مثالی منعم و شقی ها در همان
قالب معذب اند چنانکه در کتاب معالم الزلفی بابی در اینخصوص منعقد کرده و رسول خدا زنده است بعد از موت و از جمله
ادله آن روایتی است که باسناد از عبدالله بن جعفر بن ابیطالب روایت کرده که حضرت امیر میفرماید رسول خدا امر کرد آنگاه
وفات نمودم هفت قربه از چاه غرس بکشم و او را غسل داده باشم با آن و چون غسل دادم بیرون کنم هر چه را که در

خانه است و چون ایشان را بیرون کردم گوش خود را بر دهان او گذاردم و بر سینه ام از او از هر آنچه بود تا روز قیامت
ازو رفته و پس کردم آنحضرت را پس خبر داد مرا با آنچه خواهد شد تا آنگاه که قیامت قیام کند و هیچ فتنه واقع نمیشود مگر اینکه من
میشناسم اهل ضلالت آنرا از اهل حق آن و همه سالم باشند و دیگر نیز از عبد الله جعفر با اندک تفاوتی همان مضمون را نقل کرده و
هم با مختصر تفاوت باشد و دیگر نیز از او همان مضمون را نقل کرده و نیز از راوندی از عبد الله بن سلیمان از ابی عبد الله روایت
کرده که فرمود زمانیکه بیرون شد امیر المؤمنین ع در حالتیکه خطاب برسولخدا میکرد ایستاد در نزد قبر رسولخدا ص پس گفت
یا ابن عم ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس بیرون آمد از قبر رسولخدا انگشت که میشناختند و صدائی که میشناختند که او
صدای آنحضرت است بسوی او ع یعنی ابوبکر در حالتیکه میگفت یا هذا اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم
سویک رجلا و باسانید معتبره نقل کرده که مجموعا از حضرت صادق ع روایت کرده اند که بدرستی امیر المؤمنین ع با عمر
اول ملاقات کرد پس احتجاج نمود بر او و فرمود که آیا راضی میشوی که رسولخدا ص در میان من و تو حکم باشد پس گفت
چگونه دیدار رسولخدا ص امر امیر باشد پس گرفت از دست او و آورد او را در مسجد قبا پس نگاه دید رسولخدا ص در آنجا
پس حکم کرد بر سنت علی ع و ضرر اول و از ابان بن تغلب روایت کرده حضرت صادق ع میفرمود که بدرستی
علی ع ملاقات ابوبکر را پس فرمود باو که آیا امید آنحضرت رسولخدا ص ترا امر کرده بر من با خطاب یا امیر المؤمنین سلام
دهی و بر من تابع باشی پس همواره او را برشک انداخت پس گفت قرار ده میان من و تو حکمی پس حضرت فرمود آیا
راضی باشی برسولخدا که گفت که مرا امیر ساند بخشنود رسولخدا ص پس گرفت از دست او و او را برد تا داخل مسجد قبا گردانید او
و دیدند که رسولخدا ص نشسته است در محراب پس رسولخدا ص فرمود که آیا امر نکردم ترا که در مقام تسلیم باشی برای علی ع
و برای او تابع باشی گفت بلی فرمود پس اعتزال کن و کار را تسلیم او کن و تابع او باش گفت بلی و چون برگشت
ملاقات کرد برفیق خویش عمر و او را از قضیه خبر دار کرد و پس عمر گفت آیا فراموش کردی سحر بنی هاشم را و
تذکیر کرد او را از خیر نامه پس او خود داری کرد و کار خود مقیم بود تا بمرد و مولف گوید بلی امیر و معجزات آل محمد را اکثر
معمول بسحر دانسته بود چنانچه خویش نیز آنگاه که با علی را امیر المؤمنین ع رسولخدا را دید حمل بر آن کرد بلکه صاحب و

نیز همچنان سید است غایته اینکه ظاهر را و از عمر عمیق تر بجه است و تا هیچ یک از ایشان معتقد رسالت نبودند
چنانکه از کلام خودشان مستفاد میشود اما اول پس میگوید ذرینا نصطلح یا ام بکر فان الموت نقب عن هشام
الی ان یقول ایوعدنا ابن کبشة ان سنحیی وکیف حیاة اصداء وهام ایعجز ان یرد الموت عنی
ویحیینی اذا بلیت عظامی تا آنجا که میگوید خلا ان الحکیم محمدا فالجماجم ضربت بالتجام و در شعر دیگر
در حق رسولخدا ص میگوید کما قال الغرابیلیهم را یم لقد صدقت من شرف حد تصیق و ضبب عد ک
من عصب الجبیر وکیش فیر احشر ثم نشر ثم بعث حدیث خرافة یا ام بکر و اما دوم بمعاویه نوشته معنی
ان القوم ضلت حلومهم بدعوة من زعم العشیرة بالوحی [illegible] الی دین به بادا [illegible] فاجاب یزید بن
ضمت بطه [illegible] و ان لنفس لم تنل املا [illegible] و عتبة والعاص سریع الکذب تا آنجا که میگوید
ایمعاویه باید انتقامات [illegible] توسل الی التخلیط فی الملة التی اتانا بها الماضی المموه بالسحر
ایمعاویه تو او ابی بر [illegible] اینکه برگردی بر محمد آن بود معاویه [illegible] مقدمات [illegible] درحق پیغمبر
خدا گفته و نوشته ان الحسین خرج عن حده [illegible] سیف جده تا کار بجایی رسید تا آنجا که یزید سر انور حسین ع را
در پای تخت خود نهاده چوب خیزران را بدست خود گرفته از دندانهای او میزد و میگفت لیت اشیاخی ببدر شهدوا
جزع الخزرج من وقع الاسل لاهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل لست من خندف ان لم انتقم
من بنی احمد ما کان فعل خواهر بیچاره او کسی را نیافت که درد دل خود را بگوید جز اینکه بشیبان مغازش بگفت
صدر بین چشم من پسر معاویه [illegible] فی بنانه قضیب خیزرانه [illegible] فی اسنانه قطعت الانامل و انا

التمس الدعاء من الناظرین

المجلس الثامن والاربعون

اخبار یکه دلالت بر حیات رسولخدا ص یا امیر المؤمنین ع بعد الممات دارند بسیارند از جمله روایتی است که در زمن از شرف شدن
بر قبر نبی ص رسیده و در آنها است که اگر کسی مشرف بر آن بقعه گردد کور نشود زیرا که شاید رسولخدا را دیده باشد در حالی

کہ با یکی از زوجات خویش مشغول صحبت است بدیهی است کہ صحبت کردن با احد زوجات کہ از زندگانست
و از مردگان اینکار ساخته نمی شود و باید دانست کہ زوجات اعم است از انسیات و حوریات پس جمع بر ثانیه
نوعی است زیرا کہ انسیات مرده اند مگر اینکه بگوئیم که ایشان هم در قالب مثالی حاضر حضور آنحضرت باشند
و بعدی هم در این نیست و از جمله آنچه سید در معالم الزلفی از زبیر و غیره نقل کرده و باید دانست که اگر غیر زبیر براو ستم
بهوی ابن حجر نقل روایتی که زبیر با نفر او اورا اذیت کند میکردم زیرا چون سید تصریح کرده که غیر او هم ایذا
نقل کرده است که مینویسیم از نقل غیر او از مفضل بن عمر میگوید شنیدم از صادق علیه السلام میفرمود بدرستی امیر المؤمنین علیه السلام را رسید
از عمر بن خطاب چیزی پس سلمان را فرستاد و فرمود بگوی بر او رسیده بمن از تو چنین و چنان و خوش نداشتم که عتاب
کنم بروی تو و سزاوار است ... مذکور نداری در حق من مگر حق را فقد اغضبت علی العذاب الی ان یبلغ الکتاب اجله پس
سلمان برخواست بجانب او و رسانید بر او آنرا و عتاب کرد بر او بعد از آن شروع کرد بر تعداد مناقب امیر المؤمنین علیه السلام
و وصف کرد فضل او را در این او را پس عمر ابن خطاب با و گفت ای سلمان بسیار دیده شده از عجایب امیر المؤمنین علیه السلام
و من فضل او را انکار نمیکنم الا آنکه او آه سرد میکشد و در میان دشمنی افکند پس سلمان گفت نقل کن بمن چیزی را که دیده
از او پس گفت یا ابا عبد الله روزی خلوت کردم با پسر ابیطالب در چیزی از کار خمس پس برید سخن مرا و در زدن
برخواست و گفت در اینجا باش تا آنکه برگردم بسوی تو بتحقیق حاجتی بمن روی داد پس بیرون شد و بزودی برگشت و
بر لباسها و عمامه او غبار بسیار بود گفتم کار تو چه بود فرمود جماعتی از ملائکه و رسولخدا هم در میان ایشان بود اراده شهری
داشتند در مغرب زمین که او را صیحون میگویند پس بیرون شدم برای اینکه بر او سلام بدهم پس ابر بر من نشست از
سرعت راه رفتن پس خندیدم از روی تعجب چنانکه بر پشت در افتادم پس گفتم مردی که مرده و پوسیده شده و تو
گمان کنی که الساعه با او ملاقات کردی و بر او سلام دادی این از عجایبات او و از چیزهایی است که نمیشود پس غضب کرد و بر من
نگریست و فرمود آیا مرا تکذیب میکنی ای پسر خطاب پس گفتم غضب مکن و برگرد بر آنچه در آن بودیم بدرستی انکار از چیزهایی است
نمیشود پس فرمود اگر آنرا بتو بنمایم تا آنچه چیز را از او انکار کنی استغفار میکنی از خدا از آنچه گفتی و بر دل خود آوردی

و احداث نوبه میکنی از آنچه تو در آن گفتم بلی فرمود برخیز با من پس بیرون شدم با او بکنار مدینه و بمن گفت چشمهای خود را
ببند دار پس من چشم هم نهادم و با دست خود سه بار بر آنها مسح نمود پس از آن فرمود بگشا آنها را پس چشم گشودم ناگاه دیدم رسول
خدا را یا ابا عبد الله در میان جماعتی از ملائکه انکار نمیکردم از او چیزی را پس ماندم قسم بخدا در حالتی که متعجب بودم بر او نگریستم و چون طول
کردم نگریستن را فرمود دیدی او را گفتم بلی فرمود چشمهایت را بپوشان پس پوشیدم پس از آن گفت بگشا آنها را پس گشودم
ناگاه دیدم که عینی هست و نه اثری سلمان میگوید گفتم بر او آیا از علی غیر از آن را دیده گفت بلی آنرا کتمان نمیکنم از خصوص تو
روزی به پیش من آمد و از دستم گرفت و با من رفت بسوی کوهها و در اثنای راه با هم بکار صحبت میکردیم و در دست او
قوسی بود که در جبان اوه جا دیده است از جبال مدینه حاصل شدیم پس قوس خود را از دست بر افکند پس ثعبان بزرگی مانند
ثعبان موسی گردید که دهان خود را گشاده و روی بجانب من نهاده که مرا بلع کند پس چون او را دیدم روحم پرواز
نمود و خود را بکنار کشیدم و خندیدم بروی علی و گفتم الامان یاد آوری کن آنچه را که میان من و تو بود از خوبی پس چون
سخن مرا شنید خندید و فرمود لطف کردی در سخن ما اهلبیتیم که قبیل را شکر گوئیم پس دست خود را بر آن اژدهار زد و گرفت
و او را ناگاه دیدم که همان قوس است که در دست او بود پس از آن گفت یا ابا عبد الله و در نسخه یا سلمان بدرستی من این
قصه را از هیچکس کتمان کرده ام و ترا خبر دادم آنرا یا ابا عبد الله بدرستی ایشان اهلبیتی هستند که کابراً عن کابر این
اعجوبه ها را از عهد بکر بارث میبرند و هر آینه بتحقیق از ابراهیم مثل آنها ظاهر میشد و ابو طالب و عبد الله نیز مانند اینکارها را
میکردند در ایام جاهلیت و من انکار نمیکنم فضل علی را و سابقه و نجده و کثرت علم او را پس برگرد بسوی او و اعتذار
کن از من با او و از او عفو جمیل را خواهان شو مؤلف گوید از این حدیث مستفاد میشود که عمر رسولخدا را مانند سایر مردگان
پوسیده میدانست چنانکه الآن نیز جماعتی از لامذهبان هم چنان میدانند و فرقی مابین مرده معصوم و مرده غیر او
نمیدانند و حال آنکه اخبار در خلاف آن معتقد متواتر و حرمت اجساد معصومین بر زمین و اینکه اجساد ایشان پوسیده
نمیشود بمقام ضرورت رسیده و با وجود این چنین اشخاص عقول کاسده خود ادراک صحت و سقم افعال النبی میکنند
و قدرت خدا را محدود بعقل خویش پنداشته اند و حال آنکه عدم مقایسه اجساد حضرات معصومین با اجساد سایر ناس

حرودر تا ثابت و معاین شده است چنانچه در مجالس سابقه مذکور گردید پس قیاس کردن امور ایشان بر اموات
ناس علم فاحش و عین جهالت خواهد شد نیت اینها کم از بابت اینکه شیطان بر اینجماعت سوار شده از دکر [illegible]
که رو خارجه بوشوقت باشند و هر . نسبت بایشان داده شود غریبه نمی شمرند اما اگر مجتهدو اکمحمده با تفاق
عقد و تصدیق هر یکی در زمان خود بر آمد بنیار و چگونه روزگار رهبوند کار غریبه نسبت داده شود یا چیزی از قدره پرور
دگار و تمامی صنایع مشاهده او که غریبه و عجیبه اند نقل شود بمقتضای عقول کاسده و اوهام فاسده خود تکذیب مینمایند
بقای اموات مؤمنان را هم بواسطه اسباب عادیه استنکار مینمایند و تعلیق دل حیوان وحشی را بر جای دل آدمی از کارهای
اطبای فرنگ نقل و تصدیق مینمایند اما نپوسیدن ابدان شهدا و علمای صالحین و حضرات معصومین را تصدیق
نمیکنند و اگر چیزی از در رومانی و دیده باشند باور میکنند اگرچه بعید باشد اما تواریخ اسلام و احادیث و اخبار را
و نوشتجات علمای اعلام را دروغ و بی اصل میدانند در واقع اینجماعت اخر لب شیطانند یا خود شیاطین انسند و اینها
تشکیکات و تسویلات را از برای اغوای عوام از روی عناد و دیدن کرده اند و ما هم چون در اول کار
دین را از روی اساس یقین قبول نکرده ایم بلکه از روی تقلید بر آبا و امهات قبول دین نموده ایم علاوه و بواسطه خوردن
حرام و اصرار در معاصی فی الجمله اگر اعتقادی هم داشتیم از دست داده ایم با مختصر تشکیکی در عقاید خود دست فرسود شکوک
شبهه شده ما هم با ایشان همت کرده شبهات ایشان را تقویت میکنیم با وجود این نام خود را مسلمان نهاده ایم با اینکه
مایره و ارد ماشاء الله چیزی از کبایر و صغایر و ترک واجبات مانده نیست که ما نکنیم [illegible] ملا نمایان که از برکت
چه چیز دین اسلام و انتساب بائمه اطهار ملاک شده اند و صاحب قری گردیده اند آشکارا و بر ملا زکوة نمیدهند
بلکه اینجا در مقام نصوص نبوی و آیات قرآنیه که میگویند زکوة بر غلات و مالکین غلات تعلق میگیرد و حال آنکه اگر شریکند پس
[illegible] و وقت دادن [illegible] در ملک ایشانست و اگر غله انچه میگیرند حق الارض است اولاً صحه آن محتاج بتعیین
مقدار زمین مستاجره و تعیین اجرت و مدة آن میباشد ثانیاً در جاهاییکه زراعت ایشان بنصاب رسیده و پیش از اخراج
حصه ارباب [illegible] در حاصل زکوة حصه شانرا نمیدهند و عین زکوة در آن باقیست با وجود این ملایان زکوة

نمیدهند نمیدانم این باقتضای کدام دین یا کدام مذهب است با ذمیان و نجیبان قرابت میکنند زن داده زن میگیرند
و با بابیان معاشرت و معامله میکنند با شرابخواران و قماربازان و ظالمان و رباخواران [illegible] و بیگانگی مینمایند [illegible]
شریعتمداری و ملاذ الانامی هستند با حیا میخواهد ولا حیاء لمن لا دین له و همچنین اشخاص [illegible] در دولت [illegible] امور حسبیه [illegible]
امام یا مجتهد عادل یا نایب عادل دولت مداخله مینمایند و دست خود را جاری و مجرای دست امام قرار داده اند [illegible]
آن هم التفات ندارند و حال آنکه عهد الهی بموجب نص قرآن بر ظالمان و ستمکاران نمیرسد قال الله لا ینال عهدی الظالمین
و سلطنت در امور حسبیه همان از مشئومات عهد الهی است کار اسلام بجائی رسیده [illegible] فاسق فاجر [illegible] مرده [illegible]
هم شده در امور مسلمانان دخل و تصرف میکنند و کسی از مسلمانان انکار بر ایشان انکار نمیکند [illegible]
اعمال منکره و عقاید [illegible] سلامت بماند و از دنیا مسلمان برویم و اگر تصدیق هم بکنیم صوریست و الا دشوار
که صاحبان این اعمال در واقع با اینگونه مطالب [illegible] و مرده معصوم علیه السلام مانند مرده سایرین بشناسند با وجود این
ما نص اخبار و ذکر معتقد خود است فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر [illegible] عالم [illegible] از اخبار حضرت [illegible]
وارد شده چیزی نقل کرده حضرت امام حسن علیه السلام امیر المؤمنین را بعد از رحلت [illegible] جماعتی از شیعه نمود و هم از حضرت [illegible]
کرده که جماعتی بخدمت حضرت حسین علیه السلام مشرف نمودند و بعد از استدعا بامعجز آن بزرگوار بحضور امیر المؤمنین علیه السلام مشرف شدند
و هم این روایت را بطریق محمد بن الحسن الصفار از حضرت حسن بن علی علیه السلام نقل کرده است و از ابی بصیر نقل کرده عرض
کردم بابی جعفر علیه السلام من از موالی و شیعیان تو ام و بحوم ضعیف و ضریرم تو ضامن شو از برای من بهشت را پس فرمود عطا کنم ترا
علامت ائمه را یا غیر ایشان را عرض کردم چه میشود هم آنها را برای من جمیع کنی فرمود [illegible] ترا کنم و چگونه
دوست میدارم آن را پس چیزی زیاده از آن نکرده بر چشم من مسح فرمود پس دیدم همه ائمه را در نزد او و علاوه
بر اینها روایاتی نقل کرده دلالت بر حیات حضرات معصومین بعد مماتهم دارند ولی در اینکتاب مبارک آنچه نقل کردیم
کفایت میکند و هم دلالت میکند بر مدعای ما ظهور بعضی کارها از مردگان آن بزرگواران مثل اینکه حضرت صدیقه
بعد از تغسیل و تکفین که حسنین برای وداع جنازه مادر خود شان را بر آن بدن مبارک افکندند [illegible]

پس

پس دستهای خود را از کفن بیرون کرده و پسران خود را بر آغوشش کشید و در روایت دیگر معتبره از نظر تاج رسیده است
و جبهٔ مبارک حضرت سید الشهدا در وقت راهی شدن اهلبیت در دسته اسرار است بشست و از عقب ایشان دو ان
گفت و سر مبارک را در تنور خولی خوبچه ناله میکرد و در بازار کوفه سر فرزند و با عبدالله بن وکیده سخن گفت و تلاوت قرآن
نمود و در مجلس ابن زیاد چشمهای خود را گشود و مانند زندگان بر اولاد خود میگریست و صراحتاً فرموده و سیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون و با یزید بن معاویه سخن گفت و فرموده فرق الله بین لحمک و عظمک کما فرقت بین ارحامی و در بدنی
خود شرح خبر صیحه بمثل او در خواب دیده از عمه ایش ام طلب و ناله نمود راوی گوید که دیدیم سر انور او بهوا بلند شد و
باسمان کرد و گفت الهی مولای اولادی و اکبادی بعد رو برید کرده و فرمود تا تنجی او و دم او در خرابه با حبس خواهی کو
آن بود و تشفی اکثر انور را بجز ابه فرستاد یعنی اسباب مرگ آن دختر مظلومه را فراهم آورد ختم کن مجلس بر ذکر کرده است
المظلومه و مرا زود بیای خیر فر ، موشش کن

المجلس التاسع والاربعون تنزل الملائکه والروح فیها

بدانکه برای خلق شدن ابدان اخیار از علیین و اشرار از سجین معنی دیگری هم هست در کتاب شرح اربعین خود ذکر کرده ایم و نزد
او و از اینکتاب خالی از مناسبت ندانسته برای اتمام فایده ترجمه آنرا نقل میکنیم و آن این است و محتمل بنا بر بعضی ابعد
زیحی بنا بر آنکه خلق بمعنی تقدیر باشد آنست که بدرستی خدا خلق کرد بدنهای ما را از طینتی که دانسته مرجع آن بسوی
بهشت یا بسوی عالم علوی خواهد شد باقتضای اعمال اختیاریه پس نامید آنرا علیین باعتبار ما یؤول الیه و بتحقیق متکلم شده
بدرستی علم خدا تعلق نمییابد برای معلوم انتهی لیکن بنا بر این معنی اگرچه شبهه جبر مرتفع میشود لکن مخالفت آن با ظاهر آن
اخبار زیرا با خلق شدن ارواح شیعه از فاضل طینت شان بر احدی پوشیده نیست و در حاشیه کتاب و در رفع این اشکال
گفته ایم بعد از ذکر آن و اللهم مگر گفته شود معنی آفریده شدن ارواح شیعه از طینت آل محمد آنست که خدا خلق کرد
یعنی مقدر کرد و معنی تقدیر آن باشد که یعنی دانست که بدرستی قلوب شیعیان بحسن اختیار خود است بیداراند آل محمد
و اختیار اطاعت میکنند ایشان را در آنچه امر میکنند و نهی مینمایند و ایشان اختیار میکنند منهج و مسلک ایشان را در دین

و خلقت ابدان ایشان از چیزی پائین تر از علیین یعنیش آن باشد که خدا دانست که مقتضای حیوانیه عنصریه شان
میل بر محرمات و مناهی شرعیه است مؤلف گوید که حاصل آن باشد که خدا میدانست که دلشان بالاختیار آل محمد را
دوست خواهند داشت بمرتبه‌ای که گویا روح شان از ایشان خلق شده است اگرچه اقتضای ابدان شان میل بمناهی و محرمات بعضی
باشد و همین معنی اگرچه با ظاهر بعضی از اخبار تحکمت اراده آن از خصوص مقام لکن بالنسبه بخلاف ظاهر آنها است و همین معنی در
طرف اشرار که پیغمبر فرمود از سجین خلق شده اند نیز بر میآید بلکه در روایت است که پیغمبر فرمود فمن الناطق الی الناد اهیام است
بر آنحضرت که بهر حال آن معنی باشد یا همین معنی عقیده ما آنست که خلایق در اختیار اعمال صالحه و اعمال طالحه اختیار دارند و اختیار خوبی
بر اختیار خیر و نه اشرار مجبور بر اختیار شر اند و هر کس بخدا نسبت دهد که بندگان خود را بر خیر و یا بر شر مجبور کرده با وجود این ایشان را
مجازات خواهد کرد خدا را ظالم دانسته و او را غیر حکیم دانسته است زیرا که در صورتیکه بندگان خود را مجبور کند با وجود آن
انبیا فرستاده اینهم با آن اهمیت و نصب دلایل کند و بحضرت موسی بگوید که قولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی حال آنکه
در واقع بر تفرعن خویش مجبور باشد و در سر دعوت انبیا را مبتلای کشته شدن و اسیری و تبعید و رجم و تکذیب و تبعید
کند حال آنکه فایده بر آنها مترتب نباشد و ممکن نباشد که کافری هدایت یابد و یا مؤمنی گمراه گردد و اینها همه در اینصورت
کارهای سفیهانه میباشد نعوذ بالله من نسبته ذلک الی الله تعالی پس شبهه در کفر معتقد این عقیده نیست بلکه پروردگار بندگان
خود را قادر بر کردن افعال خلق کرده و آلات مناسبه هر کار با ایشان داده و طرف خیر و طرف شر را با ایشان نموده
و بواسطه انبیا و کتب منزله ایشان را از افعال شرور ردیه نهی کرده و مضار و مفاسد دینوی و اخروی آنها را فهمانیده
و باعمال خیریه امر و دعوت کرده و منافع دارین آنها را فهمانیده و وعده و وعید درباره آنها کرده و هر کس اختیار دارد
در اختیار کردن اعمال خیریه یا اعمال شریه و معنی اینکه ما تفویض را نفی میکنیم آنست که ایشان را سر خود نگذارده و اختیار
بدست ایشان نداده بحیثی که هر چه بخواهند بکنند بلکه از مناهی و محرمات نهی و زجر فرموده و بر عبادات و طاعات
امر و حث فرموده است و این است معنی قول حضرت صادق که پیغمبر فرمود لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین جبر بت
با آن معنی که ذکر شده و همچنین تفویض هست نیز بمعنی آن که ذکر شد لا بمعنی امر بین الامرین آنست که آلات و قوای لازمه را اعمال

از خدا است اما اختیار احد طرفین و اعمال آلات مناسبه آن با بنده است و آنچه خدا اول کار همه کس را و افعال اختیاریه
ایشان را میداند مطلبی است که دخلی بما نحن فیه ندارد زیرا که علم خدا محیط است و اول و آخر و مقدم و موخر ندارد تا صحیح
شود که بگوئیم پوشیده است گرد مانند قول آن زندیق که گرمی تحوزم علم خدا جهل بود بلکه در اینجا چنان است که چون بنده کرد خدا
دانست زیرا که اشتمال محیط بر محاط قهریست و احاطه محیط محاط را از هویت خود بیرون نمیکند فافهم و اغتنم و حکمت که خدا
بجهة بعضی مصالح راجعه بر عالم تکلیف بعضی کارهای اختیاریه عباد را در الواح آسمانی بنویسد یا بر بعضی ملائکه یا انبیا یا ائمه اطلاع
دهد در این نوشتن یا خبر دادن چیزی بر مانحن فیه مطلب علاوه نمیکند پس اگر نام الکتابت یا اظهار را تقدیر گفته باشیم از آن
لازم نیاید که بندگان مجبور بر احد نجدین بوده باشند زیرا که همان علم خدا است که بعضی مخلوقات خود را بر او مطلع کرده است
منتهای مطلب این است که تحقق آن معلومات نسبة بغیر خدا منوط و موقوف است بر تحقق حسن اختیار و یا قبح اختیار دیگر در آنچه
موقوف و منوط علیه را نیز اظهار کرده مانند آنکه خبر داده که فرعون اختیار ادعوی ربوبیت کرده و از دنیا کافر خواهد رفت
یا حضرت سلمان اختیار ایمان آورده و با ایمان خواهد رفت و گاهی میشود که مشروط را خبر میدهد که عمر فلانی صد سال
و عمر فلانی سی سال خواهد شد در واقع شرط اول صلهٔ رحم و شرط دوم قطع رحم بوده است و این شرط را برای بعضی مصالح خبر نمیدهد
و بعد از تحقق شرط یا فوت آن که با اختیار بنده میشود احد امرین را که پنهان داشته بود اظهار میکند و نام آن را بدا
میگویند زیرا که ظاهر میشود آنچه پنهان بود تا در علم خدا فرق ندارد و از اینجا ظاهر میشود معنی اینکه مقدرات الهی بدو
نحو است تعلیقی و حتمی حسبیت و الائمة مقدرات الهی باعتبار علم خود حتمی است و باعتبار تبعیت علم بر معلوم در امور تکلیفیه
تعلیقی است با نسبت بما سوای او هر آنچه مشروط را با شرط آن اظهار کرده حتمی است و هر آنچه مشروط را اظهار کرده و شرط را
پنهان داشته تعلیقی است فافهم و تشکر جدا و این است معنی فرمایش حضرت امیر المومنین ع در جواب شیخ شامی
که پرسید خبر ده مرا از رفتن ما بشام اکان بقضاء من الله و قدر فقال نعم ما علوتم من تلعة و لا نزلتم بطن واد الا
بقضاء من الله و قدر فقال الشیخ فعند الله احتسب عنائی یا امیر المومنین [illegible] اتزعم انه قول ان
ذلک قضاء حتم و قدر واجب زیرا که محصل این کلام معجز نظام آنست که رفتن شما را بشام با تفصیل خبر دادن است لکن

و از افعال اختیاریه است در لوح آسمانی نوشته و یا خبر داده که بعنوان انحصار لازم و سالب اختیار و موجب
عدم استحقاق اجر بوده باشد بلکه مشروط بود با حسن اختیار ایشان و همین را گویا شیخ استدراک کرده است که بر حضرت
مدح گفته شعر انت الامام الذی نرجو بطاعته یوم المآب من الرحمن غفرانا اوضحت من دیننا ما کان ملتبسا
جزاک ربک بالاحسان احسانا الحاصل بعد از تقریر این مقدمه باید دانست که در احادیث و اخبار هر چه ظاهرش مجبوریت
بنده کار را افاده نمیتوان بر آن ظاهر اعتنا کرد بلکه باید آنها را با وجهی که منافی عقیده حقه نباشد تاویل نمود و اگر ممکن نباشد باید
ساکت شد خصوصا اخبار کتب اربعه هر چند بنا بر تحقیق قطعی الصدور نیستند پس اخبار ضعیفه و اخبار دیگر کتب فی نفسه
بحسب ظاهر از اخبار متشابهه میباشند و بظاهر آنها اعتقاد نتوان کرد و اعتقاد کردن با کلی [illegible] که گفتیم ندارد
و دیگر اینهم نتوان گفت که مقصود از فرستادن انبیا و رسل و انزال کتب اصلاح عباد است زیرا که اگر کفر از [illegible]
باشد بحیثی که هدایت یافتن او ممکن نباشد ارسال رسل از [illegible] بعثت برای تحصیل محال خواهد شد و در آن صورت
خطاب با ایشان با اوامر و نواهی از قبیل امر زمین گیر براه رفتن یا امر انسان بپرواز کردن خواهد شد و تعذیب او
برای ترک غیر مقدور ظلم فاحش است و بالمثل اینگونه ظواهر از مدلول قاطبه کتب منزله و افعال الهیه و عادة الله
بر انجاری شده است نتوان برداشت زیرا که ما می بینیم در هر زمان انبیا و رسل برای دعوت مردمان مبعوث میشدند
و برای او امر و نواهی وعد و وعید میکنند و هلاکت و نجات امم سالفه را متفرع بر اطاعت و مخالفت شان
میکند از قبیل قوله فامنوا فمتعناهم و کذبوا فاهلکناهم و لو ان اهل القری آمنوا لفتحنا علیهم الخ و غیر اینها
و مطیعان را مدح میکند و عاصیان را ذم و توبیخ نماید و برای سزای حدود و تعزیرات قرار داده و امر بر قصاص و قتل قاتل
و قطع اوصال یا صلب یا تبعید محارب و قطع ید سارق فرموده و امر بدعا و توبه و تنبه کرده و انبیا را مامور بر اصداع
دعوت و مجاهده کفار کرده همهٔ اینها میرساند که خلایق در امور تکلیفیه فاعل مختارند و الا اینهمه کارها در صدور آنها
منتج نتیجه نبوده باشد از حکیم سر نمیزند و بعضی آیاتیکه در بادی نظر بوهم میرساند که خدا هدایت میکند و گمراه میسازد معنی
آنها را [illegible] حریت بلکه از جملهٔ معانی واضحه آنها آنست که از قبیل اخبار باشد از اینکه اگر خدا بخواهد قادر است

کما یهدی من یشاء شاید معنی چنین آن باشد که او قادر است میتواند که هدایت کند هرکرا بخواهد و گمراه کند انک لا
تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء یعنی تو قادر نیستی که هرکرا دوست داری هدایت کنی ولیکن خدا قادر بر اینست
و مجبور نشده بر چیزی لازم نگرفته و اثر نکند و معنی دیگر آنکه نصب اسباب هدایت و مقتضیات گمراهی که موجب هدایت از
خداست پس مهدی را گمراه او هدایت کرده و هرگاه گمراه را گمراه او گمراه کرده و از جبر و این اجبار هم لازم نیاید یا آنکه مراد از
هدایت کردن و گمراه نمودن اهدی و اضلال خصوصی باشد چونکه هدایت کردن او بر دو وجه است یکی عمومی است و از برای
همه بنای نصب آیات و دلایل فرموده و انبیا فرستاده و کتبها نازل کرده و ایشان را مستعد ساخته و قبول فرموده و یکی خصوصی است
و بعد از آنکه بعضی از ایشان اختیار را اطاعت کنند دل او را منشرح کند و اسباب هدایت را برای او آسان کند و ابواب
توفیق را برروی او گشاده دارد یا آنکه از روی اختیار مخالفت کند دل او را تنگ کند و او را بامید نفس خود گذارد و اسباب
توفیق او را بریده دارد مانند آنکه شخصی پسر دارد ایشان را خطاب کند و امر بتحصیل علم نماید و منافع علم و مفاسد جهل را بیان
کند یکی از ایشان قبول کند پدر بدو بیچاره اسباب تعلم او را از کتاب و قلم و دوات فراهم آورد و دیگری که قبول نکند همه اسباب
اسباب تحصیل که داشت از او باز میستاند بحسب حکم عقل الله اعلم لازم نیاید که اگر خدا تعالی عزوجل نیز بعد از اتمام حجت عمومی بجمعی از
و از روی اختیار اطاعت کرده اند خصوصا هدایت کند و ابواب توفیق را برروی ایشان بگشاید و گمراهان و کافران
و عاصیان اختیار را برامید نفس خود شان گذارد و ابواب توفیق را برروی ایشان بسته دارد از این ظلمی لازم نیاید
چنانچه بالضروریه اعمال اختیاریه موثرات در توفیق و عدم آن حضرت سید سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه عرض میکند
مالی کلما قلت قد تهیات و تعبات و قمت فی الصلوة بین یدیک القیت علی نعاسا اذا انا صلیت سلبتنی
لعلک عن بابک طردتنی او عن خدمتک نحیتنی او لعلک رأیتنی آلف مجالس البطالین فخلیتنی و بینهم خلیتنی الخ
و آثار را بهدایت کردن و گمراه نمودن خصوصی بسیار هست و در جاهای بسیار رشد هدایت از جمله لطف حسینی علیه السلام با اختیار خود ام
ربا نراعانت کرده خداوند عالم هم در سبیل شوق ایشان باندازه فرزند داشت در حربگاه بهتر از حجله عروسی در نزد
شان گردید جوانان هیجده ساله و چهارده ساله چنان شایق گشته بودند در آستانه گاهی از دست ۱۴۴ م

وگاهی از پای او بوسه میزدند و اصرار بتحصیل اذن مینمودند تا لشکر کوفه بی اختیار معاد را با امام کردند ساعت
بساعت بر شقاوت شان افزوده شد تا بجایی که مناجات آن مظلوم و استغاثه های او ابدا بر دل شان اثر نکرد هرچه حضرت بر شقاوت
دو ایشان بر شقاوت افزودند تا کار بجایی رسید که شمر ملعون در هنگام قتل آن مظلوم میگفت فلکک الیوم و نفسی تعلم
علما یقینا لیس فیه مذعم ان اباک خیر من تکلم بعد النبی المصطفی المکرم و ان مثوای عند جهنم الخ اللهم العن قاتلیه و ظالمیه

المجلس الخمسون تنزل الملائکة والروح فیها

بمناسبت تتمیم فایده صحبت در خلق آبدان لازم است که مختصری هم در اخبار عالم ذر صحبت شود و در انعقاد اول
باید دانست که اخبار ذر اگرچه آن بهوشمند ثقة الاسلام کلینی آنها را در کافی نقل فرموده متعرض بر تحقیق معانی آنها لازم نشده
زیراکه ظاهر آنها با مبانی مذهب سخت منافی و جیده آنگونه روایات از اخبار متشابهه میباشد و بهرحال در اینکتاب
شریف بذکر یک حدیث را آنها اکتفا خواهد شد صحیحه محمد بن یحیی بالاسناد از زراره و حمران از امام جعفر روایت فرموده
سفر باید بدرستی خدای تبارک و تعالی آنگاه که خلق فرموده خلق را خلق کرد آب شیرین و آب شور را پس او آنها را آب
ممزوج با همدیگر شدند پس برداشت طینتی از خاک روی زمین پس او را مالید مالیدن سختی پس فرمود باصحاب یمین
در حالتی که ایشان مانند مورچگان بودند و حرکت مینمودند الی الجنة بسلام و فرمود باصحاب شمال الی النار و لا ابالی
پس از آن فرمود الست بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین پس از آن اخذ میثاق فرمود
بر پیغمبران پس فرمود الست بربکم و ان هذا محمد رسوله و ان هذا علی امیر المؤمنین گفتند بلی ثابت شد بر ایشان پیغمبری
و اخذ میثاق فرمود بر انبیای اولوالعزم که منم پروردگار شما و محمد فرستاده من است و علی امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد او بعد از
او ولاة امر منند و خزینه داران علم منند و اینکه بدرستی مهدی علیه السلام برای دین خویش نصرت میکنم و ظاهر میسازم باو دولت
خود را و انتقام میکشم باو از دشمنان خود و عبادت کرده میشوم باو طوعا و کرها گفتند اقرار کردیم ای پروردگار و شاهد
شدیم و آدم علیه السلام انکار نکرد و اقرار هم نکرد پس عزیمت ثابت شد برای این پنج نفر و برای آدم عزم نشد بر اقرار

الست بربکم قالوا بلی و همچنان برای جماعتی خاص از ایشان زیاده از غیرشان عقل دیگری بر عقل فطری خود بر
توحید و رسالت رسول خدا و ولایت امیرالمؤمنین ع راه مییافتند و ثم در انجا چنانچه فاضل مجلسی ره فرموده بجهت زیاد بر
زمانه زیرا که باید اخذ میثاق بر انبیا مقدم بر سایرین و اخذ میثاق بر اولوالعزم مقدم بر انبیا باشد و این بدین نحو
درست میشود که در عالم ناس آنقدر عقل فطری نهاده که خود بخود خدا را توحید بکنند و حقانیت انبیا را ادراک نمایند
کما فی الحدیث ما من مولود الا یولد علی فطرة الاسلام و امثال در انبیا آنقدر عقل فطری نهاد که علاوه بر ما تقدم رسالت
پیغمبر آخرالزمان و ولایت وصی او را نیز فهمیدند و در اولوالعزم آنقدر قابلیت نهاده که امامت ائمه و ظهور دولت
حقه را با حضرت مهدی ع فهمیدند پس انبیا ممتاز از سایر ناس و اولوالعزم ممتاز از انبیا شدند با وجود اینکه انبیا
انبیا از سایرین و اولوالعزم از انبیا افضلند در امتیاز و جهت انبیا بحسب الظهور اول انبیا بعد از ایشان اولوالعزم امتیاز
یابند کما فی قوله ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم فافهم و از اینجا دانسته میشود که عدم انکار و اقرار
حضرت آدم ع در رجعت بخلافت ائمه بعد از امیرالمؤمنین ع یا خصوص حضرت مهدی ع توقف کرده و رجعت بسلطنت و منع و
تکوین است یعنی در آنجناب آنقدر استعداد نبوده است که امامت ائمه متأخره یا خلافت حضرت حجت ع را خاصه
بحسب الفطرة فهمیده توجه الذی افطر او ادراک نماید و الا نمیشود که پیغمبر معصوم در امر الهی و فرمان او و تصدیق او
توقف کند و تصدیق ننماید و لا نسیان در آیه که معصوم است از معنی ترک است نه فراموشی که شاید در قرائت اهل بیت ع همچنان
بوده است یا اینکه معنی اش ترک و سکوت است نه فراموشی که مناسب منصب نبوت نباشد و فاضل مجلسی ره وجهی
در معنی عزم و ترک ذکر فرموده است و آنچه ما گفتیم اقرب در نظر است زیرا که نمیشود پیغمبر معصوم مامور با قرار باشد و اقرار
نکند یا آنکه آن را نسیان کند مگر اینکه نسیان او فطری و غیر ارادی باشد چه توقف و نسیان در فرمان الهی از روی
اختیار از پیغمبر ممکن نیست قوله ثم اخذ نارا فاججت از قاموس نقل شده که اجیج تلهب آتش است و حاصل معنی
آن شعله ور شدن یا گداخته شدن میشود و شاید اینکه مراد از آن مخالفت خواهش نفس و ترک مشتهیات آن
باشد باضافه تحمل شعلهها و اذیتها که وارد بر اهل حق از فقر و فاقه و دوری و ضرر و قتل و هتک و اسیری و غیر ذلک از دشمنان دین

در شرح

٥

کردن برادر این است قول او و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی و لم نجد له عزما تفسیر باید و جز این نسبت نسیانی
نسی شش متروک است یعنی پس ترک کرد پس از آن امر کرد آتشی سرخ شده گردید پس فرمود باصحاب شمال داخل آن بشوید
پس ترسیدند از آن پس باصحاب یمین فرمود داخل آن شوید پس داخل آن شدند پس بود برای ایشان سرد و سلامت پس
اصحاب شمال گفتند یا رب ما را اقاله فرمای پس فرمود بتحقیق اقاله کردم شما را پس بروید و داخل آن شوید پس ترسیدند
پس در اینجا ثابت شد طاعت و ولایت و معصیت مولف گوید اما مسئله آفریدن آب شیرین و آب شور پس شاید اینکه
مراد از آب شیرین مقتضیات خیر و از آب شور مقتضیات شر بوده باشد و از امتزاج آمدن آب آن باشد که انسان بحسب
الاصل و الخلقه دارای استعداد خیر و استعداد شر هر دو هست بحیثی که تکلیف امتحان بر او صحیح باشد و طینت خاک که از ادیم ارض
عبارة از عنصر ترابی است که بدن انسان حاوی عنصر آبی و ترابی است و اما مالیدن پس شاید عبارة از تخلیط تکوینی باشد
و اما نامیدن جمعی از ایشان را به اصحاب یمین بظاهر امر مبنی باشد بر آنچه خدا از افعال اختیاریه ایشان و مآل کار ایشان را
میدانست که بجماعت باختیار خویش اطاعت کرده به بهشت خواهند رفت چنانچه نامیدن جماعت دیگر باصحاب
شمال و وعید آتش اول با ایشان نیز باید از این راه بوده باشد زیرا که این نام گذاری و وعده و وعید پیش از تکلیف
بوده است و شاید مراد از اخراج با شکل ذر اخراج اشباح و اشکال ایشان بوده باشد و یا اینکه مراد اخراج جانها یا نفس
بوده باشد و لیکن احتمال اول اظهر است و مراد از قوله الی الجنة سالمین آن باشد که شما به بهشت خواهید رفت در حالتی
که سالم از عذاب خواهید بود یا اینکه مستوی موجبات بهشت از عقاید حقه و اعمال صالحه خواهید رفت سالمین من
شبهات المشککین من الانس و الشیاطین و همچنین در قوله الی النار نیز همین احتمال است و لا خطاب کردن او بسیار
ممکن است از قبیل خطاب او با آسمان و زمین بوده باشد فی قوله فقال لها و للارض ائتیا طوعا او کرها و همچنین جواب ایشان
نیز از باب جواب آسمان و زمین بوده باشد کقوله قالتا اتینا طائعین و از این قبیل است تحت طلب و سبحانه بجهنم فی
قوله هل امتلأت و تقول هل من مزید و در زبان عرب سکت الدار فاخبرنی بکما سمعت است یعنی آن باشد که خدا
عالم بنی آدم را قابل توجه خطاب قرار داده در نفوس ایشان دلایل و آیات بر وجود و وحدانیت خود قرار داده بحیث لو سئلوا

بموجب نقل اخبار و تجربه از اهل ایمان و صاحبان وجدان و عقاید حقه در دنیا تنگ میباشند و مراد از
قبول اصحاب یمین فقیر کون ایشان باشد اینه شعار در عالم تکلیف و بهذا الکلام در تکلیف و عدم قبول اصحاب
شمال چنانچه در اخبار بیشمار ثابت شده که مومنان همواره در دنیا از بلیات و مصائب عاری نباشند کما ورد
ان البلاء للولاء شعر هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش میدهند و قد ورد ان البلاء للانبیاء ثم الاولیاء
ثم الامثل فالامثل و قریب بمضمون وارد شده که بلا بر مومن نزدیکتر است از سیاهی چشم بر سواد آن و اگر مومن
در میان دریا جا گیرند هر آینه میفرستد خدا بسوی آن کسی را که باو زحمت و اذیت رساند و احادیث بسیار
وارد است که ناچار یکی از سه خصلت را از مومن دریغ ندارد یا زنی بد یا اولادی بد یا همسایه بد و در خبر است که هیچ
مومنی نیست مگر اینکه خدا ماهی یکدفعه یا در هفته یکدفعه یا در هر روز تحفه ارسد چشم یا درد سر یا مرض یکی از اعزه باو میفرستد
و قریب بمضمون را در خبر دیده ام که روزی دو ملک یکی نازل میشد و دیگری بالا میرفت در هوا ملاقات کردند از یکدیگر
از ماموریت او پرسیدند یکی گفت در اینجا لب کوه عابدیست که چهل سال است عبادت میکند و رنجیده مسئلتی از خدا نکرده
بود جز اینکه دیروز از خدا گوشت خواسته بود خدایم رسانیده بود امروزم ماموز کرده بود بروم و ظرف گوشت او را بریزم
اندیگری گفت عجب است که ماموریت من ضد ماموریت تو بجهت است در این شهر پادشاهی است طاغی و یاغی و بت
پرست گرفتار مرض شده بود اطبا خون نوعی از ماهی را برای او خواسته بودند و در این موسم از این نوع ماهی در
نزدیکیها یافت نمیشود مرا ماموز کرده بود بروم آن ماهی را از قعر دریا برانم تا صیادان آن ماهیها گرفته برای آن پادشاه
مداوا شود شخصی بحضور حضرت امیر مشرف شده عرض کرده یا امیر المومنین بدرستی من ترا دوست میدارم حضرت
فرمود اگر چنین است آماده باش برای فقر و این در اخبار مسلم است و بمقام ثبوت پیوسته است که مومن در
دولت باطله مبتلی باید باشد که تا زمان ظهور نگردد و دولت حقه مستولی نشده خوشی نمی بیند و آنکه دنیا بر مومن
حرام است در قرآن مجید میفرماید که اگر نبود آنکه مردمان رغبت بکفر شوند هر آینه قرار میدادیم برای کافران
خانه ها که سقف آنها از نقره بودی و نردبانها که بر آنها عروج میکردند اینها نیست میکند از اول دنیا تا امروز

همیشه غلبه و سلطنت در جانب اشرار و فجار بوده است و میباشد و هیچگاه نشده که مومنان حقه مستولی باشند مگر از زمان
که در جنب سلطنت اشرار کالعدم است خصوصاً در عالم اسلامیت که اندو در جناب رسول خدا همواره منافقان و اشرار مسلط
بر او بوده و صحابی شده و اند بر حق را اسیر و جمعی را مقتول کرده اند خوب میگوید بعضی از شعرا آنجا که سلاطین اسلام را میشمارد فمنهم
بجیر للیهود معلم ابوه دعی صنایع الاصل سائل و منهم ابوه حائک ثم خاله و عمته ام و اخت حائل
و منهم ابوه قد سعی ابن نهب و لو قد تضرب الدف مفعول فاعل بعد معاویه را گوید که مادرش بعد از سه ماه از
عروسیش او را زائید تا آنجا که میگوید فتبا للدنیا هو لا ملوکها و ما ملکوها نحی فی تطاول اما محمد و المحمد
و آباؤهم فی الجاهلیه ساده و ابنائهم فی المسلمین افاضل تم و لکن ببین دنیا چه تقاضا میکند هارون الرشید
مردی بود زن باره و شکم پاره و جلف و جالف و رذل که با زنان فاحشه سوار زورق شده شبها در شط گردش میکرد
و در حضور محرمان از شعر گوئی کنیز اظهار حرکت قده باو گفته خلوت میمود کنیز غنچه گل را تعریف کرده گفت کانه لون احمر
او یداغه ید الرشید لاتوجب اقتضاء قال لم حیمر عنده فمو اعمی عند جرکتی العاهره اینچنان مردی سخیف النفس چنان
مسلط بود بر حضرت موسی بن جعفر که حجت زمان و ناموس سبحان و پسر رسول خدا بود یحیی آنحضرت را بهر جهت بود بپرسش جعفر
بهارون گفته بود جعفر حضرت موسی را در جای وسیع نشانیده و طعام گوارا باو میدهد آن ملعون رفت بجعفر و جعفر برمکی
کرد و بر او لعنت نمود چرا پسر پیغمبر را توسعه داده سندی بن شاهک را ماموز کرد رفت تحقیق حال بهر جهت یحیی هم سفارش کرده
جعفر تغییر حال نمی بود سندی رفت مجلس آنحضرت را دید و آنحضرت را خوش تحویل گرفت هارون در منبر اظهار نمود
از گناه جعفر گذشتم در اینجا چند شعری که در دیوان خود نوشته ام مناسب است ذکر گردد هارون بپرسش تاج خلافت
بنهاده موسی شده در محبس و زنجیر بپا شد جان داده بزندان بهمه ذلت و خواری نه ناله برایش شده نه بزم عزا
شد یک تخته کوتاه برایش شده تابوت هم چار نفر حامل آنکان جفا شد آتشه جان از اثر بوی او بجو
جان داده بغربت که غریب الغربا شد اف باد بر این گردش بی نظم زمانه بنگر که بدورش زره بجور جدا شد تا
دولت ما بار نگردید چنانست عاقل شده بیعقل سفیه از عقلا شد پس صبر بکن هاشم بیچاره و تحمل کین حجه بحکمت ز

زهر ابن ... قضا شد ... جنازه حضرت کاظم را چهار نفر حمال بر تخته برداشتند لا نعش حسین بن علی بی غسل و بی کفن
برهنه بروی خاک سه شبانه روز ماند در آخر بادیه نشینان بنی اسد از برای دفن او حاضر شدند السلام علیک
یا من دفنه اهل القری ... التماس دعا دارم لعنة الله علی اعدائهم

المجلس الحادی و الخمسون تنزل الملائکة و الروح فیها

بدانکه وقوع عالم ذر را بمعنی که از ظاهر اخبار مستفاد میشود بعضی از سلاطین و روسای علمای امامیه تصریحاً انکار نموده اند و
فاضل مجلسی در کتاب مرآة العقول عبارات ایشان را نقل فرموده و ما نقل ترجمه آنها را در این مقام لازم دانستیم پس آنچه از شیخ
بزرگوار شیخ مفید علیه الرحمه نقل کرده این است فصل و اما حدیث در بیرون کردن ذریه از صلب آدم بصورت مور
بتحقیق آمده است حدیث با آن باختلاف الفاظ آن و معانی آن و صحیح آنست که بدرستی او بیرون کرد ذریه را از پشت او
مانند مور پس پر کرد با آنها افق را و قرار داد بر بعضی از ایشان روشنائی که آمیخته نبود بر آن تاریکی و بر بعضی ظلمتی که بر آن
روشنائی مشوب نبود و در بعضی نور و ظلمت قرار داد پس زمانیکه دید ایشان را آدم تعجب کرد از کثرت ایشان و آنچه بود بر ایشان
از نور و ظلمت پس عرض کرد ای پروردگار چیست اینها پس فرمود خدای عز و جل که ایشان ذریه تو اند و اراده مینمود که بشناساند
باو کثرت ایشان را و پر شدن آفاق را با ایشان و آنکه نسل او در کثرت مانند مورچگان باشد و در دیده بجهة آنکه بنماید
باو قدرة خود را و بشارت دهد او را باتصال نسل او و کثرت ایشان پس آدم عرض کرد خدایا چرا در بعضی ایشان نور
بلا ظلمت و در بعضی از ایشان ظلمت بلا نور و در بعضی ظلمت با نور می بینیم پس خدای تبارک و تعالی فرمود اما آنچه بر او نور خالص است
ایشان برگزیدگان من اند از اولاد تو آنانکه اطاعت میکنند مرا و معصیت نمیکنند مرا در چیزی از فرامین من پس آنها
ساکنان بهشتند و اما آنچه بر ایشان ظلمت خالص است پس ایشان کافرانند از اولاد تو آنانکه عصیان میکنند مرا و
اطاعت نمیکنند مرا و اما آنچه بر ایشان نور و ظلمت است پس آنها آنهایند که مرا اطاعت میکنند از اولاد تو و معصیت
هم میکنند پس آمیخته میدارند اعمال حسنه خود را با اعمال سیئه خود پس ایشان کار ایشان رجوع بمن است اگر بخواهم

عذاب میکنم ایشان را بعدالت خود و اگر خواهم عفو میکنم از آنها بفضل خویش پس خبر داد او را خداوند بآنچه میشود از اولاد
او و تشبیه کرد ایشان را بمورچگانیکه بیرون آورد ایشان را از پشت او و آنرا قرار داد علامتی برای کثرت اولاد او و احتمال میرود
که باشد آنچه بیرون کرده از ظهر او و قرار داده اجسام ذریه او نه ارواح ایشان و جز این نیست که کرد خداوند آنرا برای
اینکه دلالت کند آدم را بر عاقبت کار او و ظاهر سازد برای او از قدرت خود و سلطنت و عجایب صنعت خود و تعلیم کرد برای او
شده را پیش از شدن او و برای آنکه آدم بیفزاید یقین را بپروردگار خویش و این وحی باشد در ادراک طاعت او
و تمسک بامر او و اجتناب زجر او و اما آن اخباریکه آمده در اینکه ذریه آدم استنطاق شدند در پس خلق
کردن و گرفته شد بر ایشان عهدها و اقرار کردند پس آنها از اخبار تناسخیه اند و بتحقیق غلط کرده اند در آنها و مزج کرده اند
حق را با باطل و معتمد در اخراج ذریه آنستکه ذکر کردیم نه آنچه غیر او است از آنچه مستمر شده قول بر آن موافق او است
و حجج صحیحه جز آنچه هست در آن تخلیط است ثابت نمیشود با آن امری بنا بر آنچه وصف کردیم آنرا فصل پس اگر
تعلق کنند بقول خدای تبارک و تعالی و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم
قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین پس گمان کنند بظاهر این تحقق آنچه را روایت
کرده اهل تناسخ و حشویه و عامه در انطاق ذریه و خطاب بایشان و اینکه ایشان بودند زندگان سخنگوی پس جواب
از آن آنست که بدرستی که بهمین آیه از مجاز در لغت مانند آنست هر برای نظایر آنست از آنچه المجاز و استعاره است و معنی
آن آیه آنست که خدای تبارک و تعالی گرفت از هر مکلفی که بیرون میشود از پشت آدم و پشتهای ذریه او عهد را بر پروردگاری
خود از حیثیت آنکه کامل کرد عقل او را و دلالت کرد آنرا با آثار صنع خود بر احداث بودن آن و اینکه برای او محدثی است
که احداث کرده آنرا ... اشیه نیست ... متحق میشود عبادت را از او بواسطه نعمتهای او بر او پس این است عهد گرفتن
از ایشان و آثار صنعت در ایشان و شاهد گرفتن ایشان بر خود ایشان بر اینکه پروردگار ایشان است خداوند و قول
خداوند قالوا بلی ... بدرستی اراده میکند خداوند ایشان امتناع نکردند از لزوم آثار صنعت در ایشان و دلایل
حدث ایشان که بر ایشان لازم افتاده و حجة عقل بر ایشان در اثبات صانع ایشان که خداوند سبحانه بواسطه

آنچه را لازم کرده بر ایشان حجت را با عقلهای ایشان بر حدث ایشان و وجه محدث شان گفته با ایشان الست بربکم
پس چون قادر نشدند بر امتناع از لزوم دلایل حدث بر ایشان شدند مانند آنچه گویند بلی شهدنا شاهد این است قوله
ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین او تقولوا انما اشرک آباؤنا من قبل وکنا ذریة من بعدهم افتهلکنا
بما فعل المبطلون آیا نمی بینی که بدرستی او احتجاج کرد بر ایشان با آنچه قادر نمی شوند در روز قیامت بر اینکه تاویل کنند
در انکار او و متمکن نشوند و تحقیق گفته او سبحانه والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب وکثیر من الناس وکثیر حق
علیه العذاب و اراده نکرده او بدرستی آنکه گرشدگان سجده میکنند مانند سجده که بشر در نماز و جز این نیست که اراده میکند
ایشان غیر ممتنع اند از خدا پس و مانند مطیع است برای خدا و از این تعبیر شده باساجد شاعر گفته بجمع تظل البلق فی حجراته
تری الاکم فیها سجدا للحوافر اراده میکند که حوافر ذلیل میکنند آنها را بواسطه پای کوب کردن آنها و قوله تعالی ثم استوی
الی السماء وهی دخان فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین و حال آنکه او سبحانه خطاب
نکرده آسمان را تا آگاهی و نه آسمان گفته سخن مسموع او و جز این نیست که اراده کرده که او ابتدا کرد بر آسمان پس آفرید آنرا
و منعقد نگردید بر آن صنعت آن پس گویا آنکه که آفرید آنرا گفت باو و برزمین بیائید از روی طوع یا کره پس چون
آنها متعلق شدند بر قدرة او بودند مانند گوینده که گویند اتینا طائعین و مانند قول او تعالی یوم نقول لجهنم هل امتلئت
وتقول هل من مزید و حال آنکه خدا سبحانه اجل است از خطاب آتش و حال آنکه او از چیزها است که شعور ندارند و
سخن نمیگویند و جز این نیست که اراده میکند خبر دادن را از وسعت آن و اینهمه موافق مذهب اهل لغت است و
عادت شان است در مجاز آیا نشنیدی بقول شاعر وقالت له العینان سمعا وطاعة واسبلتا کالدر ما لم یثقب
و حال آنکه چشمها نگفته اند سخنی مسموع او لیکن او اراده کرده از آن [illegible] گریه را پس بودند چنانکه اراده کرده بود
بدون تعذر بر آن و مانند قول عنتره فازور من وقع القنا بلبانه وشکی الی بعبرة وتحمحم و حال آنکه فرس
شکایت نمیکند با سخنگوی لیکن ظاهر گردید از او علامت خوف و جزع و آنرا با سخن نامید و از او است قول دیگری
شکی الی جملی طول السری و حال آنکه شتر تکلم نمیکند و لیکن بجهة آنکه ظاهر شد از او خستگی و زحمت برای درازی سیر

گردد و چیز گردد از انفعالات باگوینده مانند نطق باشد و از آنست قول شان امتلا الحوض وقال قطنی مهلا
رویدا قد ملات بطنی و حال آنکه حوض تکلم نکرده است لیکن چون حوض پر گردید از آب خبر کرد از آن با اینکه گفت بس است
و برای آن امثال بسیار است در منثور کلام عرب و منظوم آن و آن از شواهد است بر آنچه ما ذکر کردیم در تاویل آیه و من الله
نسئل التوفیق مولف گوید این تفصیل که شیخ بزرگوار فرموده همه آنها موافق قانون لسان عربیت و آنچه که برای آیه ذکر
فرموده احتمالات غیر بعید و همچنان همین احتمال در اصطلاح اخبار نیز رود بلکه در اخبار زیاده است احتمال اراده معنی مجاز
زیرا که ائمه گاهی بمقتضای مجلس با بعضی مذاهب با خلفای عصر راه تقریبه داشته اند سخن را در لباسی ادا میکنند ظاهر آن
موافق مذاق شان و باطن آن متکفل بیان واقع که اهل درک و ارباب اطلاع بر سلیقه و اصطلاحات ائمه معصومین میشناسند
خصوصا مانند مفید کسی که بیشتر از همه کس اصطلاحات و مذاهب ائمه را میفهمید زیرا کسی هم از جانب حضرت حجة مخاطب
برادری میخاطب باشد البته کار او در نورانیت فهم اخبار بدیگران قیاس نشود علاوه بر این تشابه دلالت آیه
و روایات در اینجا جای انکار نیست پس بحسب قواعد مذهب در نسبت قول بر خدا آن آیه و روایات را
مدرک نتوان قرار داد خصوص در اثبات اینچنان مطلبی که خلاف ظاهر و خلاف اصل و منافی با قواعد عقلیه و مذهبیه
و شبیه بر مذهب تناسخیه باشد و چون طرح اخبار هم ممکن جایز نیست خصوصا که در کتب بی شک کافی روایت شده
پس تاویل آنها بر معانی مناسبه و مجازیه که مخالف اصول مذهب و قواعد عقلیه نباشد لازم است چون خلفای جور
در حال وضع شان بمرتبه بر ائمه هدی تنگ گرفته بودند که آن بزرگواران در اغلب امور از اغلب شیعیان خویش نیز
تقیه میکردند خوفا از اینکه مبادا ابروندو فرمایشات آنها را اشاعه نمایند چنانکه برگوش مخالفان برسد یا کسی [illegible]
باطله شود در مخالف عقیده او و بعضی از آن بزرگواران ظاهر شده و بدان عداوه رفته در نزد خود غیبت سعایت نمایند
و بنابر احتیاط نکرده دید شده شیعه مذهب بر یک سخن اتفاق کنند و با آن اعتبار یافته و شناخته بشوند چنانکه فرموده
که نحن القینا الخلاف بین شیعتنا در جای دیگر میفرمایند ذالک ابقی لنا ولکم و از جمله اخبار مختلفه ایشان اخبار راجعه
بعالم ذر است چنانچه شیخ مفید بر اختلاف آنها اشاره فرموده پس آنچه از میان آنها اختیار کرده و ترجیح داده در جانب آن

خواهد شد زیرا که شیخ بر اصطلاحات و مذاهب ایشان از ما بهتر عرفت و زمان او بزمان ائمه نزدیکتر است پس او از
نکات و دقایق تقیهٔ ایشان بهتر خبردار شود و بسبب کار بسیار بر ایشان تنگ بود چونکه معروف میشد باینکه بسیار تردد بخانهٔ ایشان
و نسبت داده میشد بر او اخلاص و محبت شان در میان جماعت از او اظهار بیزاری میکردند بلکه بر او لعن مینمودند تا
بدین واسطه خون او و خون خود را حفظ نمایند چنانچه در حق زراره حضرت صادق چه امر نماید بعد از آن از پرسش معارضه
نماید که اشتهار ملاحظه مصلحت گفتم در خصوص یک موضوع سه کس استفسار نمایند هر یک جواب علاحده میداد و از حضرت
باقر هم آنقدر فتاوی و احادیث مختلفه متضاده صادر شده جماعتی از ضعفای شیعه از مذهب حقه عدول کردند
غفلة از اینکه چاره بغیر از آن نبود و الا ممکن نبود که نامی از شیعه مذهب در روی زمین بماند هر وقت از ایشان چیزی از
علوم ظاهر میشد تحمل نمیشدند و بابهانه و دست آویزی تشبث کرده زحمت بایشان میرسانیدند چنانکه حضرت باقر
رفع راهب نصارا را در شام ملزم کرده و او بدست آنحضرت قبول اسلام کرده خلیفه اسلام و مسلمانان عوض اینکه ممنون
گردد و تشکر و امتنان نماید از شام تا مدینه بهمه حکام بلاد نوشته محمد بن علی از دین اسلام بیرون و بدین نصاری داخل
و در هیچ ولایت با او داد و ستد ننمایند و او را منزل ندهند حاکم مدین قدغن کرده هنگام غروب که حضرت بدروازه شهر
رسیده بود دروازه را بستند و متاع با آنحضرت نفروختند هر چه فرمود لامحاله هر طور که با نصارا رفتار میکنید با ما هم از آنها خارج
کرده چنان رفتار کنید قبول نکردند رفت بالای کوهی که مشرف بشهر بود با صدای بلند آیه چند از قرآن بخواند از جمله
آنها است قوله بقیة الله خیر لکم بعد فرمود نحن بقیة الله پیرمردی از شهر یافته شده سخنان حضرت بر او اثر کرد فریاد کرد ای جماعت
اینشخص در همانجای ایستاده که شعیب نبی ایستاده بود و سخنان او را اندکره میکنید هر نوع بود معامله کرده دروازه را گشودند
حضرت را منزل دادند و این خبر بعبدالملک رسید همان شیخ را طلبید و بقتل رسانید چرا به پسر پیغمبر اسلام رحم کرده و منزل داده
ای شیعه عبدالملک این داب را از یزید ملعون یاد گرفته بود او اولاد رسول خدا را خارجی نام نهاده بود [illegible]
از افراد حضرت سجاد گرفته گفت الحمد لله الذی قتلکم و اراح البلاد منکم حضرت فرمود آیا ای شیخ قرآن خوانده گفت
بلی گفت این آیه را خوانده واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی گفت بلی خوانده ام فرمود مائیم قربی

۲ فان لله خمسه و للرسول

این شیخ چند آیه دیگر که شامل ذکر قربی بودند بیر فرمود شیخ گفت که ترا قسم میدهم بخدا که بفرمائید [illegible] پیرمردی
بر پایهای شتر نهاده معذرت و توبه نمود و بگریست و گفت بار الهی توبه [illegible]

و نا نقیس الله عاد [illegible]

المجلس الثانی والخمسون تنزل الملائکة والروح فیها

و از علم الهدی سید مرتضی نقل کرده که در تفسیر واذ اخذ ربک من بنی آدم الآیه میفرماید و بعضی گمان کرده اند
و اما که فرجامی ندارد که بدرستی تاویل این آیه آنست که خدای سبحانه بیرون آورد از پشت آدم جمیع ذریه او را و ایشان در
صورت مورچگان بودند پس ایشان را مقر گردانید بمعرفت خود و شاهد گرفت ایشان را بر جانهای خودشان و این تاویل وجه
اینکه عقل او را باطل میکند و محال میشمارد و از چیزهائی است که شهادت میدهد بر ظاهر قرآن بخلاف آن زیرا که خدا گفته واذ اخذ
ربک من بنی آدم و نگفته از آدم و فرمود من ظهورهم و نفرموده من ظهره و فرموده ذریتهم و نفرموده ذریته پس از آن خبر داده
که او کرده و از برای اینکه نگویند در روز قیامت که بدرستی ایشان بوده اند از آن غافل یا آنکه عذر آورند باینکه پدران
و آنچه ایشان نمودند بر دین گذشته ایشان و این اقتضا میکند که بدرستی آیه متناول نشده بر ولد آدم از صلب او بدرستی
آن شامل گشته بر کسانیکه بر ایشان پدران مشرکان بوده اند و این دلالت میکند بر تخصیص آیه به بعضی از ذریه آدم پس این است شهادت
ظاهر بر خلاف تاویل ایشان و اما شهادت عقول پس از آنجاست که بیرون نباشند این ذریه که استخراج شده اند از پشت آدم
شده اند و اقرار گرفته شده اند از اینکه کامل العقول و مستوفی شرایط تکلیف باشند یا آنچنان نباشند پس اگر بصفت اول
بوده باشند واجب باشد که بیاد آورند اینها بعد از خلق شان و اکمال عقول شان آنچه را که بودند در آن آنحال و آنچه را
اقرار گرفته شده اند با آن و استشهاد شده اند بر آن زیرا که عاقل فراموش نمیکند چیزی را که بجا آورده کند زمانی گذشته باشد اگر
چه عهد بعید از زمان عاقل باشد و بدینجهت است که جایز نباشد که متصرف کند یکی از ما در بلدی از بلدان در حالیکه او عاقل و کامل
باشد پس نسیان کند با بعد عهد جمیع تصرف متقدمه خود را و سایر احوال خود را و نیست نیز از برای تخلل مرگ میان دو حالت
تاثیری زیرا که اگر تخلل مرگ ذکر را زایل میکرد هر آینه بایستی تخلل نوم و سکر و جنون و اغما میان احوال عقلا زایل کند

دکر

ذکر شارا برای آنچه گذشته از احوالشان زیرا که آنچه شمردیم آنها را جاری مجرای مرکت در این باب و نمیرسد
ایشان را که بگویند زمانیکه جایز شد برای عاقل و کامل اینکه نسیان کند آنچه را که بود در آن در حال طفولیت جایز میشود آنچه یاد کر
دیم برای آنکه ما بدرستی جز این نیست واجب کردیم یادآوری عقلا را آنچه را که ادعا کرده اند آنرا آنوقت که جاری باشد
بر ایشان در حالتیکه ایشان کامل العقل باشند و اگر بودند در صفت اطفال در آنوقت واجب نمیکردیم بر ایشان آنچه را
که واجب کردیم با اینکه تجویز نسیان بر ایشان فرض آیه را منقوض دارد بدانچه که خدایتعالی خبر داده که بدرستی او برای آن قرار
گرفت از ایشان و شاهد گرفت ایشان را که در روز قیامت مدعی غفلت نباشند در آن و تا آنکه حجت بر ایشان ساقط نگردد
در آن و زمانیکه جایز باشد فراموش کردن ایشان آنرا برگردد کار بر سقوط حجت از ایشان و زوال آن و اگر بودند بر صفت نابالغ
از حد علم و شرایط تکلیف قبیح باشد خطاب ایشان و تقریر و اشهاد شان و این میشود عیبی قبیح که خدا متعالی باشد از آن پس اگر گفته
شود که بتحقیق باطل گردید تاویل مخالف شما را پس تاویل صحیح آیه در نزد شما چیست میگوییم در آیه دو وجه است یکی آنست
که خدایتعالی قصد کرده با آن جمعی را از ذریه آدم که خلق کرده و بالغ کرده ایشان را و اقرار گرفته از ایشان بر زبان فرستادگان
خود بمعرفت خود و آنچه واجب گردد از طاعت او پس اقرار کردند بر آن و شاهد گرفت ایشان را بر خودشان با آن برای
آنکه نگویند در قیامت که بدرستی ما از آن غافل بودیم یا اینکه عذر آورند با شرک پدرانشان و جز این نیست که آمده کسی
که مشتبه شده بر او تاویل آیه از آنجا که گمان کرده که نام ذریه واقع نشود مگر بر کسیکه عاقل و کامل نباشد و چنان است که
گمان کرده زیرا که ما مینامیم جمیع بشر را با آنکه ایشان ذریه آدمند اگرچه داخل گردد بر ایشان عقلای کاملان و تحقیق فرموده
خدایتعالی ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم و لفظ صالح اطلاق
نمیشود مگر بر کسی که عاقل و کامل بالغ باشد پس اگر بعید شمردند تاویل ما را در حمل کردن ما آیه را بر بالغین مکلفین پس جواب ایشان
اینجواب تمام است و بدرستی که خدایتعالی آنگاه که خلق کرد ایشان را و ترکیب کرد ایشان را با ترکیبی که دلالت کند بر معرفت
او و شهادت میدهد بر قدرت او و وجوب بندگی او و نشان داد بایشان عبرتها و دلایل و آیات را در غیر ایشان و در
خودشان بود بمنزله آنکه شاهد کرد ایشان را بر ضرر خودشان و بودند ایشان در مشاهده آن آثار و شناختن آنها و نه

و ظاهر شدن آن در آنها با وجهی که اراده کرده آنرا خدایتعالی و متعذر گردید بر ایشان امتناع ایشان از آن و انفکاک ایشان
از دلالت آن بمنزله مقر و معترف اگرچه نبود در آنجا اشهادی و نه اعترافی از روی حقیقت و جاری میشود این در مجرای قول خدای تعالی
ثم استوی الی السماء وهی دخان فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین اگرچه نبود از او قولی از روی
حقیقت و از زمین و آسمان جوابی و مثل او است قول او تعالی شاهدین علی انفسهم بالکفر و حال آنکه ما میدانیم که
کفار اعتراف بکفر نکرده اند بر زبانهای خودشان و چون ظاهر شد از ایشان ظاهر شدنی که ممکن نیست از دفع آن پس بودند بمنزله
اعتراف کنندگان با آن و مثل این است قول ایشان جواد حتقل سمعتک تخالی معترضه باحنائک و آنچه روایت
شده از بعضی حکماء سل الارض من شق انهارک وغرس اشجارک وجنی ثمارک فان لم تجبک حوارا اجابتک ا
عتبارا و این باب بسیار بزرگ است و برای آن نظایر بسیار است در نظم و نثر کفایت میکند از ذکر جمیع آنها آنقدر که ما
ذکر کردیم آنرا مولف گوید آنچه را از اشکالات وارد بر مدعای این قوم فرموده از منافات ظاهر آیه و نقل همه بجا است
و تخلص از آنها امکان ندارد مگر آنکه گفته شود در آنوقت عاقل بودند پس از آن برای بعضی مصالح خدا انحلال [illegible] ایشان
انشا کرده و در روز قیامت متذکر خواهند شد و این محض ادعای بلادلیل است و تکلف بلاشاهد است زیرا که چیزی
از کتاب و سنت شهادت بر او نمیدهند علاوه اگرچنان بوده باشد بعوض ابعاث انبیاء و رسل و انزال کتب را چندان فایده و ثمره
متصور نمیشد مگر بعد از اتمام حجت تفصیلی که در حقیقه از قبیل تحصیل حاصل شمرده میشود زیرا که در صورتیکه حجت در عالم ذر تمام
بوده باشد و غیر مطیع در آن عالم مستحق عذاب و مطیعان مستحق ثواب شده اند و در روز قیامت با همان اقرار و اشهاد
شان احتجاج بر ایشان خواهد شد پس فایده بعثت چندان فهم نخواهد شد و سخت بعید است که حکیم علی الاطلاق از برای
اثبات اینچنان چیزی برگزیدگان درگاه خود را مبتلای گونه گونه زحمتها کند و حال آنکه بدون آن نیز اثبات آن سهل
و ممکن باشد علاوه بر این در صورت تسلیم امید منحط از شبهه عقلی جواب میباشد اما شبهه که در تناقض متوجه باید قول
آیه کرده در جای خود میماند پس بر این تکلفات سخیفه و تعسفات بعیده داعی نیست غایة آنچه اصل معنی قول ابنا و اخبار
ارکنون است و از اینجاست که کلمات مکتوبه را نیز اطلاق قول کلام صحیح است و ابناء و اخبار هر چیز از مکنون خویش

باطوری علاحده است خبر دادن انسان صحیح باطریق تفوه با کلام است و خبر دادن خدا باطریق خلق حروف
و اصوات است یا آفریدن نقوش الفاظ دالّه یا بعنوان جعل دلایل مدلّه است مثل وحی و نفخات لوایح و دلایل تکوینیه که دلالت
بر وجود محدث دارند پس اطلاق قول بر همه آنها با آن اعتبار که گفتیم صحیح است و گفتن طیور عبارتست از حالت مخصوص در
ایشان که دلالت دارند بر بعضی مطالب و سخن گفتن خانه عبارتست از حکایت او از آنچه او را اهلی بعمه است پس در مقام
معنی گفتن چند آیت بر نجم و استشهاد او بمحاجه عقل فطری و دلایل قهریه بر حدوث ایشان و وجود محدثشت در نفوس
بشریه کما قال تعالی وفی انفسکم افلا تبصرون پس گویا از جانب خدا بدینواسطه با ایشان گفته الست بربکم و ایشان را شاهد بر ربوبیت
و وحدانیت خود گرفته چنانکه قابل انکار نیست و از اینراه است که حضرت امیر علیه السلام فرمایند من عرف نفسه فقد عرف ربه
کما ینبغی نفس معرفت خدا را لازم گرفته است و نفوس بشریه هم این علایم را بر خود قبول کرده اند و معتقد بر دلالت بوجود محدث شده اند که تا بزبان فصیح بربوبیّة او اقرار کرده و در جواب بلی گفته اند کما قال الشاعر و فی کلّ شیء له آیة معرفت
تدلّ علی انّه الواحد هر گیاهی که از زمین روید وحده لاشریک له گوید و بدینواسطه حجّة خدا بر ایشان تمام شده و دیگر حق
روز قیامت نمیتوانند بگویند که ما از آن غافل بودیم یا عذر کنند که پدران ما شریک قرار دادند و ما ذریه ضعفا بودیم و بر دأب
دسته ایشان اقتفا کردیم زیرا که در هر یک عاقل علایم حدوث و لزوم وجود محدث چنان آشکار است که در تقلید آباء
و اسلاف خود معذور نباشد و در روز قیامت حرف حسابی داشته باشد لیکن چنانچه ناس متفاوت از این مرتبه را دلالت وجود
ندارند یعنی در وجود ایشان چیزی نیست که دلالت بر حقانیت انبیا کند بحیث لولا الدعوة والبعثة نیز خود بخود پیغمبر را تا قبل
باشند اگر چه خلق ایشان دلالت بر لزوم اجمالی بعثت هم کرده باشد ولی در طبقه انبیا آنقدر استعداد وجودیه قرار داده که
میتوانند برسالت خود و لزوم بعثت خاتم الانبیاء و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از او نیز نسبت بخود و غیر خود با شهادة حال او
حکایت قال شهادة دهند لیکن آنقدر استعداد وجودیه ندارند که بر لزوم امتداد و ولایت آل محمد الی آخر الدهر و ظهور
دولت الهی بادست حضرت قائم علیه السلام شهادة دهند هم گواهی داده باشند و انبیای اولو العزم و اچنان خلق کرده که بر امتداد
دولت ایشان و فقط گواهی دهند و از اینجاست که در روایت است خدا از ایشان اخذ میثاق بنبوت را که با انضمام ولایت

امیر علیه السلام تخصیص بر انبیاء و اخذ میثاق ما تقدم رابع امتداد و ولایت آل محمد و ظهور دولت [illegible] با حضرت حجّت [illegible] مخصوص انبیای
اولو العزم کرده و العلم عند الله و شاهد بر این آنست که در بعثت هر پیغمبری دلالت است بر اینکه هر پیغمبری [illegible]
نمیشود که سر خود و مهمل گذارد و پس ناچار باید بعد از انتساخ هر شریعت شریعت اخری نصب کند تا گاهی که شریع جامع خیر دلالت
انتساخ برسد و بعد از آن هم لازم است که بعد از شارع او کسی را برای حفظ آن نصب نماید و توضیح این اجمال با شهادة
قال شده و در وجود هر پیغمبر اولو العزم بواسطه خضوع و اقرارشان دلالت بوده باید شریعت خاتم الانبیا تا ابد باقی
و منسوخ نگردد و در هر زمان شخصی باشد که آنرا حفظ کند و بعد الانبیاء پس باید شخصی آنرا تجدید نماید و تفصیل این اجمال اسم
با وحی آسمانی و بیان قالی انبیای اولو العزم شده است یا اینکه افعالشان بواسطه دلالت التزامیه قیاس شهادة
بر افضلیت محمد و آل محمد و لزوم امتداد دولتشان گواه بعمه است چنانکه اگر ذبح اسمعیل را که فدای ابراهیم خلیل
با ذبح عظیم آل محمد قیاس کنیم که مذبوح او یکنفر بود آنهم مذبوح نشد بلکه برای او فدیه آمد اما مذبوح آل محمد در کربلا هیجده
پنج نفر بلا فدیه و حقیقة مذبوح بودند ذبح اسمعیل با دست پدر اما ذبح ایشان با دست دشمن اسمعیل جراحتی نداشت
اما مذبوحین کربلا پاره پاره بودند حضرت اسمعیل تشنه نبود اما ایشان تشنه بودند ذبح او در منظر زنان نبود اما
ذبح ایشان در پیش چشم مادران و خواهران بود حضرت اسمعیل اگر ذبح هم میشد کسی نبود که او را عریان کند اما آن بزرگواران را
عریان کردند سرهای ایشانرا بنیزه زده از کربلا تا شام بردند مادر اسمعیل را اسیر نکردند ولی مادر علی اکبر را اسیر کردند دشمن
بر بدن یا سر او توهین نکردند اما بر بدن حسین مظلوم با چار اسب دوانیدن و سر او را با چوب خیزران توهین کردند

ختم کن با سلیقه خود و مرا هم از دعای خیر فراموش مکن

المجلس الثالث و الخمسون تنزّل الملائکة و الروح فیها

بحث نظر ابر و سیاه و [illegible] کنیه بخلقت ابدان باقی مانده بهتر آنست که این اوراق شریفه از حل آن ابهام [illegible] و باقیه الی التوفیق
و آن اینکه در مجلس چهل و پنجم از این کتاب مبارک گذشت که حضرت صادق در روایت محمد بن مروان میفرماید و خلق
کرد ارواح شیعیان ما را از طینت ما و ابدانشان را از طینت مخزونه مکنونه ایکه اسفل از آن طینت بوده و قرار نداده

خدا

خدا برای احدی در شأن آنچه خلق کرده ایشان را از او نصیبی مگر پیغمبران پس بدبخت‌اند ایشان ناکس شدیم الخبر و عضد ان
اما یکلام منجر ظلام شایعه بد است سنی شیعه بدانکه بحسب آنچه از علم لغة و استقراء محاورات عربیه بوضوح استعمال فهمیده میشود موقوفت
شیعه از شیاع و اشتهار است قال تعالی الذین یحبون ان تشیع الفاحشة از آنجا که هر جماعتی که بمذهب و تعقیب یکی کنند
با آن مذهب و مسلک موسوم و مشهور میشوند و آن مذهب هم بواسطهٔ ایشان شایع گردد پس فرقه‌ای که متمسک باشند بمذهبی را شیعه نامیده اند
کما قال تعالی کما ارسلنا من قبلک فی شیع الاولین ای فی فرق هؤلاء و از آنجا که مشابه شخص حکایت صورت او میکند و
بدین واسطه از و یادآوری مینماید فکانه او را مشهور و شایع نماید آنست که اشباه را اشیاع نامیده در قوله تعالی و لقد اهلکنا
اشیاعکم ای اشباهکم و نظائرکم فی الکفر پس بنابراین شیعه اطلاق میشود بر هر کسیکه در مذهب و مسلک تابع آل محمد باشد
و اگر اتباع ظاهری باشد فقط اطلاق ظاهری آن بر او صحیح خواهد شد اما بحسب واقع و حقیقت شیعه کسی است که اصولاً و
فروعاً و عقیدةً و عملاً تابع و شبیه با آل محمد باشد بحیثی که شباهت بر ایشان داشته باشد و کسی بحسب واقع شباهت
و پیروی حقیقی بر ایشان ندارد دیگر انبیا و مرسلین که در دعوت بتوحید و حفظ نوامیس الهی تابع و مشابه ایشانند و تاخر
ایشان در وجود منافی صحت تبعیت و هم مسلکی نیست زیرا که اصل معرفة الله و حفظ نوامیس خدائی بجهة ایشان و با ایشان
تأسیس شده است و هم مؤمنین کاملین هم در حیث اعتقاد و عمل در مرتبه کمال اند شبیه و نظیر ایشان و تابع و هم مسلک
شانند پس صحت اطلاق شیعه بحسب الواقع بر این دو طایفه معلوم گردید و عصات مذهب حقه اگر چه بحسب ظاهر اطلاق
شیعه بر ایشان نیز صحیح است و لیکن بحسب واقع اطلاق آن بر ایشان صحیح نیست زیرا که تبعیت و مشابهت تامه
ندارند و مراد از شیعه در حدیث مذکور به اشکال شیعه واقعی و نفس الامریست زیرا که ایشان را با انبیا که معصوم بوده
بحسب خلقت جنباً و فضلاً یکی شمرده است پس معلوم میشود که عصات داخل اطلاق آن باشند و مستفاد از خبر آنست که خدا
ارواح این دو طایفه را یعنی انبیا و مؤمنین کاملین را از طینت ابدان آل محمد خلق کرده با همان نهجی که تفهیم ابدان
ایشان را هم از طینتی مخصوص هر در نزد او مکنونست خلق کرده نه خالص از طینت دنیا بدلیل اینکه طینت دنیوی مخزون
و مکنون نیست پس شاید اینکه آن طینت از خاک بهشت است غایة اینکه پست تر است از طینت علیین با اینکه طینت

آل محمد علیهم السلام از اعلی علیین است و طینت شیعیان پایین‌تر از آن پس در ابدان شیعیان حقیقی برزخی بهر یاد و حیات
هست غایة اینکه مانند ابدان آل محمد نمیشد پس از اینراه دانسته میشود هر چه ابدان انبیا و اولیا و کاملین شیعه و شهدا از زمین
نمیخورد و تر و تازه میماند چنانکه ابدان شهدای احد بعد از زیاده از پنجاه سال بواسطهٔ حفر قنات که معاویه میخواست بیرون شدند
و جمله شان تر و تازه بودند و از انگشت یکی معول برخورد و خون از آن جاری گردید و قبر ثقة الاسلام کلینی طاب ثراه را
نبش کردند بدن مبارکش چنان بود که گویا تازه دفن کرده اند و جسد صدوق علیه الرحمه در زمان فتحعلی شاه گشوده گردید
چنان بود که گویا بخواب رفته و مکرر در عتبات عالیات هنگام دفن بعضی موتی یا نقل عظام از دو اق بعضی اجساد
دیده شده که گویا تازه دفن شده اند و قبر مرحوم آقا باقر بهبهانی قده در این نزدیکی گشوده شده بود جماعتی از صلحا جنازه او را
دیده بودند که تر و تازه بود و ضریح حضرت حبیب بن مظاهر در عهد نادر هنگام تعمیر رواق گشوده شده بود گویند بر خواب
نشسته و کفنه بجوه بل قامت الساعة سر از عهد یحیان جوابا عرض کرده بود ما قامت الساعة قال تعالی و لا تقولوا لمن یقتل فی
سبیل الله اموات بل احیاء و لکن لا تشعرون معین است که باید زنده بودن آنها بر وجه خصوصی باشد نه جادو غالب
مثاله برزخی و ممکن است که بگوئیم چون خدا با علم شامل خود میدانست که انبیا و شهدا و کاملین مؤمنین باختیار خود شبیه و
همانند آل محمد خواهند شد پس طینت شانرا از طینتی قرار داد که شبیه طینت ایشان باشد و در همه لوازم وجود با ایشان از همه جهت
شبیه و مثل آن بزرگواران گردانید بعض الکلام در اینکه روح القدس بنابر آنچه در این کتاب معلوم شد از اتحاد در روح
انسانی بر انبیا و محدثین شیعه از کجا رسیده و در روایت دیگر فرموده اند شیعتنا قد خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بنور
ولایتنا انتهی نایب فاعل خلقوا ارواح شیعه است زیرا که در روایات دیگر تصریح بر آن شده و بقاعده سیاق عطف
باید نایب فاعل و عجنوا نیز ارواح ایشان باشد پس معلوم شده ارواح شیعه علاوه از اینکه از طینت شان
خلق شده با نور ولایت شان آمیخته است و در ما سبق مشروحاً گفته شده مرتبه ولایت خلافت از شئونات روح انسانی
آل محمد است و بدانچه آن روح را روح القدس نامیده اند و معنی آمیخته شدن قطعاً یا از قبیل امتزاج شدن همین باشد
یا از قبیل تمازج ضوئین بهم باشد و ثانی در انضمام انسب و اظهر است پس مفاد خبر آن باشد در ارواح شیعه

شده
نیز

نیز چیزی از آن روحی که قابلیت تلقی وحی و معرفت و علم دارد میباشد پس اشکالی در دلالت جمیع اخبار نماند و ممکن است
که در روح بعضی از شیعیان مادهٔ روح القدس بسیار تر از دیگران بوده باشد چنانکه اختلاف مراتب ظاهره اولو العزم با غیر او
و انبیا با محمدیین و مثل سلمان با ابوذر یا شهدای کربلا با سایر شهدا یا حضرت ابو الفضل با غیر او مؤید گفته ما است
و بعد از آنکه با تقدم مقرر شد باید در دو مقام صحبت باشد اول در اینکه انبیا رتبهٔ تشیع داشته اند دوم در پوشیدن
انبیا و شهدا و اینکه ایشان زنده اند بعد از مرگ پس میگوییم بحول و قوته در مقام اول فاضل طریحی در مجمع البحرین از
شیخ روایت کرده که در تفسیر قوله تعالی وان من شیعته لابراهیم گفته شده یعنی از شیعهٔ نوح بوده ابراهیم یعنی و در منهاج و سنت
او بوده در توحید و عدل و اتباع حق و گفته اند که بدرستی از شیعهٔ محمد بود ابراهیم چنانکه فرموده انا حملنا ذریتهم ای
من ذریتهم و در روایت شده که بدرستی پیغمبر نشسته بود شبی با اصحاب خود حدیث میگفت در مسجد پس فرمود یا قوم اگر
که ذکر گردید پدرم ابراهیم را پس صلوات بفرستید با و پس از آن صلوات بفرستید بمن عرض کردند یا رسول الله با چه
واسطه حضرت ابراهیم باین مقام رسیده فرمود بدانید شبی که مرا بمعراج بردند پس بالا رفتم تا باسمان سوم نصب کردند برای
من منبری از نور پس نشستم بر سر منبر و حضرت ابراهیم نشست زیر من یک پله و نشستند جمیع انبیای اولین و آخرین در اطراف
منبر ناگاه دیدم علی آمد و او سوار شتری بود از نور و روی او بود چو ماه و اصحاب او در اطراف او بودند مانند
ستارگان پس ابراهیم عرض کرد یا محمد این کدام پیغمبر معظم است یا کدام ملک مقرب است گفتم نه پیغمبر است و نه ملک
مقرب و او برادر و پسر عم و داماد من و وارث علم من علی بن ابی طالب است ابراهیم گفت اینان که در اطراف
او مانند ستارگان گفتم شیعهٔ او هستند ابراهیم عرض کرد خدایا مرا از شیعیان علی کن پس جبرئیل این آیه را در موقف آورد
و حکمت در شب معراج که ارواح انبیا حاضر حضرت رسالت شده بودند و خداوند صورت امیر المؤمنین و شیعیان او را
در آن حال بحضرت خلیل نماید و آن جناب با اینکه از شیعیان آنحضرت بود ثبات آن مرتبهٔ رفیعه را از خدا خواسته باشد
الا استفاده میشود از روایات آنکه حضرت خلیل آنگاه که کشف حجب شده و ملکوت سماوات و ارضین را بدید انوار
آل محمد را در اطراف عرش دیده و انوار شیعیان و محبان آل محمد را دیده و از آن انوار سؤال کرده خداوند آنها را

به آنحضرت شناسانید که اینها محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و اوصیای ایشانند پس از آن از انوار شیعیان که … خود …
آمده که ابراهیم از شیعیان ایشان است حضرت خلیل توقف کرده که مرا از شیعیان علی قرار ده و استفاده میشود … محمد بن … المستقدسه …
و بنا بر آنچه بحسب اصل خلقت با شیعیان آل محمد هم رتبه بوده اند و شاید تخصیص حضرت ابراهیم بذکر تشیع شاید آنکه اشد در رتبه آنحضرت
در تشیع بالاتر از سایر انبیا بوده چنانکه در مقام فضیلت نیز از دیگران امتیاز دارد از جمله خداوند عالم میفرماید از تبعیت و امر کرده
دون سایر انبیا بقوله قل انه امرت ان اتبع ملة ابراهیم و از جمله آنکه او را خلیل الله کرده و غیر او از سایر انبیا … و منتها
آنکه او را منصب امامت داده که جمله از سنن او در تمام شریعت منسوخ نگشته و منتها آنکه او را ستودن و اعلان دهند … قرار داده
و منتها آنکه روز قیامت آن بزرگوار در منبری از نور در طرف راست منبر خاتم الانبیا بالا رفته خطبه بعد از خطبه آنحضرت خواهد
خواند و در جانب یسار آن منبر یعنی منبر رسول خدا منبر امیر المؤمنین نهاده میشود و آن بزرگوار بعد از حضرت خلیل خطبه خواند
و از جانب عرش ندا آید که یا محمد نعم الاب ابوک ابراهیم و نعم الاخ اخوک علی و شاید اینکه جعل منبر حضرت ابراهیم بر جانب یمین
و تقدیم خطبهٔ او بر خطبهٔ حضرت امیر بملاحظه ابوت باشد اگرچه حضرت امیر از او افضل است و … فضیلت … زیرا که
حضرت ابیطالب زنده بودی معلوم نبود که حضرت امیر در مجالس و محافل بر پدر تقدم کند و رعایت احترام او را ننماید بلکه معین است
او در استقدام میشد اگرچه در رتبه از او افضل بوده تا چه رسد باول اخبار راجعه بخصوصیات حضرت ابراهیم نسبت بمحبت وجود محمد
آنگاه که حضرت اسماعیل را منی برده کارد بر گلوی او نهاد که او را برای قربانی ذبح کند و کارد گلوی او را نبرید جبرئیل … قضیه
آمده و خبر داد که حضرت خلیل از این قضیه بسیار ملول گردید که چرا قربانی من قبول نشد … تا دل من بیشتر از این سوخته
… ناچار کرده خطاب الهی رسید ای ابراهیم آیا پیغمبر آخر الزمان را بیشتر دوست داری یا جان خود را عرض کرد الهی تو میدانی
که او را بیشتر از خود دوست میدارم خطاب رسید که اگر پسر او را بمصیبتی رسد بر دل تو بیشتر اثر میکند یا اگر به پسر تو زخمی برسد
عرض کرد الهی البته مصیبت پسر او بیشتر است خطاب آمد ای ابراهیم بجهت همین محبت که بر خاتم الانبیا داری ترا خلیل خود
قرار داده ام پس کدورت شدت کربلا را با و نمود و آنجناب از ملاحظه مصائب جلیله محزون گردید و گریه نمود …
که این حالت حضرت سید الشهدا باید بر حضرت خلیل اثر نماید بمقتضای آنچه از اخبار استفاده میشود با بدی چه مصیبت …

او کی حص او عطش اولاد صغار او زیرا که خداوند عالم در همه جای از عطش و بر انبیا خبر میدهد بحضرت موسی میفرماید —
صغیرهم یمیته العطش و در حدیث دیگر میفرماید که ابر از او منع میکنند حتی یحول العطش بینه و بین السماء کالدخان و ازین
بر میآید که اهمیت در نزد کاشفه معرفت چنین خدا بیشتر موثر بوده است خصوصاً تشنگی اطفال که اثر قهری دیگر دارد دوم تنها ماندن
حضرت
آن در هر جا امیر المؤمنین از و قصه کربلا خبر میدهد غالباً میفرماید که کانی بولدی الحسین وحیداً فریداً یستغیث و لا یغاث و یستجیر
و لا یجار بلی بسیار مصیبت بزرگ است که حسین بن علی تنها بماند ببین چگونه بود در دل دشمن اثر کرده یکی از وقایع نگاران
میگوید دلم سوخت باین حالت آن مظلوم که دیدم از میان لشکر بیرون شد تنها دو نفر جوان پیش روی او بودند آنقدر بخشیدند تا
هم کشته شدند دیدم تنها آمد بنزدیکی از کشتگان خود فریاد بر آورد یا ابطال الصفا و یا فرسان الهیجاء ما لی اناديكم و لا تجيبونی الخ
سیم این حالت او که بر گودال قتلگاه افتاده بود راوی میگوید چون لشکر از بالای سر او بخیمه گاه رفتند دیدم حرکتی کرد تیغی از زیر
سر خود بوداشته و بر آن تکیه کرد خواست برخیزد از غایت ضعف نتوانست و بر روی بر افتاد و دیدم از غیرت خود فریاد بر آورد
وا محمداه وا علیاه وا قلة ناصراه و دیدم خون از جراحات او با فوران بیرون همی شود الخ التماس دعا دارم —

المجلس الرابع و الخمسون تنزل الملائكة و الروح فيها

مقام دوم در اثبات نپوسیدن اجساد انبیا و شهدا و علمای عاملین بعد از مرگ و اینکه انبیا و شهدا پس از مردن زنده اند
و اینکه میگوئیم در اینمقام بر انبیا آنها باید دانست که بموجب آنچه در تواریخ اسلام نوشته اند در زمان عمر بن خطاب لشکر اسلام
در شوش در خزاین هرمزان تابوتی ظفر یافتند و بروی آن مردی عظیم الجثه طویل القامه که بنی کشیده داشت خوابیده
بود مانند آنکه بخواب رفته باشد و این قضیه را بعمر نوشتند او هم از حضرت امیر تحقیق نمود معلوم شد جناب دانیال
و در مقام سابقه اهل نهاوند و از باب آورده بودند که دعا باشان کنند و آنحضرت در آنجا مرده و جنازه او با این کیفیت
و هم در آن زمان چاهی کندند در آنجا جوانی نمودار شد که نشسته و دست بر جراحت سر نهاده گویا بخواب رفته است و چون دست
او را از جراحت دور کردند خون تازه جاری گردید بعد از استفسار و تحقیق معلوم شد که جوان صحابی است که از برای ارشاد اهل
آنجا مبعوث شده بود و او را بالخصوص شهید کرده و در آنجا پنهان کرده اند و چون تفصیل اینها و قصه را ناسخ التواریخ

شکل است با شاره اجمالا اکتفا شد و سید بحرانی در کتاب معالم الزلفی از راوندی بالاسناد از عقبه ابزاری روایت کرده
که رسول خدا طواف کرد بر کعبه تبسم نکاه دید آدم را در صندل رکن یمانی پس از آن رسید بنزد حجر الاسود تبسم نگاه دید که حضرت نوح در عقب
دوست داد و مرد دیگر است در آنجا پس سلام کرد بر او و نیز از راوندی مرسلاً نقل کرده که عابد اسدی میگوید داخل شدم بر علی و در نزد او مردی
بود حسن الهیئه و آنحضرت بر او اقبال کرده و با وی سخن میراند میگوید چون آن مرد برخواست عرض کردم یا امیر المؤمنین کیست این که تو را
از ما مشغول کرد و من ندیده بودم فرمود این یوشع بن نون وصی حضرت موسی بن عمران است و نیز از او بسند خود از عبد الرحمن بن کثیر
از ابی عبد الله نقل کرده که بدرستی فرمود علی از فرات عبور کرد و اراده صفین داشت پس شکافته گردید کوه از ناحیه صفا یعنی پیر سفید
و او یوشع بن نون بود و از کتاب ثاقب المناقب از عبد الرحمن بن کثیر هاشمی مولی ابی جعفر از ابی عبد الله روایت کرده که آنحضرت فرمود
چون امیر المؤمنین با مردمان آنکاه که اراده صفین داشت هنگامیکه عبور کرد از فرات و آنجا نزدیک بود از کوهی که در صفین است تا آنکه وقت نماز
مغرب در رسید پس حضرت امر کرد نماز گذارند پس وضو گرفت و اذان گفت و چون از اذان فارغ گردید کوه شکافته شد از سر سفید
و ریش سفید و روی سفید داشت و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته مرحبا بوصی خاتم النبیین و قائد الغر المحجلین و
العالم المؤمن و الفاضل الفائق میراث الصدیقین و سید الوصیین حضرت فرمود و علیک السلام یا اخ شمعون بن حمون وصی
عیسی بن مریم روح الله چگونه است حال تو عرض کرد با خیرات برحمة الله و من انتظار روح الله را میکشم تا نازل گردد و نمیدانم کسی را که بزرگتر
باشد در راه خدا از بابت بلا و زیادتر باشد فردای قیامت از بابت ثواب نه بالاتر باشد از بابت مکان از تو صبر کن ای برادر
بر آنچه تو در آنی تا آنکاه که ملاقات کنی دوست را در فردا و بتحقیق دیدی اصحاب خود را دیروز آنچه ملاقات کردند از بنی اسرائیل که
پاره کردند ایشان را با منشار و حمل کردند ایشان را بر چوبها خشک شاید که جمعی از اصحاب آنحضرت در آن ایام با بعضی و با
بنی اسرائیل جنگیده و در دست ایشان با آن نحوی که کشته شده و مصلوب شده اند با نحو میفرماید پس اگر بدانند امیرو دیها کردند
حیران شدکان چه مهیا کرده خدا برای ایشان از ثواب جزیل آرزو میکردند ایکاش با مقراضها بریده میشدند و السلام علیک یا
امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته پس از آن کوه ملتئم گردید بر او و پیروزی شد امیر المؤمنین بسوی جنگ خویش پس سؤال کردند از او عمار
بن یاسر و ابن عباس و مالک اشتر و هاشم بن عتبه و ابو ایوب انصاری و قیس بن سعد و عمرو بن حمق و عبادة بن صامت و ابو الهیثم

بن سمعان از آنجمله فرمود که شمعون بن حمون بجود وصی حضرت عیسی بن مریم ع تو گفت کو یدشبیه اینقصه در اخبار از خاصه نیست
دین محمّد که در زمان عمر بن الخطاب ره اتفاق افتاده آنکه که فضله نامی از لشکر اسلام در میان دو کوه از جبال حلوان اذان بگفت چون
گفت الله اکبر ندائی آمد که کبّرت کبیرا چون گفت اشهد ان لا اله الّا الله آواز آمد که اخلصت اخلاصا یا فضله چون گفت اشهد انّ محمّدا رسول
الله گفت این پیغمبریست که بعد از وی هیچ پیغمبری نیاید چون گفت حیّ علی الصّلوة آواز آمد که ... را خداوند آورده خوشا بحال کسی که ادا
... بوقت کند چون گفت حیّ علی الفلاح آواز آمد که افلح لا بن الصلاح و چون فضله اذان بپای برد و شروع باقامه نمود و گفت
قد قامت الصّلوة آواز آمد که امت محمّد تا قیامت بپاینده و قیامت برایشان در آید چون فضله نماز را بپای برد آواز کرد کن
که بگو سنده کیستی و از کجائی اگر از فرشتگانی پس صلوات فرستد خدا بر تو و اگر از پریانی فمرحبابک و اهلاً و سهلاً و اگر از آدمیانی
بنمای تا از دیدار تو شاد شویم ناگاه پیری از میان غاره در آنکوه بود بیرون شد عصائی در دست داشت و دو جامه سفید از پشم
داشت و موی سر و محاسنش سفید بود و قامتی معتدل داشت بیامد و بر فضله تحیه کرد و گفت السلام علیکم ورحمة الله فضله جواب باز داد و
گفت کیستی و چون اینجا افتادی گفت من زریب نام دارم و پسر ترییا وصی عیسی ع ام مرا دعا کرد که در اینکوه چندان زنده باشم
که عیسی از آسمان فرود آید و شما را آگهی میدهم که چون پنج خصلت در امت محمّد ع پدید آید گریزان باید بود فضله گفت آن خصلتها را
بنمای تا از آن بپرهیزیم زریب گفت آنوقت که مردان با مردان و زنان با زنان آمیزند و بر آن اکتفا کنند و
با غلامان در بستر روند و با خادمان و بندگان استشاره کنند و بیگانه را بخشند و همکاران پیدا گیرند و صدقه ندهند و قرآن را بالحان
و مزامیر خوانند و مسجدها را زر اندود و نقش کنند و منارهای بلند برآرند و بدروغ گواهی دهند و ربا خورند و زنا کار باشند
باران اندک بارد و غلات اگرچه فراوان باشد نرخ گران شود و چون این آثار ظهور آید باید بیمناک بود زریب این بگفت
و بغار بازگشت و مسلمانان از آنجا کوچ داده بنزدیک سعد وقاص آمدند و قصه زریب باز گفتند سعد اینقصه را بعمر بن الخطاب
نوشت پاسخ باز داد که خویشتن بدانکوه سفر کن و حال زریب را نیکو فهم کن و باز نمای چون سعد از فرمان آگهی یافت در
زمان سوار شده و بر آنکوه سفر کرده و چند روز نشست و بلند آنکوه را همی پیمود و اذان بگفت و هیچ جواب نشنید ناچار
بسوی حلوان بازگشت و اینقصه را عموم مورخین نوشته اند پس در صورتیکه بقای زنده از تاریخ حضرت عیسی

تا زمان عمر بن خطاب ممکن باشد پس بقای جسد مرده کاهی که معصوم باشد و حکم نص و با نقضای حیات مخصوص نزدیک
نخواهد بود و مستفاد از اخبار معراج آنحضرت انبیا در آسمانها زنده اند و در معراج حضرت رسول ص را در شب معراج با بعضی از آنها ملاقات شد و شمه از آن
بزرگواران قدرت بر صعود به آسمان و نزول بر زمین مقدور دارند و از جمله اخبار ... است که در صحاح ...
که از عبد الرحمن بن غنم روایت کرده که آمد جبرئیل بخدمت رسول خدا ص با دابّه که از خر کوچکتر و از خر بزرگتر بود و حدیث معراج
ذکر کرده و در آن گفته پس از آنکه صعود کرد بر آسمان و چون بدر آسمان رسید جبرئیل استفتاح کرد و دربان گفت کیست
جبرئیل گفت محمّد ص است گفت چه بهتر آینده آمده است پس داخل گردید ... نگاه کرد ...
کرد ... و پس گذر کرد بر پیری که در زیر درختی نشسته و در اطراف وی بچه گان نشسته اند رسول خدا فرمود کیست
این شیخ ای جبرئیل گفت این پدر تو ابراهیم است فرمود این بچه گان چیستند در اطراف وی گفت اطفال مؤمنین اند که ابراهیم ...
پس از آن رفت تا رسید بر شخصی نشسته بود بر کرسی هر گاه که از جانب راست خویش نظر میکرد خنده مینمود و شاد میشد و چون از جانب
یسار خود نظر میکرد محزون گشته گریه مینمود پس گفت این کیست یا جبرئیل گفت پدرت آدم است آنگاه که می بیند کسانی را که داخل
بهشت میشوند از ذریه خود شاد شد و خنده میکند و چون می بیند از ذریه خود کسانی را که داخل آتش خواهند رفت محزون گشته گریه میکند پس از
آن رفت مرور کرد بر ملکی که نشسته بود بر کرسی پس از او آنشادی که از ملکها دیده بود ندید فرمود ای جبرئیل کیست که ندیدم ملکی مگر آنکه
دیدم از او آنچه را که دوست دارم مگر این پس کیست این ملک گفت یا محمّد این مالک خازن نار است که او از باب بشر از همه ملکها
وکشاده روی تر بود و چون خازن نار گردید بر او اطلاعی حاصل نمود و دید آنچه را که خدا مهیا کرده در آن برای اهل آن تا خنده
بعد از آن پس از آن رفت تا رسید آنجا که واجب گردید بر او پنجاه نماز پس برگشت و از نزد حضرت موسی ...
واجب کرده بر امت تو فرمود پنجاه نماز گفت بازگرد بسوی پروردگار خود و از او سؤال کن که تخفیف دهد بر امت تو ...
پس رجوع کرد بر حضرت موسی پس گفت چه قدر فرض شد بر امت تو فرمود چنین و چنان گفت بدرستی امت تو ضعیف ترین ...
بسوی پروردگار خود رجعت کن تا تخفیف دهد بر امت تو بدرستی من ... در میان بنی اسرائیل طاقت نیاوردند ...
مراجعت میکرد به پروردگار خود تا آنکه نماز را پنج نماز قرار داد پس از آن مرور کرد بر حضرت موسی گفت چه قدر واجب شد بر امت تو فرمود

هیچ نماز گفت باز گرد بسوی پروردگار خویش و سؤال تخفیف کن فرمود از خدای خود حیا کردم دیگر باره بر نمیگردم پس رفت
گرد بر حضرت ابراهیم خلیل الرحمن پس از پشت سر او ندا کرد و فرمود برسان بر امت خود از من سلام و خبر ده ایشان را که بدرستی آب بهشت
و گوارا است و خاک آن پاکیزه و معطر است و زمین سفید است و غرس آن عبارت است از سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله
اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم امر کن امت خود را که غرس بهشت را بسیار کنند مؤلف گوید با وجود اینکه نماز
حضرت موسی و خواهش رسول خدا تا پنج مرتبه تخفیف داده اند بار من تو تنبیهی که و کسالت نماز را درک میکنند و از ادای آن
و اگر صد و رتبه هم نمازی بگذاریم از شرایط صحت و قبولیت و حال آنکه نماز ستون دین و قیمه بهشت بر این است قال
و جهاد بمنزلة الصلوة الخمسة بجهت این اهمیت نماز بود در روز عاشورا با آنکه در آن تنگی عرصه کار را که خدا گنها از لشکر عدوان
تگرگ یا قطرات باران میبارید با وجود این حسین مظلوم با عنوان صلوة خوف و مطارده مشغول ادای نماز ظهر شد و چند نفر از اصحاب
وفا دار از پیش روی او ایستاده تیرها را با سر و سینه از آن مظلوم وقایه میکردند بعد از ختم نماز سعد بن عبد الله بر افتاد عرض کرد یا ابن رسول
آیا من شهید شدم فرمود بلی شهیدی و سلام مرا بجدم برسان و عرض کن در قرابت ترا در حق رعایت نکردند بعد از آن امام
یک بیک بنام بخواند که بیرون آیند آن زنان بیکسان که منتظر امام بودند از خیمه گاه بیرون دویدند در حالتی که میکشید یا انصار
رسول الله و انصار امیر المؤمنین و انصار ابی محمد الحسن ع یا انصار ابی عبد الله الحسین ع یاری کنید و دفع بلا نمائید از اهل بیت پیغمبر
الشیعه امید همه که بیرون آمدند جماعتی از یاران و انصار زنده بودند و چون امام هنوز سلامت بود لا بعد از ظهر از خیمه گاه بیرون
در حالتی که بر روی و سینه میزدند و موی پریشان و الی مصرعات مبادرات و الشمر جالس علی صدره آخذ بلحیته
مومئ بمهنده علی نحره آه و اویلا ببین حال خواهر چه میشود لمؤلفه چه سازد خواهر بی یار و یاور اگر بیند میان خون برادر
خنجر قاتل فتاده برکت خویش دل از دل بداده نیاد در باشد بش نه چاره خواهی که آرد سوی او ردی پناهی کشاده چشم گفت
خواهر من انیس من بجای مادر من برو در خیمه تو سکینه برو تا من ترا الی نشان نبینم برو اطفال نام شور پرستار که چه تابت از تماشای
مر کمند در این حال که بگشاده برویم در اقبال بپیش جد و باب و مادر امروز روم تو صبر کن ای خواهر امروز رها با هم را
همی یا هم بیجات برای دیدن اکبر در شتابم که من از هجر رویش دل کبابم بدیدار علمدار جوانم همی مشتاقم و سیر از جهانم دلم

اصغر کشته تیر آب بپیچم گوهر گر دیده سیراب برو بگذار قاتل با فراغت کند سیرابم از جام شهادت که چون تشنه آب صالم
محروم از آب ز ظالم اگر بار نگارم اینجا نسبت که تو رستی پرچم است اگر ایام وی سوزاد چون که شیر می از
بیرون خداوند ابشق آن دل پاک که در عشق تو افتاده است بر خاک من بیچاره را خود چاره ساز دری از لطف خود بر دیم مکن باز
کرسن تا بجانان درد بی دارم بجز سودای خود رو بر که آرم شها بر ما شم چاره و ز لطف کن چاره الناس دعادرم

المجلس الخامس و الخمسون تنزل الملائکة و الروح فیها

در مانحن فیه پوشیده نماند علمای عاملین که مقام تشیع و مشابهت ائمه را از حیثیت علم بواسطه روایت آثار ایشان و حفظ احکام و شرع مقصود
حضور در بلاد نایبه در زمان غیبت و از حیثیت عمل من باب تبعیت و اقتفاء و اقتداء ایشان دارند پس علاوه از آنچه در روایت چنانکه
در مجلس سابق اشاره شد منصوص بالخصوص آنچنانکه سید بحرانی در کتاب معالم الزلفی از کتاب جامع الاخبار نقل کرده در حدیث
طولانی از حضرت علی بن ابیطالب ع روایت است که فرموده من نشسته بودم در مجلس حضرت پیغمبر ناگاه داخل شد ابوذر و ذکر کرد حدیث
در فضل علم تا آنجا که فرمود طالب علم دوست خداست و هر که دوست دارد علم او واجب گردد برای او بهشت و صباح میکند و شام
در رضای خدا و بیرون نمیشود از دنیا تا آنکه بنوشد از آب کوثر و میخورد از میوه بهشت و کرم جدا از آنچه زد در بهشت رفیق
خضر گردد و در تحت این آیه شریفه است یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات و از علی بن ابراهیم نقل کرده
در حدیث وفات حضرت آدم ع که دختر او میگوید که من بودم نماز میگذاردم بقاعده نماز او و در روز دیگر هم بقاعده روزه او
از شبها در نزد قبر او خوابیده بودم ناگاه شنیدم که پدرم همان طور که در شبها قرآن میخواند قرآن تلاوت میکند مانند آنچه در حال
حیات خود قرائت میکرد پس گفتم ای پدر جان چه کردند با تو فرمود ای دختر من وارد شدم بر پروردگار کریم از من راضی شد و من از او
راضی شدم و گرامی داشت مرا و عطا کرد برای این عمل کتن و معمور باشش مؤلف گوید در خصوص حضرت سلمان ع روایت
بعد از آنکه حضرت امیر رسید بمداین بر جنازه سلمان یافت او را در حالیکه مرده بود و شمار او بر داشت پس سلمان تبسم کرد و خواب
بنشینید پس حضرت امیر با او فرمود برگرد بسوی مرگ خویش پس عود کرد و در ایام ما نیز مشهور است که سابق از قبر مرحوم مغفرت مآب
شیخ زین العابدین نوه الطاب ثراه که از مشاهیر اوتاد و فرش مرا است نوحه بکار و شعر خوانی در مرثیه شنیده شده مرحوم

ملا علی رازی به جهت حقیر از زن وی اتفاقیه نقل کرد که شنیدم این شعر را میخواند دادی به کس آب نداوی بخیبین ارزد اوان در زندگانی
دادن کفن دیگر از حاج ملا در زنجان در ما بین کربلا و کاظمین به جهت مولف نقل کرد در حالتی که قسم یاد میکرد که در آنجا که ما بین حرمین است
و مقصد من زیارت بیت الحرام است اگر دروغ گفته باشم لعنت خدا بر من باد در حاجی مصطفی زنجانی عابد زاهد معروف فاتش
در منزل من اتفاق افتاد بعد از نماز صبح در پشت بام در یکدست لاله گرفته بود و در دست دیگر کتاب زاد المعاد یا تحفة الزائر بود
ناگاه شنیدم صدای افتادن چیزی آمد برخواسته بیرون شدم دیدم که با همان حالت که داشت از بام افتاده و لاله خاموش شده
و به جهت صدمه رسیده به من فرمود من امروز وفات خواهم کرد آدم فرست اولادم را خبر داده احضار کن من اطاعت کرده آدم
فرستادم و اولاد او را احضار کردم بعد از ظهر وفات کرد تشییع جنازه و تجهیز او طول کشید و کسان او هم دیر رسیدند شب
جنازه او را در مسجد نهادیم و چند نفر از قراء در نزد او حاضر کردیم میگوید قسم به خدا آخر هر آیه که میرسیدند جنازه با ایشان هم آواز
میشد و جناب آقا میرزا عیسی طبیب یزدی که برای معالجه مرحوم آیة الله فاضل یزدی قدس سره رفته بود به جهت حقیر نقل کرد که تقریبا دو
یک ساعت از قبض روح آن مرحوم آشکار از جنازه آن مرحوم صدا آمد و خطاب به من کرد فرمود میرزا به پسرم حسن آقا بگو که سه پنج باد در حجره
فلان در صندوق مانده است بدهد میگوید در من خیال کردم که شاید سکته کرده بوده است دست به نبض او نهادم هر چه دقت کردم
ابدا علامت زندگی نداشت و از اینها معلوم میشود که در شیعیان خالص شان نیز فی الجمله مادهٔ حیات هست آنست که این گونه کارها
از مرده شان ظهور میکند و الا چگونه بدن بی روح پوسیده نگردد و کرم او را نخورد و تکلم نماید و البته باید چنان باشد زیرا که اینها از
مخلوقات
اجتماع علم و عمل بعید نیست زیرا که کسانیکه در اخبار آمده صفت را دارند روحشان از طینت آل محمد علیهم السلام و بدنشان از طینت ایشان
نمونه آفریده شده و روحشان با نور ولایت معجون گردیده و صاحبان این صفت بعد از انبیا و اولیا از تمامی مخلوقات خدا
افضلند و شیخ حر رسول خدا فرموده که فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم و در معالم الزلفی از روضة الواعظین نقل کرده که آنحضرت فرمود
فضل عالم بر عابد هفتاد درجه است میان هر درجه تند رفتن اسب است هفتاد سال زیرا که شیطان در میان مردم بدعتها احداث
میکند پس عالم آنها را با بصیرت خود میداند پس از آنها نهی میکند و عابد مشغول است بر عبادت خود و متوجه آنها نمیشود و آنها را نمیشناسد
و از بعضی صحابه روایت کرده که مردی از انصار بحضرت رسول عرض کرد یا رسول الله آنگاه که جنازه حاضر شود و مجلس عالم

هم دسترس باشد کدام یک از آنها دوست تر است نزد تو که حضور بهم رسانم رسول خدا فرمود اگر باشد برای جنازه کسی که او را تشییع کنند
و دفن نماید بدرستی حضور مجلس عالم افضل است از حضور هزار جنازه و از عیادت هزار مریض و از قیام هزار شب و از روزه هزار روز و
هزار درهم که تصدق شود بر مساکین و از هزار حج بغیر از فریضه و از هزار غزوه غیر از جهاد واجب که جهاد کنی در راه خدا با مال و
جان خود و چگونه برابری میکند اینها با حضور مجلس عالم آیا ندانسته که بتحقیق خدا اطاعت کرده میشود با علم و عبادت کرده میشود با علم و خیر دنیا
و آخرت با علم است و شر دنیا و آخرت با جهل است و کلینی رحمه الله در کافی با سناد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که میفرماید
مردمان بر سه صنف بر میگردند عالم و متعلم و غثا یعنی از اراذل ناس پس مائیم علما و شیعیان ما متعلمانند و سایر مردمان غثا اند
مولف گوید که مستفاد از این روایت آنکه مرتبه تشیع محقق نمیشود مگر با تعلم علوم محدوده شرعیه پس اگر چنان نباشد داخل آنکه در جای
بسیار معتبره تعریف کرده معنی آن شان نه فقط با حکام شرعی است از زنان هان که بهره ... از موجبات ... شمرده شده پس جهالت با تشیع
که تا با مرتبه عصمت جمع نمیشود و بنا بقاعده انصراف مطلق بر بعضیه مراد از علمی که تعلم آن ممدوح است علوم شرعیه است زیرا که در دو خبر
مسند از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام روایت که رسول خدا داخل شد مسجد را که دید جماعتی مردی را میان گرفته اند فرمود این چیست گفتند
علامه است فرمود علامه چیست عرض کردند اعلم ناس است بر انساب عرب و وقایع ایشان و ایام جاهلیت و اشعار عربیه پیغمبر
فرمود این علمیست که ضرر نمیرساند کسی را که او را ندانند و نفع نمیرساند کسی را که او را بدانند پس از آن پیغمبر فرمود انما العلم ثلاثة آیة محکمة او فریضة
عادلة او سنة قائمة و آنچه سوای اینها است پس آن زیاده است و بعید نیست که مراد از آیه محکمه علم تفسیر باشد که راجع به محکمات قرآن باشد
و لفظ آیه محکمه در معنی مضاف الیه باشد و مضاف آن مقدر باشد که علم است و تقدیر چنان باشد که علم آیه محکمه و بکلمه او در بقیه کلام مراد از فریضه
عادله احکام ارث یا احکامیکه با قرآن مجید ثابت شده باشد چه این هر دو را فریضه نامیده اند و سنة قائمه علم اخبار است یا احکام آنها
با آنها و علم طب و کرحلوا آنها منع میکند ضرر میرساند هر یک از این علوم بر ایشه فضیلت است اگر چه کمال فضیلت جامعیت هر سه ثابت و تا باید
شیعه با متعلم و ائمه با عالم از برای این است که اکمل علم از ایشان است و شیعیان بدون تعلم از ایشان نمیتوانند چیزی دانسته باشند و
از صحت اطلاق عالم بر متعلم نشود زیرا که متعلم هم عالم است و اطلاق در مقابل جاهل صحیح است اگر چه علم را تعلم کرده باشند چنانکه ائمه
نیز از خدا و از رسول خدا تعلم کرده اند پس عالم غیر متعلم فقط ذات بسیط خدا است و لکن چون تعلم بلا واسطه از خدا مخصوص محمد و آل محمد است

کسی را که

آن است

ان است که عالی بر ایشان مخصوص شده است و منتهی بر شیعه شان که بنا بر مصطلح اخبار ساختند انبیا هم از جملهٔ شیعیان باشند خارج
بود نه گفت که مراد از تعلم استفاده است بحیثیته اعم از تعلم ظاهری باشد پس انبیا و محدثین که قابلیت استفاضه از افاضات لاهوتیه را بود
معنویت ارواحشان با نور ولایت آل محمد حاصل کرده اند پس معلومات شان نیز از فیوضات ایشانست پس ایشان نیز بالنسبه با آل محمد متعلم
اگرچه مستقل ان بلکه بالنسبه بغیر ایشان عالمند و این تعلم چون حصول و حب الوقوع مال انبیا بوده و سایر شیعیان بعد از ایشان این
رتبه تعلم از آل محمد شده اند پس خاتم متقدم را از انبیا بارث برده اند که قایم مقام ایشان شده اند آنست که فرموده اند العلماء ورثة الانبیاء
پس بقاعده اینکه اقل تحقق جمیع باکثر از سه نمیشود مقام اول ائمه هدی از آن ارفع است که علم را از سایر انبیا بارث برند و کو
از علما در این حدیث باید تلامذه آل محمد ع باشند نه ائمه هدی ع و بکذا معنی قوله علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل زیرا که شان ائمه ع
از تشبیه بر انبیا که در رتبه ادون از ایشانند بلکه شیعیان آل محمد ع علمای امت شدند از جهت شباهت بر انبیا و فرزندگی جهت استفاضه علوم کرده
و ایشان بهره از آل محمد استفاده کرده اند و دیگر جهت حفظ و روایت شرع پیغمبر اولوالعزم انبیای بنی اسرائیل حافظ و راوی شرع موسی
بوده اند و علمای امت حافظ و راوی شرع محمد صلی الله علیه و آله میباشند پس از این قاعده معلوم میشود که خطا رفته کسی که گمان کرده بودن علما را
در این حدیث عبارت از ائمه هدی چه از تقریرات متقدمه ما معلوم شده که شئونات ائمه هدی از این عوالم بسی بالا و بلند تر است بلی
و در درجات شیعیان آل محمد ع با انبیا هم رتبه و طرف قیاس نیز باشند فهرا ایشان را باید بر انبیا تشبیه نمایند اینکه آل محمد را که احدی
بر ایشان قیاس نمیشود چنانکه خودشان فرموده اند لا یقاس بنا آل محمد احد و همه احادیث که در فضیلت علما وارد است راجع
بتلامیذ ایشانست نه خودشان زیرا که خودشان از این عوالم بالاترند پس مراد از امانت عالم که جاری مجرای امانت رسول است
امانت شیعیان و تلامذه ایشان است پس در جائیکه امانت شیعیان لازم چنان ببین امانت امام چه طور باید باشد پس ببین
جزای کسانیکه بحضرت سید الشهدا و بحضرت سجاد و سایر ائمه امانت کرده اند چه باشد آخر چگونه امانت این شیعه امانت برده
ابلغ است از امانت بر زنده و بر بدن امام امانت کردند بان نحو که عریانا علی الرمضاء و آن کهنه پیراهن که در روز آخرین
پوشیده بود برای اینکه بلکه بر آن رغبت نکنند و از تن او بیرون نمایند آن را نیز نانجیبان کوفه و شام بیرون کردند و آن بدن نازنین
عریان بروی خاک افکندند و بر سر او امانت نمودند بر نیزه زدند و از درخت آویختند و بر تنور نهادند و بر پای تخت گذاشتند

و چوب خیزران بر لبانش زدند و در شام سنگبارانش کردند و حضرت سجاد را در اهوار دنبال امانت نمودند و در هنگام غارت
خیمه گاه در یکصوت گوسفندی که بروی آن خوابیده بود آن را کشیدند و آنحضرت را بروی خاک افکندند و در ورود مجلس ابن زیاد
که آن ملعون امر بقتل آن بزرگوار کرد و در ورود شام که آتش از بامها بر سر اهلبیت طهارت میریختند از جمله بر عمامهٔ آن بزرگوار هم آتشی افتاد
چنانکه عمامهٔ او بسوخت و در مجلس یزید آنگاه که گفت من هذا الغلام گفتند که هو علی بن الحسین گفت شنیدم که علی بن الحسین را
خدا کشت در کربلا حضرت فرمود او برادر من بود خدا قاتل او را لعنت کند و اما الله یتوفی الانفس حین موتها یزید گفت
باز ترا جرئت که مرا جواب میدهی فامر بضرب عنقه فتعلقت به عمته زینب قالت یا یزید ان اردت قتله فاقتلنی معه
فنظر الینا الیزید و قال عجبا للرحم و در روایتی آنحضرت را کشیدند و بردند با تیغ جلاد گردن بالا کرد که گردنش را بزند دستی از غیب
ظاهر شد و از روی جلاد در زد الخ — الحسن منک الدقار —

المجلس السادس والخمسون تنزل الملائکة والروح فیها

اما حیات شهدا کسانیکه در راه خدا کشته شده اند پس فی الجمله منصوص قرآنست قال الله تعالی و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات
بل احیاء و لکن لا تشعرون و در آیهٔ دیگر احیاء عند ربهم یرزقون و در تفسیر صافی در ذیل آیه اولی جمع از احادیث راجعه بحیات
مؤمنین در قالب مثالی ذکر کرده گویا چنین فهمیده که مراد از این همان حیات برزخی است که عموم مؤمنان در راه خدا مرده اند
و این بظاهر بلکه صریح قرآن منافی است زیرا که قتل را تقییم دادن از موت تحف الف غیر جایز و تسویه شهدا با سایر مؤمنان
و حال آنکه تخصیص اضعیف بر شهدا مخالف آنست بلکه چنانکه در مجالس سابقه ذکر شد حیات برزخی بر مؤمنان هم اختصاص
ندارد پس بنابراین ناچار باید حیات و زندگی شهیدان باو صفی باشد که جهت اختصاصی داشته باشد و این از آن معقول کسی است
که این زندگی را عبارت از زندگی آخرت قرار داده و حال آنکه مسلم مذاهب اسلامیه است که در آخرت مؤمن و کافر
و شهید و غیر شهید همه زنده خواهند شد پس ادق همه اقوال وارده در این مقام قولی است که در منهج الصادقین از ابن عباس
نقل کرده که شهدا در نزد خدا زنده اند با روح و اجساد خود و بامداد و شبانگاه روزی بایشان میرسد و ایشان خرم و شادند
با آنچه خدا بایشان میدهد و از مجمع البیان نقل کرده که علما در باب شهدا چند قول گفته قول صحیح آنست که ایشان زنده اند

ظاهر قرآن

از

از روی حقیقت تا روز قیامت و این قول ابن عباس است و قتاده و مجاهد و حسن و عمرو بن عبید و واصل بن عطا و محمد بن جبائیست
دوم آنکه ایشان روز قیامت زنده خواهند شد و مشاغل بهشت و بنا بر این اسناد حیات بر ایشان بر سبیل مجاز باشد از
قبیل تسمیه شیء باسم ما یؤول الیه و این قول منقول است از بلخی و کسی دیگر بر این نرفته سیم زنده اند بدین و حجت و هدی یعنی گویند
ایشان مرده اند در دین بلکه زنده اند بایمان و عبادت و اطاعت و هدایت و مثل این است تسمیه ضلالت بموت و هدایت
بحیات چهارم آنکه جمیل ذکر و ثنا چنانکه امیر المؤمنین ع فرموده هلک خزان الاموال و العلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم
مفقودة و آثارهم فی القلوب موجودة و معتمد قول اولست زیرا که اجماع مفسرین بر آنست و دیگر آنکه خطاب بمؤمنان است
و ایشان میدانستند که شهدا بجهت هدایت منشور و محشور خواهند شد در روز قیامت پس قوله و لکن لا تشعرون معنی نباشد بجهت شعور ایشان
براین و اقرار ایشان بر آن و دیگر حمل حیات بر ذکر جمیل مستلزم تخصیص ایشان است بآنچه همه علما و صلحای امت شریک اند باین
انتهی ما اوردناه اولی من التهج و باید دانست که در اغلب آنچه ذکر فرموده در رد اقوال مذکوره نقض و ابرام بر آنها متوجه است
...است که آیه ظاهر است در خصوصیت شهدا بزندگی و اگر مراد زندگی همه مرده باشد که زنده اند در قالب برزخی باشد منافی اختصاص
خواهد شد و قول بحصول عذاب یا ثواب میت مانع است از حمل بر حیات بواسطه مجاز و ذکر جمیل پس ناچار باید قول حق آن باشد که ما گفتیم و کرامت
در بدن ایشان در مرقد خود زنده باشند مانند کسی که در خواب شده و ارواح شان در قالب برزخی چنانچه در هر جا قبور شهدای
اسلام نبش شده اجساد شان نرو تازه یافت شده مانند کسی که بخواب رفته باشد و اسید قدرة خدا تعالی صعوبتی ندارد خصوصا بنابر
آنچه شنیدی که ابدان شهید از اجساد لاصل الطینت مخصوص کمون آفریده و از طینت عالم عناصر نبیاشد و شاید آنکه از طینت بهشتی
بوده باشد بدان تقریب که گفته شد و باید دانست که اطلاق آیه شامل است بر هر کسیکه در راه خدا کشته شود اگرچه در جهاد هم نباشد بر
با اگر کسی در دفاع از هجوم کفار بر حوضه یا بلاد اسلام کشته شود و مشمول آیه شریفه است یا اگر کسی از روی ملاحظه تکلیف الهی و رعایت
متعرض در شرع امر معروف و نهی از منکر کند و فاسق از روی عداوه در سر این اورا بکشد البته آیه شریفه بر او شامل است زیرا که
در راه خدا کشته شده است کیف لا و حال آنکه خداوند عالم در قرآن مجید قتل آمرین بقسط را با قتل انبیا در سلک واحد شمرده بقوله
و یقتلون الانبیاء و یقتلون الذین یأمرون الناس بالقسط چو حقیقت راه خدا عبارة است از دین و شرایع الهی پس هر کس

لطیف ۲

در ترویج آن و دعوت کردن بسوی آن کوشش کند با جان و مال و بصرف وقت جهاد در راه خدا کرده است و اگر در این راه
کشته گردد در راه خدا کشته شده است مگر آنکه در ملاحظه شرایط امر بمعروف که منها عدم ضرر است اهمال نماید بلکه بموجب آنچه در بعضی
از حدیث حضرت امیر ع گشته شدن در امر بمعروف و نهی از منکر افضل است از کشته شدن در جهاد زیرا که امر بمعروف از جهاد هم
افضل است چنانچه حضرت صادق ع هم امر بمعروف و نهی از منکر را با تمام فرایض و واجب و واجبات سبقت و کافی الخبر المروی
معلم الرتضی عن الکلینی طلب ثواب باسناد عن جابر عن ابی جعفر ع فرموده بایر باشد در آخر زمان قومی که مردمان ریا کننده ای در میان ایشان
جمع گردد بنیفرون و یتکلمون حدثا سفها... معنی آنست که بسوی ایشان هجرت میکنند و سبب ایشان سکون نفس پیدا میکنند
جماعت تازه حادث شده و سفها باشند یا آنکه بعضان سخاوت آمیزه از ایشان میشوند یا در گردش سکون نفس نمایند و واجب
نمیدانند امر بمعروف و نهی از منکر را مگر آنکاه که از ضرر مأمون باشند و عذر تلاش و چاره سازی رخصت در این باب میکنند
میشوند بزلات و اشتباهات علما و فساد علم ایشان را و اقبال میکنند بر نماز و روزه و هر آنچه ضرر نرساند در جان و مال و اگر
ضرر برساند نماز بر سایر آنچه بکار میبرند در اموال و جانهای خویش یعنی نماز بر امور متعلقه بمال و جان مانع جویی هر آینه ترک میکرد
چنانکه ترک کردند اسمی و اشرف فرایض را بدرستی که آن امر بمعروف و نهی از منکر فریضه بزرگیست که بواسطه آن اقامه میشود
فرایض در آنهنگام تمام میشود غضب خدا بر ایشان پس تعمیم میدهد بر ایشان بانقاب خویش پس هلاک گردند خوبان در خانه
بدان و صغیران در خانه بزرگان بدرستی امر بمعروف و نهی از منکر راه انبیا و دین صلحا است و خوش ... اسلام بزرگیست که بواسطه
آن اقامه و بر پا میشوند واجبات و مأمون میدارند مذاهب یعنی مصون از ایراد و فراز و شبهات منافقان میمانند و بواسطه
آن حلال گردد کسبها و باز داده شود مظالم و تعمیر کرده شود زمین و انصاف برده شود از دشمنان و استقامت در استی پذیرد پس انکار
کنید با دلهاتان و تلفظ نمائید بزبانهای خودتان و شکسته دارید با آن بجهات ایشان را و نترسید در راه خدا از ملامت ملامت کنندگان
پس اگر قبول موعظه کردند و بسوی حق رجوع نمودند پس راهی نیست بر ایشان یعنی دیگر جای بحث نیست انما السبیل علی الذین یظلمون الناس
و یبغون فی الارض بغیر الحق اولئک لهم عذاب الیم پس آنگاه یعنی اگر رجوع بحق نکنند و از ظلم و طغیان دست بر ندارند پس جهاد کنید با
ایشان با بدنهاتان و جانها و خود دشمن دارید ایشان را با دلهای خویش در حالی که طالب سلطنت و تعدی کننده در مال نبوده باشید و

علی نقی

ارده

و اراده نکرده باشید غلبه کردن بواسطه علم را تا آنگاه که برگردند بسوی فرمان خدا و راه برند بر طاعت او و پیغمبر باید بود خدا یتعالی وحی
کرد بسوی شعیب نبی که من از قوم تو صد هزار نفر را عذاب خواهم کرد چهل هزار نفر از اشرارشان و شصت هزار نفر از اخیارشان عرض کرد
خدایا اینها اشرارند پس تقصیر خیارها چیست پس خدا براو وحی کرد که آمد و رفت نمودند با اهل معاصی و غضب نکردند بجهت غضب من
و در [illegible] الکتاب رحمتی باسناد از یحیی بن عقیل از حسن روایت کرده که امیرالمؤمنین خطبه خواند پس خدا را حمد و ثنا گفت و فرمود
اما بعد بدرستی جز این نیست هلاک شدند آنانکه پیش از شما بودند از بابت آنچه عمل کردند از معاصی و نهی نکردند ایشان را ربانیون
و احبار از آن و همینکه ایشان آنگاه که تمادی کردند در گناهها و نهی نکردند ایشان را ربانیون و احبار نازل گردید بایشان
عقوبتها پس امر کنید بمعروف و نهی کنید از منکر و بدانید که بدرستی امر بمعروف و نهی از منکر نزدیک نمیکنند اجلی را و بریده نمیکنند رزقی
بدرستی که قضا بر پیمودن نازل گردد از آسمان بزمین مانند قطرههای باران بسوی هر نفس بموافق آنچه مقدر کرده خدا از برای او از زیادتی
و نقصان پس اگر برسد بیکی از شما مصیبتی در اهل یا در مال یا در جان و دیده باشد در نزد برادر خود وسعتی و خوشی در اهل یا در مال یا در جان
پس نباید برای او فتنه باشد بدرستی مرد مسلمان هرآینه بریست از خیانت مادامیکه فاش نکرده دنائتی که ظاهر شود و پس خاشع گردد برای
آن آنگاه که مذکور گردد و دلیل کند بواسطه آن لئام مردم را میشود مانند قمارباز که منتظر [illegible] اول و فرصت میشود که
از اینکه خود برخیزد و واجب دارد برای او غنیمت را و رفع میکند از او زیان کار را همچنانست مرد مسلم که بری باشد از خیانت انتظار
میکشد از خدا یکی از دو خوبی را یا داعی خدا را آنچه در نزد خداست بهتر است برای او و یا اینکه روزی خدا را پس ناگاه و صاحب اهل
و عیال و مال و ثروت باشد و دینش هم با وی بماند در حالتی که کافی باشد او را بدرستی که مال و اولاد زراعت دنیا میباشند
و عمل صالح زراعت آخرت است و گاهی میشود که خدا جمع میکند آنرا هر دو را برای جماعتی پس حذر کنید از خدا از آنچه که تحذیر کرده
شما را از خود و خشیت کنید از او چنان خشیتی که تعذیر نباشد و عمل کنید بدون ریا و سمعه پس بدرستی هرکس عمل کند برای غیر خدا بدرستی
خدا وامیگذارد او را بسوی کسی که برای او عمل کرده فسأل الله منازل الشهداء و معایشة السعداء و مرافقة الانبیاء و مؤلف
گوید که احادیث در اهمیت امر بمعروف و نهی از منکر بسیار است و از همه آنها معلوم میشود که قوام تمام واجبات و بقای شرع مبین
بر امر بمعروف و نهی از منکر است پس جهاد و شهیدان از برای اجرای دین خداست در میان کافران و امر بمعروف و نهی از منکر

از برای ابقای دین در میان مسلمانانست و بدیهی است که اگر دین در میان مسلمانان باقی نماند جهاد بی اثر خواهد شد بلکه جهاد
را در راه دین میکنند نه کسانیکه سیدین نباشند با اسلام پس محرز گردید که امر بمعروف از جهاد اهم است چنانچه اگر گفته کنند امر بمعروف را
جهاد کنندگان افضلند و مؤید این است آنچه ماثور است از قول رسول خدا ص مداد العلماء افضل من دماء الشهداء و
مقاتله با کفار و تحمل زحمت امر بمعروف و نهی از منکر راجع بر یک وادی و مقصد میباشند زیرا مقصود از هر دو تا حفظ نوامیس الهی و اجرای
و اجرای قوانین اسلامیت غایة اینکه جهاد از برای حفظ اصول و امر بمعروف از برای حفظ فروع و ترک آنها هم منتهی بر انمحاق اصول
میشود و تمام شده و چون نحو جهاد از جمله فروعست و ترک امر بمعروف و نهی از منکر مظنه ترک جهاد و ترک جهاد مظنه محو اسلام است
پس امر بمعروف از جهاد اهم خواهد شد و چون مداد علما در حفظ نوامیس خدا اهم از دماء شهداست بجهة آنکه مداد است که اسلام و احکام
او را از قرون ماضیه حفظ کرده بقرون آتیه رسانیده تا اکنون شهدا اگرچه حفظ میکنند اسلام را تا زمانی لیکن همه در زمان از شهدا رفته
علاوه بجهة اینکه جهاد در قرون آتیه نیز نسبه است بر استماع فضایل و وجوب طلب تارک آن و اینهم نسبه است بر اینکه باید احادیث
رسول خدا ص و ائمه هدی ع در میان جماعت وجود داشته باشد و اینهم منحصر است بر اینکه باید مداد علما مصون و محفوظ بماند علاوه شهید میشود
با جهاد خود هر کفاری را اجبارا داخل اسلام نماید آنا میشود در بواسطه مداد علما کفار اختیارا قبول اسلام نمایند و لیکن در میان شهدا
بعضی هم هستند که شهادتشان نوعی اسلام را حفظ کرده که ابد الآبدین اثر شهادتشان در اسلام دخیل است بحیثیتی که اگر شهادتشان
نبودی مداد علما هم ثمری نمی بخشید یعنی نامی از اسلام باقی نماند تا آنکه عالمی یافت شود حفظ احادیث کند یا اینکه آنها را ابلاغ نماید
و امر بمعروف کند یا نهی از منکر پس شهدای بدر و یا احزاب چه اگر ایشان در راه اسلام شهید نمیشدند یکباره کلمه اسلام از میان
برمیرفت و بعید نیست که بگوئیم امثال این شهدا از اطلاق دماء الشهداء مستثنی باشند چنانکه در نزد صاحبان [illegible] و حدیث شریف ضربة
علی یوم الخندق افضل [illegible] برادعای ما اشعار دارد زیرا که نکته اینکلام این است که ضربت امیر ع درخصوص آنموردی اسلام شده
علی الانحصار بحیثیت لولاها عبادة از ثقلین یعنی احدی در دنیا یافت نمی شد و همچنین اگر شهادت این شهدا نبود نامی از اسلام و عالم و
حدیث و کتاب و امر بمعروف باقی نمیماند و از اینجا دانسته میشود جهة افضلیت شهدای کربلا از همه شهدا و علما افضلند زیرا که بواسطه
شهادت شهدای بدر و احزاب همان اسلام تا وقت رحلت باقی ماند اما در آن ایام بواسطه اسباب فراهم آورده بنی امیه اگر شهدای

کربلا

کربلا شهید می شدند همه زحمتهای انبیا و شهدا (علیهم السلام) بهدر میرفت و از آن تاریخ تاکنون اسلام را شهادت شهدای کربلا زنده
داشته چنانکه کفار هم نمیتوانند انکار کنند که در حکم امروز اسلام باقی نمانده مگر از برکت تعزیه داری و زیارت آن بزرگواران و در بین
ایشان هم هر کس مظلومیت او بیشتر است باعتقاد دوامی فضیلت او در حیثیت حفظ اسلام بیشتر است و هر یک از ایشان خصوصیات
دارند ختم کن مجلس را بذکر خصوصیات آن بزرگواران و مرا هم باد عای خیر یاد کن.

المجلس السابع والخمسون فی تتمة الکلام فی خلق النور والروح فیها

در احادیث سابقه مذکور گردید که گاهی پیغمبر فرمایند که ابدان ما را از خاک علیین خلق کرد و ارواح ما را از چیزیکه بالاتر از آنست
و گاهی پیغمبر فرمایند که ارواح ما را از نور عظمت خود آفرید و تمام کلام در مقام محتاج بحث در امور سیت اول آنکه معنی خلق کردن
روح از نور چیست دوم آنکه خلقت ارواح بر خلقت ابدان مقدم است یا نه سیم آنکه مراد از اشباح چیست و آیا اشباح ارواح
واحده یا غیر آنها پس در امر اول میگوئیم که باید دانست که در بعضی اخبار تقدم خلقت با نور هم تعبیر شده مثل آنچه پیغمبر فرمود اول ما
خلق الله نوری و در بعضی پیغمبر فرماید که نوری خلق کرد و از آن نور روح مرا خلق فرمود چنانکه انشاء الله خواهد آمد پس اول باید معنی
نور را بدانیم و بعد از آن شروع بشرح مقصود بشود پس میگوئیم بحول و قوة پروردگار و توجه خلیفه پروردگار باید دانست که نور بحسب
آنچه از استعمالات عرب برمیآید اصل معنی اش روشن و ازاله کننده شبهه و دلالت کننده بر مرئی و ازاله کننده ظلمت
تاریکی میباشد و از اینجا است که روشنائی آفتاب و ماه و شمع و چراغ را نور میگویند و قرآن و پیغمبر و امام و عالم را نور گفتن
صحیح است و بنابراین در قوله تعالی الله نور السموات والارض تجوزی نباشد زیرا که خدا است دلالت کننده و راهنمون و ازاله
کننده شبهه حقیقة در مجمع میگوید که نور همان ضیاء است و آن خلاف تاریکی است و نامیده شد پیغمبر با نور بجهة دلالتهای واضحه که
از او ظاهر شده اند از برای بصیرتها و نامیده شد قرآن با نور بجهة آن معناهائی که بیرون آمیده با آنها مردمان از ظلمات کفر و گفته
گفته شود که خدا تشبیه نامید نفس خود را بنور بجهة آنکه مخصوص گردیده با آن از اشراق جلال و بهجت عظمتی که محو میشود در نزد آن هر نوری که جنب
و هم پیغمبر فرماید نور کیفیتی است که با خوی خود ظاهر گردد و غیر خود را ظاهر نماید و ضیاء اقوی است از آن و اتم است و بدین سبب تعبیر
شده است بر آفتاب و گاهی فرق داده شود میان آنها باینکه ضیاء ضوء است ذاتیه و نور ضوء است عارضی مؤلف گوید

ظاهر شد فرق میان ضوء و نور همانست که ضیاء عبارتست از خصوص روشنائی و از جرم مضیئی حاصل گردد بخلاف نور که به دلالت
کننده و مزیل شبهه را نور گفته اند پس نور اعم است و اطلاق آن بر ضیاء صحیح است اما ضیاء مختص است و اطلاق آن بر نور در تعبیر صحیح
نیست کما فی قولهم العلم نور و الایمان نور والعقل نور والقرآن نور پس استعمال ضیاء در این موارد و امثال آن نه صحیح
بخلاف اطلاق نور بر روشنائی آفتاب یعنی نور الشمس و نورت الشمس آنهم صحیح است و از اینجا معلوم میشود که چرا در
قرآن مجید از پیغمبر تعبیر با سراج منیر و تعبیر فرموده با سراج مضیئی زیرا که ضیاء در غیر روشنائی محسوس از جرم استعمال نمیشود پس بنابر
برا بیعة نه چون ارواح حضرات معصومین دلالت کننده تمامی ماسوا میباشند بر معرفت خدا و ازاله کننده شبهه از ماسوا
میباشند و بزرگی و عظمت خدا با ایشان ظاهر و هویدا شده است پس ارواح ایشان نور عظمت خدا میباشند یعنی چیزی هستند
که بواسطه آنها و تأمل در حالات آنها بر عظمت خدا پی برده میشود چنانکه هر یک بمراتب مخلوقات دلالت بر خالق و قدرة او میباشد
غایة اینکه هر مرتبه از مخلوقات باندازه خویش دلالت بر خالق دارد و ائمه هدی که اصل تمامی موجوداتند وجود ایشان
کاملترین خلایق دارند از تمامی مراتب شتر حکایت از عظمت خدا میکنند مثلا جمادات دلالت بر وجود خالق و قدرة بر ایجاد جماد
دارد و چون بر نباتات بنگریم بر چیزی از قدرة او زیاد تر از آنچه جمادات دلالت دارند و اقف میشویم و در حیوان
بیشتر از آن آیات قدرة او موجود است و بیشتر از آن در انسان که جامع مرتبه نبات و حیوان و نطق و مقامات انسانیت است
و بیشتر از خلق انسان مرتبه اولیا و شیعیان و انبیاء دلالت دارند بر قدرت خدا و جامع صفات ملکوتیت و لاهوتیت میباشند
و بالاتر از همه این مراتب مقامات حضرات با برکات محمد و آل محمد از عظمت خدا و سعه قدرة او و آن نه همانند بلکه معانی اسماء حسنی پروردگار
از ذوات مقدسه ایشان پدید آید چنانکه پیغمبر فرمایند که مائیم اسامی حسنی خدا مثلا اگر کسی بخواهد عالمیت خدا را فی الجمله بداند
و نمونه از آن بدست آرد بر عالمیت و علم آل محمد نظر کند و در آن تأمل نماید ببین علم ایشان چه طور است در اوی گوید که در ما
از بیابانی افتاد که موج چنان در آنجا مانند دریا موج میزد یکی از اصحاب چون کثرت موج چنان دید گفت سبحان خالقها
حضرت امیر فرمود چنان مگوی بلکه بگوی سبحان خالق خالقها و خدا هر چه قسم بخدا من شماره آنها را میدانم و میشناسم نر آنها را
از ماده آنها میدانم صحیح آنها از سقیم آنها پس ما می بینیم همین بزرگواران اقرار دارند بر اینکه ما را خدا تعلیم کرده کما قال الحجه

انا الجاهل الذی علمته و از اینجا دانستیم که جائیکه علم مخلوق از تعلیم او چنان باشد پس علم خالق چه سان است و بگذار که چیزهای
بسیار که دلیل عزت شان است از قبیل خبر دادنشان از مغیبات و امور آتیه که بیرون از حد احصا است خصوصاً آنهائی که از
حضرت امیرالمؤمنین مشهور اند از قبیل خبر دادن آن بزرگوار از بنای بغداد و حکومت زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف و سلطنت
مروان و اولاد او و خلافت بنی عباس و شهادت عمرو بن حمق خزاعی و میثم تمار و واقعه جانگداز کربلا و غیر ذلک که ما اغلب آنها را
در کتاب مجالس الاصول با شرح و بسط نگاشته ایم و خبر دادن حضرت سجاد بحکیم سندی که عالم مدینه در یک طرفة العین بهشت بهزار
عالم امیر میکند و نقل فرمودنش گذارشات سفر او را از روز یکه بیرون شده بود تا آنگاه که وارد مدینه شده بود و خبر دادن حسن
مجتبی از احوالات عربی که بقصد کشتن رسولخدا بمدینه آمده بود و از غیر ذلک تماماً یکی با وجود این آن بزرگواران علم غیب را از خود
نفی کرده و از تخصیص بذات باری میکنند پس از این قیاس معلوم میشود فی الجمله علم خدا چه عالم است و اگر کسی بخواهد که از اندازه
قدرة الهی فی الجمله مستحضر گردد باید بنگرد بر قدرة ائمه هدی که همه خارق عادت بودن قوة شان و شجاعت شان مثل جنگیدن
حضرت امیر با هستیهزار نفر لشکر معاویه در صفین آنگاه که همه لشکر یکباره هجوم کردند و حمله بر آنجناب نمودند تا آنکه بدست
کراو عباس این مرد و اسامی علی است و بر داشتن او باب خیبر و سنگ چشمه مسجد براثا و حرکت دادن او استونه را بر بالای
آن دو خانه که از بالای یکدیگر بنا شده بود و قدرة او بر طی مسافت بعیده در زمان قلیل مانند حاضر شدن از مدینه در مدائن
برای تجهیز سلمان و از کوفه در مصر برای دفن مالک در ظرف یکساعت و با وجود اینهمه شوکت و اقتدار اقرار بعجز در جنب
قدرة الهی دارد و همواره بدرگاه او تذلل و زاری مینماید پس از این قیاس اندازه قدرة الهی فی الجمله بدست میآید که آنشخص مقتدر
او را اعتراف دارد که همه این اقتدار من از عطای او است ثانیاً برادر سجاید اظهار عجز و تذلل میکنند بلکه بیشتر از دیگران از او
میترسد پس از اینجا باید قدرة خدا چه طور باشد و همچنان ملاحظه مراتب عبادتشان کاشف است از عظمت الهی از اینروی
در جائیکه همچنان بزرگواران با همه آن شان و شوکت که دارند تا آن مرتبه در بندگی او مواظبت دارند که ساعتی از اوقات
عمر خویشتن را در غیر عبادت بمصرف نداشته مع ذلک بر قصور در بندگی اقرار دارند چنانکه حضرت امیر مکرر عرض میکرد ما عبدناک
حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک با اینکه مادام العمر صائم النهار و قائم اللیل بود پس از این معلوم میشود کمال عظمت

و بزرگی او و اینکه بالذات مستحق عبادت است بجمیع عباد خدا بر انسان در حیثیت کند فرا خور عظمت و استحقاق او بندگی نماید مشعر
جائیکه عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد و اگر بخواهی که از معنی حلم خدا فی الجمله خبردار باشی باید بنگری بر حلم ائمه هدی با وجود آن
اقتدار و سلطنت معنوی چگونه از سفاهت جاهلان حلم مینمودند چنانکه هر گاه جبین مبارک رسولخدا مجروح شده بود خون که جاری
میشد با دامن ردا میگرفت و نمیگذاشت که قطره از آن بر زمین برسد حکمت سؤال کردند فرمود میترسم اگر این خون بر زمین برسد خدا
بر اهل زمین غضب کند ملائکه آفتاب و ملک باد و زلازل و دریاها هر یک خواهش کردند که اذن بده کفار را هلاک کنیم فرمود
من شما را امر میکنم به بدعای من آمین بگوئید دست بالا کرد و عرض نمود خدایا از رحمت بگذر و تعجیل در عذاب ایشان مکن چه ایشان
جاهل اند جبرئیل گفت الله یعلم حیث یجعل رسالته حضرت امیر غلام خود را مکرر خواند جواب نشنید پس وقتیکه دید در بستر خوابیده و پاهای
خود را بدیوار نهاده فرمود نمی شنیدی که ترا میخواندم گفت میشنیدم فرمود چرا جواب نمیدادی عرض کرد از تو نمی ترسیدم و خوم خرسم
سجده شکر گذاشت شکر خدا را که مخلوق او از من نمیترسند و انتقام را آزاد فرمود غلام حضرت سجاد کاسه آش را در مجلس مهمانی افکند بر جسم
آن بزرگوار ریخت و ترسید غلام گفت الکاظمین الغیظ فرمود کظمت غیظی عرض کرد و العافین عن الناس فرمود عفوت عنک عرض
کرد والله یحب المحسنین فرمود ترا آزاد کردم مردی عمری در هر جائی که حضرت کاظم را میدید آنچه از بی ادبی و فحش گوئی می
توانست مضایقه نمیکرد اصحاب بیحوصله شده بر او متعرض شوند حضرت منع نمود رجوع ندارید تا روزی حضرت تشریف
برد بمزرعه او مرد عمری بحضرت از دور رسید شروع کرد بفحش گوئی و حضرت سواره بر مزرعه داخل شده بود عمری میگفت که
زراعت مرا خراب کردی حضرت تبسم کنان رسید فرمود ای مرد زراعت تو چه قدر حاصل میداد عرض کرد فلان مقدار کیسه باو داد که شش
برابر آن مقدار بود عمری که اینرا دید خود را بر قدمهای حضرت افکند و گفت الله یعلم حیث یجعل رسالته بعد از آن همیشه دعای
میکرد و هر جا که حضرت را میدید میگفت سید ما موسی بن جعفر پس در جائیکه حلم خلفای خدا چنان باشد پس حلم خدا چه طور
باید باشد آنست که دشمنان خود را مهلت میدهد بفرعون سفارش میدهد که پانصد سال است انا ربکم الاعلی میگوید نعمت هم اقرار
سلطنت من بکن پانصد سال دیگر ترا سلطنت بدهم و از جمیع امراض صحت بدارم و جان دادن برای تو آسان کنم
و آخر کار ترا بیامرزم بحضرت موسی فرموده فرعون عوض آنچه از تو سلطنت و چاپلوسی مینمود اگر یکبار هم مرا میخواند از غرق

درخواست مینمودند و در انجات میدادم و از جمله اسماء الهی صابر است ولیکن ما معنی صبر را در خدا نمیتوانیم بدانیم بلی میتوان که
از ملاحظه درجه صبر و تحمل اطفای او بجانه در فهم خود تقریب کرده دانسته باشیم و درجه صبر یکه مخلوقی را چنان قوه تحمل داده است آیا بچه
او ملزوم تحمل چگونه باشد و باید دانست که صبر بمعنی حقیقت خود فرض آن مانند بعضی اعضای اسماء در خدا ممکن نیست و معنی صبر کردن خدا
آنست که او با ارباب معاصی مانند کسی که از بندگان و زیردستان خود تحمل اذیّتی کند و بر امور وارده شاقه از ایشان صبر ورزید تعجیل
در مؤاخذه نکرده رفتار میکند و الّا چیزی بر خدا گران نیاید که بر آن تحمل کند و محصّل معنی صبر آنست که گناهکاران را مهلت میدهد
بر رحمتهای وارده از ایشان بر اولیای خویش مجاری مجرای در عهد رحمت بر خویش است تعجیل در مجازات و عذاب نمیکند لیکن
همین در خدا چنانست که حد آن در عقول ما نگنجد و نشود دیگر آنکه در صبر و تحمل ائمه هدی تأمل کنیم آنوقت محشور میدانیم حدود یکی
صبر و تحمل مخلوق چنان باشد پس خالق چگونه باید باشد مثلا حضرت امیر با همه آن اقتدار داشت در پیش چشم او ناجیبان زنا
باری کرده بخانه او ریختند و از دیوار بیرون جنازه و ادخل صحن شدند بالاتر از اینها فاطمه زهرا را زدند و در میان در
دیوار گذاشته فشار دادند ... محسن را که ... را بجسم نامیده بود سقط کردند مع ذالک کلّه تحمل کرد و حال آنکه اگر یک مسح
میکشید همه جماعت زیر و خاک میشدند چنان صبر نمود که تا ابد از دست او کاری نیاید و بر چیزی قدرت ندارد و بالا ...
از صبر و صبر امام حسن ع بظهور پیوست که با اینکه از دوله بود و همه چیز در اختیار او بود کارش بجای رسیده بود که در محضر او پدر بزرگوارش
ناسزا میگفتند و در کوچه از پیش روی او میگذشتند و بر او سلام نمیدادند میفرمود چرا اسلام نمیدهید حال آنکه من پسر پیغمبر شما ام میگفتند
چرا بتو سلام دهیم مذلیل کننده مؤمنان و سیاه کننده روهای شیعیان و بر اینهمه صبر میفرمود اما صبر حضرت سید الشهداء در این روز
خود بمرتبه رسید که ملائکه ما متعجب کردند کما فی الزیارة ولقد عجبت من صبرک ملائکة السموات چرا بایست تعجب نمایند و حال آنکه
مانند زینب کبری را با معیت زنان و دختران خود باسیری داد چنانکه با ایشان میفرمود مهیا باشید بر اسیری گویا می بینم که شما را دست
بسته و روگشاده سوار شتران و ... بی غطا و پوشش کرده در کوچه و بازار ها میگردانند بر مرگ برادران و جوانان و شیرخواران
صبر مینمود مگر در شهادة چند نفر نوشته اند ... که شاهزاده علی اکبر را که غلطان بخون خویش دیده فرمود ... مقتول دعا
اجرا اسم علی ... هتکا حرمة الرسول قتل الله قوما قتلوک دیگر در شهادة عبد الله صغیر فرمود پسر جان وای بر حال کسیکه

جدّ تو در روز قیامت خصم ایشان خواهد شد دیگر در شهادة حضرت علی اصغر فرمود خدایا اینکه ناقه صالح نیست نزد تو خوارتر از بچه
من نیست اللهم احکم بیننا ... علیهم برکات السّموات و الارض دیگر مرثیه خوانند در بالای جنازه او یا ابت لامرک ... دیگر در شهادة
حضرت ابو الفضل ... در غایت درجه اظهار دلشکستگی نموده است ... التماس دعا از خوانندگان این کتاب داریم

المجلس الثامن والخمسون ... الملائکة والروح فیها

سید بحرانی در باب ششم از جلد خامس از کتاب معالم الزلفی از محمد بن خالد الطیالسی و محمد بن عیسی بن عبید از ... روایت کرده
نقل فرموده و ما ترجمه آنرا در کتاب میزان الانصاف نقل نموده ایم ولی در اینکتاب بجهة اهمیت مطلب بنای ... عبارت
خبر را نقل کرده بعد آنرا با شرح و کشف مورات آن تذیل نمائیم قال قال ابو جعفر محمد بن علی الباقر کان الله ولا شیء غیره ولا معلوم
ولا مجهول فاول ما ابتدأ من خلق خلقه ان خلق محمدا و خلقنا اهل البیت معه من نور و عظمته فاوقفنا اظلة خضراء بین یدیه
لا سماء ولا ارض ولا مکان ولا لیل ولا نهار ولا شمس ولا قمر یفصل نورنا من نور ربنا کشعاع الشمس من الشمس نسبح
الله ونقدسه ونحمده ونعبده حق عبادته ثم بدا لله ان یخلق المکان فخلقه وکتب علی المکان لا اله الا الله محمد رسول الله
وعلی امیر المؤمنین ووصیه وبه ایدته ونصرته ثم خلق الله العرش فکتب علی سرادقات العرش مثل ذلک ثم خلق السموات فکتب
علی اطرافها مثل ذلک ثم خلق الجنة والنار فکتب علیهما مثل ذلک الخبر چون ذیل خبر طولانی است ناچار باید با همانقدر
که مذکور شد اکتفا نمائیم در اینمقام بشرح فقرات مزبوره میپردازیم قوله کان الله ... بودن حقیقی است لیکن نه بودنی که بعد از نبودن
احداث شود بلکه او تعالی اول و ابدا ازلا قوله ولا شیء غیره یعنی چیزیکه اطلاق شیئی بر او صحیح شود بغیر خدا اطلاق شیئی بر او مجاز
صحیح است و هو شیء لا کالاشیاء ولا معلوم و لا مجهول یعنی چیزیکه قابل معلومیت یا مجهولیت باشد نبود یعنی در عالم خلق و امکان و الّا
خدا عالم بود بر جمیع معلومات اگرچه معلوم موجود نبود قوله فاول ما ابتدأ ... ابتدا ... بعالم خلق است و الا خدا همواره خالق
فاعل بالقوه بوده است و خلق در اینمقام ظاهرا بمعنی تقدیر است بدلیل قوله و قضا زیرا که اگر بمعنی آفرینش باشد مخلوق هر چه باشد
در وجود خود محتاج بمکانست و مفروض خبر آنست که مکان و قضا نبوده است پس این جمله باید در علم خدا باشد و محصّل آنست
که اول تقدیر او در علم خود آن بوده مقدّر کردید محمد و اهلبیت او را از نور خود و عظمت خود خلق کند و علی الحساب باید مردی ...

ار ده چنان که هویت ایشان است بوده باشد زیرا که ابدان ایشان از طینت علیین آفریده شده است و تواند شد مراد
مرکب از روح و بدن شد زیرا که ابدان ایشان نیز باعتبار ظهور خوارق عادات از آنها راه نمای طریق معرفة الله تعالی میباشند و
محتمل است که واو عاطفه نوره و عظمته باشد ضمیر نوره سهو از نساخ بعید باشد و صحیح آن باشد که من نور عظمته و بنا بر هر دو
نسخه شاید معنی آن باشد که ذوات مقدسه شان هم راهنمون سوی خدا و هم دلیل عظمت او سبحانه تواند شد بود قوله فاوقفنا آه
ایستادن در اینمقام بمعنی حقیقی غیر ممکن است زیرا که فرض خر این آه غیر از خدا و محمد و آل او چیزی نبوده است که ایشان را محل وقوف
بوده باشد پس شاید مراد بعض مراتب خلقة بعید باشد مانند اشباح و آن اگرچه از بعض حدیث متأخر است ولیکن در علم خدا
سابق و لاحق نیست و تعبیر بماضی از مستقبل صحیح است چنانکه قوله بین یدیه لا تسمعنا آه مؤید همین است و تعبیر با خضرار دو وجه
یکی آنکه اشباح ایشان حقیقة خضر و سبز رنگ باشد دیگر آنکه خضر کنایه باشد از جوده و نضارت یا تر آید در دلالت بر
خدا بوده باشد چنانکه گیاه سبز همواره در نمو و خضارت تر آید میاید باید دانست که اینگونه تعبیر از آنکه در تقسیم اخبار ضعاف در ترجم
واقع گردیده اند قائلین قدم زمانی ذوات آل محمد از مؤیدات مسلک خود قرار داده اند بحیثی که خدا از عتبا فقد از ایشان مقدم
میدانند و نسبت ایشان را از خدا مانند نسبت ظل از ذی ظل و شعاع از آفتاب و حرارت از آتش میدانند و حدیثی هم در این
خصوص نقل میکنند من عرف الفصل من الوصل فقد بلغ مبلغ القرار من التوحید و حال آنکه علاوه از اینکه این حدیث در اکثر
از اصول وجود ندارد و هم معنی محصلی از آن محرز و معلوم نشده است گویا انجماعت زمان را منحصر دانسته اند از منحصل بود در ان
افلاک و چون خلقة آل محمد را مقدم بر آن دانسته اند پس ذوات ایشان را از قبیل مضافات وجه خدا دانسته اند و حال آنکه
چنان نیست بلکه زمان عبارة است از امتداد وهمی هر چیزی فی حد ذاته و ذات خدا هم امتداد وهمی دارد پس این زمان که
مفاد کان الله ولم یکن معه شیء است مقدم بر آل محمد میشد و بدینواسطه تقدم زمانی خدا متحقق میشود علاوه براین علقه
در اخبار مقام بمعنی ایجاد و بودن معلوم نیست اگر بگوییم که بمعنی تقدیر بودنش معین است و مع ذلک کلام از حجیة ساقط میشود
کما لا یخفی و دیگر با اخبار آحاد خصوصاً آنکه که با ظاهر قرآن و تدریج اکوان منافات داشته باشد و خود از ضعاف اخبار
اخبار بعید باشد تا مستمسک مذهب جابر نیست زیرا ظنیات در اصول عقاید مدرک نمیشوند و ما ذلک الا وهم فاسد

الشیطان وان هو الا متاع الخذلان قوله تنفس آه احتمال است که با ضاد معجمه بوده باشد و بنا بر آن معنی چنان باشد که جزء
نورها از نور خدا مانند زیادتی شعاع آفتاب بعض از آفتاب یعنی او حصه ما فرعیم و همچنانکه اگر با صاد مهمله باشد که معنی آن باشد که انفصال
نورها از نور خدا مانند انفصال شعاع از آفتاب است و این بعد از التزام بتأخر ایجاد ایشان عیب ندارد زیرا که بنا بر مقصود اشارة
بغایة ارتباط و تقرب میباشد حقیقة ملازمه و از ما تقدم معلوم شده غلات اینگونه الفاظ را حمل بر حقیقة معنی آنها کرده اند و بدین
وجه هر حقیقة کفر و زندقه و رد بر خدا و رسول است زیرا که در آنصورت قدیمها بسیار خواهند شد علاوه هم در همین خبر تقدم ذات
خدا و نفی غیر او صراحة منصوص است قوله نسبح الله آه شاید مراد از تسبیح و تحمید تسبیح شان بجمیع باشد در علم خدا یعنی خدا عالم بوده است
عالم تکلیف با حسن اختیار تسبیح خواهیم گفت و اگر مراد تسبیح اشباح شان بوده باشد ممکن است که از قبیل و ان من شیء الا یسبح
بحمده مراد از آن دلالت وجود آن اشباح بوده باشد بر اینکه خدا مستحق بالذات است بر تسبیح و تحمید و عبادة یا اینکه اشباح شان را
حقیقة منطق آورده تسبیح بگویند اذ نقول الله انطق کل شیء قوله ثم بدا آه الخ ظاهر امر مراد از مکان زمین بوده باشد خلقة آن مقدم
بر خلقة آسمانها بوده است کما قال تعالی فی کتابه خلق الارض فی یومین ثم استوی الی السماء زیرا که تقدم خلقة زمین با ابدء اگر نی
و تعبیر با ثم ظاهر است در تقدم خلقت زمین غایه اینکه شاید مراد از خلقت در اینمقام تقدیر یا بعض مراتب ایجاد باشد و در بانی
ایجاد یا تکمیل آفرینش زمین باشد کما سیأتی لیکن تقدم خلقت زمین بر خلقت آسمان بنا بر آنچه در نظر است در اخبار هم تصریح بر آن
شده و جای حرف نیست و اول آنرا آفرید و بعد باد را خلق کرده و بر آب مسلط فرمود چنانکه کفی از آب بواسطه موجی ظاهر شد
و از آن زمین را خلق کرد و پس بخار از آن متصاعد شده آسمانها را از آن خلق فرموده و رسیح الصادقین آورده که چون تعالی اراده فرمود
که آسمان و زمین را بیافریند جوهری سبز خلق فرمود مقابل هفت آسمان و هفت زمین بعد از آن به نظر هیبت بر آن نگریست جوهر
لرزان شد و کفی و بخاری از تموج و اضطراب آن پدید آمد هفت طبقه آسمان را از آن بخار بیافرید و هفت طبقه زمین را از آن کف
ایجاد فرموده عرض آن مقدار عرض یک روز و بعد از آن او را از تحت مکه بیرون آورد و در اقطار عالم منتشر ساخت و نعم ما قیل فیه شعر
کفی را منبسط سازد که آنفرشی است بس زیبا بخاری را برافرازد که آن سقفی است بس والا سؤال گوید که تقدم خلقت آب یا جوهر بر ایجاد
مکان منافی با خبر عنوان نمی شود زیرا که شاید خلقة آنها محض از بابت مقدمه برای ایجاد مکان بوده باشد و تواند بود مراد از مکان

معنی اعم آن بجه باشد و شاید اینکه عرش در اینمقام فضا بوده باشد و اراده همین در اینمقام بعید نیست که معین باشد بجز اینکه فیما بعد خواهد آمد و کتابت بر مکان یا سرادقات عرش یا اطراف آسمان ممکن است که بهمان دلالت نکوینیه آنها بوده باشد بر توحید و صفات کما قیل خداوند عالم من ابواب قول الشاعر وفی کل شیء له آیة تدل علی انه الواحد و بر اینکه لازمه جمال او سبحانه انبعاث رسل است و اینکه خلایق را بر سر خود شان نگذارد و اما تعیین حضرت ختمی مرتبت و یاری کردن او را خدا با امیرالمؤمنین اگرچه بواسطه اخبار رسل است لیکن چون پذیرد وجود مکان و آسمان و سرادقات دلالت بر انبعاث رسل بوده فکانه بر آنچه خبر داده هم نیز دلالت کرده و شاید اینکه حقیقة در صفحه زمین و اطراف آسمانها نقوش یا برآمدگیهائی از قبیل جبال و تلال و نجوم هم باشند که موافق قاعده یکی از خطوط مختلفه کلمات توحید و رسالت و نصرة با حضرت امیر نوشته شده باشد غایة اینکه بجهة عدم التفات یا بعد مسافت یا عدم علم بر قاعده آن خط بر ما ها پوشیده بماند و با اینکه معنی کتب همان جمع بر معنی التئام بهم باشد و محصل آن میشود جمع کرده در اشیا مخصوص چیزهائی را که دلالت بر توحید خدا و رسالت رسول و یاری کردن امیر او را دارند و باید دانست که آنچه در خصوص تقدم خلقت آل محمد میشود در آن اعتقاد کرد همان تقدم رتبی است نه تقدم زمانی است باین معنی که چون ایشان علة غائی موجودات اند بحیث لولاهم لم یخلقوا و سایرین مقدمه ایجاد شان اند پس اول مخلوق در نظر و نزد خدا ایشانند و خلقت شان بر خلقت ماسوا مقدم یعنی مقصود اهم بر هر چیز مقدم است ایجاد ایشان است اما تقدم حقیقی هم مانند تقدم آفرینش پدر بر پسر باشد خلاف اصل و ظاهر است و اثبات اینچنین مطلبی باینچنان روایاتی غیر ممکن است خصوصا اینروایت آن مجهول در رجال جابر جعفی مشهور بضعف و غلو اند علاوه نیز اشکالات وارده بر دلالت آنچنانکه ما در کتاب میزان الانصاف مشروحا ذکر کرده ایم و لا خلقت ایشان از نور پس شاید چیزی در عالم علوی است وجود خارجی دارد و بمناسبت دلالت آن بر ذات خدا آنرا نور عظمت خدا نامیده اند و ارواح محمد و آل محمد از همان نور خلق شده و لا تقدم خلقت ارواح بر خلقت ابدان پس اگر ثابت باشد اختصاص با رواح شان ندارد و ناچار در مجالس آتیه بحث از آن خواهد شد انشاء الله بهر حال کسی که از خدا بترسد و بهره از اعتقاد بمعاد داشته باشد نمیتواند که در امثال اینمقام بتخمین و قیاس و اخبار متشابهه چیزی بگوید و بیرون از منهاج معموله متعارفه در میان اهالی مذهب حقه جعفری مطلبی اظهار

نماید زیرا که تصرف در عالمی و ما وراء عقل است بغیر عنوان وحی ثابت عقلا و شرعا و عرفا قبیح است قال الله تعالی و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله در بعضی تفاسیر گفته اند که اگر در این آیه معنی در پیروی خواهش نفس خود دین خود قرار داده نیست اصول و فروع ظاهر چنین موافق خواهش نفس او باشد به اینکه ملاحظه مدرک آن را که چه باشد بنمایند بلکه امید بجز پیروی ملکه مستعد من علمای شیعه رضوان الله علیهم اینکه چیزی را شاید از امام نمی شنیدند یا از روی مدرکی قاطع بر حجیة آن بجه باشد نمیفهمیدند نسبت آن را بجد امید دادند شخصی میگوید که از جناب شیخ حسین بن روح استفسار شد که خداوند چرا دشمن خود را بر دوست خود مسلط میکند مانند آنکه یزید بن معاویه را که دشمن خداست مسلط کرد بر حسین بن علی که دوست و حجة خداست در جواب فرمود چون خداوند عالم خلایق را عبث نیافریده بلکه برای اینکه او را بشناسند و بواسطه تزکیه بر مقامات عالیه نایل شوند خلق فرموده و برگزیدگان خود را بدعوت ایشان فرستاده و برای اتمام حجت و آنچنانیت معجزات و خوارق عادات از دست ایشان جاری میفرماید پس ربا بعقول القاصره از ظهور المعجزات مشتبه شده و در حق اولیا غلو میکنند لهذا خداوند عالم دوستان خود را بنوعی مبتلا میکند که دشمن و مخلوق بودن شان بظهور رسد که دیگر کسی را جای انکار نماند و در اینکه ذوات مقدسه اولیا معرض حوادث بعضا از راوی میگوید بعد از مراجعت فکر کردم که اینجواب را شیخ از نزد خود داد یا اینکه از امام شنیده است فردا رفتم خدمتش او بی اینکه من بپرسم ابتدا فرمود اگر مرا از کوه بلند بغلطانند بهتر است از اینکه در دین خدا از نزد خود سخنی بگویم منقول بالمعنی پس شیعه از اینجواب شیخ بزرگوار معلوم میشود که از جمله اسرار شهادت حضرت سید الشهداء و حمل سر انور آنحضرت از کربلا تا شام و اسیری حضرت سجاد آن بجه است که مردمان بدینواسطه از افراط غلو و تفریط انکار مصون مانده و براه حق هدایت یابند و اگر نه حجة بر ایشان تمام گردد چنانچه در حق جمعی محض دیدار سر خونین امام مظلوم اسباب هدایت گردید و یراه کشیش آن سر انور را مهمان در کلیسا کرد و نتیجه آن شد که اسلام را قبول نمود الخ و آنچه نصارا در مجلس یزید پلید چون مظلومی آن سر مبارک را دیده و رفتار یزید پلید را ملاحظه کرد از حسب و نسب او سؤال نمود و چون دانست که سر پسر پیغمبر آخر الزمان است اسلام را قبول نمود الخ ختم کن مجلس را بذکر گذارشات ایلچی با یزید و شهادتش

دانا

و اما الشمس — مسک الدعاء

المجلس التاسع والخمسون تنزل الملائکة والروح فیها

بقیه حدیث مفضل بن ابی سکینه تمام نماند بهر تقریب که در اینمقام ذکر شود ثم خلق الملائکة واسکنهم السماء ثم تولی لهم تعالی واخذ
منهم المیثاق له بالربوبیة ولمحمد صلی الله علیه وآله بالنبوة ولعلی بالولایة فاضطربت فرائص الملائکة فسخط الله تعالی علی الملائکة واحتجب عنهم
فلاذوا بالعرش سبع سنین یستجیرون الله من سخطه ویقرون بما اخذ علیهم ویسئلونه الرضا فرضی عنهم بعد ما اقروا بذلک
فاسکنهم بذلک الاقرار السماء واختصهم لنفسه واختارهم لعبادته ثم امر الله تعالی انوارنا ان تسبح فسبحنا فسبحت الملائکة
بتسبیحنا ولولا تسبیح انوارنا ما دروا کیف یسبحون الله ولا کیف یقدسونه قوله خلق الملائکة ظاهر مراد از خلقه در اینجا
از اسکان حقیقت سکونت دادن شان در آسمانها و معنی تولی حقیقة آن نیست بلکه مراد ظاهر است تجلی انوار جلال یا ظهور آثار وجود
وحدانیت اوست بحیثی یورث العلم الیقین والا دیدار خدا با بصر حقیقة برای احدی میسور نیست و اخذ میثاق باید بطریق الهام
بعضی باشد و مراد از اضطراب فرائص ایشان استجابت استغراب ایشان است خلافت بشر را از جانب خدا برای ما سوی
و مراد از احتجاب خدا از ایشان شاید القاء تردید در دل ایشان باشد بحیثی که آن مرتبه یقین که جاری مجرای دیدار بود از ایشان
رفته باشد از قبیل قوله تعالی ومن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام ومن یرد الله ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما
یصعد فی السماء و بنا بمضمون اخبار کسی که خدا را اطاعت کند خدا شبهات را از دل او زایل کند و هر کس او را عصیان
ورزد او را باسید نفس او وامیگذارد و توفیق را از او سلب نماید قوله فاسکنهم الخ مراد از اسکان اول شاید معنی اعم بوده
واز این اسکان دوم تخصیص ایشان برای حق کنایه است از جعل ایشان رسل و فرستادگان میان خود و بندگان در ابلاغ
وحی و اجرای امور تکوین و اختیار شان برای عبادة آنست که ایشان را چنان کرد که غیر از عبادة کاری از ایشان ساخته
نمیشود قوله ثم امر الله تعالی انوارنا الخ انوار ایشان شاید عبارة باشد از اشباح شان که از جمله مراتب خلقه است و شاید هم
تکوینی باشد و تسبیح التزامی که دلالت بر او سبحانه داشته اند یا اینکه امر تکلیفی و تسبیح حقیقة نطق اشباح بر سبحان الله بوده باشد
وشاید اینکه مراد از انوار همان نقوش الوهیة دالة بر ایجاد ایشان و تسبیح گفتن شان در عالم تکلیف بعضی باشد پس ملا

پس ملائکه بواسطه آن نقوش بدانند که محمد و آل محمد صلی الله علیه وآله در عالم تکلیف خدا را بدین نهج تسبیح خواهند گفت و بنظیر تو تسبیح
تقدیس انعام نمایند چنانکه اگر نه آن بود از دانستن و معرفت آن عاجز بودندی و این کاشف از غایه قرب و منزلت ایشان است در
ایجاد خلایق و تعریف و تعلیم ایشان نفس خود را بهر طریق باشد ایشان را واسطه قرار داده و لازم نیست که حقیقة ایشان حقیقة مقدم بر ایجاد
ما سوا باشیم و از این راه ابواب ایراد و اشکالات بروی ما گشوده گردد ثم ان الله خلق اللوح فکتب علیه لا اله الا الله محمد رسول الله
علی امیر المؤمنین وصیه به ایدته ونصرته ثم ان الله تعالی خلق الجن فاسکنهم الهواء واخذ المیثاق منهم له بالربوبیة ولمحمد بالنبوة ولعلی
بالولایة فاقر منهم بذلک من اقر وجحد منهم من جحد فاول من جحد ابلیس لعنه الله فختم له بالشقاوة وما صار الیه ثم امر الله تعالی انوارنا
ان تسبح فسبحت فسبحوا بتسبیحنا ولولا ذلک ما دروا کیف یسبحون الله ظاهر امر انوار بسببین هو اسلام باشد نفس حیوان
انسان بواسطه اوست در مجمع آورده که هوا همه و امیان آسمان و زمین است و الجمع اهویه وتمام خالی بوده و بنا بر این مسکن جنیان
مابین آسمان و زمین میباشد اگرچه ایشان از ولادت خاتم الانبیاء از قرب آسمان چنانکه استماع سخنان ملائکه را توانا باشند ممنوعند
و از اینمعلوم میشود که جنیان اخف و الطف از اجسام دیگرند و الا قابلیت سکونت آن مکانرا نداشتندی و بنا بر آنچه از ذیل خبر فهمیده میشود مراد
از خلقت جن در اینمقام با تقدیر ایجاد ایشان است و مراد از اخذ میثاق اخذ تکوینی است و با علم بر مآل حال ایشان را باینمعنی تعبیر
کرده و یا اینکه مراد بعضی مراتب خلقه ایشان است بدلیل قوله فاول من جحد ابلیس الخ چه از انکلام بر میآید که جحود ابلیس سبب شقاوة
و تمرد او از سجده بر آدم شده و حال آنکه ابلیس بعد از وجود آمدن خود مدتی اطاعت کرده و خدا را عبادة نموده است پس اگر این جحود
هم در عالم تکلیف ظاهری واقع میشد دیگر برای حکم شقاوت و امتحان جای نمیماند و از قبیل تحصیل حاصل میشد و معنای تسبیح انوار شان
و تعلم جن از ایشان شاید از قبیل باشد که در خصوص ملائکه ذکر شد و شاید معنی دیگری داشته باشد ثم خلق الله الارض فکتب
علی اطرافها لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین وصیه به ایدته ونصرته فبذلک یا جابر قامت السموات بلا عمد
وثبتت الارض باید دانست که ظاهر این کلام آنست که زمین بعد از آسمان خلق شده و حال آنکه ظاهر آیه خلافش نیست در تقدم خلقت
زمین بر خلقت آسمان کما قال الله تعالی فی سورة الدخان ائنکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین وتجعلون له اندادا
ذلک رب العالمین وجعل فیها رواسی من فوقها وبارک فیها وقدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسائلین

ثم استوی الی السماء وهی دخان الخ و از حضرت رسول صلعم منقول شده است که فرمود حق تعالی زمین را در روز یکشنبه و دوشنبه
خلق فرمود و جبال را در سه شنبه و اشجار و میاه را در چهارشنبه و سماوات را در پنجشنبه و شمس و قمر و نجوم و ملائکه را و آدم را در روز
جمعه و از ابن عباس نقل شده که خداوند تعالی آسمان را از بخار زمین آفریده و صاحب منهاج الصادقین گفته پس زمین پیش از خلق
آسمان مخلوق شده و دحو آن بعد از آن تحقیق پذیرفت پس منافات نداشته باشد با قوله تعالی والارض بعد ذلک دحیها و ممکن
است مراد از خلقت در این مقام همان دحو باشد و بنابراین منافات میان اول حدیث و آخر آن برخیزد و بعضی احتمالات در مجلس سابق
در شرح خلقت مکان گفته شد و معنی کتابت بر اطراف زمین نیز همان است که مذکور شد اما قیام آسمانها و ثبوت زمین بواسطه
کتابت مزبوره شاید اشاره باشد براینکه علت غائی ایجاد آسمان و زمین همان توسل متمسکین بر معرفت توحید و رسالت و امامت
میباشد چنانکه در اخبار ثابت شده که مادامیکه حجت از آل محمد صلعم در روی زمین وجود داشته باشد ستارگان در آسمان برقرار باشند
و چون روی زمین از حجت خدا خالی ماند ستارگان از آسمان ریخته شوند و رسول خدا صلعم فرمود که النجوم امان لاهل السماء و اهل بیتی
امان لاهل الارض و شاید علت این آن باشد که بشر اشرف طبقات مخلوقات است و خلقت زمین و آسمان و ابر و باد و
خورشید و ملکها و فلکها همه بقصد خلقت بشر است و علت ایجاد بشر معرفة الله است و معرفت او نمیشود مگر بوجود حجت و چون روی زمین از حجت
خالی ماند دیگر بقای بشر بیفایده باشد و در آنصورت بقای اهل آسمان و اجرام علویه اثری ندارد پس باقی نماند آنست که چون حجت از جهان
وفات نماید بساط خلقت برچیده شود و ستارگان بر زمین ریخته شوند و ملائکه از ملاحظه اجلال سید هنود صلعم حجت خدا افسرده
دیگر بقایشان مقصود نیست پس در آن هنگام حضرت اسرافیل صور خود را دمیده کند و تمام ساکنان زمین و آسمانها یکجا
مرده باشند کما قال تعالی فصعق من فی السموات والارض چنانکه توضیح میکند از این تتمه حدیث میفرماید ثم خلق الله تعالی
آدم من ادیم الارض و نفخ فیه من روحه ثم اخرج ذریته من صلبه فاخذ علیهم المیثاق له بالربوبیة ولمحمد صلعم
بالرسالة ولعلی بالولایة اقر منهم من اقر و جحد منهم من جحد فکنا اول من اقر بذلک ثم قال لمحمد صلعم وعزتی و جلالی
و علو شانی لولاک و لولا علی و عترتکما الهادین المهدیین الراشدین ما خلقت الجنة و لا النار و لا المکان
و لا الارض و لا السماء و لا الملائکة و لا خلقا یعبدنی الخبر ادیم ارض یعنی خاک روی زمین و تفصیل

صحبت در روح و اخراج ذریه و اخذ میثاق گذشت و عبارت بقیه خبر صریح است در اینکه علت غائی تمامی موجودات محمد و آل
محمد صلعم است و از این دانسته میشود که امام ثانی عشر عجل الله فرجه جهت غیبتش خفیه زیرا که عدد ائمه منحصر بدوازده شخص معین است
و باید وجود ایشان ممتد باشد تا آنگاه که خدا روی زمین را آباد خواسته و ابقای مکلفین با خلقت حجت منافی نبوی و اگر آن بزرگوار
ظاهر میشدی و با مردمان معارض میشدی و با قوی و اسباب باطنی رفتار میکردی منافی حکمت امتحان و موجب اجبار مردمان بر انقیاد
اوامر خدا میشد و اگر با اسباب و قوای عادی ظاهری رفتار میفرمود کشته میشد و در آنصورت روی زمین از حجت خدا خالی ماندی
پس از این دانسته میشود که ایراد آن ناصبی در این خصوص ساقط است حیث یقول وان قیل من خوف المنایا قد اختفی
فذاک لعمری لا یجوزه الحجر و لا النقل کلا اذ یشیرانه الی وقت عیسی یبطل له العمر وان لیس بین الناس من یعمری دهره
علی قتله وهو المؤید بالنصر و این بنده در دیوان خود در جواب این ایراد او گفته ام وصاحب هذا الامر حقا فانما اختفی الی
ان یتم الوعد تمام له الشکر الی ان یمیز الله صفوة خلقه ولیس لهم منه ولیس لهم کدر ومن قبل ذا الحجاب لا تعداله
من السیف و ما الاتقاء عنه لیسر فان جاهد الکفار بالقوة التی له لا الانصار و لا الامر وان سامح الاعداء انجل
جهرة و یخلوا بعز محمد الدهر فی العصر کیحیی قتیل الظلم من حکم کافر ولیس لعام ولیس له نصر فلم یختفا وهو ابن نعیم
فما جاءه نصر و قد مسه الضر الی ان اقول وما قلت من ان قد یقیض انه الی وقت عیسی یبطل له العمر فذلک
مشروط کما قد صحح بان یختفی ممن له الظلم و الغدر ولیس امام بعده من یجی کما بعجابات الاخبار لیس لک العذر
چون آن بزرگوار مثل پدران خود نیست زیرا که هر یک اگر از ائمه کشته میشد در جای او قائم مقامی بود و با وجود حجة ترخلیق تمام
گردد اما آنحضرت اگر کشته شود دیگر روی زمین از حجت خدا خالی ماند و از همین جهت بود که حضرت سجاد در روز عاشورا سید الشهدا مانع از براز
شد و خداوند عالم هم وجود مقدسش را با وجود آنکه حرص کافران بر قتل او و از کشته شدن مصون داشت با اینکه از هر جهت اسباب
مرگ آنحضرت فراهم بود زیرا که ناخوش و مبتلا بمرض شدید بود چهل منزل با همان آزار پیاده او را در زیر شکنجه شهادی او را بکردن
ادبسته بودند و هر وقت آه و زاری میفرمود با تازیانه او کعب نیزه ها میزدند و معین است که طعام و شراب مناسبی هم نداشت علاوه
در کوفه و این زیاد و در شام یزید حکم بقتل نمودند شخص منصف را پوشیده نیست که زنده ماندن آنحضرت با وجود اینها معجزه بزرگ است

آنگاه

پس شاه و حضرت سید الشهداء در وداع آخرین بخیمه داخل شد حضرت زینب در نزد آنحضرت بود چون نظرش بپدر بزرگوار
خود افتاد قال سید من یا عماه هذا ابن بنت رسول الله حضرت فرمود رحمت کش پسر جان چون نشست فرمود
احوال تو چه طور است عرض کرد الحمد لله تخفیفی در مرض من رو داده جناب با این قوم چه کردی فرمود استحوذ علیهم
الشیطان فانسیهم ذکر الله تا آنکه شمشیرها از هر جانب کشیده شد و روی زمین از خون ایشان و ما رنگین گردید عرض
کرد عمویم عباس چه شده فرمود در گذشت حضرت سجاد گریست و چون ساکت شد یک بیک انصار را پرسید تا منتهی شد به
اینکه عرض کرد وین اخی علی اکبر حضرت زینب صبر نماید من حیران ماندم برادرم چگونه شهادت علی اکبر را خبر خواهد داد بگو
اینقدر بدان که در این خیمه ما غیر از من و تو مردی باقی نمانده حضرت سجاد در زمانی گریست و چون ساکت شد فرمود عمه جان تیغ
عصای برای من بیاور برادرم فرمود چه کار داری با تیغ و عصا عرض کرد عصا را تکیه میکنم و با تیغ جهاد با دشمنان مینمایم فرمود
آرام شو اگر تو کشته شوی روی زمین از نسل آل محمد خالی ماند تو حجت خدائی بعد از من ثم نادی باعلی صوته یا زینب یا ام

کلثوم یا رقیه الخ التمس الدعا من الناظرین

المجلس الستون فی تنزل الملائکة والروح فیها

امر دوم آنکه خلقت ارواح بر خلقت ابدان مقدمست یا نه باید دانست که روایات بسیار دلالت دارند بر تقدم خلقت ارواح بر خلقت ابدان و در بعضی تصریح شده دو هزار سال پیش از خلقت ابدان ارواح خلق شده اند و فاضل مجلسی ره در کتاب مرآة العقول و شیخ طریحی در مجمع البحرین از شیخ بزرگوار مولانا المفید ره نقل فرموده اند آنچه را ترجمه لفظ آن این است میفرماید فصل اما خبری که وارد شده که خدا خلق کرد ارواح را پیش از اجساد بدو هزار سال پس آن از اخبار آحاد است و تحقیق آنرا روایت کرده عامه چنانکه روایت کرده اند آنرا خاصه و مع ذلک از آنها نیست که قطع شود بر صحت آن بر خدا و جز این نیست که نقل کرده راوی آن بجهة حسن ظن با آن پس اگر ثابت شود سخن پس معنی در آن آنست که خدا تقدیر کرده ارواح را در علم خود قبل از اختراع اجساد و اختراع کرده اجساد را و اختراع کرده برای آن ارواح را پس خلقتیکه برای ارواح پیش از اجساد است خلق تقدیر است در علم چنانکه پیش گفتیم آنرا و نیست بمعنی خلق کردن ذوات ارواح چنانکه وصف کردیم آنرا و خلق کردن احداث و اختراعی آنها بعد از اجساد و صورتها است هر تدبیر کرده

آنها را ارواح و اگر بدرستی این مطلب چنان بود بایست ارواح با نفسهای خود قائم باشند و محتاج نباشند بر آلات تعلیم خودشان و هر آینه بایست ما شناخته باشیم آنچه را که گذشته بما از احوال پیش از خلق اجساد چنانکه میدانیم حالات خود را بعد از خلق اجساد و این محالست پوشیده نیست بر فساد آن و اما حدیث اینکه ارواح جنود مجنده اند پس هر چه از آنها معارفه کرده اند ائتلاف مینمایند و هر چه یکدیگر را نشناخته اختلاف میکنند پس معنی در آن آنست که بدرستی ارواح که آنها جواهر بسیط اند و با یکدیگر ممتاز میکنند بجنس و یکدیگر را محدود دارند با عوارض پس هر آنچه معارفه کرده از آنها با اتفاق رای و خواهش ائتلاف میکنند و آنچه انکار کرده اند یکدیگر را با مباینت رای و خواهش اختلاف مینمایند و این موجود است با تحس و شاهد است و نیست مراد از آن اینکه آنچه معارفه کرده اند از آنها در عالم ذر ائتلاف میکنند چنانکه رفته بسوی آن حشویه بطریقیکه بیان کردیم آنرا از آنکه علم نیست انسان را بر حالیکه بوده بر آن پیش از ظهور او در اینعالم اگر هر چیز را یاد کنند یاد میکنند او را پس واضح شد آنچه ذکر کردیم آنرا اینکه بدرستی مراد از آن خبر است در ما ذکر کردیم و فاضل مجلسی ره بعد از نقل کلام مفید ره میفرماید میگوئیم طرح کردن ظواهر آیات و اخبار مستفیضه بامثال این دلایل ضعیفه و وجوه سخیفه جرأت است بر خدا و بر ائمه دین و اگر تأمل کنی در آنچه داعی ایشان است براین از دلایل شان و آنچه وارد میشود بر آنها از اعتراضات وارده هر آینه میدانی که با امثال آنها ممکن نیست جرأت نمودن بر رد خبر واحد پس چگونه ممکن باشد رد کردن این اخبار کثیره و موجهند با ظاهر آیه کریمه با آنها و امثال آنها مؤلف گوید این عجب است از فاضل مجلسی ره چگونه جرأت و جساره کرده بر طعن کردن بر شیخ بزرگوار و حال آنکه جنابش مصدر توقیعات امام زمان و ثقات شان و او از افقه السابقین بر خدا جرأت ورزیدن بر او اجل است و هر کس ملاحظه مراتب احتیاط او را در نقل اخبار نماید خواهد دانست که جرأت بر خدا او را از عمده نیست خصوصا در این مطلب واضح کرد اولا شیخ آیه و اخبار را طرح نکرده بلکه معنی صحیح آنرا بیان نموده منتهای مراتب اشاره کرده براین در مابین عبارت با اخبار آحاد که جز ظنی تولید چیزی نمیکند جایز نیست در علم اصول مقرر است و خبر مستفیض در حکم خبر واحد است در عدم حجیت علاوه استفاضه هم در اصل اینگونه روایات معلوم نیست زیرا که غالبا تکاثر آنها از کثرت ناقل حاصل شده است که از ارباب تألیف آنگونه روایات را غالبا بدون ذکر سند در کتب خویش نقل کرده اند و شخص از اهل از امیر دری اشتباه حاصل کرده و خیال میکند که این خبر باستفاضه رسیده است و الا شیخ ره معاصر در اخبار اعرف از متاخرین است تا اینکه هم آیه است که ظاهر باشند در تقدم

صفی

تعلق ارواح بلکه ظاهر دلائل سویه و صحت مذهب [illegible] عکس آن است اگر مراد پیش آیهٔ ذر باشد چنانکه [illegible]
منقوله از سید مرتضی بود دانستی تا آن شیخ مفید [illegible] نما آنچه جرأت بر خدا و ائمه کرده باشد بلکه سخنی از مذهب موافق عقل [illegible]
نقل یعنی تقدیر بحسب لغت شایع است از معنی ایجاد پس لا محاله در اینکه اینگونه روایات از متشابهات اخبار است [illegible]
شود شیخ مستعد [illegible] این است که اعتقاد معتقدین محققین در لفظ [illegible] بدون قرینه تحکم است خصوصاً گاهی که منافی عقل و اصل [illegible]
چه آنچه ما می‌فهمیم آنست که ما معدوم بودیم پس نطفه در رحم مادر منعقد شد در حالتی که میت و بی روح بود بعد از آن روح برا او علاوه [illegible]
و بعبارة اخری ما دامیکه بدن بوجود نیامده اثری از روح دیده نشده و پیش از آن اگر روح وجودی داشته باشد باید وجودی مستقل
داشته باشد و چون ادراک و شعور و عقل و حافظه و ذاکره همهٔ اینها مال روح است و بدن بی روح نصیبی از اینها ندارد [illegible]
بایست روح از حالات قبل البدن خویش متذکر بودی و در صورت شک در وجود روح پیش از بدن اصل عدم است
عقل از تصور وجود مستقل روح عاجز است زیرا که در آن صورت باید متحیز و متشخص باشد یا بسیط و علی الاول چنانکه ظاهر [illegible]
باید شعور و عقل داشته باشد یعنی در عالم تجرد از بدن معارفه و تناکر در میان داشته باشد در این صورت باید متذکر از حالات
سابقه بوده باشند و علی الثانی چیزی بسیط قابل معارفه و تناکر نمی باشد و حق مطلب این است که چون هویت روح معلوم نشد
اینهمه اختلاف از علما و محققین در وی داده زیرا که راه بحقیقت چون ندانستند این اختلافات پدید آمده و ما هم [illegible]
در این خصوص سخنی بگوییم بلی سخن مولانا المفید اوفق با قواعد عقل و ظاهر است و اخبار تقدم ارواح اگر متواتر هم باشند
حجیت قاصرند زیرا که مراد از نشأه معنی خلق لغت تقدیر هم آمده است پس حدیث سابق از متشابهات و موجب آن نمی
توان حکم نمود و در صورتیکه مراد تقدیر باشد ممکن است که تقدیر بمعنی کتابت در الواح آسمانی بعینه باشد پس [illegible]
آن ممکن است که تحقیقی باشد یعنی حقیقةً دو هزار سال پیش از تقدیر ایجاد در آن مقدر فرماید یا اینکه مراد از خلقت ابدان
ابتدای ایجاد آنها باشد پس تقدیر ارواح دو هزار سال مقدم بر خلقت آدم باشد یا اینکه تقدیر روح هر کس دو هزار
سال پیش از ایجاد جسد او باشد و ممکن است که نظر از تحدید بر تکثیر مدة باشد از قبیل ان تستغفر سبعین مرة و مع ذلک
معنی ایجاد و نیز در حدیث شریف محتمل است باین تقریب که بقای ارواح بعد از انسلاخ دیگر دارد از اجساد مسلم است پس وجو[illegible]

حقیقی آنها پیش از ایجاد اجساد نیز ممکن خواهد شد و ممکن است که ارواح در عالم تجرد قبل الایجاد حافظه و ذاکره داشته باشند
یا اینکه بعد از تعلق بر اجساد حالات ماضیهٔ خویش را بواسطهٔ الفت از جانب جسدانیان گم کرده باشند و انقطاع [illegible]
و صحیح بعید باشد و عقل را بر آنها دسترس نباشد پس اگر محقق باشد و معصوم تصریح بر وجود آنها قبل الایجاد کرده و شرع است زیرا که چنانچه
معصوم انکار بچیزی فی حد ذاته ممکن باشد حجت است و از خبر ممکن بالذات معصوم خبر نمیدهد لکن کلام در این است و اسناد این
اخبار بمقام حجیت نرسیده و دلالت آنها هم بر ظهور در احد معنیین از ایجاد و یا تقدیر ندارد اگر داشته باشند نیز چون مکرر نمیشده و مخالف
اصل و ظاهرند حکم بمضمون آنها نتوان کرد پس توقف در اینگونه امور اولی است و ما در مندیم بوظایف بندگی که خداوند
برای آنها تکلیف آورده متعقب کنند و تکلیف فعلی ما آنست و راه نجات در عوالم آتیه منحصر بر آن میباشد عوالم ماضیه ما
هر قسم باشد گذشته است و وظیفه این نشأه قطعاً غیر عوالم مابعد است اهم منحصر است بمدهٔ مختصری که اول آن [illegible]
گذشته و هنوز کاری جز از تکثیر و زر و بال نکرده ایم و آخر آن را هم نمیدانیم چه قدر خواهد شد در هر آن و در هر ساعت ممکن است
مدة تمام گردد و دیگر بعد از آن وقت تدارک نداریم زیرا که بعد از مرگ دیگر عمل کردن یا توبه نمودن یا قضای اعمال فائته [illegible]
مظالم میسر نمیشود آن عالم هم وظیفه علاحده دارد قال الله تعالی و لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت
بعد از دیدار حضرت عزرائیل دیگر توبه قبول نمیشود بهتر است که تا فرصت باقی است چاره درد خود [illegible] بعد الموت [illegible]
الوقت سیف [illegible] فما فی الوقت [illegible] مثل ما چنانست که شخص بدرد شغاقلوس مبتلا گردد با وجود این از حال خود [illegible]
غفلت کند بتفتیش کند در عالم من در رحم مادر چگونه بچه آنقدر مشغول بتحقیق اجمال و تفصیل و ابرام در آن باشد و در آن خصوص تألیف
و تصنیف پردازد و درد خود را علاج نکند تا کار بسقف شود و مرض باعضا رئیسه سرایت کرده دیگر چاره پذیر نیست آنگونه [illegible]
اعضا و جوارح ما از معاصی و مخالفت عادة داده مانند مرض آکله است اگر چاره بکنیم [illegible] بر دل ما نفوذ کند و عقیده ما را از دست
بستاند آن وقت دیگر چاره پذیر نباشد تعقب کردن تحقیق اینگونه مطالب خوب است ولی برای مردمانی فارغ باشد مانند مولانا المفید و
فاضل مجلسی [illegible] از رذائل صفات و متحلی بشریف ملکات بوده اند نه برای امثال من و تو در غرق دریای عیوب و در زیر بار حمل [illegible]
و ذنوب [illegible] باید از توبه و انابه صحبت کنیم و وقت چاره [illegible] بلال الشیب [illegible] فی المفارق [illegible] علی الذنب [illegible]

و است

وانت خارق ... میرسیم فقط در حالت کشمکش مرگ متنبه باشیم آنوقت هم فایده از آن متنبه ما حاصل نشود پس حال که چند
نباید عمر گرانمایه را در تحقیق اینچنان مطالبی که چندان فایده و نتیجه هم ندارند تضییع نمود خصوصاً گاهی که مطلب فراخور عقل
بیرون و بالاتر باشد این است خداوند عالم در باره روح میفرماید قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی و از ... اسلام اثبات
هم از برای روح نتوان کرد چه ممکن است که معنی آن باشد زندگی از فرمان و امر پروردگار من است یعنی از ترکیب
عناصر سفلی بامر خدا زنده حاصل شده است آنکه جمعی از محققین وجود نفس ناطقه را بکلی انکار کرده اند پس چه نتیجه کار او با
... باشد صرف عمر در تحقیق حال آن چندان مفید فایده نخواهد شد و این عمرهای کوتاه قابلیت آن ندارند در ...
آخرت صرف شود چشمها باید بحال ما بگرید بلای عظیم در سر و سفر خطرناک در پیش روی داریم نهج فان امامکم
کؤوداً و منازل مخوفة لابد من الممر بها والوقوف علیها ... بسیار و عقبه های بیشمار داریم اول عقبات ...
در آن موجب فرموده ائمه ... هشتاد ... است هر غصه را اگر باهل عالم تقسیم کنند همه بمیرند ... میگوید که اگر ...
یا ... آسان تر است از تخفیف کشیدن در هنگام جان دادن از جمله عقبات ... است که برای اهل ...
تخته ... اگر چه آتش ... باشد ... از جمله تابوت است از برای هر یک از اینها حضرت سجاد ... ١٢ اسباب ...
ابکی لخروج ... تا آنجا که میفرماید ... [illegible]
... اول قبر است که هر روز ترا میخوانند یابن آدم انا بیت الوحدة انا بیت الوحشة انا بیت الظلمة انا بیت الحیات
والعقارب فاعمرنی ولا تخربنی اما روضة من ریاض الجنة واما حفرة من حفر النیران چو شیعیان بر گرد ... مرده بیچاره ...
میکنند ... برخیزد و سرش بر سنگ مزار برخورد نا امید و مایوس ...
بر خاک گذارد ... اگر از ... آل محمد ... باشد دریای رحمت در حق او بجوش آید و ما ... بیچاره ...
... فرماید ... بنده من بمن متوسل گشته و غیر از من پناهی ندارد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل ...
... اگر اجازه ... باشد ... در قبر او گسترده ... مونس ... خطاب ...
که بنده من حاجت بشما ندارد من خود مونس او خواهم شد ناگاه میت می بیند قبر از نور ... نظر میکند

می بیند که یک بزرگواری در بالای سر او ایستاده و بدنش پر از جراحات و زخمهای کاری است ...
او که باشد او غریب کربلا و سلطان شهیدان است که ... قبرستان ... اول قبر ...
برادر او حضرت ... بر سر قبرستان ... سایه علم ... بالای قبر او نصب میکند ...
... در باره او ... میفرماید ... برای من ... میکرد و گریه مینمود ... مجلس ...
مصائب این بزرگوار ... بادعای خیر ...

المجلس ... تنزل الملائکة والروح فیها

... در تحقیق معنی اشباح ... و لفظ اشباح جمع شبح بالشین المعجمة المفتوحة والباء ... و سکون ...
... وهو اسم مصدر من باب ... و الجمع اشباح و در مجمع البحرین آورده که حدیث است خلق ...
... در حالتی که اشباح بودند در پیشگاه خدا ... اشباح ... نور ...
میگوید فالاشباح جمع شبح بالتحریک ... وهو الشخص ... اشخاص ... اگر ...
... بمعنی ... بدون تکلف معنی حدیث درست میشود زیرا که در آنصورت ... باشد ...
... اشباح نور باشند بامعنی که ایشان در علم خدا اشباح ... نطفه شان ... اصلاب ...
شان ظاهر باشد و بدنهای ایشان و ارواح شان هم اشخاص و اشباح ... بوده باشد چنانچه ...
بودند ... در اصلاب ... آن نطفه مقدسه در صلب هر کس که قرار میگرفت از جبین او چنان نور ساطع بودی ...
... آن حامل نطفه ... از ... و همچنین ... آن ... از سینه و ... ای او ...
چنانچه علمای اخبار یهود و نصارا ... بدنهای شان نیز چنان ... هر کس ... و ...
... است که این شخص حجة الله است یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار ... زیرا که ... بدنیه شان ...
بوده ... پوشیده نماند از ... و ... و اصابع و سینه و گردن ... و ...
قدرة و شجاعت غیر عادیه ... خواب و ظهور لوازم زندگی از ابدان ... و الی غیر ذالک ...

ارواحشان نیز در عالم ارواح بعضی ممیز است و خواص دارند و هر کس از آنها مطلع گردد میداند که این روح حجة الله است و کسی است
و کعبه شئونات الهی که حضرت آدم در عرش الهی دید همان پرتو نور نطفه شان بوده است که از صلب او پرتو افکنده بود و نهایة با جهة
الهی همان روشنائی ها از صلب او بجبینه درخشید با صورت آن بزرگواران جلوه گر شده بودند و حضرت آدم صور حقیقی ایشان را
بدینواسطه دیده باشد چنانچه در بعضی اخبار بدین ایهام است و در بعضی روایات واقع شده که حضرت آدم چون اشباح را دید
عرض کرد خدایا آیا پیش از من مخلوقی بصورت من خلق کرده خطاب رسید و لیکن ایشان برگزیدگان منند از ذریه تو و مخلوقات
من که اگر آنها نبودند ترا خلق نمیکردم نامهای ایشان را از نامهای خویش گرفته ام پس منم محمود و این محمد است و منم عالی و این علیست
و منم فاطر و این فاطمه است و منم محسن و این حسن است و منم صاحب احسان قدیم و این حسین است و منم پایدار انحکمات به ...
اولا اینکه در جواب آدم نفرمایند و این اطلاق بر شان نا خیر است که غیر از او کسی را بصورت او آفریده باشد و حاصل جواب آن است
که خلق بصورت تو نیافریده ام و لیکن ایشان که تو بصورت ایشانی برگزیدگان منند از ذریه تو و بعون ایشان از ذریه آدم قرینه بر آن است
بر عدم تقدم خلقت شان ثانیا در معنی اشتقاق اسامی شان از اسامی خدا باید تامل کنیم پس میگوئیم مجهول و قوة خدا محمود مفعول
از باب حمد یحمد که هر یک مفعول متعدیه میکند یعنی حمد زید عمرو و محمد بر وزن مکرم نیز مفعول است از باب تحمید بالتشدید و بره مفعول
متعدیه میاید یعنی حمد زید عمرو و بکرا یعنی زید عمرو و بکر را بر ثنا خوانی بکر کرد پس محمود آنست که بالذات و بدون جعل جاعل ستوده
شود و محمد آنست که ستوده گردد با جعل جاعل چنانکه ستوده خدائی است و ستوده رسول خداست باعطای خدا است چون در ...
حرف چنان است و هر گاه فعل صحیح و سالم متعدی را بیکی از ابواب مضاعف برند فایده آن همان مزید تعدیه باشد
چون نکح اصلا متعدیست چون بر باب افعال ببرد بسوی دو مفعول متعدیه میکند یعنی انکحت زینب عمروا و لا یقال
انکحت زینب عمروا و علی ... القاعده ما نحن فیه بجا نیست و اشتقاق محمد از محمود ناظر است بر اینکه محمود اصل و سالم
و غیر مضاعف است اما محمد از باب تفعیل مضاعف و عین الفعلش مکرر است و بجهة تجانس حرفین یکی در دیگری ادغام شده
و فعل ماضی آن که حمد است که از حمد بالتخفیف است پس محمد هم گویا از محمود است و توان گفت که در ادغام حرف مضاعف
در حرف اصلی اشاره است بر فنا فی الله بودن آن بزرگوار و چنان در مقام تسلیم است بر خدا که خودش در حکم عدم و

و یکپاره جلوه در صفات خدائی کرده یا اینکه چنان مقرب او شده که تا خود او شده بحیثی که قول او قول خدا و فعل او
فعل خدا و اکرامش اکرام او و محبتش محبت او و عداوتش عداوت او و بیعتش بیعت او شده و الی غیر ذلک پس چیزی از خوی
او بظاهر نباشد مگر باندازه آنچه دلالت بر مخلوقیت و غیریت او از خدا کند بعبارة اخری محدود گرده باشد چنانچه تشدید و تضعیف در
لفظ محمد دلالت دارد که حرفی بر حروف اصلی تضعیف شده است در ... انما یبایعون الله در ... حکمة فیه
و لکن الله رمی در محبت و عداوتش من احبهم فقد احبه و من عاداهم فقد عاداه در بخششش ما آتیکم الرسول —
فخذوه نمی بینی که هر کاری که از ایشان باو جه خود تعبیر میکند و گاهی باذن و گاهی بنفس خود و در اینها ما فوق ...
همین اتحاد است و الا خدا روی و دست و گوش و نفس ندارد و ایشان مخلوق و غیر خدایند بلکه اینها ... بلا تشبیه از راه او آن
شاعر است که میگوید انا من اهوی و من اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا فاذا ابصرتنی ابصرته و اذا ابصرته کان انا
در اخبار است که از معصوم میپرسند میگویند مومنان در بهشت در روزهای جمعه خدا را زیارت میکنند چگونه میشود خدا را
زیارت کنند فرمود حضرت رسول خدا را زیارت کنند در زیارت او عبارت از زیارت خداست منقول بالمعنی و در زبان
عرب اینگونه تعبیرات معمول است یعنی جاء الامیر و عند مجئ امره او نایب او و ... در آیت الامیر ...
و جو پیغمبر خدا که آیه کبری و خلیفه عظمای خداوند است زیرا او را زیر خدا گفتن صحیح است بلکه زیارت خدا اصلی غیر از آن ...
نیست زیرا که حواس را بر خدا راه نیست چرا اینکه بواسطه پی بردن از مصنوع بر صانع باید خدا را زیارت نمود و در اینمقام ...
نسبت بذات محمدی و در دلالت بر کمال قدرت و جامعیت بر صفات کمالیه و تعری از قبایح ... ذات علم ...
پس زیارت خدا راهی بغیر از زیارت جمال عدیم المثال محمدی نیست و بدا حقیقه محمدیه اعز از رضای خدا طریقی نه
چنانکه دیدار میم مدغم را در محمد بغیر از قرینه و تشدید عالم نیست راهی نیست و الکمال یظهر التغایر و التعدد عند الاحکام
فافهم و اغتنم و اما اشتقاق علی از عالی بدیهی است که عالی فاعل است از باب علی یعلو و معنی اسمش بلند است و خدا ...
از جمیع جهات لکن چون علی لیکن بلندی بحسب ... طول و فوقانیت در مقابل تحتانیت در او لوازم جسمانیت است در خدا متصور
نیست و نسبت آن بر خدا غیر جایز است و علی شل حلیم صفة مشبهه در حکم اسم مصدر است بحسب معنی از همان باب و گاهی ...

یعنی

بمعنی فاعل و گاهی تاویل بمعنی مفعول میشود و در اینمقام هر دو جایز است آنست که اطلاق علی بر خدا نیز صحیح است اما علی بمعنی مفعول
زیرا که مرتبه اش بلند شده است نام نامی حضرت امیرالمؤمنین ع است و در تاویل مفعولیت اشعار است بر اینکه بلندی شأن آنحضرت
ما منه خود نبوده است بلکه بعطای خدا و شرافت رسولخدا است و در آنچه از ندای هاتف نقل شد که گفت علی اشتق من العلی
اشعار است بر آنکه مشتق هر نام حضرت بمعنی مفعول و مشتق منه نام خدا است بمعنی فاعل است و معنی بلندی در حضرت امیر از جهة
ظاهر بود از جهة علم و احتجاج همواره فائق بر همه کس بود و ابدا احدی بر آنجناب غلبه و بلندی نکرده و فایق نشد و از جهة شجاعت و قدرت
هیچگاه کسی بر جنابش پیش دستی نکرده و از ضربت او کسی جان بسلامتی نبرده و در عطا و بخشش کسی تقدم و تفوق بر آنحضرت
نجست و در حسب و نسب کسی بر او تقدم ندارد و در هر رفعت بر همه خلایق تفوق دارند مثلا اگر چه در نسب با برادرانش
برابر است ولی چون شرف پیغمبری دارد عبارت از دامادی رسولست بر نسب او اضافه نمائیم بر ایشان تفوق خواهد کرد زیرا که کسی
مثل پدر زن او و همسری مانند همسر او ندارد حتی رسولخدا نیز اینطور نبود و این فضیلت او از جمله آن هشت فضیلت است که خلیفه ثانی
میگوید اگر تمام شتران سرخموی عرب مرا بود راضی بودم همه را بدهم و یکی از فضیلتهای آنها برای من بود یکی از آنها تزویج او
فاطمه زهرا را و نعم ما قیل لولاه ما وجدوا الکفو الفاطمة لولاه ما زهرت مشکاة ایمان خود آن بزرگوار نیز با چندین جلالت
همیشه فخر میکرد بازدواج آن مخدره بود وفاطم زوجتی لا مزح عرسی منوط لحمها بدمی ولحمی الحق جای افتخار است و این
فضیلت را سبقت نکرده که میان عقد او و خدا نیز باشد و شیرینی خورانند در بهشت باشد و درخت طوبی جواهر نثاری کند و
شیرینی عقد او حضرت رسول بآنحضرت امیر پیغمبر باید بشارت باد ترا یا ابا الحسن که بدرستی خدای عزوجل تزویج کرده فاطمه را
بتو در آسمان پیش از آنکه تزویج کنم او را بتو در زمین و بتحقیق نازل شد بر من ملکی در اینموضع در ساعتی پیش از آنکه تو بیائی ملکی از
آسمان که رویهای مختلف داشت ندیده بودم پیش از او از ملایکه مثل او را پس بمن گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته
مژده باد ترا ای محمد باجمع آمدن شمل و طهارة نسل پس گفتم چیست آن ای ملک عرض کرد یا محمد من سیطائیل ملک موکل
بر قائمه ای از قوائم عرشم از پروردگار خود خواستم که مرا اذن دهد در بشارة تو و این است جبرئیل در اثر من است که خدای عزوجل
جل خبر میدهد ترا با کرامت خویش برای تو پیغمبر باید سخن او تمام نشده بود که جبرئیل بر من نازل گردید پس بمن گفت

السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا نبی الله پس از آن نهاد بر دست من حریر سفیدی را از حریر بهشت که در آن
دو سطر با نور نوشته شده بود پس گفتم ای دوست من جبرئیل این حریر چیست و این خط چه باشد پس جبرئیل عرض کرد یا محمد بدرستی خدا عزوجل
مطلع گردید بر زمین پس ترا اختیار کرد و مبعوث فرمود ترا با رسالت خویش پس از آن مرتبه دوم مطلع شد بر زمین پس اختیار کرد
برای تو برادری و وزیری و صاحبی و دامادی را پس تزویج کرد او را با دختر تو فاطمه گفتم ای جبرئیل این مرد کیست پس گفت برادر
تو در دین و پسر عم تو در نسب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه و بدرستی خدا نیز وحی کرد به بهشت که مزین شو پس بهشت مزین
گردید و بدرخت طوبی وحی فرمود حمل کن حلی و حلل را بنماید و زینت داده شد بهشت و حور العین را امر کرد خدا نیز و جل ملایکه را
در جمع شوند در آسمان چهارم نزد بیت المعمور پس هبوط نمودند ملایکه صفیح اعلا و آسمان پنجم بسوی آسمان چهارم و عروج نمودند
ملایکه آسمان دنیا و آسمان دویم و آسمان سیم بآسمان چهارم و خدا امر فرمود رضوان خازن جنان را که منبر کرامت را نصب کند
بر در بیت المعمور و آنمنبری است که آدم خطبه خواند بر بالای او روز عرض تعلیم اسماء و آنمنبری است از نور پس وحی فرمود
خدا نیز و جل بسوی ملکی از ملایکه های حجب خود که راحیل گویند که بر آن منبر بالا رود و بر او تمجید و تحمید لایق گوید و ثنا کند
او را با آنچه آنست و نیست در میان ملایکه کسی که زیباتر باشد از او از بابت منطق و شیرین تر باشد از او از بابت لغة پس بر
راحیل بالا رفت بر آنمنبر و پروردگار خود را تمجید و تحمید و تقدیس کرد و ثنا گفت با آنچه او اهل آن بود و آسمانها بحرکت
آمدند از روی فرح و سرور و جبرئیل گفت پس از آن وحی فرمود خدا بمن که عقد بندم عقد نکاح را با اینکه بتحقیق من تزویج نمودم
کنیز خود فاطمه را دختر حبیب من محمد به بنده خود علی بن ابیطالب پس من عقد نکاح را بستم و ملایکه را با جمیعهم شاهد گرفتم و نوشتم
شهادت ملایکه را بر این حریر و خدا امر فرموده که او را بتو بنمایم و با خاتم مشک آنرا مهر کنم و بسپارم او را برضوان خازن بهشت
و خدا نیز و جل آنگاه که شاهد گرفت ملایکه را بر تزویج فاطمه بعلی بن ابیطالب ع امر فرمود درخت طوبی را نثار کند حلی و حلل را
و آنچه در آنست از حلی و حلل پس درخت طوبی نثار نمود آنچه را که حمل کرده بود ملایکه و حور العین آنها را التقاط نمودند
برای افتخار الخبر مؤلف گوید که گویند در زمان بعضی خلفای عباسیه در کوفه جائی را کاویدند دری باندازه تخم مرغی یافت
شد چون عقیق احمر سرخ بود و دو سطر بر آن مکتوب بود انا در من التقطه نثار یوم تزویج والد السبطین کتبت

بمعنی فاعل و گاهی تاویل بمعنی مفعول میشود و در این مقام هر دو جایز است اول آنست که اطلاق علی بر خدا بر صحیح است اما علی بمعنی مفعول
یعنی شأنش بلند شده است نام نامی حضرت امیرالمؤمنین مشتق است و در تاویل بمعنی مفعولیت اشعار است بر اینکه بلندی شان آنحضرت
با مرحق بخود نیست بلکه بعطای خداوند و شرافت رسول خدا است و در آنچه از ندای هاتف نقل شد که گفته علی اشتق من العلی
اشعار است بر اینکه مشتق هر نام حضرت بمعنی مفعول و مشتق منه هر نام خداست بمعنی فاعل است و معنی بلندی در حضرت امیر از جهت
ظاهر بود از جهت علم و احتجاج همواره فائق همه کس بود و ابداً بجهة کسی بر جهت او بلندی نکرده و فایق نشد و از جهة شجاعت و قدرت
هیچگاه کسی بر جنابش پیش دستی نکرده و از ضربت او کسی جان بسلامتی نبرده و در عطا و بخشش کسی تقدم و تفوق بر آنحضرت
نجست و در حسب و نسب و منصب کسی بر او تقدم ندارد و در هر مسلم رفعه بر همه خلایق تفوق دارند مثلاً اگرچه در نسب با برادرانش
برابر است ولی چون شرف سببی دارد عبارة از دامادی رسول است بر نسب اضافه نمائیم بر ایشان تفوق خواهد کرد زیرا که کسی مثل
مثل پدر زن او و همسری مانند همسر او ندارد حتی رسول خدا این نداشت و این فضیلت او از جمله آن هفت فضیلت است که خلیفه ثانی
میگوید اگر تمام شتران سرخموی عرب مرا بود راضی نبودم همه را بدهم و یکفضیلت از آنها برای من بود که یکی از آنها تزویج او
فاطمه زهرا را و نعم ما قیل لولاه ما وجد الکفو الفاطمة لولاه ما بزغت مشکاة ایمان خود آن بزرگوار نیز با چندین منقبت
همیشه فخر میکرد بیکی از دواج آنمخدره بود و فاطم زوجتی ... خلیط لحمها بدمی و لحمی الحق جای افتخارات و چه
در فضیلت برای او سبقت نکرده که مباشر عقد او خدا بود باشد و شیرینی خورانند در بهشت باشد و درخت طوبی جواهر نثاری کننده
شیرینی عقد او حضرت رسول آنحضرت امیر میفرماید بشارت باد ترا ای ابا الحسن که بدرستی خدای عز و جل تزویج کرده فاطمه را
بتو در آسمان پیش از آنکه تزویج کنم او را بتو در زمین و بتحقیق نازل شد بر من ملک ازین موضع در ساعتم پیش از آنکه تو بیائی ملکی از
آسمان که روهای مختلف داشت ندیده بودم پیش از او از ملائکه مثل او را پس بمن گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته
مژده باد ترا ای محمد بجمع آمدن شمل و طهارة نسل پس گفتم چیست آن ای ملک عرض کرد یا محمد من سطائیل ملک موکلم
از قوایم عرشم از پروردگار خود مسئلت کردم که مرا اذن دهد در بشارة تو و این است جبرئیل در اثر من است که خدای عز و
جل خبر میدهد ترا بکرامت خویش بر او تو میسر باید سخن او تمام نشده بود جبرئیل بر من نازل گردید پس بمن گفت

السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا نبی الله پس از آن نهاد بر دست من حریر سفیدی را از حریر بهشت که در آن
دو سطر با نور نوشته شده بود پس گفتم ای دوست من جبرئیل این خط چیست و این چه باشد پس جبرئیل عرض کرد یا محمد بدرستی خدا عز و جل
مطلع گردید بر زمین پس ترا اختیار کرد و مبعوث فرمود ترا با رسالت خویش پس از آن دوباره مطلع شد بر زمین پس اختیار کرد
برای تو برادری و وزیری و صاحبی و دامادی را پس تزویج کرد او را با دختر تو فاطمه گفتم ای جبرئیل این مرد کیست پس گفت برادر
تو در دین و پسر عم تو در نسب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه و بدرستی خدا بسوی وحی کرد به بهشت که مزین شو پس بهشت مزین
گردید و بدرخت طوبی وحی فرمود که حمل حلی و حلل را نماید و زینت داده شد بهشت و حور العین را امر کرد خدا عز و جل ملائکه را
و جمع شوند در آسمان چهارم نزد بیت المعمور پس هبوط نمودند ملائکه صفیح اعلی و آسمان پنجم بسوی آسمان چهارم و عروج نمودند
ملائکه آسمان دنیا و آسمان دویم و آسمان سیم با آسمان چهارم و خدا امر فرمود رضوان خازن جنان را منبر کرامت را نصب کند
بر در بیت المعمور و آنمنبری است که آدم خطبه خواند بر بالای او روز عرض تعلیم اسماء و آن منبری است از نور پس وحی فرمود
خدا عز و جل بسوی یکی از ملائکه های حجب خود او را راحیل گویند که بر آن منبر بالا رود و او را بتحمید و تمجید لایق گوید و ثنا کند
او را با آنچه آنست و نیست در میان ملائکه کسی که زیباتر باشد از او و از نابت منطق و شیرین تر باشد از او و از نابت لغت تر
راحیل بالا رفت بر آنمنبر و پروردگار خود را تمجید و تحمید و تقدیس کرد و ثنا گفت با آنچه او اهل آن بود و آسمانها بحرکت
آمدند از روح و فرح و سرور جبرئیل گفت پس از آن وحی فرمود خدا بمن که عقد بند عقد نکاح را با اینکه بتحقیق من تزویج نمودم
کنیز خود فاطمه را دختر حبیب من محمد به بنده خود علی بن ابیطالب پس من عقد نکاح را بستم و ملائکه را با جمیعهم شاهد گرفتم و نوشتم
شهادة ملائکه را بر این حریر و خدا امر کرده که او را بتو بنمایم و با خاتم مشک آنرا مهر کنم و بسپارم او را برضوان خازن بهشت
و خدا عز و جل آنگاه که شاهد گرفت ملائکه را بر تزویج فاطمه بعلی بن ابیطالب امر فرمود درخت طوبی را نثار کند حمل خود را
و آنچه در آن است از حلی و حلل پس درخت طوبی نثار نمود آنچه را که حمل کرده بود و ملائکه و حور العین آنها را التقاط نمودند
برای افتخار الخبر مولف گوید که میگویند در زمان بعضی خلفای عباسیه در کوفه جائی را میکندند دری باندازه تخم مرغی یافت
شد چون عقیق احمر سرخ بود و در سطر بر آن مکتوب بود انا در من التقطا نثرفی یوم تزویج والد السبطین کنت

صبغی من اللجین بیاضنا صبغتنی دما نحرخین اینشعر چه روایت کسی که شرف پدر و مادر او این بود
از ظلم بنی امیه خاک روی زمین از خون خود و جوانان او خضاب گردد و جراحات ظاهری و باطنی برا و برسانند اما
جراحات ظاهری معلوم است اما جراحات باطنی عبارت است از قتل جوانان او مثل قاسم و عباس و علی اکبر خصوصا حضرت
علی اکبر بسیار موثر شد چنانکه گویند بر سر جنازه او در پیش روی دشمن بهای بهای گریست و اینکه فرموده است در شهادت
او نفرین فرمود قتل الله قوما قتلوك الخ التماس دعا از خوانندگان و ذاکرین داریم —

المجلس الثانی والستون تنزل الملائکة والروح فیها

فاطمه اسم فاعل مونث است از باب فطم یفطم بمعنی بریدن و منقطع ساختن و منه فطام الرضیع وفی المجمع فطمت الرضیع
من باب ضرب فصلته عن الرضاع و در انتخاب و غیر آن وارد است که فاطمه بنت رسول الله را فاطمه نامیده شد
زیرا که او فطم و فصل نمود شیعیان خود را از آتش و دشمنان خود را از محبت خود و اصل معنی فطم قطع و فصل است و فاطر مخترع
و مبدع را گویند و لفظ آن اسم فاعل از فطر یفطر و اصل معنی آن شکستن میباشد کما فی اذا السماء انفطرت پس
فاطر صفحه عدم را میشکند و بدر رود و از انجیر مجر عی بالفتح در آورد چنانکه افطار هم شکستن روزه را گویند پس این دو لفظ
اگرچه در ماده شراکتی ندارند ولی در معنی شباهتی بیکدیگر دارند چه کانه فاطر موجود را از عدم بریده و منفصل نماید و فاطمه
احداث حالت یا صفت آخری نماید و بعید نیست که نظر در اشتقاق لفظ فاطمه از فاطر بر آن باشد همچنانکه خدا در خلقت
و صنع خویش مخترع است و ابدا برا و سبقت در آن معنی نشده و نمیشود همچنان حضرت فاطمه در شرافت و شفاعت صفت
اختراع را دارد و احدی از زنان برا و سبقت نگرفته و نمیگیرد چنانکه نداریم از زنان عالمیان زنی که از صلب پیغمبر خدا
و از بطن خدیجه کبری زاده شود و همسر سید اوصیا و مادر یازده امام بوده باشد و خویش معصومه و عالمه غیر معلمه و
مخدومه ملائکه و محدثه و بتول عذرا و پاک از حیض و نفاس و حورا انسیه بوده باشد غیر از آن مخدره و در جامعیت بشر فقط
جا بش تنها مخترعه است چه تا زمان او زنی باین صفات دیده نشده و بعد چه مریم و سارا خواتون زنان هم خویش بود

اما آنکه نه خواتون زنان عالمیان بود و یکتا در منصب جلیله شفاعت نیز شفاعت آن حضرت علیها خوری خواهد شد و بر
خوش است زنان سهل نه که بلکه از مردان هم کسی شفاعتی بدینسان و وسعت ندارد که روز قیامت او نیاید امر شفاعت
تمام نخواهد شد و در این خصوص روایات بسیار وارد است از جمله سید در معالم الزلفی از شرف الدین نجفی در تاویل آیات باهره
فیما نزل فی العترة از حضرت سلمان نقل کرده که رسولخدا با من فرمود که من مثل آنچه را که جبرئیل با من گفته نمیتوانم گفت مگر بنده از بندگان
خدا نیکو رم از آنچه بندگان نیکو روزی نشنیم چنانچه بندگان می نشنیند پس سلمان بجانبش عرض کرد ای مولای من و آقای من
ترا بحق قسم میدهم که مرا خبر داده باشی با فضایل حضرت فاطمه در روز قیامت پس پیغمبر روی جانب او کرد در حالتی که خندان
و شادان بود پس از آن فرمود قسم بکسی که جان من در دست اوست که بدرستی اوست آن جاریه میگذرد در روز قیامت
بر بالای شتری که سر آن از خشیة الله و دیده گان او از نور خدا و مهار او از جلال خدا و گردن او از بهاء خدا و سنام او
یعنی کوهان او از رضوان خدا و دم او از قدس خدا و پاهای او از مجد خدا باشد اگر راه برود تسبیح گوید و اگر صدا نماید تقدیس کند
بر بالای او هودجی باشد از نور و در آن باشد کنیزی که انسیه حوریه است و عزیزه است که جمع شده پس خلق گردیده و مصنوع گشته
و ممثل شده از سه صنف پس اول از مشک ذفر و اوسط او از عنبر اشهب و آخر او از زعفران احمر و معجون گشته با آب حیات
که اگر آب دهن خود را در هفت دریای شور بچکند همه آنها گوارا و شیرین گردند و اگر ناخن انگشت خنصر خود را بر جهان کند بسوی دنیا
هر آینه محو میکند آفتاب و ماه را مولف گوید شاید آن جاریه از حور العین و کنیزان حضرت فاطمه باشد و شاید هم نیکه خود آن مخدره باشد
و در حقیقت معادیه خود صفات تمام آن مخدره ببلیغ نهج ظاهر خواهد شد پس منافات نخواهد داشت با اینکه او در دنیا بود و در بین
مونس جبرئیل بود و ثانی اطهر بلکه سبعین آنچه میفرماید جبرئیل بدست او و میکائیل از شمال او و علی از پیش رو او و حسن و حسین از پشت
سر او باشند و خدا او را حفظ و حراست فرماید پس راه میرود در عرصه قیامت پس ناگاه ندا از قبل خدا میرسد جل جلاله که
معاشر الخلائق غضوا ابصارکم و نکسوا رؤسکم هذه فاطمة بنت نبیکم و زوجة علی ام الحسن و الحسین پس از صراط میگذرد
و بر او دو ریطه سفید باشد تا آنکه میباشد پس آن گاه که داخل گردد به بهشت و نظر کند بر آنچه مهیا گردیده خدا برای او از کرامتها
میخواند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور الذی احلنا دار المقامة من فضله لا یمسنا فیها

فهب لی ما بیننا فیها الذنوب پیغمبر باید پس خدا تعالی وحی میکند به او ای فاطمه سؤال کن از من عطا کنم ترا و از من تمنا کن تا راضی
کنم ترا پس عرض میکند الهی انت المنی و فوق المنی اسئلک ان لا تعذب محبی و محبی عترتی بالنار پس وحی میکند خدا بسوی او که ای فاطمه
بعزت و جلال خود و ارتفاع مکان خود قسم خورده ام دو هزار سال پیش از آنکه آسمانها را خلق کنم بر اینکه عذاب نکنم دوستان
ترا و دوستان عترت ترا با آتش مؤلف گوید نباید انگاشت که تعبیرات که در اخبار واقع شده همه ترا مغرور کند زیرا که در اخبار دیگر
هم وارد است که اگر کسی در معصیت و مخالفت اصرار کند و توبه ننماید در آخر کار با عداوة آل محمد از دنیا میرود پس اینکه خدا
قسم خورده که دوستان حضرت صدیقه را با آتش عذاب نکند شرط است با آنکه از دنیا با ایمان و اعتقاد برود زیرا که محبة
او در حق کسی که از دنیا کافر برود هیچ از عذاب نخواهد شد و معصیت کار با عدم توبه میگردد که انسان از دنیا مؤمن برود و عملا و او
دوست فاطمه زهرا تابع او و مطیع او میباشد نه اینکه در همه کارها ضد او رفتار کند میخواهم چیزی از عصمت المخدره ذکر کنم تا
ملاحظه کنیم که زنان و مردان ما تبعیت ورزیده ایم یا نه رسول خدا با صحبت عبد الله بن ام مکتوم که مردی کور و نابینا بود بمنزل آن بزرگوار
تشریف برده از در چو سلام کرد خاتون محشر جواب سلام عرض کرد و گفت داخل شو یا ابتا حضرت فرمود عبد الله بن ام مکتوم
هم در پیش است عرض کرد چه میفرمایید من بروم حضرت محجوب شوم حضرت فرمود عبد الله نابینا است و کر است چشم ندارد و گوش
ندارد خاتون محشر عرض کرد اگر او نمی شنود من میشنوم و اگر او نمی بیند من می بینم و لهذا من و تو ابدا اعتنا نداریم که این نامحرم
بعضیها میگویند دل من زینه ندارد ملاحظه کن حضرت فاطمه معصومه بود با وجود این دعا از مکر شیطان میگویند زنی اجنبیه با
مرد اجنبی هر وقت در یک منزل باشند من سوم ایشانم میگوید زنان قطعه ای هستند اگر ایشان از نسل آدم نبودند من ایشان را
سجده میکردم حضرت امیر المؤمنین باید لا یامنن علی النساء اخ اخا ما فی الرجال علی النساء امین کل الرجال و ان تعفف
جهده لا بد ان بنظرة سیخون القبر اوفی من وثقت بعهده ما للنساء سوی القبور حصون بحضرت امام حسن
پیغمبر باید تا توانی چنان کن که زن تو غیر از تو مرد دیگر در دنیا نشناسد اگر مرد زن را به بیند آنقدر فساد ندارد که اگر زن مرد را
دیده باشد حضرت فاطمه مادام العمر هر روز از ترس خدا سه بار رنگ شریف و در سر سجاده طاعت بر لونی دیگر تغییر می یافت
گاهی سفید گاهی سرخ و گاهی زرد میشد خانه های مدینه از تغییر نور او متغیر میشد ندیده ام در تمامی عمر اقلا یکدفعه رنگ مادرم

خدا تغییر یافته است با آنقدر از ترس خدا گریه کرده بود که از آن چشم او وفات سحر یک شیشه پر کرده بود هنگام ارتحال بحضرت
امیر سپرد که آن شیشه را با من دفن کن شاید خدا بجهت آن مرا بیامرزد آیا تو هم در تمام عمر یک قطره اشک از خوف خدا از چشمانت بیرون
جاری شده و حال آنکه آن بزرگوار گناهی نکرده بود اما من و تو در دریای معاصی غرق هستیم المخدره در عروسی خود دو پیراهن داشت
یکی تازه و دیگری کهنه حضرت رسول فرموده بود که اگر فقیره از تو سؤال کند پیراهن کهنه را بده و تازه را برای خود نگهدار در روز عروسی
باید لباس تازه بپوشد با وجود این پیراهن تازه را بسائله داده بود رسول خدا فردای عروسی پیش آمد چون دید لباس کهنه پوشیده فرمود چرا
تازه را داده و کهنه را نگاه نداشته عرض کرد حیا کردم از خدا که بسائله کهنه بدهم بلی البته باید حیا کرد زیرا که خدا در قرآن میفرماید لن
تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون ائمه هدی همواره جامه نو و تازه و تمام عیار و هم دینار و اشرفی بفقرا میدادند حضرت حسن مجتبی
برای تصدق شکر میدادند و میفرمودند من شکر را دوست میدارم آنست که در راه خدا آنرا میدهم اما من و تو دم از محبت
زهرا و ذریه او میزنیم اولا زکوة واجبه را نمیدهیم و اگر داده باشیم گندم مخلوط و پول غیر مرغوب و حیوان معیوب و لباس
کهنه میدهیم یا چیزی که از دست ما بیرون شده مانند طلبهای لا وصول حواله میکنیم و بعضیها بخادم و خادمه خود زکوة
میدهند فاطمه زهرا با نفس نفیسه خود آسیا میکشید و جاروب کشی مینمود اما خواتین زنان عار شان می آید که بکارهای
خانه دست زده باشند چادره او را که حضرت امیر برده بود در نزد یهودی رهن گذارد زن یهودی دید که آنقدر از لیف خرما آن
وصله زده اند که تار و پودش معلوم نیست و در آن تأمل میکرد و میگفت والله ان هذا الهو الزهد شب آنچادره را در
پستوی خانه نهاده بودند زن یهودی دید که از پستو نور میدرخشد معلوم شد که از آن چادره کهنه است هفتاد خانوار یهودی
از ملاحظه اینحال دین اسلام را قبول کردند اما اگر با سهم آقایان امیرمآبان را مسلمان چند کافر گردد زیرا که اولا همه از پارچه
های پر قیمت است که تحصیل آنها موجب تلفیات از قبیل منع حقوق و نجبه و ندادن طلب مردمان جای عجب است
که آقایان زکوة را نمیدهند و عنوان تلاش میکنند اما در خرید البسه فاخره از برای خود و زنان خود پروا ندارند اگر چه بیست تومان
باشد اگر بر آخرت معتقد بودند لازم بود که اکتفا به پارچه پائین کرده و زیاده از آن بزکوة بدهند نه اینکه یکی در شب را صد تومان
بدهند و زنان آنرا بر سر افکنند و شهوت مردمان کوچه را بحرکت آورند ثانیا آن لباسها در زی البسه مسلمانان نیستند بلکه

زنان هم

در

در وضع لباسهای ارامنه و روس میباشند چنانکه اگر با زنی روسیه در یکجا بنشینند شخص نابلد ایشان را از یکدیگر نشناسد پیغمبر
فرموده من تشبه بقوم فهو منهم با وجود این زنان حجج الاسلام این ولایت خانمیگذارند تا خود را بر ... سهها شبیه کنند و حال
زینهای و حسن موی سیاه و مجعد ... است شاعران همواره زنان را با موی سیاه و مجعد مدح کرده اند تا این آقایان که
زرد و ایل ... با شبیه ... انصاف کن چه مناسبت میان ما و فاطمه زهرا ... است که تا روز قیامت با شفاعت کند ...
ما بمحبت روس و ارامنه پرشده است که خود را بایشان تشبیه میکنیم دیگر محبت فاطمه زهرا مشکل است در دل ما بماند
عروسیهای ما ناچار باید خلاف شرعهای گوناگون بعمل آید و در مخارج و مصارف مرتکب تکلیفات فوق العاده بشویم ...
و سازنده اقلا صد تومان خرج کنیم و شب تا صبح مصارف شربت قمار اهل مجلس را باید متحمل باشیم کمتر خلاف شرعها ...
عروسیهای این زمان معمول شده آتش بازیست فقط در کوچه؛ اگر گرسنگی جان میدهند آقایان در عروسی ...
با آتشبازی میدهند اما عروسی حضرت فاطمه ... بر خلاف عروسیهای این زمان شده که بنا به بعضی روایات ...
امیر را مهر قرار داده اند حضرت امیر آن را در مقابل چهار صد درهم هجریه بعثمان بن عفان فروخته و عثمان درع را هم بانحضرت
هبه نمود حضرت امیر درهمها و درع را آورد در پیش روی رسولخدا نهاد حضرت هم شصت و سه درهم از آنها با بوبکر داد
سلمان و بلال هم بامعیت او رفتند و فراشی از خیش مصری محشو با پشم بخرید و نطعی یعنی سفره از ادیم ... ساده که حشوش لیف
خرما بود و خوش از چرم بود و عباء خیبریه و قربه آب و مطهره و روی کشی پشم ... نارکت بود اینها را خریده بعضی را سلمان
و بعضی را بلال و ما بقی را ابوبکر برداشته آوردند و پیش روی رسولخدا گذاشتند و چون رسولخدا بر آنها نگریست بگریست و
اشکهای چشم مبارکش بروی مبارک جاری شد پس از آن سر خود را بآسمان بلند کرد و عرض نمود خدایا مبارک کن برای قومی
که اوانی و ظروف خانه شان از خزف باشد و باقی آنچه را بحضرت ام سلمه سپرد و حضرت امیر ... با یکماه گذشت و من در کار
فاطمه سخنی برسولخدا عرض نمیکردم جز اینکه هر گاه بخلوت میشد بمن میفرمود یا ابا الحسن ما احسن زوجتک و اجملها البشر یا ابا الحسن
فقد زوجتک سیدة نساء العالمین بعد از یکماه برادرم عقیل بمنزل من آمد و گفت ای برادر با هیچ چیز چنان شاد نشده ام
که بوسیله ازدواج تو فاطمه دختر رسولخدا ازاشاد شده ام ولی چرا از رسولخدا خواهش نکنی و چشمهای ما را بآن بخش شاد روشن

گفته ... که خبر تو در قسم بخدا من جسم این را دوست میدارم ... مانع است گفت تو را فرستاده ام بخدا ... رجوعی ... مرد
رسولخدا و درا بخصوص از جنابش مسئلت نمائیم پس برخاستیم و در بین راه ام ایمن با ما ملاقات کرد پس مقصود خود را باو گفتیم
عرض کرد مگذارید یا ابا الحسن و بگذارید ما در این خصوص سؤال و جواب کنیم زیرا که سخن زنان در اینگونه امور بهتر و واقع است در قلوب
رجال پس ام ایمن برگشت بخدمت جناب ام سلمه رسید و قضیه را بار گفت و سایر زنان رسولخدا را خبر داد پس همه ...
در منزل عایشه بحضور حضرت رسول مشرف شدند و بر اطراف آنحضرت حلقه زدند و عرض کردند پدر و مادرهای ما فدای تو یا رسول الله
تحقیق رسیده است کاری که اگر خدیجه در حیات بود چشم او روشن گشتی و چون نام خدیجه بمیان آمد فرمود خدیجه تصدیق کرد مرا
آنگاه که مردمان تکذیبم کردند و یاری کرد مرا در دین خدا با مال خود خدا تعالی امر کرد مرا که خدیجه را بشارت دهم بخانه در بهشت
قصب که نه در او صخبی و نه نصبی عرض کردند پدر و مادر ما ... فدای تو شویم تو همواره از خدیجه بکاری مذکور داری ... و بجهان بجوار
رفته ... پرورد کار خود پس گوارای او باد و از خدا و جمع کند میان ما و او در درجات بهشت و رضوان و رحمت یا رسول الله ...
برادر تو در دین و پسر عم تو در نسب علی بن ابیطالب دوست میدارد که بر زوجه خود فاطمه ... دخول شود و ... و شمل ... جمع گردد ...
پس چرا خواهش اظهار میکنید عرض کرد حیا مانع میشود پس رسولخدا بام ایمن فرمود برو علی را پیش من آور پس گوید رفتم و دیدم که انتظار
مرا میکشد عرض کردم رسولخدا ترا اجابت کن میفرماید رفتم و داخل خدمت او شدم در منزل عایشه و زنان در حضور او بودند پس بحضور
داخل خانه شدند و من جسم داخل شده سر بزیر افکنده نشستم فرمود آیا دوست میداری که عیال تو بر تو داخل گردد پس سر بزیر افکنده
گفتم بلی یا رسول الله فرمود نعم و کرامة یا ابا الحسن داخل میکنم او را بمنزل تو امشب یا فردا شب انشاء الله پس من برخاستم در حالیکه شاد
و مسرور بودم پس رسولخدا زنان خود را امر کرد فاطمه را زینت بدهند و عطر بزنند و خانه برای او فرش کنند پس فرمود ... او را
جابجا کردند پس از درهمی که بام سلمه سپرده بود گرفت و بحضرت امیر داد و آنحضرت چهار درهم خرما و پنج درهم روغن و یکدرهم
اقط گرفت آورد و رسولخدا آنها را با دست مبارک خود بهم ... آمیخته داشت در سفره ... حضرت امیر فرمود هر کرا دوست
داری دعوت کن آنحضرت هم رفت باهل مسجد خبر داد همه رو بمنزل رسولخدا نهادند ... جمعیت افتاده خبر داد که یا رسول الله
جماعت بسیارند فرمود عیب ندارد ده نفر ده نفر بیایند همه آمدند تا هفت صد مرد و زن آمدند و همه سیر شدند پس از آن دختر خود را

برد

بنزد خود طلبید و حضرت امیر را هم طلبیده و ایشان را بسینه خود چسبانید و میان دو چشم ایشان را بوسید و فاطمه را بآنحضرت سپرد
پناه ... سید الشهداء هم دختر خود فاطمه را در روز عاشورا پیش خود خواند و جناب سکینه را هم طلبیده ایشان را بسینه چسبانید و آنقدر
گریست که بیهوش غش نمود تا آخ

المجلس الثالث في تفسير سورة تنزل الملائكة والروح فيها

التماس دعا دارم والسلام

حسن بکسر میم و فتح نون صفت مشبهه و در معنی اسم مصدر است از باب حسن یحسن و محسن اسم فاعل است از باب افعال مثل مکرم و اگر
چه بحسب قاعده نحو مصرف محسن زیاده از حسن گرفته میشود ولیکن در قولهم انا المحسن و هذا حسن اشعار است بر اینکه حسن ظاهری و باطنی
امام حسن ع از عطای خداست یعنی او است آنکه زیبائی ظاهری و باطنی را باو بخشیده پس حسن و زیبائی خداداد است و متعدی نیست یعنی حسن
خود زیبا است و هم زیبائی دیگران از او است بخلاف زیبائی دیگران که لازم است یعنی منحصر است بر آنها و اگر محسن خود بگوید
و از او بدیگری تعدی نماید و این نکته ایست دقیق و سریست عجیب که ظاهر گردد بجوده آن با فکر سلیم و عمیق و چون انعام
کردن بدیگری و از زیبائی است که از منعم بر منعم علیه تعدی میکند آنست که ناچار آنرا احسان میگویند و اطلاق حسن بر آن
غیر صحیح است بخلاف محاسن غیر متعدی مثل حسب و نسب و جمال و علم و کرم و غیر ذالک من الصفات اللازمة ذاتاً و فعلاً
پس اطلاق احسان بر آنها صحیح نیست مگر بعد از انضمام تعدی بغیره فافهم و معنی لفظ حسن بالتحریک زیبا است یقال رجل حسن
حسن و امرءة حسناء و حسین مصغر حسن است مثل رجیل از رجل و آنچه در حسن و محسن گفتیم در حسین و ذو الاحسان نیز خواهد آمد و
خداوند نامید و نام را که ترجمه شبر بکسر الشین المعجمة و تشدید الباء و شبیر بالتحریک نامهای پسران هارون برادر حضرت موسی
میباشند بدو پسر حضرت امیر المؤمنین ع برادر حضرت ختمی مرتبت میباشند عطا کرده و ایشان را با آنها نامیده است و این
از جمله فضایل ایشان است و شاید تخصیص حضرت ابی محمد یا حسن برای آن باشد که فرق میان برادر بزرگ و کوچک باشد
و در حضرت امام حسن ع هر دو مقام وصایت اقرب بسوی محمد ص و افضل از امام حسین ع است ابلغ گردد و الا تعجب داده و معنی فرق
میان لفظ حسن و حسین نیست چنانکه میان محسن و ذو الاحسان فرق نیست لان ... الاحسان لا یتحقق الا بالمحبة فافهم
بلی در هیئت فرق دارند چنانکه رجل و رجیل در هیئت تغایر دارند لفظاً و معناً زیرا که رجل اطلاق میشود بر مرد متعارف و رجیل

بر مرد کوچک پس در رجولیت شان فرق نیست و تنها در هیئت و عظم و صغر فرق دارند و بجهة التصغیر فافهم پس حسین
نیز زیبا است غایة آنکه زیبای کوچک چنانکه حسن زیبای بزرگ است اما در زیبائی فرق ندارند بلکه تواند گفت که در عدول از
صیغه فاعل که محسن است بر صیغه مصدر که حسن است اشعار است بر اینکه احسان از کثرت متانت بر حسین اکثر است از آنچه بر حسن است
کما فی زید عادل و عدل گویا آنقدر احسان بر او منعم بر حسین بکباره احسان شده و خود احسان است و در انتقام لازم
که تفصیل ولادت و تسمیه ایشان و بزرگوار مذکور گردد پس میگوئیم در مقام اول که امام حسن ع اول مولودیست که میان حضرت
امیر و حضرت صدیقه زاده شده و ولادت آن بزرگوار بنا بر روایت کافی در ماه رمضان سال بدر دوم هجرت و در بعضی
نقل که در سال سوم اتفاق افتاده و از ارشاد مولانا المفید و در مرآت العقول نقل کرده که در شب نصف ماه رمضان سال
سوم از هجرت متولد شده و از شهید نقل که در نصف شعبان روز سه شنبه سال دوم هجرت در مدینه متولد شده و بحسب
آنچه از مناقب ابن شهر آشوب حکایت کرده در نصف رمضان سال سوم که سال احد بود اتفاق افتاده است و پس اختلاف
در سال منحصر شد بر دوم و سوم و فاضل مجلسی فرموده تحقیق آنست که منافات نیست میان این دو تاریخ زیرا که هر یکه از آنها مبنی
بر اصطلاحیست در مبداء تاریخ هجری غیر از اصطلاحی که بر او ست که بنای آن دیگری و تفصیل آن آنست که بدرستی
در تاریخ سنه اصطلاحست اول آنست که مبداء آن از ربیع الاول باشد پس بدرستی هجرت جز این نیست که در آنماه
بود و میان صحابه معروف بود تا سال ششم و بنای کلام مصنف یعنی صاحب کافی بر آنست دوم آنست که مبداء آن ماه
رمضان سابق باشد بر ربیع الاولی که در آن هجرت شده است زیرا که آن اول سال شریعت چنانکه میآید در اخبار در کتاب
روزه و روایه مبنی است بر این سوم آنست که عمر آنرا اختراع کرده و آن آنست که مبداء آن محرم سابق باشد بجهة آنچه
گمان کرده آنرا اهل جاهلیت و این ساقط است اگرچه مشهور گشته میان عوام و بالجمله در کافی مذکور باید که وفات آنحضرت
در ماه صفر در آخر آن اتفاق افتاده در سال چهل و نهم و وفات کرد در حالتی که چهل و هفت سال و چند ماه از عمر او
گذشت و شیخ مفید رحمه الله وفات او را در ماه صفر سال پنجاهم از هجرت و عمر او را چهل و هشت سال دانسته و شهید وفات
او را در روز پنجشنبه هفتم صفر سال چهل و نهم یا پنجاهم و عمر او را چهل و هفت یا چهل و هشت نوشته و ابن شهر آشوب در شب

صغر مانده وفات در اثنین بعد از سال پنجاهم از هجرت و در عمر او با صاحب کافی موافقت کرده و اوثق اقوال
داعی قول شیخ مفید علیه الرحمه است و بهر حال هنگام ولادت آن بزرگوار حضرت رسولخدا حاضر نبود و در هنگام خروج فرموده بود که
در غیبت من ولادة اتفاق افتد نام تو نهید و او را شیر ندهید و چون آن بزرگوار متولد شده روز خبر کردند روز هفتم او را در کنش
شیر داد و چون رسولخدا آمد حضرت فرمود از حضرت امیر سؤال کرد که چه نامیده پسرم را عرض کرد من بر تو سبقت نمیگیرم و اگر با داد
حسن بعو نام او را حرب میگذاردم حضرت فرمود که من هم بر خدا سبقت نمیگیرم پس جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله خدا
سلامت میرساند میفرماید که علی از تو بمنزله هارون است از موسی پس پسر او را بنام پسر هارون که شبر است نامیده کن فرمود
لغت من عربی است شبیر در لسان عرب چیست عرض کرد حسن پس او را حسن نامید و بعضی از آن گویند در شب معراج هم در خت
در بهشت دیده بود که نام یکی حسن و دیگری حسین بود جبرئیل عرض کرده بود اینها بهترین درختهای بهشتند در بهشت
درختی بهتر از این نیست از میوه‌های اینها بخور در صلب تو نطفه گردد و با خدیجه وقاع کن دختری از او زاده شود او را با علی
تزویج کن دو پسر از او زاده شوند نام یکی را حسن و دیگری را حسین بگذار رسولخدا میفرموده هر گاه مشتاق بهشت باشم ایشان
پسر خود را بوی کنم و بوی بهشت را از ایشان استشمام نمایم و میفرمود که سید و بزرگواری خود را به پسرم حسن داده‌ام و چون
چشم آن بزرگوار بر آنجناب میافتاد میفرمود ان ابنی هذا سید و سیصلح الله به بین فئتین عظیمتین من امتی گویند
گویند آن بزرگوار از سینه تا سر شبیه بود برسولخدا و از سینه تا پای بر حضرت امیر حضرت فاطمه با او خطاب کرده میفرمود
انت شبیه بابی لست شبیها بعلی و ابوبکر او را بسینه می چسبانید و میگفت یا ابن رسول الله یا ابن کثیر الجاه انت
شبیه بالنبی لست شبیها بعلی حضرت رسول دهن او را می بوسید و میفرمود اللهم احب حسنا فاحب من یحبه و میفرمود
الحسن ریحانتی فی الدنیا والآخرة و هو و لحد سیدا شباب اهل الجنة و ابتلای آنحضرت از غلبه اهل شر بود بر او
که بعد از شهادت حضرت امیر در اول کار بیعت با او کردند و آنحضرت در ساباط مداین با قریب هجده هزار لشکر شمشیر زن
خیمه و خرگاه زد و پس سران سپاه در نهانی بنای ارسال رسل و رسایل با معاویه گذاشتند و با او نوشتند اگر بخواهی حسن
ابن علی را دست بسته تسلیم تو داریم معاویه آنگاه عذر آنها را با امام حسن فرستاد و علاوه هر کس را با مارت مقدمة الجیش فرستاد

از معاویه پول گرفت و ملحق بلشکر او شد تا کار بجائی رسید که عبید الله بن عباس را فرستاد او هم مبلغ گزافی گرفت
و ملحق باردوی معاویه گردید قیس بن سعد بن عباده لشکر را امارت و امامت نمود حضرت امام حسن ناچار مانده در اثنای
خطبه برای امتحان و اتمام حجت بعضی سخنان فرمود مشتمل بر صلح فرمودند بروی یکدیگر نگریستند و گفتند بخدا حسن بن علی کافر شده است
چنانکه پدرش کافر شده بود پس ریختند بخیمه او و متاع او را غارت کردند و سجاده او را از زیر پای او کشیده و باقی ماند ردائی که
بر تیغ خود تکیه کرده بود از میانه کوری آمد و تیغی بروی پای آنحضرت نهاده زور داد چنانکه از آن طرف پای او سر تیغ بدر آمد و بنان
بنی هاشم و خواص و جانبش را از آن مخمصه نجات داده سوار محملی کرده بمداین بردند و در اثنای راه مردی به بهانه کاغذ دادن
خنجری از ران مبارک آنحضرت زده و ران شریف او را سخت مجروح کرد و آنحضرت را با آن حال بمداین آورده و در خانه عم مختار
ابو عبیده نزول اجلال فرمود و بعضی تواریخ مختار بعموی خود گفت بگذار امام حسن را گرفته تسلیم معاویه کنیم و جایزه از او بگیریم
عموی مختار او را زجر و تأدیب نمود باری بواسطه اینقدمات محض از برای اینکه خون شیعیان نریزند تا آنکه کفر و فساد
بنی امیه و کفر باطنی شان پیش همه کس برهن گردد با معاویه صلح فرمود با شرایطی و تفصیل آن در کتب تواریخ مسطور است و از
جمله شرایط آن بود که بعد از معاویه خلافت از آن آنحضرت باشد و منها آنکه شیعیان آنحضرت و حضرت امیر در امان باشند
و امیر المؤمنین ع را بد نگویند و در اول کار معاویه این شرایط را قبول کرد و عهدنامه بمضمون آن نوشته ولی چون بمنبر بالا رفت گفت
شرایطی که با حسن بن علی کرده ام همه آنها را زیر پای خود گذاردم بعد از آن ناچار حضرت حسن ع از کوفه بمدینه بازگشت و در آنجا
و با درد و غم بمیگذرانید و حال شیعه جانبش را آنجناب با مذل المؤمنین و یا مسود وجوه الشیعه مخاطب میکردند گاهی هم میشد
با آنحضرت مواجهه میکردند و با او سلام نمیدادند و آنجناب بمقام توقع میآمد چرا ابن سلام نمیدهید و حال آنکه من پسر پیغمبر
شما و امام شمایم فیقولون فی جوابه کیف نسلم علیک یا مذل المؤمنین و مسود وجوه الشیعه تا معاویه و خلفا و امرا در همه
حضرت امیر المؤمنین ع را ناسزا میگفتند و حضرت گاهی جواب میداد و گاهی صبر مینمود و بدینگونه زیست مینمود و در انجام
کار شیعیان از کار بنی امیه و آل ابو سفیان سخت تر و غریب تر است زیرا که اینها با اینکه او را امام مفترض الطاعه
میدانستند و در بیعت قید کرده بودند با هر که جنگ کند بجنگند و با هر که صلح کند صلح نمایند با وجود این بمقام تعرض و

و برادر میآمدند حتی یکی از سپاهیان صرد خزاعی نوشته‌اند که گفت ای کاش پیش از این مرده بودی و با معاویه صلح نمیکردی
حضرت حسین ع از گریبان او گرفت و بر پشت سر خود کشید که قلّا در ارتکاب نجابت با امام روبروی نباشد مبادا حضرت
آید که من تو معتوی و بتری هستیم از ایراد کردن بر امام زیرا که لازم نیست که امام حاضر شود و شخص حضور را با و تعرض کند بلکه بر ناکس
همه را بهامت و ترغیب کرده‌اند تنقیص با آنها از ایراد کردن و در سر انصفت تعرض نمودن عین ایراد و تعرض نمودن
بر امام است مانند آنکه بعضیها حضور نماز جماعت و تجنب از مجالس لهو و لعب و غیبت را عیب میگیرند و صیغه و تمتع نمودن را
بدتر از زنا میدانند و حرمت میدانند و میشمارند و ترک رو تکرار سلام و رجعت و امر بمعروف و نهی از منکر و
تولی و تبری را من فی یوسف یک و حال آنها را به عقل و نفیه میدانند و حرمت میدانند و لقای ایشان را مکروه میشمارند در حقیقت
اینها ایراد و تعرض بر امام است عجب است آن مردمان که تعرض بحضرت حسن ع ایراد مینمودند خودشان باعث شدند که جناب ایشان
با معاویه صلح کرد زیرا که اگر ایشان یاری مینمودند البته آنحضرت صلح نمیکرد و با وجود اینهمه تحمل آن بزرگوار نیز معاویه راضی
بزندگی آنجناب نشد و بعد از ده سال از امارت خود خواست برای پسرش یزید بیعت گیرد و صد هزار درهم بجعده دختر
اشعث بن قیس کندی زوجه امام حسن ع فرستاد و وعده داد که او را به پسرش یزید تزویج کند بشرط اینکه امام حسن را
زهر دهد و آن ملعونه زهر را بآنحضرت نوشانید چهل روز آنحضرت در بستر بیماری بود تا در ماه صفر بحق پیوست گردید
در حالتی که در هنگام وفات گریه میکرد عرض کردند یا بن رسول الله تو گریه میکنی و حال آنکه در نزد رسولخدا آن مکانتی که
کسی ندارد داری و درحق تو آنچه فرموده بیست بار و پیاده بزیارت کعبه رفته و سه بار تمامی اموال خود را با فقرا تقسیم کرده
فرمود انما ابکی لخصلتین هول المطلع و فراق الاحبة مطلع شاید مفتوح الوسط باشد و در آنصورت مراد در روز قیامت
پیش آمد امور آخرت است و شاید مکسور الوسط باشد و در آنصورت مراد خداوند متعال است که بر ضمایر و خطوط
اطلاع دارد اما فراق احبه معنی آن معلوم است حضرت حسن ع از فراق دوستان و مفارقت برادران و اولاد و خواهران
و همشیرگان گریه میکنید حال آنکه ایشان در وطن خود و خانه خود بودند و بزرگان ایشان و کوچکانشان پرستار بودند اما
اسیری در پیش نداشتند ندیدم حضرت سید الشهداء چه بکشند مقام و اولاد خود را در بیابان خطرناک بی آنکه پرستاری

داشته باشد در میان لشکر عدوان میگذاشت و میدانست که بعد از شهادت او ایشان را غنیمت قرار خواهند داد
و سلب خواهند کرد و اسیر کرده سوار شتران برهنه نمایند و از کربلا تا شام ببرند با وجود این صبر نمود که منقبتی عظیم تا جان داشت
هنگام خواب برزمین میکشید دهد بود که دشمن بجانب ایشان برود حتی اینکه بعد از آنکه بزمین افتاده بود و از کثرت جراحات قدرت
حرکت نداشت با وجود این چون دید که جماعه بسوی خیمه گاه میروند خواست برخیزد قادر نشد و بروی در افتاد پس سینه خود را بزمین
نهاد و غلطان غلطان بجانب خیمه گاه حرکت میفرمود الخ التماس دعا دارم و السلام

المجلس الرابع والستون تنزل الملائکة والروح فیها

حسین مصغر حسن است و در مجلس سابق گفته شده فرق میان این دو لفظ بحسب معنی و ماده نیست مگر فقط اختلاف در هیئت
لفظ و مسمی چنانکه در میان آن دو بزرگوار هم در نسب و حسب و امامت و علم و سایر صفات حسنه فرق نیست جز اینکه امام
حسن ع در مقام صحابیت و خلافت اقرب برسولخدا است و برادر بزرگتر و فاصله مابین ایشان دو برادر بحسب روایات صحیحه
شش ماه و ده روز نیمه است ولی اختیار این قول مشکل است زیرا که ولادت حسین بنابر آن در بیست و ششم ربیع الاول
از سال چهارم بنابر اینکه مبدأ تاریخ از ربیع الاول باشد خواهد شد و فاضل مجلسی قولی موافق این از بعضی نقل کرده الا اینکه
در آخر ربیع الاول از سال سیم گفته و بنابر آن باید ولادت حسن ع را در سال دوم دانسته باشیم و این قول مخالف مشهور است
زیرا که ولادت آنحضرت بنابر آنچه از طبرسی نقل است در سه شنبه یا پنج شنبه سوم شعبان و از ابن شهر آشوب در پنجم آن ماه در
سال چهارم بعد از برادرش ده ماه و بیست روز و از مفید در شب پنجم شعبان سال چهارم اتفاق افتاده و این قول محتاج
کشف بیشتر است و از کمال الدین بن طلحه نقل که پنجاه شب بعد از ولادت حسن آنحضرت فاطمه بحسین ع حامله شده و اتفاق
ولادت او در آخر ربیع الاول علاوه بر ما تقدم از تاریخ و از دروس نیز نقل شده و نسبت این قول بمفید در مقنعه نیز داده شده
و لا محل شیعه در امروز بر آنست که ولادت او در سوم یا پنجم ماه شعبان میدانند و لیکن چون ثبوت قول بر تعیین ماه ربیع الاول
پوشیده نیست تو شاید اختلاف در سال مبنی بر اختلاف در مبدأ تاریخ بود و ولادت حسین ع بعد باشد و الله العالم و لیکن در

۲ موافق معمول مشهور

در مرآت العقول از مصباح شیخ نقل کرده خرج الی القاسم بن العلاء الهمدانی وکیل ابی محمد ع ان مولانا الحسین ع ولد یوم
الخمیس لثلث خلون من شعبان سنة اربع من الهجرة عشت البتول به بتبلغ ولادة اخاه الحسن ع بخمسین لیلة و بنابرین
کر بنابر اینکه فاصله مابین ولادت حسن ع و حمل حسین ع پنجاه روز باشد و ولادة امام حسن ع نصف رمضان و ایام حمل حسین ع شش ماه
باشد ولادة حسین ع در پنجم جمادی الاولی باشد و اموافق قول شیخ بن نماره باشد و اگر ولادة امام حسن ع را از نصف شعبان
گیریم موافق آنجناب ولادة حسین ع در پنجم ربیع الآخر میشود و بالجمله توفیق اخبار با تواریخ و حساب ولادة اینها بزرگوار
سخت مشکل است و ظاهر آنست که عمده جهت آن عدم انضباط تاریخ ولادة امام حسن ع بعد باشد و در کافی بطریق صحیح از
عبد الرحمن قزوینی میرساند حضرت صادق ع میفرماید میان ولادة حسن ع و حمل حسین ع یک طهر بود و فاصله میان ایشان در
میلاد شش ماه و ده روز بود و مراد از طهر بعد از اقل طهر است که ده روز باشد و آنحضرت صدیقه ع حایض نمیشد و خون نفاس
هم نمیدید و فاضل مجلسی ره از ابن خشاب از حرب روایت نموده از حضرت صادق ع نقل کرده کشته شد ابو عبد الله حسین بن علی ع که مادر
او فاطمه بنت رسول الله ص بود در حالتی که پنجاه و هفت ساله بود در سال شصتم از هجرت در روز عاشورا و بود مقام او با جدش
هفت سال مگر آنچه بود از فاصله میان او و میان ابی محمد و آن هفت ماه و ده روز بود و درنگ فرمود با پدرش سی سال
و با برادرش ابی محمد ده سال و بعد از وفات برادرش درنگ نمود ده سال پس عمر او پنجاه و هفت سال بود مگر آنچه بود در
میان او و برادرش از حمل مؤلف گوید در صورتیکه ایام حمل آنحضرت زیاده از شش ماه نباشد بنابر این روایت فاصله
ولادة امام حسن ع و حمل حسین ع چهل روز باشد و این با هر دو قول منافی باشد کما لا یخفی و بالجمله بعد از ولادت حضرت
حسین ع حضرت صدیقه ع بنابر توصیه رسول خدا ص آنجناب شیر نداد تا آنکه حضرت رسول ص حاضر گردید و نور چشم خود را ابهام
دیگر از زبان مبارکش شیر داد و نام او را با تعیین خدا حسین نهاد و در کافی سند محمد بن عمرو الزیات میرساند و او مرسلاً از حضرت
ابی عبد الله روایت کرده که بدرستیکه جبرئیل نازل شد بر محمد ص پس عرض کرد یا محمد بدرستی خدا بشارت میدهد ترا با مولودی که زاده
شود از فاطمه میکشند او را امت تو بعد از تو پس فرمود ای جبرئیل و علی ربی السلام مرا احتیاج نیست بر مولودیکه زاده شود از
فاطمه و امت من بعد از من او را بکشند پس جبرئیل عروج نمود باسمان پس از آن هبوط نمود و عرض کرد یا محمد بدرستی پروردگار

ترا سلام میرساند و مژده میدهد ترا بانکه بدرستی او قرار خواهد داد در ذریه او امامت و ولایت و وصیت را پس فرمود بدرستی
من بتحقیق راضی شدم پس از آن فرستاد بفاطمه بدرستی خدا مرا مژده میدهد با مولودیکه برای تو زاده شود میکشند او را امت
من بعد از من آنمخدره فرستاده بآنحضرت مرا حاجت نیست بر مولودی که امت تو بکشند او را بعد از تو پس حضرت رسول ص
باو فرستاد که بتحقیق قرار داده خدا در ذریه او امامت و ولایت و وصیت را جناب فاطمه ع کس فرستاد که راضی شدم حملته کرها و
وضعته کرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی
وعلی والدی ان اعمل صالحا ترضاه واصلح لی فی ذریتی پس اگر او فی ذریتی نمیگفت هر آینه تمام ذریه او امامان بودند و شیر داده
نشد بتحقیق از فاطمه و نه از زن دیگر بلکه میآورد او را بحضور پیغمبر پس ابهام خود را در دهان او میگذارد و میمکید از آن بحدی
که کفایت میکرد او را دو روز و سه روز پس نشو و نما کرد گوشت حسین ع از گوشت رسول خدا ص و خون او و زاده نشد در شش ماه مگر عیسی بن
مریم و حسین بن علی ع مؤلف گوید که مراد از بلوغ اشد و اربعین سنه همانست که دعای آن بزرگوار بعد از بلوغ اربعین سنه
واقع شده و نظر بر موافقت دعا با اربعین حیثیت پس منافی نباشد با آنکه اول امامت او در چهل و هفت سالگی شد
و آنحضرت که بلوغ اشد که بلوغ بر امامت پیش از اربعین شده و زیرا که ائمه ع اند و زوولادة منتهای آنچه مستند و
چون امام سابق وفات کند امام بعد از او مامور بر تبلیغ گردد و فی ذریتی کنایه در حکم فی اعقاب ذریتی است آنست که
معنی تبعیض دارد و اما قوله الا عیسی بن مریم ظاهر از سهو از نساخ باشد و صحیح یحیی بن زکریا باشد زیرا که در اخبار
معتبره بسیار وارد شده که حمل عیسی ع نه ساعت بوده است و در بعضی اخبار است که سه ساعت بوده و بعضی گفته اند نه ماه بوده
و گفته شده که هشت ماه بوده و این برای او آیه دیگر بود زیرا مولودی در هشت ماه زاده شود غیر از او زنده نماند
و بعضیها گفته اند که ایام حمل او شش ماه شده و بعضی گفته در یکساعت شده و مشهور آنست که ایام حمل حضرت یحیی و حضرت
حسین ع شش ماه شده و غیر از ایشان کسی نشده است چنانچه شود و پیش از ایشان کسی با یحیی و حسین نامیده نشده بود و
باید دانست که ظاهر آن روایت میرساند که قرار داد امامت از نسل امام حسین ع عوض شهادة او شده و حال آنکه
مسلم است که ائمه هدی ع با شخاصهم و اسمائهم از اول عالم معین بوده اند و توفیق اینها و مطلب چنان است که گفته شود چون

چون

چون خدا پیش از ایجاد میداند که حسین بن علی شهید خواهد شد پس ائمه را از نسل او قرار داده بود حضرت رسول ص هم میدا
نست لیکن این اظهار توقف را برای اتمام حجت بر مدعیان امامت از بنی الحسن ع فرمود که بدست آویز اینکه امامت
بعد از حسن بن علی بحسین ع رسید و بعد از وی هم باید باولاد امام حسن برسد مدعی امامت بودند خود را برای امامت احق از ائمه
دین میدانستند چنانکه محمد بن عبدالله محض در مدینه خروج نمود و از حضرت صادق ع خواستار بیعت شد بلکه آنگاه که حضرت را
آورده بودند عیسی بن زید با آنحضرت گفت که اسلم تسلم حضرت باو فرمود مگر نبوتی بعد از نبوت محمد ص حادث شده محمد گفت
ولیکن با ما بیعت کن تا در امن باشی بر نفس و مال خود و اولاد خود شرط برانکه مکلف نخواهی باشی با جنگ حضرت ع
فرمود بر سر من جنگی نیست ولیکن پیش ازین بپدر تو نصیحت گفتم و تحذیر نمودم او را از آنچه باو نزدیک شده بود لیکن نفع
نبخشید تحذیر کسی را که مقدر شده و درباره او ای برادرزاده ترا باد با جوانان و با پیران نباید رجوع داشته باشی محمد گفت
نزدیکست میان من و تو در سن و سال حضرت فرمود من با تو معاودت و همراهی در سن نمیکنم و نیامده‌ام بر اینکه تقدم
جویم بر تو در آنچه تو در آنی محمد گفت والله ناچاری باید بیعت کنی حضرت فرمود والله ای برادرزاده نزد من قدرت بر گریز از
عقب گریخته رفتن باشد و رستی باشد من اراده میکنم که بیابان بروم نتوانم مرا مانع باشند و گران آید بمن تا آنکه گریز
اهل خانه را محصور ازین نوع کنند و مانع نمیشوند مرا از آن مگر ضعف بخاطر خدا و خویشی خواهش دارم که رو گردانی از ما و
بگذاری ما را بدبخت باشیم از جهت تو محمد گفت یا اباعبدالله والله بتحقیق مرده ابوالدوانیق یعنی ابوجعفر حضرت فرمود که مرده او را
باشد تو با من چه کار میکنی گفت بواسطه تو زیاده شان و جلال را میخواهم حضرت فرمود راه نیست برانچه تو اراده میکنی و
قسم بخدا ابوالدوانیق نمرده مگر مرده باشد بامردن خواب گفت قسم بخدا البته بیعت خواهی کرد با طوع خود و اگر نه باکراه
بیعت میگیرم و ستوده نباشی در بیعت خود پس ابا کرد و ابا کردن شدیدی و امر کرد که حضرت را بزندان برند عیسی بن زید گفت
اگر او را بزندان افکنیم و حال آنکه زندان خراب شده و قفلی ندارد میترسیم که از زندان بگریزد پس حضرت صادق ع خندید و گفت
از آن فرمود لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم آیا در حقیقت مرا بزندان خواهی افکند گفت بلی قسم بخدا اینکه گرامی داشته محمد را
بانبوت مرآینه البته ترا در زندان خواهم کرد و سخت خواهم گرفت بر تو پس عیسی بن زید گفت او را حبس کنند در مجمع دوا یعنی

خانه ریطه بجه در آرید و ریطه نام زنی است بنابر ایتیح حضرت فرمود من خواهم گفت و راست خواهم گفت عیسی بن زید
گفت قسم بخدا اگر تکلم کنی دهن ترا میشکنم حضرت فرمود قسم بخدای ای کبود چشم و ای ازرق گویا می بینم ترا که برای جان خود سوراخی
میجوئی که اندران داخل شوی و نیستی تو در میان مذکورین در روز جنگ و ملاقات اقران و من بدرستی گمان میکنم ترا
کر آنگاه که از پشت سر تو صیحه یا صدائی که شود پرواز کنی مانند پرواز مرغ و چون ترا زنند و آن نوع میباشد در
حالتی که رم کننده باشد پس محمد آنحضرت ترا زجر کرده و بحبس و سختگیری بر او امر نمود بار الهی بتفصیل مسئول و جواب
باحضرت صادق ع طولی دارد و در کافی و مرآت العقول مشروح و مثبت است و هر کس طالب باشد رجوع میکند و از این کلام
محض مقصود اشاره بود با بعدانکه محمد و امثاله جاهلین و اهل عناد در علم اهل حق و اولیای خدا لعنصاینه وجود را کرده اند و ائمه هدی
تنها در دست بنی امیه مظلوم نشده اند بلکه اغلب قربای شان نیز آنچه توانسته اند درباره شان کرده اند خصوصا بنی الحسن
و بنی العباس اما اولاد امام حسن ع کار را بجائی رسانیده اند موجب توقع رفیع از نبوت و سپری رسول خدا بیرون شده
زیرا که امام زمان ع تصریح فرموده بر اینکه پسر شان مثل پسر نوح است که خدا در حق او فرموده انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح
و حال آنکه پسر نوح ولد الزنا نبود بلکه بواسطه عدم اطاعت و نافرمانی از عنوان اهل بیت حضرت نوح بیرون شده بود پس
معلوم میشود که کسانیکه از اولاد و ذراری فاطمه از دنیا مرگ رفته اند با عقیده فاسده و راجع بر رسالت یا امامت یا معاد
مرده باشند چه از اولاد امام حسن ع یا از اولاد امام حسین ع در عنوان اهل و اولاد رسول خدا نخواهند شد و مستفاد از جمیع اخبار
آنست که مطلق اولاد رسول ص اگر از دنیا مسلمان نروند با عقیده فاسده مرده باشند محض احترام رسول خدا عذاب شان مانند سایر
مردمان نمیشود بلکه اولا موفق میشوند بتوبه و از دنیا با توبه میروند و ثانیا تعذیب ایشان اگرچه ضعف عذاب سایرین هم باشد
در جهنم و محبس عمومی است نخواهد شد بلکه بجهان در موقف محشر محبوس میشوند و بعد از استحقاق معذب شده و بعد به بهشت میروند
و هر کس بصیر قصور نخار نخواهد باشد خواهد دانست که اینچند کلمه چکیده تمام اخبار است مگر فقط آنچه فرموده اند ان الله خلق
النار لمن عصاه و لو کان سیدا قرشیا بحسب ظاهر منافی بنظر میآید و حال آنکه اولا نار اعم است از آتش جهنم و ثانیا قرینه آتش برا
تعذیب عموم گناهکاران اگرچه قرشی هم باشد منافات ندارد با اینکه خداوند خصوصا ذریه فاطمه را در جهنم عذاب نکند

بلکه

بهجت آثار صادق که پدرانشان در سر دولت الهی و خدمت بر آن کشیده اند چنانکه سلاطین دنیا نیز در حق بعضی طوایف
حبس را برداشته اند بجهت اینکه علاوه پدرانشان خدمتی برای دولت کرده اند پس در صورتیکه مخلوق برای خدمت کردن کمینه
بدولت او در حق طایفه چنان کند و عقلا هم مستحسن باشد غرابتی ندارد که اکرم الاکرمین از ظالمین حبس در محبس عمومی را بردارد
بجهت آنحضرتها که اجداد و پدرانشان بدولت الهی کشته اند و اگر هیچ خدمتی از ایشان بظهور نیامد مگر فقط آنچه حضرت سید الشهدا کرده
کافی است زیرا که آن بزرگوار دلبند جگر خود را در راه خدا داد و با تمام شوق و ذوق هر قسم مصیبت را در راه خدا قبول فرمود
از اسیری اهل و عیال و خواهران و دختران و بر نیزه رفتن سر انور اقدس خود از کربلا تا شام در هر شهر و هر ولایت و دهات
آن سر خون آلود را به نیزه زده بگردانیده اند و اکتفا بر آن نکردند که در کناسه کوفه گاهی در بازار صرافان از درخت خرما آ
و بر انش کردند چنانکه عبدالله بن وکیده میگوید دیدم اطفال بدرختی سنگ میانداختند تعجب کردم که چون فصل خرما نبود چون
نظر کردم دیدم سر مبارک حسین مظلوم را از آن درخت آویخته اند متحیرانه نظر میکردم ناگاه سرفه زد و مشغول تلاوت سوره
کهف شد من غش کردم چون بیدار شدم دیدم رسانیده باین آیه ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا
عجبا گفتم یا ابن رسول الله اسیری اولاد تو عجب است دیدم لبهای مبارکش حرکت کرده فرمود بریدن سر من در نزد خدا
اعجب است از اسیر کردن اولاد من الخ ختم کن مجلس را با سلیقه خوبت و مرا با دعای خیر یاد کن والسلام

المجلس الخامس و الستون فی تنزل الملائکة و الروح فیها

فاضل مجلسی ره در کتاب مرآة العقول از شیخ بزرگوار شیخ مفید ره شرحی راجع بحدیث اشباح نقل فرموده لازم است
که ترجمه آن کلمات شریفه را در این کتاب نقل کنیم میفرماید بدرستی اخبار ذکر اشباح مختلف است الفاظ آنها و متباین است
معانی آنها و تحقیق بنا کرده اند غلات بر آنها اباطیل بسیار را و تصنیف کرده اند کتابهای لغو را در خصوص آنها و هزو
گفته اند در آنچه ثابت کرده اند از آن و در معانی آنها و نسبت داده اند آنچه را که در آن کتابهاست بجماعتی از شیوخ
اهل حق و غوص کرده اند در باطل بواسطه نسبت دادن آنها بایشان از جمله آنها کتابی است که نامیده اند آنرا

با کتاب اشباح و اظله و تالیف آنرا نسبت داده اند بمحمد بن سنان و حال آنکه ما نمیدانیم صحت آنچه را که ذکر کرده شده
در آن باب از او و اگر صحیح باشد بدرستی که در خصوص پسر سنان طعنه وارد شده و او متهم است بغلو پس اگر راست گویند در آنچه
نسبت داده اند در آن کتاب باو پس آنکه همیشه از برای گمراه شده از حق و اگر دروغ گویند بتحقیق وزر او فرا گرفته را تحمل
کرده اند و صحیح از حدیث اشباح روایتی است که از ثقات آمده است که حضرت آدم ع دید بر عرش اشباحی را که نور
آنها پرتو افکن بود پس از خدا سؤال کرد که اینها چیستند پس خداوند باو وحی کرد که آنها اشباح رسول الله و امیرالمؤمنین و حسن
و حسین و فاطمه سلام الله علیهم است و خبر داد که اگر آنها نبودند آنها را خلق نمیکردم و آسمان و زمین را نمیکردم خلق و و به در آنچه ظاهر
کرده خداوند از اشباح و صورتها برای آدم ع آنست که دلالت کرده او را بر تعظیم و تبجیل ایشان و آنرا اجلال ایشان قرار داده
و مقدمه کرده بر آنچه واجب میکند از طاعت ایشان و دلیل قرار داده بر اینکه مصالح دین و دنیا تمام نمیشود مگر با ایشان و
نبودند در آنحال صورتهای جولان دهنده و نه ارواح ناطقه لیکن آنها بودند بر مثال صورتهای بشریه نمونه شان که دلالت
میکرد بر اینکه چه باشند بر آن در مستقبل در هیئه و نوریکه قرار داده بجهت ایشان دلالت میکرد بر نورانیت دین بواسطه ایشان
و ضیاء حق بواسطه حجج ایشان و بتحقیق روایت شده که بدرستی نامهای شان در آنهنگام نوشته شده بود بر عرش و بدرستی
آدم ع آنگاه توبه کرد بسوی خدای عز و جل و مناجات کرد با او در خصوص قبولی توبه سؤال کرد از خدا بحق ایشان برا او و محل ایشان
در نزد او و این غیر منکر است در عقول و غیر مضاد است با شرع منقول و بتحقیق روایت کرده این را صالحون و ثقات که محل
امن اند و قبول کرده اند روایت او را طایفه محقه و راهی نیست بر انکار آن والله ولی التوفیق و مثل آنچه بشارت داده خدا با
آن آدم را از اهل قرار دادن او نبی خود را بر آنچه او را اهل قرار داده و اهل قرار داد امیرالمؤمنین و حسن و حسین را بر آنچه ایشان را
اهل قرار داده و واجب کرده بر او تعظیم ایشان و اجلال شانرا مانند آنست که خبر و بشارت داده با آن در کتب اولی از مبعوث
کردن او پیغمبر ما را پس فرموده در محکم کتاب خود النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل یامرهم با
حاشیه المعروف وینهیهم عن المنکر ویحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث ویضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت
جزیده علیهم فالذین آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون و قول خداوند در صورتیکه خبر

خبر میدهد از حضرت مسیح و مبشراً برسولٍ یأتی من بعدی اسمه احمد و قول او سبحانه و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم
من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه یعنی رسول محمد پس حاصل شد مژده دادن نامهای
از انبیاء و امتهای ایشان پیش از آنکه بیرون آورد او را بعالم وجود و جز این نیست که اراده کرده خدا قبل اسمه بواسطه آن بجلال
و اعظام او را و اینکه عهد گرفت بر انبیاء و همه امتها پس بهمه ظاهر کرد برای آدم صورت شخص او را و اشخاص اهل بیت او را و نامهای
گردانیدهای شان را برای او تا خبر دهد باو عاقبت شان را و بیان کرد برای او منزلت و محل شان را نزد خود و نبود غرض در آنجا لت ز
زنده کالبد سخن گوی باشند و نه ارواحی که مکلف باشند و جز آن نیست که تجوا اشباح شان دلالت کننده بر حسب آنچه یاد کر
کردیم انتهی ترجمه کلامه زید فی ارتفاع مقامه و باید دانست که داعی بر این توجیهات آنست که تقدم خلقت ارواح بر
ابدان خلاف ظاهر و تقدم شیء بر نفس خود محال عقلی است که قدرت خدا بر آن علاقه نمیگیرد پس التزام خلاف ظاهر بدون
عقلی را داعی نیست جز از جرأت بر خدا و رسول و لاابالی بودن در دین و حال آنکه معانی اخبار این باب بسهولت
درست میشود هرگاه بگوئیم خداوند عالم صورتهای آن بزرگواران را پیش از ایجاد هویت شان خلق کرده چنانکه این معنی صریح
مناسب تر است و تصور نمودن تصورهای املائکه ان و ابدان شان داده محض برای اعظام آنها و ممکن است که تصورهای آنها
گردانید بحیثی که تسبیح و تقدیس بگویند یا آنکه تسبیح شان همانا عبارت باشد از دلالت کردن شان بر وحدانیت حضرت حق
الوجه کما فی قوله و ان من شیء الا یسبح بحمده و اگر مقصود اثبات فضیلت است آن مقدار که قدر متیقن مدلول اخبار مجمع
بس است که خداوند عالم از میان تمامی مخلوقات خود آن بزرگواران را تمیز داده و مخصوص گردانیده بان که
صورتهای شان را پیش از آفرینش خود شان خلق کرده و بانبیاء و ملائکه نشان داده و از ایشان بولایت و محبت آن
بزرگواران عهد گرفته و خبر داده که علت غائی بساط آفرینش همان ذوات مقدسه میباشند و ازین مقدار از فضیلت بسیار است
و اثبات تقدم وجود لازم نیست و حال آنکه معنی محصلی از آن متصور نیست مگر اینکه بگوئیم مراد و اشخاص خلق شده
و در بدن لطیف داخل شده و پس از خلق بدن کالبدی شان ارواح از ابدان اولی قطع علاقه کرده بر بدن ثانوی
داخل شوند یا اینکه ارواح مجرده شان در صورتهای شبحیه شان در عوالم سابقه جلوه نمایند و بعد از خلقت ابدان

بر آنها علاقه نمایند زیرا که تقدم بدن کالبدی بدیهی الفساد است و با آنهم وجه ابدان شان پیش از اختلاق عدم
موجود نخواهند و قول بر تقدم وجود آنها از قبیل حرف آفائست و تقدم وجود ارواح هم خلاف ظاهر حال و ظاهر قرآن است قال
تعالی و اذا سوّیته و نفخت فیه من روحی و این ظاهر است در آنکه نفخ روح بعد از تسویه بدن است و در خلقت بشر از حام مسنون باید
فخلقنا النطفة علقة الی قوله ثم انشأناه خلقاً آخر و ظاهر است مراد از خلق آخر روح است که بعد از کسوه عظام بلحم انشا
میشود و تخصیص بعضی بشر با حکمی عنوان این محتاج دلیل واضح و روشن است باز و ایکه روایت آنها مطعون بالغلو و ظاهر
آنها مخالف ظاهر حال بشر و قرآن نیز باشد اثبات اینچنان مدعا ممکن نیست و مرد متدین باید در اینگونه امور توقف
نماید زیرا که اگر واقعا خلقت ارواح شان هم مقدم باشد اعتقاد نکردن بر آن شخص را در نزد خدا مقصر نمیکند اما افترا
بستن بر خدا و رسول شخص را مستحق لعنت خدا میکند با وجود این امر دین در نزد مردمان چنان موهون شده هر کس
موافق خواهش نفس خود هرچه میخواهد میگوید اشهدوا خلق الله ام تقولون علی الله ما لا تعلمون ام علی الله تفترون
فان الوقوف عند الشبهات اولی من الاقتحام فی الهلکات که در این شوخی نیست خطر بزرگ پیش خواهد و جهنم
حرمان از بهشت وارد و زیاده از قدر متیقن که از اولیای دین محقق شده و بمقام ثبوت رسیده سخنی نتوان گفت و سکوت
باید نمود قال الله تعالی فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و در صافی از عیون اخبار
از آنحضرت نقل کرده میفرماید هرکس رد کند متشابهات قرآن را بمحکمات آن هدایت یافته بسوی صراط مستقیم پس او آنحضرت فرمود
بدرستی در اخبار ما متشابه هست مانند متشابه قرآن و محکم است مانند محکمات قرآن پس رد کنید متشابه آنها را بسوی محکم آن و تابع
متشابهات آنها نباشید در حالتیکه محکمه آنها را ترک کرده باشید پس گمراه شوید و روایات بسیار در تثبیت اخبار رسیده
باید بیقین الرشد را تابع شویم و از تبین الغی تجنب نمائیم و متشابهات را بگذاریم تا آنگاه که با امام ملاقات کرده و
تاویل آنها را از او بپرسیم زیرا که علم متشابهات مخصوص بائمه آل محمد است و کسی دیگر آنها را نمیدانند چه ایشانند راسخون
فی العلم کما فی الصافی عن المجمع عن الصادق نحن الراسخون فی العلم و نحن نعلم تأویله و در روایت دیگر بعد از این میفرماید پس
رسول خدا افضل راسخون در علم میباشد بتحقیق تعلیم کرده او را خدا تبارک و تعالی جمیع آنچه را که نازل کرده بر او از تنزیل و تاویل

الزیغ المیل عن الحق

و نمیشود

ونمیشود که خدا نازل کند بر او چیزی را که تعلیم نکرده تا دلیل آنرا بر او و اوصیای او بعد از او میدانند انجوبه استبداد پس از اینها
معلوم میشود که متشابهات اخبار را مدرک حکمی از احکام دینیه اصولاً و فروعاً نتوان قرار داد مگر کاهی که بیان و توضیح آن از
ائمه هدی رسیده شد و هر حدیثی که در دلالت نص صریح یا ظاهر نباشد یا اینکه مخالف الظهور ظاهر آن منافی چیزی از مسلمات
مذهبیه یا بدیهیات عقلیه بوده باشد متشابه است پس محرز گردید که اخبار اشباح از درجه حجیت ساقط میباشند و عملا حجیت
آن ندارند که آنها را مدرک و اساس مذهب قرار داده باشیم و بموجب آنها حکم بر چیزی نمایند مگر کسیکه امور دینیه در نظر او
اهمیت نداشته باشد و حب ریاست و جلب قلوب عوام او را فریب داده باشد چنانچه عند الملاحظه مدرک تمام مذاهب
اسلامیه غیر از مذهب حقه بواسطه آنها خودنمائی نموده اند و همین مسئله باعث خانه نشینی آل محمد گردیده است چنانکه هرون از
تصریح کرد بیکفقره به پسرش مأمون گفت آنگاه که مأمون پرسید این شخصیکه آمده بود و آنهمه احترامات در حق او کردی
که بود گفت موسی بن جعفر ع خلیفه برحق رسولخدا است مأمون گفت مگر تو خلیفه رسولخدا نیستی گفت من با ضرب شمشیر
و زور بازوی خود در این مسند نشسته ام گفت چرا حق او را تسلیم نمیکنی گفت ای پسر مباد ترا پادشاهی عقیم است اگر تو
نیز در سر پادشاهی با من معارضه کنی سرت را که چشمت برمیدارم و دفعه دیگر به پسر ربیع گفت آنگاه که از بام محبس
گذرش افتاده بود گفت آنچه یکدست لباس است که هر روز در زندان افکنده می بینم ابن ربیع گفت آن لباس نیست بلکه
پسر عم تو موسی بن جعفر است که همواره در سجده است و بسکه ضعیف و لاغر شده چنان مینماید که فقط لباس است هارون
گفت موسی بن جعفر از رهبان بنی هاشم است ابن ربیع گفت حالا که چنانست چرا او را محبوس کرده گفت
ان الملک عقیم مصلحت سلطنت من آنست که او در زندان بماند ولی ای شیعه کاش الملعون
به همین قدر اکتفا می نمود که آن بزرگوار در زندان بماند ولی ای شیعه تا بهر وسیله بود رشته
زندگانی آن حضرت را بار هر جفا برید و آن هم گویا تشفی نشد و پس از شهادت او آنچه
توانست در ظلم و توهین مضایقه نکرد چنانچه بر اهل اطلاع پوشیده نیست ولی بهر عنوان بود
جنازه او را دفن کردند بخلاف جنازه جد تشنه لبش حسین علیه السلام الخ . للمتمسک عاد ارم والسلام

مشابهات رسید باشد

[illegible]

المجلس السادس من السورة تنزل الملائکة والروح فیها

و از جمله چیزهائی که روح بر او اطلاق شده قرآن مجید است و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا باینسبب که
عمل بمضامین قرآن سبب زندگانی دنیا و آخرت است اما دنیا خدا میفرماید که اگر مردمان اطاعت میکردند باوامر ما
هر آینه میخوردند از بالای سر و زیر پاها و بهمین دنیا رخوشان علاوه و از این عمل بمحتویات قرآن باعث بقای نسل
و زرع و کثرت جنس دوپا است و سبب ترقی دولت و ملت و استعلای ایشان در سلطنت و ثروت و سعادت
دنیا شد زیرا که میفرماید فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلث و رباع فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن و ما ملکت
ایمانکم بانضمام عنوان متعه ایشان زنان رسمی کرده و آنرا بقانون لزوم تحمیل بر اضافات و استبرای ارحام از نطفه
غیر بواسطه اعتداد با قرائن شهور معین کرده که بواسطه غور اهل فتنه دار و غیر گیری و امراض مسریه و بصاحب بدن
اطفال مندفع گردند و اهل خارجه در هر سال مخارج بیکران صرف روشنی خانه ها میکنند باز موفق بحفظ النسوه و
آلات تناسل و جلوگیری از امراض آنها نمیشوند غالباً عشیان بعنوان زنا موادی بر انقطاع نسل بلکه سرایت به غیر
ز زنان نیز میشود اما قرآن مجید فقط با عدة و استبرا و همه امضرات را دفع کرده و متعه را تجویز نموده برای
آنکسانیکه از عهده مصارف نکاح دائمی و احکام آن نمیتوانند بیایند تا معطل نمانند و به ترس داوری غیره و خو
قضای وطر کنند و برای زنان هم اقتضاهی از آن نگذر روی ندهد و اگر دقت زیاده شود معلوم گردد که از کمیت
نادر میان نمانده و تلف نشود و بدیهی است که عمل کردن بر اینها باعث کثرت تناسل خواهد شد و آنهم سبب کثرت
عدد مسلمین شده در مقام جهاد و مدافعه کفار حفظ دولت اسلام سهل خواهد شد و از این روی است که رسولخدا با بعضی
از ائمه فرموده جهاد المرئة حسن التبعل با وجود این بعضی بدبختان لامذهبان تجویز کثرت ازدواج را برانحضرت
ایراد میگیرند در حقیقه اینگونه اشخاص بر جهل و حماقت خود اعتراف مینمایند والا اگر حدیدی را اپوشیده نیست مملکت دار
نمیشود مگر با کثرت لشکر و آن نمیشود مگر با کثرت نفوس و آنهم نمیشود مگر با کثرت تناسل و تناسل نمیشود مگر با غشیان و

و اینهم اگر با قانون شرع موافق نباشد باعث فساد و انقطاع نسل خواهد شد عمر بن خطاب علاوه از مسئلهٔ مذکور در
خصوص متعه بخطا رفته و مطلقا تجویز متعه را نفهمیده و الا سلطان مملکت نباید مانع از حصول کثرت لشکر گردد حضرت امیر میفرماید لولا
ما سبقنی به ابن الخطاب ما زنی الا شقی و در بعضی نسخ با فا وارد شده و بنابر اول شقی مبنی بر بدبخت و بنابر ثانی شفی از تشفی است
و معنی آن باشد که زنا نمیکرد مگر کسی که میخواهد تشفی نفس بکند عمر از آنجا که تعصب عربیت داشت و از اسرار و حکم شرع و احکام او
بیخبر بود اجتهاد در مقابل نص کرد با اینکه اعتراف نمود بر اینکه رسول خدا متعه را تحلیل کرده آن را تحریم کرد گویا چنان دانسته بود که
باری در اصلاح دین و وضع احکام کرده و چون خود را صاحب رای میدانست تصرف کرده یعنی در حقیقت اقرار بر کم خردی خود کرده است
و دلالت عبارهٔ او بر این معنی پوشیده نیست نهایت اینکه مخلصین او بجان او اصلاح ترقی کرده اند و گفته اند که حکم متعه منسوخ شده
و حال آنکه ظاهر قول عمر کانتا فی عهد رسول الله محللتین اینست که در تمام عهد رسول الله حلال بوده پس منسوخیت را جهتی
متصور نیست مگر آنکه احکام خدا را مفوض بامثال عمر بدانند زیرا که بعد از ارتحال رسول خدا وحی منقطع است و آیهٔ
سورهٔ مائده که متضمن تجویز تمتع است آخرین سوره ایست که بر رسول خدا نازل شده با وجود این در حقیقت از علمای
عامه تعجب است که با وجود آیهٔ قرآنی متعه را تجویز نمیکنند اما پوشیدن حریر بر ابریشم و دخال آن را در تجویز میکنند کما
عن المرتضی لبس الحریر علی الرجال لا یجوز و غمستها فی الامهات دلیل طیب المولد و العجب از آنهاکه سنی باشند نام خود را
جعفری مذهب گذارده و تخییر تمتع را خلاف عرف بلکه منافی تمدن میدانند این نیست مگر بجهت آنکه همه کارهای
ما تقلید شده و بر مزاج خود یکدیگر مبنی گردیده و الا شرع محمد صلی الله علیه و آله مستمر الی یوم القیمه و حلاله حلال الی یوم القیامه و حرامه
حرام الی یوم القیام و احکام شرع بحسب اختلاف زمان تغییر نمییابد خصوصا در ما نحن فیه که خوشی ... کهنه معنی
از این تناسل و تکاثر است و اینهمه مطلوبیت اختصاص بزمانی و آن زمان ندارد و بین ... معدا
و اسباب تسهیل ازدواج را فراهم کرده در میان اعراب سخت ممنوع بود که نجیبه را بشخص دنی تزویج نمایند
حضرت زینب را که عمه زادهٔ خود بود و حضرت عبد المطلب جد او بود بزید تزویج کرده آزاد کردهٔ خود بود و هم فرمود که المومن
کفو المومنه و بطلان مهور رسم بود در میانه اعراب عربیه خود را یکدرع قرار داده بچهارصد درهم فروخته شد حضرت

بلکه کنیزان را بحباله در آورده عبد الملک نوشت با وجود تو پسر رسول خدا که حالا شوهر کنیزان شده حضرت در جواب
نوشت که رسول خدا از زن و بچه عالمیان افضل بود کنیز را بحباله در آورد و اسلام نخوت جاهلیت را منسوخ کرده و همه ائمه بهمچنان
بودند بلکه اغلب ائمه از کنیزان متولد شده اند مانند حضرت صادق و حضرت حجت و همه اینها برای آنست که در بند این قیود
نباشند تا تزویج و تزوج و تمتع سهل گردد ولی مع الاسف که بعد از آنکه بارحمتهای بسیار قواعد و آداب جاهلیت را
از میان اعراب که جماعتی وحشی و خالی از علم و معرفت بودند برداشت ما که دم از اسلامیت و اعتقاد بر آنحضرت
میزنیم همه آنها را بتدریج زنده کرده ایم مثلا در کفائت همان اسلام و ایمان را که شامل رتبهٔ ایمان است مناط قرار
داده بود و فرموده بود که با صلحا و عباد و زهاد قرابت کنید ما ملاک کفائت را ثروت و اعتبار دنیوی قرار داده ایم
اگرچه متجاهر بفسق و هم بعد باشد با مومن فقیر قرابت نمیکنیم اگرچه عالم و عابد هم باشد و با متمولان قرابت میکنیم اگر
چه شارب و قمار و لاطی بلکه لامذهب و در عقیدهٔ غیر حقه هم بعد باشند خصوصا کسانی که کسوت علما را در دیده و
نام خود را عالم نهاده اند که فعلا در این شهر از این قبیل اشخاص بسیارند که در زی سیادت و علم و شریعت از ... هستند
و با طایفه شیخیه و ذهبیه و ساربان و متجاهران بفسق قرابت کرده اند محض جلب جهالت و ثروت و اعتبار دنیوی
[illegible] اما نه دیدن رسول خدا و اصحاب او بر خلاف این بود جویبر که مردی بود از اصحاب صفه که نه مالی داشت و
نه جمال روزی رسول خدا با او فرمود ای جویبر چرا تاهل نمیکنی عرض کرد یا رسول الله که با من وصلت میکند حال آنکه نه مال دارم
و نه جمالی و نه حسبی و نه نسبی فرمود در شریعت من مومن کفو مومنه است برو بفلان انصاری و او مردی بود از اعیان مدینه
و با او بگو که رسول خدا امر فرموده باید دختر خود را به جویبر تزویج کنی جویبر رفت بنزد او و رسالت خود را رسانید گفت اینجا باش
تا من با رسول خدا ملاقات کنم گفت ممکن نیست که من از زبان آنحضرت دروغ گفته باشم جوانت رجعت کن عیال
آنمرد انصاری کس فرستاد که او را اجابت کن نمیشود که او بحضرت رسول دروغ بسته باشد پس آنمرد دختر خود را با و
تزویج کرد و مهر او را از مال خود داد و منزلی برایشان درست کرد و عیال را با و سپرد شب اول جویبر مشغول عبادت
شد و فردای آنشب را روزه گرفت و بدینطور سه شبانه روز مشغول عبادت بود در آخر شکایت او را بحضرت رسول

رسانیدند حضرت او را احضار فرمود گفت مگر تو احتیاج بزن نداری عرض کرد چرا فرمود پس از چه روی با زن خود
مباشرت نمیکنی عرض کرد خواستم بشکرانهٔ این نعمت که از برکت دین اسلام بمن روی داده سه روز خدای خود را عبادت
کرده باشم پس باز گردید و عیال خود را بتصرف در آورد القصه بهمه چیز اسلامیت چنان شده دوستی و دشمنی در قانون
اسلام موقوف بر اسلام و ایمان و کفر و فسق است و مسلمانان در عهد رسولخدا همچنان بودند پسر عبدالله بن ابی از
رسولخدا خواهش کرد که اگر رای مبارک بر قتل پدر من علاقه گرفته اذن بده من خود گردن او را بزنم حضرت امیر از
سر عقیل گرفته او را بر زمین خوابانید که سر او را ببرد عقیل کلمه گفت فرمود از ترس مرگ اسلام را قبول کردی عرض کرد نه بلکه
چون دیدم مثل تو برادر مهربانی عزم بر قتل من کردی دانستم که این دین بر حق است حاصل دوستی ایشان موقوف بر ایمان و دشمنی
شان موکول بر کفر بود و بر مفاد الحب لله و البغض لله عامل بودند اما در ایران هر که پول و ثروت دارد و مردمان او را دوست
دارند خصوصا کاهی استغنای منفعت از او ممکن باشد اگرچه کافر هم باشد و دیدیم کسانی را که تحقیقا روسها از علما و سادات
دوست تر میداشتند و خلاصتی مهران بعشق در نزد اغلب مردمان از کسانیکه حسن ظاهری دارند دوست تر میباشند و برعکس
ایشان مایل ترند از مردوده علما و سادات و اشخاصیکه ظاهر الصلاح هستند حال آنکه اگر هیچ نباشد از جانب شارع
ماموریم که لامحاله با ارباب معاصی با روی خوش ملاقات نکنیم و از حضرت امیر نقل است که میفرماید امرنا رسول الله
ان نلقی باصحاب المعاصی بوجوه مکفهرة در حقیقه سخت قبیح است که شخص بنبوت و امامت مردی ایمان آورده دوست
او را دوستی ورزد با دشمنان او دوستی و با دوستان او دشمنی نماید ولی مع الاسف کار این امت از اول کار چنان
شده است که مدعیان ایمان و حاملان قرآن با اولاد و عزیزان رسولخدا دشمنی کردند خصوصا با ولدی مثل حضرت
سید الشهدا که همه میدانستند مراتب محبت رسولخدا را نسبت باو که مکرر فرمود حسین منی و انا من حسین و در نظر
داشتند و همواره دیده بودند احترامات رسولخدا را باو که هیچگاه انکسار خاطر او را روا نمیداشت چنانچه در قضیه خط نویسی
آمده و بزرگوار که فرمود من نیز امتحان این خط را ببرید نزد پدرتان علی بن ابیطالب و این نبود برای اینکه اگر خط
حسن را ترجیح دهم دل حسین شکسته گردد و اگر بگویم خط حسین نیکوتر است خاطر حسن آزرده گردد بهمین قضیه

نصاری هم بخبر و او را عبدالوهاب نامیده بود در مجلس یزید نقل کرده و گفت ای یزید چون خط را بردند بنزد حضرت امیر و
حضرت
هم بهمین ملاحظه ایشان را بنزد حضرت فاطمه فرستاد من از سلمان پرسیدم که گذارش شان در نزد فاطمه چه شد گفت آن
مخدره هم راضی نشد که سخنی بگوید که باعث انکسار خاطر یکی از آنها بشود پس گردن بند خود که هفت عقده داشت بر سر ایشان
نثار فرموده و گفت هر کس بیشتر بردارد خطش بهتر است تا از آنها امام حسن سه تا را امام حسین برداشتند و هر دو برابر
بر سر عقده هفتمین هر دو هجوم نمودند جبرئیل از جانب خدای جلیل مأمور شد که آن عقده را دو پاره کند که تا دل حسن یا حسین آزرده
نشود ای یزید خدا و رسول و علی و فاطمه با انکسار خاطر صاحب این سر راضی نشدند ولی تو سر بریده او را در مجلس خود نهاده
و بر لبان و دندان او خیزران میزنی و با این کارهای خلاف زشتی یزید امر کرد او را بقتل رسانند عبدالوهاب آمد بنزد همان طشت
که سر انور امام مظلوم در آن بود و روی خود را بروی خونین آن بزرگوار نهاده عرض کرد در محضر جدت خود شاهد باش که من
شهادت بر وحدانیت خدا و رسالت جد تو محمد صلی الله علیه و آله میدهم ختم کن مجلس را که اکثر اهالی مجلس یزید و ... الدعا

المجلس السابع والستون فی تنزل الملائکة والروح فیها

تصمیم که عمل بر محتویات قرآن مجید باعث ترقی دولت و ملت و سعه تجارتست زیرا که خداوند عالم عموم مسلمین را
واعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله معلوم میشود که عموم مسلمین مکلف
بجهاد اند بر اعداد قوای حربیه و اسباب دفاعیه و تکلیف جهاد را هم بر عموم اهل اسلام فرض است و هم عموم را مکلف
کرده که امانت ولایت را و سلطنت اسلام را بر اهل آن تادیه نمایند فی قوله تعالی ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات
الی اهلها و هم عموم را امر بعدالت و درستی کرده فی قوله ان الله یامر بالعدل و خصوصا فقط را تاکیدا مأمور بعدالت
کرده فی قوله و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل پس اگر همه مسلمانان بر این عمل میکردند و هر کس بوظیفه خود رفتار
نموده بودند هر آینه سلطنت اسلامیه ترقی میکرد چنانچه بهمین جهت یعنی تعمیم تکلیف جهاد و اعداد قوای دافعه و اعمال عدالت
با آنهمه قلت عدد و کمی بضاعت که مسلمانان داشتند روز بروز ترقی کردند و بهر طرف روی آوردند فاتح شدند

وسلاطین عجم و هرقل روم مطیع شان گردیدند در غزوهٔ تبوک شصت نفر از مسلمانان با شصت هزار نفر عرب
نصره و هفده نفر لشکر مسلمانان از سی بود جنگیدند و غالب شده ایشان را هزیمت دادند با لشکر هشتصد هزار و اگر نه چهارصد
بودند مسلمانان با سی هزار نفر با ایشان جنگیدند و غلبه نمودند و این نبود مگر از برکت درستکاری و عدم خیانت و نبود
یکدیگر و مساوات و مؤاسات که در میان داشتند و لیکن الان مسلمانان با همهٔ این کثرت و ثروت که دارند چون خائن یکدیگرند
و غیر درستکارند در دست تمامی ملل روی زمین مغلوب بندهٔ دول کفر و ملل شان مضمون شریفهٔ واعدّوا لهم را عمل نمودند
اسلحهٔ حرب و قوای دفاعیه و اسباب حربیه درست نمودند و برای انجام این مقصود کارخانه‌های درست کردند پس تفنگها
و توپها و انواع اقسام اسباب ناریه درست نمودند اما جماعت مسلمین هیچ کس خود را اصلاً متکلف ندانستند
عادت بر تنبلی و بیکاری و اعمال تعقبات کردند پس قوای دفاعیه شان منحصر ماند بر قمه و تیغ و تفنگهای فتیله‌ای
لاعلاج دولت اسلام در تحصیل اسباب حربیه محتاج خارجه گردیدند و ناچار نفوذ اسلام از دست مسلمانان بیرون شد
چنانچه علاوه از اینکه با واسطهٔ دیگر نفوذ مسلمین را اهل کفر بردند ماشاء الله اینک ما عادت بر تنبلی کرده ایم در لباس
و روغن و کاغذ و ظروف و اغلب چیزهای لازم محتاج خارجه و گرفتار شده و ذلیلانه پولهای خود را به ایشان میدهیم
و عند الملل حظ همهٔ اینها نشد مگر بجهت مخالفت اوامر قرآنیه بلکه ما از اول کار اگر بقرآن عمل مینمودیم و نصایح ائمه
مینهادیم بالبته سلطنت اسلامیه را تسلیم اهلش کرده بودیم و اهل آن بموجب نص قرآن و تصریح رسول خدا بعبارات
بود از امیر المؤمنین و اولاد او که در آن صورت روی زمین ابدالدهر از سلطان معصوم که بر تمامی علوم عالم بود باشد
خالی نمیماند و معین است که در آن صورت بواسطهٔ عدل و علم او عالم اسلامیت قهراً ترقی میکرد زیرا که تمامی
علوم دینیه و علوم صنایع در نزد ایشان بود چنانچه بصریح اخبارات که روی زمین خالی نباشد از عالمی از ایشان که
در تمامی علوم کامل ترین خلایق بوده باشد حضرت باقر در مجلس هشام بن عبد الملک آنگاه که حضرت را تکلیف
تیراندازی کرد و اول آنجناب عذر آورد و بالاخره ده چوبه تیر را از بالای همدیگر بر نشانه زد و اصلاً هشام گریان
آمد گفت تو گفتی که من در تیراندازی مهارت ندارم فرمود من گفتم تیراندازی وظیفهٔ من نیست و نگفتم که

که از دستم نیاید آیا ندانسته که در هر زمان دودمان ما خالی نباشد از کسی که در جمیع صفات کمالیه سرآمد عصر باشد
منقول بالمعنی علاوه از این در اغلب علوم نمونه اظهار نموده اند چنانچه حضرت امیر در علم حساب و علم جر اثقال و
جغرافیا و حکمت و اخبار از غیبیات و نجوم و کلام و تعبیر و نحو بیاناتی دارد که قابل انکار نیست و سند روایت همهٔ علوم
اسلامیه بآنجناب منتهی میشود و در علم طب حضرت صادق طب فرج را املا نموده و قضیهٔ فصد امام علی النقی بتشخیص فصاد
و اعلم نصارا بود اقرار نموده باینکه انگونه فصد ابعدی در این زمان نمیدانند فقط حضرت مسیح که در عهد خود انجام داده
پس اگر همچنین علماء در سریر سلطنت اسلامیه نشسته بودند البته علم و معرفت در میان جامعه منتشر میشد چه بود اگر این
امت ضلالت آنچنان بزرگواران را خانه نشین کرده و در جای ایشان کسانی را نشانیدند که علوم دینیه در یافتنشان سهل است
از مسائل ضروری دینیه خبر دار نبودند با اینکه عرب بودند معنی قرآن مجید نفهمیدند چنانچه ابوبکر معنی ابّ را در آیهٔ شریفه
فاکهةً و ابّاً ندانست و عمر اعلاوه در مهر التحریم کرد و زنی از مسلمانان او را با آیهٔ قرآن مجاب نمود و گفت کل افقه
من عمر حتی المخدرات و حکم خوردن شتر مرغ را در حالت احرام ندانست و حکم بر رجم حامله نمود چنانچه امثال اینها
و بر اهل اطلاع پوشیده نیست و اما عدالت آن بزرگواران بمرتبه بود که دنیاپرستان نظر بهمین عدالت امیرالمؤمنین
با آنجناب دشمنی کردند حتی اینکه وارد است روزی مالک اشتر نخعی عرض کرد یا امیرالمؤمنین مردمان از جهت
تحمل عدالت تو میایند بخوبان استدعا میکنیم در تقسیم بیت المال مال رؤسا را قدری ملاحظه فرمای و حصهٔ
ایشان را زیاده تر فرمای تا آنکه اتفاق بورزند و راه مخالفت پیش نگیرند فرمود هیهات ای مالک اگر انس و جن
در سر عدالت با من دشمنی کنند من از عدالت خویش دست نمیدارم و اگر مال خود را در میان جمعی قسمت
کنم بالسویه تقسیم میکنم پس چطور باشد در تقسیم مال مشترک مسلمانان عدالت نکنم و این امت در جای آنچنان شخصی
مانند معاویه را نشانیدند که بیت المال مسلمانان را بحسب اجرا خواهش نفس خود در میان خواص اقربا و کسان
خویش تقسیم کرده و متعرض نعمه که هر که در خصوص بنی امیه جعل حدیث کند وظیفهٔ او را بیشتر و زیاده تر از سایر مسلمانان
کند و هر که در خصوص ائمه فضیلتی روایت کند او را از بیت المال وظیفه ندهند و دوستان علی امیرالمؤمنین را

مانند کفار و خوارج از دار آویخته و بقتل رسانید و سرهای شان را بر نیزه کرده بهر دو او ارمغان آوردند بالاتر از اینها
در مسلک خلافت رفتاری کرد که با هیچ قانون از مذاهب اسلامیه موافق نمی‌آید که از برای پسر خود یزید پلید که شارب
دائم الخمر زانی و جلف جاهلی بود از مردمان بیعت گرفت و او را در آرامگاه خلافت بنشانید و در حقیقت سلطنت
بنی مروان هم از همین سیئه تولید شد که در مال و جان مسلمانان یکی مانند حجاج بن یوسف ثقفی تسلط داد که
هشتاد هزار مرد در حضور او بقتل رسانیده و او دست که میگفت که الذ من زدن دست و پا زدن مقتول در پیش چشم
من چیزی نیست معالشان جوان مذهب اند خبر آگره داده است که چون نفر با محبوسان رای شنید میگفت اخسئوا فیها و لا
تکلمون عمر بن عبد العزیز گفت که اگر امم سابقه با فرعون و نمرود و شداد و امثال ایشان فخر کنند ما با حجاج بن یوسف
بر ایشان غالب خواهیم شد با جمله ملاحظه کن اگر عوض اینگونه ظالمان عادلان و منصفان در میان مسلمانان حکومت کردندی
چه قدر باعث ترقی ملک و مملکت میشد چنانچه اهل تاریخ نوشته اند بر اینکه بواسطه سلطنت چند ساله عمر بن عبد العزیز
که با عدالت رفتار میکرد ترقی ممالک اسلامیه زیاده از تکثیر ترقی کرده بود چه ظلم قهر اثری در خرابی مملکت دارد بحکم آنکه
گویند نحوست ظلم در برکت زراعات و منافع حیوانات موثر است ولی عمر بن عبد العزیز از آنروز که بر اریکه خلافت
تکیه داد بنای درستکاری نهاد و فرمان کرد که هر کس را در دست بنی امیه که اقربای منند ظلامه باشد باز ستانند
و از آنجمله فدک را باولاد آنحضرت باقر رد نمود گویند که چون فدک را باز پس داد گفتند با وی که تو ابوبکر و عمر را رسوا
کردی گفت من ایشان را رسوا نکردم بلکه ایشان خود را رسوا نمودند آنگاه که سخن فاطمه زهرا را تکذیب نمودند و سب
حضرت امیر المؤمنین را قدغن کرد سید رضی رض در این خصوص میفرماید یا ابن عبد العزیز لو بکت العین فتی علی فتی
من بنی امیة لبکیتک انت خلصتنا من الشتم والسب فلو کنت مجزیا لجزیتک و از حضرت باقر روایت
کرده اند باید نقل قوم نجیب و نجیبه بنی امیه عمر بن عبد العزیز و او محشور شود یوم القیمة امة وحده در مقابل انجم روایتی از حضرت
سجاد نیز در باره او نقل است که میفرماید چون او بمیرد اهل زمین او را رحمت کنند و اهل آسمان او را لعن
نمایند روایت ثانیه اگر صحیح باشد ناظر است بر مسند غصب خلافت و الا جای حرف نیست که کارهای او

موافق عدالت بود لیکن در ناسخ التواریخ روایت کرده که بنای عمر آن بود که خلافت را بحضرت باقر تسلیم کند
و از تصدیق خود عذر نمود که دیدم اگر خلافت را به ایشان تسلیم کنم یکی از دستان ایشان خواهم شد و قدرت بر حمایت
و یاری ایشان نخواهم داشت پس خلافت را قبول کردم برای اینکه دفع بلا از خودمان آل محمد کنم و حقوق ایشان را
ادا کنم و باید در آخر کار خلافت را هم تسلیم شان کنم و بنی امیه همین خیال را از او دانسته او را زهر دادند پس بنا بر این
مضمون حدیث اول اقرب بقبول خواهد شد و با جمله عدالت اثر عجیبی دارد هم در مملکت و هم در خود شخص عادل
از برکت عدالت است که فعلا قبر عمر زیارتگاه شده است اما اثری از قبور سایر بنی امیه و بنی مروان موجود نیست بلکه
در اول سلطنت خراسانی داعی دولت بنی عباس همه قبور سلاطین بنی امیه و بنی مروان را نبش کرده و استخوانهای شان را بر
آورده و سوزانید مگر قبر عمر بن عبد العزیز را نبود مگر بجهت عدالت او و نیکوئیهای او که در حق آل محمد کرده بود بخلاف
دیگران که هر یکی آنچه توانسته بودند در حق آل محمد از ظلم و ستم مضایقه نکرده بودند از معاویه تا هشام ابن عبد الملک
لعنة الله علیهم اجمعین بحیثی که خداوند عالم از ایشان با شجره ملعونه تعبیر میکند ولی در میان ایشان ظلم و طغیان یزید بن
معاویه از همه ایشان بیشتر بود آنست که خداوند او را با طغیان کبیر تعبیر میفرماید بقوله و ما یزیدهم الا طغیانا کبیرا و از
کثرت اصرار و مبالغه در ظلم یکپاره طغیان بجمه است قتل حضرت سید الشهداء و قتل عام مدینه منوره چنانچه در مسجد
رسول خدا اسب بسته و آنقدر در آن مکان شریف آدم کشته شد خون مثل جوی بار جاری شد و بتحقیق پیوستن بر جماعت
همه اینها کار یزید پلید بود که در واقع سهل است اسلامیت بلکه با انکارهای وحشیانه خویش عالم انسانیت را
هم بار رسوا کرد اولا غالبا با حیوانات از قبیل سگهای شکاری و غیرها انس میکرد و در مجلس خویش
قمار میباخت و شرب خمر نمود و با وجود این نام خود را خلیفه رسول خدا و امیر المؤمنین نهاده بود و در مدح شراب میگفت
و شمسة کرم برجها قعر دنها و مشرقها الساقی و مغربها فمی و ان حرمت یوما علی دین احمد فخذها علی دین المسیح ابن
مریم معلوم میشود که ابیرد از شرایع متقدم نبوده و از تواریخ بی اطلاع بوده است و اگر نه میدانست که در دین مسیح
شراب حلال نبوده غایة اینکه نصاری او را تحلیل کرده اند چنانچه یزید فقاع را تحلیل نمود باری ابا آثار همه اینها فقط

لمسید

سید شباب اهل الجنه مو و شیع ترا از آن حمل سر انور او از کربلا تا شام و دل بردن شتا و زدن دوست
سر بریده را با چوب اتهم در محضر و منظر اهل و عیال و در حالتیکه میگفت یا حسنه یلمع فی یدین یلمع فی
طست من اللجین کانما لمعت بورد متین شغیت نفسی من دم الحسین احذت ثاری وقضیت
دینی کیف آنت آضرب بالخیزن از این کارهای وحشیانه و غلغله بر اهل مجلس افتاد حتی ابوبرزه اسلمی بر خواست
و گفت یا یزید ارفع قضیبک عن هاتین الشفتین را بسیار دیده ام رسولخدا را که این لبها را همی مکید ایلچیان روم
و فرنگ تعرض نمودند از یکطرف هم علیا مخدره زینب کبری ع از جو خسته ناله بر داشت و با صدای اجا مگدازنا
و فریاد بر آورد یا بن مکه و منا یابن زمزم و صفا الخ التماس دعا دارم م ح

المجلس الثامن والستون تنزل الملائکة والروح فیها

اما اینکه عمل کردن بر مضامین قرآن مجید سبب وسعه تجارتست بدینقرار است که در نزد همه کس بدیهی است که
درستکاری و راستگوئی و امانت جالب میل مردم و سبب اطمینان ایشان است بر شخص تاجر چنانکه کفار
چون در متاع و قیمت راستگوئی را شعار کرده اند چیزهای پر بها را در ظرفی کرده و لاک و یا سرب بر سر آن بزنند
و بر روی آن جنس و قدر آنچیز را مینویسند در هر ولایت بر همان نوشته ایشان اطمینان که همه کس پول میدهد
و جهت این نیست مگر اینکه مکرر امتحان کرده سخن ایشانرا راست یافته اند اما اگر مقداری کشکر اسلمانها
در ظرفی نهاده مقدار آنرا بروی ظرف آن بنویسید تا نگشایند و نوع و قدر آنرا ملاحظه نکنند پول نمیدهند
و این نیست مگر جهة آنکه تقلبات مسلمانان را مکرر دیده اند و همچنین اگر شخص را راستگو و صادق الوعد بشناسند
همه کس دست او را میگیرد چنانکه با تجربه ثابت شده و منفعت راستگوئی در تجاره منحصر باینها نیست اهل
کار ما را بوشیده نیست که روح تجارت در راستگوئی میباشد قرآن مبین و حضرت سید المرسلین ص ما را
براستی و راستگوئی امر میکنند و در خصوص هیچ چیز آنقدر تاکید ندارند و مبالغه نکرده اند که در نهی از دروغگوئی با

مبالغه دارند حتی اینکه میفرمایند هر قسم گناه از مسلمان ممکن است سر بزند مگر دروغگوئی که مجان ما در
نمیگویند و مذمت دروغگوئی و دروغگو بسیار است هر کس طالب باشد که مطلع بر آنها شود رجوع کند بکتب
مجتهدین و علما و بر تحریم کذب چیزهائی را که باعث دعا و نفرت قلوب است همه آنها را نیز حرام کرده از قبیل
غیبت و افترا و سخن چینی که اینها همه باعث نفرت قلوب از شخص باشند و قهرا جماعت از او دوری جستند
شخصی که از او متنفر باشند اعراض نمایند بخلاف کسی که محبوب القلوب شد که بتجربه ثابت شده اینکه
مرد خلیق اگرچه گران فروش هم باشد مردمان بر معامله او مایل باشند بعکس مرد بدخلق و برای خوی تجارت چیزهائی
وضع کرده که اعمال آنها باعث استحکام و استقرار تجارت باشد اولا اینکه مقرر کرده که باید اکتساب
بعنوان تجارت باشد بحیثی که مشتمل بر تدلیس و قمار بازی و نحو اینها نباشد که باعث تولید عداوت و منتهی
بتضرر و ضرر گردد و ازدواد و ستد غیر مجتنب از حرام نهی کرده تا مال مردم از خیانت مصون گردد ثانیا قرار
داده که باید تجارت از روی مراضاة متبایعین باشد نه بعنوان اجبار و اکراه که در آنصورت هر یک از
متبایعین حسب الاقتضاء و الامکان با یکدیگر معادات میکنند و این مانع از شغل تجارت خواهد شد ثالثا
شرط کرده در بیع و شری که باید مثمن و ثمن هر دو معلوم باشند و بیع و شرای مجهول را تجویز نفرمود تا اینکه
متبایعین از ضرر و تضرر و غرر و اغرار محفوظ مانند و برای رؤیت و تدلیس و عیب و غبن خیار فسخ قرار داده
تا اینکه مسلمانان از ضرر یکدیگر مصون باشند بلکه برای شفیع هم حقی مقرر کرده که بدینواسطه مسلمانان از آزار
همسایگان غیر اهل آسوده شوند و باید دانست که همه اینها در مطلق داد و ستد جاری هستند و لفظ صلح یا بیع
یا اشتراک و نحو آنها خصوصیت ندارند بر حق تحقیق اگرچه جماعتی جمود بظاهر الفاظ کرده و آنها را مخصوص بیع دا...
اند و بعضی فرق نهاده اند میان صلحی که مبنی بر مداقه و مغابنه باشد و صلحیکه محاباتی باشد و اول را در حکم بیع
دانسته اند بخلاف ثانی که بعضی شروط را در او معتبر دانسته اند و این فتوی اگرچه خالی از وجه نیست و لیکن
تو انگفت که حکم مسئله بحسب موارد تفاوت میکند و مناط در صحت و فساد امکان غرر و عدم آنست یکدفعه

آنست که شخص میخواهد تمام دار و ندار خود را با لغا مبلغ مشخصی بذل کند و دیگر آن است که ما فی نفسه قرار
باعتقاد اینکه نهایت پانصد تومان زیاد در ترتیب بذل کرده بعد معلوم میشود دویست تومان است پس جهل در صورت
اولی اشکالی ندارد زیرا که غرر و ضرر را در او محلی نیست بخلاف صورت ثانیه که غرر در او متصور است پس اگر حتی الامکان
مصالح دعوای غور کند شرعا این ادعا از او قبول است چنانچه در اجازه ورثه عنوان کرده اند که اگر وصیت در زاید از
ثلث را اجازه نمایند و بعد از آن مدعی شوند که ما در مقدار زیاده اشتباه کرده ایم این دعوی از ایشان مسموع و قبول
میشود باری مسئله تفصیلی دارد و تحقیق آن راجع بعلم فقه است و بیع و شرای اطفال را قدغن کرده زیرا که ایشان از گول
زدن و مغرور و مغبون شدن سهلتر است پس میشود که بواسطه آنها اهل تقلب اموال اولیای ایشان را به تلف و هدر
میبرند و قمار بازی را حرام کرده زیرا که استرباح بواسطه آن گاهی افراط و گاهی تفریط میشود و مولد عداوه بین المتقامرین
گردد و آنگاه که مبلغی خطیر در زمان قلیل بدست قمار در آید اندازه مخارج خود را از دست داده زیاده خواهی میکند
و چو روزی حریف او را میبرد دیگر قدرت بر مصارف معتاده نداشته باشد بخلاف تجارت که نفع و زیان
آن غالبا در اندازه متعارفه میباشد و هم در بیع نقد به نقد تقابض در مجلس را معتبر و شرط صحت معامله کرده تا آنکه
نقدین که عبارت از طلا و نقره میباشد در اینصورت بدینواسطه در بوطه تعطیل نمانند و از آنچه تجارت میدان
تنگ نماید و همچنین شرط مرابحه را در تقارض حرام کرده و در آن مخصوص بیشتر از همه چیز تاکید فرموده بحیثی هر ربا خوار
اعلان جنگ داده میفرماید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا ان کنتم مؤمنین و ان
لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله اولا استفاده از مفهوم شرط آنست که ان لم تذروا الربوا فلستم بمؤمنین
زیرا که ترک ربا را موقوف بر ایمان کرده و ثانیا در صورت عدم ترک ربا اعلان جنگ با خدا و رسول او
داده آن است که در حدیث صحیح السند ربا خوار را از ارکان مولفه و اکبر کبایر شمرده اند و در حدیث
معتبر دیگر از اسلام داون بچند نفر طایفه نهی فرموده یهود و نصارا و مجوس و بت پرستان و متجاهر بفسق و متخلی
معصیتی و در حمام و مدمن خمر و آکل ربا و در تحریم ربا اسرار بسیار است منها آنکه بدانواسطه نقود معطل نمانند و مردم

مجبور بر تجارت باشند و پول داران پولهای خود را بطمع تنزیل بصرافان و بانکها نسپارند و دچار ضرر از آن راه
نگردند زیرا که وقتی که پول بسیار در نزد شخصی جمع شود غالبا آنشخص مغرور و مست گردد و بر دور مخارج و مصارف
خود زیاده طلبی میکند و بدینجهت شکست شده میشوند و پولهای مردم را باز پس نمیدهند چنانکه در زمان ما کسان بسیار همین از این
روی مفلس شدند بلکه فتح این باب باعث شد بر اینکه متمولین ایران پولهای خود را ببانکهای خارجه بسپرند و ایشان
هم بواسطه تنزل پول مناط یکسره نابود شدند و نقود ایران هم بکلی به تلف رفت علاوه اگر ربا معمول نشد کسی
نمیتوانست که مثلا بیشتر از ده تومان قرض کند و ارباب پول هم زیاده قرض نمیدادند و گشت کردن مبلغ خیر
چندان باعث مضرت نشد اما چون باب ربا فتح شده بدون قید هزار تومان قرض میکنند و تا توجه در این
چند سال بالغ بمبالغ گزاف میشود پس قرضدار نمیتواند از عهده بر آید و بدین سبب مفاسد کثیره در میان مسلمانان
تولید میشود چنانکه ارباب انصاف را پوشیده نیست مع الاسف که جمعی از کسانیکه بظواهر و اطلاق دست و مجموعات
جمود کرده اند کاری ایشان شنیع را بواسطه حیل از قبیل صلح محاباتی که بمثقال زر در مقابل ده تومان مثلا
یا صلح حق مطالبه یا بیع بشرط و امثال آنها تحلیل کرده اند و حال آنکه حکیم کردگار تا قرمکینه پیغمبر اسلام اگر مرابحه در
معارضه را بدون ملاحظه دفع مفسده تحریم کرده است ایمانی بکمال او است و اگر نه با تغییر عنوان مفسده دفع
نمیشود مگر چنان باشد که عرفا از اسم معارضه نمانند و الحق مسئله قرض در هر زمان محتاج الیه و مبتلا به است
رسول خدا ربا را تحریم کرد اهل تاریخ متوجه آن شده و ذکر ننموده اند اگر در عهد رسول خدا یا خلفا معارضه بالکلی از این
عناوین میشد البته مینوشتند زیرا که همه مردمان مبتلا بودند نوشته اند سهل است حضرت امیر المؤمنین
خبر داده که رسول خدا بمن خبر داد که زمانی خواهد آمد که ربا را با عنوان بیع حلال میکنند و اما آنچه بعضیها تمسک
کرده اند بحدیث نعم الشیء الفرار من الحرام الی الحلال اولا آن حدیث وارد در مورد دیگر است ثانیا معنی آن
این است که ربا نخورد و تجارت کند مثل آنکه از زنا فرار کند و نکاح نماید نه اینکه نام ربا را اجازه مالکیت
بگذارد و منفعت قرض را بعنوان مصالحه حلال نماید نعوذ بالله تعالی من مضلات الافهام و طغیان الاحلام در

در حقیقت همه مدار شریعت اسلام رسید که گروه سلطه غصب خلافت که ورد آل محمد را بسته شد و باب علم مسدود
شده و همه مفاسد از آنجه تولید گشت زیرا که خلفای جور و قضاة شان و علمای اعصار عرصه را چنان تنگ گرفته
بودند بر ائمه حقه علیهم السلام قادر نبودند جواب مسئله را داده باشند و خلاف رای امثال ابو حنیفه را گویند مسئله اشتباه
دم حیض با دم عذره را ظاهر است خلف بن حماد در منا یا عرفات میخواست از حضرت کاظم علیه السلام بپرسد اول که با این
قصد میرفت فرستاده حضرت در اثنای راه با او ملاقات کرده گفت پیغمبر باید باید صبر کنی تا چشمها بخواب بروند
بعد بیائی میگوید برگشتم و صبر نمودم تا پاسی از شب گذشت برخواستم و راهی شدم در اثنای راه آدم حضرت را
دیدم ایستاده است بمن گفت راه راست برو بفلان خیمه که امامم در آنجا نشسته است انتظار ترا میکشد رفتم
و دیدم نشسته است چون مسئله را خواستم سوال کنم فرمود اطراف خیمه را تفحص کنید بعد از آن بجانب من بالا شده
و فرمود ای خلف تر خدا است آن را ضایع نکنید و براین خلق معکوس تعلیم نمائید پس جواب مسئله را فرمود توان
گفت که اصل نظر حضرت براین بهجه که دشمنان از فتوا او دان آنحضرت مستحضر نشوند و بدانند که مردمان
در مسائل دینیه بآنحضرت رجوع میکنند تا باعث حرکت حسد ایشان نشود بلکه در قتل و دفع آنحضرت اقدام نمایند
چون بعد از وقعه طف و قتل سید جوانان بهشت ائمه آل محمد را غیر از تقیه تکلیف نمانده بود چه در جائی
که حسین بن علی علیه السلام را با همه آن خصوصیات که داشت بر ملا در وقت ظهر مانند گوسفند سر
بریدند و کسی چون و چرائی در آن خصوص نکرد دیگر چرا بایست سایر ائمه علیهم السلام نترسند و احتمال قتل برای
خود ندهند حال آنکه خصوصیات حضرت سید الشهداء علیه السلام در ایشان نبود از جمله در زمان او
کسانی که رسول خدا را دیده بودند و احترامات و محبت های او را در خصوص آنحضرت مشاهده کرده بودند
هنوز نمرده بودند آن بود که در احتجاجات خویش میفرمود اگر بر سخنان من باور ندارید از انس بن
مالک و زید بن ارقم و فلان و فلان بپرسید ایشان شنیده اند که رسول خدا صلعم میفرمود حسین
منی و انا من حسین با وجود این در جواب گفتند انما نعلم بلکه نعلم الا بیتک علی الخ الناس و عا

المجلس التاسع والستون تنزل الملائکة والروح فیها

چنانکه عمل کردن بمضامین قرآن مجید در دنیا باعث بقای نسل و زرع و زندگانی نوع بشر است همچنان سبب
حیات ابدی و سلطنت جاویدی آخرت میباشد زیرا که حیات اخروی مخصوص مؤمنین و مطیعین و شیعیان
است اما کفار و عاصیان اموات غیر احیاء و لکن لا تشعرون اگر چه آخرت دار خلود است مؤمن و کافر
همه در آن عالم زنده خواهند ماند لیکن کفار در طبقات جهنم چنان باشند که خدا فرموده لا یموتون فیها و
لا یحیی ای بسا زندگی باشد که مردن بهتر از او است بخلاف زندگی اهل طاعت که علی سرر مرفوعة متکئین علیها
متقابلین در عمارتی که خشتی از طلا و خشتی از نقره بنا شده خاکش از مشک و زعفران در میان هر باغ جوی از نهرها
خضرویه مانند هر برگ سبز مینماید کما قال تعالی مدهامتان هر باغی در وسعت مثل ما بین مشرق و مغرب و
خدمتگذارانش غلامان ماه روی غلمان مخلدون مانند لؤلؤ منثور فرشهایش از حریر و دیباج و استبرق
خوردنیهایش هرچه دلش میخواهد از فواکه و مطعومات سایر و لحم طیر مما یشتهون نوشیدنیهایش از کوثر و
سلسبیل و ماء الحیوة و عسل مصفی و شراب طهور و زوجاتش خیرات حسان و حور العین کامثال اللؤلؤ المکنون
و از همه بهتر آنچه در بهشت که از حد تقریر و اندازه تحریر بیرون است کلمه جامعه آنست که خدا فرموده فیها ما تشتهیه الانفس
و تلذ الاعین و رسول خدا صلعم فرموده فیها ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و در آنجا
ملالی نیست و نه کلالی و نه مرضی و نه عرضی و نه خوف فقری و نه ترس فراقی آنست که فرموده اند شبر من الجنة خیر
من الدنیا و ما فیها صدوق ره در کتاب خصال از حضرت جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش از حضرت امیر
نقل کرده که پیغمبر مابدر رسول خدا فرموده بدرستی خدا آنگاه که بیافرید بهشت را بیافرید آنرا از دو خشت خشتی از
طلا و خشتی از نقره و دیوارهای آنرا از یاقوت و سقف آنرا از زبرجد و ریگهای آنرا از لؤلؤ و خاک آنرا از زعفران
و مشک اذفر قرار داد پس از آن با و فرمود سخن در آی پس گفت لا اله الا الله الحی القیوم قد سعد من یدخلنی

پس خدای عزوجل فرمود قسم بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع خود داخل تو نمیشوند مدمن خمر و لا متکبر و لا
قتات و هو النمام و لا دیوث و هو القلتبان و لا قلاع و هو الشرطی و لا زنوق و هو الخنثی و لا خیوف و
هو النباش و لا عشار و لا قاطع رحم و لا قدری باید دانست که معنی خبر آنست که اگر اینجماعت بی توبه از دنیا
بروند داخل بهشت نمیشوند نظر باینکه توبه نکردن غالباً کاشف از استحلال یا عدم اعتقاد بر آخرتست و الا در جای خود
محقق شده که اگر اینجماعت یا غیر ایشان از عاصیان مستحل محرم نباشند و از عمل خود توبه کنند آمرزیده شوند و اگر
مستحل نباشند و لیکن توبه هم نکنند بعد از عذاب باندازه استحقاق داخل بهشت میشوند و مراد از قدری ظاهراً مجبره اند
افعال اختیاریه را از مقدرات حتمیه و عاصیان را در معصیت و مطیعان را در عبادت مجبور میدانند و شاید اینکه دیوا
رهای حصار بهشت از خشت طلا و نقره و دیوارهای عمارتش از یاقوت باشد گذشته از آنها غفلت نباید کرد
که توفیق این خبر با قواعد مذهبی خالی از اشکال نیست چه اگر مراد استحلال باشد چنانکه گفتیم پس این عنوان خصوصیتی ندارند
بلکه مستحل هر حرامی مخلد در آتش است و اگر مراد دخول باشد با فرض آنکه از دنیا غیر کافر و معتقد برود پس عدم دخول
او در بهشت مشکل خواهد شد مگر اینکه بگوییم که الحکم مخصوص ببعضی طبقات بهشت است دون بعض فتأمل جیداً و اگر معنی
این خبر از معصوم محقق باشد مقتضای انصاف آنست که بگوییم اینجماعت اگر بی توبه بروند مطلقاً داخل بهشت نخواهند
شد زیرا که ظاهر دلالتش چنان میرساند فاعاذنا الله من الاتصاف بشیء منها باری صدوق ره خبر دیگر نیز در الخصال
از فضل بن یسار از حضرت ابی جعفر ع نقل کرده که میفرماید ده خصلت است که هر که ملاقات کند خدا را با آنها
داخل بهشت گردد شهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و الاقرار بما جاء من عند الله و اقام الصلوة و
ایتاء الزکوة و صوم شهر رمضان و حج البیت و الولایة لاولیاء الله و البرائة من اعداء الله و اجتناب کل مسکر
باید دانست که مراد از اقرار بما جاء به النبی اگرچه ظاهراً اعم است ولی باطناً اقرار بامامت امیر المؤمنین
و اولاد او علیهم السلام است زیرا که انکار چیزهای دیگر را مع الاقرار بالرسالة چندان داعی نیست و بعید
نیست که بگوییم حضرت باقر ع از راه تقیه چنان تعبیر فرموده و ممکن است که بگوییم هر کس جامع این خصال است که موجب دخول

بهشت بوده باشد ظاهراً از صفات متعدده مانع از دخول بهشت شده عاری باشد و کسی که یکی از صفات مانعه در او
باشد موفق نمیشود در اینکه صفات موجبه در او جمع باشد و الله العالم و بنابراین منافات از میان اخبار برخیزد کما
لا یخفی فافهم مخلص حیات ابدی بسته بدخول بهشت است و دخول بهشت موکول بر عمل بمجعولات قرآن مجید است
و باید دانست که مستفاد از آیات قرآنی آنست که بعد از اعتقاد بر عقاید حقه و عمل بر فروع الدین هر کس از گناهان
کبیره اجتناب کند داخل بهشت گردد و خداوند از سایر تقصیرهای او درگذرد کما قال تبارک و تعالی ان تجتنبوا کبائر
ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلاً کریماً و صدوق ره در کتاب خصال از محمد بن مسلم از حضرت
صادق ع روایت کرده میگوید عرض کردم فدای تو شوم چرا ما شهادة نمیدهیم بر گناهکاران خود بکفر و شهادت
نمیدهیم برای خود و اصحاب خود که ایشان در بهشتند فرمود از ضعف شما است اگر نباشد در شما چیزی از کبایر پس شهادت
دهید بر اینکه شما در بهشتید عرض کردم چه چیز است از کبایر فرمود اکبر الکبائر الشرک بالله و عقوق الوالدین
والتعرب بعد الهجرة و قذف المحصنة و الفرار من الزحف و اکل مال الیتیم ظلماً و الربا بعد البینة و قتل المؤمن
عرض کردم زنا و دزدی فرمود آنها از آنها نیستند باید دانست که ظاهر سیاق این کلام میرساند که هر کس از این صفات
عاری باشد داخل بهشت خواهد شد و اما معاصی دیگر اگر کبایر نزد ظاهراً مراد از شرک همان شرک خفی در ریا کردن در عمل است
نه شرک جلی که موجب خلود است در آتش و مراد از تعرب جهل بمسائل شرعیه لازمه است مع امکان التعلم
و معنی قذف نسبت زنا دادنست و محصنه زن شوهردار است و مطلق قذف مؤمن و مؤمنه موجب آیات
قرآنی از کبایر و موجب حد و سقوط شهادة است پس شاید تخصیص بمحصنه من باب مثل باشد با اینکه قذف
محصنه بالخصوص از اکبر کبایر باشد و فرار از زحف فرار از جهاد است و بعید نیست حکم دفاع در این زمان نیز مانند
جهاد باشد و مراد از بینه که اکل ربا را با آن منع فرموده بعید نیست پس شنیدن آیه تحریم باشد چه اگر کسی ابداً حرمت
ربا را نشنود و بر او بیان نشود که خدا ربا را حرام کرده و در این باره قاصر باشد نه مقصر چیزی بر او متوجه نخواهد شد
و مراد از مؤمن در اینمقام اهل ولایت اند که ولو فی الجمله عمل باحکام الهی کرده باشد اگرچه فاسق هم بوده باشد

۶۲ و لعنه ج

قال الله تعالی و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعد له عذابا عظیما و باید دانست
که این آیهٔ شریفه از دو جهة دلالت بر کفر متعمد قتل مؤمن دارد اول آنکه صریح است در خلود عامد قتل در جهنم و غیر کافر مخلد
نباشد دوم آنکه تصریح کرده بر اینکه قاتل مغضوب الله و ملعون گردد و خدا بغیر کافر لعنت نکرده و نمیکند پس ناچار
باید در آیهٔ شریفه تصرف کنیم و بگوئیم که مراد از تعمد آنست که او را بسبب ایمان بکشد که قاتل در این صورت کافر و مستحق
لعنت و در جهنم مخلد خواهد شد و در صافی از معانی و تفسیر عیاشی از حضرت صادق نقل است قال من قتل مؤمنا
علی دینه فذلک المتعمد الذی قال الله عز و جل فی کتابه و اعد له عذابا عظیما عرض کردند و آمر دیگر و نحو
میان مردی و میان او چیزی پس میزند او را با تیغ پس بکشد او را فرمود نیست این متعمد که خدا تعالی عز و جل فرموده
و در مجمع البیان نقل است که این آیه در خصوص مقیس بن ضبابه نازل شده که قاتل برادر خود را یافته و دیهٔ او را
از بنی نجار گرفته بجهة آنکه مقتول در میان ایشان یافت شده بود بعد از آن یکی از آن طایفه را بکشت و خود مرتد
گشته بمکه فرار نمود و از معانی نقل است که این آیه را از معصوم پرسیدند یعنی قوله تعالی فجزاؤه جهنم خالدا فیها فرمود
اگر مجازات کند او را و این میرساند که مخلد شدن او ممکن است اگر چه قتل بسبب ایمان نبوده باشد و لیکن این
با قواعد مذهب درست نباید قال الله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و
مسلم است که غیر از کافر و مشرک کسی در جهنم مخلد نباشد و در اخبار تصریح شده که توبهٔ قاتل قبول است و در کافی
و عیاشی منقول است عن الصادق انه سئل عن المؤمن یقتل المؤمن متعمدا له توبة قال ان کان قتله لایمانه فلا توبة
له و اگر بکشد او را بسبب غضب یا بجهة چیزی از چیزهای دنیا پس بدرستی توبهٔ او چنین و چنان است الخبر و باید
دانست که قتل نفس اعظم معاصی است فرموده اند که اگر انس و جن در خون یک نفر مسلمان شریک باشند خداوند
همه را به آتش جهنم در افکند در همه محرمات تقیه است مگر قتل نفس که تقیه کردن در آن خصوص جایز نیست و اگر قتل
بجهة ایمان و اسلام او باشد قاتل کافر میشود و اندر آتش مخلد گردد بلکه اگر بجهة صفتی از صفات او باشد که شرعا
آن صفت موضوعیتی داشته باشد مثل علم و سیاده نیز چنان است یعنی اگر کسی عالمی را للعلمه یا سیدی را للسیادة

کشته فرود جهنم مخلد است پس از این قاعده کفر بنی امیه محرز گردد زیرا که ایشان حسین بن علی را کشته بجهة
امامت او و دشمنی با او و رسول خدا و علی المرتضی چنانکه در قصیده خود و منبر یاد لا اکرم کان منی قبل ذا غیر نجیبه
بنیاد آل النبی که ظاهرا مراد از بزرگان حضرت رسول و حضرت امیر باشند و خود ایشان هم در جواب حجاج
آنحضرت گفتند انما نقاتلک بغضا منا لابیک علی بن ابیطالب لما فعل باشیاخنا یوم بدر و حنین
و باید دانست که باعتبار تشانه الصریح است در اینکه آنحضرت را بعداوت خدا کشته اند زیرا که حضرت
امیر اشیاخ ایشان را بفرمان خدا کشته بود و شیعه بین بنی امیه چه قدر جماعت وحشی بودند که حالا که بنای مکافات
داشته اند لازمهٔ انصاف آن بود که از قانون مقاتلهٔ امیر المؤمنین تجاوز نکنند حضرت امیر در هیچ جنگ
زیاده از یکضربت بکسی نزده مگر ولید که او را هم دو ضربت زد و غالبا کشتگان خود را سر نبرید و اگر برید از تنها
نبرید و بر نیزه نزد و تن کشتگان را برهنه نکرد و عریان ننمود و کسی را از آب منع نفرمود و سر به تن و تن با سر را
زحمت نداد اما بنی امیه همه اینها را در حق سید الشهدا کردند بالاتر از اینها حضرت امیر هیچگاه طفل غیر
بالغ را نکشت و زن نکشت و زنان اسیر شده را زحمت نرسانید اما بنی امیه اطفال آل محمد را کشتند و
زنان شان را لطمه از زرد گشتگان نکشاندند تا دل ایشان شرربار بدرد آید الخ و انا التمس الدعاء

المجلس السبعون تنزل الملائکة و الروح فیها

اگر بر یک حکم قرآن عمل نمایند در دنیا باعث انتظام امور و آسودگی خلایق از شر یکدیگر و در آخرت سبب نجات
و درجهٔ عزت و موروث سلطنت ابدی و سکونت اعلی درجات بهشت است و آن عبارت است از خوف
که معنی آن خود داری از محرمات است و پرهیزکاریست از مخالفت خدا که حضرت امیر در خصوص آن میفرماید
فان تقوی الله مفتاح سداد و ذخیرة معاد اما مفتاح سداد بودنش آنست که اول مرتبهٔ تقوی که عبارت
است از اجتناب کردن از حرام لازم گرفته ترک دروغ و غیبت و فریه و عداوت مسلمانان و بدخواهی

ان

ایشان را وهم لازم گرفته که بمال و جان و عرض مسلمین تجاوز نکنند و ترک این صفات سبب سداد و رستگاری
خود متقی و سلامتی سایرین از شر اوست و هم تقوی باعث قبول و صحت عبادت است قال الله تعالی انما
یتقبل الله من المتقین چون شخص اگر تقوی نداشته باشد شرایط صحت را در عبادات خود مرعی ندارد مثل اینکه
نماز در لباس غصبی و مکان غصبی میگذارد و از مکاسب محرمه تصدق میدهد و بنای مسجد میگذارد و با مال مخلوط
بحرام یا غیر مزکی و غیر مخمس بزیارت میرود پس میشود کمطعمة الرمان مما زنت اه جرت مثلا للحائن
المتصدق فقال لها اهل الکرامة والتقی لک الویل لا تزنی ولا تتصدقی حکایت حضرت صادق ع
با مرد مقدس عامی که از دکان مردمان دزدیده بفقرا تصدق میداد و با آیه من جاء بالحسنة فله عشر
امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها استدلال مینمود مشهور است و اگر شخصی در غیر
عبادة پرهیزکار شود مثلا نماز را با شرایط معتبره ادا نماید و از مال حلال خود صدقه کند لیکن در سایر امور پرهیزکار
نشود مثلا زکوة ندهد و غیبت نماید عبادة او من حیث هی اگرچه قبول است لیکن اجر او ناقص خواهد بود بلکه
اگر غیبت نماید بموجب اخبار ثواب عمل او مال معتاب میشود و خود او از ثواب آن محروم گردد
ولی باز اینقدر فایده دارد که برای ترک نماز مثلا معذب نمیشود و اما ذخیره معاد بودنش پس از ما تقدم معلوم
شد علاوه در روز قیامت متقیان مانند مهمان عزیز بر خدای کریم وارد میشوند کما قال تعالی یوم نحشر المتقین
الی الرحمن وفدا چنانکه تفصیلا انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد پس لازم است که معنی تقوی را
کما ینبغی بدانیم میگوئیم باید تقوی سه مرتبه دارد اول تقوی عام است یعنی باید در عموم مسلمانان بوده
باشد و هو الاجتناب من الحرام پس اقل مراتب تقوی حاصل نگردد مگر آنگاه که از عموم محرمات
قولی و فعلی و اکلی تجنب کرده باشی دوم تقوی خاص است و هو الاجتناب عن الشبهة فضلا
عن الحرام باید دانست که مراد شبهه غیر محصوره است و اما شبهه محصوره در حکم حرام است در وجوب
اجتناب از جمیع اطراف شبهه نهایت اینکه اگر مقدار حرام و مالک آن غیر معین باشد اخراج خمس

ظاهر است بنابر مشهور و شبهه غیر محصوره مانند آنچه در بازارها و فی ایدی الناس است که قطع بحرمت آن نیست
بر اینکه خالی از حرام نیست شد از آنها اجتناب لازم نیست بلکه کل شیء فیه حلال حتی تعرف الحرام بعینه
لیکن ارباب تقوی خاص از اینگونه شبهات نیز تجنب مینمایند سوم تقوی الخاص من الخاص و هو الاجتناب
من المباح فضلا عن الشبهة چنانکه در صفات متقین وارد است که خوردن و آشامیدن ایشان مانند خوردن
و آشامیدن مریض باشد و لولا الآجال التی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی ابدانهم شوقا الی الثواب
و خوفا من العقاب شنیده بجرأت در معالم الزلفی از کلینی طاب ثراه از محمد بن اسحق مدنی از حضرت ابی جعفر ع
روایت کرده پیغمبر یا از رسول خدا پرسیدند از قول خدا تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا فرمود یا علی
بدرستی مهمانان نمیشوند مگر سواره ایشان مردانند که پرهیزکاری کردند از خدا پس دوست داشت ایشان را
خدا تعالی و ذکر و مخصوص گردانید ایشان را و راضی شد از عملهای شان و نامید ایشان را متقین پس از آن فرمود
یا علی والذی خلق الجنة و برأ النسمة بدرستی ایشان بیرون شوند از قبرهای خود و بدرستی ملائکه استقبال
میکنند ایشان را با ناقه های از ناقه های عزت بر بالای آنها تختهای زرین باشند دو یاقوت مکلل
شده اند و جلهای آنها از استبرق و سندس باشند و افسار آنها از ارجوان باشند که طیران میکنند
با ایشان بسوی محشر با هر مردی از ایشان هزار ملک باشد از پیش روی او و جانب راست او و شمال
او مانند عروس میآورند ایشان را تا آنکه میرسانند ایشان را بدروازه بزرگ بهشت و در نزد دروازه بهشت
درختی باشد که یک برگ آن چنان باشد که در سایه آن هزار مرد از مردمان مستقل میشوند و در جانب
آن درخت چشمه باشد که مطهره و مزکیه باشد پس مینوشند از آن شربه پس پاک میکند خدا با آن دلهای
شان را از حسد و از بشره آنها موها را و میرفتند و این است قول خدا تعالی و سقیهم ربهم شرابا
طهورا از همان چشمه مطهره بعد از آن برگردند بسوی چشمه دیگر از جانب یسار آن درخت پس در آن غسل
میکنند و آن چشمه حیات است پس دیگر نمیرند ابدا پس از آن نگاه دارند ایشان را در پیش عرش

در حالتی که سالم شده اند از آفات و گرما و سرما و اقسام ابداً ای پیغمبر باید پس جبار جل ذکره میفرماید با ملائکه ۱۲ امراض ج
که با ایشانند ببرید دوستان مرا بسوی بهشت و نگاه ندارید ایشانرا با خلایق بتحقیق سبقت گرفته رضای من
در ایشان و واجب شده رحمت من بر ایشان و چگونه اراده میکنم نگاه دارم ایشانرا با اصحاب حسنات و
سیئات پیغمبر باید پس میبرند ایشانرا ملائکه بسوی بهشت و چون میرسند بدروازه بزرگ بهشت ملائکه حلقه بر در
میزنند مؤلف گوید شاید بعد از اغتسال در آب حیات به پیش عرش میروند پس هر بار و هر رجعت میکنند و هر حال چشنده
پیغمبر باید ملائکه چنان حلقه بر در میزنند که صدای آن بلند شود و میرسد صدای آن بهر حوریه ایکه مهیا کرده او را خدای
عزوجل برای دوستان خود در بهشت پس شاد میشوند بسبب آنها آنگاه که میشنوند صدای حلقه در را پس بعض ایشان
ببعضی میگویند که بتحقیق آمدند بسوی ما دوستان خدا پس گشاده میشود برای شان در بهشت پس داخل جنت گردند
و مشرف گردند بر ایشان ازواج شان از حور العین و آدمیین پس میگویند مرحبا بکم فما کان اشد شوقنا الیکم
ای دوستان خدا هم مثل آنرا با ایشان میگویند پس علی عرض کرد یا رسول الله خبر ده ما را از قول خدای عزوجل
غرف من فوقها غرف از چه بنا شده اند آنها یا رسول الله فرمود یا علی غرفه هایی هستند که بنا کرده آنها را خدای
عزوجل با در و یاقوت و زبرجد که سقفهای آنها از طلا باشد و منقش باشند با نقره برای هر غرفه هزار در از زر
باشد و بر هر دری ملکی باشد که موکل بر آن باشد و در آنها فرشهای باشند بلند شده که بعض آنها بالای بعضی
باشند از حریر و دیباج و الوان مختلفه و حشو آنها مشک و کافور باشد و آن قول خدای عزوجل و فرش مرفوعه
آنگاه که داخل شود مؤمن بمنزل خود در بهشت میگذارد بر سرش تاج پادشاهی و کرامت را میپوشد حله
های طلا و نقره و یاقوت احمر را و آن است قول خدای عزوجل یحلون فیها من اساور من ذهب و
لؤلؤا ولباسهم فیها حریر پس آنگاه که بنشیند مؤمن بر بالای تخت خویش تخت او بحرکت آید از روی
شادی پس آنگاه که مستقر شود برای دوست خدا تعالی عزوجل منازل او در بهشت استیذان میکند ملکی که موکل
بر جنان او برای آنکه تهنیت گوید او را با کرامت خدا تعالی عزوجل مر او را پس میگویند خدام مؤمن از ۲ وصفا ج

صفا و وصایف در مکان خود باش پس بدرستی دوست خدا تکیه کرده بر اریکه خود و همسر او که حوریه است مهیا
شده از برای او پس صبر کن برای دوست خدا میفرماید پس بیرون آید برای او زوجه حوریه او از خیمه دارد روی
بسوی او و در اطراف او میروند و کنیزان او باشند و هفتاد حله پوشیده که منسوج باشد با یاقوت و لؤلؤ و زبرجد
و بوی او از مشک و عنبر باشد و بر سر او تاج کرامت باشد و نعلین او از زر و مکلل با یاقوت و لؤلؤ و شراک آنها از
یاقوت احمر باشد و چون خبر دهند بدوست خدا اینکه او می آید که برای دیدن او برخیزد از روی شوق بدیدار او پس میگوید
با دوست خدا امروز روز تعب و زحمت نیست بر مخیز که من برای تو ام و تو برای منی پس معانقه میکنند
بمقدار پانصد سال از سالهای دنیا و هیچ یک از آندو دیگری را ملال نیابند و چون منحصر دل سردی روی دهد
بواسطه اینکه ملال حاصل گردد نظر میکند بر گردن حوریه و می بیند که بر آن قلاده هایست از زر بوده که از یاقوت سرخ
باشد و اندر وسط آن لوحی باشد از در و اندر آن نوشته شده انت یا ولی الله حبیبی و انا الحوراء حبیبتک
الیک تاقت نفسی و الی تاقت نفسک پس از آن مبعوث کند بسوی او خدا تعالی عزوجل هزار ملک را برای
اینکه تهنیت گویند او را با بهشت و مزاوجه کنند او را با حوریه پس میرسند باول در از درهای بهشت های او
پس میگویند بملکی که موکل است بر درهای جنان او اذن حاصل کن برای ما که داخل شویم بر دوست خدا
بدرستی خدا فرستاده ما را بسوی او که تهنیت گوییم او را ملک میگوید صبر کنید تا بحاجب گویم خبر دهد او را
از آمدن شما پیغمبر باید پس داخل شود ملک بر حاجب و فاصله میان او و حاجب سه باغ باشد تا میرسد
بدر اول و میگوید بر دروازه ملائکه ولی خدا هزار ملک ایستاده اند که ایشانرا رب العالمین فرستاده
برای اینکه تهنیت گویند دوست خدا را پس اذن حاصل کن برایشان پس حاجب میگوید که دشوار است
بر من اینکه استیذان کنم برای احدی در حالتی که دوست خدا با حوریه خود نشسته باشد پیغمبر باید که میان حاجب
و دوست خدا دو تا باغ باشد پس حاجب داخل شود بر قیم و او را خبر دار کند الحاصل قیم هم بر خدام خبر
میدهد که فرستادگان رب العزة بر درند و ده عدد اند و از برای تهنیت گوئی استیذان میکنند ایشان

هم مؤمن خبر میدهند و او اذن میدهد پس ملائکه داخل میشوند بر غرفه ایکه هزار در داشته باشد و بر هر
دری ملکی موکل باشد و چون اذن میدهد هر ملک در خود را میگشاید و فرستادگان خدا داخل میشوند و رسالت
خدا بر او تبلیغ میکنند و آن است قوله تعالی عز و جل والملائکة یدخلون علیهم من کل باب مؤلف گوید این
اهمیت در استیذان برای اظهار کرامت و جلالت مؤمن است در نزد خدا زیرا که بی اذن داخل شدن
توهین است بر صاحب منزل و از اینجاست که در دنیا هم مقرر فرموده که بر منزل مسلمانان بی اذن و اجازه
نباید داخل شدن حضرت رسول اکرم صلعم هیچگاه بمنزل حضرت فاطمه ع بی اذن داخل نشد و حال آنکه دختر او
سوی بتو و پدر او الا گهر آنمخدره بود جبرئیل هم بی اذن بر آنخانه داخل نمیشد ولی اول کسی که بی اجازه از آن در
داخل شد اعیسر بود بلکه بنابر مشهور آن در را آتش زد و از آنجا تبو هر بنی امیه هم در عصر خود روز عاشورا بر خیمه های
آل محمد ع بی اذن داخل شدند و بر سرادقات عصمت آتش زدند ولی اعیسر و تابعان او آنخانه را بیغما نبردند
و پرده نشینان دودمان رسالت را اسیر نکردند اما شیاطین بنی امیه خیام آل الله را غارت کردند و لباس
مخدرات را هم بیغما بردند و دختران پیغمبر را اسیر کردند مانند اسیران روم و فرنگ روی گشاده در
کوچه و بازارها و مجالس اماره و سلاطین بگردانیدند و بعضی از اشرار انگلیسی در جواب سند الشیعه چون آن مخدرات را
بمجلس یزید بردند آن ملعون یک بیک می پرسید این کیست میگفتند این زینب است مثلا این ام
کلثوم است تا رسید بحضرت سکینه خاتون ع در حالتی که با آستین خود روی خود را پوشیده و گریه میکرد
یزید پرسید چرا گریه میکنی فرمود چگونه گریه نمیکند دختری که پدرش کشته شود و برادرش اسیر باشد با وجو
این چیزی نیابد که روی خود را از نامحرمان بپوشد خصوصا امشب خوابی دیده ام الخ ختم کن یاد گرفتن
آن مخدرات سلام الله علیها   و انا الملتمس منک الدعاء

المجلس الحادی والسبعون نزل الملائکة والروح فیها.

از جمله چیزهائیکه روح بر آن اطلاق شده جبرئیل امین است کما فی قوله نزل به الروح الامین علی قلبک
لتکون من المنذرین و شاید اینکه سبب اطلاق این اسم بر آنحضرت آن باشد که حیاتش بواسطه آوردن
وحی بر انبیاء از جانب پروردگار باعث حیات و زندگانی ابدی خلایق شده و مردمان را بر اسباب هلاکت
و تحذر و تجنب از آنها دلالت و راهنمائی کرده غایة آنکه جماعتی لهو و خست یار هلاکت ابدیه را بر زندگانی و
نجات دائمی ترجیح داده اند پس خود شان باعث هلاکت خویش شده اند مجرد و جید دیوی و اخروی که
حضرت جبرئیل ع از جانب خداوند جلیل آورده پس عداوه یهود که با جبرئیل ع اظهار میکردند قهرا راجع بخدا
خواهد شد زیرا که جبرئیل وعده هلاکت شان را بفرمان خدا میآورد و عجب اینکه با وجود این با کمال بی شرمی برسول
خدا عرض میکردند که اگر غیر از جبرئیل ع ملک دیگر بنزد تو میآمد هر آینه ایمان میآوردیم چنانچه در ترجمه احتجاج
در ضمن احتجاجات ابن صوریا نقل کرده ایم که در آخر برسول خدا ص عرض کرد باقی نماند مرا یک خصلت که اگر
از آن خبر بگوئی ایمان آورم بتو و تابع تو گردم کدامین ملائکه میآورد آنچه را که میگوئی از جانب خدا تعالی
فرمود جبرئیل ع ابن صوریا گفت او دشمن ما است از میان ملائکه همواره بقتل و شدت و جنگ میآید و فرستاده
میکائیل است که بما میآورد و دم و روشادی و خوشی را پس اگر میکائیل بخدمت تو میآمد ایمان میآوردیم
بتو زیرا که میکائیل پادشاهی ما را محکم و استوار میکرد و جبرئیل همواره سلطنت ما را است و نابود میکرد پس او
دشمن ما است از این روی پس سلمان فارسی باو فرمود از چه روی ظاهر شد عداوة او با شما گفت با
ایلمان گرات با ما دشمنی کرده است و سخت ترین همه آنها بر ما آن بود که خدا ما را نازل کرد بسوی پیغمبران
خود در بیت المقدس خراب خواهد شد بادست مردی که او را بخت نصر میگویند در زمان او و خبر داد ما را
بالنقصه اینکه [illegible] آن خراب خواهد شد و حال آنکه خدای عز و جل کار را بعد از کار احداث میکند پس محو
میکند آنچه را که خواهد و ثابت میکند آنچه را که خواهد و چون رسید بما آن خبر اندر آن بتو هلاک اهالی بیت
المقدس کند کشتن او ما مردی را فرستادند از اقربای بنی اسرائیل و افضل شان و پیغمبری بود از انبیا
ی.

بنی اسرائیل شمرده میشد و او را دنبال میکنند از برای جستجوی بخت نصر که او را بکشد و مال بسیاری برداشت
تا آنکه اندر انجام مقصود خویش صرف کند و چون رفت برای طلب و ملاقات کرد با وی در بابل در حالتی که او
پسر کوچک ضعیف مسکینی بود و قدرة و قوة دفع از خود نداشت و آن مرد فرستاده ما او را گرفت که بکشد جبرئیل مانع
شد و او را دفع کرده و بفرستاده ما گفت اگر خدا امر کرده است بهلاکت شما پس او دیگری را تسلط نخواهد کرد بر او و
اگر چنان نباشد پس از برای چه او را میکشی آدم ما او را تصدیق کرد و بخت نصر را ترک نمود و بسوی ما بازگشت
و ما را خبر داد با آنچه از جبرئیل شنیده بود و پس بخت نصر قوت پیدا کرد و پادشاه شد و با ما جنگید و بیت
المقدس را خراب کرد و بدین سبب ما او را یعنی جبرئیل را دشمن میگیریم و هم از این رو میکائیل هم دشمن
جبرئیل شده است مؤلف گوید که این حرف از دو وجه مستلزم کفر است یکی آنکه فریه و بهتان است بر
حضرت میکائیل که ملک است معصوم و ابداً ممکن نیست که دو معصوم با یکدیگر عداوت نمایند مگر آنکه یکی
از عصمت بدر آید زیرا که معصوم کاری نمیکند مگر با امر خدا پس اگر جبرئیل انکار را بی فرمان خدا کرده بود میکائیل
با وی از برای آن عداوة کرده باید جبرئیل معصوم نباشد و الا باید میکائیل معصوم نباشد و خداوند عالم معصوم بودن
در حق ملائکه هم عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون علاوه اگر در حق جبرئیل تجویز کنیم که بدون
اذن خدا تبلیغ امری کند در اینصورت نقص بر خدا وارد آید که چنان شخصی را واسطه ابلاغ اوامر و نواهی
راجعه بر مصالح و مفاسد عامه قرار دهد و انجمی کافه آنچه بعنوان وحی بر انبیا رسیده است از حجیت ساقط گردد دوم
آنکه در صورتیکه جبرئیل با حکم خدا انجمی گفته پس عداوة با وی در سر آن سخن عداوت با خدا است و اگر اینجماعت
بهره از عقل و انصاف بوی بایست اسفید او را با جانهای خود کرده و خویشتن را ملامت نمایند لان الله
لا یظلم الناس شیئا و لکن الناس انفسهم یظلمون قال الله تعالی ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم بدیهی است
و ایشان بجهة اعمال ناشایست و اقدام محرمات مستحق آن شدند که خداوند عالم بخت نصر را بر ایشان مسلط
کرد چنانچه در اخبار ما رسیده است که چون امر بمعروف و نهی از منکر متروک شوند مسلط میکند خدا بر ایشان

کسی را که بر آنها رحم نکند و باعتقاد حقیر انجازات برای بنی اسرائیل نشد مگر بانجهة که بعنوان تحریف احکام را
دست آویز کردند و تابعان نفس اطراف شان را گرفتند و انبیای صادقه تنها ماندند و تابعان انبیای کذبه بکذب و قتل
و دفع پیغمبران خدا افتادند آن بوده در طرف دیگر و اعتقاد پیغمبران را کشتند و ابداً تغییر حال بر ایشان روی نمیداد
چنانچه حضرت یحیی پیر او انجمله بوده در سر سخن حق سر او را بالطشت بردند پس از اینروی خدا با ایشان غضب
بخت نصر را تسلط داد و بنابراین چون از رسول خدا صلعم البته پیوسته که فرموده است علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
و هم فرموده ستکون فی امتی ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل باید این است نیز همواره در صدد باشند
زیرا که عنوان روحانیت نیز در این امت سابقاً رونق پیدا کرده بود پس جماعتی از فساق خود را بلباس اهل
علم ملبس و بعنوان علم معنون نمودند و بواسطه تحریف آیات و تخفیف احکام بلکه تغییر آنها بر ظلام و اجانب
مقرب شدند و با حکام و ستمکاران همنشین و شریک شدند پس اشباه رجال بر اطراف شان گرد شدند و
علمای حقه تنها ماندند و چون گفته ایشان با انجام آرزوی جماعت ضد و مانع مقاصد شان شد پس با ایشان
عداوة کرده و در صدد دفع و قتل شان آمدند چنانچه در اغلب نصوص ائمه ع از این مطالب خبر داده اند از جمله
خبریست که از حدیقة الشیعة از سید مرتضی از مفید از احمد بن محمد بن الحسن بن احمد بن الولید از پدرش از
عبد الله از محمد بن عبد الجبار از حضرت حسن العسکری ع روایت شده انه خاطب ابا هاشم الجعفری فقال یا ابا هاشم
سیأتی زمان علی الناس وجوههم ضاحکة مستبشرة وقلوبهم مظلمة متکدرة السنة فیهم بدعة والبدعة فیهم سنة
المؤمن بینهم محقر والفاسق بینهم موقر امراؤهم جاهلون جائرون وعلماؤهم فی ابواب الظلمة سائرون اغنیاؤهم
یسرقون زاد الفقراء واصاغرهم یتقدمون علی الکبراء وکل جاهل عندهم خبیر وکل محیل عندهم فقیر لا یمیزون
بین المخلص والمرتاب لا یعرفون الضأن من الذئاب علماؤهم شرار خلق الله علی وجه الارض لانهم یمیلون الی
الفلسفة والتصوف وایم الله انهم من اهل العدول والتحرف یبالغون فی حب مخالفینا ویضلون شیعتنا
وموالینا فان نالوا منصبا لم یشبعوا وان خذلوا عبدوا الله علی الریاء الا انهم قطاع طریق المؤمنین

و الدّعاة الی خلاف الملحدین من ادرکهم فلیعلن بهم و ایسن دینه و ایمانه ثم قال علیه السلام یا ابا هاشم هذا ما حدثنی به
ابی عن آبائه عن جعفر بن محمد علیهم السلام و هو من اسرارنا فاکتمه الا عن اهله قال بعض المعاصرین و رواه
المحدث الجزایری ایضا فی الانوار مرسلا عن العسکری ع و باید دانست که بعید نیست که معنی الف در حدیث
معنایش آن باشد که میل میکنند بدست داشتن کسی که در مسلک مخالف آل محمد بوده باشد چه در تفریط
یا در افراط پس شامل میشود در کسانیکه میل بمحبت غلاة میکنند زیرا که ایشان هم مخالف آل محمد میباشند و
قرینه قوله ملحدون بشیعتنا مؤید این معنا است زیرا که اضلال شیعه بواسطه میل بمحبت منکرین و قائلین حدّ العبدیت
علاوه از علمای شیعه کسی سراغ ندارم که بدست آویز محبت مخالفین اضلال شیعه نماید اما کسانیکه
بواسطه میل بغلو و غالین اضلال شیعه میکنند و همواره بر ابواب ظلمه تردد مینمایند و بواسطه نوال ریاست از
اخذ رشوه سیر نمیشوند و مروجان زاهد دوستی اهل اتحاد از اهل حلول و وحدت و سریان دعوت میکنند بسیار اند که
غالب در احادیث و آیات و احکام فلسفه کوری مینمایند و با عقول کاسده خود در آنها تصرف میکنند و نصوص را
از ظواهر خود تصریف و تاویل مینمایند و عوام الناس بجهة میل بفضایل و مناقب و تقارب عقول بر ایشان گرد
و علمای هم از قشری و عوام سید اند و این جماعت در حقیقه احادیث را برای کسب معاش تعلم کرده :
اباطیل خویش را بر آنها خلط کرده اند تا بازار خویش را گرم سازند و بدین واسطه گمراه شده و گمراه نموده اند که
بواسطه جعل اکاذیب هر دو بازار را زیر بار شرح آزاد نموده اند مانند آنچه بعضیها نقل میکنند که معاصی شیعه
بر عهده مخالفین خواهد شد و امثال آن که در واقع از اکاذیب موضوعه اند و با قواعد مذهب ما مخالفند
قال الله تعالی و لا تزر وازرة وزر اخری و گاهی بواسطه ذکر بعضی احادیث بطریق اجمال عوام الناس را
اغوا مینمایند مانند حدیث حب علی حسنة لا تضر معها سیئة و لو اجتمع اهل الارض علی
محبته کما اجتمع السموات لما خلقت النار و حال آنکه اگر اینگونه احادیث را شرح نمایند و علوم
بفهمانند اسباب جرأت بمعصیت نمیشود زیرا که بموجب احادیث معتبره محبت علی محبت رسول خدا است

اهل م ۱۲

و

محبت آنحضرت محبت خدا است و معنی محبت خدا غیر از اطاعت چیز دیگر نیست و نخواهد شد پس کسی
که مطیع خدا نباشد محب او نخواهد شد و چون محب خدا نشد محب رسول خدا و علی المرتضی نخواهد شد پس گناهی که
از روی نافرمانی نباشد بلکه بجهت عروض دواعی و مقتضی بی اختیار واقع گردد ضرر نمیکند کسی را که اصل طبیعت او
مجبول بر اطاعت باشد و بمجرد زوال مقتضی بر حالت اولی بر گردد ندامت بر او روی خواهد داد و ناچار
توبه خواهد کرد و در حدیث وارد است که لا کبیرة مع الاستغفار و همچنان است احادیثی که در باب
بکاء و تعزیه داری وارد شده و معنی آنها این است اگر او گردد پشیمان شود معاصی او بواسطه تعزیه و گریه و
زیارت آمرزیده شود نه اینکه پشیمان هم نشود بلکه در مقام عناد و عتو باشد با گریه کردن آمرزیده گردد
گناهش با وجود توبه چه حاجت بتوسل دارد و پسران حضرت یعقوب بعد از توبه بحضرت یعقوب عرض کردند یا
ابانا استغفر لنا ذنوبنا قال سوف استغفر لکم ربی و در حدیث است که بیست و پنج سال هر صبح بعد از
نماز اولاد یعقوب در پشت سر او صف میکشیدند و آن بزرگوار شفاعت میکرد که بعد از آن جبرئیل نازل شد و
بشارت آنحضرت بر ایشان آورد پس معنی اینگونه احادیث آنست که گناهی که شخص از آنها نادم شده گریه
بر چنین مظلوم را خدا کفاره قرار میدهد نه اینکه گناه کنی و گریه بنمائی و از گناه پشیمان نشوی چه اگر چنان باشد
مؤدی بر آزادی مردمان و محو قانون اسلام گردد و قطعا حضرت سید الشهداء ع بر این راضی نیست چگونه
راضی میشود و حال آنکه از برای حفظ شریعت از اولاد و زنان بلکه از سر و جان خود گذشت و سر مبارک خود را
بر نیزه داد و بر لبان خود ضرب چوب خیزران را قبول کرد و مقصود از همه اینها نبود مگر بقای اسلام و
جلوگیری خلایق از آزادی و اتباع هوی که مسلک یزید و یزیدیان بود چنانکه با همان سطوت و سلطنت
بنی امیه را بر چیده گرد و کار بجائی کشید که در پرده بر یزید لعنت کردند الخ اللهم ... و ارحم

المجلس الثانی و السبعون من تنزّل الملائکة و الروح فیها

و ارجو

وارد هر چیز با اینکه روح بر آن اطلاق شده مخلوقی است که بحسب ظاهر اخبار از ملائکه نیست قال الله تعالی تنزل
الملائکة بالروح و در کافی باسناد معتبر از سعد اسکاف روایت کرده که مردی بحضور حضرت امیرالمؤمنین ع
آمد سؤال میکرد از آنحضرت از روح که آیا او جبرئیل نیست حضرت فرمود جبرئیل از ملائکه است و روح غیر
از جبرئیل است پس مکرر کرد آنرا بر آنمرد پس عرض کرد بر آنحضرت هر آینه بتحقیق گفتی سخن بزرگی که کسی نیست
که گمان کند که روح غیر از جبرئیل است پس حضرت باو فرمود بدرستی تو گمراهی و از اهل ضلال روایت میکنی
میفرماید خدا تعالی عزوجل به پیغمبر خود اتی امر الله فلا تستعجلوه سبحانه وتعالی عما یشرکون ینزل الملائکة بالروح
و روح غیر از ملائکه است و در مجمع البحرین در قوله تعالی یوم یقوم الروح والملائکة صفا از بعضی مفسرین آورده
که او ملکی است بزرگ از ملائکه خدا که او را هفتاد هزار رو است و در هر روی هفتاد هزار زبان است تسبیح گوید خدا تعالی را
با هفتاد هزار لغت اگر بشنوند او را اهل زمین هر آینه بیرون آید روحهای ایشان اگر مسلط کند خدا او را بر آ
سمان و زمین هر آینه طلوع میکنند آنها را از جانب یک لب خود و آنگاه که ذکر میکند خدا تعالی را بیرون آید از دهان
او قطعه ها از نور در امثال کوههای بزرگ موضع هر قدم او سیر هفت هزار سال است و در اخبار است
می ایستد بتنهائی در روز قیامت و همه ملائکه بتنهائی خودشان مؤلف گوید آنچه از جمع بین الاخبار بر آید آنست
در ائمه هدی غیر از آنچه در سایر خلایق است چهار روح است یکی روح القدس است که تفصیل تحقیق در
خصوص آن گذشت و آن روح از روز ولادت تا یوم وفات از معصوم جدا نمیشود و یکی هم خلقی است بزرگتر
از جبرئیل ع که بالخصوص در نزد محمد و آل محمد میشود و انبیای سلف را در او نصیبی نبوده و آن روح گاهی حاضر
میشود و گاهی غایب گردد و در کافی بسند بابی بصیر رسانده که از حضرت ابی عبدالله ع پرسیدم از قول خدای
عزوجل یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی فرمود خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مع رسول خدا ص
و امروز با ائمه میباشد و او از ملکوت است و در روایت اسباط بن سالم تعبیر باید از آنکه که نازل
کرده خدا تعالی عزوجل آن روح را بر محمد صعود نکرده بر آسمان و بدرستی او هر آینه در ما است و در روایت حجراز

۲ قبل

از ابی بصیر تعبیر باید خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل لم یکن مع احد ممن مضی غیر محمد ص و هو مع
الائمة یسددهم ولیس کلما طلب وجد فاضل محدث مجلسی در شرح اخیر تعبیر باید دلالت
میکند بر اختصاص روح بر پیغمبر و ائمه و بتحقیق شامل شده اخبار بسیار بر اینکه روح القدس در انبیا
باشد لاسیما اولوالعزم تا تعبیر باید و ممکن است جمع کردن باو دو وجه اول آنکه روح القدس مشترک باشد
در وحی که امر خدا است مختص باشد و بتحقیق دلالت کرده بر مغایرت آنها بعض اخبار و دوم آن است که روح
القدس نوعی باشد که شامل گردد بر افراد کثیره پس آن فرد که در رسول خدا و ائمه است در کسانیکه پیش از
ایشان بودند نبوده است پس بنا بر قول بصنفیت و نوعیت مرتفع میشود تنافی میان آنچه دلالت
میکند بر بودن روح با امام از روز ولادت و فات تحقق مؤلف گوید که در مجالس سابقه گذشت که روح القدس
در امام و سایر معصومین همان روح انسانی است که در مرتبه کامله او را روح القدس نامیده اند پس بنابراین
مفارقت روح القدس از معصوم غیر متصور است و بنابراین باید روحیکه از امر خدا است غیر از او بوده
باشد که خداوند عالم محمد و آل محمد را باو تخصیص داده و ممکن است که بگوئیم که مراد این روح را باعتبار
اینکه از عالم قدس است روح القدس گفتن صحیح است قوله ولیس کلما طلب وجد ظاهرش این است که
آن روح چنان نیست که هر وقت خواسته شود یافته گردد و محتمل است که مراد باید که بعضی حصول آنمرتبه تجلیه باطلب کردن
میسر نمیشود بل ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء یا اینکه معنی آنست که آن روح گاهی حاضر و گاهی غایب است
و نیست که هر وقت خواسته شود یافته شود پس بدانچه گاهی به تأخیر افتد جواب شان تا آنکه حاضر گردد و اول
اظهر است مؤلف گوید اظهریت اول هم معلوم نیست زیرا که ظاهر این است که اسم لیس روح سابق
الذکر است و امتناع کمال مرتبه شان هم نمیشود زیرا که ضرری ندارد که بگوئیم حضور آن روح او ان در اخبار
از بعضی امور بدائیه موقوف بر مشیت خدا است و بعید نیست که گفته شود روح ثانی است یکی
روح القدس که مرتبه عصمت حاصل نشود مگر باو و هر یکم روح من امر رب که مخصوص محمد و آل محمد است سوم

انتقال روح بعد از آنحضرت بر امام و بیان آنچه دلالت میکند بر بودن

سوم روحی که با بزرگی خلقت معروف است و در روز قیامت بتنهائی خود در مقابل صفوف ملائکه می ایستد
و ظاهر بعضی اخبار آن است که روح من امر الرب بر رسول خدا و ائمه هدی از اول ریاست شان
ظاهر گردد چنانچه در روایت ابی حمزه واقع شده که پرسیدم از حضرت ابی عبد الله ازعلم که آیا چیزیست
که عالم آنرا تعلیم میکند از دهان مردمان یا اینکه کتابی است نزد شما که آنرا قراءت میکنید پس میدانید
از آن پس فرمود کار بزرگتر است و لازم تر است از اینها آیا نشنیده قول خدا تعز و جل را و کذلک
اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان پس از آن فرمود چه چیز
میگویند اصحاب شما در این آیه آیا اقرار میکنند بر اینکه او بود در حالی که نمیدانست کتاب و ایمان چیست
گفتم نمیدانم فدای تو شوم که چه میگویند فرمود بلی بتحقیق بود در حالی که نمیدانست کتاب و ایمان چیست
تا آنگاه که مبعوث کرد خدا تعز و جل روحی را که ذکر کرده در کتاب پس آنگاه که او را فرستاد بسوی او
دانست علم و فهم را و او آن روحی است که عطا میکند آنرا خدا تعز و جل هر کرا خواهد پس آنگاه که داد او را بنده
تعلیم میکند با و فهم را در روایات بسیار واقع شده که امام لاحق امامت خود و رسیدن کار را با و میداند
آنگاه که آخر دقیقه حیات امام سابق میرسد و حال آنکه در اخبار دیگر بسیار نیز رسیده است که همه
از روز ولادت علم اولین و آخرین را میدانستند و آنچه ذوق سلیم از این اخبار میفهمد آن است که روح
القدس از روز ولادت در حضرات معصومین هست که علوم اولین و آخرین را میدانستند و چون امام سابق
کار خود را بنهایت میرساند روح من امر الرب که اذن ابلاغ بواسطه او میرسد در نزد امام لاحق حاضر گردد
و همچنین از رسول خدا نیز ممکن است که در اول مأموریت بر ابلاغ همان روح در نزد او حاضر شود و بواسطه او
ابلاغ و بعثت خود را بدانند و بعد از آن جبرئیل قرآن مجید را تدریجا بیاورد پس محصل ما تقدم آن شد که بگوئیم
رسول خدا بواسطه روح القدس یعنی خلقت کامله خود علوم اولین و آخرین را میدانست و بعثت خود و دادن
آیات قرآنیه را یعنی مأموریت ابلاغ آنها را آیه بعد آیه بواسطه نزول جبرئیل دانسته باشد و در زمین

اصحاب و روح من امر الرب در نزد حضرت امیر حاضر شده و همچنین در نزد هر امام لاحق در حین وفات
امام سابق حاضر میشود و بدین تقریب تناقض جمیع اخبار متعلقه باین مقام مرتفع گردد کما لا یخفی علی اهل الاطلاع من ذوی
الانصاف و از این لازم نیاید که بگوئیم امام چیزی را نمیدانند چه اگر تو امعان نظر کنی در مجلس سابقه خواهی دانست
که امام همه چیز را میدانند غایة آنکه امور بدائیه از هر وجه خالی نیست یا اینکه امام آنها را پیش از وقوع نمیدانند
ولی بمجرد وقوع بواسطه روح من امر الرب آنها را میدانند و یا اینکه آنها را میدانند ولیکن مأمور بابلاغ آنها
نیست و اذن ابلاغ آنها در موارد لازمه بواسطه همان روح با امام میرسد و هر دو وجه مذکور منافی نیست
با اینکه امام همه چیز را میدانند کما لا یستتر علی فطین پس میان ائمه منافات نیست در حال نیست در ابلاغ
و عدم آن که امام لاحق در زمان امام سابق مأمور بر ابلاغ نمیشود و مراد از اینکه هر امام در دیگر زمان جمیع
نمیشوند آنست دو امامی که هر دو مأمور بر نطق و ابلاغ باشند در یک زمان جمع نمیشوند نه جمع شدن هر امام
که یکی ناطق و دیگری صامت باشد ضرر ندارد و اگر چه صامت هم میداند آنچه را که ناطق میداند کما هو
الواضح پس اگر مقصود اثبات فضیلت آنجناب است زیرا که در عالم مخلوقیت برتر از ایشان نمی باشد که بگوئیم
آن بزرگواران همه علوم را با تعلیم خدا میدانند لازم نیست که ایشان را شریک خدا قرار داده علم ایشان را هم
محیط و ذاتی بدانیم نعوذ بالله من الخذلان و الضلال و این در حقیقه افترا است بر ایشان چنانچه خود ایشان
از ارباب این عقیده همواره تبری کرده اند و بر کسانی که نسبت علم غیب بر ایشان میدهند لعنت
فرستاده اند و هم فرموده اند نزلونا عن الربوبیة ثم قولوا ما شئتم و مع الانصاف مراد تبری از صفات ربوبیه
است و آن در حضرات مقدسه شان احتمال ربوبیة و خدائی نتوان داد و منظور این است که ما را در
محور امکان توصیف کنید و با صفات خدائی ما را وصف نکنید و ما را از مرتبه خود بالاتر ندانید مع الاسف
که شیطان ملعون مردمان را چنان اغوا کرده که با اینها کار بجائی برسد و مردمان از غوایت و گمراهی خویش
دست بدارند و حال آنکه بجای آنچه از اخبار مستفاد میشود ائمه هدی از اینطایفه و نسبتهای شان بر آن

بزرگواران افزون تر از بنی امیه نزد ذی وقتاله می باشند و در بعضی روایات تصریح شده که قاتلان فرزندان آن
برحمت خدا از غایان بعید نیست که جهة آن باشد که قاتل اگر توبه کند و برحق باز گردد شرعا حکم بر اسلام و ایمان
او میشود و توبه او قبول گردد اما غالب توبه کردن بحسب ظاهر شرع در حق او ثمر ندارد و حکم ارتداد از او نمیرود بلی
هر طایفه از اهل قبله اینها نسبتی غلات هم دیگری خوارج یعنی کسانی که با امام برحق جنگیدن و خروج بر او نمودن
جایز نمیدانند و از اشر این طایفه اهل نهروانند هر چند رئیس ایشان یکی از ارباب اعلام اهل صلابت
و اشرار ایشان لشکر عبدالله زیاد است زیرا که لشکر نهروان امام را نکشتند اما لشکر کوفه امام و جوانان و شیر
خوارگان و اصحاب او را کشتند و بکثیر آب را از ایشان مضایقه کردند و بعد از قتل لشکر آن افتادند
که اسب بر بدنهای شان بجا پیند چنانکه حضرت سکینه از گلوی بریده حضرت سیدالشهدا شنید و انا
الشهید الذی من غیر جرم قتلونی وبجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی وفی الزیارة تطأك الخیول بحوافرها
چون اگرچه سوگند شده لیکن مقصود جدی شان آن بوده پس چنان است که گویا کرده اند الخ والتمس الدعاء منک

المجلس الثالث والسبعون تنزل الملائکة والروح فیها

ظاهر بعض کلام مجمع نظام آنست که ملائکه و روح بمقتضای اخبار روح القدس است یا روح من امر الرب
در شب قدر نازل میشوند و بنا برآنکه مراد روح القدس بوده باشد از تنزل او لازم نیاید که او غیر از روح
امام وجود خارجی داشته باشد زیرا که ممکن است که مراد از تنزل او آن باشد که او از عالم رازد نیاز که
مقام قرب حضرت رب العزة است بر عالم تدبیر امور راجعه بر عالم کون و فساد تنزل میکند و اگر مراد
از او روح من امر الرب باشد اختصاص او بر محمد و آل محمد منافی نباشد با عدم خلو زمین از حجة در سایر
ایام و عدم اختصاص شب قدر بر حجج این امت زیرا که ممکن است که فقط این روح بر حجج سالفه
نازل نباشد محض برای اینکه خصوصیت باشد برای محمد و آل محمد یا اینکه بحضور انبیای سلف

فقط در لیالی قدر نازل شوند برای محمد و آل محمد در غیر لیالی قدر نازل گردد چنانچه در بعضی اخبار هست
که از آن روز یکه آن روح بر رسول خدا نازل گشته باسمان نرفته و در بعضی هست که او در نزد ما اهل بیت است
فی روایة اسباط بن سالم عنه انزل الله ذلک الروح علی محمد ما صعد الی السماء و انه لفینا و در روایة
ابو بصیر کان مع رسول الله یخبره و یسدده وهو مع الائمة من بعده و بنا بر مضمون این اخبار ممکن است
که گفته شود که اگرچه آن روح همواره در خدمت ائمه است لیکن تنزل او در لیالی قدر با وجهی خصوصی میباشد
یا اینکه بگوییم عدم صعود او بر آسمان لازم نگرفته که هیچ از حضور ایشان غایب نگردد و چند آن
بعد ندارد که مقصود آن باشد که او بر آسمانی که جایگاه او تعالی است صعود نکرده پس منافی نباشد با اینکه
بر آسمان دنیا که محل لوح محو و اثبات است صعود کند و از آنجا بحضور حجة الله نزول نماید و ممکن است
که این روح فردی باشد از نوع روح القدس که بالخصوص در لیالی قدر نازل گردد و در منهج الصادقین گفته
والروح فیها و فرود آید جبرئیل با ایشان در شب قدر تا استماع ذکر خدا و قرائت قرآن کنند یا سلام کنند
بر اهل ایمان و نزد بعضی مراد از نزول ملائکه و جبرئیل است تا آسمان اول و قولی آنست که ملکی عظیم که روح
نام اوست با ملائکه فرود آید یا صنفی ملائکه که آنها را روح گویند و فرشتگان ایشان را نبینند الا در
آن شب از غروب تا طلوع نازل میشوند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی همراه ملائکه بزمین آید و در
بعضی تفاسیر مذکور است که مراد روح حضرت رسالت است که در آن شب نزول اجلال فرماید و نزد
بعضی مراد از روح وحی است کقوله وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا یعنی فرشتگان فرود آیند
و با ایشان وحی باشد بتقدیر خیرات و منافع و اصح آنست که فرشتگان با جبرئیل فرود آیند و با ایشان
وحی باشد بتقدیر خیرات و منافع انتهی کلام صاحب المنهج و باید دانست که نزول روح بمعنی روح
آدم و حضرت عیسی علی القاعده باید از اقوال عامه بوده باشد و نزول حضرت جبرئیل ممکن است
که بعنوان وحی نیز باشد و اینمعنی با اختصاص وحی بر انبیا منافی نباشد زیرا که وحیی که بر ایشان مخصوص است

وحی است که بعنوان استقلال و امر به ابلاغ و دعوت باشد و رواج باشد بر امور تکلیفیه امّا وحی هم
در عنوان نیابت از من له الوحی بالاصاله و رواج بامور تکوین و اعمّ از امور ابلاغ باشد و منزل الیه
مامور بدعوت نباشد اختصاص آن بر انبیا غیر معلوم بلکه معلوم العدم است لیکن مستفاد از اخبار ائمه
آنست که این روحیکه در لیلة القدر نازل میشود غیر از جبرئیل است چنانچه از بعضی نقل کرده که نازل
میشوند ملائکه و روح القدس بر امام زمان و یکعون الیه ما قد کتبوه و ممکن است که مراد از روح
در اینمقام همان روح من امر الرب باشد چنانچه مذکور شد و بهر حال لازم است ایمان آوردن بر
اینکه در آنشب جماعتی از ملائکه بامعیت روح که یا روح القدس است یا جبرئیل و یا مخلوقی غیر از
ایشان که روح نام دارد در هر جمعه زمانه نازل میشوند زیرا که اینقدر از منطوق قرآن و اخبار است و باب
تاویل را گشودن جایز نیست زیرا که تاویل آیات و اخبار از منطوق آنها مودّی بر محو عقاید و منبه
و سقوط نصوص از حجیة میشود و جمعی از غلات در منطوقات آیات و احادیث تاویل میکنند بحیثی که عالم
بهشت و جهنم را محض بر خیال و وهم و چیزی مانند عالم خواب رسانیده اند مثلا حشر اجساد را تاویل میکنند
بر حشر جسد هورقلیائی که عند التحقیق جسد نیست وهمی و تشبیه میکنند آنجسد را بر شیشه در میان سنگ و بنابر آن
اگر گفته شود که اینجسد محشور نخواهد شد صحیح خواهد شد چنانچه اگر بر شیشه بگوئیم سنگ نیست صحیح است و لهذا
حالانکه کار چنان نیست چرا اینجواب برای رسولخدا پوشیده ماند آنگاه که ابی استخوانهای پوسیده را
در محضر آنحضرت خورد خورد کرده گفت ءاذا متنا وکنا ترابا وعظاما ءانا لمبعوثون و حال آنکه
میفرمود من نمیگویم که عین این استخوانها مبعوث خواهد شد بلکه میگویم در میان آنها چیزیست مانند شیشه
در میان سنگ همانچیز محشور خواهد شد ایراد ابی در آنصورت ساقط میشد گویا اینمرد احادیث صحاح را از نظر خود
اعلم و افهم میدانند و لحم طیر و ناقه بهشتی و خیرات الحسان و سایر نعم بهشت را چنان میدانند که همان مومن
وهمی است سبحان الله میگوید چنان بنظر او میآید که گوشت مرغ خورده و الحمد لله میگوید مثلا بنظرش میاید

که بر شتر راهوار سوار گردید لا اله الا الله میگوید چنان میدانند که با حور به مباشرت کرد الغرض تمامی عمر و
آخرت را یکبار در خیال میدانند الحق اینجماعت گویا میان منکرین معاد و انبیا مصالحه کرده اند پس
بدینطور باید همه چیزها که گذشته از آن عالم ظاهر خیالی بوده باشد چنانچه وجود امام زمان را هم در ایام غیبت
کبری وجود خیالی میدانند زیرا که میگویند امام در عناصر خویش تصرف کرده و عناصر اربعه از او رفته و در جسد
هورقلیائی تعیش میکند و حال آنکه جسد بعنصر محض موهوم و خیال است زیرا که هویت انسان
غیر از روح و عناصر چیزی نیست و چون عناصر رفت غیر از روح چیزی نماند مگر اینکه بگوئیم در قالب
برزخی حلول میکند چنانچه ارواح مردگان بعد از انسلاخ از عناصر در قالب برزخی تعیش میکنند پس
بنابراین امام زمان باید وفات کرده باشد و زنده بودن او محض وهم و خیال باشد پس
نزول ملائکه و روح در لیلة القدر بحضور او نیز باید خیالی باشد یا اینکه در ماورای اینعالم بوده باشد
یعنی در عالم برزخ باید بحضور او برسند و قدر آنحضورت نمیدانم چرا بحضور رسولخدا هم نمیرسند و بحضرت
حضرت امیر نمیرسند و امام ثانی عشر چه رجحانی بر سایر ائمه دارد و حال آنکه اگر عدم خلو زمین از حجة
بهمین که ایشان میگویند کافی بوده باشد با ثبت وجود رسولخدا کافی بوده باشد زیرا که در عالم برزخ موجود است
نهایت اینکه عناصر ندارد و مع الاغماض وجود یازده امام چرا کفایت نمیکرد و مع الاغماض علمای اعلام
برای اثبات امکان طول عمر امام زمان براین تکلفات حاجت گرفتار شده اند و احدی تا زمان
محسن ... ضال و مضل این نکته را نفهمیده است گویا اصل مقصود اینجماعت آنست که چون
حقیقت محمدیه را ساری میدانند میخواهند بدینوسایط برای نفوس خبیثه خود یا کسی درست کنند چه اگر
بگویند امام در بدن عنصری زنده است دیگر بهره از امامت بایشان نمیرسد و علی الحق و الانصاف
بنابراین تمهیدات خرافات میرزا علی محمد باب از اینجماعت بقاعده نزدیک که میگوید که این ادعا
مع اللغة لازم نیست بهتر این است که بی پرده بگوئیم من خود امام یا اینطلب است که گفته

اینجماعت را شوان دو انست که میخواهند چه بگویند و مقصودشان از اینخرافات چیست امام
زمان زنده است و لیکن ظهور ندارد و بعبارة اخری هست اما غیبت پس باید بگویند که ملائکه و روح در
شبهای قدر بحضور شیخ احسائی یا رکن کرمانی و یا مجدالاشراف شیرازی و امثال آنها نازل میشوند
و ظالم‌تر از اینجماعت کسانی از اهل علم متشرعه میباشند که با اینجماعت مراوده و نشست و برخواست مینمایند
و با ایشان معامله اسلام میکنند قسم بخدا ائمه اینگونه اشخاص را حضور رسول خدا صلعم مسئول خواهند شد
زیرا که اینکارها باعث شده بر اینکه عوام الناس من حیث لا یشعر از دین خدا بیرون میشوند علاوه [illegible]
الطایفه در امالی خود روایت میکند از حضرت صادق که ادنی آنچه شخص را از ایمان بیرون میکند آنست که [illegible]
بر حدیث گفتن کسی که غالی گوش بدهد لیکن چه توان کرد که دین در میان جماعت موهون و خوار شده است
و تمامی همت مردمان مصروف دنیاداری شده است و دعای اللهم لا تجعل مصیبتنا فی دیننا و لا
تجعل الدنیا اکبر همنا و لا مبلغ علمنا در حق ما مستجاب نشده بلکه عکس و ضد همه اینها است در ما موجود و
مشاهد است مصیبت ما در دین ما شده که امر بمعروف و تولی و تبری و انکار منکر از میان رفته قال الله تعالی
لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و قال لا تتخذوا الیهود و النصاری
اولیاء من دون المؤمنین و من یتولهم فانه منهم و در احادیث مسلم شده که قائلان یهودان این امت و غالیان
نصاری این امت‌اند زیرا که مثل حضرت امیر در این امت بموجب نص حضرت رسول صلعم مثل حضرت
عیسی است در بنی اسرائیل بوجوه اینها اگر همّ ما دنیا شده آنست که تبری کردن از اینجماعت را مانع بود
دنیا و ریاست خود میدانیم و ابداً فرقی میان محق و مبطل نمیگذاریم و حال آنکه خدا به پیغمبر میفرماید و اما ینسینک
الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین مسلمانها اشاره بکفار است یا مرتدین جابرین
کمترا معتقد ار که تقیه را اقتضا کرده باشد بالخصوص در حق اینجماعت حضرت حجة عجل الله فرجه تقیه نکرده است و بی
پرده بر ایشان لعنت و امر به تبری از ایشان و لعنت شان فرموده چنانکه توقیع در حق حلاج و شلمغانی و غیر ایشان

از ملحدین شیعه در حلول و سریان قایل بودند صادر شده که صراحتاً مشتمل بر لعن و تبری از ایشان بود بلکه تو گفت
که تقیه را در حق ایشان وجهی نیست زیرا که مسلک اینجماعت مخالف معتقد مذاهب جمیع اسلامیان و خلاف
صریح کتاب و سنة است ائمه هدی در خصوص شرب نبیذ تقیه نکردند زیرا که حرمت آن منطوق قرآن است نمیدانم
آیه محرم در تحریم صریح تر است یا آیه هل من خالق غیر الله در نفی خالقیت غیر او سبحانه و حال خالق معوض جواد
دیده و شنیده نشده مخلوق نمیتواند خالق را بکشد پس ابن ملجم لعنه الله چگونه کشت حضرت امیر را و چگونه
بنی امیه لعنهم الله حضرت سید الشهداء را کشتند و آنقدر تیر بر بدن او زدند که گفته اند بحیثی صار جلده
کالقنفذ و سر آنحضرت را از قفا بریده و بر سر نیزه کرده از کربلا تا شام هدیه بردند اگر خالق بود چگونه
از شدت عطش کار آن مظلوم بجائی رسید که گفته شده ان الدخان صار بینه و بین السماء کالدخان
آن است که جماعتی از این طایفه میگویند که حسین را نکشتند بلکه ابواسحق را بجای آنحضرت کشتند و
حضرت رضا و حضرت حجة علیهما السلام میفرمایند لعنت خدا بر اینجماعت باد که خدا و رسول او را
تکذیب کرده اند بلکه والله او را کشتند و لباس او را به یغما بردند ختم کن مجلس السابقة و انا

التمس الدعاء منک

المجلس الرابع و السبعون باذن ربهم من کل امر

باذن ربهم قید است بر تنزل ملائکه و روح که به اذن خدا نازل میشوند بلکه نزول ایشان با اذن و اجازه
او سبحانه میشود بلکه تمامی امور صادره از ملائکه قولاً و فعلاً به اجازه خدا صورت وقوع میپذیرد کما فی
قوله لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون و فی قوله له ما بین ایدینا و ما خلفنا چونکه ملائکه معصوم
و معصوم با هوای نفس کاری نمیکند تا رجحانی در کار او نباشد اقدام بر آن کار نمیکند و مستفاد از بعضی اخبار آنست
که این اذن را هم بواسطه امام زمان میدهند یعنی امام بر ایشان اوامر خدا را تبلیغ میکند چنانچه در حدیث
بابا هست که ملک موکل بر کوه قاف در زیارت برادر دینی خویش بواسطه حضرت حجة از حضرت

امر

امر به ایستیدن نمود و تصریح کرد بر اینکه ما بی اذن پدر تو کاری نمیکنیم و این چندان بعید از رفتار
هدی علیهم السلام چنانچه او امر و نواهی خدا را بما میرسانند بر ملائکه نیز برسانند بلکه لازمه تعمیم ریاست ایشان
بر ماسوی همین است پس تنزل ایشان در لیالی قدر نیز بافرمان امام زمان باشد یعنی اذن خدا را بواسطه
آنحضرت تلقی مینمایند و ممکن است که این اذن اذن توظیفی باشد یعنی یکباره خداوند بایشان ابلاغ
فرماید که در هر سال در فلان شب معین مأمورید بحضور حجة خدا نازل بشوید چنانچه ما را ابلاغ فرموده که
باید ماه رمضان را مثلا روزه بدارید و این احتمال با قول بر تعیین شب قدر اوفق است و ممکن است
که با وجود تعیین آن شب در هر سال نزول ایشان موقوف بر اذن جدید باشد و بنا بر قول بعدم تعیین آن شب
هم را باید در هر سال در شبی که مشیت خدا بر تنزل ایشان قرار گرفته اذن جدید بایشان برسد بهر حال
ایشان بدون اذن خدا نازل نمیشوند چنانکه معصومین بشر نیز ابدا بدون اذن عمومی یا خصوصی از جانب
خدا کاری نمیکنند و این از ملائکه چندان غرابت ندارد زیرا که نفس حیوانی ندارند تا بر چیزی اشتها
کرده باشند ولیکن از بشر خیلی غرابت دارد که با وجود نفس حیوانی چنان مطیع و منقاد باشند که ابدا کاری
از روی هوا از او صادر نشود بلکه خوردن و آشامیدن و نکاح او نیز بافرمان خدا وقوع یافته گردد و اعجب از
مقام همه معصومین مقامات عالیه محمد و آل محمد میباشد که ترک اولی نیز از ایشان سرنزده بلکه جنبه اختیار
برای خود اخذ نکرده اند و یکباره تسلیم بر خدا شده اند چون بنا بر تحقیق از سایر معصومین ترک اولی صادر
میشد الا محمد و آل محمد سابق بالخیرات بودند و ابدا از ایشان ترک اولی سر نمیزد پس تحقیق این مطلب موقوف
بر بحث کردن در دو مقام است مقام اول در معنی ترک اولی بدانکه صدور معصیت از معصوم غیر
متصور است زیرا که معصیت با عصمت جمع نمیشود بلکه از قبیل تزیل و فراق و باد و پشه است که مبادا
که شد معصوم نمیشود و هکذا معصوم که شد گناه نمیکند و چون اصحاب ما انبیا و اوصیا را معصوم میدانند
آنست که هر آیه را در قرآن مجید که ظاهرش منافی اینمعنی است تاویل بر محامل صحیحه مینمایند از قبیل

و لقوله فعصی آدم ربه فغوی وقوله یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق وقوله
ولقد همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه و بهتر از همه وجوهی که گفته شده جوابات حضرت ثامن
الائمه است که بمأمون داده و دلیل بر این حمل کردن آن است که تجویز معصیت در حق پیغمبر مانع از
اطمینان بر قول و فعل او است و این منافی تمام شدن حجة است با بعثت شان کیف لا و حال
آنکه بالعیان عمل نکردن علما را با امر و نواهی الهی در نظر عوام موجب وهن احکام خدا است تا چه رسد
بانبیا پس نقض غرض بر حکیم قباحت دارد و بنا بر این چگونه متصور است که خداوند عالم انبیا را که مستعد
برای اینکه حجة بر مردمان تمام شود و بر ایشان روز قیامت عذر نماند و ایشان را از گناه باز ندارد ولی
ترک اولی عیب ندارد که در ایشان باشد و لیکن معنی آن از همان لفظ ترک اولی فهمیده میشود زیرا که اولی
افعل است و در معنی اعلم و اشجع و اقوی است یقال فلان اعلم من فلان معنیش این است که علم
او از علم آن دیگری زیاده تر است و همچنین اشجع و اقوی پس معنی آنکه فلان کار از فلان کار اولی است
این است که آن بهتر از این است نه اینکه در غیر اولی ابدا خوبی نیست پس اگر دو کار برای معصوم پیش آید
که در هر دو حسن ذاتی هست ولیکن یکی خوبتر از دیگری است ممکن است که مرجوح را بجای راجح را
ترک کنند و اعتقاد در حق آنچنان مردمان بزرگوار با مقامات عالیه که دارند جاری مجرای گناه است چنانچه
گفته اند حسنات الابرار سیئات المقربین و بالعیان محسوس است که قباحت فعل مکروه از عالم کامل از قبح
گناه محرم از عوام زیادتر است پس نکته آن است که خداوند عالم گاهی با قصی و گاهی غفر ... فاستغفر به
تعبیر میفرماید و ما حل اغلب آیات وارده در معاصی انبیا را در کتاب مجالس الاصول خویش ذکر کرده ایم و فرق
میان عصمت انبیا و ملائکه آنست که در ملائکه اسباب معصیت نیست چه نفس حیوانی ندارند و محتاج اکل و
شرب نمیشوند و آلت وطی و امثال آنها را ندارند لا انبیا هم نفس دارند و هم میخورند و مینوشند و هم
آلات بشریه دارند ولی خداوند عالم قباحت معاصی را چنان بایشان فهمانیده که ممکن نیست میل بمعصیت نمایند

نمایند چنانکه عاقل اگرچه قادر است مکشوف العوره در بازار گردش کند ولی التفات او بر قباحت در این
آن بمنزله‌ای رو که او چنان کاری را بجا نیاورد پس اگر بگوئیم که عاقل بطبیعت از ابراز عورتین در بازار و مجمع مردمان معصوم
و صدور اینکار از او محال است صحیح است و همچنین معنی عصمت در انبیاء و اولیاء چنان است و معنی استحاله صدور
معصیت از ایشان این است نه اینکه قدرت بر معصیت ندارند و الا ترک گناه در حق ایشان فضیلتی نخواهد
کمال نیست آن است که ممکن است از طبقهٔ رعیت هم بعضی ها بواسطهٔ تبحر در علم و معرفت و تحصیل کمال بحدی
و تکمیل مراتب عقل و وجدان کار خود را بمقامی رساند که چنان بقباحت معاصی تفقه شود که ابداً میل بگناه
نکند منتهای مراتب آنست که حصول این رتبه برای او تحصیلی است و باید بتدریج این ملکه را در خودش جایگیر
نماید علاوه باید این مراتب کمالیه را از معصوم تعلیم و تحصیل کند مضاف بر اینکه فعلیت این قابلیت در ایشان
نیز از حضرت معصومین است چنانکه در مجلس خلقت ابدان و ارواح شیعه گذشت آنست که عصمت ایشان را
عصمت صغری نامیده‌اند پس میان ایشان و ارباب عصمت کبری هم فرق است یکی آنکه عصمت شان
از عصمت ایشان اقتباس شده و فرع آن اصل است دوم آنکه معصوم از اول کار معصوم است اما این‌ها
پیش از نوال این مرتبه کمالیه ممکن است گناه هم بکنند بلکه کافر هم باشند مانند حضرت ابی ذر و مقداد و عمار و امثال
ایشان بخلاف کسانی که اول کار خود در دامان عصمت و در زیر دست معصوم پرورش یافته در رتبه قابلیت
تحصیل آنمرتبه کمالیه اسم دارند که ایشان از اول تکلیف گناه نمیکنند مانند حضرت زینب و حضرت علی
و سایر برگزیدگان اولاد ائمه در قابلیت و صنعتی یعنی رتبه شیعه که در خلقت داشتند و از آغاز دریچه چشم گشودند
از افعال و اقوال معصوم تربیت گرفته‌اند پس طبقه رعیت را نوال رتبه شان میسور نیست زیرا که ایشان با
وجود نسبی و خلقی که از تحت تربیت معصوم جدا نشده‌اند بخلاف غیر ایشان که اگرچه انتساب خلقی در
خلقوا من فاضل طینتنا داشته‌اند ولی انتساب نسبی ندارند و بعد از برهه از عمر خدمت معصوم را درک
کرده‌اند و از این قاعده افضلیت ایشان از حضرت سلمان نیز فهمیده میشود اگرچه او از آنها بخلقی با حضرت

و اوصیا نیز بدانیم زیرا که در مجلس سابقه گذشت که در نسبت خلقی شیعیان آل محمد با انبیاء و اوصیای
سلف برابرند پس حضرت سلمان اگرچه در رتبه خلقی با حضرت زینب و حضرت عباس برابر باشد لکن ایشان
دارای انتساب در نسب بمحمد و آل محمد میباشند و از اول زمان ادراک در تحت تربیت منبع کمالات و
منشأ مقامات تمامی معصومین یعنی فاطمه زهرا و امیر مؤمنان بوده‌اند و در این دو حیثیت فضیلت بر حضرت
سلمان دارند مگر نمی‌بینی که حضرت سلمان را تعریف و توصیف میکند باینکه میفرماید السلمان منا اهل
البیت و واضح است که مراد از این تعبیر کمال تقرب اوست نه اینکه چون او از اهل بیت حقیقة مراد
آن است که از رسول خدا ارث نمیبرد و بحسب شرع بر زنان اهل‌بیت نامحرم هست بخلاف حضرت زینب
و حضرت عباس که حقیقة از اهل بیت میباشند و از اینجا عده مستفاد میشود که حضرت زینب در حیثیت
انتساب نسبی از حضرت عباس افضل است لکن ببینیم در مقام خدمت بشرع و دین خدا کدام یک
از ایشان افضلند حضرت ابوالفضل از برای سیراب کردن اطفال امام آنچه توانست کوشید و حضرت
زینب هم در آن باب آنقدر که از دستش می‌آمد مضایقه نکرد حتی اینکه حصه آب خود را برای ایشان ذخیره
میکرد ولی حضرت عباس در این باب زحمت بیشتری دارد یکی آنکه در خصوص جهاد و مقاتله نمود دیگر
آنکه بفرات داخل شد و آب نخورد و حضرت عباس از امام مدافعه فرمود زینب کبری هم مدافعه کرد در آن
هنگام که در گودال قتلگاه افتاده بود سر گشاده و پا برهنه بمیان لشکر داخل شد و با آن حیث رفته بود که شاید
در حفظ امام مبالغ باشد ولی مدافعه هیچ یک نمرسید حضرت عباس در مدافعه از امام با تیغ و تیر زدند حضرت
زینب را هم با کعب نیزه‌ها زدند حضرت عباس در راه امام هر دو دست داد حضرت زینب هم دو برادر
داد سر ابوالفضل را تا شام بردند بنا به بعضی روایات خود حضرت زینب را تا شام اسیر بردند ولی
اسیری حضرت زینب در ذهاب دولت یزید و زوال سلطنت او و معرفت رسانیدن مردم بر کفر او
مختار و دخیل تر بود زیرا که حمل رؤس مطهره را میشد که حمل بر اقتضای قانون سلطنت داری کنند اما اسیر کردن

دختر رسول خدا و بپرده نگاهداشتن او را در مجلس نامحرمان در مذاق شیعه و سنی محل نداشت و بدینجهة بود که اهل شام یکدفعه متنبه شدند و بی اختیار بر یزید لعنت کردند و هذا الملاحظه از خطبهٔ آنمخدره که در مجلس یزید خواند تمامی ارکان دولت یزید و ایلچیان روم و فرنگ متنبه شدند و حقانیت اهل بیت و ناحق بودن یزید در نزد ایشان مبرهن و روشن گردید و لعنة الله علی یزید و اتباعه الخ التماس دعا دارم

المجلس الخامس بأذن ربهم من کل أمر

مقام دوم در اثبات اینکه محمد و آل محمد سابق بالخیرات بوده‌اند و ترک اولی از ایشان سر نمیزد و اثبات اینمدعا بلسان اخبار و دلالت حالات تاریخیهٔ شان میباشد شیخ بزرگوار کلینی ره در باب حد وضوء وصفه در ضمن روایة عبد الکریم از حضرت صادق ع از روایات بیانیهٔ وضوء میفرماید هذا دلیل ان الوضوء انما هو مرة مرة لانه ص کان اذا ورد علیه امران کلاهما لله طاعة اخذ باحوطهما واشدهما علی بدنه و این عبارة اگر از معصوم باشد نص است در مدعا نسبت برسولخدا ص و اگر از کلینی باشد میرساند که در میان شیعه مسلم بوده اینکه رسولخدا ص همواره اخذ بافضل میفرمود و مستفاد از ظواهر کلمات اصحاب آنست که اینمعنی را از مسلمات دانسته‌اند زیرا که کسانیکه هر دو دفعه شستن را در وضوء افضل دانسته‌اند در جواب از اخبار بیانیه گفته‌اند که شاید یکدفعه شستن در حق رسولخدا ص تنها افضل بوده است و نگفته‌اند که رسولخدا ص افضل را ترک میکند و با اینحال اهل استقراء و تتبع را پوشیده نیست که اینمعنی در میان امامیه مسلم است و احدی از ایشان ملتزم نیست براینکه آنجناب مرتکب ترجیح راجح بر مرجوح میشود علاوه تأمل در کذارشات آن بزرگوار هم توضیح مینماید که آنحضرت همواره اشد و اشق عبادات را اختیار میفرمود چنانچه مدتی در صلوة لیل بر سر یکپای می ایستاد حتی تورمت قدماه و انزل الله تعالی فیه طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی و همچنین ائمهٔ ابرار بر همینحال بودند بدلیل قولهم یجری لآخرنا ما یجری لاولنا و همه ایشان در صفات

کمالیه بجا باشند و اگر گاهی اقدام بر ترک مستحبات کرده‌اند یا گاهی مرتکب مکروهی شده‌اند از برای این بوده که مردمان آن مستحب را واجب گمان نکنند و یا آن مکروه را حرام ندانند و از ارتکاب بدعت وارهند و با انضمام این حیثیت ترک مستحب و فعل مکروه راجح گردد چون ارشاد مردمان و صون ایشان از ضلالت بر صاحب شریعت و اوصیای او از همه چیز اهم است چنانچه اقدام بر مباحات از ایشان نیز از بابت رفع ضرورة بشریه و ارشاد مردمان بر اباحه و تجنب از رهبانیت و تأکید جهة در بشریه و حدوث دواعی بارکات خودشان نبوده از بابت تشهی صرف بلکه آن بزرگواران من حیث لو خلوا وطبعهم قطعاً غیر از اقل مقدار ضرورة مایل مباحات نبوده‌اند و غیر از عبادة و بندگی کاری از ایشان ساخته نمیشد کیف لا و حال آنکه بموجب صریح نصوص معتبره شیعیان ایشان اینمرتبه را دارند که نمیخورند و نمی نوشند مگر مثل خوردن و آشامیدن مریض هر آنچه از کارهای منظور ایشان از ارتکاب بعضی مباحات آن میشد که در ترویج آن کار برای ملت اسلام نفعی بود و مردمان بجهة جهالت و عادات ایام فترت آنکار را قبیح دانسته بودند پس آن بزرگواران اقدام بر آنگونه کارها مینمودند برای رفع قباحت آنها از میان مردمان چنانچه اکثار از ازدواج از ایشان تو انکفت که از اینراه بوده است و ممکن است که علاوه بر این اکثار از ازدواج رجحان ذاتی شرعی بر تقلیل آن داشته باشد چنانچه نصوص معتبره همین معنی را میرسانند و بنابر آن اقدام ایشان بر آن راجح نیز خواهد شد زیرا که خلایق در آداب و سلوک نحو باید پیروی ایشان باشند و مستفاد از بعضی اخبار معتبره آنست که خداوند عالم برای آن بزرگواران در تمامی قوای بشریه رجحان بر سایر خلایق داده بود چنانچه در شجاعة و قوت قلب و اعتدال مزاج بالدرایة ثابت است حتی اینکه بعضی ها گفته‌اند که هر یک از ائمه را یعنی از ایشان را اگر نمی کشتند وفات نمی نمودند مگر بعد از عمر بسیار چنانچه امام ع از ذهم عم کرده و در بعضی روایات هست هر پیغمبر قوه چهل مرد با قوه و هر پیغمبر قوه چهل پیغمبر بوده است پس بنابر اینقاعده بعید نیست که وجوه بشریه شان

پیشتر از دیگران محتاج مباشرت باشند و انبیاء نه کمال مرتبهٔ ایشان نیست بلکه با قاعدهٔ اینکه درجهٔ نفس
حقّیت ایشان از طینت علّیین گفته شد نیز موافق است و بهر حال مقصود این است که هر کار یکه
از ایشان صادر شده مرجح بوده است و ممکن نیست که مرجوحی از ایشان سر بزند و البتّه باید چنان
باشد زیرا که از اخبار گذشته معلوم شد که انبیای سلف از شیعیان ایشان بوده اند و چون عصمت را
بمعنی ترک محرّمات در ایشان ثابت کردیم پس ناچار باید محمّد و آل محمّد رجحان در عصمت با ایشان داشته
باشند و آن متصوّر نمیشود مگر باینکه بگوئیم که این بزرگواران ترک راجح نمیکنند کما لا یخفی و انیعام لازم نمیگرد
که ایشان در مقام عبودیّت نسبت باستحقاق عظمت ذات ازلیّت هیچ قصوری نداشته باشند زیرا که
لازمهٔ عدم ترک اولی همان است که ایشان در محور امکان سرآمد امکانیان باشند در ادای وظیفه
عبودیّت و از این لازم نیاید که از عهدهٔ آنچه ذات ازلی را شایان است از بندگی برآمده باشند
زیرا که این معنی از قدرهٔ امکانیان خارج است و لذا فرموده اند ربّنا ما عبدناک حقّ عبادتک و ما
عرفناک حقّ معرفتک و از این قاعده میزان تقصیر و قصور ما در ادای وظایف بندگی درست فهمیده میشود
چنانکه گفته اند   آنجا که عقاب پر بریزد   از پشّهٔ لاغری چه خیزد   خصوصاً علاوه بر تقصیر و قصور در
وظیفهٔ طاعت هر روز از معاصی کبیره و صغیره گوناگون نامهٔ عمر خود را پر کرده به پیشگاه عزّت میفرستیم
و ابداً اضطرابی نداریم و در فکر چاره هم نیستیم مگر تسلیم کار را بمقام امانت بمولا برسد هر چند الحکم ده
موجب کفر و ارتداد شود افسوس بر ما که رسول خدا و امیر المؤمنین و حضرت سجّاد با وجود اینکه
ترک اولی هم نکرده بودند در تمام عمر خائف و لرزان بوده اند و از خشیهٔ خدا شب تا سحر بیدار بوده اند و ما خود
را مقصّر فرض کرده و دیگر وسوسه و توهم در تمام عمر عبادهٔ کاملی نکرده ایم و کی بکار زیر آنچه مو فهمیده ایم
چرا باید آسوده نشسته و چاره برای مآل کار خویش نکنیم و خطری با این بزرگی را که در پیش داریم با حمل
بر صحّت و امید واری های سست تر از تار عنکبوت سهل و آسان فرض نمائیم مثلاً بخیال اینکه از

انشاءالله توبه میکنیم و بزیارت میرویم و با بعضی اعمال کوشش میدهیم و یا بر مصائب آل الله گریه میکنیم بخشوده
شده یکی را ترک کنیم و از خوف هوی نفس قدرها انگاریم حال آنکه احتمال وارد که مرگ پیشی از این توبه
برسد علاوه بر اینکه این توسلات همه آنها عبادتند و هر یک حدود و اجزا و شرایط صحّت و شرایط قبول دارند و
مشکل است که شخص غیر مبالی از معاصی یکی از آنها را چنانچه جامع شرایط صحّت و قبول باشد بجای آورد و معنی
معنی اینکه هر کس بفضیلت گوش دهد و بزیارت نماید یا گریه بکند گناهانش آمرزیده شود این نیست که بمعنی اگر چه
از گناه نادم هم نباشد بلکه معنی اش این است اگر از معصیت نادم باشد این وسایل در حق او کفاره
باشند زیرا که معیّن است اینکه شخص معتقد بمعاد و رسالت هرگاه از اقدام بر منهیّات نادم باشد و عزم
بر ترک آنها داشته باشد مگر آنگاه که مقتضی خارجی او را از طبیعت خویش بیرون کرده و از مافی الضمیر خود
غافل سازد که بمجرّد عود بر حالت اصلی ناچار نادم و عازم بر عدم عود میشود در این صورت البتّه توسّل بر گریه و تجمّع
در حق او نافع خواهد شد بخلاف اینکه علامت و عادت امثال ما نکند بخیال اینکه میرویم در مصیبت ایشان
گریه کرده آمرزیده میشویم در آنحالت گریه نیز نادم نباشد بلکه گریه را نسبت بمعصیت مانند آب دافع
نجاست چه اگر کار چنان باشد دیگر وضع قانون و جعل شرع را فایده باقی نماند و عقل هیچ عاقل تجویز
نکند رسول خدا و ائمّهٔ هدی در سر اجرای شرع آنهمه زحمت ها را بکشند و بعد از آن بعنوان دیگر خلایق را بکلی
آزاد نمایند مضافاً بر اینکه تحریم محرّمات مبنی بر دفع مفاسد آنها است و بنابر این متصوّر نیست شیئی فاسد
بالذّات در حق بعضی فاسد باشد و در حق بعضی دیگر غیر فاسد چنانچه در مفاسد ظاهرهٔ آنها مشاهد است
مثلاً شراب عقل را زایل کند اگر چه مؤمن و زاهد و متّقی و دار تقویه باشد فرق نمیکند فقط آمستی آورد است مثلاً زنا
موجب بعضی امراض مسریه و اختلاط انساب است از مؤمن باشد یا کافر فرقی ندارد زیارت یا گریه یا تعزیه
مفسده را از میان برنمیدارد و بگذار مفاسد اخروی نیز باید چنان باشد مگر آنکه گناهکار پشیمان شود و عزم بر عدم عود
نماید و در مقام اعتذار با عفو از آن از غفران و وسایل حقیقیه و حیثیل برای آن بزرگواران متقرب در درگاه خدا است گرو

البته باید گناه آن شخص آمرزیده شود چنانکه در عالم ظاهر هم عادة براین است هر مقصر از کرده خود پشیمان
میشود و شخص معتبر را متوسل کرده و او هم در حضور سلطان شفاعت میکند که فلان شخص از کرده نادم شده
است مرا برای التماس فرستاده است آیا شنیده که شفیعی بگوید که ای سلطان فلان مقصر را بگذار در تقصیر
خود باشد و او را ایمن بگیرد حال آنکه اگر آن سلطان شفاعت آنچنانرا اگر قبول کند ظلم بر رعیت کرده است مثلا
اگر دزد را گذشت نماید و او را در سر دزدی خود باز هم بگذارد ببین چه طور میشود همچنین اگر خدا امثال زانیه را با وجود عدم
ترک و گذشت کند یا دزد را عفو فرماید در حالتی که او از زناکاری و دزدی نادم نیست بلکه آنکار را
شغل خود قرار داده ناچار اعراض و اموال مسلمانان مأمون و مصون نخواهند ماند پس چگونه متصور است که این
چنین شفاعتی را حضرت سید الشهداء بکند و خدا نیز هم قبول نماید و حال آنکه خدا عادل است و امام
معصوم است و با اعیان در سر ابقاء دین از هست و نیست خویش گذشته است و جوانان و اطفال شیرخوار
خود را برای ابقاء شریعت فدا داده و مانند علی اصغر را فدای ناوک تیر زهرآلود حرمله کرده اگر چنان بود دیگر نباید
این فدا کاریها از برای چه بود فافهم و انصف اغتنم و لا تنسنی من الدعاء والسلام

المجلس السادس والسبعون باذن ربهم من کل امر

بعض آیات قرآنیه و امور تاریخیه که بحسب ظاهر منافی مدعای ما است از عدم اقدام محمد و آل محمد بر ترک
اولی از امور منسوبه برسول خدا لازم است که مختصر در اصلاح آنها گفتگوی شود منها قوله تعالی لیغفر لک
الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر بدانکه در معنی این آیه از حضرات معصومین چند روایت رسیده منها آنچه
از مفضل بن عمر از حضرت صادق نقل است که فرموده و الله ما کان له ذنب و لکن الله ضمن له ان یغفر
ذنوب شیعة علی ما تقدم من ذنبهم و ما تأخر و هم عمر بن یزید روایت کرده که معنی آیه را از حضرت ابی عبد الله
پرسیدم فرمود ما کان له ذنب و لا هم بذنب و لکن الله حمله ذنوب شیعته ثم غفرها له و از شیخ بزرگوار علا

ذکر و

طبرانی طاب ثراه نقل کرده از مشایخ خود نقل میفرمود که اگر وزیر مالیه پادشاه بگوید که امسال خشک سالی
شده و زراعتهای من همه از میان رفته و بعضی زراعتهایم را ملخ خورده و پادشاه با او بگوید که زیان آنها را بتو گذشت
نمودم و حال آنکه وزیر مالیه بکلی گذاشته باشد و مقصود هم زراعتهای رعیت بوده باشد صحیح است زیرا که
سلطان مالیات زراعات رعیت را از وزیر مالیه مطالبه میکند و گاهی چون که خداوند عالم در خطاب اجلال
امت را از رسول خدا مطالبه مینماید در این مقام صحیح است که آنحضرت و اوصیای او عرض نمایند خدایا
از گناهان ما بگذر و خدا هم با ایشان بفرماید که گناهان شما را گذشت کردم و بنابر این معنی هم نباید اطلاق
لیغفر با شرط توبه مشروط و مقید گردد منتها فایده اینکه ممکن نیست شیعه از گناه تائب و نادم نگردد و از جمله
دیده ام در خبر که از معصوم معنی این آیه را پرسیدند فرمودند مگر نباید کسی در نزد اهل مکه گناهکارتر از رسول خدا نبود چه
پیش از فتح مکه خدایان ایشان را سب کرده بود و اسلاف ایشان را از اهل عذاب شمرده بود و جماعتی را
از رؤسای ایشان کشته بود و چه بعد از فتح مکه که اصنام را از بام کعبه سرنگون کرده بود پس خدا بواسطه
فتح مکه همه آنها را پوشیده داشت که دیگر نتوانستند ذکره آنها را بکنند منقول است بالمعنی و از معنی بامساق
آیه و تسبیب فتح بر مغفرت مناسبتر است و از منهج از سید مرتضی نقل کرده که در تنزیه الانبیاء ایراد نموده
و محصول آن این است که ذنب مصدر است و اضافه مصدر بفاعل و مفعول هر دو جایز است و در اینجا
مقام اضافه آن بمفعول است و معنی آنکه خدا بپوشاند ذنب اهل مکه را که نسبت بتو بجا میآوردند از
اخراج تو از دیار خود و ایذا و آزار رسانیدن تو و بعد از اخراج از دخول منع کردن و مصدود ساختن
ترا از زیارت کعبه معظمه و بنابراین تأویل مغفرت بمعنی ازاله است و نسخ احکام و نداء بر دشمنان او برای او
و ماحصل معنی آیه اینکه صلح حدیبیه و فتح مکه نتیجه آن است که بازپوشاند خدا و زایل گرداند از برای تو اعمال
شنیعه و حرکات قبیحه اهل مکه را که نسبت بتو بظهور میرسانیدند از اخراج و صد و منع و ایذا و آزار
و انواع مکاید لهذا مغفرت را جزای جهاد و علت فتح گردانیده و اگر چنانچه مراد مغفرت ذنوب باشد

ارتباط آن بفتح غير معقول باشد زيرا كه مغفرت ذنوب تعلقى بفتح ندارد پس چگونه علت فتح باشد و از اينجا
معلوم شد كه مراد بتقدم و تأخر ذنوب افعال قبيحه اهل مكه است در پيش از فتح و بعد از آن نسبت بآنحضرت و
ساير اهل اسلام بجا مياوردند و مراد بمغفرت ازاله آن افعال و تدابير ايشان است انتهى ما اوردناه من المنهج
و ممكن است كه گفته شود مراد از ذنب چيزهائى است كه رسول خدا آنها را از براى خود گناه فرض مينمود و آنها
عبارة بود از قصورى كه در نسبت باداى آنچه لازمه استحقاق عظمت خدا و ربوبيت او است فرض مينمود و مراد از
مغفرت آنها آن باشد كه اجر آنحضرت را چنان عطا نمايم كه گويا چنان عبادة كرده كه لازمه استحقاق خدا است
و سبب فتح را بمعنى جزاى مغفرت چنان باشد كه فتح مكه بواسطه جهاد رسول خدا و اقتداء بسبب آن باشد
كه خدا بسبب اعمال او را كه بالنسبة باستحقاق خدا خالى از قصور نبود غير قاصر قرار داده و ثواب در آنچنان عطا
نمايد كه گويا خدا را چنانچه او مستحق است عبادة كرده پيش از فتح مكه و يا بعد از فتح مكه و بنابراين آيه واستغفر لذنبك
وللمؤمنين والمؤمنات نيز ممكنست كه بر اينمعنى حمل شود علاوه بايد دانست كه استغفار براى ذنب ممكن است
كه محض از بابت تعليم امت باشد تا مبادا بعضى از جاهلان استغفار را منافى بزرگوارى دانسته اقدام بر
آن نكنند پس خود رسول خدا با آنهمه كمال امر باستغفار نمايد تا ديگران آنرا عار ندانند هو المنهج
از تبيان نقل كرده كه استغفر در اينمقام بمعنى استعصم است پس مراد آنست كه طلب عصمت كن تا آنچه خدا
ترا از كردن آن نهى كرده است نكنى انتهى ما اردنا ايراده من المنهج و اينمعنى بسيار مناسب است با آنچه خود احقر
در معنى مناجات حضرات ائمه خصوص حضرت سجاد فهميده ام كه مقصود از آنهمه زارى و نياز آنست كه اقرار بر
قصور كند و بنمايد كه هر چه در من است از عطاى تو است چنانچه ميفرمايد انا الصغير الذى ربيته وانا
الجاهل الذى علمته تا آنجا كه ميفرمايد انا الذى بارزت جبار السماء انا الذى اعطيت على المعاصى الجليلة الرشى
الخ مقصود آنست اگر تو تربيه نميدادى من صغير بودم و اگر تو تعليم نميكردى من جاهل بودم و اگر تو قوة و
عصمت را بمن نميدادى و مرا در اقتضاى بشريت خويش ميگذاردى من آن بودم كه با پادشاه آسمان

طريق مبارزت ميورزيدم پس در آيه شريفه نيز معنى آن باشد كه از من درخواه كه گناهان ممكنه ترا
كه لولا العصمة ممكن بود صادر شود بپوشانم بواسطه دادن عصمت بتو و فائده اين استغفار آن باشد كه اذعان كند
كه عصمت او از عطاى خدا است و مؤيد اين است آنچه در حديث است آنگاه كه جبرئيل شرحى از عذاب
جهنم را در خدمت آنسرور وصف نمود و هر دو مشغول شدند بگريه نمودن پس ملكى نازل شد كه خدا ميفرمايد
آسوده باشيد كه من نميگذارم شما كه معصيت كنيد تا معذب شويد فافهم وقوله تعالى في سورة الفتح واستغفره
انه كان توابا و آنچه در احاديث است كه كان رسول الله يستغفر الله في كل يوم من غير ذنب سبعين مرة
همه آنها با اينمعنى كه ما گفتيم اصلاح ميشود وكمال ستره فيه و همچنين راجع باينمعنى است قوله تعالى ولولا ان ثبتناك
لقد كدت تركن اليهم شيئا قليلا زيرا كه محصل معنى آن باشد كه اگر ما ترا ثابت نميكرديم بواسطه عطاى قوه
رادعه عصمت و ترا بامید نفس بشريت تو نميگذارديم هر آينه نزديك بودى كه ميل كنى بسوى ايشان چيزى
اندك و اما قوله لئن اشركت ليحبطن عملك وقوله ولو تقول علينا بعض الاقاويل الخ و امثال آنها همه
مجرد فرض و مقصود افهام عظم شرك و تقول بر خدا است و از آن است اياك اعنى واسمعى يا جاره باشد
و همچنين قوله تعالى عفا الله عنك لم اذنت لهم از بابت ترجيح [illegible] ميباشد و اما قوله تعالى عبس و تولى
ان جاءه الاعمى الخ پس از حضرت صادق مرويست كه اين آيه در خصوص مردى از بنى اميه نازل
شده كه نزد حضرت رسالت نشسته بود و ابن ام مكتوم از در در آمد چون او را ديد از او تنفر نموده و
دامن خود را از او جمع كرد تا جامه او باو نرسد و روى ترش كرد و از او اعراض نمود حق سبحانه اين آيه را
فرستاده و اخبار نمود از كراهت او و اعراض او از ابن ام مكتوم و چون در قوله تعالى عبس صراحتى بلكه ظهورى
در اين نيست كه فاعل آن رسول خدا باشد پس با وجود اين بيان از امام آنچه عامه گفته اند و نسبت
مضامين اين آيات را برسول خدا داده اند كه آنحضرت با صناديد قريش مشغول صحبت بود و بواسطه
طمع در ايمان ايشان توجه تام بر ايشان كرده و با ايشان بجوى ميفرمود كه عبد الله بن ام مكتوم

دار شد و استدعا کرد که یا رسول الله تعلیم قرآن کن پس پیغمبر خدا از او اعراض کرده و روی ترش
نمود فقرا از آن اذیت شمرده میشود خصوصا که صدور اینچنین کاری از آن بزرگوار که مظهر اخلاق پسندیده
پسندیده بود و خداوند در حق او نازل کرده انک لعلی خلق عظیم و از خود آنجناب بصحت پیوسته
که فرموده است بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و نزد ارباب انصاف بعید مینماید علاوه آنکه آن
بزرگوار چنان مایل بمجالست فقرا که اغنیا سفارش را نمودند اجعل لنا مجلسا وللفقراء مجلسا آ
آخر زیرا که از مجالست ارباب فقر متأذی و متألم بودند و از دیدار ایشان نفرت مینمودند در جواب
فرستاده ایشان فرموده که من فقیرم و با فقرا مجالست میکنم و مسکینم با مساکین مینشینم و کار بجائی کشید که مؤمنین
مؤمنین از مال خود بیرون میشدند و بعضیها اموال خود را با فقرا تنصیف میکردند که تا بدینواسطه برسول خدا
مقرب باشند و در خبر است که حسن خلق آنحضرت بمرتبه بود که از دست غلام کریه المنظر و کریه الرائحه آب
نخوردی تا آنکه که آن غلام باراده خود دست از دست آنسرور میکشید و فرموده است که احسنکم خلقا
اشبهکم بی و چنان حسن خلق داشت که اغلب کفار را بواسطه حسن خلق بزیر بار اسلام کشید و چون کفار ببعض
او اسیر میآوردند ردای مبارک خود را از دوش برداشته بزیر او میگسترانید بجهت آنکه پدر او سالار
قوم تو یا با سخاوت بود و چون لشکری بجانب دشمنان میفرستاد سپاه را توصیه میکرد که مجرمین هر قوم احترام
کنید و بضعفای ایشان رحم نمائید و زنان و اطفال و از پا افتادگان و پیران کهنسال را ملاحظه و مراعات
نمائید و چون رجاحتی غالب شدید زخمدار را که از پا افتاده اند دوباره جراحت نزنید و کسی که سلاح
جنگ از دست نهاده تسلیم گردید با او جنگ ننمائید و اسیران را که از کفار باسارت میآورید رحم
کنید چنانچه بعد از آنجناب آن بزرگوار نیز در آداب و دیدن خلفا این بود که لشکر اسلام را این توصیه ها
میکردند حتی آنکه حضرت امیر در فتح بصره بعد از غلبه امر فرمود که در میان لشکریان جار کشیدند که زخم
دار را دوباره جراحت نزنید و هر که سلاح از دست افکنده با وی جنگید و با زنان و اطفال رحم

ندارید آیا شیعه این بود اخلاق رسول خدا و خلفای او پس صدور اینچنین کاری از آن معروف در
حق ابن ام مکتوم مناسبتی با این اطوار و اخلاق ندارد و علی بنی امیه را شایان است که اینچنین کار را
بکنند که بی رحمی ایشان بدرجه بود که اطفال بیگناه آل محمد را با تیر و تیغ جفا کشته و خندق را بعد از آنکه از
پا افتاده بودند آنقدر زخم زدند که منحوس شقی جنازه ایشان را حرکت بداد خصوصا که بحضرت سید
الشهداء آنقدر زخم زدند که از حوصله حساب بیرون بود چنانکه چهار هزار تیر بر سینه او زده بودند و با اینها
بار دیگر افتاده شده بودند که بعد از شهادت منحوسی اسب بر سینه او بدوانیدند و زنان و کودکان
آل رسول را اسیر کردند و با کمال بیرحمی و وحشیگری با ایشان رفتار نمودند حتی آنکه اطفال
کوچک را که از بالای شتر میافتادند سیلی از روی ایشان زده و از بازوی شان گرفته بالای
شتر میانداختند چنانچه از آن طرف شتر بزمین میافتادند حتی آنکه چندتن از اطفال اسرا بدینواسطه
شهید شدند الخ ختم کن مجلس را باقتضای مقام والتماس مکن الدعا

المجلس السابع والسبعون باذن ربهم من کل امر

و از جمله چیزهائی که منافی عدم صدور ترک اولی از رسول خدا که بنظر میآید قضیه ازدواج آنحضرت بزینب
بنت جحش عمه زاده خود را میباشد که بعد از آنکه زید او را طلاق داد او را برشته ازدواج درآورد و
باید دانست که این قضیه نه از روی میل طبعی و از روی دل واقع شده بلکه خداوند عالم آن بزرگوار
برامری محکوم فرموده بجهت آنکه در میان اعراب رسم شده بود که آزاد کرده را پسر شخص میدانستند
و زن او را در حکم زن پسر قرار داده بودند و همچنین نکاحان را در اذهان اعراب رسوخ کرده بود که با مجرد
گفتن از آن دست بردار نشدند پس حکیم علی الاطلاق رسول خود را امر کرده که خودش مرتکب این کار
گردد تا آنکه برای مسلمانان در این حکم که باقتضای عصبیت جاهلیت احداث کرده بودند حرجی نباشد

چنانچه

چنانکه صراحةً پیغمبر باید فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها لکی لا یکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم و آنچه ذوق
سلیم از آیه میفهمد آنست که محض برای استحکام امیعضو رسول اکرم باحکم خدا بزید فرمود که امسک علیک
زوجک واتق الله تا آنکه جاهلان احتمال ندهند که امیعنی از روی شهوت زانی و خواهش نفس و زوم شد
و باور نمایند که خدا او را محکوم بر ازدواج زینب فرموده و رسول خدا امید است که خدا زینب را با تزویج
خواهد کرد و لی صلاح در آن بود امیعنی را اظهار نفرماید و خدا او نه عالم در صورت عتاب با پیغمبر باید و
تخفی فی نفسک ما الله مبدیه و تخشی الناس والله احق ان تخشاه تا آنکه مردمان بدانند که اختیار این کار
در دست سید ابرار نبوده است بلکه بامر خدا تزویج او واقع شده و خطاب این عتاب اگرچه برسول
خدا است لیکن در واقع راجع است بر جاهلانی که او را مجبور بر عدم اظهار کرده بودند از زوا آیات امی
و اسمعی یا جاریه و بنابراین هیچ لازم نیاید که بگوییم رسول خدا مرتکب ترک اولی شده است و آنچه
عامه میگویند رسول خدا بخانه زید رفته و زینب را دید که اغتسال میکند یا طیب بسنگ صلایه میکند و فرمود
سبحان خالق النور اگر صدق باشد لازم نگرفته که از آنحضرت در این باره نعوذ بالله معصیتی یا ترک
اولی سرزده باشد چه ممکن است که رفتن رسول خدا بخانه زید مبنی بر استحکام بهمان عقد و با فرمان
خدا بوده باشد و تسبیح آن بزرگوار راجع بر استعجاب از دیدار زینب نبوده بلکه تعجب پیغمبر بود از وی
کسانی در حالتکه را دختران خدا امید استشده و خدا اثر به پیغمبر بود از اینکه دختری داشته باشد که محتاج
اغتسال و یا تطییب و زینت بوده باشد چنانچه امیعنی در بعضی اخبار ما نیز وارد است که استعجاب رسول
خدا از آن بود که چگونه بر خدا نسبت دختر میدهند و حال آنکه زنان احتیاج باغتسال یا تطیب
دارند و در منهج از حضرت سجاد روایت کرده که حق تعالی در این آیه بر رسول خدا عتاب کرده
چرا گفتی امسک علیک زوجک و حال آنکه میدانستی که او از زوجات تو باشد صاحب منهج میگوید
این تاویل مطابق ظاهر آیه است چه حق تعالی اعلام رسول خدا نموده بود که ابدای آنچیز نکند که وی اخفای

کرده و غیر از تزویج چیز دیگر اظهار نکرد حیث قال زوجناکها پس اگر آنچه پیغمبر اخفاء آن کرده بود
محبت زینب میبود یا اراده طلاق آن هر آینه اظهار آن میکرد بجهت آنکه در آیه وعده ابدا فرموده پس
این دال است بر آنکه عتاب در قول امسک علیک زوجک بجهت علم او بود بآنکه زینب زوجه او
باشد و کتمان او آنچیز را که خدا تعالی او را اعلام کرده و بجهت استحیا از آنکه زید را گوید که التی تحتک تکون زوجتی
انتهی کلامه رفع مفاسد و حاصل این کلام آنست که قوله و تخفی فی نفسک ما الله مبدیه صریح است در اینکه
آنچه را که تو اخفای آن کنی خدا آنرا اظهار خواهد کرد و خدا غیر از تزویج چیزی را اظهار نکرده پس معلوم شد
که رسول خدا غیر از اینکه خدا زینب را با وی تزویج خواهد کرد چیزی را اخفا نفرموده و عتاب کردن
او بر ترک این کتمان لازم نگرفته که کتمان کاری مستهجن بوده باشد زیرا که آن در بعضی رتبه است که فایده
عتاب منحصر بر زجر از ارتکاب قبیح نمی باشد و در اینجا چنان نیست بلکه ممکن است که فایده توجیه
خطاب بآنجناب تاکید و تنبیه دیگران بوده باشد و نیز در آنکتاب از انس بن مالک روایت
کرده که چون عده زینب منقضی شد رسول خدا زید را گفت برو زینب را از برای من خواستگاری
کن که مرا برکسی اعتمادی نیست زید روایت میکند که من بخانه زینب رفتم و او آرد خمیر میکرد
چون او را دیدم بمرتبه در چشم من بزرگ و عظیم الشان نمود که استطاعت آن نداشتم که در او نگاه
کنم بجهت حرمت و مرتبت شان رسول خدا پس پشت بر او کردم و گفتم ابشری ان رسول الله
یخطبک بشارت باد ترا ای زینب که رسول خدا خواستگاری تو میکند خوشنود شد و گفت ما
انا بصانعة شیئا حتی اوامر ربی من هیچ کاری نکنم تا آنکه پروردگار خود را مشورت نکنم پس برخواست
و با خدای خود مناجات کرد حق تعالی آیه مذکوره را یعنی فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها نازل فرمود و در بعضی
روایات آمده که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت پناه بی دستوری بخانه زینب آمد زینب
گفت یا رسول الله بی خطبه و بی نکاح حضرت فرمود والله المزوج بک و جبرئیل شاهد علیه خدا

تزویج کننده من است و جبرئیل گواه من است بر آن و زینب بجهة این بر سایر زنان پیغمبر ص
فخر میکرد که زوجنی الله من النبی وانتن انما زوجکن اولیائکن حق تعالی مرا تزویج کرد به پیغمبر ص و متولی تزویج
شما اولیای شما بودند آورده اند که حضرت رسالت ص برای زینب در روز عروسی ولیمه ترتیب کرد و
مهمانی ساخت که برای هیچ زنی از زنان خود نساخته بود چه در این روز ذبح شاة کرد و نان و گوشت را
اطعام مردمان میکرد تا غروب انتهی ما اوردنا عن المنهج و محصل آنست که عتاب خدا در این مقام
برسول خود از راه اتمام بر دیگران است چنانکه در شریفه لم تحرم ما احل الله لک نیز توجه عتاب بر
آنسرور از این راه است و مقصود از این عتاب و تنبیه زنان آنحضرت است که آن حضرت را
مجبور بر تحریم عسل یا ملاقات ماریه قبطیه کرده بودند و ممکن است که قبل از انتخاب تحریم مذکور راجح
به باشد محض برای آنکه آن مقدمه تنبیه و توبیخ زنان بشود تا دیگر باره با آن برگزیده خدا طریق
حیله نورزند زیرا که بنابر بعضی روایات آنحضرت در خانه زینب و یا در خانه حفصه و یا در خانه ام سلمه
و یا در خانه ماریه شربت عسل نوشیده بود عایشه با برخی از زنان تبانی کرد که هرگاه رسول خدا ص
نزد ما تشریف فرما شود بگوییم که بوی مغافیر از تو میشنویم و آنحضرت بوی خوش را بسیار دوست میداشت
و از رایحه کریهه بسیار متاذی بود چون چند نفر از زنان متوالیا پی گرفته اظهار شنیدن بوی مغافیر
نمودند رسول خدا ص باحتمال اینکه شاید زنبور عسل از شکوفه مغافیر شیره برداشته شربت عسل را بر خود
حرام کرد و بنابر بعضی روایات با ماریه قبطیه در منزل حفصه خلوت کرد و حفصه از قضیه خبردار شده و
گریان گردید و عرض نمود یا رسول الله در منزل من با کنیز خلوت کردی و حرمت مرا نگاه نداشتی
رسول خدا ص براو رقت کرده ماریه را بر خود حرام کرد و بنابر بعضی روایات بحفصه فرمود که این
سریست میان من و تو باید بکسی دیگر نگویی و در آن خیانت ننمایی با وجود این حفصه آن سر را
با عایشه در میان نهاد و یا اینکه رسول خدا ص در روز نوبت عایشه با ماریه خلوت کرد و حفصه از این

سر آگاه شد حضرت فرمود که انکار را از عایشه مخفی دار که من ماریه را بر خود حرام کردم و حفصه
عایشه را از آن سر آگاه کرد و در بعضی روایات است که در ضمن این قضیه حفصه را از خلافت ابوبکر و
بعد از او عمر و بعد از او عثمان نیز آگاه ساخت و امر بکتمان آن سر فرموده و این هر دو سر را بعایشه گفت
و هر یک از ایشان این خبر را به پدر خود رسانیدند و خداوند عالم این آیه را بر رسول خدا ص نازل فرمود
یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک والله غفور رحیم و مقصود از این عتاب بر
ازواج است که ایشان را لازم بود ابتغاء رضای رسول خدا ص و لازم نبود که رسول خدا ص از برای
تحصیل رضای آنچنان زنانی که در سر او خیانت کردند حلالی را بر خود حرام نماید و از این لازم نیاید
در تحریم رسول خدا ص کاری مرجوح بوده باشد زیرا که شاید انکار رب امر پروردگار را نسبت ابرار و رفع
شود و تا آنکه مقدمه باشد بر توبیخ عایشه و حفصه چنانچه در همان سوره در مذمت ایشان نازل فرموده
آیات چند را که از آنجمله است قوله ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط کانتا
تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین و از این
معلوم میشود که مقصود توبیخ حفصه و عایشه است نه توبیخ رسول خدا ص و بعضی از علمای عامه از انجا که
خمیره شان با عداوه آل محمد ص و محبت دشمنان ایشان مخمر شده خواسته اند که این تعبیر را از عایشه و
حفصه برگردانند و بر رسول خدا تحمیل نمایند چون این مطلب زندقه شان چندان بعید نیست زیرا
که ایشان همانند که ابتدای تسر رسول خدا ص را از عایشه و حفصه حمل میکنند که شاید ایشان توبه نموده
باشند و عصمت فاطمه زهرا ع را با وجود آیه تطهیر انکار مینمایند و ظلم کردن ابوبکر و عمر را در حق فاطمه زهرا ع
حمل میکنند که شاید عذر موجهی داشته اند و یکی از ایشان میگوید اهوی امیرالمؤمنین علیا و لا
ارضی بسب ابی بکر و لا عمرا و لا اقول اذا لم یعطیا فدکا بنت النبی رسول الله قد کفرا الله یعلم
ماذا یاتیان به یوم القیمة من عذر اذا اعتذرا و عایشه را در خروج بجنگ خلیفه عصر و امام برحق

معذور

تزویج کننده من است و جبرئیل گواه من است بر آن و زینب بجهة این بر سایر زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله
فخر میکرد که زوجنی الله من النبی و انتن انما زوجکن اولیائکن حق تعالی مرا تزویج کرد به پیغمبر صلی الله علیه و آله و متولی تزویج
شما اولیای شما بودند آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله برای زینب در روز عروسی ولیمه ترتیب کرد
مهمانی ساخت که برای هیچ زنی از زنان خود نساخته بود چه در این روز ذبح شاة کرد و نان و گوشت را
اطعام مردمان میکرد تا غروب انتهی ما اوردنا عن المنهج و محصل آنست که عتاب خدا در این مقام
بر رسول خود از راه افهام بر دیگران است چنانکه در شریفه لم تحرم ما احل الله لک نیز توجه عتاب بر
آنسرور از این راه است و مقصود از این عتاب و تنبیه زنان آنحضرت است که آن حضرت را
مجبور بر تحریم عسل یا ملاقات ماریه قبطیه کرده بودند و ممکن است که قبل از انخطاب تحریم مذکور راجح
بوده باشد محض برای آنکه آن مقدمه تنبیه و توبیخ زنان بشود تا دیگر باره با آن برگزیده خدا طریق
حیله نورزند زیرا که بنا به بعضی روایات آنحضرت در خانه زینب و یا در خانه حفصه و یا در خانه ام سلمه
و یا در خانه ماریه شربت عسل نوشیده بود عایشه با برخی از زنان تبانی کرد که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله
نزد ما تشریف فرما شود بگوییم که بوی مغافیر از تو میشنویم و آنحضرت بوی خوش را بسیار دوست میداشت
و از رایحه کریهه بسیار متاذی بود چون چند نفر از زنان متوالیا پی گرفته اظهار شنیدن بوی مغافیر
نمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله باحتمال اینکه شاید زنبور عسل از شکوفه مغافیر شیره برداشته شربت عسل را بر خود
حرام کرد و بنا به بعضی روایات با ماریه قبطیه در منزل حفصه خلوت کرد و حفصه از قضیه خبردار شده و
گریبان گردید و عرض نمود یا رسول الله در منزل من با کنیز خلوت کردی و حرمت مرا نگاه نداشتی
رسول خدا صلی الله علیه و آله برای رقت کرده ماریه را بر خود حرام کرد و بنا به بعضی روایات بحفصه فرمود که این
سریست میان من و تو باید بکسی دیگر نگوئی و در آن خیانت ننمائی با وجود این حفصه آن سر را
با عایشه در میان نهاد و یا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز نوبت عایشه با ماریه خلوت کرد و حفصه از این

سر آگاه شد حضرت فرمود که انکار را از عایشه مخفی دار که من ماریه را بر خود حرام کردم و حفصه
عایشه را از آن سر آگاه کرد و در بعضی روایات است که در ضمن این قضیه حفصه را از خلافت ابوبکر و
بعد از او عمر و بعد از او عثمان نیز آگاه ساخت و امر بکتمان آن سر فرمود و او این هر دو سر را بعایشه گفت
و هر یک از ایشان این خبر را به پدر خود رسانیدند و خداوند عالم این آیه را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل فرمود
یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک والله غفور رحیم و مقصود از این عتاب بر
ازواج است که ایشان را لازم بود ابتغاء رضای رسول خدا صلی الله علیه و آله و لازم نبود که رسول خدا صلی الله علیه و آله از برای
تحصیل رضای آنچنان زنانی که در سر او خیانت کردند حلالی را بر خود حرام نماید و از این لازم نیاید
که تحریم رسول خدا صلی الله علیه و آله کاری مرجوح بوده باشد زیرا که شاید انکار به امر پروردگار از سید ابرار واقع
شود تا آنکه مقدمه باشد بر توبیخ عایشه و حفصه چنانچه در همان سوره در مذمت ایشان نازل فرموده
آیات چند را که از آنجمله است قوله ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط کانتا
تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین و از این
معلوم میشود که مقصود توبیخ حفصه و عایشه است نه توبیخ رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعضی از علمای عامه از اینجا که
خمیره شان با عداوت آل محمد علیهم السلام و مرتبی دشمنان ایشان مخمر شده خواسته اند که این تقصیر را از عایشه و
حفصه برگردانند و بر رسول خدا تحمیل نمایند چون این مطلب با مذاق شان چندان بعید نیست زیرا
که ایشان همانند که ابدای سر رسول خدا صلی الله علیه و آله را از عایشه و حفصه حمل میکنند که شاید ایشان توبه نموده
باشند و عصمت فاطمه زهرا علیها السلام را با وجود آیه تطهیر انکار مینمایند و ظلم کردن ابوبکر و عمر را در حق فاطمه زهرا علیها السلام
حمل میکنند که شاید عذر موجهی داشته اند و یکی از ایشان میگوید اهوی امیر المؤمنین علیا و لا
ارضی بسب ابی بکر و لا عمرا و لا اقول اذا لم یعطیا فدکا بنت النبی رسول الله قد کفرا الله یعلم
ماذا یاتیان به یوم القیمة من عذر اذا اعتذرا و عایشه را در خروج بخلیفه عصر و امام برحق

معذور

معذور میدانند و معاویه را مجتهد خاطی و یزید را امیرالمؤمنین میدانند و میگویند که شاید او امام حسین ع را
نکشته اگر کشته باشد فاسق میگردد نه کافر و حال آنکه قطع نظر از جلالت مقام آنحضرت یزید کشتن آنحضرت را
واجب میدانست و بحکم مسلم کافر است علاوه از رسول خدا صلعم بتواتر پیوسته که فرموده است
حُسَینٌ مِنّی وَاَنَا مِن حُسَین لَحمُهُ لَحمی و دَمُهُ دَمی با وجود این بر لبهای مبارک او با دست خود
خیزران میزد و گذشتگان خود را که در بدر کشته شده بودند آن ملعون آرزو میکرد که ای
کاش معاینه را با حسین علیه السلام میدیدند به ببین کدام مسلمان در کفر او شبهه میکند الخ التماس دعا دارم

المجلس الثامن و السبعون باذن ربهم من کل امر

قوله من کل امر تصریح است در اینکه تنزل ملائکه و روح از بابت هر کار باشد و واضح است که اینکار را
ناچار باید راجع بر عالم کون و فساد بعد باشد زیرا که عالم امر منزه است از ینها اقله ملائکه یا مخلوقی دیگر و عالم
لاهوت هم حاجت به تنزل ایشان ندارد پس معلوم میشود که از بابت هر کاریکه راجع بر امور تکوینیه و مصالح
و مفاسد عالم ناسوت است نازل میشوند زیرا که امور تکلیفیه تماما بر رسول خدا صلعم نازل شده و بتعلیم
آنحضرت ع بائمه اطهار رسیده و دیگر از تنزل ملائکه در خصوص آنها استغنا حاصل شده و از بعضیه اخبار مستفاد
میشود که کلیات امور و محکمات آنها نیز در نزد امام ع حاضر است پس باید تنزل ملائکه راجع بر تفصیل
مجملات و توضیح متشابهات امور بدائیه بوده باشد چنانکه در مجلس سابقه روشن گردید و چون مقام
ائمه هدی ع از آن ارفع است که بگوئیم ملائکه از برای تعلیم ایشان میآیند پس ناچار باید ایشان
محض برای اذن در اظهار امور بدائیه آمده باشند چنانکه مضمون بعضی اخبار سابقه میرساند و یا اینکه
برای تعلم تکلیف خود بحضور مبارک حجة الله رسیده باشند محمد صفار قمی نقل کرده و ظاهراً از
حضرت باقر ع این روایت کرده که میفرماید نازل میشوند ملائکه و روح القدس بر امام ع زمان ع پس

ومیسپارند براو آنچه را که بتحقیق نوشته اند آنرا و از حضرت صادق ع نقل کرده که چون شب قدر میرسد
نازل میشوند ملائکه و روح و کتبه بر آسمان دنیا پس مینویسند آنچه را که بوده از قضای خدا در آنسال و جمع در
میان این دو حدیث و آنچه مقدم شد از تحقیق مطلب چنان است که بگوئیم ملائکه نازل میشوند بآسمان
دنیا که لوح محو و اثبات در آنجا است و از روی آن لوح مقدرات آنسال را نوشته و آنکه را
بحضور امام زمان ع رسانیده و باو میسپارند و ممکن است که هر سلسله از ملائکه مدبره تکالیف خود را از روی
همان لوح نوشته باشند مثلاً حضرت عزرائیل ع آجال را بنویسد و حضرت میکائیل قطرات باران
و امور رزقیه بر آنرا نوشته باشد و همچنین ملائکه حفظه و غیرهم هر کس تکالیف خویش را نوشته باشند و آن
دفترها را از برای آن بامام زمان بسپارند که امور بدائیه آنها را که بر ملائکه پوشیده است تا آنچه
در ماذون است در دفترهایشان حک [illegible] و اصلاح فرماید یا اینکه چون امام ع بر نسبت باسموات
آنمقدار امر که از روی لوح نوشته اند امضا فرماید یا آنکه بواسطه ملاحظه آنها امور بدائیه را داشته
باشد ولی وجه اخیر ضعیف است زیرا که امام ع اعلم است از جمیع ماسوا پس چگونه ملائکه بر او تعلیم میکنند و در صافی
در تفسیر قوله تعالی فیها یفرق من کل امر حکیم از حضرت کاظم ع نقل کرده یعنی در شب قدر و کل امر حکیم یعنی تقدیر
میکند خدا تعالی و جل هر کاری را از حق و باطل و هر چه باشد در آنسال و مر او راست در آن بداء و مشیت مقدم میکند
هر چه را که خواهد و بتاخیر افکند هر چه را که خواهد از اجلها و روزیها و بلایا و اعراض و امراض فزوده دارد
در آن آنچه خواهد و ناقص کند آنچه خواهد و القا کند او را رسول خدا صلعم بامیرالمؤمنین ع و القا میکند او را
امیرالمؤمنین ع بائمه ع تا آنکه میرسد آن بصاحب الزمان ع و شرط میشود برای او در آن بداء و مشیت و تقدیم
و تاخیر و در کافی از حضرت باقر ع نقل کرده که خدا تعالی و جل فرموده در خصوص شب قدر که در آن تفریق
میشود کل امر حکیم میفرماید نازل میکند در آن هر کار محکم را و محکم دو چیز نیست و جز این نیست که آن چیز
واحد است پس هر کس حکم کند از آنچه در آن اختلاف نیست پس حکم او از حکم خدا است عز و جل

و هر کس حکم کند با کاری که در آن اختلاف باشد پس چنان داند که او اصابه کرده پس بتحقیق حکم کرده
با حکم طاغوت بدرستی هر آینه نازل میشود در شب قدر بولی امر تقدیر کارها سال بسال مامور میشود در کار
نفس خود با چنین و چنان و در کار مردمان با چنان و چنین و بدرستی هر آینه حادث میشود برای ولی
الامر سوای از این در هر روز علم خاص خدا که مکنون عجیب و مخزون است مانند آنچه نازل میشود
در آنشب از کار پس از آن قرائت نمود و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام الآیه مؤلف گوید باید
دانست که از جمع میان این اخبار چند چیز مستفاد میشود اوّل آنکه نزول ملائکه در لیالی قدر اجمع است
بر تقدیر آجال و ارزاق و هر حق و هر باطل از چیزهای راجعه بر عالم کون و فساد دوّم آنکه آن مقدرات
اوّل بر رسول خدا و بعد با میر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام عرضه میشود تا آنکه بر امام زمان برسند و این با
روایات سابقه در مفاد و لئلا یتفاضل علم آخرنا علی علم سابقنا موافق است سوّم آنکه در
امور مقدره هر سال نیز بدا و مشیت باشد چهارم آنکه متشابهات احکام نیز در آنشب توضیح میباشند
آن است که امام در هر واقعه با یک حکم فتوا میدهد و نگوید که شاید چنان باشد و شاید چنین نباشد
پنجم آنکه بیان مجملات و اعلام بداآت همواره و در هر روز بامام زمان میرسد و این معنی انحصار
بلیالی قدر ندارد و در استشهاد بآیه و لو ان ما فی الارض الخ اشعار است بر اینکه چیزهائی هم در
علم خدا است کسی نمیتواند که بر آنها احاطه نماید مگر بر آن مقدار که آناً فآناً خدا تعلیم فرماید و نباید از این
اخبار و امثال آنها تخیل نمود که ملک از امام اعلم یا اسبق علماً میباشد زیرا که آنچه ملائکه از مقدرات
مینویسند و بدا در آنها را میدانستند و امام هم آنها را میداند و هم هرگاه در چیزی از آنها بدا واقع شود
آن بدا را نیز امام میداند و از لفظ اخبار معلوم نیست که بدا را امام بملک تعلیم میکند یا ملک با امام
جز اینکه در بعضی اخبار است که ملک میرود پیش رسول خدا و واضح است که رفتن ملک لازم نگرفته
که ملک معلّم او گردد و پس شاید محض برای اذن در اظهار بعد باشد یا برای تعلّم بعد باشد و ممکن است

که برای تعلّم برود بحضور حجة خدا و این با قواعد مذهب اوفق است زیرا که بدلائل ثابت شده که محمّد و
آل محمّد افضل ما سوا میباشند و هم بادلیل روشن شده که اعلم افضل است چنانچه خدا در قضیه استخلاف
حضرت آدم و طالوت بر افضلیت و اولویت در ریاست شان باعلمیت شان استدلال فرموده
و بحسب قواعد مذهب امامیه نتوان گفت که ملک بر امام ریاست و آمریت دارد بلکه محقق است
که امام بر همه جمیع آمر بر ملائکه است پس بعیدی ندارد که آمدن ملک بحضور امام در زمان برای تعلّم تکمیل
علوم شان بوده باشد مگو که اگر چنین است پس چه حاجت بود بنزول جبرئیل زیرا که شاید جبرئیل محض
از برای اذن در ابلاغ نازل شده باشد و شاید محض حکمت نزول او آن باشد که اوقع در اتمام حجة
بر کافران است زیرا که ایشان استعجاب مینمودند و میگفتند ما لهذا الرسول یأکل الطعام و یمشی
فی الاسواق پس اگر ابلاغ قرآن بدون نزول جبرئیل میشد کفار یکباره قرآن را کلام بشر میدانستند
و بر سالت رسول خدا باور نمیکردند و الا چگونه متصور است که جبرئیل از رسول خدا اعلم باشد و
حال آنکه در شب معراج رسول خدا بر او امامت کرد و اخبار بسیار در مذمت امامت جاهل بر عالم
و فضیلت تقدم اعلم وارد شده و آنکه جبرئیل بحسب بعضی اخبار خادم و دربان آل محمّد بود و بواسطه
محبت ایشان این وحی شده است و در شب معراج نتوانست از مقام خود بالاتر رود و عذر آورده
عرض کرد لو دنوت انملة لاحترقت و اثار رسول خدا بمقامی رسید که خطاب آمد تقدّم یا محمّد لقد
وطئت موطأً ما وطأه احد من قبلك و ترفع عالم بر اعلم و تقدّم او بروی سخت قبیح است و در بعضی
روایات هست که ملائکه از انوار آل محمّد تهلیل و تسبیح و تحمید و تمجید را تعلّم کرده اند پس معلوم میشود
که گفته ما چندان بعد ندارد و در بعضی اخبار وارد است قریب بمضمون که آنگاه که حضرت موسی با
حضرت خضر در ملتقی البحرین نشسته بودند دیدند که مرغی پیدا شد و قطره از آب دریا برداشت و بجانب
آسمان انداخت و قطره دیگر بجانب مشرق و دیگری را بطرف مغرب انداخت و قطره هم بدریا افکند

آن

آن دو پیغمبر از تأویل آن مرغ عاجز مانده و متحیر نشسته بودند که صیادی پیدا شده در آنجا گفت شما را
حیرت زده چه پیش آمد ایشان قصه مرغ را نقل کردند اظهار کردند که ما تأویل کار او را نفهمیدیم صیاد گفت مقصود
او این بوده است که علم اهل آسمان و علم اهل زمین در جنب علم محمد و آل محمد مانند این قطره است در نزد
دریا و آن مرغ و آن صیاد از ملائکه بودند و دیگر اگر بحث برسد که آنچه مرجح است در اینکه آل محمد از
تمامی ملائکه اعلمند در بعضی روایات هست که جبرئیل در حضور حضرت رسول نشسته بود حضرت
امیرالمؤمنین وارد شد جبرئیل باحترام آنحضرت بپای خواست رسول خدا فرمود تو با کبر سن
برای احترام برادرم علی بپای برخیزی در حالیکه او جوان است عرض کرد بلی ولیکن او را بعهده من
حق تعلیم است آنگاه که خدا مرا خلق کرد از من پرسید من انت و من انا در جواب عاجز ماندم و مکرر
این سؤال را از من نمود من ندانستم چه گویم ناگاه این جوان بر من ظاهر شد و گفت بگوی انت الرب الجلیل و
انا عبدک الذلیل جبرئیل و باید دانست که ممکن است که خداوند عالم محض برای ارشاد جبرئیل و اظهار
جلالت امیرالمؤمنین در آن صورت مخلوقه در آن ساعت بصورة آنحضرت خلق کند و یا اینکه شبح حضرت
امیر که در عالم افلاک بود چنانکه حضرت آدم هم اشباح خمسه النجبا را دید بقدرة خدا به نطق آمده
جبرئیل را ارشاد نماید و بهر حال این شرافت و فضیلت است برای حضرت امیرالمؤمنین
و کاشف است از غزارت علم آن سرور ولی لازم نگرفته که هویت آن حضرت حقیقة در آن
عالم وجود داشته باشد زیرا که تقدم شیء علی نفسه محال است و بالبداهة آن بزرگوار از
ابوطالب و فاطمه متولد شده است و موجود شده است بعد از آنکه نبود و چنانچه وفات کرده است
بعد از آنکه زنده بود و همچنان بودند سایر ائمه که چهار متولد شدند و چهار شهید گردیدند ولی شهادة
هیچ یک مانند شهادة حضرت سید الشهدا نشد که در میان سی هزار نفر بدرجه شهادة رسید و سر مبارک
او را از قفا بریده و بر سر نیزه کرده برای یزید پلید ارمغان بردند الخ التماس دعا دارم

المجلس التاسع والسبعون [illegible]

در صافی از قمی و عیاشی نقل کرده از حضرت صادق که فرمود آنگاه که شب قدر میشود نازل میشوند ملائکه
و روح و کتبه به آسمان دنیا پس می‌نویسند آنچه را که باشد از قضای خدا در آن سال پس آنگاه که خدا اراده
کند که تقدیم کند چیزی را یا تأخیر افکند یا ناقص کند امر میکند ملک را که محو کند آنچه را که بخواهد بعد از آن ثابت
کند آنچه را که اراده کرده باید دانست که از این روایت و روایات بسیار دیگر و شریفه ما ننسخ
من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها و کریمه یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب مستفاد میشود که
وقوع بدا بمعنی ظهور ما خفی من المقدرات از مسلمات دین اسلام است و اخبار در این خصوص بسیار است از
جمله در صافی از عیاشی از فضیل از حضرت صادق نقل کرده که از آن بزرگوار پرسیده شد از قول خدا یا قوم
ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم فرمود نوشت آن را برای ایشان پس محو کرد پس بعد از آن نوشت
آن را برای پسران شان پس داخل شدند در آنجا و الله یمحو ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب مؤلف
گوید که این خبر اشاره میکند بر قضیه بنی اسرائیل که با حضرت موسی و هارون از مصر بیرون شدند و بعد
گردیدند که بأراضی کنعان بروند و در آن سرزمین عمالقه توطن کرده بودند بنی اسرائیل که شوکت آن
جماعت را در اراضی کنعان شنیدند از رفتن بآن اراضی ابا کردند بالآخره ناچار دوازده نفر از
زعمای قوم انتخاب نمودند که بروند از وضع حال عمالقه خبری بیاورند و ایشان رفتند و قدرة و قوة و جسم
ابدان آن قوم را دیدند بجز حضرت یوشع بن نون همه شان خبر آوردند که ما حریف میدان
عمالقه نیستیم پس بنی اسرائیل گفتند ان فیها قوما جبارین و انا لن ندخلها ابدا ما داموا فیها فاذهب
انت و ربک فقاتلا انا هاهنا قاعدون پس آثار غضب خدا بر ایشان ظاهر شده ابر سیاه بالای سر ایشان
گرفت و حضرت موسی و حضرت هارون زبان بشفاعت گشودند آخر کار خدا از هلاکشان گذشت و فرمود

و در زمین کنعان را بر آن جماعت غیر از حضرت یوشع حرام کرد پس مدت چهل سال آن جماعت در اول شب
سفر میکردند و تا صبح راه میرفتند و هنگام طلوع صبح خود را در همانجا میدیدند که در اول شب کوچیده بودند تا آنکه همه
ایشان غیر از یوشع در تیه مردند و اولاد ایشان با حضرت یوشع وارد اراضی کنعان شدند و عمالقه را
مغلوب نمودند و در آن اراضی توطن کردند پس اول خداوند عالم نوشته بود که ایشان بر آن زمین داخل
خواهند شد ولی شرط آن را که عبارت بود از حسن اختیار شان و جهاد کردن شان در راه خدا پوشیده
داشته بود و چون آن جماعت بسوء اختیار از جهاد تقاعد نمودند خداوند عالم دخول ایشان را بر آن زمین محو
کرد و دخول اولاد ایشان را نوشت و کلیه اخبار وارده در اینکه صدقه بلا را دفع میکند و صله رحم عمر را
دراز میکند و قطع رحم باعث کوتاهی عمر گردد و اخبار وارده بدعا و منافع آن و آیات مشتمل بر وعده اجابت
دعا و ادعیه وارده از حضرات معصومین خاصه ادعیه ماه رمضان از قبیل ان کنت من الاشقیاء
فامحنی من الاشقیاء واکتبنی من السعداء دلالت واضحه دارند بر وقوع بداء در مقدرات خدا بلکه اخبار
حفظ الصحة و تجنب از مضرات و اخبار تقیه و ترک و تغییر بعضی واجبات و تحلیل بعضی محرمات در مقام
ضرورت و دفع ضرر همه اینها شاهد مدعای ما است چنانکه در کتاب مجالس الاصول مشروحاً نوشته ایم
چونکه اگر بنا باشد در هر کار خدا التقدیری باشد که با هیچ چیز تغییر نیابد هیچ یک از این امور را
فایده مقصود نخواهد شد و حال آنکه خداوند عالم میفرماید ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم
و این کلام کالصریح است در اینکه اگر بندگان تغییر عمل کنند خداوند عالم هم حال ایشان را تغییر میدهد
و در صافی از حضرت ع علیه السلام نقل کرده که آنجناب پرسیده شد از قول خدا آیه یمحو الله ما یشاء
و یثبت و عنده ام الکتاب فرمود بدرستی آنکتاب کتابی است که محو کند خدا در آن آنچه را که
خواهد پس از آن است اینکه دعا رد میکند قضا را و آن دعا نوشته شده است بر آنکه رد میشود با آن
قضا تا آنگاه که آن قضا واقع میشود در ام الکتاب فایده نمیدهد دعا در آن چیزی و از این خبر مستفاد

میشود که هر قضائی که در لوح محو و اثبات نوشته میشود تغییر آن با دعا ممکن است اما آنچه در ام الکتاب
نوشته شده تغییر دادن او ممکن نیست و در مجمع از رسول خدا نقل کرده که فرموده آنها دو کتابند کتابی
غیر از ام الکتاب محو میکند خدا در آن آنچه را که خواهد و ثابت میکند آنچه را که خواهد و ام الکتاب
تغییر نمییابد از او چیزی و از حضرت صادق ع هما امران موقوف و محتوم فما کان من محتوم
امضاه و ما کان من موقوف فله فیه المشیة یقضی فیه ما یشاء و ظاهراً محتوم عبارت است
از مقدراتی که لابشرط مقدر شده و اما موقوف عبارة است از مقدراتی که امضای آن موقوف
و منوط است بر افعال اختیاریه عباد و امور موقوفه را در کتاب محو و اثبات مینویسند مثلاً
مینویسند که عمر فلانی سه سال است و ملائکه آن را چنان میدانند ولی در واقع شرط آن قطع رحم
یا عدم صله آن بوده است و خداوند بجهة بعضی مصالح از ملائکه پنهان داشته و در لوح محو و اثبات
ننوشته و چون آن شخص باختیار خود صله رحم کند خداوند سه سال را بعینه از آنکتاب محو میکند
و بجای آن سی و سه سال مینویسد اما آنچه در کتابی که نام آن ام الکتاب است شرط و مشروط را باهم
نوشته مثلاً نوشته است که فلانی صله رحم خواهد کرد و عمر او سی و سه سال خواهد شد چنانکه از رسول خدا
منقول است که فرموده است بدرستی مرد صله میکند رحم خود را در حالتی که از عمر او باقی نماند مگر سه
سال یا کمتر پس دراز میکند خدا عمر او را تا سی و سه سال و بدرستی مرد قطع میکند رحم خود را در حالتی
که از عمر او سی و سه سال باقی باشد پس ناقص میکند آن را خدا تا سه سال مؤلف گوید از این قبیل
اخبار در خصوص صدقه و دعا نیز بسیار وارد است کقولهم ع الدعاء یرد البلاء و قد ابرم ابراماً و قوله
فی خصوص الصدقة و از جمله آنچه دلالت بر مدعا دارد خبری است که نقل کرده ایم آن را در کتاب
شرح اربعین خود مسنداً از شیخ الطایفه با سند بسیار صحیح از ابی حمزه ثمالی میگوید عرض کردم بحضرت
ابی جعفر ع که بدرستی علی میفرمود تا هفتاد سال ایام بلا است و میفرمود که بعد از بلا و رخاء گشایش است

یعنی هفتاد سال گذشت و ما گشایشی ندیدیم پس فرمود ابو جعفر ای ثابت بدرستی خدا تعالی این امر را موقت کرده بود در هفتاد سال پس آنگاه که کشته شد حسین ع سخت شد غضب خدا بر اهل زمین پس بتاخیر افکند آنرا تا یکصد و چهل سال پس ما حدیث گفتیم بشما شما حدیث را فاش نمودید و پرده سر آنرا کشف کردید پس بتاخیر افکند آنرا خدا و قرار نداد آنرا وقتی نزد ما و یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب باید دانست که ظاهر امر اول از این امر ظهور رحمت حق و فرج آل محمد میباشد و مبداء تاریخ هفتاد سال از حجاب رسول خدا ص است و احتمال میرود که از اول بعثت شده باشد و بنا بر آن نهایت آن مدت تقریبا با سال شهادت حضرت سید الشهداء ع موافق آید زیرا که شهادت آنحضرت در سال شصتم و یا در سال شصت و یکم از هجرت واقع شده و حضرت رسول ص در سال یازدهم یا سیزدهم از بعثت هجرت کرده و احتمال ضعیف میرود که مبداء آن از هجرت رسول خدا ص بوده باشد یا از روزیکه حضرت امیر ع این حدیث را نقل فرموده و اظهر این احتمالات در نزد حقیر احتمال ثانی است و از این معلوم میشود که شهادت حضرت حسین ع نیز حتمی نبوده است زیرا که حتمی بودن آن با تقدیر فرج در سال هفتادم منافی میباشد خواه مبداء آن را از بعثت گیریم یا غیر آن زیرا که وقوع فرج در سال هفتادم موقوف بر عدم وقوع شهادت بوده است و مجرد اناطه با فرض عدم امکان تغییر مناط لغو باشد پس مردمان با سوء اختیار آنحضرت را کشته اند و اگر چنان بود ممکن بود که آنحضرت در آن سال شهادت در سریر سلطنت حقه بنشیند و چون خلایق از نصرت آن بزرگوار تقاعد نمودند و آنحضرت کشته گردید خدا بر اهل زمین غضب کرد و فرج آل محمد را که موجب فرج خلایق بود تا یکصد و چهل سال بتاخیر افکند و اذاعه احادیث یعنی نشر اخبار که منافی تقیه بوده اند یا شامل بر اسراری بودند که عقول ناقصه از تحمل آنها عاجز بودند باعث شده بر اینکه آن کار را آن قدر بتاخیر افکند که در نزد ائمه وقت معینی برای آن قرار نداده و تلاوت آیه یمحوا الله الخ در آخر

الامر

اعلام میرسانند که باز تاخیر و تقدیم این کار ممکن است و این منافی نیست با آنکه انبیا و ائمه از غیبت حضرت حجة عجل الله فرجه خبر داده اند زیرا که خداوند عالم نتیجه افعال اختیاریه مکلفین را با ایشان خبر داده است و ممکن است که بگوئیم خداوند عالم مشروط را که تاخیر فرج و غیبت امام ثانی عشر بوده است خبر داده و شرط آنرا که عبارت از قتل حسین ع و اذاعه بوده است از ایشان پنهان داشته و پس از وقوع شرط به ائمه فهمانیده که شرط تاخیر فرج این دو بوده است و هم باید دانست که اذاعه را طرف مقابل قتل حضرت حسین ع بلکه بالاتر از آن قرار داده وجه آن شاید آن باشد که اذاعه باعث شهادت چندین امام معصوم گردید زیرا که منشاء عداوت خلفای جور با ائمه ع همان اذاعه شد چون شنیدند که آن بزرگواران خلافت ایشان را باطل میدانند و شیعیان خود را وعده میدهند که از ما نیز [illegible] و کسی از ما با تیغ خروج خواهد کرد و سلطنت تمامی سلاطین بدست او محو خواهد شد پس هر یک از خلفا در عهد خود احتمال خروج در حق امام معاصر خویش داده و در صدد قتل و دفع او شده بلکه سبب اضطرار امام دوازدهم هم بر غیبت نیز همان اذاعه شد زیرا که خلفا دانسته بودند که نباید روی زمین از حجة خالی باشد و بدان سبب مخدرات خانه امام حسن عسکری ع را تجسس میکردند و امام زمان را جستجو مینمودند چنانکه اگر با چشم تامل در محاورات خلفا با حضرات ائمه ع بنگری خواهی دید که دست آویز خلفا همین معنی بجهة است چنانکه منصور دوانقی بحضرت صادق علیه السلام میگفت که تو چنین و چنان گفته و حضرت موسی ع را هرون الرشید میگفت که تو چنان گفته یعنی سخنانی که مشعر بدعوی خلافت حضرت هم سوگند میخورد که خبر ندارم در آخر بعد از آنکه زمانی دراز بپا ایستاده بود فرمود توقع دارم که اذن بدهی بشره من بر بشره تو مساس کند چه جدم فرموده است که چون دو ذی رحم با یکدیگر ملاقات نمایند خون قرابت بحرکت آید و غیض ایشان بر یکدیگر ساکت گردد آنگاه اذن داد پس حضرت او دست او گرفت و چون قدری گذشت هارون دست بگردن آنحضرت کرد و از جهة آن

بدگو

بوده و هر آنچه خواهد شد تا روز قیامت آیا نبود و آنها در علم خدا تغیّر و تبدّل نمیشود پیش از آنکه خلق را خلق
کرده باشد و صدوق ره در کتاب توحید میگوید نیست بدا آنچنانکه جهال مردمان میگویند که آن بدا از
ندامت است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و فرموده بعد از کلامی که دارد و هر کس قایل شود که
خدا چیزی را میداند مگر بعد از شدن آن پس بتحقیق کافر شده است و فاضل کراجکی در کنز الفواید میفرماید
بدان ایدک الله تعالی بدرستی اصحاب ما برخلاف متکلمین قایلند بر بدا و برای شان الشبهة قایل شدن
بر آن کلامی و با ایشان است در این خصوص آثاری و بتحقیق تشنیع نموده آنرا ازیشان مخالفان
شان و عیب گرفته بر ایشان مناظران ایشان و جز این نیست که آنرا قبیح شمرده اند بجهة گمان
کردن شان که قول با آن مؤدی میشود بر قول باینکه خدا تعالی عالم میشود و بر بدا آنچه را که نمیدانست
پس با وجود تصریح اینچند نفر از رؤسای مذهب امامیه برخلاف آن معنی که فخر رازی گفته شبهه
نماند که این مرد محض با خیال خود بدا را معنی کرده و بمناسبت اینکه امامیه ربدا قایلند آن معنا را
که خود تصور کرده بر ایشان نسبت داده و حال آنکه بدا به آن معنی که ما میگوئیم اهل قرآن را چاره
نیست مگر اینکه باید آن را تجویز کرده بر آن قایل شود زیرا که ما میگوئیم معنای بدا آن است
که آنچه از مقدرات الهی بر مخلوقات پوشیده بود ظاهر میشود مانند اینکه تحویل قبله از بیت المقدس
بسوی کعبه بر مردمان پوشیده بود و نمیدانستند که خدا قبله را از بیت المقدس بر کعبه محول خواهد
کرد پس آنگاه که باستدعای رسول خدا آیه نازل شد که قد نری تقلب وجهک فی السماء
فلنولینک قبلة ترضاها فول وجهک شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره این حکم که
بر ایشان مخفی بود ظاهر گردید غایة اینکه این قسم بدا را نسخ مینامند و همچنین است در قضیه ذبح حضرت اسمعیل
حضرت خلیل نمیدانست که برای حضرت اسماعیل فدیه خواهد آمد و چون فدیه آمد این معنا که
بر او مخفی بود ظاهر گردید و حضرت عیسی ع از مرگ عروس خبر داده بود و نمیدانست که شرط مرگ او

علم

بزرگوار بوسید و عرض کرده است غنی و راست گفت جد تو خون فراست من بحر گشت آمده آه لیشید
در میان ابطلون و حضرت موسی ع اتفاق افتاد آن را بود آمدن در میان یزید و حضرت علی بن الحسین ع بهیچ فرق
گویا نبوده که آن طوق بر قتت نیامد حالی آنکه در آن حال بر گردن حضرت موسی زنجیر نبود و حضرت
سید سجاد ع بسته بزنجیر در پیش روی یزید ایستاده بود و میفرمود ما ظنک برسول الله لو رآنا علی هذه

الحالة الخ — الثامن و ثمانون

المجلس الثمانون باذن ربهم من کل امر

بدانکه بدا بر وزن رمی ماضی یبدی بر وزن یرمی میباشد و معنی آن ظهر و قولهم بدا فی الامر ای ظهر له ما
خفی و بالبداهة این معنی در علم خدا تغیّر و تبدّل متصور نیست زیرا که علم خدا محیط است و تغییر بردار نیست و دانش
خدا معرض حوادث نمیشود و از حالی بحالی مبدل نمیگردد و هر کس نسبت بعلم خدا قائل بدا باشد با
لضروره کافر است زیرا که جهل را بر او تجویز کرده است و دانش او را متغیر دانسته است و ازین
معلوم میشود که آنچه فخر رازی نسبت آن را بجماعت امامیه داده است افترای محض است چه او گفته ائمه
اثنی عشریه وضع کرده اند قول بر بدا را برای شیعیان خود پس آنگاه که گویند که خواهد شد برای شان
کاری پس از آن نمیشود کار موافق آنچه خبر داده اند گویند خدا را بدا واقع شد در آن پس از آن گفته در
تغیر قول و تتمه یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب بعد از کلامی طویل و در ضمن گفته اند که بدرستی
بدا جایز است بر خدا و آن عبارت است از اینکه اعتقاد کند چیزی را پس از آن ظاهر شود بر او که بدرستی
کار برخلاف آن چیز است که اعتقاد بر آن کرده و تمسک کرده اند در آن بقوله یمحو الله ما یشاء انتهی
و من نمیدانم که این مرد از کدام مدرک نسبت این قول را بر ما داده و حال آنکه حضرت صادق ع
در صحیحه منصور بن حازم میفرماید آنگاه که منصور از آنحضرت پرسیده آیا میشود امروز چیزی در علم خدا
که دیروز نبوده فرمود نه هر کس این را گوید پس خدا او را خوار کند عرض کردم آیا تو چنان نمی‌بینی در هر آنچه

قوم متفق است و مسلمانان که از مدینه بقصد مکه بیرون شده بودند مضطرب شدند که در حدیبیه هم بهیات
خود داخل خواهند کرد و مراجعت خواهند نمود و چون در حدیبیه کار بمصالحه و مراجعه انجامید امر مخفی بر ایشان
ظاهر شد و همچنین هنگامیکه رسول خدا صلعم از مرگ یهودی مضطرب خبر داد حاضرین را پوشیده بود اینکه
مرگ او مشروط است باینکه صدقه ندهد و چون یهودی مراجعت کرد مقدمه که در نزد ایشان مجهول
بود بر ایشان ظاهر گردید علاوه از اینها قرآن مشحون است از اینگونه آیات که فلان قوم اطاعت
کردند و ما ایشان را رستگار نمودیم و فلان قوم مخالفت نمودند و ما ایشان را هلاک کردیم و فلان
جماعت توبه نمودند و تضرع و زاری کردند و ما بلا را از ایشان رفع نمودیم مانند قصهٔ قوم یونس و امثال
آنها پس از کلیه آیات و آثار و قواعد اسلامیت برمیآید که اعمال عباد در مقدرات خدا مؤثر است
و این لازم نگرفته که خداوند عالم نعوذ بالله جاهل باشد بلکه پروردگار کرده های اختیاریه بندگان
و نتایج آنها را پیش از ایجاد ایشان میدانست و میدانست که مثلاً ابوجهل باختیار خود کافر و اهل
جهنم خواهد شد و حضرت سلمان باختیار خویش مؤمن و مطیع شده و از اهل بهشت خواهد شد
و این منافی نیست از اینکه خدا برای بعضی مصالح و الطاف خود امرها که یا بر انبیا یا بر طبقهٔ رعایا پوشیده
دارد و بعد از وقوع کفر و طغیان از کافر و ایمان و اطاعت از مؤمن ظاهر شود که امروز بواسطه کرده
خود از اهل جهنم و این دیگری از اهل بهشت خواهد شد و پس از اینکه این مقدمه بدست آمد میگوئیم
بدا در که حکیم علی الاطلاق است برای بعضی مصالح در بعضی مقدرات مشروط را در لوح محو و اثبات
نوشته و شرط آنرا پوشیده داشته پس چون بخلاف آن شرط از من فیه التقدیر واقع شود
نوشته اولی را محو میکند و خلاف آنرا مینویسد و همچنان ملک از روی همان لوح پیغمبری همان
مقدر را خبر میدهد و آن پیغمبر از روی گفته ملک بقوم خود خبر میدهد و چون خلاف آن شرط
که در وقوع بود از من فیه التقدیر واقع شود آن نوشته تغییر یابد برای ملک و پیغمبر و قوم آنچه

پوشیده بود ظاهر گردد حاصل که تقدیر خدا قضایای ساریه بر عباد در امتناع است بر اعمال ایشان
و اگر نه لازم آید که ثواب و عقاب و تاثیر اعمال در دنیا یکسره باطل گردد و دعوت کردن خلایق
بر اعمال حسنه و تحذیر ایشان از معاصی لغو و بیفایده باشد و این عقیده مخالف کلیه آیات و آثار
سالفه و لاحقه است پس اگر مثلاً شخص صله رحم کند عمر او را دراز مقدر کند و اگر قطع رحم کند کوتاه عمر میشود و
اگر اطاعت کند خدا او را از سعدا و الا از اشقیا باشد و همچنین اگر کسب کند مثلاً وسیع الرزق و اگر نه
تنگ روزی گردد و اگر اخلاق خویش را تهذیب کند محبوب القلوب و الا مبغوض مردمان مقدر
میشود و همچنین چون ما ارباب مذهب امامیه میدانیم در اعمال خود فاعل مختار میدانیم پس اعتقاد کرده ایم
که ممکن است طالح باختیار خود صالح و صالح طالح گردد و ملائکه باقتضای اعمال حاضره شان در
لوح محو و اثبات مقدراتی دیده باشند ولی از این بیخبر باشند که در آتیه اعمال خود را تغییر خواهند
داد و بدانواسطه خداوند هم مقدرات راجعه بایشان را تغییر خواهد داد حاصل که موضوع بدا
اعمال عباد است پس در صورتیکه مؤمن در ایمان و کافر در کفر مجبور نباشند قهراً باید امکان
تغییر در حق ایشان متصور و مفروض باشد و همچنین اعمال صالحه و طالحه نیز از این قبیلند و چون تغییر
سبب مفروض شد قهراً تغییر مسبب نیز باید ممکن و مفروض باشد و نمیشود که خلایق هم مانند خدا
علمشان محیط گردد پس میشود که خلایق باقتضای اعمال حاضره در حق شخصی اعتقادی کنند و بعد از
آن عمل او تغییر یابد و خلاف معتقدشان بر ایشان ظاهر گردد این است که فرموده اند که خدا را عبادت
نشده است باچیزی مثل بدا زیرا که اگر مقدرات خدا بدا بردار نبودی دیگر عبادتش را فایده
باقی نمیماند بلی عامه که غالباً در اعمال عباد بجبر قائلند انکار بدا با مذهب شان موافق آید و باید دانست
که احاطه علم خدا بر ما تقدم و ما تأخر و عدم امکان تغییر در آن منافی آنچه ذکر شد نیست زیرا که علم خدا
تابع معلوم است نه معلوم تابع علم و بعبارة اخری احاطهٔ علم خدا که عین ذات او است بر مخلوقات

و کرده‌ها

وگرد با ایشان ایشانرا مجبور نمیکند بر خیر و یا بر شر و همچنین بر استقامت بر یک حالت و در مجلس سابق
واضح گردید که تقدیر خدا یعنی نوشتن امور آینده را در الواح آسمانی بر دو نوع است یکی موقوف است
یعنی مشروط است باشرایطی که اختیار آنها در دست بندگان است و دیگری محتوم است یعنی
لابشرط است غایة اینکه مقدرات موقوفه را اجب تغیر افعال مقدر فیهم تغییر میدهد تا اینکه
ادخل او وقع باشد در حث و ترغیب مکلفین در اعمال صالحه و تحذیر ایشان از معاصی و گناهان زیرا که
دیدن با چشم موثرتر است از شنیدن با گوش مثلا اگر رسول خدا صلعم باصحاب خود خبر میداد که این
یهودی اگر امروز صدقه ندهد خواهد مرد ولی چون صدقه خواهد داد نخواهد مرد و این در دل عوام آنقدر
اثر نداشت ولی چون اول از مرگ او خبر داد که کاری بود فی حد ذاته بیرون از امکان نبود زیرا
که او در صدقه دادن مجبور نبود و بعد از آن با چشم دیدند افعی زیر سر فرها خوابیده و دانستند صدقه
دادن مرگ را از او دفع کرده بر حسن ثمر صدقه بیشتر معتقد شدند با جمله از ما تقدم معلوم شد که
بدا بالنسبة بقوس صعود و ذات خدای ممکن نیست بلکه در قوس نزول نسبت بممکنات است. بدا حاصل
میشود و اینکه انبیای سلف بدا را نمیدانستند مگر بعد از وقوع جای انکار و اشکال نیست چنانکه حضرت
خلیل قضیه فدیه را در ذبح اسمعیل نمیدانست بلی اشکال در این است که محمد و آل محمد نیز چنان
نبودند یا نه و مشهور این است که ایشان نیز بدا را نمیدانستند مگر بعد از وقوع و زیادة و نقصان
در علم ایشان از این راه است ولیکن مستفاد از اخبار و جمع میان آنها آن است که آن بزر
گواران بدا را هم قبل از وقوع میدانستند ولیکن مأذون بر اظهار آن نبودند مگر آنگاه که از جانب
خدا اذن در اظهار برسد و همچنان پیش از اذن خدا مأمور بر عمل کردن بمقتضای آن علم نبودند
این تفصیل از روایات متعدده در خصوص معنی ازدیاد علم ایشان در لیالی قدر و شبهای جمعه ذکر
کردیم مستفاد میشود با وجود این چون اثبات اینمعنی بر خلاف اصل و ظواهر معتبره است لذا حکم بر این

مطلب مشکل است و بهتر است که این مسئله را بخود آن بزرگواران واگذاریم چنانکه خود ایشان تصریح
نکرده اند بر اینکه ما بدا را میدانیم یا نه تصریح بر آن نکنیم بلکه در بعضی اخبار تصریح شده است که ما بدا را
نمیدانیم و ظواهر افعال ایشان نیز خالی از این معنی است چنانکه حضرت سید الشهداء ع اگر چه بعضی از شهادت
خود خبر میداد ولی باز از اسباب ظاهریه دست بر نمیداشت حضرت مسلم را بکوفه میفرستاد و قبل از
ورود بکربلا ببصره و کوفه کاغذ نوشته استنصار مینمود و هنگام ملاقات با حر در جستجو بود که بلکه خود را
بقریه برساند که برای اهل بیت طهارت مأمن باشد و بعد از ابتدای جنگ مکرر اتمام حجت مینمود و
مینمود معین است اگر بطریق جزم بی احتمال بدا میدانست که مراجعت خواهند گشت و این تشبثات فایده
نخواهد داد و پس در آنکارها چندان فایده مقصود نمیشد بلکه ظاهر آن استنصارات میرساند که مگر
شمر و عمر بن سعد مانند حر منصرف بشوند چه اگر چنان باشد باید ایشانرا مجبور در شقاوة بدانیم فافهم
و تامل و الله العالم بحقیقة الحال و انا الملتمس منک الدعاء

المجلس الواحد و الثمانون سلام هی حتی مطلع الفجر

باید دانست که در معنی سلام هی وجوهی گفته شده اول اینکه ما هی الا سلامة یعنی نیست آنشب
مگر سلامتی یعنی تقدیر کرده نشود در او الا سلامتی و خیر بخلاف شبهای دیگر چه در غیر آن هم بلیه و هم
معصیت قضا کرده میشود و هم سلامتی یا نیست آنشب مگر سلام بجهة کثرت سلام ملائکه در این شب
بر قاعد و قائم و راکع و ساجد اهل ایمان و یا اینکه سلامتی است آنشب از شیاطین و وساوس ایشان
چه در این شب ممنوع باشند که ضرری بکسی برسانند تا اینجا ماخوذ از منهج الصادقین است و همین مناط
حصر تقدیر در آن شب بر خیر و سلامتی منافی است با ظاهر قوله من کل امر و آنچه مستفاد شد از اخبار
مقام زیرا که از اخبار معلوم میشود که در آنشب در حق بعضی خیر و در حق جماعتی شر مقدر میشود و نامیدن شب

باسلام

بسلام بنابه تفسیر ثانی از قبیل نامیدن ظرف بنام مظروف است و مؤید این قول است آنچه وارد شده
از کثرت نزول ملائکه در آنشب و بسیاری سلام کردن ایشان بر مؤمنین و بنابراین قول در آیه شعاری
باشد بر فضیلت سلام دادن زیرا که خدا شب قدر را مدح کرده است باوقوع سلام دادن و از آن تعبیر
معلوم میشود که سلام دادن در نزد پروردگار کاریست پسندیده چنانکه در بعضی اخبار وارد است که کسی در
سلام بر رسول خدا صلعم سبقت نکرد بلکه آن بزرگوار اول سلام میداد و اینکه در حدیث کسا سلام دادن
حضرت امیر ع و حسنین ع و فاطمه ع و جبرئیل ع ذکر شده و جواب رسول خدا صلعم مذکور نشده بعید نیست که بگوییم
رسول خدا صلعم سبقت بر سلام کرده و تسلیمات ایشان در جواب سلام او واقع شده پیغمبر باید تا زنده ام چند
صفت را ترک نخواهم کرد از جمله سلام دادن بر کودکان است و در شرع اسلام بهتر است که عالی بر دانی
و راکب بر راجل در سلام سبقت نماید اما آقایان این زمان از همه کس متوقع سلامند بلکه قانع نمیشند مگر بتعظیم
و کرنوش کردن و غالباً جواب سلام فقرا و مساکین را نمیدهند پیغمبر باید بچند کس سلام ندهید بر یهود
و نصارا و مجوس و شارب الخمر و دیوث و عشار و متخلی و کسی که در حمام باشد و کسی که مشغول نماز است
که اظهر کراهت سلام دادن بر مصلی است کما حققناه فی شرحنا لشرایع الاسلام باری در خبر است وارد باید
بر همه کس سلام داد خصوصاً بر فقرا و مساکین که فرموده اند چه خوبست کردن کرفتن فقرا بر اغنیا
از راه توکل کردن بخدا و چه خوب است تواضع کردن اغنیا بر فقرا از راه تذلل بر خدا و قول
ثالث نیز موافق است بار وایاتی که در ممنوع بودن شیاطین در ماه رمضان وارد شده و بنا
بر آن ممکن است که تحدید سلامتی با طلوع فجر از راه تعمیم سلامتی از وسوسه و اضرار ایشان بوده باشد
به اینمعنی که شیاطین در همه ماه از وسوسه و در خصوص آنشب از وسوسه و اضرار ممنوع باشند پس
این قسم سلامتی که سلامتی خاصی است تنها تا طلوع فجر آنشب بوده باشد و ممکن است که گفته شود
در آنشب از اول تا طلوع صبح خیر و سلامتی و سلام است بر حجة خدا ع از آل محمد ص زیرا که سوره در حق

ایشان نازل شده چنانکه صاحب ارشاد القلوب نقل کرده در معنی سلام هی آه گفته تحیه ایست که برای امام ع داده
شود تا آنگاه که صبح طلوع کند و از کافی نقل کرده که حضرت صادق ع در معنی آیه فرموده یعنی سلام میدهد
بر تو یا محمد ص ملائکه من و روح من با سلام من از اول آنگاه که هبوط کنند تا طلوع صبح و از دعای
آنحضرت که برای دخول ماه رمضان میخواند نقل کرده که سلام دائم البرکة الی طلوع الفجر علی من یشاء من عباده بما
احکم من قضائه و از همه اینها بر آید که سلام در آنشب یا سلامتی آن مخصوص حضرت حجة عصر است
که حضور مبارکش محیط ملائکه و روح است و سلام دادن ملائکه یا سلامتی آنشب بر سایر مؤمنین
بالتبع است باینمعنی که بغیر اهل ولایت که بر امامت ائمه ع معتقد میباشند سلام نمیدهند پس اختصاص
ایشان بر این تشریف بجهة ولایت آل محمد ص میباشد چنانچه نوال جمیع شرایف و درجات کمال
دینوی و اخروی نیز در حق تمام خلایق از برکت ولایت ایشان است و کسی که موالی ایشان
نباشد عملی از او قبول و نه اور استحقاق نوال شرافتی میباشد چنانکه رسول اکرم ص فرموده که اگر بنده
در میان رکن و مقام بمقدار عمر دنیا صائم النهار و قائم اللیل باشد تا آنگاه که چون چوب خشک باشد
ولی در دل او محبت برادرم علی ع نبوده باشد خداوند او را در آتش خواهد افکند و این همه عبادت
او ثمری برای وی نخواهد داد و نعم ما قیل من لم یوال فی البریة حیدرا سیان عند الله صلی ام زنی خلاصه
آنکه همچنانکه روح در بدن انسان باعث حیاتست و اگر آن نباشد همه چیز بدن گندیده و فاسد گردد همچنین
جمیع شرافتهای دنیا و آخرت در حق انسان ولایت آل محمد ص است که اگر از او نشده باشد هر چیزیکه باعث
شرافت و سعادت اهل ولایت است در حق او باعث خزی و شقاوت باشد پس شب قدر که ملائکه
آن بر اهل ولایت سلام میکنند و آنشب برای شان یکپاره رحمت و سلامتی است برای مخالفین و
موالیان اعدای ایشان ملائکه در آنشب لعنت میکنند و آنشب برای شان اسباب خزی و شقاوت
میباشد و در روز قیامت باعث حسرت و ندامت خواهد شد آنگاه که می بینند شیعیان آل محمد را

گر از برکت موالاة ایشان بواسطهٔ عبادت لیالی قدر چگونه مستحق مثوبات اخروی و حط ذنوب
گردیده و در درجات رفیعهٔ بهشت جای کرده‌اند پس لازم است که قدر این سعادت و
نعمت عظمی را دانسته و در شکرگذاری آن قصور نکنیم و بواسطهٔ اصرار در معاصی و مسامحه در توبه
کار خود را بجائی نرسانیم که خدا نکرده نور ولایت از دل ما زایل گشته و با عداوت آل محمد از دنیا
رفته باشیم زیرا که در اخبار وارد است که معصیت کاری و عدم تدارک با توبه کار شخص را
بجائی میرساند که از دنیا با عداوت آل محمد بیرون رود در هنگام جان دادن ملائکه عذاب در صورت
مردگان او در سر بالینش حاضر میشوند محتضر با ایشان گوید چاره بمن چیست که اینک در سکرات
مرگ میباشم در جواب میگویند که مرگ را چاره نیست لیکن ما آمده‌ایم که بتو خبر دهیم آنکه حق با
علی نبوده است بلکه وصی و خلیفهٔ رسول خدا صلعم غیر او بوده‌اند نعوذ بالله از خدعهٔ این امتحان بیرون
نتوان شد مگر بواسطهٔ تقوی و توفیق خداوند قال تعالی والعاقبة للمتقین و میفرماید والله ولی المؤمنین
اگر متقی و مؤمن بوده باشی حسن عاقبت را درک خواهی کرد و خداوند توفیق خود را از تو بریده
نخواهد داشت و ترا بر سر خود نخواهد گذاشت والا پناه بر خدا اعجبا که شیطان اسبابی فراهم کرده است
که هر دم گناهکاری و ترک واجبات را ابداً منافی ولایت و محبت محمد و آل محمد نمیدانند
بلکه محبت ایشان را واسطهٔ تجری در معصیت قرار داده‌اند و حال آنکه اصل معنی ولایت سلطنت است
و اهل ولایت کسی است که فرمان بردار ایشان باشد چنانکه رعیت شدن سلطان معنی اش
آن است که خود را در تحت فرمان آن سلطان بداند و در کمون همیشه فرمان بردار باشد مگر گاهی که
مقتضی خارجی او را از طبیعت اصلی بیرون کند نه اینکه بعنوان اینکه من رعیت سلطانم ترک اطاعت
او را کردن دیگر بمن لازم نیست و هم معین است که سلطنت ایشان راجع بر امر و نهی در حلال و
حرام و واجبات و مستحبات و مکروهات است نه مانند این سلاطین که اوامر و نواهی ایشان راجع

با مور دنیا میباشد پس کسیکه در اوامر و نواهی خدا خود را آزاد بداند و در بند قیود شرعیه نباشد نمیدانم
دیگر در چه موضوع بنا دارد که فرمان بردار ایشان باشد و حال آنکه آن بزرگواران بغیر از امر و نهی الهی امر
و نهیی ندارند زیرا که در میان خدا و ایشان در اینمقام هیچ دوئیت نیست و معنی امامت شان نیست
مگر راهنمائی در اوامر و نواهی خدا پس کسیکه در اوامر و نواهی خدا فرمان بردار و تابع ایشان نیست
گاه خود را رعیت ندانسته و بر سلطنت ایشان انقیاد ندارد بلی ممکن است که شخص بنای اصلی او آن
باشد که باید مطیع باشم ولی گاه گاهی بواسطهٔ موانع خارجیه از خوی خود بیرون شود و مخالفت نماید ولی
بار دیگر متذکر و پشیمان باشد و نفس خود را مذمت نماید پس در اینصورت البته بواسطهٔ محبت و ولایت
شان گناه او آمرزیده میشود یعنی توبهٔ او قبول میشود زیرا که در او مقتضی بر مغفرت هست بجهة اینکه
رعیت آل محمد است و معنی اینکه گناهان دوستان ایشان آمرزیده میشود آن است که چون
دوستان استحقاق مغفرت را دارند پس توبهٔ ایشان قبول میشود بخلاف آنانیکه دوستدار ایشان نباشند
توبهٔ ایشان قبول نباشد مگر گاهی که ولایت ایشان را قبول کنند چنانکه حضرت امیر المؤمنین میفرماید
ایها الناس دینکم دینکم فان السیئة فیه تغفر و الحسنة فی غیره لا تقبل و اینکلام راجع است بر حکم
وجود شرط قبول و عدم آن که در غیر اهل ولایت چون شرط قبول نیست پس حسنات ایشان قبول
نمیشود بخلاف اهل ولایت که حسنات ایشان قبول میشود و معاصی شان هم با توبه و تدارک
مغفور گردد و الا معنی حدیث آن نیست که اهل ولایت آزادند و معاصی شان بی توبه آمرزیده
میشود حاصل که معنی همهٔ آن اخباریکه در فضیلت دوستداری آل محمد وارد شده آنست
که در دل شخص تا محبت ایشان نباشد گناه او آمرزیده نمیشود و اما با وجود محبت شان معصیت ضرر
ندارد زیرا که چاره بردار است و ممکن است با توبه آمرزیده شود با اینکه وجود نور ولایت در دل
که عبارت هست از اعتقاد بر سلطنت شان لازم گرفته که شخص در نافرمانی خود قهراً اقدام نمیکند

بلکه با چار پشیمان شود و عزم بر عدم عود نماید و توبه را غیر از این معنی نیست پس اعتقاد بولایت شخص را
مقهور بتوبه متمم چنانکه حر بن یزید ریاحی چون بر ولایت آل محمد ع قایل بود اگرچه در اول از حب
ریاست او را انجا از راه بیرون کرد ولی در نهایت کار تهراً پشیمان شد و متذکر گردید از اینکه
یاری امام زمان واجب و شهادت در راه او باعث سعادت ابدیه است پس از ریاست
دنیا دست کشیده رو بدرگاه امام ع کرده آمد تا خود را بر پای امام غریب افکند و عرض کرد هل لی
من توبة حضرت فرمود بلی توبه تو قبول است چون میدانست که در دل او نور ولایت هست
که از اثر همان نور توبه اول پسر خود را فرستاد و چون او را از اسب در افکندند بدن او را برداشته
آورد بعد بپای امام افکنده عرض کرد ارضیت عنی یا ابن رسول الله ص بعد از آن خودش عازم
میدان شد گویند از امام ع خواهش کرد که بآن هنگام جان دادن بر سر بالین من تشریف
آوری چون او را از اسب افکندند پس امام ع مظلوم آمد ببالای سر او و سر او را بر کنار گرفته
و خون چشمهای او را پاک می کرد و مرثیه میخواند لنعم الحر حر بنی ریاح صبور عند مختلف الرماح
الخ ولی ای شیعه هزار افسوس که کسی نشد که هنگام جان دادن آن غریب مظلوم بر سر بالین
او بیاید مگر دشمنان بی رحم از قبیل شمر و سنان و خولی لعنهم الله که هر یک جراحتی بر آن غریب
میزدند الخ التماس دعا دارم راقم هکذا

المجلس الثانی والثمانون سلام هی حتی مطلع الفجر

مستفاد از لغت عرب و محاورات ایشان آنست که اصل معنی لیل همان ظلمه است و شب را
لیل گویند بجهت ظلمت آن کما فی قولهم اللیل الالیل یعنی سخت تاریک قال الزمخشری یا من جوب
ذا السود خر حنادس فی ظلمة اللیل البهیم الالیل و معنی لیل ظلمانی تر است و بدینمناسبت که لیل را اطلاق

شب نموده اند بواسطه کثرت استعمال لیل نام شده است بشب و بنا بر این از اول مغرب تا
طلوع آفتاب شب است غایة اینکه شارع مقدس ع مقداری از آن را مخصوص کرده برای
عبادتی نه اینکه با طلوع فجر شب تمام شده و روز داخل بشود و در قوله احل لکم لیلة الصیام الرفث
تا آنجا که میفرماید وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض الخ اشعار است بر این چه اگر بعد الفجر از شب
نبودی حاجت بر تقیید تحلیل افطار با طلوع فجر نداشت و اینکه در بعضی اخبار وارد است که ما بین الطلوعین
نه از شب است نه از روز منافی آنچه گفتیم نیست زیرا که آن ناظر است بر اینکه آن ساعت حکم مخصوص
دارد پس از شب نیست باعتبار اینکه اعمال مخصوصه شب را در آن توقف واقع نتوان کرد تا اینکه
از روز نیست پس بجهة آن است که هنوز آفتاب طلوع نکرده و در ارشاد دیلمی دیده ام در روایتی
تصریح شده است بر اینکه آن ساعت از شب است و چون فعلا این خبر را نیافتم نقل نکردم و شاید
بعد از این در حاشیه نقل شود و بهر حال اگر شب را از غروب تا طلوع فجر بدانیم باید در تنصیف شب
همان مقدار را تنصیف کنیم و بنا بر اینکه وقت مغرب و عشا تا منتصف شب است بعد از آن آن هم نماز را
بعنوان قضا بجای آوریم و فتوی دادن بر این مشکل است زیرا که متبادر از نصف شب منتصف ما بین غروب
شمس و طلوع آن است و بهر تقدیر در این مقام خدا اینقدر نتیجه کرده سلامتی شب قدر را با سلام در آنرا
با طلوع فجر پس معلوم میشود که حکم لیلة القدر خیر من الف شهر با این قید مقید است و با عباده از اول شب
تا طلوع فجر ثواب احیای شب قدر درک میشود و ظاهر مراد از این فجر صبح ثانی است که صبح صادقش
میخوانند بدلیل انصراف بجهة اینکه از فجر اول تا فجر ثانی بموجب نصوص معتبره از اوقات شب است پس
بعید نباید که افضل ساعات شب از حکم شب قدر بیرون باشد و باید دانست که وقت سحر که عبارتست
از ثلث اخیر لیل افضل ساعات شب است و خداوند مؤمنان را بدان وصف فرموده که وبالاسحار
هم یستغفرون و روایات بسیار در فضیلت عباده و بیداری اسحار وارد شده و بعض از علماء نقل

کرده

گردد که حضرت امیر ؑ در ثلث اول از شب خواب میفرمود و در دو ثلث آخرین به تهجد و تلاوت مشغول
میشدند و هر شب هفتاد رکعت نماز میگذاردند و در این نمازها ختم کلام الله مینمودند و در هر سحرگاه ذکر او سبحانه
ورد آنسرور بود و فی الخبر فاذا کان السحر جلس للاستغفار و معین است که تخصیص وقت سحر بر استغفار بجهة
فضیلت آنوقت است پس میشود که در آنوقت فیوضات خدائی و سلام ملائکه از مؤمنین منقطع گردد و ممکن است
که گفته شود حتی در اینمقام برای انتهای غایة نباشد بلکه از قبیل قول شاعر است فلا والله لا یبقی اناس
فتی حتاک یابن ابی زیاد که محصل معنی آنش این است که کسی نماند حتی تو هم نمی مانی پس بنابراین معنی آیه این باشد
که شب قدر از اول تا آخر سلام است حتی طلوع الفجر یعنی صبح نیز سلام است و مؤید این است آنچه
در فضیلت وقت صبح و نماز بامداد وارد شده از جمله آنچه در تفسیر قوله تعالی و قرآن الفجر ان قرآن کان مشهودا
فرموده اند که ملائکه شب و ملائکه روز در آنوقت حاضر میشوند و نماز صبح را در آخر نامه شب و در اول
نامه روز مینویسند و در بعضی اخبار هست که آنوقت اشبه اوقات است بهوای بهشت که نه یکباره
تاریکی است و نه آفتاب در آن هنگام تابان است و مریضها در آنوقت تخفیف مییابند و جز احتضار را
در آنهم وجع ساکن گردد و مخصوصا بیداری مابین الطلوعین فضیلت بسیار دارد و باعث سعه رزق است
و دعا در آنساعت مستجاب است و عبادت آنوقت موقعیتی دارد و در خبر است که هر کس اول
صحیفه و آخر آنرا از عبادت بارتفاع شئون نماید خداوند آنچه را در مابین اول و آخر واقع شده برای او
بیامرزد پس از اینها بر میآید که مابعد صبح تا طلوع آفتاب هنگام فیضان فیوضات الهی است
در جمیع لیالی پس بعید است که الطاف خاصه الهی در آنساعت از شب قدر از مؤمنین بریده گردد
در ارشاد دیلمی از ابن مسعود نقل کرده که میگوید رسول خدا ص فرمود کافی است مرد را در نا امیدی
آنکه میخوابد همه شب را و دو رکعت نماز در آن نکند و خدا را ذکر نکند در آن تا آنگاه که صباح کند
و گفته شد که یا رسول الله ص فلان شخص خوابید در شب گذشته از نماز شب خود تا آنگاه که صباح کرد فرمود

او مردی است که شیطان در گوش او بول کرده است و اخبار بسیار در مذمت خواب کردن
وقت سحر و مابین الطلوعین وارد شده است و البته شخصی که معتقد آخرت باشد و از چاشنیه محبت خدا
چشیده باشد در وقت راز و نیاز در غفلت نباشد منسوب بمولانا امیرالمؤمنین ع است الهی عقیق الحب لا زال
ساهرا ینادی و یدعو و المغفل یهجع بخلاف من و تو که توان گفت تمام عمر را بخواب رفته ایم و از
خواب بیدار نخواهیم شد مگر آنگاه که اجل از در برسد بهمین شب خیزی چه چیز است که خداوند عالم بسبب
آن مباهات فرماید رسول خدا ص فرمود که چون بنده برخیزد از خوابگاه خود در حالتی که گرانی خواب
چشمهای او را گرفته باشد برای اینکه خدای خود را بنماز شب راضی کند مباهات میکند خدا بر ملائکه
خود میفرماید آیا نمی بینید این بنده مرا از خوابگاه خود برخاسته و ترک کرده لذت خواب را بسوی آنچه
واجب نکرده ام آن را بر او شاهد باشید که بدرستی من آمرزیدم او را و فرموده رسول خدا ص استعانت
کنید بطعام سحر برای روزه روز و بقیلوله برای قیام شب و نخوابیده تمام شب را کسی مگر اینکه
شیطان بول میکند بر گوشهای او و میآید روز قیامت در حالتی که مفلس باشد و نیست کسی مگر اینکه
او را ملکی است که بیدار کند او را در هر شب از خواب دو دفعه پس میگوید ای بنده خدا برخیز تا
خدای خود را یاد کنی و در دفعه سیم اگر بیدار نشد شیطان بول میکند در گوش او و عایشه روایت میکند
که شبی رسول خدا ص از فراش خود برخواست و مشغول نماز و قرائت قرآن و گریستن گردید پس از آن
بنشست در حالتی که قرائت مینمود و دعا و گریه میفرمود تا آنگاه که فراغت جست به پهلوی خویش خوابید
و او قرائت و گریه میکرد تا آنگاه که اشکها خدین و ریش مبارک او را تر ساخت عرض کردم
یا رسول الله نه این است که بتحقیق آمرزیده خدا برای تو آنچه را که گذشته از گناه تو و آنچه را که
تاخیر کرده فرمود بلی لکن آیا من بنده شکرگذار نباشم پس ای برادر در جائیکه رسول خدا ص که ابدا
ساحت قدس او بآلایش تقصیر آلوده نشده بود باین نحو شبها بیدار باشد و مشغول گریه و عبادت

گردد

گرود باید من و تو که یکبار ه در دریای معاصی غرقیم آن سر بالین استراحت نگذاریم نه اینکه همه شب را
چون بهایم خوابیده را می له بعد از فجر را بیدار نباشیم و حال آنکه او آخر شب هنگام اجابت دعوات و قبول
عباد است چنانکه از حضرت باقر علیه السلام پرسیدند از وقت نماز شب فرمود آن عبارتست از وقتی که از
علام رسول خدا رسیده و که او فرموده بدرستی خدا را منادیست که ندا میکند در وقت سحر که آیا دعا کننده هست
که اجابت کنم او را آیا استغفار کننده هست تا بیامرزم او را آیا کسی هست که مسئلتی کند تا عطا کنم او را
پس از آن فرمود آن وقتی است که یعقوب ع مقرر کرده بود برای پسران خود که استغفار کند برایشان و آن وقتی است
که مدح کرده مستغفر کنندگان را در آن پس فرمود وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ بدرستی نماز شب در آخر شب
افضل است از اول آن و آن وقت اجابه است و نماز در آن هدیه مؤمن است بسوی پروردگار خود پس
زینت کنید هدایای خود را بجهت آنکه زینت کند جایزه‌های شما را پس بدرستی مواظبت بکنید بر آن گفت مؤمن
صدیق و از حضرت صادق منقولست که فرموده دروغ گفته کسی که گمان کند که او در شب نماز میگذارد و گرسنه
میشود در روز و در آنچه وحی کرده خدا بحضرت موسی هست که اگر بینی کسانی را که نماز میگذارند برای من در تاریکیها
و بحقیقت من خود را ممثل کرده‌ام پیش چشمهای ایشان و ایشان با من مخاطبه میکنند و حال آنکه من از مشاهده شدن
متنزهم و از حاضر شدن بری و متعززم ای پسر عمران بده بمن از چشمهای خود اشکها را و از بدن خود خضوع را پس آن
بخوان مرا در تاریکیهای شبها می‌یابی مرا نزدیک و اجابت کننده ای پسر عمران دروغ گفته کسی که میگوید دوست
میدارد و حال آنکه چون شب میرسد برو میخوابد از من مؤلف گوید اینها راجع به بیداری خلق شبها است پس از این قاعده ثواب
بیداری شب قدر معلوم میشود پس ای برادر نباید این عمر گرانبها را بغفلت و اشتغال شهیات نفس اماره بگذرانیم و حال
آنکه یک ساعت آن را درک مثوبات بسی عظیمه و مقامات بسی رفیعه توان کرد خصوصاً در شهور مخصوصه و لیالی و ایام مبارکه که
مخصوصاً خداوند عزیز آنها را وسیله نجات گناهکاران قرار داده پس چگونه میشود که شخص از مانند شب قدر غفلت کند و ساعتی
از ساعات آن را بخواب برود بلکه باید هر کس آن شب را درک کند از اول تا آخر از مناجات و عبادت

فراغت جوید چه در هر سال که شب قدر در رسد معلوم نیست که اجل چندان مهلت دهد که دیگر باره
او را درک کنیم پس شخص عاقل سعید آنچنان اوقات را بلکه تمامی ساعات عمر خود را غنیمت میداند زیرا که عمر سرمایهٔ
تجارت آخرتست و دنیا تجارتگاه اولیای خداست بسی سالها و ماهها و روزها و شبها را رسانیدیم که پنج میگذرد که من و تو
در زیر خاک خفته باشیم لمؤلفه بسی شب بسی روز و بس صبح و شام بباید که از ما نیابد نام همه خاک باشیم و در زیر خاک
روان از غم کرده با درد ناک کنونت که داری سر اختیار بنه سر بخاک در کردگار بکن ناله از غم جان خویش بیا
مگر راه درمان خویش که جز گریه و لابه بر کردگار نباشد علاجی برای ابرار چو متعین است که ما را انگمن ... که
اندوی استحقاق خود را از عذاب رهانیده و بدرجات عالیه برسانیم پس چیزی که در سلطان اجابت بدرگاه
خدا نائیده محمد و آل محمد را که عزیزان خدایند از روی اخلاص شفیع آورده طلب مغفرت کنیم چاره دیگر نداریم که هیچ
نشده است که کسی آن بزرگواران را از راه خلوص شفیع آورد و پس خدا از درگاه خود او را مأیوس بازگرداند و چه
بعضی روایات امیدواری شیطان هم بر اینست که روز قیامت بعد از آنکه خدا قسم خود را راست کرده او را در جهنم در
افکند آن بزرگواران را بجد اشفیع آورده نجات یابد معصوم میفرماید که از خواطر او میرود و خدا میگذارد که محمد و آل محمد را
شفیع در آورد و الا البته اگر خدا را با ایشان قسم دهد مستلتا و مقرون باجابت میشود ای برادر چرا باید چنان نباشد و حال
آنکه آن بزرگواران در راه خدا از هر آنچه داشتند گذشتند و هر گونه مصیبت را بر جان خود قبول کردند خصوصاً حضرت سید الشهدا
که جوانان و اطفال شیرخواره خود را در راه خدا قربان داد بحیثی که همه ایشان در پیش چشم او جان دادند بالا تر از آنها خواهران
و خواهران و زنان خود را در راه رضای حق باسیری داد و هر چند دختر نازپرورش حضرت سکینه عرض کرد بدر جان حالا که ترا خواهند
کشت و تن بکشته شدن دادی پس ما را بجوار جدمان مدینه بده در جواب فرمود لو ترك القطا لغفى و نام و حال آنکه قادر بود
ایشان را در طرفة العینی بمدینه برساند چنانکه آصف بن برخیا تخت بلقیس را در مجلس سلیمان حاضر کرد و حضرت صادق
جبرئیل را از مدینه بکوفه رسانید ولی آنحضرت چون میدانست که رضای حق در آنست که ایشان اسیر دشمنان باشند کما قال
ان الله شاء ان یراهن اساری صنوف المطایا مکشفات الوجوه پس ایشان را از آن ورطه نجات نداد و جماعت

بنی امیه با همان وصف که خبر داده بود آن مخدرات را اسیر کرده در کوچه و بازار کوفه و شام بگردانیدند
در حالتی که سر مبارک آن مظلوم از بالای سر نیزه بر حال ایشان ناظر بود الخ التماس دعا دارم

المجلس الثالث فی انا انزلناه الی سلام هی حتی مطلع الفجر

بدانکه آنچه ما در ضمن مجالس سابقه از تفسیر این سوره مبارکه و مطالب مناسبه بمعانی آن از اخبار ائمه اطهار مذکور داشتیم
همه آنها راجع بمعانی ظاهره آن میباشد و در این مجلس میخواهیم مختصری از معانی باطنه این سوره شریفه که از فرمایشات ائمه
طاهرین بما رسیده صحبت شود تا آنکه این کتاب مبارک از فواید راجعه بسوره قدر بهیچ جهه خالی نباشد بدانکه
حضرت کاظم علیه السلام در تفسیر باطن قوله تعالی حم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها
یفرق کل امر حکیم بموجب روایة کافی که در صافی هم منقول است بیکنفر نصرانی فرمود است که حم عبارتست
از محمد صلی الله علیه و آله و در کتاب هود است و آن منقوص الحروف است و اما کتاب مبین پس او امیر المؤمنین است
و اما لیله پس فاطمه است و اما قول او یفرق کل امر حکیم میفرماید بیرون آید از او خیر بسیاری پس مردی حکیم پس از
مردی حکیم الخبر و از تفسیر فرات بن ابراهیم نقل است که لیله در سوره انا انزلناه فی لیلة القدر عبارة است از فاطمه
زهرا علیها السلام که هر کس او را بحق بشناسد شب قدر را برای او بهتر است از هزار ماه پس میگوئیم که اولاً باید دانست
که اشتمال آیات قرآنیه به بعضی معانی مراده بحسب باطن منافاتی با معانی ظاهره آن ندارد زیرا که ظاهر و باطن هر دو
مراد خداوند است غایة اینکه ظواهر از برای اهل ظاهر و بواطن از برای اهل باطن نازل شده است و ثانیاً بحسب باطن
معنی قوله انا انزلناه فی لیلة القدر چنان باشد که ما قرآن را که اعظم است از نصف آن با تتمه آن در شأن حضرت فاطمه زهرا نازل
کرده ایم و چه چیز ترا دانا کرد که فاطمه زهرا چه چیز است یعنی شأن او اجل است از اینکه کسی او را بداند مگر با تعلیم خدا فاطمه
با حوی خود بهتر است از هزار ماه سلطنت بنی امیه بجهة اینکه سلطنت ائمه با نسل وی قایم خواهد شد نازل میشوند ملائکه و
روح القدس در خصوص او بعضی از برای خدمت کردن او و تایید او و حدیث گفتن از برای او چنانکه نزول ملائکه برای

خدمت او و نزول جبرئیل از برای حدیث گفتن از برای او چنانکه نزول [illegible]
حدیث گفتن برای او بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایات مستفیضه رسیده است و مصحف فاطمه که پیش ائمه هدی است
از تقریر جبرئیل بر آنحضرت جمع شده است یا اینکه ایمان آوردن بفاطمه و اولاد او سبب خیر بهمان شب قدر از هزار ماه است
و سبب سلامتی است آنحضرت در دنیا و آخرت برای مؤمنان تا طلوع صبح که کنایه است مراد از آن بحسب باطن زمان
ظهور امام ثانی عشر است باشد که چنانکه بواسطه صبح عالم از ظلمت شب رها میشود همچنین بواسطه ظهور آن بزرگوار از ظلمت جهالت و
ضلالت و ظلم مردمان زایل شده و تمام عالم از فیوضات آنذات با برکات روشن و نورانی گردد اللهم عجل فرجه و اجعلنا
من اعوانه و انصاره و باید دانست که معنی قوله سلام هی بنابر آنچه ذکر شد مناسبت دارد با حقیقی که شیعه ائمه از فاطمه
نقل شده از قول ایشان که فرمودند همانا فاطمه را برای اینکه شیعیان او از آتش جهنم جدا شده اند زیرا که حاصل هر دو آن باشد که حضرت
فاطمه سبب سلامتی شیعیان است از آتش جهنم در آخرت و سبب سلامتی ایشان است در دنیا از کفر و ضلالت زیرا که
ظلم شیعه از آتش از قبیل مسبب بسبب است کما فی قوله تعالی و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها چه نجاة دادن
خدا عبارت است از اینکه رسول خدا را مبعوث کرد و بواسطه او منار هدایت را نصب کرد و مردم را از بو خلید خویش دلالت فرمود
پس نصب هادی و بعثت رسول را که سبب نجات از آتش است ذکر نمود و نتیجه آن را که نجات از آتش است مذکور داشت
بجانست معنی فطمت شیعتها که فطم شیعه از آتش نتیجه آنست که آنحضرت سبب آن گردیده که روی زمین از حجة خدا خالی
نمانده و شیعیان بواسطه معرفت و هدایت کردن ایشان از ائمه مرضات خدا و تجنب از سخط خدا عز و جل از آتش نجات
یافته اند پس فاطمه زهرا سبب نشده است که شیعیان نجات یافته اند و از این تقریب واضح گردید که مجرد معرفت بحضرت
فاطمه سلام الله علیها در نجات از آتش کفایت نمیکند ما دامیکه اطاعت و فرمانبرداری او سبحانه لازم و ملزوم است
چنانکه ممکن نیست که معرفت و محبت او در او داشته باشد و خدا را اطاعت ننماید زیرا که معرفت رسانیدن بحضرت
او فرع ایمان بخدا و رسول و ما جاء به من عند الله تعالی است و این لازم گرفته ترک معاصی و محرمات را
و اعتقاد کردن بر اینکه عاصی معذب و مطیع مثاب خواهد شد و هر که شخص چیزی را قبیح و نتیجه سوء داند

فرار از ارتکاب بر آنچه خود داری میکند و مادامیکه داعی خارجی او را از طبیعت اصلی بیرون نبرده
باشد مرتکب آن نمیشود و بعد الارتکاب و التنبه پشیمان گردد و بدیهیست که در اینصورت شخص بکلی از آتش جهنم آزاد
گردد نه اینکه در زبان بگوید که من فاطمه زهرا (ع) و اولاد او را شناخته ام و لی ابداً از منهیات خدا و محرمات شریعت
تجنب نکند چگونه چنان میشود و حال آنکه خود فاطمه زهرا (ع) از ترس خدا شبها نمیخوابید و از خوف خدا آنقدر گریسته
بود که از اشک چشم سحرگاهی او یکشیشه پر گشته بود که آنرا هنگام ارتحال بحضرت امیر (ع) سپرد و عرض کرد که این شیشه را
در میان کفن من بنهاده و با من دفن کن شاید خداوند عالم بواسطه او مرا رحم کند و چون حضرت امیر (ع) رو بروی
او نهاده گریه میفرمود اشکها را که از چشم آنسرور میآمد گرفته ببدن خویش میمالید و میفرمود از پدر بزرگوارم شنیده ام
که اگر پیغمبر برای قبیله بگرید خدا همه ایشان را میآمرزد و تو که تنها از برای من گریه میکنی اشک چشم ترا ببدن خود میمالم برای آنکه
مرا آتش جهنم نسوزاند در اوقات ثلثه صبح و ظهر و مغرب رنگ مبارکش از ترس خدا متغیر میشد چنانچه اثر آن در
خانه های مدینه ظاهر میشد و گاهی از رسول خدا وضع محشر را استفسار مینمود که یا ابتاه خبر ده از اینکه چون خلایق از قبرها بر خیزند
کفنهایشان با ایشان میماند یا پوسیده و فانی گردد حضرت فرمود بل تبلی الاکفان و تبقی الابدان و یحشر الناس
عراتاً و حفاتاً و چون آنمخدره این جواب را از پدرش شنید دست بسر گذارد و گفت واسوأتا یا ابتاه ینظر بعضنا
بعضاً حضرت فرمود که در آنروز مردمان از شدت [illegible] و اضطرابی که داشته باشند مرد را از زن تمیز نمیدهند بلکه لکل امرء
یومئذ شأن یغنیه هرکس بفکر جان خود میماند مولف گوید فاطمه زهرا (ع) با آنهمه مقامات نسبیه و علمیه و عملیه چه دارد از
خدا بترسد و از آتش جهنم اندیشه کند و بفکر محشر افتد ولی من و تو بمجرد اینکه او را شناخته ایم از همه اینعوالم آسوده
و فارغبال باشیم عقل کدام عاقل این را تجویز میکند حضرت رضا (ع) بزید بن موسی فرمود که اگر پدر تو با اینکه گناه نمیکرد
و عبادت مینمود به بهشت برود و تو باوجود معاصی کبیره و نافرمانیها و ترک عبادات هم به بهشت رفته و از عذاب نجات
یابی لازم آید که تو در نزد خدا از پدرت گرامی تر باشی باری اگر شخص انصاف نماید مطلب واضح است که مزیت
فرع بر اصل در نزد هیچ عاقلی روا نیست قال الله تعالی قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم انجا برا

بجب

بجب خوفی پدر فاطمه زهرا (ع) و افضل از اوست پیغمبر باید و لی زبانحال ما میگوید انی لا اخاف ان عصیت محمداً
یوم عظیم زیرا که معصیت کاری محقق و ترسیدن ما از روز محشر نیز ظاهر است زیرا که گر نترسیدیم بفکر چاره میافتادیم
و اینچنان آسوده نمی نشستیم حضرت سجاد (ع) در مناجات ابی حمزه میفرماید ابکی لخروجی من قبری عریاناً ذلیلاً حاملاً
ثقلی علی ظهری انظر مرة عن یمینی و اخری عن شمالی اذ الخلائق فی شأن غیر شأنی گویا من و تو از اینعوالم بکلی بیخبریم
چه اگر بفکر نه داشتیم بایست ما هم از برای آنحال گریه میکردیم و الا ممکن نیست که شخص بفزع اکبر روز قیامت ایمان
ایمان آورده و از تباهکاری خود هم خبر دار باشد با وجود این لا محاله گریه هم بکند گناه کرده است سهل است توبه
هم بکند و حال آنکه هیچکس از ما کار خود را نمیداند که آیا از دنیا مسلمان خواهد رفت یا کافر و موفق بتوبه خواهد شد یا نه توبه
او قبول خواهد شد یا نه حضرت صدیقه (ع) در آنحال که از خود آسوده بود و خوش محفوظ بود باز از هول قیامت میترسید
و از پدرش وضع قیامت را استفسار مینمود و مادامیکه حضرت رسول (ص) او را اطمینان نداده بود آسوده نمی نشد
و چون حضرت وضع آمدن او در محشر تقریر فرمود شاد گردید زیرا که مژده داد که تو با وضع [illegible] وارد محشر خواهی شد
در هودج نور سوار ناقه بهشتی بدانوصف که در مجالس سابقه مذکور گردید لکن آنمخدره با همان وضع بمحشر نخواهد آمد
برای قصورات و تقصیرات شیعیان و دوستان خود شفاعت نماید و بحسب روایات پیراهن امام حسن (ع) بر دوش
و پیراهن امام حسین (ع) بر دوش دیگر و عمامه خون آلود حضرت امیر (ع) بر سر و قنداق محسن (ع) بر آغوش کشیده و دستهای بریده
حضرت ابی الفضل (ع) بر طبقی در دست ملکی همراه آنمخدره بمحشر آید و آنها را عنوان اسباب شفاعت خواهد آورد و
عمده در میان آنها دستهای حضرت عباس (ع) میباشد لما ورد انها تقول عند قیامها [illegible] علی ع
عند سؤال الله عنها عما ادخرت للشفاعة کفانی فی الشفاعة یدان مقطوعتان من ولدی العباس و باید دانست که اینعبارت
از چند جهة دلالت دارد بر جلالت شأن حضرت ابی الفضل (ع) اول آنکه خاتون محشر او را پسر خود قرار داده که کمال شفقت
از نهایت درجه تقرب دارد که با اینکه از بطن ام البنین (ع) بوجود آمده در سلک اولاد صدیقه کبری (ع) شمرده شده دوم آنکه
کفایت کردن دستهای بریده او در مقام شفاعت دلیل است بر اینکه آن بزرگوار در پیشگاه عصمت چه مقام

دارد

دارد که با وجود دستهای او احتیاج بوسیلهٔ دیگر نیست و شاید خصوصیت دستهای او (ع) با وجود اینکه در راه خدا هم
سر داده بود و هم جان آن باشد که عمده چیز در مقام دفاع از امام مظلوم و یاری دین خدا دستهای او بود اگرچه بعد از بریدن
دستها با سر و با سایر جوارحش نیز دفاع کرد که هر گاه تیغی یا تیری از لشکر کفار میرسید آنها را بر سر و سینه خود قبول میکرد ولی تا
دست در بدن داشت کافران جسارت نمیورزیدند و شاید علت خصوصیت آن باشد که بعد از بریده شدن دستهای
آن محترم مظلومیت آن بزرگوار زیاده بر گردیده و دل مبارکش منکسر شد و بدانواسطه مرکز توجه و مرجع نظر خاص الهی گردید
لما ورد من قوله (ع) انا عند القلوب المنکسرة پس شفیع آوردن دستهای او جالب لطف خدا میشود و از همین معلوم میگردد
که اگر در این عالم کسی از راه خلوص دستهای حضرت ابا الفضل (ع) را شفیع آورد خداوند عالم دعای او را رد نمیکند
لمؤلفه از این روی من روسیاه و پریشان بنجم سخن با دل زار و گریان زدامن آن شه بگیرم با خلاص شفیع آرم آن دستها
بر یزدان که در راه دینش بریدند دشمن بدشت بلا از ره ظلم عدوان که این تحفهٔ مور پای ملخ را زمن در قبول آورد
شاه دوران تبرک بارنت نهد از کرامت بخلعت دهد آنچه شاید بشاهان که از بهر مسکین با چیز بخشند زراه
کرم خلعت خاص شایان بدین یار ماندم از غم دل ببخشی عطایم کند حکم غفران که مشکل شده در دم اندر زمانه نگر
چاره ساز شهنشه رحمان امام جهان پادشاه خلایق سر سروران همه انس و هم جان همین یادگار سلیل رسالت
وکیل خداوند دیان سبحان هم از تاریان التماس من این است که از راه لطف و ترحم ز رحمان بخواهند
از بهر من مغفرت را که من میهمانم بر بزم خموشان الحاصل بمناسبت اینکه هزار ماه تقریبا هشتاد و سه سال میباشد
عدد مجالس الکتاب مبارک را هم در هشتاد و سه تمام کرده بعد از این با توفیق یزدان و تائیدات خلیفه رحمن
عجل الله فرجه به تحریر مقاصد مهمه خویش رفته و حصول مشغول خواهم شد انشاء الله تعالی وقد فرغت من تسوید
تلک الاوراق حامدا شاکرا و مصلیا فی صبیحة یوم الاحد الخامس من شهر جمادی الاولی من شهور سنة
الحادیة والاربعین من المأة الرابعة عشر من هجرة خیر البشر (ص) و انا التمس الله عاد من الناظرین و المستفیدین و اتمنی
من جنابهم العفو والاغماض من الاغلاط والسهوات الواقعة فیها التی لا یخلو منها الانسان و ارجو ان

یجعلها

یجعلها الله تعالی لی تذکرة فی لسان الاخیار و یجعلها فی کفة اعمالی الصالحة عند عرضی الی الملک الجبار
بحق محمد و آله و اوصیائه الطیبین الاخیار الابرار صلوات الله و تسلیماته و برکاته علیهم آناء
اللیل و اطراف النهار من الآن الی یوم القرار و لعنة علی اعادیهم الاشرار
و مبغضیهم الفجار و غاصبی حقهم الکفار آمین
آمین یا غفار یا جبار

سنة ۱۳۴۱ هجری

بسعی و اهتمام الاسماعیل ولد مرحوم آقا مشهدی اسد آقا مطبعه چی

بسم الله وله الحمد

صورة اجازه نامه حضرت شریعت مآب آقای بزرگوار شریعت اصفهانی رضوان الله تعالی علیه در حق مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اطلع فی سماء الوجود شمسا بازغة فکانت لظلم الجهالات ماسحة دامغة و للهدایة الی طرق الحق حجة بالغة
و محجة من سلکها لا تزل قدمه و لا تکون زائغة بوجود من افاض علینا برسالته نعما سابغة و طار بالعرفان قلوبا کانت
منه فارغة صلی الله علیه و علی آله الممتازین عن الانام خلقا و خلقا المخصوصین [illegible] و ینبغی فالمتمسک بهم کمن
تمسک بالعروة الوثقی و السالک فی طریقهم لا یزل و لا یشقی و بعد فان العالم العامل و الفاضل الکامل
الکامل جامع الفضائل و الفواضل صاحب القریحة القویة و السلیقة المستقیمة و الحدس الصائب و النظر الثاقب المستغنی
لافاضته نتایج المطالب من الکریم الفیاض الواهب السید السند و الجلیل النبیل المعتمد الثقة العدل الورع التقی المیرزا
محمد هاشم الخوئی حفظه الله تعالی و کثر امثاله ممن صرف عمره فی تحصیل العلوم الدینیة و تکمیل المعارف الیقینیة و کد و جد
و تعب و اجتهد و لم یقنع من السماع الا بالتحقیق و من النظر الا بالتدقیق حتی اصبح خبیرا بمهمات المباحث الاصلیة و
الفرعیة و معاضل المسائل الدقیقة النظریة و صنف فی کثیر من الابواب و اتی فیها بالعجب العجاب و قد استجاز

من

من هذا الضعيف رواية كما تصح لي روايته وكان اهلاً لذلك فاجزته ان يروي عني كل ذلك عن مشايخي
الى ان ينتهي الى الائمة المعصومين سلام الله عليهم اجمعين سيّما كتاب نهج البلاغة والصحيفة السجادية والكتب الاربعة لابي
جعفرين المحمدين الثلاثة التي كانت عليها المدار في الاعصار والامصار الكافي والفقيه والتهذيب والاستبصار والجوامع الثلاثة
المتأخرة التي بلغت في الوضوح والاشتهار رابعة الشمس في رابعة النهار الوافي والوسائل وبحار الانوار وطرقي اليها كثيرة وانا اكتفي
بذكر بعضها فيحصل الاتصال باغلب المصنفين والمصنفات وهو ما ارويه عن السيد السند العلامة المعتمد المحيط بالفروع والاصول المصنف
في المعقول والمنقول السيد مهدي القزويني الحلي اصلاً انتساباً النجفي موطناً ومدفناً عن عمه العلامة السيد باقر القزويني عن خاله العلامة الطباطبائي
بحر العلوم عن شيخه الوحيد المجدد الآغا محمد باقر ابن محمد اكمل البهبهاني الشهير بالبهبهاني عن والده الاجل المولى محمد اكمل عن العلامة الشيرواني عن العلامة جمال
الدين الخوانساري والعلامة المجلسي جميعاً عن الفقيه التقي المجلسي عن اعجوبة البشر الشيخ بهاء الدين عن والده الفقيه الشيخ حسين العاملي عن خاتم المجتهدين
شيخنا الشهيد الثاني بجميع طرقه المسطورة في اجازته الكبيرة المسطور احدها في فاتحة معالم الاصول المنتهي الى الشيخ الطوسي ثم الى الكليني
ثم الى الائمة (ع) وبهذا الطريق عن العلامة الطباطبائي عن المحدث الفقيه الوحيد صاحب الحدائق الناضرة بجميع طرقه المذكورة في اللؤلؤة
وباجازته عن العلامة المجلسي عن صاحب الوسائل بجميع طرقه المذكورة في آخرها واروي ايضاً عن الفقيه المحقق المدقق الثقة الزاهد العابد الشيخ
محمد حسين الكاظمي اصلاً النجفي موطناً ومدفناً مصنف هداية الانام في شرح شرائع الاسلام عن الشيخ الامام العلامة الرئيس مؤسس
اساس الفقه والاصول على احسن تأسيس الشيخ مرتضى المدفون الانصاري عن العلامة النراقي صاحب المستند والمناهج والعوائد عن والده
العلامة وصاحب الرياض وغيرهما عن الوحيد المجدد البهبهاني الى آخر الطريق وعن الشيخ الكاظمي قده عن العلامة الفقيه الماهر ومن ثبتت
منته على جميع الاواخر صاحب الجواهر عن شيخيه العلامتين الفقيهين كاشف الغطاء وصاحب مفتاح الكرامة عن الوحيد المجدد البهبهاني
وان احب السيد المستجيز وصل هذه الطرق بسائر المصنفين والمصنفات فليراجع المجلد الثالث من كتاب مستدرك الثالث
الوسائل للفقيه النبيه الاوحد الماهر النوري المعاصر قده وليراجع الاجازات المبسوطة المسطورة في المجلد الاخير من بحار الانوار والتمس من
جنابه بالوقوف على مسلك الاحتياط الوافي سالكاً عن سبل التفريط والافراط وارجو ان لا ينساني من الدعوات الصالحات في خلواته ابداً ما
حرره الاثم الجاني فتح الله الغروي الشيرازي الاصفهاني المشتهر بشيخ الشريعة عفي الله عن جرائمه الفضيعة ليلة عاشر صفر المظفر من شهور سنة اثنتين
والثلاثين بعد ثلثمائة والالف من الهجرة المقدسة على مهاجرها الف سلام وتحية «تحرير مبارك» «بخط نفيس شيرازي»

بسم الله تعالى وله الحمد

اگر چه از بعد در بين حضرات حقير عذر از اجازت نموده ولكن
چو خداوند احديت مارا امر بمعاونة در بر و تقوى فرموده و نشر
اخبار و آثار ائمه اطهار (ع) از اعظم قربات است خصوصاً در حكم
امروزه كه اعلام دين مبين رو بانحطاط نهاده و بسيارى از
مسلمانان را سعى در حفظ نواميس الهى لازم است لذا بعد عوده
استخاره بتوسط قوله تعالى وهدوا الى الطيب من القول وهدوا
الى صراط الحميد كه در صدر صفحه آمده از آنجا كه
دارا بودن [illegible] موجب جناب كثيره غالباً مصون از وساوس
شيطان و اخذ در اجازت نايبه لذا اين نسخه را بعنوان
هديه و تحفه فرستادم سيد عليم و برعلماى اعلام آن بلده
مباركه اراده فرمايند اگر چه چنانچه معلوم شود دارائى
شرافى دارد از بوت [illegible] بواسطه خود ايشان
فرمايند چند جلد لازم است فرستاده شود و عنوان
مراسله حقير در اول و آخر اين كتاب معلوم شود
در حق سيد محمد كاظم فرزندى اكبر سيد
اين نسخه در تبريز ۸ قران قزوين مبلغ
۶ قران است زياده التماس دعا دارم سيد



